هو الله
تعالی شأنه
العزیز

جلد چهارم کتاب
مرآت البلدان ناصری از تألیفات
مؤتمن السلطان صنیع الدوله
محمد حسن خان

توشقان ئیل
سنه ۱۲۹۴

جلد چهارم کتاب مرآت البلدان ناصری

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد و الصلوة جلد دویم و سیم کتاب مرآت البلدان ناصری که بمناسبت لغت طهران بشرح مآثر و سیر و نشر نفائس آثار و ثبت خلاصهٔ اخبار ایام معدلت و شهور و سنین تاجداری و نصفت خسرو عادل مؤید ولی نعمت باذل مجد یعنی بیست و دو ساله تاریخ سلطنت و شهریاری اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه پادشاه رعیت پناه صاحبقران معظم ظل الله ممدوح **ناصر الدین شاه** قاجار لازال ملکه ما دامت القرون و الادوار مستندة بتوالی اللیالی و النهار مختص و مخصوص آمد و موسوم بمآثر السلطان گردید آنرا حشو ملیح فرض نمایند و حمل بر تغییر موضوع نکنند چه در ضمن آن فرخنده نگارش اولا توفیر و تفاوت موقع و هیئت جغرافیائی حالیهٔ دار الخلافهٔ باهره از تجدید ابنیه و احداث عمارات عالیه و خیابانهای منظم داخل و خارج بلد و تکثیر باغات و اجرای قنوات و تبدیل وضع قدیم شهر بطرح جدید و توسیع آن و بنای دور و قصور رفیعه بجهة تشکیل دوائر معظم دولتی و سربازخانه های عدیده و سایر اماکن نظامی و غیرها معلوم شود و ثانیا در طی گذارش اسفار میمنت آثار همایون از بلاد و امصار و قرا و قصبات و تلال و جبال و صحاری و براری بتقریب ذکر و تنبیهی رفته که در عالم جغرافیائی همانا وقعی عظیم و مقامی محمود است مولوی نعمه الله برحمته فرماید

(خوشتر آن باشد که سر دلبران — گفته آید در حدیث دیگران)

اما اند وین تاریخ این عهد فیروزی مهد صاحبان درایت دانند که ضبط اینمطالب عموم خلایق را تا چه مایه سودمند است و نتوان گفت تاریخ عصر معاصرین را که خود ناظر آن سوانح اند بچه کار آید و چه بر علم ایشان افزاید زیرا که در مجالس بکرات با حضور نگارنده از وقایع عمده از قبیل شکست لشکر

خوارزم بدست سپاه منصور و فتح هرات و توسیع شهر دار الخلافه حتی طرح و ابداع باغ و عمارت مبارکهٔ
عشرت آباد و غرس اشجار بدست مقدس شاهانه در این باغ و بنای میدان توپخانهٔ جدید که متعلق بهمین
سنوات است صحبت رفته و تعیین سال آن از اغلب امور شده بود و اشکال شده بلکه کمتر کسی را از آگاهی
بعضی از آن آگاهی بوده و مآثر السلطان اینجمله را با سایر کلیات و جزئیات این عهد ابد مهد و معظمات
سوانح تمام روی زمین که در این سی و دو ساله سانح گردیده مخبری صادق و مرآتی حقیقت نما است بیت
گوید و بی ضنّت بره تعلیم پوید هر چه از خاطر رفته بیاد آرد و ابقای سوم را بدرستی همت گمارد
و بزرگان گفته اند تاریخ امم و قبایل عالم را تجدید حیاتست و وسیلهٔ دوام و ثبات و اگر مورخین و
نویسندگان معاصرین دامت افاضتهم آن وقایع را مدون فرموده اند لکن فضل و اختصاص مآثر السلطان
اینست که از حشو و اطناب مقال مصونست و بنفایس حقایق مشحون منت خدای را که با حسن مآل آن
مجموعه درجهٔ اختتام و استکمال یافت اینک بعون الله و توفیقه جلد چهارم مرآت البلدان را از
اول حرف ثاء مثلثه شروع کرده بترتیب و اسلوب جلد اول شرح بلاد و قصبات و قرا و مزارع ممالک
محروسهٔ ایران را با سایر دقایق و نکات جغرافیائی ایراد مینماید و در هر محل بمناسبت از تاریخ گذشتگان
که موجب اعتبار آیندگانست سطری درج میکند تا جامع فوائد باشد و مجموعهٔ موائد و اگر در حرف تاء
منقوطه با باء موحده و الف چیزی سقط و حذف شده آن محذوف در ملحقات مرآت البلدان که بعدها
نگاشته خواهد شد ضبط میشود از سالکان مسالک حق و واقفان زلات ملتمس اغماض میباشد چه این
سجیت کرام است و عیب جوئی عادت لئام والله در اهل الکرامة والندی والسلام علی من اتبع الهدی

حرف الثاء

ثاویه اعمال البستانی ساحلیات که تا جزیرهٔ قیس رود از توابع کیش باشد و با گرمسیر زمین کرمان
پیوسته است

ثرثور نام دو رود خانه است که آنها را ثرثور کوچک و بزرگ میخوانند و در خاک ارّان و منشاء
میباشد بلاذری در کتاب فتوح البلدان گوید سلمان بن ربیعهٔ باهلی از جانب عثمان مامور باران شد
و شهر بیلقان را بطور صلح فتح کرد باینمعنی که جان و مال اهالی در امان باشد و دیوار بلد نیز از صدمهٔ
هدم محفوظ ماند بشرط اینکه اهل بلد جزیه دهند و خراج گذارند بعد از آن سلمان به برذعه آمد و در
ثرثور اردو زد و ثرثور نهریست که مسافت آن تا شهر برذعه کمتر از یک فرسخ است اهالی برذعه دروازه را

شهر را ببستند و لشکر اسلام را راه ندادند سلمان نیز راه بر آنها مسدود و کار را سخت کرد و قرای آنها را غارت نمود و بر حسب اتفاق وقتی بود که زراعتهای خود را درو کرده بودند اهل شهر ستوه آمده لابد با سلمان بوضع اهالی بیلقان صلح کردند و دروازه ها را گشودند

مؤلف گوید رودخانهٔ ترتور که حالا به ترتر معروفست از شعبات ارس است که داخل رود کر میشود و سرچشمهٔ آن در کوه دره قوزبست و مصب آن به رود کر در حوالی برزند میباشد و طرز جریان آن بدین وضع است ابتدا از جنوب بشمال قدری بعد از مشرق بمغرب بعد در حوالی بردعه از مغرب بشمال در نزدیکی برزند مجدداً از مغرب بمشرق جاری و داخل رودخانهٔ کر میشود

و از غرایب وقایع متعلقه بسلمان بن ربیعه باهلی که در اغلب کتب سیر مسطور است این است که بعد از فتح بیلقان و بردعه لشکر اسلام بسرداری سلمان بلاد و نواحی آن صفحات را مسخر مینمودند و سرکردگان و حکمرانان بلاد را خوفی عظیم و رعبی وافر از عساکر اسلام در دل پدیدار آمده و چنان مشهور شده بود که این جیش از آسمان فرود آمده و شکست یافتنی نیستند و هیچ حربه در آنها اثر نمینماید و زیان پذیر نمیباشند و همین عقیده اسباب پیشرفت لشکر اسلام بود تا بشهر بلنجر از بلاد خزر رسیدند در حالتیکه خاقان ملک خزر نیز از پیش ایشان بدر رفته بود و سیصد هزار نفر قشون او متفرق شده بودند در مرغزاری که نزدیک شهر بلنجر بود سلمان با عساکر اسلام فرود آمد و آن مرغزاری وسیع بود و جوی آبی در یکی از کنارهای آن میرفت جمعی از لشکر خاقان در آن مرغزار بودند یکی از آنها خفیة آمد که از حالت عساکر اسلام استعلامی نماید مردی را از جیش مسلمانان دید که در جوی غسل میکند تیری برسان بجانب او انداخت اتفاقا تیر بر جگر او آمد و در حال جان بداد آن مرد نزدیک او دوید و سر او را برید و لباس او را از بدن بیرون نموده با سر او نزد خاقان آورد و گفت این یکنفر از جیشی است که میگویند از آسمان نزول کرده اند و هیچ حربه و سلاح با ایشان کارگر نیست خاقان چون این سخن بشنید و آن سر بدید قوة قلبی بهم رسانید و لشکری که نزدیک بود بخواند و بسایرین نیز نامه نوشت و بجنگ مسلمانان تحریص نمود بالجمله سیصد هزار نفر در دور خاقان جمع شدند و با لشکر اسلام آهنگ جنگ کردند چون روبرو شدند جیش اسلام درمانده شد در هر حمله هزار کس کشته میشد تا سلمان بن ربیعه با آن ده هزار تن که آنها را از کوفه آورده بود جمله مقتول و فانی شدند و این واقعه در صحرای شهر بلنجر در سال بیست و نهم هجرت بود و چون اجساد کشتگان مسلمین همه در آن محل مدفون شد آن صحرا را مقبرة الشهدا گفتند و قرظة بن کعب انصاری که با سلمان به بلنجر رفته بود خبر هلاک او را بعثمان رسانید و ابن جمانهٔ باهلی در مرثیه سلمان و قتیبة بن مسلم گفته است

وانّ لنا قبرین قبر بلنجر — وقبر بصین استان یا لک من قبر
فذاک الذی بالصّین عمّت فتوحه — وهذا الذی یسقی به سبل القطر

مؤلف گوید در کتاب معجم البلدان و فتوح البلدان بلاذری و غیرهما سلمان بن ربیعه مسطور است و در ترجمهٔ ابن اعثم کوفی مسلم بن ربیعه و این سهو و اختلاط از کاتب یا مترجم است والّا در اینکه سلمان بن ربیعه باهلی است شکی نیست

پوشیده نباشد که نقطهٔ که لشکر اسلام و سلمان در آن کشته شدند مطابق با اصطلاح جغرافی حالیه واقع در ساحل رود ارواق است و قبور شهداء در حوالی شهر دربند و موسوم بقرخ لر است

ثمار قریه ایست از قرای کلند از محالات خراسان

ثنا از بلوک گرمسیر کنار بحر العجم است در جنوب شیراز و جزو دشتی است

ثنیّة الرّکاب یعنی تپهٔ شترهای سواری این تپه در چند فرسخی نهاوند است و وجه تسمیهٔ آن باین اسم اینکه در جنگ و فتح عساکر اسلام نهاوند را مسلمین شترهای سواری لشکر را در اینجا جمع کرده بودند بعقیدهٔ بعضی اطبا گیاه معطر موسوم بقصب الذّریره که در ابیه در حوالی نهاوند سبز میشود اگر بعد از چیدن آنرا به ثنیّة الرّکاب ببرند عطری پیدا میکند و بهر جای دیگر ببرند طیب آن بکلی تمام میشود اگر این فقره راست باشد از غرایب است

قصب الذّریره از قرار تقریر نوّاب حشمة السلطنه بدیع الملک میرزا که چند سال در نهاوند حکومت کرده اند گیاهیست معطر که آنرا رشک مینامند و در فصل بهار در صحرای نهاوند میروید بمحض رفع مجهنی که دارد این اسم است لطیف طبعان عصر آنرا مشک نام داده اند

چون فتح نهاوند و محاربهٔ عساکر اسلام با لشکر عجم در حوالی این شهر تالی و ثانی اثنین واقعهٔ قادسیه و از سوانح عظیمهٔ عالم شمرده میشود بمناسبت لغت ثنیّة الرّکاب در اینجا آنرا درج مینمائیم و تفصیل آن از قرار ذیل است

فتح نهاوند

چون یزدجرد از حلوان گریخت در سنهٔ نوزده هجری بزرگان عجم و اهل ری و قومس و اصفهان و همدان و آذربایجان و بعضی بلاد دیگر نامه نوشت و در صدد جمع آوری لشکر برآمد و سپاهی بیشمار از بلاد و امصار بدور او جمع آمدند و مردانشاه ذوالحاجب را بر آنها سردار نمود و درفش کاویانی را بیرون آوردند و شصت هزار یا صد هزار نفر لشکر مهیّای جنگ عرب شدند و قصد کردند که ملک عجم را مصفّی نموده بمداین آیند و از مداین رو بکوفه نهند و لشکر اسلام را یکباره مقهور نمایند و این چهار تن از ملوک فرس که ذوالحاجب بن حداد

وسفار بن خرزاد وجهانگیر بن پرویز بابیرهنز و سروشان بن اسفندیار با یکدیگر همقسم شده که با عرب و لشکر
اسلام جنگ کنند و دست از محاربه نکشند تا این جماعت را یکباره مقهور بلکه نابود نمایند بالجمله عمار بن
یاسر خلیفه ثانی را از این معنی آگاهی داد چون خلیفه ثانی نامه عمار بدید و از مضمون آن خبردار آمد بنهایت متغیر
الحال گردید مهاجر و انصار را طلبیده ماجرا را باز نمود و با هر یک مشورت نمود عثمان چنان صلاح دید که
عمر خود برای محاربه عجم انهاض نماید ولی علی بن ابیطالب علیه السلام این رای را تصدیق نکرده و دلیل آن نفرمود
و عمر پسند کرد و با آنحضرت گفت لشکری که بمقاتله عجم فرستاده میشود سرداری از اکابر و الکبار کنیم
علی بن ابیطالب علیه السلام نعمان بن عمرو بن مقرن المزنی را سزاوار دانست و عمر از شنیدن اسم نعمان شادان
شد و بر حسن رای آفرینها گفت و سائب بن اقرع ثقفی را طلبید و گفت میخواهم لشکری بعراق فرستم تا سپاهی
که در نهاوند جمع شده اند دفع کنند و ترا با لشکر اسلام بدان ناحیه روانه سازم چون عساکر اسلام فتح
کنند تو مقسم آن باشی و از روی عدل تقسیم کنی و در صورت خبر کثیر یابی و اگر جیش ما منهزم شد و غنایمی که حاصل شود
کشته شدیم به بهشت جاودانی رسی و اگر زنده فرار کردی مبادا دیگر نزد من آئی سائب قبول کرد و مهیای
اطاعت شد پس عمر نامه بنعمان بن مقرن المزنی که آنوقت در عراق و از جانب سعد وقاص در دیهی حکومت
داشت نوشت مضمون آنکه جیشی بدفع لشکری که در نهاوند جمع شده نامزد کرده ام و ترا سردار آنها
نموده چون این نامه را خواندی با مسلمانان که با تو موافقت دارند روان شو و در کوشک سفید در
مداین فرود آی تا لشکر بصره که بمتابعت تو مقرر شده بتو ملحق شوند آنگاه قصد نهاوند کن سائب بن اقرع
را هم فرستادم که با تو همراه باشد و خدمتی هم معین نموده که با تو تقریر کند نعمان بمضمون نامه عمل کرد و عمر
نامه با بوموسی اشعری نوشت که ثلثی از اهل بصره را بمداین فرستند تا با دو ثلث از اهل کوفه که مامور جنگ
عجم و حرب نهاوند بمحل ماموریت خود روانه شوند و اهل کوفه را نیز از این ماموریت آنها نمود و لشکر بصره
و کوفه در کوشک سفید بنعمان پیوستند و عرض داده زیاده از سی هزار مرد بودند آنگاه نعمان طلحة بن خویلد
اسدی را با چهار هزار سوار بمقدمه لشکر فرستاد و بترتیب اینمقدمه یک منزل پیش میرفت تا بحلوان رسید در
اینجا سرهنگی از سرهنگان کسری بود شادین آزاد نام که ده هزار سوار همراه داشت چون طلیعه عساکر اسلام
پدیدار شد سرهنگ با لشکر منهزم گردید بقرمسین آمد و نعمان چون بحلوان رسید چند روزی استراحت
همراهان و دواب را در اینجا اقامت کرد و از اینجا قیس بن زهیر المرادی که پیش از این با ابوعبیده جراح در
لشکر شام بود با چهار هزار سوار مقدمه قرار داد و بقرمسین آمدند شادین آزاد که بدین ساخت گریخته
با سرهنگ دیگر از عجم که صدویه بن هرمان نام داشت با بیست هزار سوار با او بود در قرمسین بودند هر دو سرهنگ

بالشکر همراه خود از پیش جیش اسلام فرار کردند و بنهاوند رفتند و سران سپاه عجم را از وصول عساکر عرب
خبر دادند سرداران عجم دهقانان را گفتند تا آب نهاوند را با اراضی انداختند که لشکر اسلام نزدیک شهر
نزول ننماید نعمان با شوکت و عدت تمام بحوالی شهر نهاوند بموضعی که معروف بقبور الشهدا بود نزول نمود
وارد و روز دو سرکردگان عجم خار آهنی ساخته بر گذرها ریختند تا جیش اسلام از هر جانبی نتوانند عبور نمود ولی
مفتشین لشکر اسلام اینمعنی را معلوم نموده بنعمان خبر دادند و او عموم همراهان را واقف گردانید و روز دیگر که
نوبت جنگ بود نعمان لشکر بیاراست و میمنه لشکر را باشعث بن قیس الکندی داد و میسره را بمغیرة بن شعبه
ثقفی و طلیحة بن خویلد اسدی را بر جناح گذاشت و قیس بن هبیره مرادی را در کمین نشانید و قلب لشکر را بعمرو بن
معدیکرب زبیدی تسلیم نمود و بدینوضع رو بشهر نهاوند نهاد و چون بشهر نزدیک شد جمعیتی کثیر از شهر
خارج شده آهسته آهسته رو بمسلمانان نهادند و دهل و نقاره میزدند و شمشیر بازی میکردند تا تلاقی
فریقین شد و جنگ درگرفت و از جانبین کوشش بسیار رفت عاقبت مسلمانان غالب و لشکر عجم منهزم شدند
و مسلمانان ایشانرا تعاقب کردند و سرکرده از جماعت نخیرجان نام بدست اسلامیان مقتول شد و او
یکی از وزرای کسری بود بالجمله آن روز تا نماز شام نایره حرب اشتعال داشت شب بیاسودند و روز دویم شروع
بقتال شد و درین روز نعمان با علمی که عمر او را فرستاده بود در پیش صفها جولان میکرد چون شور حرب مشتعل
شد نعمان بدست یکی از مبارزان عجم شهادت یافت معقل برادر نعمان پیش آمده علم برادر را گرفت و مشغول
قتال شد تا او نیز مقتول گشت برادر دیگر نعمان سوید بن مقرن علم را گرفته چندین را بکشت و خود زخمی شد
باز گشت و علم را بحذیفة الیمانی داد و حذیفه بر لشکر عجم حمله کرد و محاربه در کار بود تا شب در آمد روز
دیگر که آهنگ رزم کردند ابتدا دلاوری که پوران پسر گودرز نام داشت بمیدان آمد و رشادتی بظهور
رسانید بدست عمرو بن معدیکرب کشته شد عمرو سلاح او را از بر او بیرون کرده گویند کمری بمیان داشت
که بهفت هزار دینار قیمت کردند انگاه عجم بجیش اسلام نزدیک شده بنای تیر انداختن را نهادند و جمعی را
هلاک کردند عمرو بن معدیکرب مسلمین را بجدال تحریض کرده هنگامه کارزار سخت در گرفت جمعی از ابطال
عجم با سی زنجیر فیل که بر هر فیلی چند کس از اساوره و مرازبه نشسته بودند رو بجیش اسلام نهادند عساکر
اسلام انهارا از میان برداشتند و تمام را کشتند ده هزار نفر دیگر در زیر حکم سرهنگی کاشانی آذرگرد
نام که تاجی مرصع بجواهر بر سر داشت و علمها بالای سر او میاوردند و بر فیلی سوار بود و از راست و چپ
او ده زنجیر فیل جنگی سپید و ایستاده و بر هر یکی از فیلها چند اساوره تیر انداز نشسته بجنگ شتافتند قیس بن
هبیرة المرادی خرطوم فیل آذرگرد را با شمشیر بینداخت و نیزه بر چشم آن فیل زد فیل برگشت و پای

رسید در جوی افتاد و آذرکرد از فیل جدا شد و مسلمانان دویده او را بزخم نیزه بکشتند مرزبانی
دیگر مهرنهان بن رادن با تاج زر بر پیلی نشسته با هزار سوار و چند زنجیر فیل بجدال آمده ان هم با همراهان
خویش مقتول و متهور گردید و اموال زیاد از آنها غنیمت مسلمین شد جمیع باز دو تمام شد و جانبین
دست از قتال کشیدند و روز دیگر کمر بستند و مهیای رزم شدند در این روز مرزبانی نوشجان بن بادان
بر فیلی نشسته سواران و سرهنگان از اطراف او می‌آمدند عمرو بن معدیکرب حمله بر نوشجان کرد نوشجان
عمرو را با چند چوبه تیر مجروح نمود برادران عمرو بیاری او شتافتند و جنگ سخت شده جیش اسلام غالب
آمدند سرهنگی دیگر هرمز نام با پنجهزار سوار آمده دو تن از مسلمین بجانب او شتافته او را با نیزه بکشتند
آنگاه از هر جانب لشکر عجم حمله آور شدند عمرو بن معدیکرب مهیای حمله شد و دلیران بنی مذحج با او موافقت
کردند عمرو بکوشید تا بدست سرهنگی بهرام نام مقتول گردید پس از او بواسطه حمله‌های متواتر لشکر عجم
دسته‌های عساکر اسلام از هم دور افتادند ساریة بن عامر الحنفی که آنوقت سرخیل لشکر بود با جمعی از
مسلمین گرد او جمع شده حمله‌های مردانه میکردند و لشکر متفرق شده را میخواندند چون لشکر بر ساریة
جمع شد قصد حرب قلب لشکر عجم کردند کوهی بر کنار راه بود که جمعی دلیران و سرهنگان عجم در آنجا کمین کرده
بودند و لشکر اسلام که در آنوقت عدهٔ آنها بسیار کم شده بود از این معنی غافل میرفتند گویند چون از بر
آن کوه رسیدند آوازی بگوش ساریة رسید که یا ساریة الجبل الجبل یعنی ای ساریة واقف کوه باش که دشمنان
در پس کوه بکمین اند ساریة عنان بکشید و مسلمانان ایستادند و نظر کرده جماعتی از عجم را دیدند که در کمین
و آماده قتال ایشان هستند لهذا برگشته بجانب کمین نشستگان حمله بردند چون ایشان را متفرق کردند بکار
قلب پرداختند خلاصه بعد از جنگها که شرح آن بگفتن در نیاید لشکر عجم هزیمت یافت جیش اسلام غالب آمد
و هزیمت شدگان از زمین نهاوند بیرون رفتند و مسلمین تا دو فرسنگ آنها را تعاقب کرده میکشتند و اسیر
مینمودند بعد ها باز گشتند و داخل نهاوند شدند و فراریان بجانب قم و کاشان و اصفهان و ماسبذان و غیره رفتند
روز دیگر بجمع غنایم و دفن مقتولین عساکر اسلام پرداختند و بعضی را در موضعی که قبور الشهدا میگویند
دفن کردند جنگ نهاوند موسوم بفتح الفتوح شد گویند شخصی نزد سایب بن الاقرع آمده گفت اگر مرا
امان دهی گنج نخیرجان وزیر یزدجرد که در این جنگ کشته شده بتو نشان دهم سایب او را امن کرده وی سایب
را بدان گنج رهبری کرد و آن سفطی جواهر بسیار ممتاز بود و سایب آنرا برگرفته از یاران پوشیده داشت
چون غنایم نهاوند را بر مسلمین تقسیم کرد و خمس آنرا نزد عمر برد و واقعهٔ نهاوند و آن فتح باز نمود عمر از مسجد
بیرون نیامد تا تمام را بر مسلمانان قسمت کرد پس از فراغ از تقسیم سایب پیش آمد آهسته حدیث سفط

جواهر بکفت و عمر آن سفط را باز کرده با حضور حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و عثمان بن عفان و طلحه و زبیر در آنجواهر دیده تعجب از بها و صفای آن مینمودند پس عمر در حضور ایشان آنجواهر را به بیت المال فرستاد تا روزی بکار مسلمین آید روز دیگر عمر بمسجد آمده سایب را بخواند و گفت دیشب بخواب دیدم که آتش از آن سفط جواهر بیرون میاید و بسوی من شعله میکشد من دور میشدم که مرا نسوزد و چون بیدار شدم هاتفی مرا آواز داد که ای پسر خطاب این سفط جواهر را بمسلمانان قسمت کن که در آن جنگ جان کنده اند این سفط را ببر یا بهر که خواهی بصره و یا بکوفه برده بفروش و بار باب حقوق آن برسان و خمس از آن بردار در بعضی از کتب تواریخ جنگ نهاوند را در ظرف سه روز نوشته اند ولی در ترجمهٔ ابن اعثم کوفی چنانکه نگاشته شد در چهار روز نگاشته است و در کتاب فتوح البلدان بلادری چنین مسطور است که جنگ نهاوند در سنهٔ نوزده هجرت بود یا در سال بیست و هم در این کتاب از قول رفاعی گوید واقعهٔ نهاوند در سال بیست و یکم هجرت بود (اسم شخصی که سایب را بر سفط جواهر نخیرخان رهبر شد بعضی ذو العوینتین و برخی ذو العیینتین نوشته اند)

ثوب قریه ایست از قرای اسفراین من محالات مملکت خراسان

ثیبان اسم کوره بوده است علی الظاهر در خوزستان یا در اراضی مجاور این ایالت بلادری در فتوح البلدان گوید عمر بن حفص عمری یا حفص بن عمر از ابی حذیفه از ابی اشهب از ابی رجاء روایت کرده گوید ربیع بن زیاد از جانب ابوموسی ثیبان را بطور غلبه فتح کرد اما اهالی بعدها باز سرکشی نمودند مجددا از او منجوف بن ثور السدوسی مفتوح نمود و این واقعه در خلافت خلیفهٔ ثانی اتفاق افتاده است

بکری این اسم را ثیبان ضبط کرده و بلخی ثیبان در مراصد الاطلاع یا فوق ثبیان مضبوط است صاحب قاموس گوید ثیبان بکسر اول بر وزن کیزان اسم کوره و شهری میباشد

ثیمره رستاقی بوده است در خاک اصفهان بلکه دو رستاق بوده یکی را ثیمرهٔ کبری و دیگری را ثیمرهٔ صغری مینامیده اند بلادری در فتوح البلدان گوید محمد بن یحیی التمیمی از پیشینیان خود روایت نموده گوید اشراف اصفهان در جعفرآباد از رستاق ثیمرهٔ کبری به جاور رستان معاقل و ملاذها داشتند همچنین بقلعهٔ معروف بماربین همینکه جی مفتوح شد (یعنی مفتوح عساکر اسلام شد) داخل در اطاعت و انقیاد گردیدند که خراج دهند ولی از قبول جزیه استنکاف و استکباری داشتند لهذا اسلام اختیار کردند

بعضی این لفظ را تیمره و برخی تیمری ضبط کرده اند و ظن غالب اینست که بجاور رستان مجاور رستاق باشد چنانکه مصححین کتاب فتوح نیز اشارتی بدان نموده و اهل اصفهان الان این لفظ را طوری تلفظ میکنند

که معلوم است مجاورسان مفصلاً و شرح مجاورسان در حرف قاف بیاید انشاء الله تعالی

حرف الجیم

جاجج قریه‌ایست از قرای لواسانات در این زمان در این قریه زیاده از سه چهار خانوار دهاتی نمی‌نشیند لکن
از خرابه‌ها و آثار چنین معلوم و مستفاد میگردد که جاجج محل آباد معتبری بوده امامزاده در جاجج مدفون است
موسوم بامامزاده عبدالله از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رود جاجرود منسوب باین آبادی
بوده و اصلاً جاججرود بوده از کثرت استعمال جاجرود شده در این موقع صورت مراسله که نگارنده بجناب
مسیو دُرن آکادمی سین که از فحول علماء و دانشمندان مملکت روس است نوشته مندرج میشود تا وضع
و هیئت جاجج و جاجرود مفصلاً مطالعه کنندگان معلوم گردد نامه مسطوره مورخ است بتاریخ سه
شنبه هفتم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و نود و شش و سواد آن از قرار ذیل است
در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تالیف سید ظهیرالدین که باهتمام آنجناب در دارالسلطنه پطرزبورغ
منطبع شده در صفحه ۱۴۳ در سطر شانزدهم در ذیل شرح خروج الثائر بالله مسطور است
(علی کامه را در طبرستان نایب خود کردانید و خود بعراق رفت علی کامه در قصران کنار رود جاجرود قصر بنا کرد
و آنجا مسود الحال آن وادی را کوشک دشت میخوانند و تلی که آنجاست قصر علی کامه بوده است)
اینمخلص شما شرف دارم که خدمت آنجناب باظهار دارم محل قصر علی کامه را که در تاریخ نوشته شده انکشاف
نمودم چند موضع آنجا را حفر کردند استخوان کله‌ئی که پیکان تیری در آن کله بود پیدا شد معلوم گردید
که بعد از خوردن تیر فوراً مرده و پیکان را بیرون نیاورده او را بهمان حالت دفن کرده اند و چگونگی معلوم
شدن اینمطلب بمخلص که این نقطه همان محل است و وضع انکشاف آنرا مشروحاً بآنجناب اطلاع میدهم
بتاریخ سه شنبه هفتم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و نود و شش هجری مطابق بیست و نهم آوریل
سنه هزار و هشتصد و هفتاد و نه مسیحی این بنده در رکاب مبارک اعلیحضرت شاهنشاه ایران
(ناصرالدین شاه) خلدالله ملکه و سلطانه بقصد شکار قوچ و میش که باصطلاح حالیه ارغالی میگویند
و این لغت را از ترکی مغولی اقتباس نموده به قریه کلندوک واقعه در لواسان کوچک من اعمال طهران سفر نمود
مسافت کلندوک از طهران از راه گردنه قوچک چهار فرسخ است پنجشنبه نهم که موکب همایون بقصد صید
آهنگ بکوه ورجین که در شمال اردو واقع بود تشریف فرما شدند مخلص خود اتفاقاً بقصد تفرج بکنار
رود جاجرود که از کلندوک که محل اردو است تا آنجا زیاده از ده دقیقه مسافت نبود عازم شدم حسب
اتفاق به تپه بلندی که در طرف شمال رودخانه و سمت جنوب کلندوک و مشرف برودخانه است رسیدم

آثار آبادی و بنای منطمس و خرابه یافتم از چند تن رعایای قریه سبو کوچک که خیلی نزدیک بکلندک و
و در طرف مشرق این قریه واقع است و در آنجا مشغول شخم کردن زمین بودند سؤال کردم که این بلندی
و این خرابه جزو ملک کدام قریه از قرای لواسان و بچه اسم موسوم است یکی از میانه گفت این بلندی مشهور
بتشاهانیست و از قراریکه اجداد ما میگفتند در قدیم الایام عمارت پادشاهی بوده و در اینجا دفینه
و گنج هم تصور نموده اند اما از آنجائیکه هر وقت خواسته اند آنجا را حفر کنند مار زیاد دیده که از زیر
زمین بیرون می آید جرأت نکرده زیاد حفر نمایند همین قدر کرده اند که سنگهای خرابه و آثار قدیمه را متدرجاً
از سطح زمین جمع نموده همان اراضی را قابل زراعت کرده اند مگر این تل و بلندی را که بواسطه ارتفاعیکه
از اجتماع سنگ و مصالح عمارت قدیم تشکیل یافته آب رودخانه بدان نمی نشیند و بحالت اولیه باقی و
غیر مزروع مانده است باز پرسیدم که این اراضی بچه اسم موسوم است جواباً از حد آثار خرابه ببالا
(مقصودش طرف شمال بود) اراضی پشت کوشک معروفست بدین آثار خرابه در ساحل رودخانه جاجرود در تلی
آنهم در بلوک لواسان و موسوم بودن آن تل به بتشاهانی و اراضی جنب آن به زمین پشت کوشک اسباب خیال
مخلص شد که شاید این آثار خرابه همان آثاری باشد که ظهیر الدین مؤلف تاریخ طبرستان محل قصر علی کامه
قرار داده است البته جناب اطلاع دارند و در کتب مورخین و جغرافیائی قدیم ایرانی و عرب علی الخصوص معجم
البلدان یاقوت حموی و غیره ملاحظه فرموده اند که بلوک قصران را در حوالی ری ضبط کرده اند و دو قصران
فرض نموده اند قصران علیا و قصران سفلی و آنچه محققین این عصر بتحقیق یافته اند قصران سفلی عبارتست از بلوک
شمیرانست که در جلگه طهران در دامنه رشته البرز از قریه کلاک واقعه در سمت شرقی رود کرج الی چاهک
که الحال بحکیمیه معروفست امتداد دارد و قصران علیا همین لواسانات را میگویند که از گردنه قوچک طرف شمال
جلگه طهران که شخص سرازیر شده از رودخانه جاجرود عبور نموده سمت شمال این رودخانه اول بلوک لوا
کربد و لواسان تقسیم شده لواسان بزرگ و لواسان کوچک و این لواسانات را حالا هم قصران علیا
میگویند پس بواسطه ادله و علائم مسطوره در ذیل بر مخلص معلوم گردید که قصر علی کامه در همین جا بوده
است که در تاریخ طبرستان ضبط شده محل آن از نواحی طبرستان و مراد همین لواسان کنار رودخانه جاجرود همین
رودخانه جاجرود و اراضی واقعه سمت شمال تلی که آثار خرابه دارد که فی الواقع پشت قصر واقع میشده چراکه
یقیناً منظر جلو بسمت رودخانه بوده موسوم به پشت کوشک و نقطه که قصر بوده موسوم به بتشاهانی نزدیک هیچیک
از نقاط ساحل رودخانه جاجرود در لواسانات موضعی که قابل محل سکنای شخص بزرگ باشد موجود نیست
بعلاوه بعد از ظهر آنروز که مسافت یکی از سمت مشرق این رودخانه طی نمودم تا بنقطه رسیدم که اراضی

بلوک لواسانات بدان نقطه منتهی میشود و جهامن الوجوه آثار خرابه و وجود علایم آبادی قدیم
نیافتیم بعد از تحقیق باین مطلب و زد بکر که جمعه دهم باشد جناب دکتر طولوزان فرانسوی طبیب مخصوص
اعلیحضرت شاهنشاهی و حکیمباشی کل ایران که علاوه بر علم طب جراحی و طبیعی در تاریخ و جغرافیای قدیم نیز
کمال مهارت و دانشمندی را دارند و با مخلص هم نهایت مهربان و با لطف میباشند زحمت داده که باتفاق ایشان
بموضع شاهانی و تل کوشک برویم قبول دعوت کردند چند نفر از پیران سالخورده کلندوک و اطراف را نیز
رفیق راه خود نمودیم یکی از پیرمردها عبد المحمد نامی بود سبو کوچکی که خود میگفت نود و هفت سال دارم
اما از تقریراتش معلوم میشد که زیاده از هشتاد و نه سال ندارد زیرا که بموجب گفته او در سنه رحلت
مرحوم آقا محمد شاه اول از سلسله قاجاریه طاب الله مضجعه چهار سال داشته است و بر حساب کذا هشتاد
و نه سال میشود بالجمله از قریه کلندوک که خارج شدیم تقریبا وصل بقریه مزبوره مختصر آبادی که مقبره
امامزاده با گنبد سفید آجری داشت بنظر رسید معلوم شد که این آبادی موسوم بجاجیج است و امامزاده معروف
بامامزاده عبدالله از اولاد حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام میباشد تا نه بالای قبر امامزاده و نه بر در و دیوار
قبر ایشان اطراف امامزاده سنگ تاریخ دیده نمیشود که بلکه بواسطه تواریخ مرتسمه در سنگهای بالای قبر تقریبا
قدمت آبادی قریه مکشوف و معلوم گردد اما از قریه که گذشتیم تا انتهای اراضی و مزارع که وصل برود
جاجرود میشود با آنکه زمین را مزروع کرده اند آثار خرابه و آبادی قدیم از قریه جاجیج الی کنار رودخانه جاجرود
تا نقطه که کنار رودخانه بالای تلی واقع است که موسوم بحصارک میباشد هویدا است و این نقطه آثار
خرابه های زیاد و آبادی شهر قدیم آشکار و مشهود میباشد علی الخصوص تپه مخروطی الشکل که طبیعی
است نه مصنوعی و در کنار رودخانه واقع شده و معروف است به تپه گنجی و انتهای آبادی قدیم بساحل
رودخانه آنجا بوده که جمعی از قدیم بتصور گنج چند موضع آن تپه را شکافته اما از قرار تقریر اهل بلد چیزی
زیاد هیچ نیافته اند خلاصه کلام مخلص اینست که وجه تسمیه این رودخانه بجاجرود باصطلاح حالیه
و جاجه رود باصطلاح ظهیرالدین صاحب تاریخ طبرستان اینست که بواسطه قرب جوار قریه حالیه جاجیج و شهر
یا قصبه قدیم جاجیج باین رودخانه این رودخانه بجاجیجرود موسوم شده بعدها از کثرت استعمال جاجه رود
میشود رفته رفته او را جاجرود میگویند و برهان قاطع اینکه از ابتدا یک منبع این رودخانه که تقریبا از
قلل البرز و موسوم بشکراب است و از سرچشمه دیگر آن که از کوهاب دره لالان و زاکان و رودبار قصران
جاری است الی انتهای آن که بجلگه ورامین داخل شده آن بلوک را مزروع میسازد و تقریبا ده فرسنگ
بلکه با شعباتش زیاده از این دره امتداد دارد و بستر این رودخانه است هیچ قریه و آبادی از قدیم

وجدید نبوده و نسبتی که اسم او مشابه بجاجرود باشد مگر همین قریه جاجیم که از آثار و علایم خرابه‌ها
معلوم میگردد که شهر کوچک یا قصبه بزرگی بوده و اعظم قرا و آبادیهای قصران علیا که لواسان حالیه
باشد محسوب میشده و این رودخانه باین اسم موسوم شده انشاء الله تعالی شرح جاجرود در موقع
خود بیاید بالجمله باتفاق دکتر طولوزان حکیمباشی رسیدیم بآثار خرابه زیاد که انتهای آبادی قدیم جاجیم
بوده و حالا از احصارک مینامند محتمل است این نقطه که حالا بحصارک موسوم است قلعه و محکمه آبادی شهر
جاجیم بوده که اعراب بعد از استیلا و غلبه بر ایران با خودشان در اینمحل مساعد بنای این قلعه را نموده اند یا
از قدیم ایرانیان بجهت حفظ یکی از راههای مازندران که از افجه و لار به بلده نور و رویان و از آنجا
بمازندران میرفته اساس بنای این قلعه را کرده و بجهت مخفی محکم که چندان عظمتی نداشته حصارک نامیده و تصغیر
تصغیر خوانده اند علی ای حال تل حصارک که متمم و منتهای آبادی جاجیم است تا موضعی که سابق ذکر کردیم و
موسوم بشاهانی و محل قصر علی کامه بوده چندان مسافت ندارد نهار رودخانه کندها بین این دو تل
طبیعی که سمت مغرب تل حصارک و طرف مشرق تل شاهانی که موضع قصر علی کامه است فاصله میباشد از آثار
خرابه چنین معلوم میشود که در تل شاهانی فقط قصر و عماراتی برای شخص معتبری بعد از آباد شدن حصارک
ساخته شده و جمعیت نشین و محل سکنای رعیت با این طرف حصارک بوده و قصر و عمارت پادشاهی سمت
شاهانی و از حیثیت مکان هم موضع شاهانی برای قصر و عمارت حاکم نشین اولویت دارد زیرا که اولاً منظری
بسیار خوب از طرف جنوب مشرق برودخانه جاجرود دارد و از سمت مغرب برودخانه کند و طرف شمال محاذی
دره افجه است که باد خنک در تابستان از آنجا میوزیده بعلاوه آب رودخانه کند را بواسطه مجرای مخصوص که
از بالا از زیر قریه بجار کلا حفر نموده تا داخل قصر و عمارت قدیم بجهت مشروب نمودن بساتین و باغات
می آورده اند چنانکه حالا هم بواسطه همان مجرا اطراف آثار خرابه قصور را زراعت مینمایند اما رودخانه
کند که ذکر شد از کلند و گل بفاصله نیم فرسنگ از دره صعب المسلک بسیار سختی بطرف شمال که شخص
عبور میکند از دامنه شرقی کوه و رجین بنقطه میرسد که دره مختصر عرضی پیدا کرده در وسط کوه کوچکی
است از سمت راست که طرف مشرق باشد آب زیادی جاریست که از قریه کند جریان دارد و از سمت چپ که
طرف مغرب باشد قلیل آبی جاریست که از ناصرآباد و مزرعه و سایر دهات جریان مییابد و راه مغیر اقتا
که قلعه قدیم بسیار معتبری از سوابق ایام در آن یعنی دره واقع بوده از همین دره است و قریه کند از قرای
ییلاقی بسیار سرد خوش هوائیست که در اواسط فصل بهار سکنه آن باز در لباس زمستانی هستند
و کرسی دارند

جاپرلو قریه ایست از قرای قره کچلو که یکی از نواحی زنجانست قلیم التسوملکی حسینقلیخان باوردی پای کوه واقع سکنهٔ آنقریه سی پنج خانوار است غلهٔ آن دیمی و وسعت دیم زارش زیاد اینقریه از جنوب شمالیست که از وسطا بادی جاریست هوایش ییلاقی میباشد

جابئن یکی از دهات متعلقه بلارستان فارس است

جابروان بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان یکی از شهرهای اذربایجان و در حوالی تبریز بوده

جابوق باعتقاد صاحب معجم البلدان یکی از دهات حوالی طوس بوده ابو عبدالله محمد طوسی قاری که در دمشق کمال شهرت و معروفیت را یافته در جابوق متولد شده

جاپوق قریه ایست از قرای ایجرود زنجان قلیم التسوق هوایش معتدل زراعت آنجا هم دیمی است هم آبی رودخانه آنجا از حوالی کاوند بهار بسمت اطراف رودخانه راببید و صنوبر زیادی کاشته جزئی باغات میوه هم دارد بیست و هشت خانوار سکنه این قریه است

جاپلق بعقیده صاحب معجم البلدان جاپلق ناحیه از نواحی اصفهانست و شهر آنجا بواسطهٔ جنگ بزرگیست که ما بین قحطبة بن شبیب و داود بن عمر بن هبیره در ابتداء ظهور عباسیان روداد چنانکه نگاشته شده که داود بن عمر بن هبیره ابوالهیثام را بجنگ عبدالله بن معویة بن عبدالله از اولاد ابو طالب مامور نمود ابوالهیثام فارس و شهر اصفهان را تصرف درآورد و عبدالله بن معویه را از آن نواحی بیرون کرد تا قحطبه با قشون خراسان رسید و در یک جنگی که در بیست و سیم رجب سنهٔ صد و سی و یک در جاپلق روی داد ابوالهیثام را که سردار داود بن عمر بن هبیره بود مقتول و آن نواحی را متصرف گردید بقول عمحمد الله مستوفی جاپلق را عروه نیز میخوانند و از نواحی لر بزرگست و در کنار رودخانه واقع و در باغات آن اشجار نارنج و لیمو غرس شده است و هر نوع میوجات گرمسیری آنجا بعمل میآید

مؤلف گوید خاک بروجرد اولا منقسم بسه بلوک میشود و یکی از آن سه بلوک جاپلق است و جاپلق را نیز چهار بلوک میباشد (بلوک حمزه لو) (بلوک بیات) (بلوک ایقرلو) (بلوک پشنه) جاپلق از حیثیت هوا ییلاق و جمعیت آن تقریبا هفده هزار نفر است و مسافت آن تا شهر بروجرد دوازده فرسنج میباشد که تمام راه را از خاک سیلاخور و بختیاری عبور میکنند زبان سکنه ترکیست اما بسیار از فصاحت و صحت دور و بعضیه مثل عرب اعراب بادیه شوشتر و آن نواحی میباشد ارامنه در جاپلق بسیار اند و در بعضی دهات با هم با مسلمان و ارمنی در هم میباشند زراعت جاپلق اکثر دیم است محصول آن جو و گندم و نخود و ماش است در جاپلق خربوزه بسیار خوب عمل می آید اما اغلب نقاط درخت و باغستان وجود ندارد از اشجار بلکه در بعضی اماکن یافت میشود گردو و چنار و بید و هم خود رو است مکاسب و صنایع مردم جاپلق قالی بافیست که مخصوص دهات چهار و سربند میباشد و در قرای دیگر اهالی بافتن صابون ترتیب دارند اما گرچه جاپلق قریه چه و ساخت گوسفند و سایر مواشی زیاده از قدر ضرورت یافت نمیشود

دو کوه معتبر در جاپلق است که یکی الوند ساکی و در محلی ازنا قافان می نامند این کوه در سمت جنوبی جاپلق واقع و شش فرسخ طول آنست یکسمت این کوه طوریست که پس از گرم شدن هوا هنوز برف سنه ماضیه در آن موجود است شکار آهو خوب با زمینی کبک و بز در اینکوه بسیار است ریواس خوب هم در آن یافت میشود کوه دیگر مستران نام دارد و از کوه اولی کوچکتر و دارای چشمه های آب شیرین گوارا است گاه گاه در اینکوه پلنگ دیده میشود بعضی از قلاع معتبره قدیمه و چند امامزاده در جاپلق است که در ذیل شرح آنها باید رودخانه در جاپلق منحصر بفرد است و آنهم سراب معتبری ندارد چند جوی کوچک که سرهم گذاشته یکی شده و تشکیل رودخانه داده است و هر جای آن اسم مخصوص دارد فاضل آب این رودخانه دربند و رودخانه بختیاری میرسد که از آنجا بدزفول میرود اکثر قراء و مزارع جاپلق با آب قنات مشروب میشود کلیه جاپلق را صد و هیجده قریه خراب و آباد است اما شرح چهار بلوک جاپلق بطور تفصیل و خصایص آن از قرار ذیل است

بلوک ابقرلو

اسامی دهات این بلوک از اینقرار است (داود پیغمبر) (شاه پهنه) (گلم) (نوزدر) (خلج سفلی خاک سربند) (خلج علیا خاک سربند) (دولت کلدی خاک سربند) (قره قیانلو خاک سربند) (انجیرقلی) (کبدلکه) (ورزمستان) (برداش) (ماپیچ) (پرچستان) (قلعه خلیفه خاک سربند) (دره ذوله) (شاه ولیه) (آقائی) (برافتاب دوان) (ارتلوابه) (خادره خاک سربند) (میدانک)

جمیع این قراء از آب قنات مشروب میشود از خاک سربند رودخانه باین بلوک می آید ولی بسیار عمیق است باینمعنی که تقریبا ده ذرع عمق دارد لهذا اهالی باین ملکهای این بلوک نمی نشینند شکاریکه در این بلوک یافت میشود خرگوش و باقرقره و چاقرق و میش مرغ است بساتین و باغات در این بلوک نیست اهالی قلیل الثروه و رعیت و زارع اند

بلوک پشته

این بلوک از طرفی وصل بقریه سبزدر سیلاخور است از سمتی متصل بختیاری از جانبی چسبیده بسربند است خاک بلوک ابقرلو و این بلوک بهم اتصال دارد و اسامی قراء آن از اینقرار است (عاشورآباد) (کاما عبدالحسین خان) (کامیان ارامنه که رعیتش ارمنی است) (قطعات) (هوش) (دره ژان علیا) (دره ژان سفلی) (ده حاجی) (کمرند) (چهارچشمه) (سبزدر) (شاه ولیه) (آقائی) (عباس آباد) (شرشر) (میدانک) (ذوالفقار) (باغ موسی) (چقاموشان) (اشرف آباد) (بیدستان) (کلبی) (کنداب)

(قشلاق حاجی داراب) (آق بلاغ سفلی) (آق بلاغ علیا) (ده موسی)

جمیع این بلوک نیز از آب قنات مشروب میشود مگر دو قریه دره زان علیا و سفلی و ده حاجی و شرشر
که آب اینها از رودخانه ایست که از میان دره میگذرد تمام دره درخت چنار و گردو و بید میباشد
که همه خودرو است و اهالی دره زان آنها را تصاحب کرده برای مصرف خود از آن درختها میبرند و بدهات
اطراف نیز میفروشند هوای این بلوک نهایت خوب و باصفا است و چون وصل بخاک سرحد است شکار
کوه و کبک کزل و کبک دری در جبال دره زان بسیار است در زمستان عبور از اینجاها کمال صعوبت را دارد
از شدت برف و یخ با اهالی بد میگذرد زبان اهالی بلوک پشته بجهت مجاورت با بختیاری لری است و سکنه
طبعا شرارت دارند باغات و اشجار در این بلوک بسیار کم است حاصل آن نیز از سایر بلوکات جاپلق کمتر است
ابنیه و آثار قدیمه چیزی ندارد بجز امامزاده داود پیغمبر که بعقیده اهالی مقبره حضرت داود علی نبینا و علیه
السلام است اما این حرف سقیم است ظاهرا امامزاده از اولاد حضرت رضا سلام الله علیه باشد بنای گنبد امامزاده
قدیمی است درختهای عظیم نارون در اینجا است که معلوم نیست در چه عهد غرس شده است در صحاری بلوک
پشته خرگوش و روباه و باقرقرا و چارق و هوبره یافت میشود شکار ماهی جز دره زان ندارد اهل قریه نیز
جمیعا تفنگچی میباشند در سه ماه زمستان از شدت سرما و برف رفتن از این ده بآن ده نهایت مشکل است
کسب عمده اهالی دهات در زمستان پوست روباه و دله میباشد که با تله و تفنگ شکار کرده با رامنه و یهود
همدان بقیمت گزاف میفروشند در عاشورآباد قلعه معتبری یوسفخان باجلان که سر دسته سوار باجلان بود
و در جنگ موسیخان حسنوند که مرحوم الدرم میرزا در لرستان کرد کشته شد داشت و بعدها آن
قلعه را بحکم دیوان اعلی نواب والا نصرة الدوله فیروز میرزا خراب کردند اگرچه علیمحمد خان دوباره قلعه را
بساخت ولی حصانت و اعتبار اول نشد

بلوک چمزاول

این بلوک در جلگه واقع است مگر چند قریه از دهات آن که بدان اشاره خواهد شد یکی از قرای بلوک چمزاول
خروسانست که حاکم نشین جاپلق میباشد دیگری دوغو است که در دامنه کوه واقع شده آن کوه را
نیز بهمین اسم میخوانند و شکارگاه بسیار خوبیست قوچ و میش و کبک زیاد دارد در فصل زمستان از کوه کزاز
و کوه الوند ساکنین نیز تنگه کاهی باین کوه میآیند دیگر جلگه و کوه این بلوک زیاد است قریه دیگر ده احمد است
که جزو دوغو است قریه ... ده کوچکیست که آنهم جزو دوغو است قریه دیگر چقا سیف الدین است قریه دیگر
امامزاده قاسم و وقف خود امامزاده است در باب نسب امامزاده سندی در دست نیست اما گنبد و ضریح

امامزاده در عهد سلاطین صفویه بنا شده و بانی آن غیر معلوم است دهکده دیگر حسین آباد است
سکنه این دهکده ارمنی هستند از سادات امامزاده قاسم است مالکان قلیچخان نامی بود و فعلا اولاد او میباشند
قریه کرتیلان از خوانین کرها نشهان و فعلا اولاد اوست (کاویار حبیب بیک) (نوزه در کاظم بیک) (اکبیه) (کادیان)
حاجی محمد خان که بعد از ایشان از اعتماد الملک و یکی از امیرزاده غلام حسین میرزا ولد مرحوم احتشام الدوله
خانلر میرزاست) (سولقان) در پای کوهی کوچک واقع است گاهی شکار از کوه روغنی بهم میبارد و باینکوه
می آید) (نجار قریه ایست ارمنی نشین در دامنه کوه الوند که آنرا واقع خود قریه در جلگه است کوه مزبور از جبال
عظیمه است و تا قریب به چهار محال اصفهان کشیده از طرفی به نزدیک کوههای ملایر و تویسرکان وصل میباشد شب
اینکوه دهانه که از املاک علینقیخان صمصام الملک است با یک طرف کوه جاپلق میباشد شکار از قبیل قوچ و
میش و بز کوهی و پلنگ در اینکوه بسیار است چند کاروانسرا دارد که در پاییز و بهار محل عبور شکار است) (پلنگ
کنان) (دال خانی بزرگ) (دال خانی کوچک) در دو فصل مذکور اهالی که از و جاپلق کمارها را گرفته هر روز
با تازی و تفنگ شکار زیادی صید میکنند از عجایب چاهیست در سر اینکوه که دوره چاه سی ذرع است و
عمقش را خدا دانا است مکرر سنگ بزرگ در آن چاه انداخته اند و تا مدتی صدای سنگ می آمده که بتک چاه
نرسیده علف و گیاه در اینکوه زیاد است ولی درخت ندارد سنگهای کوهی بسیار بزرگ در آن روییده که
سوار در سایه آنها می ایستد (کچار ستاق) ده بزرگیست نزدیک نجار و با این ده هم آب و ملک و عمش
ارمنی و مرفه قریه ایست واقع در جلگه دیمی بسیار چهار دانگ آن خالصه دیوانست باغات زیاد دارد و
قابل همه قسم آبادی میباشد (چهار چشمه) شش قلعه است واقع در یک محل و هریک از قلاع رعیت نشین و آب و
ملک سکنه هر قلعه علیحده است فی الحقیقه چهار چشمه شهر جاپلق است که اکثر قضات و علما که دارد و باغات
بسیار که میوه دهات جاپلق از آن باغات است و زراعت آن از آب قنات مشروب میشود (شوجیه) (خان
آباد) (لکان) در دامنه کوه واقع است اینکوه شکار زیاد دارد این قریه بسیار بزرگ بوده ولی حالا
عظمتی ندارد از قنات مشروب میشود (خلیل آباد) مال تقی خان جاپلقی قلعه خوبی دارد) (بربیان) از سمت آب
سلطان جاپلقی است این شخص سلطان فوج بوده عیشابین اسم موسوم و مشهور گردیده سابقا شرارت
میکرد این حالا تائب شده و در مدرسه درس میخواند (کاکانش) (قشلاق سادات) (برجلک) (سکانه)
(موشله) این ده آخری در جلگه واقع است و آخر خاک جاپلق و اول خاک کره است چهار دانگ آن خالصه
دیوان اعلی است محلا و رعیتا بسیار خوب و قابل ولی نفعش چندان منتفع به نیست از شکار آهو و کبک
بسیار دارد فوج و مبشرهم ... امیرزاده غلام حسین میرزا نایب آجودان باشی کل نظام

ولد مرحوم احتشام الدوله خانلر میرزا که سالها در این ولایت و نواحی حکومت و ماموریت داشته و هم
قطعه و نقطه را بکرات دیده و مشاهده نموده و جمله احوال جاپلق با مفاوضه و تصدیق نواب معزی الیه
نگاشته شده کوه نبید و کوه مزبور من خود کبک سفید که نقطه های سیاه داشت و از کبکهای کزل کوه کوچکتر
بود دیدم و اینچه سعی کردم که با فوش و تفنگ قطعه از آن صید کنم از بس هوشیار و چابک بود وقت
نزدیک میسر نشد (ده سفید پهلوی چهار طاق است) (خمه بالا وقف است یعنی مرحوم احتشام الدوله
خانلر میرزا وقف کرده اند و تولیتش با متولی باشی حضرت معصومه سلام الله علیها است) (خمه پائین ملکی
طهموث میرزا پسر مرحوم حسام السلطنه است) (برجک سادات) (اشتر ماسیان) (زنکی در) (حسین بیکی محمد تقی میرزا کم
کل زود) (فراملک صفدر خان جاپلقی قلعه خوبی در اینقریه ساخته باغات زیاد دارد ولی الحال چندان
آباد نیست) (مزرعه قاسم) (مکان) (کلنجه) (طیب آباد مرحوم کریمخان سرتیپ کودرزی که بعوض طلب
آقا محمد حسین غرابه داده اند) (کند رخان بختیاری و ملک جاپلقی است از رودخانه کوچکی مشروب میشود
باغات زیاد دارد در تپه ماهورهای آن فصل زمستان کبک یافت میشود) (قاقان در میان دربند
کوه الوند واقع نیم فرسخ از این قریه گذشته بخاک کزاز و املاک علینقی خان صمصام الملک میرسند

بلوک بیات

قریه مامان ابتدا ملک نور محمد خان سردار مرحوم و به پسر خود حاجی محمد صادق خان بخشیده بعد از فوت
حاج مشار الیه چون صبیه او در حباله ازدواج امیرزاده غلام حسین میرزای سابق الذکر است با میرزاده
معزی الیه رسیده ایشان عمارت خوبی با حمام در اینجا ساخته اند مامان در جلگه واقع است رعیتش
جمیعاً سادات صحیح النسب موسوی هستند امامزاده موسوم بامامزاده عبدالله دارد از اولاد حضرت
امام موسی علیه السلام است اینقریه از آب قنات مشروب میشود قناتش خیلی عظیم است و میان کاکا و
اعتماد الملک و مامان مشترک است و رودخانه معتبری هم موسوم برودخانه تنگ از میان قریه میگذرد
ولی چون عمقش زیاد و عرضش کم است آب آن باین قریه نمی نشیند باغات قلیلی در مامان هست ولی
درختهای اینقریه بواسطه کثرت پشه خوب نمیشود در صحاری مامان باقرقرا و میش مرغ و در
رودخانه اش مرغابی و غاز یافت میشود روباه و خرگوش هم دارد اغلب حاصل این ده دیم است
کلگه مزرعه ایست از مامان رعیت آنهم سادات میباشند از آب قنات مشروب میشود میراباد
نیز مزرعه ایست از مامان ولی لم یزرع و بی سکنه و چونکه شوره زار است زراعت آن خوب نمیشود مزراع
ایضا مزرعه مامان است آنهم از بی آبی لم یزرع و بی سکنه میباشد شاطر در دامنه تپه واقع است ملکی حاجی

محمود خان پسر مرحوم نور محمد خان میباشد قلعهٔ خوبی حاجی محمود خان در اینجا ساخته گاهی در زمستان
خود مشار الیه در آنجا می آید این قریه از آب قنات مشروب میشود گویا مزرعه شاطر و ماما نیست و رعیت این قریه
ان را زراعت میکنند محمد آباد ملکی حاجی شجاع الملک میرزا پسرهای او با نوشیروان میرزا پسر نواب بهمن میرزا
فروختند بسیار ملک قابلی است صد جفت گاو در او نسق میشود از آب قنات و رودخانه که در بهار
از آب باران جاری میگردد مشروب میشود سابقا خیلی بزرگ بوده و دکاکین صباغی و کوزه گری
داشته الحال این دکانها معدوم است ولی تجار بزرگ و محلاتی و کاشانی در آن منزل دارند و از هر قبیل اجناس
میفروشند روی فرشه ریسمانی اعلی در اینجا میبافند نوشیروان میرزا در این قریه عمارت و کاروانسرای خوبی
ساخته دره باغ قریه معتبر تاجر نشینی است در دامنه کوه واقع آب آن از قنات و رشته های دره باغ و مدآباد
در پائیز باد سخت می وزد کبک خیلی شکار میکنند در سایر فصول شکاری ندارد در شش فرسنگی وصل بدره باغ و [illegible]
زیاد دارد بخصوص کرد و ملکی حاتم خان پسر قاسم خان بختیاری میباشد مشار الیه عمارات در آن ساخته
زراعت آن با آب قنات انتظار زیاد نخورده مال الناس از قنات مشروب میشود در زمستان در تپه های وحش
کبک و خرگوش و کراله زیاد است باغات بسیار خاصه اشجار گردو و انگور دارد ابونده در میان تلال و کوه
واقع است آب آن از قنات اما چون زمین آن سنگست زراعتش خوب نمیشود دره چید مزرعه ابونده است
و حالت آبادی زراعت ندارد ملاطالب قریه معتبر است جمیع خانه های آن از سنگ ساخته شده از خانم خان
است که آب وارد قنات مشروب میشود سید آباد از سادات امامزاده قاسم است مزرعه ایست و آبش از قنات
خان آباد مزرعهٔ مدآباد است و لمیزرع فرزیان فی الواقع شهر است و صد و پنجاه جفت گاو در آن نسق
میشده واقع در جلگه و سابق ملک مرحوم میرزا فخر الدین پسر مرحوم ملا اسدالله بروجردی بود
بعد از فوت آن مرحوم اولادش عمده آن را فروخته جزئی از آن دارند حالا اخوزاده مالک شده دکاکین صباغی
و عطاری و قصابی دارد رعیتش متمول اند از قنات بزرگی که مخصوص همین قریه است مشروب میشود
از غرایب اینکه درختان اینجا عمل نمی آید صحرایش خرگوش و میش مرغ چاقرق و باقرقرا دارد مرزبان از
سادات امامزاده قاسم است بسیار ملک حاصل خیز آباد بستان آب آن از قنات و رعیتش با مکنت اند بیشتر
حاصل این قریه یونجه است که خشک کرده در زمستان بقیمت خوبی میفروشند کورچی در میان کوه واقع
است چمن سبز بسیار معظمی دارد قلعهٔ خوبی حاجی فریدون خان مالک سابق آن ساخته و چمن را عمل
آورده در تابستان خیلی تفریحگاه است آب آن از قنات است حاصلش چون سنگستان است خوب نمیشود
در کوهش کبک و تیهو فراوان است شکار کوهی ندارد پلنگ گاهی در اینجا دیده شده هوایش بسیار خوب

پسر مرحوم محمد تقی میرزای حسام السلطنه بود قبل از فوت حاجی شجاع الملک میرزا ام

چشم اندازی با صفا دارد از سر پشت بام قلعه تمام بختیاری و جاپلق نمودار و پیدا است قریه قلعه شیدا
معتبر محکمی سابق در آنجا ساخته بودند و واقع در دو تپه بود که بزودی گرفتن آن خیلی اشکال داشت اما حالا
آن قلعه خراب است قریه در دامنه تپه واقع است از آب رودخانه مامان مشروب میشود آن قریه هر چه
پائین تر رو بطرف بختیاری برود از آن آسمان رودخانه که صحرائی میشود مشروب میکرد قنات هم دارد اشجار
و باغ آن زیاد نیست اما قلیلی بعمل آورده اند درهلکه واقع است تنبک ملک حاجی محمود خان دیپر دار
است در دامنه کوه واقع شده قلعه خوبی دارد رعیتش بیشتر متمول است از قنات و رودخانه سابق الذکر
مشروب میشود اشجار قلیلی در آن غرس کرده اند در کوهی که قریه در دامنه آن واقع شده فصل زمستان
کبک یافت میشود و رودخانه و صحرای آن مرغابی و قرقاول زیاد دارد دلیان سابقا قریه معتبری بوده از
ابنیه و صدمه قحطی چند سال قبل خراب شده و رعایای آن متفرق گشته در سایر دهات سکنی گرفته اند
محمودآباد مزرعه کوچکی است اشجار و باغات زیاد داشته ولی حالا آباد نیست آن قریه و دلیان هر دو
از قنات مشروب میشود حسن کرپچی مزرعه در ده باغ ولی المزرع و بی سکنه است ده نو قریه کوچکی است
واقع در میان کوه آب آن از قنات میباشد فرد نیم سابق المزرع بود حالا حاتم خان قلعه در آنجا ساخته
و چند خانوار رعیت در آنجا جمع کرده از قنات کوچکی مشروب میشود قلیل اشجاری هم تازه عمل آورده اند
مزرعه آباد مزرعه در ده باغ است آب آن از قنات کوچکی است که درخت دارد امتداد خاک جاپلق از
طرفی از قریه سیوند است که خاک بختیاری حسب الحکم سه فرسخی کره و از طرف سربند از دولت کلدی
استناده نمود و اشرف آباد بختیاری و از طرف دیگر از مزرعه قاسم الی قنات
در زمان سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب الله ثراه بیشتر بوضع حالیه جاپلق جزو حکومت بروجرد
بوده چنانکه در جلد نهم روضة الصفای ناصری مسطور است که در سنه هزار و دویست و بیست و هشت
در دوازدهم جمادی الثانیه موکب خاقانی بچمن سلطانیه نزول فرمود و نواب محمد تقی میرزا حاکم بروجرد و
جاپلق با سپاهی آراسته و جنودی پیراسته حسب الامر وارد اردوی سلطانی شد

علمای جاپلق

از علمای جاپلق مرحوم میرزا ابوالقاسم مشهور بمیرزا اعلی الله مقامه میباشد که در قریه موسویه ده باغ از قراء
جاپلق در سنه هزار و یکصد و پنجاه هجری متولد شده و الدش مرحوم ملا حسن شفتی بود از شفت
باصفهان آمده نزد میرزا هدایت الله جاپلقی که از معارف علما بود و در اصفهان بتدریس اشتغال
داشت مشغول تحصیل شد و صبیه میرزا هدایت الله را در حباله نکاح در آورده در جاپلق که موطن

میرزا هدایت الله بوده توطن نموده و مرحوم میرزا در ده باغ چنانکه ذکر شد متولد شده اند ابتدا تحصیلات ایشان
در حوزه مرحوم آقا سید حسن خوانساری و بعدها تحصیل کمال در عتبات عالیات در محضر مرحوم آقا
باقر بهبهانی طاب الله ثراه نموده بعدها باصفهان آمده سالها در مدرسه کاسه گران تدریس کرده آنگاه از
آنجا بشیراز رفته پس از مراجعت به ده باغ مولد خود آمده اقامت فرمودند از آن پس اهالی قم خواهش
کردند که بقم آیند قبول کرده تا آخر عمر در آن شهر بتدریس و تالیف و افاضه پرداختند آنجناب اعلی الله
مقامه از اجله فقها و علمای امامیه و ارتحال ایشان در سال یکهزار و دویست و سی و یک هجری و مزار و
مدفن ایشان در قبرستان قم است مصنفات ایشان (کتاب قوانین در اصول که سالها است محل استفاده
طلاب است) (کتاب غنائم در فقه در ابواب عبادات) (کتاب در فقه موسوم بمناهج در ابواب معاملات)
(کتاب جواب سؤال فارسی) (کتاب معین الخواص) (کتاب مرشد العوام) (رساله در اصول خمسه اعتقادیه
و عقاید حقه اسلامیه) (رساله در فقه و اصول و کلام) (مقالات متشتته و مسائل متفرقه در سایر رشتات
علمیه) (رساله در قاعده تسامح و ادله سنن و کراهت) (رساله فی جواز القضا و التحلیف بتقلید المجتهد)
(رساله در عموم ربا بالنسبه بجمیع عقود و معاوضات) (رساله مبسوطه در ابواب فرایض و مواریث)
(رساله دیگر در قضا و شهادات)

یکی دیگر از علمای جاپلق میرزا هدایت الله جاپلقی استاد و والد ماجد مرحوم میرزا ابوالقاسم چنانکه ذکر شد

جاپلق نیز یکی از دهات بلوک فشاویه طهران است و در جلد نهم روضة الصفای
ناصری در ذیل شرح حرکت خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه به عراق بتنبیه اشرار فارس مسطور است
موکب خاقانی در سال هزار و دویست و چهل و پنج از دار الخلافه طهران حرکت کرده در قریه جاپلق از
بلوک فشاویه طهران رایات ظفر آیات سر بلند و چرخ بوس شود.

جاپلق از قرای تربت حیدریه خانوار و زارع مخصوص ندارد جزء زراعتی آنجا میشود مدار
شربش با قنات است و زراعت آنجا را از دهات قریه دیو میکنند عصار بند و سکنه ندارد و جنسش
السنوات

جاقاق یکی از قراولخانه هائیست که در سمت شرق و شمال بجنورد ما بین خاک ترکمان او
شادلو واقع و معبر مخصوص طوایف ترکمان است که هرگاه آنجا قراول و مستحفظ مخصوص نداشته باشد
میتوانند بدون دردسر وارد خاک بجنورد شوند

جابهر قریه ایست در تربت حیدریه آنجا
و قدری از آن ارباب و انقریه
میوه جات در سبزی و گردش
هر دو بعلاوه ییلاق اثر
است سکنه آن از طایفه عرب
و از طایفه بهلولی و تا بیست و ده
خانوار است

چاچ مزرعه ایست از مزارع قاینات قدیم التسوایش از قنات سکنهٔ آن هیجده خانوار است هوایش معتدل

جاجرم بعقیدهٔ یاقوت حموی جاجرم اسم شهر و ناحیهٔ وسیعی است ما بین نیشابور و جوین و جرجان که قرای آباد متعدد دارد و اغلب آن در کوهی است که مشرف بآزادور میباشد (آزادور قصبهٔ معتبر جوین است) یاقوت میگوید من بیشتر این دهات را گردش کرده ام

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب گوید جاجرم شهر کوچکیست و در آن شهر بفاصلهٔ یکفرسنگ چمنی است که در آن چمن نباتات زهردار میروید و بایجهة هنگام محاصره هیچ قشونی نمیتواند در حوالی جاجرم اردو بزند خانه های شهر بزرگ و بطرز خوش ساخته شده و در زیر دیوار ارک دو چنار است که پوست آنها معروفست برای معالجهٔ درد دندان نافع است و اعتقاد اهل بلد اینست که هر چهار شنبه صبح پوست این چنارها این خاصیت را دارد نه روزهای دیگر

در مسالک و ممالک معروف بجهان نمای ترکی (کاتب چلبی) مسطور است که جاجرم قصبه ایست در نزدیکی اسفراین در نود و یک درجه طول و سی و درجه عرض در بین نیشابور و گرگان واقع است در اطرافش یاد و منزلی زهر گیاهی میروید که انسان را از عبور و مرور و لشکر خارجه محفوظ میدارد قلعه و ناحیهٔ غله و میوه دارد

صاحب تقویم البلدان مینویسد وقد ذکر فی اللباب جاجرم بفتح الجیمین بینهما الالف و بعد الجیم الثانیة راء مهملة و فی آخرها میم قال وهی بین نیسابور و جرجان ولم یذکر من ای اقلیم والظاهر انها من خراسان وقد خرج منها جماعة من اهل العلم

صاحب عجایب المخلوقات مینویسد که در حوالی جاجرم کوهیست و دودی از آن متصاعد است هر کس آن را استشمام کند میمیرد همچنین بنا بر عقیدهٔ مؤلف عجایب المخلوقات کوه دیگری است که در حوالی آن کوه باد بقدری تند است که مسافرین را پرت میکند لیکن در قلهٔ کوه هیچ باد نیست

صاحب فرهنگ ناصری گوید جاجرم بفتح جیم ثانی براء زده و سکون میم نام ولایتی است از خراسان قصبه ایست معمور و آباد قلعهٔ بزرگ دارد که در وسط واقع است و اطراف آن بساتین و مزارع دارد چهارصد خانوار در آن سکونت دارند و آن در اصل جای گرم بوده جاجرم معربست و آن در میان نیشابور و جوین و جرجان واقع شده و بعضی قرای آن مشرفست بجبل آزادوار که قصبهٔ جوین است

مؤلف گوید جاجرم را قلعهٔ بزرگیست که شباهت بقلعهٔ اراک دارد در وسط واقع و اطراف آن

تمام باغات و زراعت است اهالی این قصبه که قریب چهارصد خانوار هستند تمام در میان قلعه ساکن
و اغلب مردمان آن تفنگچیهای قابلی هستند محال جاجرم مشتمل است بر این قصبه و سه قریه دیگر را که
عبارت از گرمه و ابوره و درده باشد و در قریه‌ها از این قراء تا پنجاه الی صد خانوار رعیت ساکن است هوای
جاجرم گرم و محصولات جو و گندم و اندکی شلتوک است و بهمین سبب اسم جاجرم جای گرم بوده و چنانکه
ذکر شد معرب چاجرم شده از جاجرم الی دره دو فرسنگ و راه مابین شمال و مغرب بسمت دره است
جاده تمام دره و ماهور و پستی و بلند و بفاصله دو فرسنگ کمتر یا بیشتر سلسله کوهی است بلند و سخت که بسمت
مغرب امتداد یافته در این سمت مزارع چند و دو قریه است که اولی گرمه و ثانی ابوره معروف و موسوم است و هم
در این سمت تپه ایست که در بالای آن از زمان سلف قلعه بنا کرده اند موسوم بقلعه جلال الدین که هنوز از بنا
محکم آن آثار کلی باقی است در میان این قلعه آب انبار بسیار مشابه بچاهی که در قعر آن آبی است بس گوارا که بواسطه
پله‌ها چند که در میان چاه قرار داده اند وصول بآن نهایت آسانست در سمت چپ راه نیز دره و ماهور و پستی
و بلندی دارد و بفاصله نیم فرسنگ بکوهی منتهی میگردد که در دامنه آن چند مزرعه است و هم در این سمت در
مقابل قریه ابوره کوهی سخت و بلند پیدا شد که بسمت مغرب امتداد یافته و در اماکن صعبه این کوهها جانوران
وحشی بکثرت هست اراضی جاجرم از چشمه و از آب رودخانه مشروب میشود
در تواریخ مسطور است در سنه هشتصد و دو هجری که امیر تیمور گورکانی بیورش هفت ساله بطرف ایران روآورد عساکر
خراسان برای شاهرخ میرزا که مامور بفتوحات آذربایجان بود در جاجرم از طرف امیر تیمور بآنها خبر رسید که
قطع عزیمت نموده بسمت استراباد و از آنجا بسبزوار روند و نیز در کوه بار دیگر امیر تیمور ملحق آیند
در سنه هشتصد و نود و نه در وقتیکه اردوی شاه عباس اول بعزم یورش خراسان و مخاصمه عبدالمؤمن خان
ازبک حرکت کرده بود و این واقعه در سال چهارم از جلوس شاه عباس اتفاق افتاده بنابر اینکه تاریخ
جلوس این پادشاه عباس بهادرخان است هنگام اقامت اردو در جاجرم قاصدی از جانب عبدالمؤمن خان با
نامه بشاه عباس رسید باین مضمون که هنوز بنیچه‌ها در عالم مصالحه میباشد و اگر طالب صلح و نزدیکی چون
بندگان خدایگان خراسان را باما گذاشته خود بعراق روند همان و ثیقه که حسن پادشاه ترکمان با سلطان حسین میرزای
گورکانی معاهده نموده حدود تعیین کرده همان عهد در میانه استوار و همان علاقه مابین برقرار خواهد بود
شاه عباس چنین جواب داد که مصالحه سلطان حسین میرزای گورکانی با حسن بیک که هر دو از اصل جغتائی
بودند و ترکمان دخلی بما و شما ندارد اگر با ما مصالحه که فیما بین کسکن قرا سلطان اوزبک والی بلخ و شاه
طهماسب جنت آشیان منعقد شده است یعنی هستی خراسان را باما گذاشته معاودت نمائی والا جنگ را آماده باش

بعد از مدتی اقامت اردو در جاجرم باز کاغذی از عبدالمؤمن خان رسید که مبنی بر عدم قبول تکلیف
شاه عباس بود و آخر الامر نوشته که اگر با ما طرف گفتگو خواهی بود در جاجرم انتظار شما داریم و اینکاغذ را
از نیشابور نوشته بود بعد از عزیمت اردوی شاه عباس بسمت جاجرم خبر رسید که عبدالمؤمن خان وحشت
کرده و یکسره بسمت بلخ فرار نموده است

در سنه یکهزار و چهار که خبر رسید اوزبکیه بخراسان شایع کرده‌اند که شاه عباس بطور ایلغار با قشون آذربایجان
بسمت خراسان تاخته در جاجرم بود ذوالفقار خان و فرهاد خان سردار که بطور طلیعه و پیش قراول لشکر را
جلو اردوی شاه عباس حرکت میکردند با جمعی از سواران اوزبکیه برخورده در حالتیکه آنها جمعی از قزلباشان
پیشخانه را اسیر نموده بودند و بطرف اسفراین که اردوی عبدالمؤمن خان آنجا بود میبردند جنگ سختی
در پیوست جمعی از معارف سردارهای عبدالمؤمن خان از قبیل محمد قلی دورمیش و سونج ترکمان زنده
بدست آمدند و مقتول شدند

در سال هزار و هفت هجری که سال دوازدهم سلطنت شاه عباس اول بود و این پادشاه بسفر خراسان میرفت
در جاجرم که یکی از منازل اردو بود شبی ولیخان میرزای ولد علیقلیخان نواده دورمیش مقتول گردید شاملو
تفصیل این اجمال آنکه ولیخان میرزا که یکی از امرای شاه عباس و سمت مصاحبت او را داشت بصالح نام تبریزی
که جوانی ساده و خوش منظر و در سلک پیشخدمتان پادشاهی منسلک بود عاشق شده و سه مرتبه عالم میل و
عشق خود را بصالح اظهار نمود صالح اعتنائی باظهار عشق او نکرده بلکه مراتب را مخفیانه بعرض شاه عباس
رسانید از طرف آن پادشاه مقرر شد که یکی از شبها که ولیخان میرزا از حضور برای پرده خود میرود صالح
او را بقتل رساند این بود که شبی در جاجرم ولیخان میرزا بعد از آنکه در حضور شراب بادی خورده بود بچادر
خود معاودت میکرد صالح تبرزینی از قفای او در فرق او زد با شمشیر او را از پا درآورده منصب [illegible]
او بجمشید میرزا برادر کوچک او بخشیده شد و جسد او را چند روز در اردو که در حوالی جاجرم بود بی کفن
و دفن انداختند که عبرة للناظرین باشد و بعدها دیگر کسی بمحارم خلوت پادشاهان چشم داشته نداشته
باشد همینکه اردو از آنجا حرکت نمود بالتماس برادر جسد او را دفن کردند

در سنه یکهزار و صد و هشتاد و هشت در وقتیکه حسینقلیخان قاجار شهیر بجهانسوز شاه برادر مهدی
آقای دولو حاکم استرآباد که برادر حسنخان دولو و از قتله محمد حسنخان پدر خود بود غلبه کرده و ایشان را کشت
و برادران مهدی آقا رضا خان و فتحخان بطور تشکی بتیر از بهر کو بجان زنده رفتند و تاخت حسینقلی
خان بمازندران و بیرون کردن سواره بلوچ و زند که در مازندران بودند بتوان ترکمان رسید

حضرت آقا محمدخان طاب الله ثراه که دران وقت بطور گروکان در شیراز متوقف بودند بعد از اصغای این خبر بتقعهٔ امیر احمد بن موسی الکاظم علیه السلم المشهر بشاه چراغ پناه جسته کریمخان خود شخصه رفته حضرت معظم الیه طاب الله مضجعه را از بست بیرون آورده رجعت بمنزل خود داد زکیخان زند سردار خود را بدفع حسینقلیخان مامور نمود پس از ورود زکیخان بمازندران حسینقلیخان بجاجرم رفته الله ویردیخان کرایلی حاکم آنجا که باستقبال آمده بود قدوم حسینقلیخان جهانسوز شاه را پذیرفته ایشانرا در ارک جاجرم مسکن داده و خود را بکلی از حکومت آنجا منخلع نمود در هنگام توقف جهانسوز شاه در جاجرم نصرالله میرزا ولد شاهرخ میرزای نادری از ارض اقدس بخدمت حضرت معظم آمده ایشانرا بتقویت امر سلطنت خود دعوت کرد ولی بنابر مصالحی چند مقبول نشد مرتضی قلیخان برادر حسینقلیخان از ایشان جدا شده بدشت ترکمان پناه برد زکیخان بعد از انتظام مازندران و استراباد و بدست آوردن جمعی از هواخواهان حسینقلیخان بشیراز معاودت نمود بعد از رفتن زکیخان حسینقلیخان از جاجرم برامیان رفتند و دو هزار سوار از طایفهٔ کلاله ترکمان بقصد غارت جاجرم بآنجا تاختند حسینقلیخان بعد از اطلاع از این فقره با معدودی بطور ایلغار خود را بجاجرم رسانیده با ترکمان کلاله جنگ سختی نموده اسیر و غنیمت کثیر از آنها گرفتند و آن حدود را امن نموده بالله ویردیخان کرایلی که خدماتش منظور نظر بود سپرده مراجعت برامیان نمودند

در اواخر سنهٔ هزار و دویست و هشتاد و سه هجری توشقان ئیل ترکی موکب ظفر کوکب اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه ناصرالدین شاه خلدالله ملکه و سلطانه عزم زیارت مشهد مقدس رضوی سلام الله علیه نموده و در مراجعت از ارض فیض قرین از راه خبوشان و بجنورد روز دوشنبه یازدهم ماه ربیع الثانی سنهٔ هزار و دویست و هشتاد و چهار اراضی جاجرم مخیم سراپردهٔ سلطنتی گردید و بعد از یکروز اقامت در جاجرم عازم قریهٔ ابور و درّه گردیدند

معارف جاجرم

از علمای جاجرم یکی ابوالقاسم عبدالعزیز بن عمر الجاجرمی است که در سنهٔ چهارصد و چهار هجری وفات نموده یکی دیگر ابواسحق ابراهیم بن محمد الجاجرمی فقیه است که مدتی در مسجد نیشابور معلم و مبین احادیث بوده و در سنهٔ پانصد و چهل و چهار فوت کرده نیز یکی از علمای جاجرم ابوحامد محمد بن ابراهیم بن ابی الفضل السهلی الجاجرمی الفقیه الشافعی ملقب بمعین الدین است که فاضل و ذی فنون و ساکن نیشابور بوده و در این بلد تدریس مینموده کتابی در فقه تصنیف نموده موسوم بکفایه و کتاب دیگر موسوم بایضاح الوجیز

وفات ابوحامد در رجب سنهٔ ششصد و سیزده هجری در نیشابور است ابن خلکان در وفیات الاعیان
در ذیل شرح حال او گوید والجاجرمی بفتح الجیمین بینهما الف و سکون الراء و بعدها المیم هذه النسبة
الی جاجرم وهی بلدة بین نیسابور و جرجان و خرج منها جماعة من العلماء)
از عرفای جاجرم و مشایخ کبار ابوعبدالله قدس سره میباشد و شیخ ابو یوسف بن الحسین و از اقران
ذوالنون مصری و صاحب مقامات میباشد یکی دیگر از معارف جاجرم بدر الدین جاجرمی است از شعرای
ابتدای نشو و نمای او در اصفهان و شاگرد مجد الدین همکر شیرازی و مداح خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان بوده از اشعار او مطلع قصیدهٔ بی نقطه که گفته در اینجا ثبت میشود و هو هذا

که کرد کار کرم مرد وار در عالم   که کرد اساس مکارم ممهد و محکم

ملا محمد متخلص بنادم نیز از شعرای جاجرم است و رغبتا و از اقسام شعر هجو و هزل بیشتر بوده در
سنهٔ هزار و دویست و بیست و یک فوت شده

جاجرود دره ایست در چهار فرسخی طهران براه مازندران و شکارگاه معروف و مخصوص
سلاطین با فر و تمکین قاجار ادام الله تعالی ایام ملکهم و قرون سلطنتهم خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه
اسکنه الله تعالی بحبوحة الجنان اول پادشاهیست از سلاطین عظیم الاقتدار ایران که در سال هزار
و دویست و سیزده هجری بنای عمارتی موسوم بعمارت شکار و اقامه در جاجرود فرمود ابتدا این عمارت
خیلی پائینتر از شکارگاه بود و از برای توقف موکب پادشاهی چندان بهره نداشت لهذا عمارت دیگر
شرقی دره در پناه سنگی در حوالی آبادی معروف بشکر بیک لو بنا کردند و هر سال دو سه مرتبه
بجهة شکار کبک و تیهو بجاجرود رفته پس از چند شب توقف بطهران معاودت میفرمودند شهریار
مبرور ماضی محمد شاه نور الله برهانه اقتدا باین سنت سنیه نموده سالی یک دو بار باین شکارگاه
تشریف آورده شکار ملتزمین رکاب بحضرت معظم منحصر بکبک و تیهو بود و شکار قوچ و میش و آهو
و بز و تکه یافت نمیشد زیرا که نظم کاملی در وضع قورق جاجرود نبود در این عصر همایون دامه الله
تعالی وضع عمارت قدیم که در غیر موقع واقع شده بود چندان وسعتی نداشت پسند خاطر مبارک
نشده در سمت غربی دره نه چندان از عمارت قدیم دور امنای دار الخلافه را نیز حکم ببنای قصر
عالی مشتمل بر بیوتات حرمخانه و دیوانخانه و حمام و باغ که یکی از بناهای معظم و معتبر این عهد ابد
مهد است فرمودند و قورق جاجرود طوری منظم شد که علاوه بر کبک و تیهو که سابق بود در کوههای
خیلی نزدیک این قصر سلطنتی گله گله قوچ و میش وحشی که بار غالی موسوم اند و تکه و بز کوهی یافت

میشود بعلاوه چند سال است بحکم همایون از ممالک گرم سیر ایران مثل خوزستان دراج آورده در
جاجرود رها کرده اند و بواسطهٔ ملایمت هوای زمستان در جاجرود و کثرت اشجار در اغلب جاها
که جنگل انبوهی شده است این دراجها در کمال خوبی بومی شده زاد و ولد زیاد نموده اند چهار سال
قبل از این نیز بر حسب امر ملوکانه از مازندران چند مرال و از سمت خراسان و نیز چند راس گورخر آورده
در جنگل جاجرود سر داده اند رود جاجرود از مغرب بمشرق جاری است و شرحی از آن در ضمن لغت
جاجرود ایراد و ذکر شد

در دو معبر عمدهٔ این رودخانه پل محکم معتبر بطور بنائی و معماری بسته شده یکی در معبر کلند و لتیان و لواسانات
که از همین معبر نیز بلاد و بلدهٔ نور و کجور میروند بنای این پل از قدیم و کهنه بود و گاهی بعضی یکدو سه
مرتبه هم از خزانهٔ دیوان مبلغی بمخارج مرمت این پل رسانیدند تا چون مبنای این پل را استواری و استحکامی
نبود در سنهٔ هزار و دویست و نود و پنج هجری بامر اعلی پل بسیار محکمی از سنگ و آهک در همین محل بر روی
رودخانهٔ جاجرود ساختند که فی الواقع ابتدا راهی است که برای سهولت عبور قوافل و مترددین بجلگه
لار از گردنهٔ افجه که سخت ترین طرق طبرستان بود از سنهٔ مذکوره ساخته شده و این راه که پیاده رفتن
از آن نهایت صعب و با اثقال و بنه از هر قبیل با استراحت عبور ممتنع بود و بمعجزهٔ تصرف و توجهی جلیله که
ممکن است حالیه با کمال سهولت حرکت کنند این راه وقتیکه بسر گردنهٔ لار که از مراتع دیوانی است رسید منشعب
بدو شعبه میشود یک شعبه بسمت پلور و لاریجان و آمل و مشهد سر میرود و منتهی ببحر خزر میشود از راه
دیگر به بالو و بلدهٔ نور میروند بالجمله در جنب این پل در اراضی موسوم بلشکرک در طرف جنوب رودخانهٔ
جاجرود بحکم دولت جناب امین السلطان که مباشر و متصدی ساختن این راه بودند باغی بسیار باصفا
و بیشهٔ آباد و دایر نمودند و قصر رفیعی نیز در وسط باغ بنا کردند

پل دیگر حاجی میرزا بیک مرحوم از فراشخلوتهای همایونی در معبر بزرگ مازندران از راه سرخ حصار بومهن
دماوند ساخته است و از قرار مذکور بیست و چهار هزار تومان خرج ساختن این پل کرده و خاصیت
این دو پل اینست که در ایام بهار و طغیان آب عبور و مرور از مازندران بسمت طهران و از دار الخلافه بطرف
طبرستان و لواسانات و نور و کجور فقط بواسطهٔ این دو پل ممکن است و اگر این دو پل نباشد راه مقطوع است
از این دو پل معبر گذشته پلهای مختصر دیگر هم بر روی این رودخانه بسته شده است بالجمله در اغلبی از کوههای
جاجرود حیوانات درنده از قبیل پلنگ و خرس هست جنگل جاجرود نهایت زیاد و انبوه است
و پلنگهائیکه در شکارگاه جاجرود بصید شست مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شده از قرار تعداد

شماره و عدد آنها معین نیست اینقدر هست که هر وقت شکارچیان و ملتزمین رکاب اعلی ملتفت و مأمور
شده اند که در نزدیکی و حوالی انجیل یلنکی هست و اینها نموده معینا اهل تفنگ تر شست های یون کرده بوده است

جاجرود اصلاً اسم رود و بعلاقهٔ مجاورت دره باین اسم موسوم شده از دارالخلافه بواسطهٔ دو راه
بجاجرود میتوان رفت یکی از راه سرخ حصار که راه معمول جاجرود است که لشکر و عراده الی قصر سلطنتی
با کمال سهولت و آسانی می آیند از دارالخلافه در ظرف پنج ساعت از این راه بجاجرود می آیند راه دیگر راه
مخصوص شکارگاه پادشاهی است که از سمت دوشان تپه که از قصر دوشان تپه تا قصر جاجرود در
مدت سه ساعت با کمال راحت میتوان آمد اما عبور لشکر از این راه غیر ممکن است
هیئت و موقع جاجرود طوری واقع شده که هنگام تشریف فرمائی موکب منصور شاهانه باین شکارگاه بملتزمین
رکاب اعلی از هر جهت خوش میگذرد من جمله از جهت آذوقه که از بلوک ورامین که سه فرسنگ بیشتر تا جاجرود
مسافت ندارد انواع و اقسام حبوبات می آورند و نیز از طرف دماوند که زیاده از چهار فرسنگ تا شهر دماوند
راه نیست میوه جات خوب و از سمت لواسان که تا انجا زیاده از یک فرسنگ و نیم نیست ماکولات مرغوب آورده میشود

چاخره یا چیترا هر دو قسم تلفظ میشود در زند و استا (اوستا) در فصل شصت و هفتم
مسطور است خطاب بزردشت
سیزدهم دفعه هیئت تشریف جلوه نمودم همان تشریفی که خود خلق کرده بود مدنیت مجلله بیشتر دادم من که
خالقم مدینهٔ چاخره یا چیترا را ایجاد کردم که نهایت ممتاز و معمور و دایر بود و کرپا کرداو سوی قرار دادم
لیکن پیشوائی برای آنها پیدا شد و وسواسی در او پیدا آمد که تغییر در وضع و طرز داد من جمله مقرر داشت
که اجساد اموات را بسوزانند و تزلزل در ایمان انداخت

چاخو قریه ایست از قرای کروس واقع در هفت فرسخی بیجار و در سمت مغرب بیجار واقع است

جادهشت از قرای فیروزآباد فارس واقع در جلگه که طول آن از شمال بجنوب شش فرسخ و
عرض آن چهار فرسنگ آثار قلعهٔ در بالای کوه از ابنیه قدیمه در ابتدای جلگه دیده میشود که بر دو
مجرای رودخانهٔ که از بلوک خواجه با نجل می آید مشرف میباشد بعضی از برج و جدار قلعه هنوز
باقیست مقابل آن فاصلهٔ اندکی دیر کبیست که پارهٔ از عمارات آن هنوز برپاست چشمهٔ در حوالی است
که آب زیادی دارد و مزارع اهالی آنجا را مشروب ساخته برودخانه متصل شده رو بجنوب از جلگه
خارج و برود قره کاریز ملحق میشود سه باب   دو مسجد درین بلوک هست

جادکا از قرای مشهورهٔ بلوک الیجار است من بلوکات و مضافات هرات این بلوک بجانب شمال

رودی که در آن ناحیه جاریست واقع و قرا و مزارع بسیار دارد

جار (یا جار و تله) بعقیدهٔ یاقوت حموی جار دهی است در حوالی اصفهان که اهل بلد آنرا کار مینامند

مؤلف گوید جار اسم ناحیهٔ از لگزستان و نام شهری از لگزستان در صد و سی و دو هزار ذرعی جنوب غربی تفلیس واقع و یکی از شهرهای عمدهٔ آنجاست در تاریخ خوانین شکی که بزبان ترکی و از مصنفات قاضی عبد اللطیف افندی است اسم جار بتکرار ذکر شده حتی ذکر واقعهٔ یورش آقا محمد شاه قاجار طیب الله مضجعه با نجل که خوانین شکی از آن نواحی استمداد میکردند و این تاریخ در چند موضع ضبط است در تاریخ قفقاز نیز در مواضع عدیده اسم جار و جار و تله ذکر شده و در تاریخ عبد اللطیف افندی بالصراحه مسطور است که در سنهٔ هزار و دویست و ده هجری آقا محمد شاه قاجار که بر قراباغ استیلا یافت ابراهیم خان و اولاد او فرار بولایت جار پناه بردند

از قرار نقشهٔ که آرتوسمیت انگلیسی در سنهٔ هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحی کشیده است ایالت جار فیما بین گرجستان و داغستان و شکی و ایلقان واقع است از سمت شمال محدود بایالت ایلقان میباشد که ایالت مزبوره متصل بداغستان علیا است از سمت شمال و مغرب وصل بایالت کاخت است و رود الزان فیما بین این دو ایالت فاصله میباشد از سمت مغرب محدود برود الزان است که این رود حایل میانهٔ جار و گرجستان است از سمت جنوب نیز بواسطهٔ رود الزان با گرجستان مجاورت دارد و از جانب جنوب و شرق محدود بولایت شکی و از طرف مشرق محدود بجبال الله اباد است که این جبال فاصله فیما بین جار و داغستان سفلی است سمت شکی و طرف گرجستان جار دشت و سمت ایلقان جنگل و سمت داغستان این ایالت کوه است پای تخت جار در تنگهٔ کوه واقع است

قرای این ایالت عبارتست از (شردائی) (ماسخی) (الیکاکالو) (مکانلیق) (باشچرتسکو) (قلعه) (شردالف) (پاداری) (قراقاملش) (الالو) (موزابرن) (جوغائی) (کفنقلی)

رودخانه‌های آن عبارتست از رود الزان که رودخانه و شط عظیمی است که از شمال کاخت جاری شده از جار و شکی و گرجستان و قراباغ گذشته داخل بحر خزر میشود و (رود بندالی) (رود زگرتلو)

خلاصهٔ وقایع تاریخی متعلق بجار از قرار ذیل میباشد

بعد از مقاتلهٔ چالدران و شکست فاحش شاه اسمعیل صفوی از سلطان سلیمان عثمانی در سنهٔ نهصد و بیست هجری فرهاد پاشا بجنگ علاء الدوله ذو القدر که براه عزو دمیرفت و از اهالی تمکین ننموده

شد علاء الدوله مقتول و طایفهٔ ذوالقدر فراری شده جمعی از طایفه بایندر و الفدر اوغلی
نوادهٔ او بخاک ایران پناه آورده در چار سکنی گرفتند

در سنهٔ هزار و صد و چهل و هفت که قشون نادری شهر غازی قموق را متصرف و سرخای خان
لکزی را شکست داد در سیزدهم شهر ربیع الاول گنجه را محاصره کرد و امتداد این محاصره چهار ماه طول
کشید چون لکزیهٔ چار متعهد شده بودند بسبب روزه قشونی بکمک نادرشاه بیاورند نیاوردند
نادرشاه را بر آنها خشم آمده علی میرزای ولد امامقلیخان را به تنبیه اهالی چار مأمور ساخت اهالی لکزیه
چار انجل را خالی نموده پناه بکوه بردند سرداران نادرشاه بر آنها حمله برده بسیاری مقتول و عاقبت
مجبور بعقب نشستن گردیدند

در سنهٔ هزار و صد و چهل و هشت نادرشاه بشخصه مصمم تنبیه لکزیه چار گردید و ایشانرا شکست فاحشی داد

در سنهٔ هزار و صد و پنجاه و یک هنگامیکه نادرشاه در هندوستان مشغول فتوحات بود ابراهیمخان
ظهیر الدوله برادر نادرشاه فرمانفرمای آذربایجان بقصد تنبیه لکزیه چار حرکت نمود در اول مخاصمه
غالب آمد لکن بعد مغلوب گردیده جمعی کثیر از قشونش کشته شد خود او نیز بضرب گلوله مقتول گردید در
پیشاور که خبر این قضیه بنادرشاه رسید امیر اصلانخان قرخلو را با ایالت آذربایجان مأمور ساخته
و بعد از ورود بنادرآباد جمعی از سرداران دیگر را با پانزده هزار سوار رکابی از اردو بکمک امیر اصلانخان
و تنبیه لکزیه چار مأمور ساخت بعد از ورود عساکر نادری بحوالی چار جنگ سخت بین الطرفین روی پیوست
لکزیه فرار و جمع کثیری از ایشان مقتول و اسیر گردید

و از قراریکه در جهانگشای نادری نوشته است بعد از فتح پیشاور هنگامیکه نادرشاه بسمت شاهجهان
آباد حرکت مینمود خبر یاغیگری لکزیه چار و قتل ابراهیمخان معروض افتاد و از آنجا امیر اصلانخان قرخلو
بحکومت آذربایجان مأمور شده در مراجعت از هندوستان در سنهٔ هزار و صد و پنجاه و سه در
نادرآباد در هفتم ماه صفر غنیخان ابدالی روانهٔ تنبیه لکزیه چار شد تا در سنهٔ هزار و صد و پنجاه و چهار
در وقتیکه اردوی نادری در شمال سمت گرگان بود خبر فتح چار و قتل لکزیه چار بعرض رسید که در
پانزدهم ذیحجه آنسال واقع شده بود

در سنهٔ هزار و دویست و یازده موکب آقا محمد شاه قاجار که بقصد تسخیر قلعهٔ شوشی بقراباغ حرکت
نمود ابراهیمخان قراباغی بچار فرار کرده و بلکزیه آنجا پناه برد

در سنهٔ هزار و دویست و هیجده بعد از فتح گنجه و تصرف نمودن عساکر روس آنجا را ژنرال گولاکوف

از طرف سردار کبیر مامور بتصرف چارجوی بعد از جنگ سخت قزال مشار الیه با عساکر او مقتول
شدند بعدها این شهر بتصرف روس درآمده والآن هم در تصرف آن دولت است

چاراز قریه‌ایست از قرای طبس قدیم الشق هوای ان معتدل و زراعات ان مشروب از آب قنات سکنه آن تقریبا هشتصد نفر است

چاران قریه‌ایست از قرای لواسان

چار اسپاب از نواحی کوهکیلویه است این بلوک طولش از لیراوی الی رودخانه خرسان تخمینا چهل فرسخ و از باشت تا جاپزان بیست و شش فرسنگ می‌باشد و رودخانه عظیم از کوه کوهکیلویه از طرف مغرب کردستان و از جانب مشرق خیرآباد و دو رودخانه کوچک یکی از ممسنی و دیگری از ماهورث کراما الی انجا از کیل مینامند ملحق با نهر رودخانه میشود در این بلوک یازده حمام و پانزده مسجد بنا شده

چاربازار طهران عبارتست از چهار بازار که یکی لباف است دیگری کرجی دوز و سیمی سراجی و چهارمی نعلچیگری و چار بازار مسطور منتهی میشود بچار سوئی که فاصله آن تا چهار سوی بزرگ معروف طهران زیاده از صد قدم نیست

چاربازار قیصریه اصفهان از اسواق معتبره این شهر و از بناهای شاه عباس اول و نادر بازاریست که با بنا استحکام و خوبی و وسعت و ارتفاع ساخته شده باشد

چارباغ علیا اصفهان در سنه هزار و ششم که شاه عباس اول قصد کرد پای تخت از قزوین باصفهان قرار دهد از دروازه باغ نقش جهان که موسوم بدرب دولت کرده بود تا کنار زاینده رود خیابانی احداث نمود و چارباغی در هر دو طرف خیابان طرح شد و قطعه در تاریخ بنای چارباغ بنظم در آورده‌اند که صورتش از قرار ذیل است

عجب چارباغی است عشرت فزا ... که رشک باغ خلدگویند شاید
چو تاریخ آن دل طلب کرد گفتم ... بنااش بکام دل شه برآید

مؤلف گوید اهل اصفهان الان که چارباغ گویند مقصودشان همان خیابانست نه باغات حوالی و وضع خیابان چنانست که از اول الی آخر چهار ردیف چنار غرس شده و درین زمان ان چنارها بدرجه عظمت بهم رسانیده که مطرح انظار و معروف امصار است در وسط آب نما در طرفین سردرها متعدد است متوازی که هر یک سردر باغیست و فیما بین هر دو سردر حوضی و بعضی باغها هنوز مشجر و برخی بی درخت بالمره خراب است و الان بجای اشجار زراعت میکنند در خیابان درختهای گل سرخ و غیره نیز غرس کرده بودند که در عهد صفویه از آن درختها دیده میشود وسط این چارباغ سردر مدرسه

چارباغ است از بناهای سلاطین صفویه که از ابنیه بزرگ بسیار مستحکم با صفای ایران بلکه عالم محسوب میشود نهرابی بعظمت رودخانه از وسط مدرسه میگذرد نزهت این چهارباغ خاصه در فصل بهار بواسطهٔ کثرت گل و ازهار و نغمات طیور و لطافت هوا و حسن موقع بدرجه ایست که از حیز وصف بیرون است و یکی از شعرای اصفهان راست

شنیده که ارم روضه ایست بس خرم بچارباغ صفاهان شباهتی دارد

در فصل گردش و تفرج اغلب از روزها اهل اصفهان فوج فوج در این خیابان و مدرسه مزبوره بتفرج میگذرانند بالجمله چون از این خیابان برودخانه زاینده رود رسند و از آن نیز بواسطهٔ پل الله وردیخان معروف بسی و سه چشمه عبور کنند بفاصلهٔ کمی سر در باغی شد که موسوم بباغ زرشک است از اول باغ زرشک باز خیابانیست که آن نیز در هر حالی چون خیابان اول میباشد و اهل اصفهان از اچارباغ بالا میگویند و این خیابان منتهی میشود بباغی معروف بهزار جریب که نهایت وسعت را داشته و بهمین جهة باین اسم موسوم شده چند سال قبل بعضی قطعات مجاور سر در این باغ اباد و مشجر باشجار دیگر گل و میوه میشود و صفائی کامل داشت گویا در این سنوات آن ابادیها نداشته باشد چارباغ مشهور بچارباغ اباد ملا صوفی محلهٔ خاجوی اصفهان و درین عصر معروف بچارباغ صدری منسوب بحاجی محمد حسینخان صدر اصفهانی وزیر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار طاب الله مضجعه این چارباغ نیز طرحا مشابه ان دو چارباغ ولی عرضا و عمارة خیلی کمتر است از چارسوق نقاشی ابتدا میشود مدرسه هم دارد که الان خراب است این چارباغ یعنی خیابان منتهی میشود بپل معروف بپل خاجو بر روی رودخانهٔ زاینده رود که از پلهای بسیار معتبر محکم ایران محسوب میشود و تمام با سنگ ساخته شده و طبقه و شرح انجمله در جلد اول مرآت البلدان بتفصیل لازم مسطور است در سال یکهزار و دویست و چهل و هفت محمد تقیخان متخلص بتحیه در اصفهان در گذشت

و در چهارباغ جدید در مقبرهٔ ملا محمد سراب که از اجداد او بود مدفون گردید

چارباغ امین اباد علیا از بناهای عبدالله خان امین الدوله پسر مرحوم حاجی محمد حسینخان صدر اصفهانی ابتدا میشود از پل خاجو و منتهی میشود بدروازهٔ تخته فولاد

چارباغ طوقچی در بیرون دروازهٔ طوقچی اصفهان خیابانیست معروف بچارباغ که بنا در داشت در این خیابان دیده میشود در وسط خیابان حوضی است و در یکطرف خیابان محاذی این حوض سر در باغ معروف بباغ قوشخانه است که از چندگاه قبل الی الان حکام دار السلطنهٔ اصفهان هر وقت از جانب سنی الجوانب اقدس همایون شاهنشاهی بخلعتی نایل و سرافراز میشوند خلعت را با تشریفات معموله

چهارباغ طوقچی و باغ قوشخانه از بناهای شاه عباس ثانی است

در باغ قوشخانه زیب پیکر اعتبار خود میساختند در وسط باغ قوشخانه عمارتی عالی ساخته شده است و در جلوی آن حوضی بود و مقابل سر در باغ قوشخانه مسجد قدیمی که عمده بنا و عمارت آن از زمان بنی امیه عالیه و مساجد معتبره بوده و معروف بمسجد ... است از قراین معلوم میشود که منسوب به عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی است در وقت بیرون آمدن از دروازه طوقچی در ابتدای این خیابان که معروف بچهارباغ است در دو طرف چپ و راست هم دروازه دو شیر سنگی نصب است از این خیابان بطرف اردستان و بلوک برخوار و بعضی بلوک اصفهان میروند مقبره مرحوم کمال الدین اسمعیل اصفهانی که از اجله شعرا و اماجد فضلا و بلغای اصفهان و ملقب بخلاق المعانی بوده هم در دروازه طوقچی است که ابتدای این خیابان است کمال الدین اسمعیل در فتنه مغول مقتول شده و این مقبره را در جلد اول مرآت البلدان مسطور داشته ایم و از میان شعرائی که صاحب دیوان و جلالت قدر و رفعت شان میباشند مولانا بمضامین بکر و رشاقت کلام امتیاز و اختصاصی تمام دارد و اگر از دیوان این استاد اشعاری که حاوی مبتکر مضامین است انتخاب کنند خود آن منتخب دیوانیست که نظیران در وجود نیامده تا اوان پیداست نمونه را بدین چند بیت اقتصار مینمائیم وهی هذا

محسوب میشود

تو را در دیده من جا است گفتم | که تو لیت تو سروی راست گفتم

رباعی

ای روی تو همچو مشک و زلف تو چو خون | میگویم و میآیمش از عهده برون

مشک است ولی نرفته در نافه هنوز | خون است ولی آمده از نافه برون

ایضاً رباعی

وقتست که باز بلبل آشوب کند | فراش چمن ز باد جاروب کند

گل پیرهن دریده خون آلود | از دست رخ تو بر سر چوب کند

وله

مهابت تو اگر بانگ بر زمانه زند | قطار هفته و ایام بگسلند مهار

چهارباغ طهران این چهارباغ در محلی بوده که حالا ارک سلطنتی و عمارات دیوانی است بنای آن از شاه عباس ماضی بوده و ما در جلد اول کتاب مرآت البلدان ناصری در ضمن لغت طهران در طی حالات شاه سلطان حسین از آن نگاشته ایم

چهارباغ کرمان باغیست در سمت جنوب قصبه بجار واقع و بواسطه خیابانهای طولانی عریض

منقسم بچهار قسمت شده و بهمین جهة موسوم باین اسم شده در این باغ درختهای تبریزی قوی هیکل سر بهوا کشیده و با وجود عظمت قطر طوری با هم مرادف در یک خط مستقیم واقع است که گوئی دیواری است مرتفع میباشد در این باغ اقسام میوه های خوب بعمل میاید خاصه سیب گلابی آن که کمال امتیاز را دارد در وسط باغ عمارتی عالی بنا کرده اند در جلو یکی از ایوانها که باصطلاح اهل تبریز تالار ایوان نامیده میشود در طرف شرقی حوضی از مرمر ساخته شده که بان امتیاز حوض کمتر دیده میشود حوض مزبور از مرمر یزد منقوش است در چهار گوشه حوض چهار مجسمه اژدر از مرمر ساخته شده که از دهن آنها آب جاری میشود بعلاوه در اضلاع حوض پیچ و خم اژدرها فواره های کوچک از مرمر ساخته شده که از همه آنها آب جستن کرده بحوض میریزد باشویه حوض نیز از مرمر منبت است الحق حجاری و منبت کاری این حوض طوری ممتاز است که ناظرین و بینندگان از او الهام میابند چهار ایوان (تالار ایوان) بزرگ دارد که طول ده ذرع هر یک چهار ذرع و نیم است در هر ایوان بواسطه دو ستون مرتفع که از چوب منبت با سرستونهای چوبی منبت مرتب یافته افراشته شده است در وسط عمارت بالاخانه ساخته شده که مشرف بتالارهاست و ارسیهای کار قدیم ممتاز و شیشه بریهای بنیره بسیار اعلی دارد که محل نظر است و ارسیهارا که بالا کنند تالارها منظر بالاخانه میشود این عمارت و باغ را مرحوم لطفعلیخان جد پشتمی جناب حسنعلیخان وزیر فوائد که در اواخر سلطنت شاه سلیمان و در تمام ملت پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی حکومت کروس را داشته در سنه هزار و صد و چهار هجری بنا کرده است و چون در امتداد زمان و انقلابات رو بخرابی نهاده بود مرحوم جنت جایگاه نایب السلطنه عباس میرزا طاب الله ثراه هنگام عبور از کروس و اقامت دو روزه در بیجار و حوالی آن بمحمد صادقخان مرحوم والد جناب حسنعلیخان که آنزمان حاکم آنجا بوده امر بتعمیر آن فرمودند و مبلغی هم از برای مصارف و مخارج تعمیر آن بمحمد صادقخان دادند و مرحوم مشار الیه با کمال سلیقه در مرمت و توسعه عمارت و باغ مزبور کوشیده ازاره های تالارها را مرمر کرده و استاد محمد رضای حجار اصفهانی مشهور آنهارا حجاری و منبت نموده و کتیبه هم که اشعار بسیار خوب دارد بخط میرزا رضای خوشنویس معروف در مرمرها ازاره ترقیم یافته که شعر آخری آن که ماده تاریخ تعمیر انجاست مطابق با سنه هزار و دویست و چهل و چهار میباشد این بیت

کلک هجران بهر تاریخش بر جامی و گفت   دائما شاداب بادا زمقدمت این لاله زار

والهاء فی ان الشعر است و آن در لفظ بر جامی است یعنی معادل لعل جامی را منها کنند باقی ماده تاریخ است

چادر باغ مشهد در شهر مشهد مقدس است بناهای اولاد امیر تیمور گورکان و همیشه مسکن سلاطین و حکام و امرای بزرگ بوده

در سنهٔ هشتصد و شصت و یک هجری صبح روز سه‌شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی میرزا ابو القاسم بابر گورکانی ابن بایسنقر بن میرزا شاهرخ در چهارباغ مشهد وفات نمود قبل از فوت ‌او یکی از ایام در خارج شهر مشهد میرزا ابو القاسم گردش و سیر میکرد درویشی و لیلهٔ نرجع تنک میخواند که ترجیع آن این بیت بود

ابن‌همه ولطراق کن نیکون ذرهٔ نیست نزد اهل جنون

پادشاه را ملال بدآمده و امراد را این باب نظر نزده بعد از چند روزی درگذشت و عبد القاهر برادر عبد الرزاق صاحب مطلع السعدین در این تاریخ گفته

افتاب ملک بابر خود بماند	کی چنین خورشید پنهان در خور است
در ربیع الثانی فصل ربیع	لاله را ساغر ز خون دل پر است
چرخ را گفتم جگرها چاک شد چیست	دیده‌ها پر اشک و دامن پر در است
این چه حال است و چه تاریخ است گفت	فوت شه سلطان مؤید بابر است

در سنهٔ نهصد و چهل محمد حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزای بایقراء گورکان الشهیر بخاقان که بر پدر یاغی شده بود و فرار بعراق و اذربایجان رفته بود جمعی از متجنده را با خود همراه ساخته بحسب ظاهر بقصد دیدن پدر و استعفا از جرایم گذشته و در باطن بخیال تصرف مملکت و دفع پدر بمشهد مقدس رسید از طرف سلطان حسین میرزای بایقراء امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر بابا علی با دو هزار سوار از هرات رسیده در چهارباغ مشهد جنگ سختی در داده محمد حسین میرزا را فرار و مقهور بسمت جرجان دوانیدند

در سال یکهزار و نه هجری که بمقتضای نذر شرعی شاه عباس اول پیاده از اصفهان بمشهد مقدس رفته در چارباغ مشهد منزل نمود با بمعنی که بعد از زیارت مرقد مطهر و چند شب و روز اعتکاف در زیر آن قبه کردن مطاف و تقدیم شرایط طاعت و عبادت بچهارباغ مشهد که سرای شاهی بود منزل گزین شد

چارباغ میرزا شاهرخ این چارباغ در بیرون شهر سمرقند است بعد از فوت امیر تیمور گورکانی در انزار در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنهٔ هشتصد و هفت که اختلاف کلی فیما بین اولاد امیر تیمور پیدا شد عیال امیر تیمور سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین و شاهزادگان صغار برای تعزیه و فاتحه مضجع امیر تیمور بسمرقند آمدند ارغون شاه و خواجه یوسف ایشان را بسمرقند راه نداده چندی در بیرون شهر در چارباغ میرزا شاهرخ ساکن و متوقف بودند و نااورد امیرزاده خلیل سلطان که شانزدهم ماه رمضان همان سال پادشاه ایشان همانطور در بیرون شهر در چارباغ مزبور بسر میبردند

چارباغ ابراهیم سلطان از بناهای ابراهیم سلطان گورکانیست در حوالی بلخ در بیرون شهر

چارباغ امیر نیباد غون بنزد ظاهر بلخ است
چارباغ اسم مزرعه ایست در دروازهٔ دولت کاشان حوالی خیابان و از آب شاه شرب میشود
چارباغ از مزارع درب جوقای کاشانست
چارباغ هرات این چارباغ غالبا منزلگاه سلاطین بوده در سنهٔ نهصد و چهل و دو از طرف شاه
طهماسب اول حکومت دار السلطنه هرات مفوض و مرجوع بسلطان محمد میرزا شد محمد خان شرف الدین اغلی
باتابیکی شاهزاده و حکومت هرات معین گردید در سنهٔ نهصد و چهل و نه که همایون پادشاه هند از شیرخان
افغان شکست خورده از صولت سپاه افغان و ناسازکاری اعوان و اخوان روی توجه بجانب ایران آورد این معنی را
بیگلربیگی هرات بدربار شاه طهماسب عرض نمود در جواب فرمانی از دربار شاه طهماسب مشتمل بر شرایط مهمانداری
و پذیرائی همایون پادشاه شرف صدور یافت آن فرمان نحو و بیت دستور العمل مهمانداری را از هر حیثیات از
قبیل تعیین منزل و ماکول و مشروب و البسه و غیره که وفا بجمیع لوازم مهمانداری را آن فرمان دستور العملی
کافیست اصل آن فرمان بالفعل موجود و مخزون نسخ چون مشتمل است بر واقعهٔ عظیمهٔ تاریخی بدیعه و آثار بزرگی
برای دولت ایران از اعز یادداشته و بعینه در اینموقع بمناسبت چهارباغ هرات که منزلگاه همایون پادشاه
بوده نقل مینمائیم

صورت فرمان شاه طهماسب صفوی

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمساً للایالة والاقبال محمد خان شرف الدین
اغلی تکلو لله فرزندار جمند و حاکم دار السلطنه هرات و میر دیوان بانواع اعطاف شاهی سرافراز گشته بداند
که مضمون واجب العرض را که او در اینولا مصحوب کمال الدین شاه قلی براه و امارت پناه قرا سلطان شاملو
روانه درگاه دولت پناه کرده بودند در تاریخ دوازدهم ذیحجه رسید و مضامین فرخنده آیین آن از
آغاز تا انجام واضح و لایح شد و اینکه در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای
سلطنت و اجلال سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال شجرهٔ طیبهٔ گلشن شوکت و عظمت ثمرهٔ شجرهٔ خلافت
و نصفت پادشاه برین و بحر زبرین عالی المناقب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی قدوه
قبلهٔ سلاطین عدالت آیین مهر و بهتر خواقین صاحب تمکین شهریار عالی نسب بخت آیین پادشاه والا
حسب فلک عدالت و یقین جهانبان صاحب تاج و تخت فرق خواقین نامدار المؤید من عند الله نصر الدین صاحبقران عالم اقبال
و بخت نور چشم سلاطین
روزگار تاج ... محمد همایون پادشاه خلد الله تعالی نوشته بودید که چه مقدار سرور و حبور روی نمود

مژده ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست — خبرت راست بود ایهمه جانم بر دوست

باشد آن روز که در بزم وصال تو کریم — بنشینم به مراد دل خود هم دوست

اقدام بی ملال و توجهات پادشاه فرشته خصال را غنیمت دانسته بدانند که بشتلق (مژده لق)

اخبر خجسته اثر و کلاب آسفراین را بان ایالت‌پناه مرحمت فرموده‌ایم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستند

که مال و ابجی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات

خود مصروف نماید و بدستور دیگر در این نشان مرقوم گشته فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون

حکم جهان‌مطاع تخلف ننماید و پانصد کس از مردم عاقل کاردیده که یک اسب کتل و استر یکه رکاب و یراق

درخور آن داشته باشند تعیین نمایند که باستقبال آن پادشاه صاحب‌جاه رفته و خود آن ایالت‌پناه

باسر راس اسب بلوکه از درگاه معلی مع زین طلا که جهة آنحضرت فرستاده شده و آن ایالت‌پناه نیز از

طویله خود ده راس اسب بلد و آسوده خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامکاری

بوده باشد انتخاب نموده و زینهای لاجوردی و کتلهای منقش زردوز با عباهای زربفت که لایق آن اسبان و سواری

آن پادشاه جمجاه باشد بالای اسبهای مذکور نهاده هر اسب بلد و نفر ملازم خود داده روانه کرداند

و کمر خنجر خاصه شریفه که از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین آشیان انار الله برهانه و شاه بابا آدم

نواب همایون رسیده بجواهر نفیس لطیف مکلل بود مع شمشیر یراق طلا و نقره و کمر مرصع جهة فتح و نصرت

و شکوه آن پادشاه سکندرآئین فرستاده شد و موازی چهار صد ثوب جامه مخمل و اطلس فرنگی و یزدی

مرسل گشت و یکصد و بیست جامه جهة خاصه آنحضرت تتمه جهة ملازمان رکاب کامیاب ظفرانتساب

و نالیچه مخمل و خوابه طلاباف و تکیه‌ها که آستر اطلس و سرنوج قالی دوازده ذرعی جوشقانی خوش قماش

و دوازده چادر قرمزی و سبز و سفید فرستاده شد بطریق احسن رسانند و وزیر و ناظر بیوتات سرکار نموده

با نانهای سفید که بار و غن و شیر خمیر کرده باشند را زیاده پزند و حجاش داشته باشد مکمل نموده جهة آنحضرت مهیا ساخته

باشند و آنچنان قرار دهند که فرداد منزلیکه فرود آیند امر از چادرها با صفای لطیف سفید و منقش و سایه‌بانها

اطلس و مخمل و کارخانه و مطبخ و جمیع کارخانه‌ها ایشان از مرتب ساخته نصب نمایند که در هر کارخانه ضروریات مهیا

باشد چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیموی خوش طعم ساخته با برف و یخ

سرد کرده بکشند و بعد از شربت مرباها سیب مشکان مشهدی و هند و انبه و غیره با نانهای سفید نیکو و دیگر

مقرر شده حاضر سازند و سعی کنند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت‌پناه درآید و گلاب و عنبر اشهب

داخل نماید و هر روز پانصد طبق دیوانی طعام با اشربه مقرر دارند که میکشیده باشند و امارت‌پناه

قزاق سلطان و امارت‌مآب جعفر سلطان با پانصد نفر و فرزندان و اقوام خود را با هزار نفر بعد از سه روز

که ان پانصد نفر رفته باشند باستقبال فرستند در آن سرحد و امیران و لشکریان مذکور و نیک بر بیک در
نظر در آورند و اسپان تازی نژاد مقرر دارند که ملازمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را بغیر از اسب
خوب نیست و سراپای آن دو هزار کس را نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و قرار دهند که چون این امرای مذکور بخدمت
آنحضرت رسند زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسند و یکایک ملازمت نمایند و عذر نموده که در سر سواری
و غیره ناگاه میانه ملازمان امرا و ملازمان آنحضرت گفتگوئی واقع نشود و هیچ چه از وجوه آزردگی نوکران
پادشاه نرسد و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور دور فوج فوج خدمت کنند و نوبت کشیک هر یک
از امرای مذکور که باشد در نزدیکهای محلی که بدولت قرار گرفته باشند نرسد نمایند و دگلک خدمت در دست گرفته
بنوعیکه در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل
آورند و بهر ولایت که برسند همین فرمان را به والی آنجا بنموده مقرر دارند که آن امیر را خدمت نمایند و
مهمانی را بدین دستور بظهور آورند که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد
و خدمت ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس مرکب معلی تعلق بآن ایالت پناه دارد چون امرای مذکور
بملازمت برسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام دیوان که لایق خوان پادشاه باشد در مجلس گرامی آن
پادشاه عالی اقتدار بکشند هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسب پیشکش نماید که سه
اسب خاصه آنحضرت باشد و دیگری با میر معظم محمد بهرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر با امرای مخصوص
بهر کس که لایق باشد و نه اسب را تماما از نظر خجسته اثر بگذرانند و دیگر نمایند که کدام اسب از نواب
کامیاب است و هر یک که قبل از این قرار یافته باشد که از فلان و فلان امیر باشد بگویند که انتخاب هر چند
بد نماست اما لایق نخواهد بود و باید خواهد بود و بهر دستور که مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر
انتساب را مسرور دارند و آنچه نهایت غمخوارگی و یکجهتی باشد بظهور آورند و خاطر آنجا عنبر را
که از گردش روزگار ناهموار قدری غبار دارد   بدلداری و غمخوارگی که در این نوع اوقات لایق
و خوش نماست مسرور گردانیده این دستور هر وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند بعد از آن
آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت بعد از طعام با منصرفات حلوا و پالوده که از قند و نبات
طبخ نموده باشند و میوه ها مطبوع و رشته خطائی خاصه که بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشند بمجلس برند
و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت جمع نموده تا بدار السلطنه هرات با یکدیگر رفیق
خدمت و ملازمت باشند و دقیقه از دقایق خدمت نا مرعی نگذارند و چون بدوازده فرسخی ولایت هرات
رسند آن ایالت پناه یکی از قاپان او یماق کاردان خود را بخدمت فرستند اعزاز و شادمند سعادت

بارکنار دکه از شهر و خدمت آنفرزند خبردار باشد و باقی لشکر ظفر اثر از شهر و سرحدها از هزاره و تکدری و
غیره تا سی هزار نفر که بشماره صحیح باشد از ملازمان آن ایالت پناه از همراه برداشته استقبال نماید و چادر
و سایبان و اسباب ضروری از استر و شتر قطار همراه برداشته چنانچه اردو آراسته بنظر سعادت اثر آن پادشاه
بحر و بر درآید و چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد پیش از جمیع حکایات اول از جانب ما دعای بسیار برساند
ودر همان روز که بملازمت ممتاز گشته ترتیب قاعده لشکر پردازد و نزول نماید و آن ایالت پناه بخدمت
ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز در آن منزل مقام کند و جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره که اطلس
و کمخای یزدی و دارائیهای مشجر و خانی باشد مخلع سازد و مجموع را بالاپوش مخمل بدهد و هر نفر از لشکریان
و ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج بدهد و طعامهای الوان بدستور سر راه نماید و مجلس ملوکانه بیاراید که
زبانها بتحسین او گویا باشد و آفرینها بگوش عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان را داده روانه بدرگاه معلی نماید
و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکوره است
دریافت نموده صرف ضروریات نماید و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجا منت داشته بظهور رساند و از
منزل مذکور تا شهر چهار روز بیاید و مهمانی طعام بدستور روز اول کشیده و باید که در هر مهمانی اولاد
عظام آن ایالت پناه مانند چاکران کمر خدمت بمیان بسته ادب ملازمت بعمل آورند تا شکرانه اینکه این نوع پادشاهی
که هدیه ای از هدایای الهی است مهمان ما شده در خدمت و ملازمت آنچه نهایت تودد باشد بجای آورند و تقصیر ننمایند
که هر چند انواع جانسپاری و خونگرمی نسبت به آنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود
و چون قریب بشهر خواهند رسید مقرر دارید که امر نمود در درون باغ عیدگاه سر خیابان چادری و اطلس درون
قرمزی و سایبان کرباسی طبسی و بالامنقالی اصفهانی که در این ایام تمام نموده عرض کرده بود ترتیب دهند و ملاحظه
نمایند که هر جا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و از هر محل زمین که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز
داشته باشد رضاجوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم وار بر سینه نهاده پیش رود و عرض
نماید که این اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب است و خود در راه دمبدم خاطر اشرف را
بمهربانی که در کمال استحکام باشد خوش وقت سازد و خود از منزل مذکور که فردا بشهر خواهند آمد
رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند ارجمند باشد و صباح آنفرزند اعزاز شده بعزیمت استقبال از
منزل بیرون آورده و سرو پای که در نوروز پارسال بر آنفرزند ارسال داشته بودیم پوشانیده
و یکی از ریش سفیدان و بهادران تکلو که پسندیده و معتمدان آن ایالت پناه باشد در دار السلطنه مذکوره
گذاشته فرزند مذکور را سوار کند و در وقت توجه بشهر امارت پناه قزاق سلطان را در خدمت

نواب و اداز و چادر و شتر و اسب را بکذرانند که چون فردا نواب کامیاب سوار شود از دور
کوچ کنند و ایالت پناه مشار الیه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون اید عزم نماید که جمیع
لشکریان بدستور مقرر سوار شوند و متوجه استقبال کردند و چون نزدیک ان پادشاه عظمت دستگاه
برسند چنانکه میان میانه ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد ان ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که
پادشاه از اسب فرود نیاید اگر قبول کنند در ساعت برگردد و فرزند برخوردار را پیاده ساخته تعجیل روانه
کشته ران و رکاب ان پادشاه سلیمان بارگاه را بوسیده قواعد خدمت و حرمت انچه مقدور و ممکن باشد
بظهور اورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسب فرود اورده
خدمت کنند و اول پادشاه را سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه
سواری سازند و بدستور سوار کردانند و متوجه اردوی خود و منزل مقرر شوند و ان ایالت پناه
خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند مذکور استفسار
نماید او بواسطه حجاب جواب نتواند گفت چنانکه باید ان ایالت پناه جواب لایق عرض نماید و در منزل مذکور
انفرزند پادشاه را مهمانی نماید و بدین دستور که چون پادشاه چاشتگاه نزول نماید فی الحال سیصد
طبق طعام بطریق ما حضر مجلس بهشت ائین اورند و بعد الصلوتین یکهزار و دویست طبق طعام الوان
بلنگری که مشهور است بلنگری محمد خانی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره با سرپوشهای طلا و نقره
بر روی خوان نهاده بمجلس اورند بعد از ان مربات لذیذه انچه ممکن باشد از حلوا و پالوده بکشند
پس هفت راس اسب لایق عنا از طویله انفرزند ارجمند جدا نموده جلهای اطلس و مخمل پوشیده و تنگ
قصب بافی ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند
و باید حافظ صابر قاقی و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنائی و حافظ دوست محمد چهانی و
استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه حاضر بوده هرگاه
که پادشاه خواهند که سرود بخشش خاطر فیض مظاهر کردند بی توقف بنغمه و ترنم پرداخته انحضرت را
خوش وقت سازند و هرکس را که قابل مجلس تواند بود در خدمت ان فرزند نزدیک بوده باشد که
بوقت طلب حاضر گردد و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که توانند شگفته داشته باشند و دیگر
شنقار و چرغ و باز و باشه و شاهین و بحری انچه از جوارح که در سرکار انفرزند ارجمند و ان ایالت پناه
با اولاد بوده باشد پیشکش کنند و ملازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمین از هر جنس و هر رنگ علیحده
فرخور انکس از مخمل الوان و خارا و تکمه کلابتون و طلاباف بپوشانند و چون بمنزل خود روند و ملازمان

ایشان را بنظر فرزندی ارجمند در آورند و آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد و سنت ایشان است معاشرت نمود
بهر یک از ایشان جدا جدا اسب و یا آسب فرا خور هر کس بدهد و انعام کمتر از سه تومان نباشد و دوازده
توقوز پارچه ابریشمین از مخمل و کمخای فرنگی و یزدی و تافته شامی و غیره که بغایت لطیف باشد و سیصد
تومان زر نقد در کیسه با قماش مذکور بگذرانند بلشکر هر نفری سه تومان تبریزی که سیصد تومان تمام
باشد بدهند و سه روز در خیابان و کار زرگاه سیر میفرموده باشند و در این سه روز از در باغ
چارباغ شهر که منزل پادشاهانه است تا سر خیابان که عیدگاه است بفرمایند که مجموع چارباغ طاق بندی
و آئین شیرین به بندند و بهر صنعت گری یکی از امرای مذکور را سرهنگ سازند تا بتعصب یکدیگر آئین
به بندند انسب آن است که چون پادشاهان مرز و بوم را ببلد و فرخنده مشرف ساخته اول شهر که
آن نور چشم عالمیان بوجود خود مشرف خواهد ساخت هرات است و بنا بر آنکه بیشتر ایشان از مردم خوش طبع
و شیرین گوی که هستند در آورند که باعث سرور ایشان گردد در روز سیم که از این چارباغ تکلف
خاطر روی نموده باشد چارپایان در شهر و محلات حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که
جار نمایند که تمام مرد و زن صباح روز چهارم در سر خیابان حاضر گردند و هر دکان و بازاری که آئین
بسته باشند قالی و فرش و پلاس انداخته باشند و اوات بنشینند و چنانکه قاعده آن شهر است با لکرها
در مقام شیرین گوئی و شیرین کاری در آیند و از هر محله و کوچه صاحب نغمه بیرون آمده باشند که
در بلند دعا [illegible] مثل آن نباشد تا آنمردم را استقبال نمایند بعد از آن بان پادشاه با دب و عزت گویند که
پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوید و فرزندم در پهلوی آنحضرت چنانکه سر و گردن اسب
ایشان پیش باشد براه روید و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک میرفته باشد که اگر
بعمارات و منازل و بساتین رسند هر چه دانسته و سنجیده عرض نماید و چون بسعادت در شهر در
آیند چهارباغ را سیر فرمایند و در باغچه که هنگام مسکن نواب همایون ما در آن بلده طیبه جهت بودن
و خواب کردن و مشق خط آن ذات تعمیر یافته بود و الحال مشهور است بباغ شاه ایشان نزول فرمایند و
حمام و چارباغ و حمامات دیگر را اسفند و پاکیزه سازند و بگلاب و مشک خوش بو سازند که هر گاه میل
فرمایند محل آسایش بدنی باشد و روز اول فرزند ارجمند بانعام و افر مهمانی نماید و چون ایشان بفراغت
متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود تمهید مهمانی که مذکور خواهد شد چون ایشان بشهر در آیند
همان روز عرضه داشت نماید و روانه درگاه معلی گرداند و مقرر شد که معز الدین محمد حسین کلانتر دار
السلطنه هرات مردی خوش نویس صاحب وقوف تعیین نماید که از روز بکران پانصد کس استقبال نماید

تا آن روز یکه بشهر در آیند روزنامچهٔ منقح نوشته بثبت مهر آن ایالت پناه رسانند و جمیع حکام و نایبان و ضابطان در
ولایات بد و نیک که در مجلس گذرد تعلیم کرده بدست معتمدان داده روانه درگاه معلی گردانند که بر جمیع
اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شیره
و میوه سه هزار طبق کشیده باشد شود و یراق ضروری مذکور بدین طریق سر براه نمایند اول پنجاه چادر
و بیست سایبان و چادر دیرلها الا آنچه که بجهة خاصه ترتیب کرده عرض نموده بود با دوازده زوج قالیچه
ذرعی و نه قطار مایحتاج و بیست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی با سرپوش سفید
قلعی کرده پاکیزه داشته باشد با دو قطار اشتر که در مهمانی خود پیشکش نماید و امرای مذکور را امر شده که
مهمانی نمایند بدین دستور که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق کشند و سه اسب و یک قطار
شتر که آن ایالت پناه از ادیه و پسندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان و فوشنج و کوسویه و ولایت
خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی نماید و حاکم خاف و ترشیز و زاوه و محولات در محال سرای
فرهاد خورد که پنج سنگی مشهد است مهمانی نمایند انتهی

در سنهٔ هزار و دویست و هفتاد و سه هجری عساکر ظفر مآثر اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه صاحبقران ناصر
الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه بسرداری نواب والا حسام السلطنه سلطان مراد میرزا عم فرخنده شیم
شهریاری مامور تسخیر هرات که یکی از شهرهای خراسان و ملک طلق دولت علیه ایران محسوب میشود
گردیدند و روز جمعهٔ غرهٔ ربیع الاول سنهٔ مذکوره وارد شهر هرات شد روز دیگر در چارباغ نواب
والا حسام السلطنه بار عام داده علما و اعیان و اشراف هرات و سران سپاه اردوی نواب معظم
در آن بار عام حاضر شده بعد از ادای خطبه بنام مبارک شاهنشاه ظل الله دام ملکه از اشرفیهائیکه
در دار السلطنه هرات بنام نامی پادشاهی ضرب و سکه نموده بحضار تقسیم کردند و میرزا سرخوش
هروی قصیدهٔ انشاد کرده بعرض رسانید که مطلع آن اینست

گرچه شد فتح هری برای حسام السلطنه عاقبت گردید تسخیر از حسام السلطنه

چاری باغ قریه ایست از قرای اردستان و مسافت و فاصلهٔ آن تا قصبهٔ اردستان چهار
فرسخ است حاصل آنجا جو و گندم و پنبه و روناس میباشد زراعتشان از آب قنات مشروب
میشود و قریه با بیست خانوار سکنه دارد

چاران باغ دهکده ایست در سر ولایت نیشابور آبش از چشمه و قنات هوایش گرم
سکنهٔ آن بیست و دو خانوار است

چارباغ اسم قریه‌ایست از توابع بلوک دربقاضی شهر نیشابور در پنج فرسخی بلاد و میان
دره واقع زراعتشان از آب رودخانه و قنات مشروب میشود هوای این قریه در زمستان و تابستان
معتدل سکنه‌اش از متفرقه و نود و چهار خانوار

چارباغ قریه‌ایست از قرای لواسان

چارباغ قریه‌ایست از قرای هرات در هشت فرسخی آن شهر واقع و مابین شمال و مشرق هرات میباشد

چاربرج اباد از قنوات قدیمه قم بوده و حالا خرابست

چاربرج اسم عمارت حکومتی بندر بوشهر است و آن عمارتیست که در چهار ضلع آن چهار برج
ساخته و بهمین مناسبت باین اسم موسوم گردیده شیخ نصرخان از طایفه آل مذکور که سمت مصاهرت
مرحوم حسنعلی میرزای فرمانفرما ولد خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله ثراه را داشته و هنوز از
خانواده او در بندر بوشهر هستند این عمارت را در عهد خاقان مغفور مبرور بنا نموده است و بعد
خرابی بهم رسانیده در عهد معدلت مهد شاهنشاه جمجاه اعلیحضرت ناصرالدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه
سنگ بستی در کنار دریا که از اغاوی میباشند ساخته شده و مخارج بسیاری کرده‌اند و دو نفر چهار برج
گردیده در زمان حکومت مرحوم مؤید الدوله طهماسب میرزا ولد مرحوم محمدعلی میرزا بالاخانه رو بدریا
و رو بشهر بنا نموده‌اند که در حقیقت یک ضلع یعنی یک برج از این چهار برج محسوب میشود و تقریبا
منزل شخص حاکم بندر بوشهر همان بالاخانه است

در تاریخ فارس تألیف میرزا جعفرخان خورموجی در ذکر بندر بوشهر مسطور است که در اواخر
دولت نادری شیخ ناصرخان ابو مهیری که از اعراب نجد و در جهازات نادرشاهی ناخدائی با
اعتبار بود شهر را بانی و صاحب اختیار آمد چون سه سمت بحر و یکطرف متصل ببر است سمت خشکی
را حصنی حصین و بروجی رصین برافراشت انتهی

ممکن است بنای چاربرج را نیز همین شیخ ناصرخان کرده باشد

چاربرج قلعه ایست در دهنه کوه سعلوک سکنه‌اش از ایل ویرانلو و رعیت شادلو میباشند
که در جمع بجنورد مالیات و خانوار خود را میدهند و گهواره دارند که آن نیز جمع بجنورد است
این قلعه از قلاع قدیمه و سکنه‌اش از طایفه اکراد میباشند

چاربرج در بلوک ساتلمش مراغه دو قریه میباشد که هر دو بچهار برج موسوم‌اند و قریه
وصل به یکدیگر اند و اراضی آنها از آب چشمه مشروب میشود هر قریه چهل پنجاه خانوار دارد

چاربرج اسم قریه ایست از طبرک قدیم النسق و بلا سکنه میباشد

چاربرج اسم قریه ایست واقع در بلوک خشت و کمارج و این بلوک در مغرب شیراز بمسافت بیست و هفت فرسخ اهلش سالم و زراعت حاصلش غله و خرما و پنبه و تنباکو و مرکبات شکار حلالش از تیهوک و دراج آبش از چشمه و رودخانه قریه خشت تقریبا هشتصد خانوار سکنه دارد و سایر قرای این بلوک را از بیست خانه الی دویست خانه است

چاربرج دو قلعه میباشد در بجنورد که از دو چشمه مشروب میگردد زراعتا پنبه و قلعه دیم و از جهت هوا ییلاق و سکنه آن پنجاه خانوار است

چاربرج از قرای حومه شهر مشهد مقدس و در سمت راست جاده چناران است

چاربرج قریه ایست در چهار فرسخی شهر مشهد مقدس از میان ولایت جول و حومه شهر سکنه آن بیست و چهار خانوار و از ایل تیموری میباشد شرب زراعتش از آب قنات میباشد

چاربرج قریه ایست از شبانکاره دشتستان و کلیه بلوک که این قریه جزو آنست که مسیر گرد در مغرب شیراز بمسافت سی و هشت فرسخ واقع و حاصل این بلوک غله و خرما شکار صحرایش آهو و قطا و دراج آبش از باران آبادی دهکده هایش خیلی متفاوت چنانکه دهکده دارد که دارای دویست خانوار است تا ده خانوار

چاربلاغ قریه ایست از محال ایجرود زنجان ملک جناب عمید الملک هوایش ییلاق زراعت آن هم دیمی و هم آبی یک رشته قنات دارد که خراب است و چهار چشمه که زراعت و صیفی این قریه را مشروب میسازد سکنه آن پانزده خانوار است

چاربید قلعه ایست در بجنورد از آب چشمه مشروب میشود زراعتش آبیست هوایش ییلاق پانزده خانوار سکنه دارد

چارتاق قریه ایست از قرای قراباغ واقع در کنار ارس نزدیک پل خدا آفرین و از پل تا چارتاق دو فرسخ و نیم مسافت دارد **چارقل** از قرای متعلقه ببلوک چاکوتاه شیراز است

چارحاریه قریه ایست نزدیک بشط بغداد ما بین مشرق و جنوب بغداد واقع از چهار تا شهر بغداد بخط مستقیم پانزده فرسخ است

چارچشمه از قرای بلوک پشت جابلق است و در جابلق مسطور شد

چارچشمه نیز از بلوک حمزه لوی جابلق است و این چارچشمه شش قلعه میباشد واقع

در یک محل و هر یک از قلاع رعیت نشین و آب و ملک علیحده دارد شهر چاپلق عبارت از همین چهار چشمه
است چنانکه در چاپلق نگاشته شد

چارچمن در حوالی قندهار است از وقایع مهمه که در آنجا روی داده اینست که محراب خان
سپهسالار شاه عباس دویم بعد از فتح قلعهٔ بست و غیره هنگام مراجعت در روز یکشنبه شهر صفر
هزار و پنجاه و هشت هجری در چارچمن غنایم و فیل و اسلحهٔ زیادی که از دشمن گرفته بود از نشان
حضور شاه عباس گذرانید (در جنگ بست پردلخان افغان یاغی بود)

چارچمن
گویند اسم باغی است بزرگ
در دو منزلی اوو کنج که از هر
خیابان آن بحوضی میرسند و باز
چهار خیابان دیگر بدین صورت
تا آخر

چارچوبه یکی از قلاع قراولخانه است که در سمت مشرق و شمال بجنورد مابین خاک
زعفرانلو و شادلو واقع است

چارجو در سنهٔ نهصد و سی و دو مرتبهٔ دویم که عبیدالله خان اوزبک از ماوراء النهر
بقصد تسخیر خراسان از معبر چارجوی جیحون عبور نموده بمرو آمد و از مرو بجانب مشهد مقدس
رانده اینشهر را محاصره کرد و بحیطهٔ تصرف در آورد و از آنجا باسترآباد تاخت و بعد بطرف بلخ
معاودت نمود

چارچی از قرای محال زنجان رود در سه فرسنگی شهر زنجان واقع است قلیم الثنی ملک
و تیول مظفرالملک میباشد هوایش معتدل و آبادی آن سابقاً بیشتر بود اکثر آبادی آنجا از مرحوم مظفر
الدوله میباشد زراعت و محصولش دیمی است رودخانه و قنات ندارد یک چشمه دارد که مخصوص
شرب میکنند و اهل آبادیست و صیفی خود را نیز از آن چشمه مشروب میسازند آنجا درختی چند دارند که
باصطلاح ترکی قره آقاج مینامند بی آب و ثمر و در کمال سبزی و خضارت است و درختهای مزبور را
پیر میگویند و عوام الناس بپای آنها قربانی میکنند محل زراعت قریه جزئیست بالای قریه کوهستان
و مرتع می باشد (قره آقاج درخت نارون است)

چار حوض اصفهان میدانیست کوچکتر از میدان نقش جهان اصفهان و فیمابین این دو میدان
بازار مسگرهای اصفهان واقع و راه این میدان بان میدان میباشد میدان چارحوض وصل بعمارات
دیوانیست و عمارت مشهوره به تبر چارحوض عبارتست از چند طاق فوقانی و تحتانی

چارحمی مزرعه ایست از سیستان قلیم الثنی سکنهٔ این مزرعه شصت و پنج نفر میباشند

چاردانگه قریه ایست از قرای غار من اعمال الطهران این قریه خالصهٔ دیوان اعلی میباشد

چاردانگه قریه ایست از قرای لواسان **چاردانگه** قریه ایست از ورامین

چاردانگه
جزو دشتی است

چهار دانگه شوشتر عبارتست از پنجاه باب خانه و یکصد نفر ذکور و یکصد و شش نفر اناث

چهار دانگه هزارجریب از اعمال استراباد بوده اینک جزو مازندرانست و در خوبی آب و هوا مشهور و مسلم است و دو ناحیه عمده را مشتمل است چهار دانگه و دو دانگه

چهارده چناران بلوکی است از بلوکات بجنورد واقع در سمت مشرق این بلده و اسامی قرا و مزارع ان از اینقرار است (چناران) (نوده) (اسفندان) (زرنی) (بیغوش) (کوک) و غیره

چهارده سنخاص از راه بجنورد که بطرف عراق می‌ایند بعد از دو سه منزل بچهارده سنخاص میرسند قبل از ورود بچلگه سنخاص از قریه دربند که واقع در دربندیست که نیم فرسخ امتداد دارد و عرض انتنگ میباشد عبور میشود چهارده سنخاص ما بین اسفراین و بجنورد واقع و عبارت از چهارده قلعه بزرگست که باندک فاصله با یکدیگر در چلگه سنخاص بنا شده یکی از ان قلاع قریب الانهدام و سه قلعه دیگر اباد و در هر قلعه پنجاه الی شصت خانوار رعیت هست اسم یکی از قلعه‌ها اندغان است از دهنه دربند که وارد چلگه سنخاص میشوند بفاصله نیم فرسنگ این قلعه واقع است و قدری پائین‌تر قلعه موسوم بخدا شاه و قریه سنخاص معتبر و باسکنه و باغاتست این محل یکی از معابر ترکمن بوده که بسمت عباس اباد و بسطام بتاخت و تاز می‌آمده اند چهارده سنخاص بادهای شدید دارد و در اطراف ان جنگل و مرتع زیاد است

چهارده طبس در سال هشتصد و نه هجری که میانه دو برادر یعنی میرزا پیر محمد و میرزا اسکندر کورکانی بهم خورده یگانگی به بیگانگی بدل شد میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را گرفته بند بر پایش نهاده و بمحافظت بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد او در چهارده طبس بند را شکسته و از چنگ محافظان خود را خلاص کرده باصفهان رفت

چهارده کلاته یکی از بلوکات هزارجریب است که واقع شده و دو رودخانه از مشرق بمغرب در ان جاریست کوههای اطراف این محل که از هر قبیل پرنده و طیور و وحوش دارد حتی حیوانات شکاری و غیره از قبیل پلنگ و کرک و غیره در انجا یافت میشود چهارده کلاته عبارتست از چهار قریه که ورزن و زردوان و قلعه و خرابه ده باشد گندم انجا معروف است نان خاصه سفره سلاطین قاجار همیشه از گندم چهارده کلاته بوده و هست کلیه این بلوک ما بین چشمه علی دامغان و شاه کوه است یعنی از شاه کوه بچهارده کلاته شش فرسخ و از چشمه علی سه فرسخ و چون ییلاق پای تخت نزدیک است انجا امده میکردند سلاطین با فر و تمکین قاجار قبل از انکه بر تمام ایران استیلا پیدا نمایند از صفحات مازندران بچهارده کلاته ییلاق میکردند

خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله ثراه باغی در چارده کلاته طرح کرده اند که معروف بباغ شاه است و کیخان زند در زمان سرداری استراباد و مازندران در سنهٔ هزار و صد و شصت و هشت چارده کلاته را قتل عام نمود و چندین کله منار ساخت از معارف چارده کلاته رضا قلیخان امیر الشعرا متخلص بهدایت است که از امرای بزرگ ایشان و لله الباب مصنفین معتبر و ساینده شعراء و بفنون فضایل و مکارم اخلاق معروف و موصوف بوده و ما در نگارش حالات امرحوم طاب ثراه به اقتصار پیمائیم بهمان شرحیکه مرحوم مشار الیه از حالات خود در تذکرهٔ مجمع الفصحا نگاشته اند و هو هذا

شرح حالات مرحوم رضا قلیخان طیب الله تربته

ولادت مؤلف فقیر رضا قلی المتخلص بهدایت بن محمد هادی در پانزدهم محرم الحرام سنهٔ هزار و دویست و پانزده در شهر طهران بعد و ثبت یافته و اللهم و امسقط الراس چارده کلاته از ملک هزار جریب بوده که بسمنان و دامغان از بلاد مشهوره آنجا بوده است و چون نسب آباء و اجداد او بشیخ کمال الخجندی پیوسته در اسامی آن طایفه کمال الحاق میشده چنانکه جد فقیر را اسمعیل کمال مینامیده اند و شهادت یافته است علی الجمله پدرم بملازمت جعفرقلیخان بن محمد حسنخان قاجار مواظبت داشته بعد از حادثه او خاقان کبیر آقا محمد شاه و برادر شریف شیخ علی خلوت و صندوقدار جلیس خود کرده بعد از شهادت خاقان کبیر بزیارت عتبات عالیات رفته در آغاز جلوس خاقان صاحبقران فتحعلی شاه بخدمت آمده در سفر خراسان کیم خبر تولد فقیر را استماع کرده بدین نام موسوم ساخته بعد از رسالت و تحویلداری و صاحب جمعی کل متوجهات دیوانی فارس مأمور و بخدمت نواب شاهزادهٔ معظم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مشغول بود و در سنهٔ هزار و دویست و هیجده در گذشت جسدش را بنجف اشرف نقل کردند فقیر و والده و پیوستگان بطهران باز آمدیم چون جمعی از اقارب ما در آن دیار فرو بسکونت داشتند ما نیز در آن شهر متوطن شدیم بعد از چند سال والده قصد مکهٔ معظمه کرده بفارس باز گشتیم او بمکه رفته و وفات یافت فقیر بحکم انتساب در خدمت ابوی مقامی محمد مهدیخان متخلص بشحنه موقوف بودم و بتحصیل میپرداختم چون زمان خورد سالی در گذشت بملازمت شاهزاده فرمانفرما و فرزندانش بسر میبرد و معزز و مکرم میزیست و مناصب مناسب شاهزادگان معظم فرمانفرما و شجاع السلطنه الطافها میفرمودند و تقویت مینمودند چون از بدو شباب آثار طبع موزون بظهور پیوسته هم از جوانی منظوماتی پرداخته در آن ایام چاکر تخلص مینمود و نسخه از غزلیات مؤلف بمازندران افتاد از آن پس بهدایت متخلص شده مقاطع بعضی غزلها تبدیل یافت علی الجمله در زمانیکه خاقان صاحبقران اکبر نور الله مضجعه بشیراز آمده بشرف حضور او از انعام و تشریف بشنا

وبالطاف بنواخت لقب خانی و امیر الشعرائی بخشود چون ملک الشعرای مغفور فتحعلی خان صبا رحلت کرده
بود بدین منصب منظور داشت ولی بواسطهٔ بسیاری صعوبت هنگام حرکت موکب اعلی از رکاب همایون محروم
ماندم بعد از قضیهٔ ناگزیر خاقان مغفور ولیعهد دولت ابد مدت نایب السلطنه محمد شاه بن ولیعهد مغفور
جلوس فرموده شاهزادگان معظم حسینعلی میرزا و حسنعلی میرزا مغلوبا بطهران آمدند نواب فیروز میرزا
و معتمد الدوله منوچهر خان و جمعی از اکابر دولت بفارس مأمور شدند فقیر را بمصاحبت نواب فیروز میرزا
منصوب داشتند پس از سالی دو نواب امیرزادهٔ معظم فریدون میرزا بفرمانفرمائی فارس مأمور شد
و مرا از برای بجود دعوت کرد فیروز میرزا بحکمرانی کرمان رفت و بنده تا بهار بماندم و مورد الطافها
شدم تا در سنهٔ هزار و دویست و پنجاه و چهار که پادشاه جمجاه قطب السلاطین از یورش بلاد شرقی بدار
الخلافه رجوع فرمود فقیر از جانب فرمانفرمای فارس مأمور بطهران شدم بعد از ورود در پانزدهم
رمضان بخانهٔ جناب فاضل معظم حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم منزل یافته بحضور اقدس شاهنشاهی مشرف
گردیده بتوقف جناب والتزام رکاب مخصوص شدم و تربیت نواب شاهزاده عباس میرزا را بعهدهٔ این غلام
فرمودند روز بروز مراتب مرحمت و مکرمت شاهانه نسبت باین فقیر ظاهر و روزافزون بود چنانکه محرم خلوت و مقرب
حضرت شدم و در سفر و حضر در رکاب همی بودم و باکرام و انعام و تشریفات منشور و حکومت بعضی بلوکات
اختصاص داشتم و قابل خدمات بزرگ میشمردند و غالبا بصحبت تواریخ و اشعار میگذشت تا در سنهٔ هزار و دویست
و شصت و چهار که پادشاه جمجاه در قصر جدید تجریش شب سه‌شنبه ششم شوال جهان را بدرود کرده در خدمت شاهزادگان
و امنای دولت بطهران آمدیم و انتظار وصول موکب فیروزی کوکب حضرت ولیعهد دولت ابد مدت را
از تبریز بدار الخلافه همی بردیم تا این سعادت حاصل و در یکمنزلی دار الخلافه برکاب بوسی شرفیاب گشته
بخدمت حضرت مأمور آمدم بسببی چند از آنخدمت استعفا نمودم و بکنج عزلت افتادم پس از چندی سلطان
السلاطین شاهنشاه عهد ابوالنصر ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه مرا بخواند و بسفارت خوارزم
مأمور داشت در پنجم جمادی الثانیه سنهٔ هزار و دویست و شصت و هفت از راه مازندران و استرآباد بتفصیلی
که در رسالهٔ روزنامهٔ سفارت خوارزم معروض شده رفتم و باز آمدم پس بریاست و ناظمی مدرسهٔ دار
الفنون که مجمع علما و حکمای فرنگستان و مدرس مشتغلین ایرانست مفتخر گشتم و در ضمن حسب الامر باتمام تاریخ
روضة الصفا حکمی رفت از صفویه الی الان شصت هزار بیت در ضمن سه جلد بر هفت جلد سابق افزودم
و بامر امنای دولت یکهزار جلد باسمه نمودم و مورد اکرام و انعام شدم چون این تذکره روزگاری در دست
بود بنام نامی مزین شد و مقرر آمد که باتمام آن کوشد و از آنجا که رسم اهل فراست و خاتمه از خود

این تذکرهٔ مجمع فصحاست

شرح حال نگارنده و اشعار خود را مرقوم دارند اگرچه منظومات و مرقومات فقیر بیش از آن است که در تذکره گنجد لیکن از هر یک چیزی بنمونه مذکور خواهد شد

در توحید

این هفت توی گنبد و این شش دره سرای | از شیب و از فراز فرود بدیم و فرا
در ذره ذره صنعت صانع از او پدید | در پایه پایه حکمت خالق از این بپا

در صفت فصل دی و وفور و جنود برف

چه کرده افشار و لعلی چه کرده ان کره مینا | که شیخ سیما بگون حله است و تل سنجاب چون دیبا
هوا کافور بیز ستی سما سیماب بیز ستی | شمر پر تیغ بیز ستی شجر پر بیضهٔ بیضا

تغزل بهاریه

بر گل بویا سرود بلبل گویا | ساده گویا بخوان و بادهٔ بویا
بلبل بر گل نوای خارکن آراست | صلصل بر سرو ساخت نغمهٔ عنقا

وله ایضا

در آمد بفرخ فری مهرکانا | فری مهرکان جشن فرخ کیانا

در تهنیت شیراز بوجود خاقان خلد آشیان

بخ بخ لک ای دیار فرح زا | فرخ و فرخنده و خجسته و زیبا
چرخ هر آمدی ز معبر خسرو | گنج گهر آمدی ز مقدم دارا
قبلهٔ عالم شدی ز قبلهٔ عالم | مفخر دنیا شدی ز مفخر دنیا

چاردیوار قریه ایست از قرای حوالی قندهار پادشاه هندوستان جلال الدین اکبر دفعه ثانی بعد از سه سال و هشت ماه و بیست روز که از اول محاصرهٔ قندهار گذشته بود از جهان آباد پای تخت خود بقصد تصرف قندهار حرکت کرده در کابل اردو زد و اورنگ زیب پسر خود را با یکصد هزار سوار از یکسو و سعد الله خان وزیر اعظم را با یکصد هزار سوار دیگر و نه عراده توپ از جانب دیگر در اواخر ربیع الثانی هزار و شصت و دو بسمت قندهار حرکت داد اردوی سعد الله خان وزیر اعظم در حین طی خان سه فرسنگی شهر و اردوی اورنگ زیب بقریهٔ چاردیوار نزول نمود

چارسو مخفف چهار سو است که بمعنی چهار بازار باشد و غالبا باین اسم نامیده شده است گنبدی که در زیر آن دکاکین متعدده واقع شده باشد و از چهار سمت چهار بازار منتهی میشود باین محل

وگاهی نیز محله و قریه باین اسم موسوم شده است چنانکه در ذیل بیاید

چارسوی بزرگ طهران در سنه هزار و دویست و بیست و دو در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب الله ثراه ساخته شده است

چارسوی علیقلی آقا یکی از چارسوهای اصفهان و در محله واقع که آنمحله را نیز بهمین اسم مینامند و با محله بیدآباد مجاورت دارد و مدرسه عالی و حمامی نسبتاً معتبر موسوم بمدرسه و حمام علیقلی آقا در نزدیکی چارسو است علیقلی آقا ظاهراً از امرای صفویه بوده و در بناهای مزبور منتهای سلیقه را بکار برده و در کمال استحکام و امتیاز ساخته است و سنگهای مرمر و غیره و کاشیهای قیمتی نفیس که در مسجد و حمام علیقلی بکار رفته محل توجه ابصار و انظار مسافرین و سیاحان عالم است

چارسوی کوچک طهران در سنه هزار و دویست و چهل و سه بنا شده است

چارسوی شیرازیها اسم یکی از محلات معتبره اصفهان است

چارسوی شاه اصفهان در حوالی میدان نقش جهان و مدرسه ملا عبدالله که از مدارس معتبره اصفهان است در این چارسو واقع

چارسوی کهنه یکی از محلات کرمان است

چارسوی مقصود اصفهان بازاریست در حوالی مسجد شاه اصفهان از میدان نقش جهان وارد این بازار میشوند

چارسوی مخلص اصفهان محل مخصوصی است در بازار اصفهان قرب قیصریه و کاروانسرای مخلص که الان از کاروانسراهای معتبر اصفهان است در نزدیکی آن واقع شده

چارسوی نقاشی اصفهان واقع در نزدیکی دروازه حسن آباد است

چارسوی نکی یکی از چارسوهای اصفهان که واقع در قسمت جنوبی شهر است و بعضی چارسوهای دیگر در شهر اصفهان هست که اگرچه بنای آنها نسبت بابنیه سایر بلاد معتبر است ولی نسبت بعمارات خود اصفهان چندان رفعت و عظمتی ندارد

چارسو قریه ایست از قرای کجور و مقبره مصقلة بن هبیره شیبانی در آنجاست و مردم کجا مشغله مینامند از قرار یکه در تاریخ ظهیرالدین مسطور است در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام قومی در طبرستان موسوم به بنی ناجیه مرتد شده بنصارا پیوستند علیه السلام حضرت امیرالمؤمنین مصقلة بن هبیره شیبانی را بتنبیه ایشان فرستاده آنها را غارت و تاراج کردند و زن و فرزندان

ایشان را دستگیر و اسیر نمودند اما مصقله اسرا را از لشکر بصد هزار درهم خریده آزاد ساخت و بعضی از قیمت آنها را ادا کرده و قدری را نداد و بگریخت امیر المؤمنین علیه السلام بقیه وجه قیمت آنها را از همشیره او بگرفتند و بلشکر قسمت کرده در حق او فرمود قبح الله مصقلة لانه فعل فعل السادة وفر فرار العبید و این مصقله در خلافت معاویه با او طلب شد که اگر چهار هزار مرد با وی بدهند طبرستان را مسخر نماید معاویه چهار هزار مرد با او داد چون بطبرستان رسید دو سال با فرخان جنگید عاقبت در جنگ کشته شد و در چارسو مدفون گردید

چارطاق یکی از دهات متعلقه ببلوک جهرم فارس است و اسم مزرعه ایست از مزارع بلوک سیرجان کرمان که رعایای نصرت‌آباد در آن زراعت میکنند و نیز اسم مزرعه ایست از بلوک اقطاع کرمان

چارطاقی قریه ایست از قرای غار من اعمال الطهران

چارعلیا قریه ایست از قرای قاپانات قدیم السنقر از آب قنات مشروب میشود معدودی سکنه دارد

چارفاریاب یکی از قرای متعلقه ببلوک کوهمره شیراز است

چارفرسخی از قرای خبیص کرمانست

چارفرسنگ مزرعه ایست از مزارع طبس این مزرعه از آب قنات مشروب میشود هوایش گرم است و بیست نفر سکنه دارد

چارق از قرای خدابنده لوی خمسه جدید السنق ملکی نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزاست هوایش ییلاق و زراعتش انجادیمی و آبی است یکرشته قنات دارد که محصول و صیفی آن را مشروب مینماید سکنه این قریه پانزده خانوار است

چارقوبه از مزارع هشون بلوک اقطاع کرمانست

چارکش قریه ایست از قرای قاپانات قدیم السنقر از آب قنات مشروب میشود هوایش ییلاقی است قلیلی رعیت دارد

چارک قریه ایست از قرای توابع بلوک لارستان فارس در کنار بحر العجم واقع و جزو بنادر محسوب میشود اهالی آنجا و اکثر لارستان سنی شافعی مذهب میباشند

چارکار قصبه ایست ده فرسخی کابل در سمت شمال این شهر جوانب اربعه او واسع و در یک فرسخی آن کوه بزرگی واقع است دامن آن کوه گشاده و در آنجا ارغوان زاریست که طول آن یک فرسخ است

وعرض بیفرسنخ در فصل بهار کمال صفا و طراوت را دارد و نظر آن در هیچ جا دیده نشده آب و هوای از قصبهٔ نجوبی معروف ییلاقی است که هزار باب خانه دارد و مرحوم رضا قلیخان امیر الشعراء روّح الله روحه گوید

شده از ارغوان دکر گلزار ارغوان زار شهر چاکدار

چارگنبد از قرای کوهستان سیرجانست بعضی از ایلات در مزارع این قریه ییلاق مینمایند شاه شجاع بعد از ملاقات با کلو میر حسین بفتح و فیروزی امیدوار شده عزیمت شیراز نموده در چارگنبد نزول کرده و از اینجا بطرف مقصود راند

چارکیف از مزارع چارگنبد سیرجانست

چارلنگ از مزارع اقطاع بلوک کرهانست

چارمان در استیلای عرب بر عجم و فرار یزدجرد بن شهریار بری باو نامی از اهل طبرستان از اولاد ملوک عجم که ملتزم رکاب یزدجرد بود مرخصی حاصل نموده که بطبرستان رفته آتشکدهٔ آنجا را زیارت نماید و بعد از ورود فتوح عرب بمملکت ری و انقلاب آنکه در ایران اتفاق افتاد اهالی طبرستان باو را پادشاه خود نمودند و او چارمان را که معرّب بشارمان میشود پای تخت خود قرار داد بعد از پانزده سال سلطنت ولاش نام او را بضرب خنجر کشته او فرو کوفت بکشت و خود سلطنت طبرستان از انصاحب کرد و بنیز چارمان اسم یکی از دهات طبرستان بوده چنانکه در تاریخ ظهیر الدین مسطور است

چارمحال از مضافات اصفهان و چهار ناحیه است معروف بمحال اربعه و شرح هر ناحیه از قرار ذیل است

ناحیهٔ لار

حدود این ناحیه جنوبی بشیراز شمالی بفریدن شرقی باصفهان غربی بیزیج

قرای ناحیهٔ لار

قریهٔ چالشتر قلعه آجری که بیست و دو برج دارد و هر دو هزار برجی هشتاد ذرع فاصله دارد بلکه برای از بناهای مرحوم حاجی محمد رضاخان و در آنجا ابنیهٔ عالیه و عمارتهای بسیار خوب نیست که زیاده از سی هزار تومان مخارج عمارات شده بالفعل و بیشتر خانوار جمعیت آنجاست یک رشته قنات دارد که دو سنگ آسیا که عبارت از هشت سنگ میراب باشد آب از آن جاریست و هر سال الصدهزار

زمین بذرافشان اراضی را مشروب میکند حمام و مسجد بسیار خوب دارد سه دانک قریهٔ مزبوره متعلق
بخانبابا خان و سه دانک متعلق بمنسوبان او که بنداین و قنات خرابی بهم رسانیده باغچه و بازارچه و دکاکین
و اسیاب هم دارد جنابان ملا هاشم و ملا کریم فضلای انجا هر دو مان بافضل و دیانت هستند امامت
و حکومت شرعی چالشتر با جنابان معزی الیهما است سیصد و نود تومان مالیات دیوانی انجا میباشد
شش نفر سرباز هم میدهند

قریهٔ اشکفتک محاذی چالشتر است پانصد قدم فاصلهٔ این دو قریه است در دامنهٔ کوه واقع است انجا
پیشتر قبل سیصد خانوار جمعیت داشته حالا خراب و یازده خانوار جمعیت دارد سه رشته قنات
داشته حالا چون نهر بروی قنات باز است و باغ عصارخانه باطل مسجد و حمام خوب حاجی محمد رضا
خان در آن ساخته چهار دانک ملکی خانبابا خان و دو دانک متعلق بمنسوبان مشارالیه است
اراضی آنجا هر سالی یکصد خروار بذرافشان زمین دارد چهارصد و پنجاه تومان مالیات و شش نفر
سرباز میدهند   قریهٔ زانیان سفلی یکدانک ملکی خانبابا خان و پنجدانک متعلق باقا عبدالحمید
و آقا حسینعلی و آقا علی و آقا مهدی و آقا محمد کاظم منسوبان خانبابا خان است نیم فرسخی چالشتر واقع است دو رشته
قنات دارد یکی آباد و دیگری خراب حمام و مسجد خوب از بناهای حاجی محمد رضا خان دارد جمعیت
هزار نفر است که دویست خانوار باشد مالیات سیصد تومان سرباز چهار نفر دارد

قریهٔ دهکرد یکفرسخی چالشتر هزار خانوار جمعیت و چشمه دارد حوالی چالشتر از انجا اب را پخش میکنند تا
میرسد بدهکرد چهار سنگ آسیاب دارد چهار نهر هشت و چهار مزرعه میرو حسین اباد دشتنده
هوکیجان قلیجان دو حمام و سه اسیاب و یخچال و باغچه بسیار خوب دارد عمارتهای خیلی معتبر در این قریه هست
از همه صنف کسبه دارد بقدر سی باب دکان صباغی و بزازی و عطاری در آن میباشد و هشت باب
عصارخانه جنابان اقا سید باقر و ملا محمد حسین که از فضلای عصر اند انجا امامت و حکومت شرعی دارند
دو امامزاده دارد حلیمه خاتون و حکیمه خاتون کدخدای قریهٔ مزبوره اقا محمد رضا داماد محمد مهدی خان است
باغچه و عمارات و حمام خوب آنجا از حاجی محمد رضا خان و جد خانبابا خان ساخته چمن بسیار خوبی در
دهکرد است که قریب یکفرسخ میباشد هر سالی چهارصد خروار بذرافشان اراضی آنست دو هزار تومان
مالیات و بیست و هفت نفر سرباز میدهد ولی مکرر بنده و سالها است چهار هزار تومان معامله کرده
لهذا خراب شده است یکدانک قریهٔ مزبوره ملکی خانبابا خان و محمد مهدی خان است که عموزاده اند پنج
دانک متعلق بمنسوبان مشارالیهما و رعیت است

قریهٔ مافی‌جهان مزرعه دارد موسوم بمزرعهٔ پلنگی مزرعهٔ شتری مزرعهٔ کریم‌آباد مزرعهٔ امناده جمعیت آن دویست خانوار مالیات آن سیصد و شصت تومان و سرباز چهار نفر ملکی خانبابا خانست مسجد و عمارت اربابی خوب هم دارد حمام بسیار خوب دو باب عصارخانه دو باب آسیا خانبابا خان در آنجا ساخته است امامزاده علی اکبر اولاد حضرت امام موسی علیه التحیة والثناء آنجا مدفونست چهار رشته قنات دارد که دو سنگ آسیا آبست هر رشته قناتی یکی از مزارع مفصله فوق را مشروب میکند

قریهٔ کاکان یک رشته قنات دارد نیم سنگ آب از آن جاریست هر ساله دویست خروار بذر افشان مشروب میشود و اکثر محصول آنجا دیم است و قطعهٔ باغچه هم دارد جمعیت آنجا سی خانوار میباشد آباد کردهٔ حاجی محمد رضاخانست پانزده تومان مالیات دارد یکنفر سرباز میدهد   قریهٔ پیربلوط آب چشمه دارد جمعیت آنجا پنجاه و شصت خانوار ملکی محمد مهدیخان و بستگان خانباباخانست حمام و مسجد رعیتی هم دارد اکثر محصول آنجا دیم است صد تومان مالیات دیوانی دارد یکنفر سرباز میدهد   قریهٔ ارجنک ملکی خانبابا خان و محمد مهدیخانست زینهای حاجی محمد رضاخان جزو قراء جدید التوجیه است تومان جمع با آنجا بسته شده است سی خانوار جمعیت دارد محصول آنجا غالبا دیم است چشمهٔ آبی هم دارد بقدر حوض آب از آن جاریست یکقطعه باغ هم دارد   قریهٔ مارون آباد کردهٔ حاجی محمد رضاخان سه دانگ ملکی خانبابا خان و سه دانگ ملکی محمد مهدیخانست قلعهٔ بسیار خوب اشجار زیاد عمارت اربابی وسط باغ حمام خوب داشته ولی میگویند دو سه سال است عمارت بکلی خراب و اشجار بالمره و تمام قطع و حمام منهدم شده جمعیت آنجا صد خانوار بود پانزده خانوار شده است سالی صد خروار بذر افشان اراضی دارد که اگر رعیت داشته باشند لعله میتوانند صد تومان مالیات آنجا است دو نفر هم سرباز میدهد

قریهٔ سوده‌جان خرابه بوده حاجی محمد رضاخان آباد نموده حالا ملکی بخشیار بیگ است از رودخانهٔ زاینده رود هرچه بخواهد آب برمیدارد یکچشمه بسیار خوب هم در آن هست دو سنگ آسیا آب دارد اراضی هر ساله صد خروار بذر افشان و جمعیت هشتاد خانوار مالیات یکصد و هشتاد تومان است آسیا و حمام رعیتی هم دارد قلعهٔ حاجی محمد رضاخان بالای سر آبادی بجهت محافظت قریهٔ مزبوره ساخته است هوای آنجا سرحد است و بسیار سرد از آنجا سرچشمهٔ رودخانهٔ زاینده رود چندان مسافتی نیست و با آبکرنگ یک کوه فاصله دارد بصد هزار تومان مخارج ممکن است آبکرنگ را روی آب رودخانهٔ زاینده رود انداخت و مملکتی دیگر آباد نمود که مثل اصفهان باشد

قریهٔ بارده بسیار خوب جائی بوده میگویند خراب شده یک سنگ آب چشمه دارد ملکی رعیت است

بزرک آبادی و ریش سفید و معتبرین اینجا آقا سید قاسم و آقا محمد اسمعیل است اراضی اینجا بقدریست که در هر سال
پنجاه شصت خروار زمین بذرافشان زراعت میشود یکصد و سی تومان مالیات و چهار نفر سرباز میدهد
قریهٔ مرغملک مرحوم حاجی محمد رضا خان آباد کرده قلعه و حمام بسیار خوب و چهار پنج چشمه دارد از هر چشمه
آبی سالی بیست خروار بذرافشان زراعت میشود درختی در حوالی قریهٔ مزبوره در سر چشمه واقع است معروف
است به کل آقاج گویند آب این چشمه را بعوض مایه به نیت پنیر شدن بشیر بزنند پنیر میشود به نیت ماست شدن
بشیر بزنند ماست بسته میشود در همه فصل آن درخت سبز و خرم است سرحد بسیار سردیست برف زیاد
آنجا می آید بلکه اغلب اوقات برف در آنجا هست ملکی خانبابا خانست یکصد و نود تومان مالیات و ده نفر
سرباز میدهد پنجاه شصت خانوار جمعیت دارد قریهٔ آقاتون قلعه چیر است و ازده خانوار جمعیت
دارد آباد کردهٔ حاجی محمد رضا خان آب آن از چشمه بذرافشان آن هر سالی شش هفت خروار مالیات ده
تومان سرباز یکنفر ریش سفیدان خلیل خان و حاجی بابا
قریهٔ شیخ چوپان رعیت اینجا همه سادات اند امامزاده واجب التعظیم سید بهاء الدین در حوالی شیخ چوپان واقع است
جمعیت شصت خانوار مالیات شصت تومان سرباز سه نفر هر سالی شصت خروار بذرافشان اراضی است
آب چشمه آن دو سنگ میباشد ملکی رعیت است ریش سفیدان و معتبرین اینجا سید محسن و سید عبدالله
قریهٔ بن هزار خانوار جمعیت داشت آب آن چشمه و قنات هر دو و باغات بسیار خوب دارد از رودخانه زاینده
رود مشروب میشود دو حمام در آن هست یکی حاجی محمد رضا خان ساخته است دو آسیاب دارد هشتصد و پنجاه
تومان مالیات است و چهارده نفر سرباز میدهد ملکی رعیت میباشد میگویند حالا تخمیناً چهار صد خانوار
رعیت و جمعیت دارد سکنه اینجا متفرق شده قریهٔ کتک وسط هارونی و چالشتر واقع است آباد کردهٔ
حاجی محمد رضا خان چشمه دارد و قلیل آبی از آن جاریست محصولش از دیم عمل می آید بذرافشان آن سالی
بیست و دو سه خروار مالیات و سرباز ندارد جزو هارونی است
قریهٔ آق بلاغ آباد کردهٔ حاجی محمد رضا خان حالا متصرف حسینقلیخان ایلخانی میباشد اراضی آن بقدری
است که در هر سالی بیست و دو سه خروار بذرافشان زمین دارد جمعیت اینجا بیست و پنج خانوار است
قریهٔ دانان یکصد و بیست خانوار جمعیت آب آن از چشمه و زیاده از دو سنگ آسیا جاریست حاجی
محمد رضا خان قلعه اینجا ساخته است سه دانگ ملکی بستگان حاجی محمد رضا خان سه دانگ ملکی رعیت است
هر سالی صد خروار بذرافشان اراضی دارد بسیار جای خوبیست آسیا و حمام و مسجد هم دارد دویست
و نود تومان مالیات و چهار نفر سرباز میدهد قریهٔ خوی قلعه چیر است بقدر پنجاه خانوار

رعیتی دارد ملکی آقا محمد حسین اصفهانی مشهور بارباب است چشمه یک سنگ از اراضی آنجا بادیم کاری
هر سالی پنجاه خروار بذرافشان مالیات آنجا شصت تومان سرباز دو نفر حمام و مسجد هم دارد
قریهٔ سورشجان آباد کردهٔ حاجی محمد رضا خان حالا ملک حسینعلی خان ایلخانی است آب آن چهار سنگ
و از چشمه است سالی دویست خروار بذرافشان است جزئی اشجار هم دارد دویست و بیست تومان مالیات
و چهار نفر سرباز میدهد

قریهٔ کرم دره ملکی رعیتی است اکثر سادات اند سی و چهل خانوار جمعیت آنجا است حاجی محمد رضا خان حمام
آنجا ساخته است آبش هم از چشمه و هم از رودخانهٔ زاینده رود است اشجار و آسیاء هم دارد هر سالی بیست
خروار بذرافشان آنجا است مالیات آنجا پنجاه تومان سرباز یک نفر   قریهٔ مارکده آبش از رودخانهٔ زاینده
رود هر سالی بیست خروار بذرافشان آن و جزئی اشجار هم در آن یافت میشود ملکی رعیتی است حمام
و آسیاء هم دارد مالیات نود و شش تومان سرباز دو نفر   قریهٔ هوره جمعیت آنجا هفتاد خانوار آب آن
از رودخانه و باغات خوب دارد زراعت آنجا هم غله است هم شلتوک و صیفی هر سالی یکصد خروار
بذرافشان اراضی دارد مالیات دویست و هشتاد تومان سرباز چهار نفر آسیاء یک باب نصف قریهٔ
مزبوره ملکی خانبابا خان است نصف ملک رعیت

قریهٔ سوادجان آب آن از رودخانه جمعیت آن پنجاه شصت خانوار باغات و اشجار هم دارد شلتوک کاری
و غله کاری هر دو در آن میشود هر سالی شصت هفتاد خروار بذرافشان آن است حمام و آسیاء هم دارد مالیات
یکصد و سی تومان سرباز سه نفر قلندری از قریهٔ مزبوره متعلق بکسان خانبابا خان باقی ملک رعیت است
ریش سفید معتبر آنجا ملا علی و قنبر علی است   قریهٔ دشتی ملکی رعیتی و دارای حمام و مسجد و باغات و
آسیاء است آب آن از رودخانهٔ زاینده رود زراعت آنجا هم غله است هم شلتوک و صیفی کاری هم در آن میشود
مالیات آنجا سی تومان جمعیت سی خانوار سی خروار بذرافشان آن است جزئی باغات هم دارد

چم چنگل ملکی حاجی ابوالنصر خالوی خانبابا خان آب آن از رودخانه جمعیت آنجا دوازده خانوار است هر سالی
سه چهار خروار بذرافشان آنجا است چهار تومان مالیات دارد خانبابا خان آسیائی آنجا ساخته است
قریهٔ چم چنگ ملکی محمد مهدی خان آب آن از رودخانه زراعت آنجا هم غله است هم شلتوک و صیفی قلعهٔ بسیار
خوبی حاجی محمد رضا خان آنجا ساخته است هر سالی بیست و پنج خروار بذرافشان آنجا است جمعیت بیست و
پنج خانوار رعیت است مالیات قریهٔ مزبوره سی تومان است یک نفر سرباز میدهد حمام و مسجد رعیتی هم
دارد   قریهٔ چم زین ملکی خانبابا خان آب از رودخانه مشروب میشود حاجی محمد رضا خان قلعهٔ آنجا

ساخته است جمعیت پانزده خانوار هر سالی پانزده خروار بذر افشان انجا میباشد از زراعت این قریه
هم غله است هم شلتوک و صیفی باغات هم دارد

قریه چم خلیفه ملکی محمد مهدی خان و خانبابا خان از رودخانه زاینده رود مشروب میشود بیست و پنج خانوار جمعیت است و سی خروار هر سالی بذر افشان انجاست مسجد و حمامی حاجی محمد رضا خان انجا ساخته است اسیا هم دارد زراعت انجا شلتوک و صیفی است جزئی غله کاری میشود هفتاد تومان مالیات این قریه است چنار بسیار عظیمی دارد که قریب بیست ذرع دوره و قطر درخت چنار است هیچ جا چنین درخت چناری دیده نشده است   کالاه مزرعه ایست بدون مالیات از آب رودخانه زاینده رود مشروب میشود سالی دو سه خروار بذر افشان ان و چهار خانوار رعیت دارد ملکی اقا عبد الحمید است

کاکا ملکی خانبابا خانست از رودخانه زاینده رود مشروب میشود شتوی و شلتوک و غله زرع میشود سالی دوازده خروار بذر افشان انست هیجده خانوار رعیت و ده تومان مالیات یکنفر سرباز دارد حمامی هم حاجی محمد رضا خان ساخته است   قریه چم عالی کرم ملکی اقا حسینعلی از کسان خانبابا خان است اب ان از رودخانه زاینده رود قلعه مختصری دارد زراعت ان شلتوک و باغات جزئی و جمعیت آن شش خانوار مالیات بیست و پنج تومان سرباز نصف نفر   اسیا پل معروف بزمانخان دو چشمه است پایه میان از کوه و سنگ است که تراشیده شده روی انرا طاق زده اند اب رودخانه زاینده رود هنگام طغیان اب و غیره تمام از این دو چشمه رد میشود پل بسیار معتبری است زمان خان شخص رعیتی بوده است از اهل قریه سامان چهار محال تخمینا پانصد شش صد تومان اخراجات پل معروف نموده است وقتی پل نبود خراب شده و راه عبور و مرور مردم و قوافل مسدود بود که دیده حاجی محمد رضا خان پل را تعمیر کرده حالا مردم بفراغت و سهولت و اسودگی عبور و مرور مینمایند

قریه کامکش ملکی رعیتی است چهل پنجاه خروار بذر افشان انست اب ان از چشمه و رودخانه باغات هم دارد زراعت انجا هم غله است هم شلتوک و صیفی و دارای اشجار بسیار و حمام و اسیا مالیات پنجاه و هشت تومان سرباز دو نفر   قریه ایلبیکی ملک اقا حسینعلی و اقا عباس مالیات انجا بیست و چهار تومان اب ان از رودخانه زاینده رود زراعت شلتوک کاری و غله و صیفی چشمه ابی هم دارد جمعیت پانزده خانوار هر سالی ده خروار بذر افشان انست سرباز یکنفر نزدیک آبادی حاجی محمد رضا خان کاروانسرائی از آجر ساخته است   قریه سامان سیصد خانوار جمعیت دارد ملکی رعیتی دارای باغات بسیار و هفده مزرعه دارد اب ان هم از چشمه و هم از قنات از رودخانه زاینده رود هم مشروب میشود

هر سالی دویست خروار بذر افشان انجاست مالیات انجا پانصد و ده تومانست نه نفر سرباز دارد
سه حمام در این قریه است که یکی از آنها را حاجی محمد رضا خان ساخته اکنون هم میگویند مالکین انجا مسجدی بسیار
خوبی بنا کرده اند سه آسیا دارد جناب آقا ملا محمد علی پیش نماز قریه مزبوره است قناتی در سمار هست مشهور
بلنوی میگویند اگر قنات مزبوره زن نداشته باشد آبش خشک میشود یعنی که زنی باسم قنات باید عقد کرد
وآن زن شوهر دیگر باید داشته باشد و اقلا ماهی یکدفعه تابستان و زمستان زن برهنه شود و در آب قنات
فرو رود اگر این کار را کردند همیشه این قنات جاریست اگر زن برای قنات معین و عقد نکنند آبش خشک
میشود   قریه شوراب ملکی رعیتی است آبش از چشمه و بقدر یک سنگ هر سالی سی خروار بذر افشان
است جمعیت سی خانوار جزئی باغات و اشجار هم دارد زراعت غله و صیفی دارای حمام و قلعه و آسیا مالیات
ان سی و شش تومان و سرباز یکنفر
قریه پرکستان ملکی حاجی بابا خان آبش از رودخانه زراعتش شلتوک کاری و دوازده خروار بذر
افشان است مالیات ده تومان مسجد و حمام از حاجی بابا خان ساخته   چم پاری ملکی حاجی بابا خان آب
ان از رودخانه و مالیات آن سه تومان زراعتش شلتوک کاری اشجار در کنار آنها بسیار دارد دو سه
خروار بذر افشان انجاست آبادی و قلعه ندارد   قریه چرمهینی ملکی آقا نصر الله و آقا محمد حسن و آقا عبد الله
آقا نصر الله و آقا عبد الله مخصوص خودشان قلعه بسیار خوب و عمارتهای عالی ربابی ساخته اند رعیتی قلعه
جلا کانه دارند دارای باغات بسیار خوب با قنات دو رشته و سنگ آسیا هر سالی پنجاه خروار بذر افشان
است شصت هفتاد خانوار رعیت دارد یکصد و نود و پنج تومان مالیات میدهند سرباز سه نفر سلطان
یکنفر دو باب حمام و یک آسیا هم دارد
سورچه علیا و سفلی و باقر آباد و شریف آباد چهار مزرعه است در دامنه کوه قهفرخ واقع است در حوالی
چرمهینی بیست و چهار تومان مالیات است و نه نفر سرباز دارد ملکی رعیتی است چهار قلعه دارد سی خانوار
جمعیت سه خروار هر سالی بذر افشان انجاست زراعتش شتوی و صیفی هر دو آب از قنات
قریه قهفرخ دو رشته قنات دارد چهار سنگ آسیا آب است دارای سه آسیا میباشد و سه حمام
مرحوم حاجی محمد رضا خان انجا قلعه بسیار خوبی ساخته است ملکی محمد مهدی خان و رعیتی است عمارت
بسیار خوب ارباب محمد مهدی خان انجا بنا کرده هر سالی هفتاد و پنج خروار بذر افشان انجاست بعلاوه
باغات خوب هم دارد جمعیت پانصد خانوار مالیات هشتصد تومان دوازده باب دکان و بازار دارد و چهار
باب مسجد و عصار خانه عالی و پیش نماز انجا جناب ملا عبد الوهاب است کدخدای معتبر میرزا حسین کرد نه مشهور بر خ

میانه لنجان و چهارمحال است عبور و مرور از آنجا خیلی صعب و دشوار بوده حاجی محمد رضا خان مخارج
زیادی نموده سنگ تراشی کرده حالا آنجاها هم بطور سهولت میتوانند عبور نمایند تا آنجاها یکفرسخ کرده
است   شهرک ملکی رعیتی است دویست خانوار رعیت آنجا میباشد از چشمه دو سنگ آسیا آب دارد مالیات
پانصد و شصت تومان سرباز هشت نفر هر سالی یکصد و پنجاه خروار بذرافشان آنجا است حاجی حفیظ الله و
علیخان کدخدا و معتبرین آنجا هستند   قریه احمدآباد خالصه دیوان اعلی جمعیت آنجا هشتاد خانوار بوده
حالا میگویند سی و دو سه خانوار است آب از چشمه و رودخانه هر دو دارد رعیت آنجا ارامنه اند زراعت
و جزئی صیفی هر سالی چهل خروار بذرافشان آنجا است مالیات پانصد و چهار تومان سرباز ندارد قلعه و
کلیسائی حاجی محمد رضا خان آنجا ساخته خانبابا خان هم حمامی بجهة ارامنه ساخته
قریه مشنیجان آبش از چشمه بقدر یکسنگ و نصف چهار بیست ملکی رعیتی است چهارصد خانوار جمعیت دارد
دامنه کوه جهان بین که از کوههای معروف فریدن است واقع شده کوه مزبور گیاه و گلهای بسیار خوب دارد و گاهی
جای خوبیست هیچوقت برف کوه تمام نمیشود هر سالی بقدر صد خروار بذرافشان آنجا است ده دوازده
باب دکان از همه صنف سرایت عصارخانه یکباب حمام یکباب آسیا و هشتصد و هفتاد تومان مالیات و
چهارده نفر سرباز دارد   قریه شمس آباد ملکی آقا نصرالله و آقا عبدالله جرمهینی است چهل خانوار جمعیت
آبش از رودخانه و هر سالی شصت خروار بذرافشان آنجا میباشد چشمه در حوالی آنجا در دامنه
کوه جهان بین واقع است که اسمش وقت و ساعت میباشد آب چشمه مأخذ معینی ندارد یکوقت چهار ماه
متصل آب از آن چشمه جاریست یکوقت در روزی چهار دفعه آب چشمه بند میآید و بکلی چشمه خشک میشود
بعد بیکساعت فاصله آب جاری میشود وقت معینی ندارد بانواسطه چشمه وقت و ساعت میگویند
آنجا را و هیچکس از مردمان آنجا سر اینمطلب را نفهمیده است مالیات یکصد و هفتاد تومان سرباز
چهار نفر حمام و آسیا هم دارد   قریه طاقانک ملکی خانبابا خان است سالی پنجاه خروار بذرافشان
آنقریه است یکسنگ آب از چشمه و آب رودخانه هم دارد یکصد خانوار جمعیت آنجا است مسجد و آسیا هم دارد
عمارت اربابی خوبی هم خانبابا خان آنجا ساخته است حاجی محمد رضا خان هم حمام خوبی بنا کرده یکصد و
هشتاد و سه تومان مالیات و چهار نفر سرباز میدهد
قریه سیرک ملکی آقا نصرالله و آقا عبدالله جرمهینی رعیت آنجا ارامنه اند کلیسائی اربابان سیرک بجهة
ارامنه ساخته اند که آنجا عبادت میکنند پنجاه خانوار جمعیت آنجا است چهل خروار هر سالی بذرافشان
سیرک است آب از چشمه بقدر دو سنگ آسیا دارد مالیات دویست و بیست و دو تومان سرباز چهار نفر

قلعه اربابی خوبی هم ساخته شده است   قریهٔ وردیجان وقف استانه سر سنگ نواب‌های
صفویه وقف کرده‌اند تولیتش با خود شان است مالیاتی هم ندارد سالی صد خروار بذر افشان اینجا است
مزرعه کاوچراتیر از چشمه و جمعیت هفت خانوار سه خروار بذر افشان مالیات سه تومان سا ۲۷
مالیات بیست تومان جمعیت دوازده خانوار اب از رودخانه زاینده رود   قریهٔ هاوان
مالیات آن بیست تومان جمعیت اینجا بیست خانوار هر سالی هشت خروار بذر افشان اینجا است باغات
بسیار دارد اب ان از چشمه و رودخانه زاینده رود حمام اینجا را حاجی محمد رضا خان ساخته است
شو کستان مزرعه است جزو هفتجان   قریهٔ علی اباد شوره بومی در حوالی ده گرده خاکش شور است
اب قنات دارد مالیات اینجا شصت و دو تومان جمعیت دوازده خانوار بذر افشان هر سالی دوازده
خروار قلعه مختصری دارد

ناحیهٔ کیار

حدود ان از قرار ذیل است شمالی هرنج جنوبی یکبند مان مغربی پشتکوه بختیاری شرقی بلیجان
قریهٔ خراجی خالصه دیوان اعلی صد خانوار جمعیت دارد اب ان از رودخانه کیار هر سالی پنجاه شصت
خروار بذر افشان اینقریه است مالیات اینجا دویست و بیست و پنج تومان سرباز چهار نفر حاجی محمد رضا خان
حمامی اینجا ساخته حاجی اقا خان و ملا عباس کدخدا و معتبرین اینجا هستند   قریهٔ کلاتک سر کوه
واقع است ابش هم از چشمه دارد هم از رودخانه خالصه دیوان اعلی است سی خانوار جمعیت دارد یکصد
تومان مالیات و دو نفر سرباز میدهد جزئی اشجار هم دارد حاجی محمد رضا خان حمامی اینجا ساخته
قریهٔ دستناء خالصه دیوان اعلی یکصد و بیست خانوار جمعیت است صد خروار بذر افشان دارد اب ان از رودخانه
ششصد و بیست و پنج تومان مالیات و هشت نفر سرباز میدهد مسجد و حمام و اسیا هم دارد
قریهٔ نشیز ملکی خانبابا خان پنجاه شصت خانوار جمعیت است حمام و قلعه و اسیا حاجی محمد رضا خان اینجا ساخته است
اب ان از رودخانه مالیات دویست و هفتاد و پنج تومان چهار خروار هر سالی بذر افشان اینقریه است سرباز
سه نفر   قریهٔ شلمزار خالصه دیوان اعلی هشتاد خانوار جمعیت است هر سالی صد خروار بذر افشان
دارد از دامنه کوه اب جمع میشود بیرون میاید که دریا میگویند پنج شش سنگ اسیا اب از اینجا جاری میکرده
دهات حول و حوش را مشروب مینماید اصطخری دارد که اب اینجا جمع است عمق اینجا را کسی نمیداند چه قدر است
چهار صد تومان مالیات و چهار نفر سرباز میدهد حمام و مسجد عتیقی هم دارد جمعیت اینجا را حاجی
محمد رضا خان جمع اوری نموده است

قریهٔ کهرویه خالصهٔ دیوان اعلی پنجاه و شصت خانوار جمعیت است هر سالی صد خروار بذر افشان اینجاست زراعت
غله و مالیات یکصد و هفتاد و پنج تومان سرباز ده نفر مسجد و حمام و یخچال هم دارد حوض آب نیست
قریهٔ سرکشنیز پایکان قلعه آجری مرحوم حاجی محمد رضا خان اینجا ساخته است دو دانگ آن ملک محمد مهدی خان است چهار
دانگ ملکی رعیت است حمام و مسجد و آسیاب هم دارد دارای دو رشته قنات میباشد یک سنگ آسیا آب دارد از
رودخانه کبار هم آب برمیدارند جمعیت شصت خانوار هر سالی پنجاه و شصت خروار بذر افشان اینجاست حاجی محمد خان
کدخدای اینجا مرد معتبر حساب بیست یکصد و نود تومان مالیات دارد   قریهٔ کشنیزکان ملکی خانبابا خان و محمد
مهدی خان است هر یکی سه دانگ دارند قلعه آجری بسیار خوب حاجی محمد رضا خان اینجا ساخته است عمارت عالی
در قلعه ساخته شده است رعیت اینجا بعضی ارامنه برخی مسلمان ارامنه در کلیسا مشغول طاعت و مسلمانان در مسجد
مشغول عبادت مالیات اینجا یکصد و بیست تومان است   کشنیزکان الله جان و حسنی و موسی آباد چهار مزرعه است
از آب رودخانه مشروب میشود هر سالی پنجاه خروار بذر افشان اینها زراعت است سرباز سه نفر
قریهٔ کرکان معروف بقلعه سلیم هفتاد و هشت خانوار جمعیت دارد آب از رودخانه کبار مالیات شصت و پنج تومان
سی خروار هر سالی بذر افشان اینجاست سرباز آن یک نفر اشجار هم دارد   قریهٔ دزک هفتاد خانوار جمعیت
دارد آب از رودخانه کبار برمیدارد هر سالی هفتاد خروار بذر افشان آنجاست تیول اولاد ملا ملک
عسکر مالیات دویست و شصت و هشت تومان است سرباز چهار نفر   قریهٔ دستجرد امامزاده جمعیت آنجا صد
خانوار امامزاده علی اکبر برادر حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثناء اینجا مدفون است خانبابا خان
امامزاده را تعمیر نموده و ساخته است دو دانگ دستجرد ملکی خانبابا خان چهار دانگ متعلق برعیت است هر
سالی یکصد خروار بذر افشان اینجاست یکصد و هشتاد تومان مالیات شش نفر سرباز مسجد هم
مسجد و آسیاب و حمام و اشجار و عصارخانه هم دارد   قریهٔ سولک ملکی اولاد مرحوم حاجی محمد صادق کلباسی
اصفهانی حالا متصرفی علی اکبر خان داماد حسینقلی خان ایلخانی است آب از رودخانه کبار هرچه بخواهند برمیدارند
جمعیت اینجا چهل خانوار است هر سالی یکصد و پنجاه خروار بذر افشان اینجا میباشد محصول اینجا غله است مالیات
یکصد و پانزده تومان سرباز دو نفر مسجد هم دارد   قریهٔ خیرآباد ملکی خانبابا خان و محمد مهدی خان
آب آن از قنات است سی خانوار جمعیت دارد ده دوازده خروار هر سالی بذر افشان اینجاست پانزده تومان مالیات
دارد قلعه و مسجد و حمام اینجا را حاجی محمد رضا خان ساخته است   قریهٔ دهنو قدری ملکی رعیت
قدری متعلق بعلی اکبر خان است آب از رودخانه کبار برمیدارد دریاچه هم از خود دارد حضرت امامزاده عبدالله
از اولاد امام موسی کاظم سلام الله علیه اینجا مدفون است دهنو هر سالی هفتاد خروار بذر افشان دارد

در دامنهٔ کوه محاذی دهنو

جمعیت پنجاه شصت خانوار یکصد و پنجاه تومان مالیات سه نفر سرباز میدهد حمام و مسجد و آسیا و چمن بسیار خوبی هم دارد   سرابی جرد مزرعه ایست آبادی ندارد جز و شلمزار است آب آن از چشمه نیم سنگ آسیا مالیات آنجا سی ده تومان

ناحیهٔ میرنج

در جرکه واقع است اطرافش از همه سمت کوه است چمنی وسط این دشت هست مسمی بچمن کرآن تخمینا یکفرسخ زمین است حدود ناحیهٔ میرنج از اینقرار است جنوبی بلوک کبار شرقی برار غربی بیجناری شمالی بفریدن تمام این بلوک مخروبه بوده است حاجی محمد رضا خان آباد کرده همه جا حمام و مسجد و قلعه و آسیا ساخته و از اطراف رعیت جمع کرده آورده بمیرنج سکنی داده دویست نفر نوکر مخصوص سواره با مواجب میداد که این بلوک را محافظت و محارست نمایند بعد از حاجی محمد رضا خان خانبابا خان هم همین حالت را داشت این اوقات درحکومت آنها نیست گویند خیلی خرابی بهم رسانیده است   قریهٔ باباحیدر حیدر بن مالک اشتر در اینجا مدفون است اکثر رعیت اینجا سادات اند آب از چشمه مشروب میشود جمعیت هفتاد خانوار دارد هر سالی شصت خروار بذر افشان اینجاست مالیات یکصد و هفتاد تومان سرباز ده نفر حمام و مسجد و آسیا هم دارد ملکی رعیت است قریهٔ فیلاباد ملکی رعیت است جمعیت شصت خانوار آب چشمه یکسنگ آسیا محصولش غله است از چشمه دو نیم مالیات از یکصد و هفتاد و هشت تومان است چهار نفر سرباز هم میدهد مسجد حمام رعیتی و آسیا هم دارد عیسی آباد ملکی خانبابا خان قلعه و حمام و آسیا حاجی محمد رضا خان در اینجا ساخته است سی چهل خانوار جمعیت اینجاست هر سالی پنجاه خروار بذر افشان عیسی آباد است مالیات دویست و سی تومان سرباز ده نفر میدهد قریهٔ کوجان پنجاه خانوار جمعیت دارد ملکی رعیت است آب اینجا از چشمه سرابه قریب یک سنگ آسیا در دامنهٔ کوهی واقع است غاری دارد معروف باشکفت سید عیسی سر غار را کسی ندیده و نمیدانند تا دویست هزار قدم بلکه زیادتر با شمع و چراغ در این غار رفته اند یکشبانه روز هم رفته اند و چیزی نفهمیده اند وسط آن نقب با روشنائی چراغ آب دیده شده قدر آب هم معلوم نیست چه قدر است هر قدر خواسته اند با چوب هم معلوم نمایند که چه قدر آب دارد چوبها بانتهای آب نرسیده و عمقش معلوم نشده مالیات قریهٔ کوجان دویست و هشتاد تومان است قریهٔ فارسان قلعه حاجی محمد رضا خان در اینجا از آجر ساخته است دو دانگ ملکی خانبابا خان و چهار دانگ از رعیت است دویست خانوار جمعیت دارد سالی یکصد و پنجاه خروار بذر افشان اراضی اینجاست ششصد و پنجاه تومان مالیات و هشت نفر سرباز میدهد آب از رودخانه و چشمه هر دو دارد کران حاجی محمد رضا خان مرتب قلعه ساخته چهل خانوار رعیت دارد پنجاه شصت خروار هر سالی بذر افشان

اراضی انجاست مالیات دویست تومان سرباز سه نفر اب از چشمه دو سنگ اسیا حمام و اسیا خانبابا خان ساخته است قریهٔ ده چشمه در دامنه واقع است چشمه از کوه در می اید پنجاه سنگ اسیا آب دارد بلکه هنگام طغیان صد سنگ آسیا اب از ان چشمه بیرون می اید سه اسیا جلوان اب ساخته اند یکی موسوم به پلنگ یکی بنهنگ یکی باژدها سه دانگ از ده چشمه و سه دانگ از اسیا ها ملکی ابتیاعی خانبابا خان و سه دانگ متعلق برعیت است حالا در تصرف ایلخانی بختیاریست هر سالی زیاده از دویست خروار اراضی بذر افشان انجاست یکصد و پنجاه خانوار جمعیت و چهارصد و هفتاد تومان مالیات شش نفر سرباز دارد حمام و مسجد و عینی هم در ان هست قریهٔ کوشه در دامنهٔ کوه واقعست بقدر چهل خانوار جمعیت دارد سالی پنجاه خروار بذر افشان اراضی است یکصد و پنجاه تومان مالیات و دو نفر سرباز و مشهد امامزادهٔ در انجا مدفون است نزاست تا امروز مرد در ان بقعه نرفته است زیرا که اگر مرد انجا برود صدمه میخورد بلکه گویند اگر زن آبستن هم برود که پسر حامله باشد منقصتی در اعضای ان طفل بهم میرسد قریهٔ پردنجان یکصد و بیست خانوار جمعیت دارد اب و دخانه از میان سنگ بیرون می اید هر سالی بقدر صد خروار بذر افشان اراضی انجاست مالیات سیصد و شصت تومان سرباز چهار نفر حمام و اسیاهم دارد ملکی رعیتاست قریهٔ چلیچه یکی از املاک ابتیاعی حاجی محمد رضا خان ملکی خانبابا خانست اب رودخانه و چشمه هر دو دارد جمعیت یکصد و بیست خانوار بذر افشان هر سالی بقدر یکصد و بیست خروار چهارصد تومان مالیات شش نفر سرباز مسجد و حمام و سه باب اسیا هم دارد قریهٔ راستاب ملکی رعیتی سی خانوار جمعیت آنست اب چشمه بقدر نیم سنگ اسیا هر سالی سی خروار بذر افشان اراضی انجاست مالیات یکصد و بیست تومان قریهٔ جونقان خراب بوده حاجی محمد رضا خان اباد کرده حالا دویست و پنج گاو عوامل زراعت در انجا میشود سیصد و چهارصد خانوار جمعیت دارد سالی زیاده از سیصد خروار بذر افشان انجاست زراعت آن غله مالیات ششصد و هشتاد تومان سرباز چهارده نفر دو حمام و چهار آسیا دارد

ناحیهٔ کندمان

ناحیهٔ کندمان حد و دان از قرار تفصیل است شمالی میزدج جنوبی محال شیراز شرقی بسیمرم غربی بختیاری و تنکو قریهٔ کندمان صد خانوار جمعیت دارد قلعهٔ مرحوم حاجی محمد رضا خان انجا ساخته است چمن کندمان چمن سلطانی است و معروف و سعت چمن یکفرسخ است هوای انجا سرحد است و سرحد اصفهان و شیراز و خوانسار و کلپایکان میباشد اب چشمه در دامنهٔ کوه بقدر دو سنگ امامزادهٔ دارد معروف بباد رود خیز اراضی انجا با مزارع هر سالی صد خروار بذر افشان دارد مالیات انجا چهارصد و پنجاه تومان سرباز شش نفر کوهی در حوالی کندمان

هست که از کوههای معروف دنیاست از البرز کوه میناملند از ارتفاع این کوه از سایر کوههای زیادتر است کوه بسیار عظیمی است هیچ جا مشرف بران کوه نیست با پیاده یا با قاطر باید رفت سر کوه قریب یکفرسخ مسطح است روی کوه دریاچه ایست نیم فرسخ دوره ان دریاچه است همیشه مملو از اب میباشد معلوم نیست اب از خود شرز ایش میکند یا اب برف و باران است هیچوقت اب انجا کم و زیاد نمیشود بسیار اب زلالی دارد که از بسیار صافی مایل بسبزی است

قلعهٔ حاجی اباد معروف بمعموره خرابه بوده حاجی محمد رضا خان اباد کرده و قلعهٔ اجری ساخته است حالا اراضیه سکنی دارند ملکی خانبابا خان و محمد مهدیخان بوده اکنون حسینقلی خان ایلخانی متصرف است دو رشته قنات دارد بقدر یکسنگ اسیاب انهاست هر سالی بقدر چهل خروار بذر افشان اراضی است جمعیت چهل خانوار رعیت اراضیه کلیساهم دارند زراعت غله مالیات هفده تومانست قریهٔ دیواسجان قلعهٔ دارد محمد خان حیدرخان بابا خان ساخته حالا ملکی خانبابا خانست زراعت غله مالیات دویست و ده تومان جمعیت چهل خانوار اب ان از قنات و یکسنگ اسیاب رعیت انجا ارمنی است

قریهٔ سفیده دشت ملکی رعیت مالیات یکصد تومان تیول نصر الله خان امین الدوله اصفهانی است چمن بسیار خوبی دارد اب قنات دو رشته مسجد و حمام و اسیاب هم دارد قلعه هم خانبابا خان انجا ساخته است

قریهٔ بروجن ملکی رعیت حالا قدری از ان قریه را حسینقلی خان ایلخانی خریداری کرده و کلیه تیول مشار الیه است جمعیت هزار خانوار دکان و بازار و کسبه زیاد دارد بسیار جای خوبی است سه مسجد و سه حمام خوب ویران هست اب قنات سه رشته بقدر چهار سنگ اسیاب زراعت غله رعایای انجا همه معتبر و با دولت مالیات هفتصد و سی تومان و سرباز دوازده نفر میدهند هر سالی دویست خروار بذر افشان دارد

چغاخور تپه ایست از سنگ و خاک میان چمن واقع است سه فرسخی کندمان است روی تپه حسینقلی خان ایلخانی قلعهٔ بسیار معتبر و عمارتهای عالی ساخته دوره چمن زیاده از یکفرسخ است احشام الوار بختیاری است اب از چشمه دارد جای بسیار باصفای خوبیست بلداجی دویست خانوار جمعیت دارد یکفرسخی کندمان است آب از رودخانه و قنات هر دو دارد اصطبل و جائی دارد معروفست به پیرغار هر شب سبیل اشتر زیاده از یک کرور مار انجا جمع میشوند روی هم میریزند تپه عظیمی از مار درست میشود صبح متفرق میشوند هر یک بجای خود میروند در روز اثری از انها ظاهر نیست انی بسهم کسی ضرر نمیرسانند کسی هم با انها کاری ندارد

بلوک کرّ و کندمان و میزدج است و مالیات سرباز ندارد و بلا جمع است و همه ملکی رعیت است نه سرباز دارد نه مالیات چهل و پنج قریه و ششهزار جمعیت از قرار تفصیل ذیل است

ج ا

قراء

(اردل هشتاد خانوار) (نافون دویست خانوار) (کاج صد و پنجاه خانوار) (رود صد و ده خانوار) (چهار صد و بیست خانوار) (بلداجی دویست و پنجاه خانوار) (دشتک هفتاد خانوار) (رستمی هشتاد خانوار) (اجدان شصت خانوار) (دهو شصت خانوار) (دوپولوبه شصت خانوار) (بشتاه بیست و پنج خانوار) (کلاسپید چهل خانوار) (ده سوخته پنجاه خانه) (دوولت علیا پنجاه خانه) (دوولت سفلی چهل خانه) (دیجکون چهل خانه) (آدرکون صد و هشتاد خانه) (دستگرد هشتاد خانه) (مرباب پنجاه خانه) (جمون شصت خانه) (ده بید شصت خانه) (مدن چهل خانه) (سلطان جمن هفتاد خانه) (خوانون حلب چهل خانه) (الاه کوه شصت خانه) (شیخ محمود سی خانه) (باغ شیخان بیست و چهار خانه) (اشکفتا چهل خانه) (دمانیست خانه) (هارما سی خانه) (حوستان سی خانه) (سرکون علیا چهل خانه) (سرکون سفلی بیست خانه) (مسن بیست خانه) (اوزک سی خانه) (کلبی سیاه هفتاد خانه) (قلعه بابا کان نود خانه) (موجرکون هفتاد خانه) (بیکرد سی خانه) (کرده بیشه سی خانه) (کرابه پنجاه خانه) (کبری سفلی چهل خانه) (چشا خور (بازفت

مزارع

(ککلت علیا) (ککلت سفلی) (هفت چشمه) (سنالکون) (چشمه سفید) (آق بلاغ)

سوانح متعلقه بچهار محال

خصوصیات اول علیمردانخان بختیاری و کریمخان زند در تواریخ ثبت و ضبط است محتاج بشرح و بیان نیست بعلاوه فاصله نقار و کدورت فیمابین مشار الیهما معلوم ارباب اطلاع و آگاهی میباشد و چون غرض اطناب نیست بلکه حوادث و سوانح متعلقه بچهار محال است لهذا از تبیین امثال آن صرف نظر کرده بمقصود میپردازیم

بعد از آنکه کریمخان زند در سنه هزار و صد و شصت و چهار با سی هزار قشون که از کرمانشاهان و همدان و ملایر و از الوار و غیره جمع آوری نموده بود از پری مصمم تسخیر اصفهان و مقابله با علیمردانخان گردید علیمردان خان نیز از شیراز اسمعیل میرزا نامی را از احفاد صفویه که او را شاه خوانده بود با خود برداشته بطرف اصفهان و مقابله کریمخان میراند در بلوک چهار محال تلاقی فریقین شده جماعت بختیاری و سپاه علیمردانخان منهزم شدند و خود او بطرف خوزستان فرار نمود کریمخان شاه طفل را با خود باصفهان آورده بر تخت نشانید و لقب وکیل الدوله یافت

بعد از فتوحات آذربایجان خبر طغیان زکیخان زند برادر کریمخان در اصفهان مسموع معزی الیه گردید
اینخبر را پنهان داشته بسمت اصفهان راند بعد از ورود بکاشان زکیخان از نزدیک شدن عساکر کریمخان
مطلع شده بزرگان اصفهان و عیال کریمخان را کوچانیده بطرف بختیاری رفت کریمخان بعد از ورود
باصفهان و اطلاع از کماهی حالات برادر در تعاقب نمود و در چمن کندمان چهارمحال اردو زد شب
سرگذشت فتحعلی خان نامی که در ایام ذلت کریمخان از طرف آزادخان افغان او را تعاقب نموده و در همین
یورت باو رسیده و کریمخان را مجبور نموده بود که بجهت سبکی در فرار طفل شیرخواره خود را با نوک
نیزه از بغل مادر ربوده باب انداخته بود بخاطر او آمد از اتفاق فتحعلی خان در اردو بود او را خواسته
تفصیل را بیاد آورد و گردید بعد حکم قتل او را صادر کرد

چهارمکان از دهات متعلقه بکوهمره شیراز است

چهارمردان اسم یکی از محلات دارالایمان قم است

چهارموران جزو کوهگیلویه است

چارو اسم کوهی است طولانی که وصل بجلستان و بلوک زرند میباشد طول این کوه یازده
فرسخ است از طرف غرب منتهی میشود بکوه مخروطی کوچکی که موسوم به اوجاق داغی است و برودخانه شور
از سمت شرق وصل میشود بکوهی که معروفست به پنگی و بقریه اراسیج خالصه و رباط عجیب که از بناهای
شاه عباس است عرض کوه چارو با اختلافست بعضی جاها دو فرسخ و در برخی اماکن چهار فرسخ میباشد
طرف شمال کوه از رودخانه شور که گذشتی بطرف مغرب اولاً امامزاده ایست و سوم بامامزاده صالح
و مشهور بامامزاده پلنگ آباد بعد از آن بفاصله سه فرسخ باز امامزاده ایست معروف بامامزاده یار از اینجا
میرسند بقصبه اشتهارد که در دامنه واقع است و ده پانزده مزرعه از مزارع اشتهارد در جلو اینکوه است
باینمعنی که هر جا چشمه ایست و آبی دارد آبادی کرده اند در طرف جنوب از رودخانه شور که میگذرد تقریبا
دو سه پارچه ده از دهات زرند در دامنه اینکوه است دیگر چندان آبادی ندارد تا در وسط کوه
که در اینجا مایل بجنوب قریه ایست معروف به اپیک و این راه طرف جنوب کوه معبر ایلات شاهسون و بغدادی است
که در وقت رفتن به ییلاق و مراجعت بقشلاق از اینراه عبور و مرور مینمایند و در بعضی مواضع هم
از ایل بغدادی قشلاقی بطرز ایلات ساخته اند که زمستان در اینجا اقامت دارند و در کوه چارو
از جنس شکار کبک و تیهو زیاد و قوچ و میش و ارغالی هست و در دامنه کوه مخصوص در طرف شمال و خاصه
در فصل پائیز آهوی بی‌حساب و شمار دیده میشود در بعضی جاها هم درخت جنگلی یافت میشود از قرار

نفر اهالی دهات در ایام خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب الله ثراه آنجا ها جنگل خیلی عظیمی داشته
بمرور ایام چون ایلات خیلی برپا و فروختند آنها الآن کم شده است آب کوه جار و چون کم است مارهای بسیار
بزرگ قتال دارد و بهمین جهة متردّدین باید هنگام عبور خیلی احتیاط و ملاحظه داشته باشند

جاروک از مزارع قریهٔ باغین کرمان است

جاری آباد قریه ایست از توابع بلوک بیضا طول این بلوک از مشرق بمغرب زیاده از ده فرسخ و عرض آن شش فرسنگ میباشد آبش از چشمه و قنات در قدیم نوکر از این بلوک گرفته نمیشد ولی سرباز میداده اند مساجد متعدده و پنج شش حمام در این بلوک است

چاریک ناحیه ایست ما بین هرات و بلخ

جاسب ولایتی است در نهایت برودت و از ییلاقهای بسیار سرد و در این زمان از مضافات قم و حکومت آن جزو حکومت این شهر میباشد و در میان درّه واقع شده چهار طرفش کوهسار است جنوب این ولایت دلیجان و نراق و شمال آن قریهٔ کرمجگان از دهات قم مشرق آن محلات و کوهسار اردهال و مغرب آن منتهی بجبال راونج میشود عرض درّه که جاسب در آن واقع است نیم فرسخ و طولش پنج فرسخ و نیم است گویند جاسب از بناهای یکی از امرای عسکریه های دختر بهمن بن اسفندیار مشهور به همای میباشد و این امیر در نراق و دلیجان و دهات پشتکوه حکومت داشته و در آنجا بناهای محکم گذاشته که از جملهٔ آنها سدّ کهرود خانهٔ آبادتر قم بسته و نهری برای زراعت بنیاد و جاری ساخته و این سدّ پنج ذرع عرض و شصت ذرع طول و چهارده ذرع ارتفاع دارد سنگهای مربع سفید که هر یک ده کرّه مضروب میباشد باندازه تراشیده و با ساروج بکار برده و سدّ چنان مستحکم است که در این مدت متمادی یکی از سنگهای مزبوره نیفتاده است و در کنار سدّ شتر گلوئی از سنگ بریده که بقدر سی سنگ آب از آن میگذرد و از خصایص این شتر گلو آنکه هر چیزی در بالای آن ببندند از طرف پائین قطعه قطعه بیرون می آید و هرگز محتاج بتنقیه نشده است و باز از بناهای امیر مزبور آتشکده ایست که دو فرسخی بنود در کوه معروف باتشکوه ساخته این آتشکده بوضع چهار صفه بنا شده و در این زمان پایه‌های آن برقرار است و در آن سنگهای عریض طویل بکار برده اند که هر قطعه سنگی یک ذرع و نیم عرض و سه ذرع طول دارد و دوازده کرم کلفتی هر پارچه سنگست در این زمان که خراب میباشد چهار علامت از آن سنگها بروی هم نصب و استوار است و از کنار آتشکده چشمهٔ آب جاریست که از آن آب زراعت مینمایند هوائی خوب و مرتعی دلکش دارد که متعلق بچند خانوار بختیاریست و واقع در اصل آتشکوه قریهٔ پیاده خانوار بختیاری برای زراعت در آنجا منزل دارند

بالجمله امیر مذکور در ایام حکومت خود در این نواحی جاسب را محل اسبهای خود قرار داده و بجهة لطافت
و خوبی هوا و علف و شب میاه تابستان اینمکان را ییلاق و اقامتگاه خود قرار داده و اینمحل را جای اسب مینامیده
اند از کثرت استعمال جای اسب جاسب شده است بهر صورت هوای جاسب بدرجه ایست که در اول قوس از
بسیاری و شدت برف راه عبور و مرور از آنجا مسدود و تا بعد از عید نوروز بهمین طور امد و شد مقطوع است
هفت قریه در این دره میباشد که شرح هر یک بیاید عموماً دهات جاسب سنگلاخ و رشوه خوار است
کاو و زراعتی که قابل باشد ندارد زمینها را با بیل عمل میاورند و اکثر سالها بواسطه کثرت برف حاصل
شتوی اینجا تلف میشود که در حوت باید برف خاکستر برف را از روی زراعت بردارند آبهای قراء از دره های
کوهستان است که داخل رودخانه وسط شده هر قریه از آن بقدر کفاف بر میدارند و فاضل آن از سوراخ کوه
که در پائین دهات جاسب است خارج شده از کنار دلیجان عبور کرده داخل رودخانه انار بار میشود و هر قریه دو قنات
و سه قنات دارند که در سالهای خشک سالی اب انها را بکار میبرند و این قنوات هر یک یازده پشته الی بیست
پشته بیشتر ندارد شکار کوهی و کبک و تیهو در این ناحیه بسیار است در کوهستان اینجا پلنگ بسیار دیده شده
است و گاهی موجب آسیب و زحمت مردم شده سکنه این دهات اکثر سادات صحیح النسب و اهل صلاح میباشند
از محدثین چنین مسموع شده که بموجب احادیث نبوی صلی الله علیه و آله اصحاب حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی
فرجه که سیصد و سیزده تن میباشند هفت نفر از آنها از قرای سبعه جاسب اند و از هیچ بلد معظمی باین عدد
و شماره آنحضرت را یاری کننده نیست اهالی جاسب کمتر از علمائی که دارند هر چه مشغول رعیتی هستند
در جای خود مستند اما ساکن و مابقی در فصل زمستان در قم و کاشان و طهران بکسب حلوا پزی مشغول
و حلوا ارده را خوب میسازند گویند بواسطه این حرفه و اکثار صرف حلوا اکثر مردم جاسب کچل میباشند
اشخاص متهور که بکار خدمت نظامی بیایند ندارند چنانکه مردم هفت قریه جاسب که جمعیت زیادی دارند
بواسطه شراکتی که در مرتع باد و نجی دارند هر وقت اختلافی در میانه پیدا شود هرگز از عهده اهالی این یک
دهکده بیرون نمی ایند و اگر احیاناً کسی متهور و جلادتی داشته باشد پیران کار دیده او را بنصایح ترک این
حالت و صفت ترغیب مینمایند با جوانان براه علم میفرستند گویند در زمان خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه
مغفور پیر مختار نامی از سادات براه جلادت رفته و بعضی اعمال دیوانی را بعهده گرفت و بعضی لطایف الحیل
صاحب مایه و اعتبار گشت مردم از او متاذی شده بودند او را گرفته در گلخن حمام نهادند از انوقت الی الان
ذکر پیر مختار در آن نواحی مذکور و بدین اسم مباشرین ناسازگار را متذکر و متنبه مینمایند

قراء سبعه جاسب

هزارجان یکی از هفت قریه جاسب و در وسط قرای سبعه واقع میباشد آب این قریه از چهار چشمه است که از اعلای قریه جاری میگردد بعضی از خانه‌های اهالی نیز چشمه کوچکی دارد که آب آنها نیز علاوه آب چهار چشمه مزبوره شده قدر کفاف آب هم که من حیث المجموع حاصل میشود هزارجان نسبتا باصفا و روح [افزا] است زراعت سکنه جو و گندم است باغات هم دارند و اشجار باغات اکثر گردو و بادام میباشد قلیلی فندق و انگور [دارد] هوای اینجا نسبت به قریب باعتدال است نه گرمای آن چندان سوزنده است و نه سرما را حدتی [است] سوام و هوام در اینجا یافت نمیشود با بیل زراعت مینمایند صیفی کاری ندارد چهل خانوار در هزارجان سکنی دارند و ثلث از سکنه سادات میباشند حمام و مسجد و تکیه با صفائی دارد که از بناهای مرحوم آقا سید حسن ملقب بشاه صاحب رضوان الله علیه است و ذکر حالات آقا سید حسن مرحوم در محل خود بیاید تعداد نفوس این قریه تقریبا دویست و هشتاد نفر میباشد

ولرزن یکی از قرای سبعه جاسب که معروفترین آن قرا است مزارع این قریه کوهستان است زراعت سکنه با بیل میشود از حاصل زمستونی جو و گندم دارد آب اوان از دره کوهستانی که محکانست و در تابستان قطع میشود آب نیز از چشمه بسیار دارد بعلاوه چهار قنات که هر قناتی بیشتر از ده پشته نیست هوای این قریه نسبتاً سرد و باغات آن اغلب مشجر با اشجار گردو و بادام درختهای میوه بهاره هم دارد حاصل صیفی در آن بعمل نمی‌آید مگر لوبیا و نخود پنبه کاری ندارد چون تشنه در اینجا میکارند و بسنو آنکه سرما عقب میافتد علف او را برمیدارند و در سالهائیکه قدری زود سرد شود و شروع بباریدن نماید علف نیز برف میبرد انگور هم بعمل میآید ولی مخصوص بختن شیره است و بکار دیگر نمیخورد هوام و پشه در این قریه نیست مگس در فصل تابستان کم پیدا میشود کبک و تیهو و شکار کوهی بسیار دارد و از سکنه پنج شش نفر تفنگچی و اهل شکار میباشند جنگل و دیم کاری در داران نیست اگرچه هوای آن استعداد دیم کاری دارد و عادت و مانعی که برای عمل آوردن این زراعت دارند اینست که جبال این ناحیه سنگ سخت است بنابراین محلی برای دیم کاری نیست نوکر دیوانی ندارد یکصد و پنجاه خانوار سکنه در این قریه سکنی دارند تعداد نفوس اهالی تقریبا پانصد نفر میباشد

کرکگان یکی از قرای سبعه جاسب و در دامنه کوهستان مرتفع واقع است این قریه ییلاقی‌ترین قرای جاسب میباشد تابستان این قریه امتدادی ندارد و بزودی این فصل در اینجا منقضی میشود میوه‌های بهاره آن در فصل پائیز بعمل میآید در تمام سال زیاده از چهار ماه اشجار این ده که سبز نیست طاری در برها میآید و خریف و خزان زود حاصل زمینی سکنه خیلی کم است ولی اشجار بسیار دارند گردو و بادام و فندق و سنجد در آن بعمل میآید سایر میوه جات آن خوب نیست هوای آن لطیف و آبها گوارا و عذب و سرد و از دره‌های کوه جاری

میشود و برودت آن بدرجه ایست که گویا با یخ آنرا سرد کرده اند در قدیم الایام قناتی داشته که الان
خرابست چشمه آب خوشگواری دارد که آب آن بقدر کفایت سکنه قریه میباشد آب این چشمه‌ها سرد و عدد
در سالهای کم بارش و خشکسالی آب این چشمه کم میشود و زیادی آب آن بسته بکمی و زیادی بارندگی است
مردم این دهکده اکثر بیسواد اند و بعضی را حرفه و مکسب حلوائیست سرهای سکنه جمیعا کچل و بی مو میباشد
حمام و مسجدی در این قریه هست کبک و تیهو و شکار کوهی در اینجا زیاد و بیرون از حد شمار است در کوهسار
اینجا پلنگ زیاد دیده میشود و بهمین واسطه شبها از کوهسار نمیتوان عبور و مرور نمود تقریبا سی خانوار
سکنه در این قریه ساکن میباشند و تعداد نفوس آنها بطور تقریب با تخمین دو صد و بیست نفر است

وشنگان این قریه مختصر نیز از قرای سبعه جاسب میباشد آب آن از رودخانه و در فصل تابستان چند
چشمه و قنات مختصری دارد لکن آب آنها گوارا و عذب است مخصوصا در بالای قریه چشمه ایست که دور و اطراف آنرا
درخت بید و صنوبر و چنار غرس نموده اند و در عین وسط تابستان وقت روز بدون بالاپوش در
زیر سایه آن اشجار نمیتوان نشست و زیست نمود و آب چشمه طوری سرد است که هنگام آشامیدن دندان را
بشدت متاثر مینماید حاصل این دهکده گندم و جو میباشد سکنه با بیل زراعت مینمایند باغات آن مشجر
باشجار گردو و بادام و فندق و سایر فواکه و میوه جات ییلاقی است قابل درختان انگور دارد که حاصل آن غوره
میماند و غیر رسیده انگور شیرین نمیشود اهالی این قریه اغلب بیسواد اند بیست خانوار در این دهکده سکنی دارند
و تعداد نفوس آنها تقریبا با تخمین یکصد و پانزده نفر میباشد

درز نیز از قرای سبعه جاسب است هوای آن ییلاق و اراضی آن رشوه خوار و زراعت سکنه با بیل است
حاصل عمده این قریه گندم و جو میباشد زراعت اهالی از دو رشته قنات مشروب میشود این دو رشته
قنات در بهار آب زیاد دارد ولی در تابستان و پائیز کم آب میشود اشجار باغات این قریه گردو و بادام و سایر
درختهای ییلاقیست سکنه اینجا و عتیق پیشه و کاسب حلوائی هستند که بسیار معروف و اهل رزم و بزم باشند
در این دهکده نسبت بسایر قرای جاسب این قریه کم آبتر است املاک آن نیز سنگلاخ است کوهسار سخت
دارد و بهمین جهت دیم کاری در اینجا ممکن نیست حمام و مسجدی در اینجا هست عده خانوار اینجا بسی میرسد
و تعداد نفوس سکنه که در این دهکده سکنی دارند صد و پنجاه نفر میباشد

دیسفونتا این قریه نیز یکی از قرای سبعه جاسب میباشد اراضی اینجا در فصل بهار از آب رودخانه
مشروب میشود و چون تابستان رسید مدار شرب آن اراضی قناتیست که زیاده از هیجده چاه و رشته ندارد
زمینهای این دهکده رشوه خوار است و با بیل زراعت مینمایند حاصل عمده اهالی فقط گندم و جو میباشد

وصیفی کاری هیچ چیز ندارند اشجار باغات این قریه گردو و بادام و قلیلی فندق است میوه بهاره ییلاقی هم
دارد انگور کمی نیز در اینجا بعمل می آید هوای اینجا خوب سازگار و قریب باعتدال است اشخاص مردم معمّر کهن
سال در این ده که تنها دیده شده و میشود از جمله شخصی بود میرعبدالباقی نام که در سنه هزار و دویست
و هشتاد و دو یکصد و چهارده سال عمر داشت با این کبر سن و زیادی عمر مردی بود نهایت بشاش و
خنده رو با قوای تندرست غیر مختل نه اصلا محتاج بعصا شده نه در قوه باصره او قصور و فتوری پدید آمده
بخوبی مثل جوانی میشنید دندانهای او نیز استحکامی داشت هر گونه غذائی را براحتی میتوانست جاوید و خورد
بلکه در همان وقت بکارهای زراعت میپرداخت و بیل دست گرفته کار میکرد خلاصه پیره مردی نیکو سیرت بود
اولاد ذکور نداشت چند دختر او را بود که بزوجیت برادرزاده های خود داده و اولاد و نتایج کثیری از آنها
بهم رسانیده با اینکه وسعتی در خور نداشت از مناعت نفس هرگز تن بذلت سؤال نداد و پیرامون این خیال
نگشت بدسترنج خود زندگانی کرد تا در سال غلا داعی حق را لبیک اجابت گفت غفره الله تعالی در قریه
دستقونقان بیست خانوار سکنی دارند و تعداد نفوس آنها صد و سی نفر است

قصر القاسم

بیجکان این قریه هم از قرای سبعه جاسب میباشد آبان از رودخانه و چهار رشته قنات که در
رودخانه حفر کرده اند و هر رشته قناتی را زیاده از هیجده چاه و نشیبه نیست لکن این ده که در اسفل دره
جاسب واقع است هوایش از سایر دهات و نواحی جاسب ملایم تر میباشد و اعتبار آبش زیادتر و حاصلش بیشتر
باغاتش بسیار ممتاز دارد مشجر باشجار کثیره خاصه بادام که درختان زیاده از جمیع درختها غرس شده چنانکه
اغلب گذران و مالیات رعایا و سکنه این قریه از بادام حاصل میشود گردو و سایر اشجار ییلاقی نیز در اینجا
موجود است آخر ملک آنها منتهی میشود بسوراخ جاسب که از آنجا بطرف نراق و دلیجان میروند جای دزدگاه
خوفناکی است اغلب اوقات سارقین و قطاع الطریق در آنکوه منزل مینمایند و میتوان در آنجا سدی بست که
آبهای زمستانی در آنمحل جمع شود و در بهار و تابستان فرجه داد که در پشت آنکوه هسا که اراضی هموار
متعلق بدلیجان است بواسطه این آب مزروع و مشروب شود بالجمله ملک این قریه هموار و مرغوب و حاصلخیز
و جمعیت این قریه نسبت بسایر قرای جاسب بیشتر است صد و بیست خانوار در این ده که سکنی دارند و تعداد
نفوس آنها تقریبا یا تخمینا پانصد نفر است

معارف جاسب

یکی از معارف جاسب که در طریق عرفان و سبیل سلوک و ایقان مشار الیه میباشد مرحوم آقا سید حسن ملقب
بشاه صاحب بوده و در قریه هزارجان متولد شده و چون طفل میبود که والد او بدرود زندگانی نمود

والده از عهدهٔ کفالت معاش ایشان بر نیامده بترک وطن مألوف و اقارب گفته چندی در کرمانشاهان
اقامت کرده و طالب بصیرت میکرده‌اند تا از کرمانشاهان عازم کربلای معلی شده از آن عتبات عرش درجات
کسب فیض نموده از آنجا روانهٔ هندوستان گردیدند و در این مملکت مشغول ریاضات شاقه و سیر و سلوک شرعیه
و استدراک مقامات عالیه نموده سلاطین هند اعتقادی کامل با آنجناب بهم رسانیده شعرای آن بلاد
قصاید در مدایح ایشان نظم کرده صلات وافره یافته‌اند پس از مراجعت ارمغانهای هر نوع برای پیشکش و
اهدای حضور شهریار ماضی محمد شاه غازی طاب الله ثراه حمل نمودند مشاکل پادشاهی هم مرحمت دادند که از جمله
جواهر قیمتی و مرغهای سخنگوی بود و از جانب کثیر المواهب آن شهریار کریم انار الله برهانه چهل تومان نقد
چهل خروار جنس بدون کسر و حشر از بابت مالیات جاسک در وجه آنجناب مستمر و برقرار شد ولی نفس طاهر مزکی
ایشان با این مستمری همساله در عوض مالیات فقرا و مساکین جاسک میدادند و چیزی از آن بمصارف خود
نمیرسانیدند و با آنکه در جاسک سالی زیاده از یکصد تومان مداخل ملکی داشتند اصلا از کسی قبول تعارف
و هدیه و بهانه نمینمودند و همیشه خانقاه و منزل ایشان محل نزول وفود و هرگز خالی از میهمان نبود
و خود پیوسته قائم اللیل و دائم الذکر با توکل موسع و مرفه میکذرانیدند و در اوان روضه خوانی و ایام عاشورا
که اهالی قرای سبعه و سایر دهات بخود در روضه خوانی ایشان می آمدند همه را شام و نهار میدادند الان
اولاد آنجناب سه نفرند که در همان قریه منزل دارند و از آنها بهتری در جاسک نیست بزرگتر و ارشد آنها
میرزا مظفر است که دارای مکارم اخلاق و علوم ادبیه میباشد و دو برادر دیگر میرزا ابو القاسم
میرزا محمد علی هستند که معاش بروضه خوانی و رعیتی میکنند
یکی دیگر از معارف جاسک مرحوم حاجی ملا مهدی است که بعلم و فضل مشهور و مولد و موطن او قریهٔ کردکان
جاسک است مشار الیه اعلی الله مقامه مردی فقیه بود و در علم انشا و تحریر یدی طولی و خطی نیکو داشت
اولادی از او باقی نماند برادر و اقارب الان در جاسک دارند که با آنکه بان درجه نیستند اما مردمان
خوبی هستند

جاسک اسم بلوک و اسم شهری است در انتهای جنوبی کرمان در ساحل بحر هند صاحب معجم البلدان
گوید جاسک جزیرهٔ بزرگیست ما بین عمان و جزیرهٔ کیش مقصود جزیرهٔ کیش است که حالا معروف بقشم میباشد (
از جاسک تا جزیرهٔ کیش سه روز راه است دارای اراضی مزروع و سکنه و عساکر پادشاه کیش در آنجا ساکن
هستند سکنه جاسک قوی جثه و رشید و بحری میباشند و کمال مهارت و لیاقت و استادی با حذاقت
کشتیرانی و عمل کشتی سازی دارند شنیدم که در ازمنهٔ سالفه بعضی سفاین که برای سلطان هند کنار

چون حمله کرده بودند بجهت توقف موقتی در جزیره جاسک لنگر انداخته و آن جواری با خلق جزیره بگردش
رفتند طایفه اجنه با آنها جمع شدند و سکنه حالیه جزیره از جن بعمل امده و منشاء اختراع این قصه
و افسانه اینست که چون اهالی جاسک قوی بنیه و پر طاقتند برای هر نوع زحمت و کار هستند باین
مناسبت این نسبت را با آنها میدهند انتهی

شمس الدین دمشقی نیز این تفصیل را بعینه ایراد و ذکر مینماید بعلاوه مینویسد نخل زیادی خود بخود و بدون
اینکه کسی غرس نماید در جزیرهٔ جاسک بعمل میاید

جاشک از قراء و مزارع بلوک دشتی بشیراز است حاصلش غله و خرما و برنج و مردمش سلحشور
و شیر ابا بیخود و ازبار انست بعضی از قراء هم فی الجمله ابا از چیزه دارند از صنایع و حرف مردم این نواحی
چیزیکه قابل ذکر است عبا بافیست که از پشم شتر میبافند در قریهٔ جاشک مجملی هست اما حمام ندارند
یعنی مطلقاً حمام در میان آنها متداول نیست و گفته اند جاشک منزلیست که از کرمان بلادستان
میروند

جاغرق از بلوکات بلوک مشهد مقدس است دهات این بلوک (گلستان) (حصار) (ارقیه)
(عنبران) و ده هکدهٔ دیگر که موسوم باسم این بلوک است یعنی از این جاغرق گویند و مسافتش تا
شهر سه فرسخ و نیم است این دهکده از دهاتیست که سر راه زوار واقع شده و قتیکه زوار از راه
درود و طرقبه میروند از جاغرق عبور میکنند آبادی این قریه زیاد و معمور است عمارات عالیه خانات
متعدده دارد اینها کوار و علیظ است لیکن در اطراف جاغرق درختهای مثمر علی الخصوص گیلاس ممتاز دارد

جاغرق از قراء و دهات بلوک جاغرق و کلیتا من بلوک خراسانست چنانکه ذکر شد

جاقه قریه ایست از قرای درزاب از بلوکات مشهد مقدس

جاکران از قراء و بلوک توراو و نوبیان من بلوکات و مضافات هراتست

جاکرات از قراء و مزارع بلوک البجان من بلوک هراتست و در طی ذکر قریه جاده مجملی از حالات
بلوک البجان ذکر شد

جاکه بعقیده صاحب معجم البلدان یکی از قصبات اهواز است و بعضی انرا از قرای اهواز
گفته اند

جال بموجب مسطورات صاحب معجم البلدان یکی از دهات اذربایجانست و چهار فرسخی میانه است
که ابن حجاج از اکابر گفته و شعری در مذمت آن سروده که از قرار ذیل است

چا

لعمر الله لیلتی بالکمال انها لیلة نغر اللیالی

نیز چال اسم محلی است در آذربایجان

چالاب دالان اسم کوهی است مخروطی و بسیار مرتفع در مملکت غور افغانستان و یکی از قلل کوه سیاکوه میباشد که در قدیم این کوهستان موسوم بپاروپانا بوده است و شعبهٔ از هند و کش در خطوط میخی الواح بلبستون اسمی از اینکوه برده شده در لغت سانسکریت که ریشهٔ السنهٔ هند و فرس قدیم و غیرها میباشد پاروپانا بمعنی کوه است خلاصه قلهٔ چالاب دالان در حوالی زرنی که پای تخت قدیم غور بوده واقع است و همیشه این قله مستور به برف میباشد فریر مسافر فرانسوی که چهل سال قبل باینجا سفر نموده مینویسد صعود باینکوه از نصف ببالا دوازده فرسخ است که اصل ریشه بقیناد و مقابل خواهد بود و مراتع زیاد او بمیاقات همین دامنه است بعضی قلعه جات هم آنجا از قدیم وجود دارد بجهة سقناق ساخته اند

چالادر قریه ایست از قرای قاپانات قدیم الشتر و زراعت این قریه از آب قنات مشروب میشود چهار خانوار سکنه دارد

چالاله قریه ایست از قرای ورامین

چالاندره من توابع بلوک درب قاضی نیشابور است در یک فرسخ و نیمی بلده و در سمت شرقی آن واقع است آبش از قنات هوایش در زمستان سرد و در فصل تابستان معتدل قدیم النسق شش و هیجده خانوار سکنه دارد

چالباش قریه ایست از قرای بجنورد که محل عبور ترکمانست معابر طایفهٔ مزبوره از شمال تا جنوب خاک بجنورد امتداد یافته قراولخانه های مغربی و جنوب غربی آن در صحرای ما بین بجنورد و جاجرم و نردین است و عبور ترکمه بسمت استرآباد و عباس آباد وغیره لا بد باید از این قراولخانه ها باشد و طایفه یموت را عبور از این معابر ممکن نگردد مگر هنگامیکه با کلان معینی آشنا باشند

چالحق از قراء و مزارع زنجان میباشد قدیم النسق و ملک اهالی ابهر است سی خانوار رعیت دارد زراعتش هم آبی است و هم دیمی است محصولش اکثر غله آبش از رود ولناباد باغ ندارد هوایش ییلاق است ایل شاهسون فوج بیکلو آنجا ییلاق میکنند

چالحصار در محله سنگلج طهران در حوالی خانه جناب جلالتمآب میرزا یوسف مستوفی الممالک وزیر اعظم داخلهٔ حالیه از قدیم الایام گودالی بوده و فضای زیادی موسوم باین اسم که تا شش سال قبل روز عاشورا دهم محرم هر ساله اجماع و ازدحام غریبی از اهالی طهران آنجا میشد و در زیر هوا غالبا

شبیه مقتله کربلا و تفصیل حادثهٔ غم انگیز روز عاشورا را در می آوردند و جز آن روز سایر ایام و اوقات از نقاط بسیار کثیف و جای هرگونه کثافات بود جناب جلالتمآب آقای مستوفی الممالک ثواب بزرگ و عمل خیر کثیرا داده دور این محوطه را از نرده چوبی با ستونهای آجری نصب نموده و محوطه میان را باغ عمومی ساخته حالا یکی از نقاط بسیار باصفای شهر میباشد و محل تفرج عامه است و هوای سنگلج که غالبا بواسطه این محل متعفن بود بسیار سالم و لطیف شده است یک کوچه از محله سنگلج طهران هم بچاله حصار موسوم است

چالدران

از اعمال خوی و در شمال غربی تبریز واقع است اگرچه در نقشه هائیکه حالا رسم میشود موضع چالدران را در حوالی خوی معین نمینمایند اما چون تفصیل جنگ چالدران که فیما بین شاه اسمعیل صفوی و سلطان سلیمخان عثمانی روی داده در السنه و افواه زائد الوصف جاری و مشهور است ما نیز نمودیم در ضمن اسامی بلاد بکلمه مبدو بحرف جیم است از چالدران صرف نظر ننمائیم میرزا اسکندر ترکمان صاحب عالم آرا مینویسد در شهور سنه هفتصد و هیجده هنگامیکه شاه اسمعیل در همدان ییلامیشی میکرد خبر امدن سلطان سلیمخان بسمت ممالک ایران شایع گردید مورخ مذکور گوید سلطان بایزید پدر سلطان سلیمخان در بدو اول خروج شاه اسمعیل با این پادشاه نهایت مودت و دوستی را داشت و از جانبین رشته مودت مستحکم بود تا در شهور سنه نهصد و هفده که طایفه ینگچری سلطان بایزید خان را از سلطنت عزل و سلطان سلیمخان ولد او را بجای او منصوب نمودند سلطان سلیمخان بنابر اینکه شاه اسمعیل سلطان مراد نامی را از طایفه عثمانی در ایران پناه داده بود و نورعلی خلیفه حاکم زنجان که از طرف شاه اسمعیل بود وقتیکه سلطان مراد به تبریز ایران پناه آورد با عساکر سلطان سلیم جنگیده سنان پاشا را بقتل رسانید قلعه کاخ و بعضی از قلاع دیار بکر را هم سلطان عثمانی گرفته بود در سنه نهصد و هیجده هجری با لشکری فراوان رو باذربایجان نهاد شاه اسمعیل که منتظر چنین جنگی بود با معدودی که همراه داشت در عشر اول رجب از همدان عزیمت نموده با بیست هزار قشون در صحرای چالدران من اعمال خوی با لشکر عثمانی مصاف داد اگرچه خان محمد استاجلو از دیار بکر با قشون اراسته بشاه اسمعیل ملحق شده بود ولی باز نسبت بعده قشون عثمانی لشکر شاه اسمعیل معدودی محسوب میشد بالجمله جنگ در پیوست و شاه اسمعیل داد مردی بداد از جمله قوچ اوغلی که از دلاوران عثمانی بود و از جرچیان شاه اسمعیل را بتخصیص بمیدان رزم خواند شاه اسمعیل اجابت نموده بمیدان کارزار اسب تاخت و قوچ اوغلی را بقتل رسانید والحق دران معرکه شاه اسمعیل خود بنفسه رشادت تمامی بروز داده جنگ میکرد گویند زنجیر توپ را با شمشیر پاره کرد و خیلی از امرای شاه اسمعیل دران جنگ کشته شدند و اسیر گردیدند اگرچه شکست بقشون شاه اسمعیل وارد امد اما جلادت

وشجاعتی که شخصاً از او در این معرکه ظاهر و هویدا گردید سبب اشتهار کلی او شد آخر الامر شاه اسمعیل
فراراً بدرجزین همدان آمد و سلطان سلیم بسمت تبریز راند لیکن زیاده از شش روز در این شهر اقامت ننمود
آنچه معروفست در این جنگ سه هزار نفر از قشون عثمانلو و دو هزار نفر از لشکر شاه اسمعیل کشته شدند
صاحب نخبة التواریخ چنین مینویسد که چون سلطان بایزید کمال مودت و دوستی را با شاه اسمعیل داشت
سلطان سلیم باغوای ینکچریان پدر را معزول کرده خود پادشاه شد شاه اسمعیل نظر باینکه سلطان
سلیم با پدر غدر کرده تهنیت جلوس برای او نفرستاد و نیز بغیظ اندر شده قشونی بسر علاء الدوله
ذوالقدر حاکم دیاربکر فرستاد و او را بقتل رسانید خان محمد نامی که بعد از علاء الدوله حاکم دیاربکر شده
بود بعضی مکاتبات ناملایم بسلطان سلیم نوشته بود لهذا سلطان سلیم با یکصد هزار سوار و دوازده
هزار ینکچری عزیمت آذربایجان کرد صاحب این تاریخ آن شخصی را که با شاه اسمعیل جنگید و بدست آن پادشاه مقتول
گردید فوج اوغلی مینویسد بلکه الفوج اوغلی ضبط نموده نیز گوید در جنگ چالدران از لشکر عثمانلو ده هزار نفر
مقتول شد در تاریخ صحیح فرنگی جنگ شاه اسمعیل و سلطان سلیم را از وقایع سنه نهصد و بیست هجری ثبت کرده
اند معروفست که سلطان سلیم بطرف ایران میامد در مملکت خود اعلان جهاد کرد و اظهار داشت که جهاد
با شخصی که بدعت در دین اسلام گذاشته واجبست و شاه اسمعیل را در این اعلانات خود شیطان قلمی نموده
و علمای سنت و جماعت در مملکت عثمانلو چنین فتوا نوشتند که کشتن یکنفر شیعه از قتل هفتاد نفر عیسوی ثوابش
زیاده تر است

در کتاب دیگر از کتب تواریخ فرنگ که با کمال تحقیق واقعه جنگ چالدران ثبت شده گوید این جنگ در روز سه شنبه
بیست و سیم ماه اوت سنه هزار و پانصد و چهارده مسیحی مطابق غره رجب سنه نهصد و بیست هجری اتفاق افتاد
تفصیل جنگ صحرای چالدران را با نحاء مسطوره در فوق با کمی و زیادتی شرح و بسط و اندک اختلافی در سنه
آن مورخین و نگارندگان عالم ثبت و ضبط نموده اند و بعضی دقایق و ملاحظات در این باب مذکور میباشد که
اغلبی از دفاتر فاقد آن میباشد و ما از محض مزید بصیرت و اطلاع مطالعه کنندگان مینگاریم

چون مواد معادات فیمابین شاه اسمعیل و سلطان سلیمخان عثمانی مستعد آمد نامه ها از جانبین ارسال و
مرسول شد که انها بر دواعی مناقشت و مخاصمت افزود

صورت آن نامه ها نزد نگارنده موجود و مضبوط میباشد و از آنجا که عبارات قدح در آنها درج شده که غبار کدورت
و ملالت را مهیج است با وجود اتحاد و مودت کامله حالیه دولتین علیتین اسلام زاد الله تعالی ودادهما از
نگارش آن نامه ها صرف نظر نموده تعمداً آنرا بر طاق نسیان میگذارد

در مقدمهٔ جنگ چالدران پیش قراولان قشون عثمانی یکنفر از جلوداران مخصوص شاه اسمعیل را که بقصد
جاسوسی و کسب بعضی اطلاعات داخل عساکر سلطان سلیمخان شده بود گرفته نزد سلطان بردند سلطان
سلیمخان جلودار مزبور را با ایلچی شاه اسمعیل که در حبس داشت بعد از استنطاق و استعلام بعضی
مطالب از آنها حکم بقتل نمود

امرای بغداد و کردستان و دیاربکر و استاجلو محمد و محمد کونه و امرای اصفهان و فارس و لرستان در
جنگ چالدران در رکاب شاه اسمعیل بودند

در اثنای جدال و اشتعال نایرهٔ حرب و قتال سنان پاشا والی اناطولی با قشون ابواجمعی خود بطرف میمنه لشکر
شاه اسمعیل حمله برده جنگ و کارزار نمایانی کرد و دران میانه یکی از عثمانیها که رشادت و تهوری ثابت
محمد پسر استاجلو را بقتل رسانید و سر او را بریده پیشکش کرد و در پای اسب سلطان سلیمخان بزمین انداخت و همین
فقره اسباب وهن و انکسار عمده برای قشون شاه اسمعیل شد با وجود این لشکر و مردان جنگی ایران یکمرتبه
حمله بقشون رومیلی برده حسن پاشا را مجروح نمودند و جمع کثیری را از سران و سرکردگان عساکر عثمانی بقتل
رسانیدند و رعبی عظیم از این جهة بقشون عثمانی دست داد و این خبر را بسلطان سلیم دادند سلطان خود
بنفسه با توپ و استعدادات حربیه با امرای یمین و یسار رو بان سمتی که قشون رومیلی بود نهادند و هنگامه
کارزار بشدت هر چه تمامتر گرم و کار سخت شد شاه اسمعیل با کمال جلادت جنگ میکرد تا مجروح و زخمدار
گردید و مقارن غروب عساکر او تاب مقاومت نیاورده پشت بدشمن نمودند و قشون عثمانی آنها را
تعاقب کرده جمعی را مقتول و بسیاری از احمال و اثقال و عیال و اطفال آنها بچنگ عثمانیها افتاد گویند
یکی از مردمان وضیع عثمانی دران گیرودار صندوقچه جواهری پیدا کرد که معادل دو کرور تومان
قیمت جواهر آن صندوقچه بود

پس از این سانحه از چالدران به تبریز در منازل عرض راه قشون عثمانی هر قزلباشی را که بچنگ آوردند
مقتول نمودند

روز پنجشنبه شانزدهم رجب برای ادای صلوة سلطان سلیمخان وارد شهر تبریز شد و نماز روز را در
شهر تبریز بجا آورد

در پنج روزه اقامت و توقف در شهر تبریز از کارهائی که کردند یکی این بود که احمد بیک قاپوچی باشی را مامور
باخذ و اسر هواخواهان قزلباش نمود و بضبط اموال آنها پرداختند و هر چه یافتند بردند

روز چهارشنبه بیست و دویم رجب بدیع الزمان میرزای پسر سلطان حسین بایقرا فرمانفرمای خراسان را

باجمعی از ارباب حرف وصنایع از اهالی خراسان وتبریز باسلامبول فرستادند وجمعی از غلامان خاصه
سلطانسلیم مامور بمستحفظی اهالی شده که ایشانرا تحت الحفظ باسلامبول رسانند

روز پنجشنبه بیست وسیم رجب بواسطۀ قلت وکمی اذوقه قشون اناطولی وروملی را رخصت انصراف دادند

روز چهارشنبه بیست ونهم رجب اردوی سلطانسلیمخان از ابارس عبور نمود در حالتیکه اسب واسباب
واشخاص زیادی غرق وهلاک شدند

روز پنجشنبه سلخ بنخجوان وارد شد چون اهالی نخجوان باانکه صورت ظاهرشان بقزلباش شباهت تمامی داشت
اظهار تسنن نمودند از کشته شدن خلاص ومعفو گردیدند ولی حکم بقشون عثمانی شد که اموال انها را
بالتمام غارت کنند

سلطانسلیم خان از ادرنه تا اسلامبول یازده روزه امده واز اسلامبول تا تبریز یکصد وشصت روزه واز تبریز
باماسیه پنجاه وسه روزه

بعد ازانکه اینسفر بدلخواه سلطانسلیم خان اختتام یافت باغلب بلاد فتحنامه نگاشت از جمله فتحنامه که از بعد
جنگ چالدران وهنگام عزیمت تبریز بحاکم ادرنه نوشته صورتشان از قرار ذیل است

مضمون فتحنامه ایست که سلطانسلیمخان درباب فتح چالدران بحاکم ادرنه نوشته است

بعون الله تعالی بیمن واقبال وارد دیار اذربایجان شدیم ودو مرتبه بتمکین وتسلیم آنها دعوت مکتوبی
نمودم جوابی جز ایستادگی وپایداری در خصومت وجنگجوئی نرسید تا بالاخره در چهارشنبه دویم ماه
رجب وقت ظهر عساکر منصوره وارد صحرای چالدران شد چون شاه اسمعیل را مقاومت در قلب
لشکر ممکن نشد قشون را دو قسمت نموده یکقسمت از ان را باستاجلو محمد در سمت یمین ویکقسمت
باخود در طرف چپ قرار داد وجنگ در گرفت قشون جمعی استاجلو محمد را سنان پاشا بیگلربیگی یکطرفه لعین
ازهم پاشیده باخاک یکسان نمود پس از شکست طرف یمین ومنهدم ساختن قشون استاجلو محمد سنان
پاشا خود را بقشون طرف یسار که ریاستش باخود شاه اسمعیل بود زده قبل ازانکه سنان پاشا از
شکست قشون جمعی استاجلو محمد فراغت حاصل نموده بقشون یسار حمله بیاورد شاه اسمعیل بقشون روملی
حمله ور شده انهارا شکست فاحشی داده بود ودران بین جمع کثیری از طرفین مقتول ومجروح شده بود حسن
پاشا سردار قشون روملی نیز زخم کاری وارد آمده بود بدینواسطه دشمن جسور شده جرأت پیدا کرده بودند
واز هرجا برای شاه اسمعیل مدد وکومک رسیده بود طایفه ینیچریها نیز با تفنگ وتوپ بنوک وسایر ادوات
جنگ بدشمن حمله ور شدند چون دشمن اینحالت را مشاهده کردند بدون پایداری فرار کردند ودر جنگ پایداری

نکردند و قشون ما بعقب انها رفته جمعی از سردارها و سرکردگان انها را چه از اسب بزمین انداخته هدف نیزه و شمشیر و تیر کردیدند و چه انها را دستگیر نمودند و نیز محقق شد که خود شاه اسمعیل مجروحا فرار کرده است و بالفعل بسمت تبریز عازم می باشیم و انشاء الله تعالی فتوحات عدیده برای ما مقدر خواهد شد بشارت این فتح بزرگ را بجمیع اهالی و سکنه ادرنه بدهید تا موجب خرمی و بشاشت و انبساط و عیش انها شود و انچه لازمه تعلیق است شکرانه این موهبت جلیله خداوند بکنید و خوشحالی نمائید انتهی

چال دروزانجوره چال و دروزانجوره هر یک علیحده قریه ایست از قرا و محال طارم در میان یک کوه واقع شده هشتاد خانوار سکنه دارد زراعتش دیمی است و هوایش معتدل

چالسیه قلعه ایست در حوالی طهران وسط قلعه تقریبا مساوی با وسط ارک طهران است حصار و برجهای ان باقیست از عمارات و وضع و اسلوب انها میتوان معلوم کرد

چالشتر شرح چالشتر در ضمن چارمحال مسطور شد

چالق یکی از بلوک سرحدی بلوچستانست

چالقان بعقیده صاحب معجم البلدان از شهرهای سجستانست و بعقیده بعضی این شهر در قلمرو بست واقع میباشد جمعیت و معمور و دو بازار معتبر دارد

چالکان از قرا و توابع طارم خمسه است قلیم الدستی و مالکین متعدد دارد بقول محمد قلیخان نایب النظاره محصولش وقف حضرت خامس آل عبا سید الشهداء علیه السلام میباشد هشتاد خانوار سکنه دارد زراعتش عمده دیمی و کمی آبیست و رودخانه از زیر دست قریه میگذرد که منتهی بقزل اوزن میشود در تابستانها ییلاق ایل شقاقی است

چالکه از منزل پا طاق که بعقیده بعضی عقبه حلوان همانست چون مسافر بطرف عراق عرب رود یکی از دهات دست راست نزدیک بپا طاق چالکه است

چالکی قریه ایست ابادی از قرای استراباد ملک علیخان آقای قاجار زراعت و اراضی این قریه مشروب از دو رشته قنات و تقریبا یکسنگ آب از رودبار رسد که مشهور برودخانه شصت کلاته است سهم میبرند جمعیت چالکی یکصد و هشتاد و دو نفر میباشد و از قرای که در سفرنامه خراسان همایونی مسطور است چالکی یکی از قرای اباد ما بین منزل علی اباد و قوچانست که در جانب یمین جاده در جلگه اباد خوش هوای حاصل خیزی واقع است

چالمیدان یکی از محلات شهر دار الخلافه طهرانست معروفست که شاه طهماسب اول از سلاطین

صفویه انار الله مضجعهم وقتی خواست بنای باره و حصار طهران را بگذارد دو موضع از زمین این شهر خاک
برای ساختن باره برداشتند و آن دو موضع چاله عمیق وسیعی شد یکی معروف بچاله حصار و دیگری موسوم
بچاله میدان و این هر دو مخفف شده چالحصار و چالمیدان گردید شرح چالحصار مسطور آمد اما چالمیدان
تا پانزده سال قبل از این تقریباً جائی بود بسیار کثیف و همیشه مزبله شهر و محل ریختن کثافات سکنه حول
و حوش بود از آن مرحوم فرخ خان امین الدوله که از ارکان و وزرای عظام این عهد دولت ابد مهد بود
باقتضای فطرت پاک و نیت خیر که همواره میل تمام با یجاد و ابقای آثار خیریه داشت در آنجا مسجد بسیار
عالی بنا نمود و آنمحل خسیس را دارای چنین بنائی رفیع کرد مسجد مزبور از طرف غرب ایوان و مقصوره بدیع
و شبستانهای بسیار وسیعی دارد که دارای چهارده ستون سنگیست و در حیاط مسجد از جهات دیگر حجرات
متعدده برای درس و تدریس و سکنای طلاب علوم دینیه ساخته شده و در حیات امین الدوله کار بنای این
مسجد بپایان رسید بوجه منظور مرحوم مبرور حاجی ملا محمد جعفر مجتهد معروف بچالمیدانی که از اجله علمای عصر و ساکن
همان محله و در جوار همین مسجد مسکن داشتند امامت و تولیت این مسجد انتخاب و اختیار نمود که اکنون نیز
جناب آقا شیخ موسی پسر ارشد آن مرحوم اعلی الله مقامه حسب الوصیه بامر امامت و تولیت قیام دارند مشهد
شریف امامزاده سید اسمعیل علیه السلام که از امامزاده های صحیح النسب رفیع القدر است و بنائی عالی و
دو مناره بسیار بلند دارد در قرب چالمیدان واقع است دیگر از ابنیه خیریه و آثار شهیره که در حوالی این
محله است آب انبار بسیار بزرگیست که مرحوم میرزا موسی مستوفی تفرشی وزیر دار الخلافه طهران در مبادی همین فرخنده
عهد بنا کرده است و کمال عظمت را دارد ولی اگر در مرمت و اتمام این آب انبار و مسجد مزبور توجهی نشود عن قریب هر دو منهدم خواهد شد

چالوس

اعراب چالوس را شالوس میگویند صاحب معجم البلدان گوید چالوس شهریست واقع در
جبل در سرحد طبرستان در هشت فرسخی ری
ابن فقیه گوید مقابل شالوس شهریست موسوم به الکثیره نزدیک بکجور که حاکم آنجا اقامت دارد از چالوس
تا آمل از کوهستان دیلم بیست فرسخ است
بعضی دیگر از علمای جغرافی نگاشته اند که چالوس از آبادیهای معتبر طبرستان است زیرا که در زمان معتصم خلیفه
محمد بن اوس را که از امرای خلیفه بود بحکومت طبرستان نامزد کرد مشار الیه خود در رویان قرار گرفت
و چالوس را باحمد پسر خود سپرد
مؤلف گوید چالوس حالا اسم شهر و آبادی مخصوص نیست بلکه اسم رودخانه بزرگیست که فاصله مابین
بلوکهای نور و کجور و کلارستاق میباشد منبع این رودخانه از نقاط مختلفه است و سرچشمه عمده

ص
امامزاده سید اسمعیل
امامزاده زکریا از اولاد
حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام است زمین
در چوبی در بقعه امامزاده
تاریخ اتمام بقعه را هشتصد
و هشتاد و شش نوشته
باهتمام استاد حسن پسر
پیر علی حداد طهرانی و سازنده
استاد حسن پسر استاد حسین
لواسانی میباشد گنبدها
در صحن و صحن و رواق و
گنبد را حسینعلی خان پسر
مصطفی خان قاجار دوانلو
عبد العظیم نامی پسر زینل
منقشا ساخته اند در عهد
شهریار مبرور ماضی محمد شاه
طاب الله ثراه بتوسط حاجی
عیسی خان بیگلربیگی طهران
در سنه هزار و دویست و
شصت دو ایوان و حیاط
بنا شده و در حاشیه در
که از فولاد است کتیبه بخط
میرزا اسد الله شیرازی
مابین در سنه هذا بعهد
باشاره علیه شاهنشاهی
(ناصر الدین شاه) دام ملکه
مرمتهای عمده در این بقعه
مبارکه شده و منارها را
کاشی کرده اند

آن از طالقان و کندوان و دونا و ناتل میباشد یا بمعنی که رودخانه که از طرف دونا جریان دارد بعد
از پر کردن موسوم بهزار چم داخل میشود و رودخانه که از سمت طالقان جاریست در این موضع که دو رودخانه
بهم وصل و یکی میشود موسوم بچالوس میگردد و تا انتهای سیر آن که دوازده فرسخ است و بدریای خزر
میریزد همین اسم را دارد و دره که مجرا و بستر این رودخانه میباشد نیز چالوس نامیده میشود و این دره از
طرف یمین بدو بلد یا محدود است ببلوک حاصلخیز با صفای کجور و از طرف یسار با راضی مرتع ییلاقی خوش
هوای کلاردشت و بیرون بشم ابتداء دره تنگ و از زیر کردنه سنگلاخ میباشد الی دو فرسخ بعد از آن
یکمرتبه در حوالی توچر وسیع شده و نهایت با صفا میگردد از قرار تسطیح اراضی و بریدن جنگل چنین معلوم
میشود که در ازمنه سالفه زراعت وافری در این امکنه میشده اگرچه حالا هم نواحی مرزن آباد دایر و
آباد و دوران زراعت و کشت کامل میشود لکن بطور یقین مثل ایام قدیم نیست بالجمله در حوالی پل کرات که
از اپل زغالی هم میگویند و بعد از آنجا در اه پل محکمی جدیداً آنجا ساخته شده و موسوم به پل ناصری کردیده مجدداً این دره
بشدت تنگ و کم وسعت میشود و اطراف آن کوههای سخت سنگی که در جنگل طبیعی واقع میشود است نمودار
میباشد و اشجار این جنگلها اغلب آزاد و سرو است مسیو کاسنکرخان نمساوی که در خدمت دولت علیه
ایرانست بحکم اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه ناصرالدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه مامور بساختن این راه
صعب المسالک از کنار چالوس بوده کوید در حوالی پل ناصری بسیاری از آثار ابنیه قدیمه و بعضی علایم که نه
باقی و موجود میبود و مهندس مشار الیه خود پیکان نیز زیاد در آنجاها یافته و پیدا نموده بعلاوه بقیه
دیوار خرابه مثلثی دیده که حد اساحصار قلعه و شهری بوده و خرابه دکاکین حدادی و حجاری و قبور
زیاد خیلی بزرگتر از قبرهای معموله حالیه با سنگهای بزرگ که خطوط کوفی داشته مشاهده کرده و بواسطه
عدم اطلاع از زبان عربی و خواندن خط کوفی در یافت نموده که تاریخ قبور از چه زمان و کدام قرن میباشد
و باز مشار الیه بعضی استخوانها از قبور بیرون آورده که نسبت باستخوانهای مردم این زمان خیلی بزرگتر
میباشد نیز در اغلب نقاط دره چالوس قبور زیاد در میان جنگل و جنگل انکشاف نموده با سنگهای قبر
که خطوط کوفی روی آنها رسم و حجاری شده و دیوارهای بسیار که همه خراب و منهدم بوده و آثار عمارات
و ابنیه قدیمه خشتی که مدخل اغلب از سنگ بوده هنوز برقرار است دلیل واضح و برهان لایح بر آبادی
زیاد که حالا معدوم است مشهود مشار الیه کردیده و بنابراین معلوم میشود هر که آثار خرابه‌های بسیار
چنانکه ذکر شد قصبه عمده بلکه قاعده و حاکم‌نشین این ناحیه بوده و کویند این آبادی تا پانصد سال قبل
دایر و معمور میبود و مقارن آن سنوات زلزله عظیمی شده کوه مجاور شهر بعد که شهر خراب شد و شهر را نابود

نمود و تفرقه اجاره نیز موید این عقیده و گفتار است و از خرابه شهر توجیر چنین مستفاد میگردد که از طرف
دریا محل تجارت بوده و بازار عمده بزرگی داشته علاوه در خود شهر هم خرید و فروش غله بلوکات و اطراف
میشده است و بموجب اطلاعات صحیحه طایفه خواجه وندرا شاه عباس نزدیک آنجا سکنی داده است بالجمله
از رودخانه هائیکه بچالوس میریزد رودخانه میخ ساز و رودخانه زالوس است که در محلی که پل کرات است و چهار
فرسخ بدریا مانده این دو رودخانه بیکدیگر وصل شده داخل رودخانه چالوس میشود رودخانه آوا نیز بچالوس
میریزد شاه راه خیلی معتبری که از مستحدثات اینعهد فرخنده مهد است و بیان اشاره رفت از شهرستانک شروع
میشود و منتهی بساحل بحر خزر میگردد و یک ثلث مسافت ان از کناره رود چالوس میباشد و در چندین نقطه
بواسطه پلهای معتبر از روی رودخانه چالوس عبور میکند و در اینزمان ابادی بسیار مختصری نزدیک بدریا
هست که موسوم بچالوس است مصب این رودخانه ببحر خزر در حوالی پالوزده است
صاحب معجم البلدان و سایر جغرافی نگاران عرب مسافت و بعد چالوس را بری هشت فرسخ اعتبار کرده اند ولی
یقینا این تعیین سهو است بلکه مسافت دوری چالوس از ری هیجده فرسخ بل متجاوز است در رودخانه چالوس
بعضی از اقسام ماهیها صید میشود که نسبتی بسایر اقسام ماهیهای رودخانه های دیگر ندارد
در ذیل شرح طبرستان یاقوت حموی چالوس را یکی از قصبات عمده ان نواحی شمرده مینویسد فمن اعیان بلدانها
ای طبرستان دهستان جرجان استراباد امل و هی قصبتها و ساریه و هی مثلها و شالوس و هی مقاربة لها
باز یاقوت در شرح حال کلار از قول ابن فقیه نوشته در سنه دویست و چهل و سه من در ری بودم و از ابن زید
عتاب شنیدم که میگفت شبی در مجلسی حاضر بودم و از اهل سیف و قلم در انمجلس جمعی نشسته شخصی از جوالسین
مجلس اینکلام پیغمبر را بیان کرد الخیر فی السیف الخیر مع السیف وقتیکه ما از انمجلس جدا شدیم در
خواب آوازی بگوشم رسید که این اشعار را میخواند

و نیز یاقوت مینویسد و من تا حد الدیلم علی خمسة فراسخ من امل مدینة یقال لها کامل ثم شالوس و هی ثغر الجیل و منه مدن السهل

وابن زید اذا اکم ثائر احنقا	یقیم بالسیف دینا واهب الصمد
یثور بالشرق فی شعبان منتصبا	سیف النبی صفی الواحد الصمد
فیفتح السهل والاجبال مفتتحا	من الکلار الی الجرجان فالجلد
وآمل ثم شالوسا ونحوهما	الی الجزایر من ازبان فالشهد
ویملک القطر من حرشا ساکنه	مالاح فی الشجر نجم آخر الابد

ذکر تواریخ متعلقه بچالوس

در حکومت عبدالله بن حازم که از قبل خلیفه مامون حکمران طبرستان بود مردم چالوس خروج کردند و

نام ملقب بسپاهبد کرد اکثر از طرفین جانب او در چالوس بودند و با اهالی دیلم همعهد شدند که نواب خلیفه را بخود راه ندهند

حسن بن بویه که از قبل برادر خود معز الدوله در عراق و ری سلطنت میکرد و با قابوس وشمگیر دیلمی در نزاع بود از ری با خیل و فشون زیاد بچالوس بجنگ وشمگیر رفت و در چالوس با فشون وشمگیر مصاف داد و او را شکست و وشمگیر پناه به الثائر بالله علوی برد حسن بن بویه از چالوس بعد از این فتح بآمل رفت و خبر فوت برادرش علی بن بویه که بوی رسید آمل را گذاشته بعراق آمد

در سه شنبه بیست و پنجم شهر رمضان سنه دویست و پنجاه هجری اهالی چالوس و اهالی کلار رستاق بسید حسن بن زید داعی کبیر بیعت نمودند و از این بعد مذهب زیدیه اختیار کردند علی بن نصر و عقیل بن مبرور در مسجد چالوس دعوت برای حسن بن زید گرفتند و محمد ابو العباس از طرف حسن بن زید بود و شنبه بیست و سیم شهر شوال همین سال که داعی کبیر در آمل حکام باطراف فرستاد بچالوس حاکم شد داعی کبیر بعد از انهزام از سلیمان بن عبد الله بن طاهر حاکم ری که از طرف بنی عباس حکومت مینمود از آمل بچالوس منهزما پناه برد تا از دیلمان و گیلان باو کمک رسیده با سلیمان جنگ و مقاتله کرد و همیشه ملاذ داعی کبیر از فشون سلیمان چالوس بود و این واقعه در سنه دویست و پنجاه و واقع گردید بعد از فتوحات در چالوس ابو مقاتل ضریر شاعر قصیده برای داعی کبیر خواند که مطلع آن این بود (الله فرد و ابن زید فرد) داعی بانگ بر شاعر زده گفت بفیک التراب هلا قلت (الله فرد و ابن زید عبد) و در حال خود را از کرسی بزیر افکند و سر خود را برهنه کرده روی بخاک میمالید و مکرر میگفت (الله فرد و ابن زید عبد) انگاه حکم کرد شاعر را بضرب سیلی بیرون کردند پس از چند روز شاعر باز آمد و این ابیات برخواند

انا من عصاه لسانه فی شعره ولربما ضر اللبیب لسانه
هبنی کفرت اما رأیتم کافرا نجاه من طغیانه ایمانه

خاطر داعی از او خوش نکردید تا روز مهرگان که بیست و ششم اسفندماه قدیم است این قصیده برخواند

لا تقل بشری ولکن بشریان غرة الداعی و یوم المهرجان

داعی بر او اعتراض کرده گفت چرا مصرع ثانی را مقدم نداشتی تا ابتدا بلای نفی نکرده باشی شاعر گفت ایها السید افضل الذکر لا اله الا الله و اوله حرف النفی داعی گفت احسنت احسنت ایها الشاعر

در سنه دویست و هفتاد و یک حسن بن زید داعی کبیر جهان را بدرود کرد و محمد بن زید برادر دیگر خود را که معروف بداعی صغیر است ولیعهد ساخت داعی صغیر از جرجان خود را بساری رسانید ابو الحسین نامی که داماد داعی کبیر بود خزاین او را تصرف و آورده بود داعیه سروری داشت بعد از ورود داعی صغیر فرار کرده بچالوس رفت

الاخری سنهٔ مذکوره علی الغفله در چالوس بر سر ابو الحسین تاخت و او را با همه اتباعش بگرفت و در زندان برد
خود را بتصرف درآورد و بعد او را لشکرها از فهر(؟) والی خراسان از طرف بنی عباس بجنگ داعی صغیر
آمد داعی صغیر بعد از استعداد در قلعهٔ کجور تا بیست (؟) آمد در چالوس بود بگرفت سرحال لشکر را قمع در خواست
چهار فرسخی چالوس معسکر ساخت چون تاب مقاومت نداشت داعی صغیر از چالوس بسمت طالقان فرار
فرار کرد

بکر بن عبد العزیز بن ابی دلف العجلی که بداعی صغیر پیوسته و قبول خدمت او نموده علاوه بر آنکه در روز ملاقات
هزار بار هزار درهم باو بخشش کرد او را بچالوس و رویان حاکم ساخت لیکن در خفا سپرده بود که در
فقاع که او مینوشید سم داخل کرده و چنان کردند و قبر او در نائل در سر راه ایشام در کنار رود شهر هوسم واقع است

این فصل در خلافت المعتضد بالله بوده

در استیلای ناصر کبیر بمملکت رویان و غلبهٔ او بر محمد بن صعلوک که از قبل سامانیان بر آمل و رویان حاکم بود
پسر عم خود سید حسن بن قاسم را بچالوس فرستاد تا با محمد بن صعلوک که با پانزده هزار مرد آنجا اقامت داشت مصاف دهد
سید حسن بن قاسم محمد بن صعلوک را منهزم ساخت و از رودخانه که در حدود بودقه معروف است تا بنزدیک ابادسکو
خون کشتگان که در کنار آن رودخانه بقتل رسیده بودند بدریا میرفت و حصار چالوس را سید حسن بن قاسم با زمین
هموار ساخت ابو الخطل شاعر حسن بن قاسم را در باب این فتح مدح میکند

وانت مجزة بود والتی	اجریت فیها اللقاء سیولا
قاتلت صعلوکنا اللعین بفتیة	یزهی القنا بالمجد وعقولا
قدمت منهم کل سام طرفه	یلقی اذا لقی العدو جهولا
فغیر بهم نهار بجیش عبابه	لیطالبوا المومنین بتولا
حتی اذا قربوا بجیش بنا لهم	کیلا العداة هوتلوا تهویلا
فاتی بها خیل الاله واحرقت	تلک الخیام فعطلت تعطیلا
وتزلزلت اقدامهم فی الکفراد	صدقوا اللقاء وقاتلوا تقتیلا
خلوا معسکرهم وما ذخروا له	وخوادما وجواشنا وخیولا

خروج الثائر بالله زیدی الموسوم بجعفر بن محمد بن حسین بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن زین العابدین بن حسین بن
علی بن ابیطالب علیهم السلام الشهیر بسید ابیض در چالوس بوده است در سلطنت حسن بن بویه
از قراریکه در زبدة التواریخ تالیف حافظ ابرو نوشته است در سنهٔ دویست و شصت و یک معتمد خلیفه خراسان

و در طبرستان و جرجان را در ماه صفر جمع کرد و نامهٔ بر ایشان خواند که خلیفه یعقوب بن لیث را بر خراسان حاکم نکرده و او از جملهٔ عاصیان است که بی دستور ما بخراسان آمده و هم در این سال بود که حسن بن زید بطبرستان مراجعت نمود و چالوس را آتش زد از جهت آنکه مردم چالوس در آن فرصت با یعقوب بن لیث موالاتی کرده بودند و ضیاع ایشانرا باقطاع دیلم داد

در مروج الذهب مسعودی نوشته است اطروش که اسم حقیقی او حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب است در سنهٔ سیصد و یک هجری طایفهٔ سیاه‌پوشان را (مقصود بنی عباس است) از طبرستان خارج نمود اطروش سالیان دراز در دیلم و گیلان میزیست سکنهٔ آن نواحی که در جهالت و نادانی فرو رفته و روش مغان را پیروی میکردند اطروش آنها را بدین حقیقی خداپرستی دلالت نمود بدین اسلام غالب آنها داخل شدند جز بعضی از سکنهٔ این دو مملکت که در کوههای بلند و قلعه‌جات و درهای عمیق و مامنهای محکم سکنی داشتند و تا این زمان بمذهب قدیم خود باقی هستند اطروش مساجد زیادی در این نواحی بنا کرد و مسلمین برای مدافعه از این طوایف جنگی در قزوین و چالوس استحکاماتی بنا نمودند چالوس که محیط بیک قلعهٔ سنگی بود و دیوارهای مرتفع داشت و سلاطین عجم آنجا را بنا کرده بودند و همیشه در آنجا قشون زیاد داشتند برای دفع حملهٔ دیلمان و این قلعه بعد از فتح طبرستان باقی بود تا اطروش آن قلعه را منهدم ساخت بدست قشون اسلام

بموجب مسطورات تاریخ رشیدی در سنهٔ ششصد و نود و چهار در زمان سلطنت الجایتو سلطان که فتح گیلانات کرده بود مقرر داشت که از چهار راه قشون بگیلان برود امیر چوپان از راه اردبیل امیر قتلق‌شاه از راه خلخال امیر طوغان و امیر مومن از راه چالوس و خود سلطان از راه لاهیجان

(ابوبکر محمد بن حسن الطبری الچالوسی الشهیر بابو جعفر صوفی واعظ و محدث که در نیشابور تحصیل کرده بود در چهارصد و هفتاد در چالوس متولد شده و در محرم پانصد و چهل و سه در آمل وفات نمود

چالوسیه (یا چالسیه) واقع در عراق عرب با بمعنی که در چهار فرسخی خان بحار در سمت راست آثار بزرگی از قلعه و باره و عمارت بنظر می‌آید که خراب شده و ریخته است و موسوم می‌باشد بچالسیه (یا چالوسیه) این ابنیه از بناهای خلیفه هرون الرشید است در نزدیکی همان قلعهٔ خرابه در وسط آثار پل قدیمی پیداست و هنوز چند پایهٔ آجری در سمت راست شط باقی و این قسم آثار که غالبا از عهد بنی عباس مانده بفاصله‌های مختلف چالسیه را بسامره متصل مینماید

چاله از مزارع گرمسیر کاشان و قلیم اللنوا است حاصل آن تنباکو و خربوزه و جو و گندم میباشد

چاله جلبلالاحداث است و بلاسکنه واقع در سیستان

چاله باقر از مزارع قریه برزک کاشانست که بقول منشی الممالک میباشد

چاله سیاه قریه ایست در شش فرسخی اصفهان براه کرمان و کلپایگان کاروانسرای بزرگ معتبری در چاله سیاه هست که منزلگاه قوافل و عابرین میباشد

چاله چاله از قرای حوالی کرمانشاهان ملکی جناب آقا محمد تقی مجتهد کرمانشاهانیست برای ماهی دشت طرف راست جاده واقع است

چاله مجار مزرعه ایست از مزارع صاین قلعه ایلات شاهسون قورت بیکلو در اینجا ییلاق مینمایند هوایش ییلاقی است

چال هرز از دهات بلوک شمیران طهران است طرف غربی ضرابخانه دولتی هوایش گرم و آبش کم سه چهار خانوار رعیت این ده است باغ هم دارد

چالیلان قریه ایست جزو بلوک آباده طول جلگه این بلوک از شمال بجنوب تخمیناً شانزده فرسخ و عرض آن چهار فرسنگ میباشد صنعت اهالی قاشق سازی و جعبه سازیست

چال یحیی آباد دهکده ایست قلیم السنه در طارم ملکی حاجی سید محسن مجلسی در سطح دره واقع و اطرافش کوه است چهل خانوار سکنه دارد بیدزار اغلبش دیمی است رودخانه از پایین دره میگذرد که نفعی باهل قریه نمیرساند

جام در دو منزلی نیشابور در طرف جنوب مشرق اینشهر واقع است از قرار مسطورات بعضی جغرافی نگاران دویست قریه از توابع جام است باغات زیاد دارد و میوه جات بسیار از جام و قرای توابع ان بعمل می آید خربزه باباشیخ جام کمال لطافت و حلاوت را دارا است بان قنات گویند در نزدیکی جام در دامنه کوه چشمه ایست که در وقت مستقیما ابان گرم و در تابستان خیلی سرد است بموجب مسطورات جهان نمای حاجی خلیفه جام قصبه ایست که در سه درجه طول و سی و شش درجه عرض دریا خزر میباشد

ابن بطوطه در سفرنامه خود موسوم بتحفة النظار مینویسد من در سنه هفتصد و چهل و هشت جام را دیدم شهریست حد وسطه نزدیک به توچیک باغات زیاد و اشجار بسیار دارد چشمه های کثیره و انهار بیشمار از وسط شهر جاریست بیشتر درختی که در انجا غرس میشود توتست که برگ آنها بمصرف عمل آوردن ابریشم میرسد

از قرار معروف بانی اینشهر شیخ زاهد عابد شهاب الدین احمد جامی است اولاد او بنابراین شیخ احمد معروف بشیخ زاده است که یکی از سلاطین هند او را بقتل رساند حالا شهر جام و متعلقات آن باولاد شیخ زاده تعلق دارد بتبعیتی سلطان ابوسعید مغول بنا نهاده و با کمال استقلال اینشهر را اداره نموده و صاحب مکنت فراوان هستند شخصی که طرف اعتماد بوده روایت نمود که چون سلطان ابوسعید بخراسان سفر کرد در حوالی جام نزدیک خانقاه شیخ زاده اردو زد

شیخ زاده او را در کمال جلال پذیرفته بهر چادر یک راس گوسفند فرستاد و بهر چهار نفر از آحاد و افراد عساکر
نیز یک راس گوسفند بخشید و بدواب و اردو چهار پایان علوفه داد
نگارنده گوید اگرچه ما بین جام و خبوق و دشت ترکمان مسافت زیاد نیست اتفاقا الیا این شهر هم و قصبه و دو چادر زن
و بغمای ترکمه خبوق بوده چنانکه پنجاه و یکسال قبل از این الله قلیخان والی خبوق دو مرتبه در ظرف دو سال
بجام تاخته این بلده را ویران ساخت در سال اول تمام اهالی قریه امقان را با سیری برد سال دویم مردم
قریه اوندسی مرغاب با سیری رفتند جام حالا انتها شهر سرحد تابولک مشهد است با هرات و مدفن شیخ جام
علیه الرحمه میباشد و شرح احوال شیخ بیاید

ذکر قلاع و قرا و مزارع جام

قلعه یوشراب ملکی محمد قلیخان جامی هوایش معتدل بیست خانوار دارد جدید التسق و از آب قنات مشروب میشود
اطرافش را ایل سنگوی که هزار خانوار میباشند مرتع خود قرار داده اند نوکر دیوانی ندارد قلعه فرمان آباد
دیوان اعلی است از آب رودخانه مشروب میشود سیصد و پنجاه خانوار دارد بتول سوار است ریش سفید آن گروه
نصر الله خان بهائی است که این قلعه بتول او است در اطرافش ایل تیموری و سنگوی که جزو هزار خانوار جدید
التسق میباشند واقع شده اند هوایش معتدل است شرقی جام تا زورآباد خراب است یعنی که دویست قلعه
خراب دارد و سابق همه آباد بوده قلعه کاریز بالغ در دامنه کوه واقع است از آب رود کوه و چشمه سار
مشروب میشود قنات زیاد دارد خراب است صد خانوار از ایل تیموری در اینجا هستند سوار دیوانی دارد متعلق
بنصرالله خان است قلندرآباد تا پریدی پنجفرسنگ است خالصه دیوان همایون از آب رودخانه مشروب میشود
قنات هم دارد بتول بیست نفر سواره است هوایش معتدل و یکصد و پنجاه خانوار دارد اطرافش ایل تیموری بیست
از طایفه سنگوی که هزار خانوار میباشند سنی مذهب ریش سفید کل هر دو ایل سنگوی گوسفندارها
در زمستان بسمت سفید سنگ میروند بسمت شرقی قلندرآباد بر ما است ریش سفید رضا قلیخان و عباسقلیخان
جامی که اینجا را بتول دارند اهالی آنجا جدید التسق میباشند
قلعه سفید سنگ از آب رود کوه مشروب میشود هوایش معتدل در شرقی قلندرآباد واقع است دو فرسخ مسافت
بقلندرآباد دارد اطرافش ایل نیست شرقی سفید سنگ بر راست تا جرآبادی ندارد بیست نفر سوار دارد سرکرده
آنها محمد علیخان جامی است قلیم التسق میباشد سکنه اش سیصد خانوار است حسن آباد ملک نصرالله خان
چهل خانوار سکنه دارد از آب قنات مشروب میشود در هزار قدمی قلندرآباد واقع است اطرافش ایل سنگوی تیموری
جزو هزار خانوار جدید التسق و قسمت نوکر دیوانی ندارد قلعه بید و فرسخی ترشیب سمت غربی در میان

کوه واقع شده صد خانوار دارد مالیات آنجا صد تومان است اطرافش ایل ندارد قنات و چشمه سار دارد نوکر ندارد رعیتش قدیم النشو است باخرز در سمت کوه آن واقع است ریش سفید آنجا کدخدا جبار است

قلعهٔ ده نو سه فرسخی تربت بسمت غربی دامن کوه است چهل خانوار دارد اهلش سنی مذهب گوسفندار تیموری قشلاق مینمایند خانوارش از اهالی غور و باخرز از آب قنات مشروب میشود ملکی مهدیقلی میرزا است نوکر دیوانی ندارد سکنه اش قدیم النشو میباشند   قلعهٔ آقا محمد غربی تربت نزدیک بوکار جدید النشو ملکی رعیتی از آب قنات مشروب میشود بیست خانوار جامی دارد در دامنهٔ کوه واقع است اطرافش آباد هوایش سرد است   قلعهٔ کنه شمشیر اهلش جدید النشو میباشند برد و هزار قدمی قلندرآباد واقع است هوایش معتدل بیست خانوار سکنه دارد از آب قنات مشروب میشود ملک محمد رحیمخان قاجار هوایش مثل حسن آباد است

قلعهٔ حیدرآباد ملک حیدرقلیخان جامی است از آب قنات مشروب میشود هوایش معتدل اطرافش ایل تیموری سیکوی در نیم فرسخی قلندرآباد واقع است این تیموری هم جزو هزار خانوار قلندرآباد است که در اطراف قلندرآباد و قلعه جات دور و نادوران نشیمن دارند سکنه اش جدید النشو میباشند   قادرآباد هوایش سردسیر است رنجهزار قدمی تربت اتفاقا افتاده از رودخانه مشروب میشود ایل جرنی که مشهور بکوبانی است آنجا سکنی دارند قدیم النشو است یازده نفر نوکر سواره دارد بتول سوار است بیست نفر نیز سوار مواجب سنی بکیر دارد که جمعا سی و یک نفر میشوند ریش سفید و بیک زاده سوار گلزار خان است ایل در اطرافش نیست متصل بزار است سکنه اش هشتاد خانوار و سنی مذهب میباشند   بیست خانوار سکنه دارد

تربت مقدس مدفن شیخ احمد ژنده پیل احمد جامی است سکنه اش قدیم النشو هوایش معتدل از آب رودخانه زراعت میشود یک قنات هم دارد که دو سنگ آب جاری دارد نوکر دیوانیش سی نفر میباشند صد خانوار سکنه دارد سمت شرقیش بمسافت شصت فرسخ ایل ترکمان افتاده است تازه آباد که بالفعل خراب است دوازده فرسخ مسافت دارد خود تربت دارالحکومهٔ جام است حاکم محمد ابراهیم خان سرهنگ قاجار است قلعهٔ قدیمش که نزدیک بمزار است در هفتصد سال قبل ساخته شده حال خراب است قلعه که حال آباد و محل حکومت است بمسافت هزار قدم از مزار دور است در سنه هزار و دویست و ده ساخته شده حال آباد است باغات زیاد دارد بیشتر از سکنه اش سنی مذهب میباشند زیاده از صد خانوار شیعه ندارد

حسن آباد در نیم فرسخی تربت واقع است از آب رودخانه مشروب میشود سکنه اش یکصد خانوار از ایل جمشید و سنی مذهب میباشند بیست نفر سوار ملازمی دارند هوایش مثل تربت است در اطرافش ایلات نیست طرف شرقش چهل فرسخی تربت ترکمان نشین است سیر کرده و ریش سفید اینها آقا جواد بیک است

قلعهٔ امام ویردی بیک سکنه اش سی خانوار و مذهبشان سنی میباشد از آب و دخانه مشروب میشود هوایش
معتدل اطرافش ایل سمت شرقیش ترکمان مرو پنجنفر سوار دیوانی ملزمی دارند ریش سفید محمد خان و محمد جان بیک
سکنهٔ این قلعه جدید الالسنو میباشند بهمزبوره در سه فرسخی تربت واقع است   یاقوتی در یکفرسخی تربت
واقع است سی خانوار که سنی مذهبند دارد از آب و دخانه مشروب میشود ده سوار دیوانی دارد هوایش مثل
هوای تربت اطرافش ایل ندارد قنات دارد ولی خرابه و بی آبست سمت شرقیش مثل تربت شرقی ترکمان نشین می باشد سکنه
آنجا قدیم الالسنو میباشند سرکردهٔ آنها باباخان شاملو است   امیخان در سه فرسنگی تربت است از رودخانه
مشروب میشود هوایش معتدل اطرافش ایل ندارد سمت شرقی ان ترکمان مرو واقع است بیست نفر سواره دارد قریهٔ
مزبوره بتول آنها است ریش سفید محمد جان بیک جدید الالسنو در سه فرسخی تربت واقع است سکنه آنجا یکصد
خانوار است سرکرده جبار بیک است   قلعهٔ کلاته در نزدیک در دامنهٔ کوه واقع و هوایش سرد است از آب
قنات و چشمه سار کوه مشروب میشود اطرافش ایل نیست یکصد و بیست خانوار ایلجامی دارد این قلعه قدیم است
در نیم فرسنگی عبدل اباد است ریش سفید امیر بیک جامی است

قلعهٔ سر از قنات و چشمه سار مشروبست یکصد خانوار جامی دارد قدیم الالسنو ریش سفید یحیی قلی بیک جامی است
این هر سه قلعه نزدیک بیکدیگر است ملکی رعیتاست بتول خانبابا خان میرزا است هوایش سردسیر است
قلعهٔ حسک نزدیک بدرنک پنجاه خانوار جامی قدیم الالسنو دارد از قنات و چشمه سار مشروب میشود ریش
سفید آنجا کدخدا علیخان جامی است   قلعهٔ کاریزنو در نیم فرسخی پرده است و در شرقی پرده واقع
است ملکی خانلرخان و حاجی صفر است از قنات مشروب میشود در اطرافش ایل ندارد سکنه آنجا سی خانوار جدید
الالسنو است رعایا از جامی و غیره میباشند هوایش معتدل   قلعهٔ برکارنو نزدیک بقلعه سر است از
قنات مشروب میشود دامن کوه است ملکی ملا احمد جامی و جدید الالسنو میباشد ایل ندارد سی خانوار سکنه
جامی دارد   قلعهٔ سخلوتیه در نه فرسخی تربت واقع است بیست خانوار دارد در دامنهٔ کوه واقع شده است
از قنات مشروبست بعضی از اوقات کوسفندار ایل تیموری در آنجا   قشلاق میمانند نوکر دیوانی ندارد ریش
سفید و صاحب ملک نصرالله بیک نایب جام این قلعه سمت غربی تربت واقع شده است

قلعهٔ نوا ملکی غیاث خان برادرانش در سه فرسخی تربت و سمت غربی آن واقع است ایل در اطرافش ندارد از قنات
مشروب میشود نوکر دیوانی ندارد هوایش معتدل است و تازه اباد شده بهمه جهة ده خانوار شیعه مذهب دارد
قلعهٔ محمود اباد قدیم الالسنو میباشد هوایش معتدل از آب و دخانه مشروب میشود و بیست خانوار دارد و دویست
و پنجاه سوار که نصف آن اوزبکی است و نصف ان جامی است ایل ندارد ریش سفید و سرکرده سوارهٔ قدیمی نصرالله

بیلنا ییه محمد ولیخان و غیاثخان و علیرضا بیک است   قلعهٔ لنگر قدیم التسق نزدیک محمود آباد صد خانوار سکنه اش از ترکان مروی میباشند از آب رودخانه مشروب میشود ایلی در نزدیکی ندارد شتران مرو است سی نفر سواره دارد ریش سفید رحیم بیک و یار محمد بیک است هوایش معتدل در چهار فرسخی تربت واقع است   قلعهٔ اسفریده در دامنهٔ کوه واقع هوایش معتدل است ایل ندارد از آنجا تا محمود آباد دو فرسخ راه است ریش سفید محمد رضا بیک شصت خانوار از او رکنجی و جامی دارد از آب چشمه سار و قنوات مشروب میشود قدیم التسق است نوکر دیوانی ندارد مکلف مال رعیت است   قلعهٔ رویج هوایش سرد است مالکش رعیتی و در دامنهٔ کوه واقع است سیصد خانوار دارد یکصد خانوارش از رکنجی و دویست خانوارش جامی میباشد قدیم التسق است از آب رودخانه و قنات مشروب میشود ریش سفید آنها امیرخان و غیاثخان و میرزا نعمت ایل در اطراف ندارد   قلعهٔ عبد آباد دویست و پنجاه خانوار دارد در دامنهٔ کوه واقع است از آب کوه رود مشروب میشود پانزده سوار دیوانی میدهند هوایش سرد است ایل در اطراف ندارد در چهار فرسخی محمود آباد است ریش سفید الله‌یار خان و اسفندیار ملک و اولادان او است قدیم التسق میباشد   قلعهٔ دیرو هوایش معتدل است از آب کوه مشروب میشود یکصد خانوار هزاره دارد مذهبشان سنی میباشد چهل سوار دیوانی میدهند اطرافش ایل نیست ریش سفید بابا خان هزاره قدیم التسق متعلق بجام است

توابع متعلقهٔ بجام

در سنهٔ هفتصد و هفده هجری در ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان امیر یساول والی خراسان تدبیری اندیشیده که در طوی بزرگی بعضی و مکر شاهزاده یسور را که داعیهٔ سلطنت ایران و فتح خراسان داشت بدست آورد ولی خود مبتلا شد و بر امیر مکسوب نیز یسور که پیشبین اتفاقاً آنکه امیر مکسوب قرار داد چند ساعت قبل از انعقاد طوی شخصی بخانهٔ امیر یساول رفته باو بگوید   شاهزاده یسور در صدد گرفتن تو میباشد و از غدر تو مطلع گردیده است چنانکه قرار داده بود شد و چون امیر یساول این بشنید بی درنگ با معدودی سوار شده که خود را بعراق رساند در جام مبارکشاه که کینهٔ دیرینه با او داشت راه باو گرفته او را بقتل رسانیدند و مادهٔ قتل امیر یساول را چنین گفته اند   والی جام

در هفتصد و هفدهم ماه محرم   سال نو تاریخ نه نقصان نه زیادت
فرزانه با حشمت و میر یساول   بنهاد سر آنجا که قضا بود و ارادت
چرخ فلک آنکه بر افراخته اثبات   اینست عمر او را صفت و سیرت و عادت

در سنهٔ هفتصد و چهل و هشت هنگامیکه مسعود سربداری اغلب از بلاد خراسان را فتح نموده بود جام را

معسکر خود ساخت که از آنجا بسمت هرات حرکت کند سلطان طغانیمور سردار خود را با پنجاه هزار مرد بدفع مسعود سربداری بجام فرستاد شکست فاحشی از قشون مسعود سربداری خورده مراجعت نمودند ملک حسین غوری والی هرات اعلان جهاد باطراف نمود از جلو و عقب متجاوز از بیست هزار نفر بمسعود سربداری حمله برده او را شکست دادند

در سنه هشتصد و دو امیر تیمور کورکانی وقتی که بقصد یورش هفت ساله بسمت ایران حرکت نمود در جام امیرزاده رستم مامور بفارس کردید که باتفاق برادر دیگر امیرزاده پیر محمد بطرف بغداد برود

در غره ذیحجه سال هشتصد هشت در بلد و جلوس میرزا شاهرخ کورکانی امیر سید خواجه امیر الامراء دل بد کرده با جمعی از اعیان از هرات راه فرار گرفت میرزا شاهرخ نیم شب مطلع شده از آنها تاخته در جام با آنها رسیده بعد از استمالت ایشان را معاودت داد

در سنه هشتصد و پنجاه و پنج هنگامیکه ابوالقاسم بابر کورکانی بعد از میرزا الغ بیک و عبد اللطیف بر سریر سلطنت خراسان و در هرات متمکن بود میرزا سلطان محمد بن بایسنقر کورکانی که در فارس و عراق سلطنت داشت بطمع تسخیر مملکت خراسان بسمت هرات رفت در جام فریقین تلاقی نمودند و جنگ سختی در پیوست بابر شکست خورده با هفت نفر جان از معرکه بدر برد همان سال قحطی عظیمی در خراسان مخصوص در هرات شد

در سنه نهصد و سی و پنج هنگامیکه شاه طهماسب اول بقصد دفع عبید الله خان اوزبک بسمت هرات میرفت خوانین اوزبک در زوار آباد من محال جام در مقابل معسکر شاه طهماسب روز تاسوعا محرم اردو زدند بنا بر صاحب نخبة التواریخ عده قشون اوزبک را یکصد و بیست و پنج هزار نوشته در سار و قشون جام در روز عاشورا آتش حرب مشتعل شد و ابتدا شکستی بعساکر شاه طهماسب وارد آمد لیکن از ان بیست هزار نفر از قشون اوزبک مقتول و خانیکه سردار قشون بود زخمی شد

در سنه نهصد و چهل و سه در سلطنت شاه طهماسب عبید الله خان شیبانی بسیم میرزا با سپاه اوزبک مامور تاخت جام نموده خلیفه روملو که از طرف شاه طهماسب والی خراسان و در مشهد مقدس متوقف بود در جام بسپاه اوزبک رسیده آنها را منهزم ساخت

در سنه نهصد و هفتاد و هفت اوزبک خان از اندخود بسمت خراسان آمده جام را غارت کرد

در سنه نهصد و هفتاد و هشت اوزبک خان بن رستم خان بن جانی خان در سلطنت شاه طهماسب با ده هزار مرد رو بایران نهاد تیل خان ذوالقدر حاکم جام با دو هزار و پانصد نفر بر آنها حمله برده

مقتول شد و هزار نفر از عساکر قزلباش راه عدم پیمودند

در سال نهصد و هشتاد و شش در زمان سلطنت شاه محمد صفوی جلال الخان ولد محمد خان اوزبک جام را غارت نمود

در سنهٔ نهصد و هشتاد و نه که علیقلیخان عباس میرزا ابن شاه محمد را در هرات شاه عباس خوانده بتخت جلوس داد و امرای خراسان سوای مرتضی قلیخان ترکمان والی مشهد مقدس تمکین نمودند شاه محمد قصد خراسان و تنبیه علیقلیخان نمود و آخر الامر کار باصلاح انجامید شاه محمد مراجعت کرد و عباس میرزا بوزارت علیقلیخان بحکومت خراسان باقی ماند مرشد قلیخان حاکم تربت که مرد مدبری بود از حاکم مشهد مقدس استدعا نمود که بعزم زیارت مرقد مطهر رضوی سلام الله علیه بشهر مشهد آید و پس از حصول اجازه چون باین شهر ورود نمود بر شهر استیلا یافت و جمعی را بجام فرستاد شاه قلی سلطان حاکم آنجا را کشته آنجا را نیز متصرف گردید و مشهد مقدس و جام مستقلاً مر او را شد

در سال نهصد و نود و پنج جلال الخان ولد پیر محمد خان اوزبک با شش هفت هزار نفر جمعیت تاخت بخراسان آمد و جام را غارت و تاخت نمود مرتضی قلیخان پرناک والی مشهد مقدس بر او حمله برده در جام او را شکست داده بقتل رسانید

در سنهٔ نهصد و نود و هفت شاه عباس اول بقصد ممانعت عبدالله خان اوزبک روانهٔ خراسان شد و مرشد قلیخان وزیر اعظم در بسطام معزول گردید و شاه عباس تا جام راند ولی از آنجا بواسطهٔ فتوحات فرهاد پاشا سردار عثمانی در گنجه و ورود جغال اوغلی حاکم بغداد بهمدان فسخ عزیمت نموده معاودت بعراق کرد

در سال هزار و بیست و پنج در سال بیست و نهم سلطنت شاه عباس اول قرا تیمور نام اوزبک جام را غارت نمود

در سنهٔ هزار و دویست و سی و دو در زمان سلطنت خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار طیب الله مضجعه و حکومت شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه در خراسان چون بعضی خودسریها از حاجی فیروز الدین میرزا والی هرات مشهود شاهزاده حکمران خراسان بقصد تنبیه او بسمت هرات راند عطا محمد خان افغان در جام از جانب حاجی فیروز الدین میرزا بتضرع و استکانت آمده غوریان را پیشکش نمود که شجاع السلطنه معاودت نماید ولی مسئول او مقبول نشده شاهزاده عطف عنان نکرد تا بهرات رفته اینشهر را متصرف شد

در سنهٔ هزار و دویست و چهل و دو اللهقلیخان والی خوارزم باغوای محمد خان والی جام تاخت و تاراج
غارت نموده و در محمود آباد جام اتراق کرده شبی چند راس اسب از اسبهای سوارهای او پا بند را پاره کرده
به جام در آورده و متکبر دید اللهقلیخان بخیال اینکه سوارهٔ شاهزاده شجاع السلطنه است فی الفور فرار
بر قرار اختیار کرده تا سرحد عنان نکشید صبح جامیان اینهمه را که از ایشان بغارت برده بود بعلاوه آنچه
در اردوی اللهقلیخان باقیمانده بود بدست آورده و تصاحب نمودند

در سال هزار و دویست و پنجاه و سه که موکب شهریار مبرور ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه متوجه
یورش هرات بود در بیست و هشتم رجب آصف الدوله اللهیار خان والی خراسان با چهار عراده توپ
دو هزار نفر قشون از عساکر ظفر مآثر از جام بالنخو و شبرغان رفت

ذکر معارف و مشاهیر جام

معروف به شیخ الاسلام

شیخ جام از معارف و اکابر عرفای جام و صاحب مقامات و مشهور به کرامات بوده و صاحبان سلوک و بزرگان
ارباب معرفت و تصوف در هر عصر و زمان نسبت به شیخ بزرگوار اظهار حسن عقیدت و ارادت نموده اند خواجه
شمس الدین محمد حافظ شیرازی علیه الرحمه در مقطع یکی از غزلهای خود فرماید

حافظ مرید جام جم است ای صبا برو — وز بنده بندگی برسان شیخ جام را

وما شرح حال شیخ جام احمد نامقی را از روی نسخهٔ معتبری که نویسندهٔ آن ابو المکارم ابن علاء الملک جامی است
و در سنهٔ هشتصد و چهل بجهت میرزا شاهرخ گورکان نوشته مینگاریم و هو هذا

شیخ احمد جامی در قریهٔ نامق از ناحیهٔ ترشیز در سنهٔ چهارصد و چهل هجری متولد شده تا سن بیست و دو سالگی
زندگانی آشفته و غیر منظمی داشت و رفتار او چندان بر وفق شریعت مطهره نبود در سن بیست و سه سالگی از جمیع
معاصی تائب و نادم شده در کوه نمک در غاری معتکف شد و دوازده سال تمام روزها روزه گرفت و متحمل
ریاضات شاقه گردید تن خود را کاست و جان بیاراست پس از آنکه بزیور صفای باطن متحلی و بمکارم اخلاق متخلق گردید
صیت قدس و رفعت مقام او باقطار عالم رسید از هر جانب سالکان طریق و طالبان مسالک ایقان و تحقیق رو
بجانبش آوردند تا از میامن انفاس زکیه اش کسب درجات نمایند و کشف معضلات کثرت و ازدحام اهل ارادت
او را مانع از ریاضت و عبادت شد لهذا از کوه نمک مهاجرت کرده بکوه دیگر جام مقام نمود و شش سال
دیگر در این جبل جهاد نفس و ادب ریاضت داشت و همت بر تکمیل آن میگماشت تا بارش عزلت رسید و سفینه
مرادش بساحل از عالم غیب و ساحت لاریب مورد الهام شد که مدت خلوت و عزلت منقضی گشته و وقت معاشرت
مردم و دستگیری ارباب طریقت و دلیل سرگشتگان وادی حیرت را هادی راه تحقیق باشی آن وقت بموجب الهام

بارشاد پرداخت وبسیاری را سالک راه رشاد ساخت از کرامات او یکی اینکه پیش از وقت خبر داده بود که سلطان برکیارق در باطن بطایفهٔ اسمعیلیه ارادت میورزد و سلطان سنجر بجای پدر برادر یکه بسلطنت جلوس خواهد نمود و همانطور شد که شیخ خبر داده و سلطان سنجر در زمان سلطنت خود کمال ارادت را بشیخ میورزید بدعا البادر امور دولتی و مملکتی با او مشاوره میفرمود اگرچه معروفست که شیخ تحصیل علوم ظاهری نکرده اما از سنهٔ پانصد و یک هجری تا سنهٔ پانصد و سی و سه چهارده جلد کتاب در آداب شریعت و طریقت حقیقت تصنیف و تالیف نموده و در خاتمهٔ المقامات ابو المکارم سابق الذکر هیچ کتاب از چهارده کتاب شیخ را اسم میبرد و مینویسد که سایر کتب شیخ در زمان فتنهٔ چنگیزی مفقود شد خلاصه شیخ جام در سن پیری سفری بمکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و تعظیما مشرف شد پس از نیل بمقصد عالی و مراجعت بجام در محرم سنهٔ پانصد و سی و شش داعی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را لبیک اجابت گفته بریاض قدس بخرامید

وضع گنبد بقعهٔ شیخ از اینقرار است از یک بنای عالی که بالای آن در برج مربع بلندی ساخته شده شخص وارد بدو مسجد میشود مسجد اول که موسوم بگنبد سفید است و مسجد دوم معروف بمسجد کرمانی صحن مسجد مربع مستطیل و در طرف شمال و جنوب امتداد یافته است در محاذی در گنبدی است و در جلو گنبد درخت پستهٔ کهنی که مقبرهٔ شیخ در سایهٔ آن درخت است بلا فاصله پشت این محوطه مسجد بسیار وسیعی میباشد و بعد خانقاه واکنون اغلب این ابنیه خراب است خانقاه کوچکی که در حیات شیخ بنا شده حالا باقیست و چندین مرتبه مرمت شده و بدوا یعنی دفعهٔ اول از یکی از نبایر شیخ معروف بشیخ الاسلام قطب الدین تعمیر نموده است بعد در سنهٔ نهصد و یک سلطان حسین بایقرا مرمت نموده مسجد یکه در محاذی مقبرهٔ شیخ موسوم بگنبد سفید است از ابنیهٔ سلطان سنجر میباشد و در سنهٔ ششصد و سی و سه ساخته شده پس از آن در سنهٔ هفتصد و سه ملک غیاث الدین محمد کرت همان مسجد را وسعت داده بنای مدرسه در سلطنت میرزا شاهرخ گورکانی در سنهٔ هشتصد و چهل و شش امیر ملک شاه نامی نموده است مدرسهٔ کوچک دیگر در اینجا هست که بنای آن را نسبت بامیر تیمور میدهند گویند وقتیکه شاه عباس بقصد یورش قندهار از جام گذشت نظر باینکه شیخ معروف بسنی بود حکم بخرابی مقبرهٔ او نمود چون قبر را نبش کردند طوماری بیرون آمد که شیخ عقاید مذهبی خود را در آن درج کرده بود و بموجب آن طومار تشیع شیخ ثابت میگردید شاه عباس از کرده پشیمان شد و نذر کرد که اگر فتح قندهار او را میسر شود نه تنها آنچه خراب کرده است مجددا بسازد بلکه از نو عمارتی بنا نماید و از محاسن اتفاقات قندهار مفتوح

عساکر شاه عباس کرده بود و در مراجعت بنذر خود وفا و ادا نمود و آنچه حالا باقیست از بناهای شاه عباس است و آن عبارت از باغ بزرگیست در سمت شرقی مقبره و دریاچه در وسط باغ است مملو از آب صاف و ماهی زیاد بالجمله مولانا گاهی بنظم اشعار توجهی مینمود نمونه افکار حقیقت آثار او را باین دو بیت اقتصار مینماید

نه در مسجد گذارندم که رندی   نه در میخانه کاین خمار خام است

میان مسجد و میخانه راهیست   غریبم عاشقان ره کدام است

جامی اسمش عبدالرحمن و ملقب بنورالدین مولدش در حوالی جام در اوایل عمر بتحصیل علوم و کمالات پرداخته در فنون فضایل دارای مقامی معلوم گردیده پس از تکمیل علوم ظاهری و صوری متوجه کسب مقامات باطنی و معنوی گردیده در سلسله نقشبندیه صاحب جاه و مرتبه بلند آمد رسایل جامی در تحقیق مطالب عرفان و تدقیق مراتب سلوک و ایقان حد خوبی و حسن اسلوب و مرغوبی دارد و عددا بسیار میباشد و از جمله شرح یا تعلیقی است که بر فصوص الحکم محیی الدین اعرابی و یا سیاقی نهایت عالی و مطبوع تصنیف نموده و سایر مصنفات جامی نثراً نظماً عربیاً فارسیاً زیاد و اغلب صفت شهرت دارد از جمله هفت مثنوی است معروف بسبعة الحق که اسامی آن از اینقرار است (سلسلة الذهب) (سلامان و ابسال) (تحفة الاحرار) (سبحة الابرار) (یوسف و زلیخا) (لیلی و مجنون) (خردنامهٔ اسکندری) نیز از کتب جامی است (نفحات الانس که تذکرة الاولیاست) (اشعة اللمعات) (لوایح) (شرح قصیده خمریه ابن فارض مصری) (شرح ابیات امیر خسرو) (سخنان خواجه پارسا) (ترجمه چهل حدیث) (مناقب مولوی خواجه انصار) (بهارستان) (شرح بیتین مثنوی) (شرح رساله مناسک حج) (رساله عروض و قافیه) (رساله موسیقی) (فواعد ضیائیه فی شرح مشکلات الکافیه) (رساله معما) و دیوان غزلیات مولانا مشحونست بقصاید خوب و غزلیات مرغوب و ترجیعات و قطعات بسیار ممتاز مشرب مولانا صافی و در حال حیاتش جنابش مرجع زهاد و عباد و فضلاء و دانشمندان خاصه سالکین مسالک معرفت و عرفان در زمان سلطان ابوسعید گورکانی و سلطان حسین میرزای بایقرا بسیار معزز و محترم و در مجالس سلطنتی وجودش مغتنم میبود وفات آنجناب بعد از سفر حجاز در سن هشتاد و یکسالگی در سنهٔ هشتصد و نود و سه هجری و از سی چهل هزار شعر مولانا باین دو سه شعر اقتصار مینمائیم که بقیه او در این فن معلوم مطالعه کنندگان گردد

سلام علی آل طه و یسین   سلام علی آل خیر النبیین

نفحات وصلک اوقدت جمرات شوقک فی الحشا | زغمت بسینه کم آتشی که نزد زبانه کماتشا
همه اهل مسجد و صومعه پی ورد صبح و دعای شب | من و ذکر طرهٔ طلعت تو من الغداة الی العشا
زهجران بر لبم آمد جان غمناک | الا یا لیت شعری این الفاک
زهی بحال دردت چشم خونفشان مشتاق | بلب تو جانی و من بنده بجان مشتاق

هاتفی همشیره زاده مولانا عبدالرحمن جامی از شعرا و دانشمندان جام است

نظام معروف بنظام الدوله و اسمش احمد در دفتر خوارزم شاه نویسنده معتبری بوده شعر را هم بد نمیسروده است

خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی از اولاد کبار شیخ جام شیخ الاسلام احمد الجامی است معنی و از اجله عرفای جام است صاحب مقامات و دارای مراتب کشف و شهود در سال هشتصد و شصت و سه شیرای حیات و دائی رحلت نمود قبرش در حوالی مسجد جامع هرات است نزدیک بمزار فقیه ابو یزید مرغزی

قطب الدین یحیی جامی الاصل نیشابوری المولد مکنی بابو الفضل از عارف جلیل القدر و صاحب مقام بوده وفاتش در سنه هفتصد و چهل هجری میباشد

ذکر جوامع بلاد و مدن ممالک محروسه

جامع ابهر این مسجد در سنه هشتصد و هشتاد و هشت هجری ساخته شده وضع بنای آن از قرار ذیل است

دو در این مسجد است که در مقابل یکدیگر یکی در سمت مشرق و دیگری در طرف مغرب باز در شرقی بواسطه سه پله وارد که بایستی صحن شده بلا فاصله بصحن مسجد که تقریبا هشت ذرع عرض و دوازده ذرع طول دارد و در وسط میانه اش حوضی عمیق که پنج پله طولانی از چهار طرف آن ساخته شده و از پله ها پائین رفته بسطح آب میرسد آب این حوض که دهنه و مدخل آن طرف جنوب و مخرج آن در سمت شمال بوده حالا راکد و ایستاده است وجریانی ندارد زیرا که مجری آب از عدم اهتمام متولی و غیره خراب است و رنگ حوض علف روئیده است سمت جنوبی مسجد مقصوره و ایوانست دهنه ایوان شش ذرع و ارتفاع آن ده ذرع دو منار کاشی در دو گوشه ایوان ساخته شده که حالا خراب و زیاده از دو ذرع باقی نیست سمت مشرق و مغرب ایوان دو شبستان است که بواسطه یکدر از شبستان وارد کنید میشود که بند و شبستانهای اطراف و همچنین ایوان از آجر است در این و شان گچ کاری و کاشی کاری آن آثاری باقی نیست بهر و دو هم زینت خارجی

بخته با عمر بانی کفایت نکرده که بنا زلک کاری بنا پردازد و با وجود خرابی آن امام جمعه ابهر در صحن گنبد
نماز میخواند چند حجره اطراف صحن است که دو سه نفر طلبه آنجا سکنی دارند سمت شمال هم شبستان و
مدرس است بانی اول هم اسم خود را در لوح سنگ مرمر بسیار شفاف خوبی بخط ثلث بسیار ممتاز نوشته
اما در این لوح جز از کلمات مسطوره در ذیل چیزی باقی نمانده
(امر ببناء هذا الخان و تسبیل فی سبیل الله الملک الامیر الاعظم الاکرم خلف اعاظم الامراء فی العالم ادام الله
بعظمه) تاریخ باقی نمانده و دست خاطی بی انصافی از ابا اسم بانی محو نموده است گویند حاجی علیخان نامی
که از امراء سلاطین صفویه بوده وقتی این مسجد را تعمیر کرده است و آخرین تعمیر این بنا را مرحوم عبدالله میرزا
دارا ولد خاقان خلد آشیان (فتحعلی شاه) طاب الله ثراه نموده فی الواقع این مسجد و محله ابهر را از هم جدا
میکند و در محله قدیم در مشرق قصبه واقع شده آبادی حالا در محله غربی است که جدید است اما قدیم
الایام تمام آبادی بسمت مشرق بوده قلعه خرابه که آن را هم قلعه تل و هم قلعه داراب میگویند در این محله است

جامع ارحستان مسجد بسیار عالی با صفا که دارای چهار ایوان بزرگ میباشد
در سمت قبله ایوان و گنبد رفیعی است که ظاهر آن کمال شباهت را بگنبد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی بن
ابیطالب علیه السلام دارد منظر این گنبد زاید الوصف مطبوع و خوش وضع و در بنای آن کمال سلیقه را
بکار برده اند بعضی از اهل بلد گویند که بنای این گنبد و گنبد یعسوب الدین علیه السلام یکنفر بوده در مسجد
کچ بریهای پاکیزه و ظریف استادانه که عبارت است از کتیبه بخط کوفی دیده میشود و چنین معلوم میگردد که
سازنده آن مرد صاحب صنعتی بوده است این مسجد را شش در میباشد که از چهار در آمد و شد مینمایند
و دو در دیگر محل عبور و مرور نیست نه صحن مسجد بطریق سرداب شبستان بسیار بزرگیست بانی مسجد معلوم
نیست از قراین چنین مستفاد میشود که تقریبا هشتصد سال قبل آن را ساخته اند در این زمان بعضی از
مواضع آن قریب الانهدام و محتاج بمرمت و تعمیر است در سمت غربی مسجد مدرسه ایست متصل بمسجد
مشتمل بر حجرات تحتانی و فوقانی و در بام متصل بمسجد و مدرسه مناره بلندیست که در سر مناره گلدسته
ساخته بوده اند و آن گلدسته خراب شده و چیزی از آن باقی نیست ولی مناره برقرار است و در طرف شرقی
مسجد با وصل بمسجد تکیه ایست که در ایام عاشورا و غیرها در آن روضه خوانی تعزیه داری مینمایند
در شمال مسجد ایوانی بزرگ که مقابل مقصوره و گنبد واقع است در انتهای این ایوان دو مرتبه چشم
اندازی با صفا دارد و باغی بزرگ که مشجر باشجار مختلفه می باشد نظر میکند فی الحقیقه محل تفرج و
تفریح است و در ایام تابستان که باد شمال میوزد برای آسایش و راحت بهترین جائی از جاهای آن

نواحی است در جانب جنوب این مسجد آب انبار بسیار وسیع معتبر هست که در فصل زمستان آنرا مملو از
آب میکنند و در تمام بهار و تابستان بمصرف میرسانند و کافیست و این آب با وجود عدم وجود برف گوارا
در تابستان چندان سرد است که گوئی آنرا با یخ باین درجه برودت رسانیده اند

جامع استرآباد بنای این مسجد در سنهٔ هشتصد و چهار شده ولی بانی معلوم نیست از
بعضی معمرین استراباد چنین مسموع شده که بانی مسجد از اهل تسنن بوده و از آنکه معروف بطایفهٔ امیر بوده
بهر حال وضع حالیه مسجد چندان بد نیست چندان هم خرابی ندارد از قرار مذکور موقوفات زیاد داشته
در این زمان دو نفر مجتهد در این مسجد امامت مینمایند یکی جناب آقا سید مصطفی و دیگری برادر آقا
شیخ صالح

جامع اصفهان در این شهر مسجدی که آنرا جامع توان گفت منحصر بفرد نیست بلکه متعدد است
اما مسجد جامع قدیم که اهل بلد مخصوصاً آنرا مسجد جامع میگویند مسجدیست که در حوالی میدان کهنه
اصفهان واقع در محله ایکه معروفست بدرب مسجد جامع و لبجاقیه (بو اسحاقیه) بانی این مسجد سلطان ملکشاه
سلجوقی است و بسعی و اهتمام خواجه نظام الملک طوسی وزیر ملکشاه ساخته شده تاریخ بنای آن تقریباً
هشتصد سال قبل در عهد همین پادشاه یعنی ملکشاه سلجوقی باتمام رسیده است صفه وصل باین مسجد است
معروف بصفه عمر و عقیده اهل بلد این است که بانی صفه خلیفه اموی عمر عبد العزیز است در صورتیکه
این عقیده مطابق با واقع باشد صفه را عمر عبد العزیز بنا کرده و ملکشاه مسجد خود را طوری ساخته که با صفه
اتصال داشته باشد بالجمله عظمت و رفعت ایوان و شبستانها و وسعت این مسجد زیاد است و چون بمرور دهور
خرابی بهم رسانیده سلاطین صفویه آنرا مرمت کرده و بعضی تصرفات نیز در اصل بنا نموده اند تقریباً در زاویه
ما بین شمال و مغرب مسجد مقبرهٔ مرحوم ملا محمد تقی و ملا محمد باقر مجلسی است که غالباً اهالی بآن مقبره رفته
فاتحه میخوانند و استمداد از آن ارواح زکیه زاهره مینمایند ابواب مسجد متعدد و از هر طرفی بمحله و سمتی میروند
در وسط مسجد حوضی است بالای حوض بعدی پایه ها عمارتی ساخته اند که در بعضی از فصول برای نشستن
خالی از لطف و صفائی نیست

جامع دیگر که در آن نماز جمعه خوانده میشود مسجدیست که معروفست بمسجد شاه و در یکسمت میدان نقش جهان
اصفهان که محاذی با سردر قیصریه و ملاصق چارسو مقصود است واقع میباشد این مسجد از بناهای شاه
عباس اول و در سنهٔ یکهزار و بیست و یک هجری اقدام به بنای آن نموده اند الحق نظیر این مسجد در هیچ جا دیده
نمیشود و بنای واحدیست که دیده از تماشای آن سیر نمیگردد رفعت بنا و عظمت و شان و شکوه و استحکام

آن و کاشیهای بسیار ممتاز و قطعه سنگهای بزرگ مرمر و غیره و کتیبه‌های خوش و درهای عالی که در آن نصب شده و بکار رفته هم در عالم خود بدرجه امتیاز دارد که تماشا کنندگان را واله و مبهوت مینماید

مسجد دیگر مسجد مشهور بمسجد شیخ لطف الله است بانی اینمسجد نیز شاه عباس اول است و قبل از مسجد سابق الذکر بنا کرده یعنی در سنهٔ یکهزار و ده هجری ساخته شده در میدان نقش جهان محاذی عالی قاپو ساخت و وضع اینمسجد بسیار عجیب است و کمال متانت و استحکام را دارد کاشی کاری و کتیبه و وضع گنبد آن مطرح انظار است چون پس از اتمام اول شخصی که در این مسجد امامت کرد شیخ لطف الله نام از علمای آن عصر بود مسجد باسم او موسوم شد و بعد از آنکه شاه عباس اینمسجد را اتمام نمود همت خود را مهیای اتمام مسجدی بمراتب عالی‌تر از این دید بساختن مسجد شاه مزبور پرداخت

جامع دیگر مسجد حکیم است بانی آن حکیم داود طبیب است که در سال یکهزار و پنجاه و پنج هجری بساختن اینمسجد مشغول شده گویند دولت و ثروت زیادی حکیم داود در هندوستان تحصیل کرده چون باصفهان آمد اقدام باین بنای خیر کرد الحق اینمسجد نیز با وسعت و عظمت و از ابنیه عالیه و آثار بزرگ و دلیل بر علو همت مرحوم حکیم مشار الیه است

جامع دیگر مسجد سید است در محله بیدآباد معروف بمسجد سید از بناهای مرحوم حاجی سید محمد باقر رشتی (شفتی) اعلی الله مقامه که در سال هزار و دویست و چهل و دو مشغول ساختن آن شدند و اصول و مبانی آن در کمال خوبی بطرحی بسیار پسندیده و ممتاز تمام شده و نازک کاری آن الی الان صورت تمامیت نیافته است مقبرهٔ مرحوم حاجی سید محمد باقر طاب ثراه در طرف شمال اینمسجد واقع است در نزدیکی یکی از درها و باز

جوامع دیگر در اصفهان است از قدیم و جدید که چون بعظمت این پنج مسجد نیست از ذکر آنها صرف نظر نمودیم

از قبیل مسجد آقا نور و مسجد ذو الفقار و مسجد الیجی و مسجد علی و مسجد مرحوم حاجی آقا محمد جعفر آباده‌ای و غیرهم

جامع بادکوبه

این مسجد از بناهای شیخ خلیل الله است در مسجد نوشته‌اند السلطان بن السلطان شیخ خلیل الله تاریخ بنای آن هفتصد و هشتاد هجری میباشد وضع آن غریب و بطور شبستان ساخته شده تمام حیاط و مقصوره مسقف است میان مسجد محوطهٔ مربعی است که سقف ندارد آنچه از قرائن معلوم و مستفاد میگردد این محوطه از بنای مسجد قدیمتر است و بطرز سور بخانه که در حوالی بادکوبه و معبد هندوهاست بنا شده احتمال میرود که این نقطه در قدیم الایام معبد آتش پرستان بوده بعدها حکام یا سلاطین اسلام مسجد را دور معبد ساخته‌اند

جامع ایروان

این مسجد از بناهای حسینعلیخان حاکم ایروان پدر محمد خان سردار است که حقیقتاً بنا با خان سردار باشد

جامع بسطام

مسجد بسیار قدیمی دو گنبد شبستان مسجد تاریخی است که از آن چنین مفهوم میشود که در عهد شاه خدابنده اینمسجد را مرمت و تعمیر کرده‌اند تاریخ تعمیر هفتصد و هفت هجری است

جامع بیجار مرحوم محمد تقی‌خان پدر جناب حسنعلیخان وزیر فواید این مسجد را در سنهٔ هزار و دویست و بیست هجری بنا نموده است بنائیست بسیار عالی و ایوان آن مرتفع و تقریبا این ایوان گنجایش شش هزار نفر را دارد شبستان پشت سر ایوان و خیلی بزرگ است و یک پله از سطح مسجد گودتر حیاط مسجد وسیع و دو باغچهٔ بزرگ و حوض آبی دارد در دو سمت حیاط که دو طرف شرقی و غربی باشد حجرات چند برای طلاب علوم دینیه ساخته‌اند بنای مسجد از آجر و ازارهٔ آن از سنگ و محرابش نیز از سنگ و بطور عروجی از ایوان پیش آمده است

جامع تبریز چند مسجد معتبر آباد و خراب در شهر تبریز است که هر یک صلاحیت این اسم را دارد از جمله مسجد جامع که ظن غالب اینست که در عهد خلفای بنی عباس بنا شده باشد لکن بعدها خراب شده و مجددا از نو بنا کرده‌اند دیگر مسجد مظفریه معروف بمسجد جهانشاه از بناهای سلطان محمود غازان خان و تاریخ این مسجد که در کاشیکاری مسجد رسم شده ماه ربیع الاول سنهٔ هشتصد و هفتاد هجری است دیگر مسجد علیشاه که حالا ارک و مشهور است بانی علیشاه و سلطان محمود غازانست و در تبریزیان آنرا طاق علیشاه میگویند دیگر مسجد حسن پاشا که در سنهٔ هشتصد و هشتاد و پنج هجری ساخته شده جامعی بسیار عالی و مزین و بزرگ میبوده که بعدها بکلی خراب شده و اهل تبریز بجای آن مسجدی بنا کرده‌اند دیگر مسجد استاد شاگرد بانی اول آن از اولاد هلاکو خان بوده و سلیمان نام داشته در سنهٔ هشتصد و چهل هجری این مسجد را بنا نموده بعد از خرابی در سنهٔ هزار و دویست و بیست و هفت حاجی میرزا یوسف مجتهد بنا آنرا تجدید کرده است

ابن بطوطه که در زمان سلطنت سلطان ابو سعید مغول به تبریز رفته و آن وقت مسجد جامع تبریز منحصر بمسجد علیشاه گیلانی وزیر بوده شرح این مسجد را از انفراد مینویسد غیر از بنای خود مسجد که از ابنیهٔ عالیه دنیا محسوب است در محاذی قبله مدرسه ایست و خانقاهی حیاط مسجد تمام از سنگ مرمر مفروش است و جدارش از کاشی شبیه بزلیج یک حوضخانه از آن نهری وسط مسجد میگذرد و اشجار زیادی از مسجد که ... علی الخصوص مو و یاسمین در آن غرس شده است هر روز بعد از نماز عصر سوره یس و سوره فتح و سوره عم یتسائلون در این مسجد قرائت میشود و مردم شهر بجهت استماع حاضر میشوند

جامع تویسرکان ابتدا مسجد جامعی در تویسرکان ساخته شده که بهیچوجه تاریخ آن معلوم و معین نیست و آن بنا بکلی منهدم شده و آثاری از آن نمانده که سبک و وضع آن بدست آید بجای آن الان مسجدیست که میتوان گفت فقط یک شبستانست عبارت از سه طاق در شش طاق که مجموع هیجده طاق میشود محل و موضع این مسجد طوری نیست که خیلی مستعد و قابل رفعت باشد که شایستهٔ احداث بنای عالی بوده باشد گویند بانی شبستان حالیه حاجی جبار نامی از اهل تویسرکان بوده و زیاده از یکصد سالست که این شبستان ساخته شده

جامع طهران جامع عتیق دار الخلافهٔ طهران یکمرتبه بنا نشده بلکه بدفعات ساخته‌اند ابتدا طرف جنوبی که ایوان بزرگ و مقصوره در آن واقع است بنا شده و بعضی گویند که این یکطرف هم یکدفعه ساخته نشده است بهر حال بنائیست قدیمی و از قراین چنین معلوم میشود که در عهد شاه عباس ثانی و در سنه

هزار و هفتاد و دو و باهتمام رضی الدین نامی ساخته شده و در سنه هزار و دویست و پنجاه و دو مرحوم شیخ رضا ابن سمت و بعضی جاهای دیگر مسجد را مرمت نموده که تاریخ این تعمیر در ایوان در آخر کتیبه که از کچ در آورده اند مسطور است و حاجی شیخ جعفر مرحوم جد آقا شیخ جعفر که الان در این مسجد امامت دارند شبستانی بآن سمت ملحق نموده اند خلاصه پس از چندی مرحوم حاجی میرزا مسیح در طرف مشرق چهل ستونی که دارای سی و شش ستون است با ایوانی بنا نمودند بعضی بر این اند که تاریخ این بنا سنه هزار و دویست و ده میباشد شبستانی که بر روی ده پایه ساخته شده و روی آن مهتابیست و در محاذی بنای اولیه مسجد یعنی در طرف شمال واقع شده از بناهای مرحوم دوستعلیخان پدر مرحوم حسینعلیخان پدر مرحوم دوستعلی خان پدر امیر دوست محمد خان معیر الممالک است

اما مسجد جامع جدید دار الخلافه معروف بمسجد شاه از ابنیه خیریه و آثار شهیره ظاهر البرکه مرحوم خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار طاب الله مضجعه جد امجد اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و دولته میباشد بنای این مسجد نهایت عالی و حیاط آن وسیع مقصوره و ایوان که در طرف جنوبست طولی ممتاز ساخته و قطعات بسیار بزرگ سنگهای مرمر که ازاره مقصوره است و شکیبات [illegible] در طرف بالای سنگ بخط مرحوم ملک الکتاب آقا محمد خوش نویس کاتب حضرت خاقانی کتیبه شده و حسن وضع مقصوره و گنبد مذهب مطرح انظار و حاکی از علو همت و ترفع مقام و رزانت رای و صفای نیت بانی این مبانی محکمه شیدها الله تعالی میباشد اسم خاقان مغفور اسکنه الله فی ریاض الرضوان بقلم بسیار جلی در این ایوان مسطور است و در زیر آن هزار و دویست و بیست و نه تاریخ نگاشته اند ۱۲۲۹ در مقصوره سور و آیات مبارکات قرآنی یکفقره دور گنبد و یکفقره پائین تر کتیبه شده همچنین در ایوان کتیبه ها نیز بخط ثلث و خط مرحوم آقا مهدی ملک الکتاب است و در آخر کتیبه ها هزار و دویست و بیست و چهار تاریخ نگاشته است صفه های جنبین مقصوره و ایوان هر یک بر روی دوازده ستون معتبر میباشد در طرف مشرق و مغرب هم صفه ها خوب باحسن اسلوب ساخته اند در طرف شمال شبستانی است که بر روی دوازده ستون در کمال خوبی باشد است و در الان بزرگ مسجد که محاذی مدرسه دار الشفا است و در طرف شمال واقع در بالا قصیده ایست از نتایج افکار مرحوم آقا سید حسین متخلص بمجمر ملقب بمجتهد الشعراء حاوی مدایح حضرت خاقانی و توصیفات بنای رفیع و مسجد شریف که در خاتمه آن قصیده در ضمن شعر مسطور در ذیل تاریخ بنای مسجد را اظهار مینماید و هو هذا

کلک مجمر از پی تاریخ سالش زد رقم ‌‌ پیش این مسجد بسر کز قبله آید در نماز

در بیرون همین برج که دارای جلوخانی بس وسیع مینار است در مدرسهٔ صدر و دیگر حمام مرحوم حاجی
میرزا آقاسی صدر اعظم مرحوم شهریار مبرور محمد شاه ماضی طاب الله ثراه در این جلوخان است در بالای
سردر قصیده‌ای از بدایع اشعار مرحوم فتحعلیخان ملک الشعراء متخلص بصبا در مدح خاقان خلد آشیان
طاب ثراه و توصیف این مسجد معظم کتیبه شده که مطلع آن قصیدهٔ فریده اینست

شهنشاه زمان جمشید دوران خسرو عالم خداوند زمین دارای ایران داور اعظم

و در ضمن این قصیدهٔ غرا ماده تاریخ بنای مسجد را چنین برشتهٔ نظم کشیده

رقم زد منشی کلک صبا از بهر تاریخش بود این مسجد فتحعلی شه کعبهٔ دوم

کلیه شرایط و لوازم تفخیم و تکمیل این بنای عظیم القدر رفیع الشأن از تزیینات و استحکامات و
حسن منظر و سایر ملاحظات منظور و مرعی شده است از جمله منبری بدیع از سنگ مرمر دارای سیزده
پله در مقصوره نصب است که نهایت ممتاز و قابل ذکر است در طرف مشرق و مغرب و دو شبستان در این مسجد
بسیار عالی و غرفات و بالاخانه و غیره هم دارای حسن موقع است در هذه السنه بامر قدر قدرت
اقدس همایون شاهنشاهی ناصرالدین شاه قاجار ادام الله ایام ملکه تعمیرات و مرمتها در این مسجد
نموده‌اند و دو منار عالی در جنبین گلدسته ساخته‌اند

جامع خرم‌آباد مسجد جامع خرم‌آباد از بناهای شاه پرو سلطان دختر اغرلو سلطان است
این مسجد را در سنه نهصد و هفتاد هجری بنا کرده و تاریخ بنا را در محراب در سنگ مرمر ساخته بعدها
خراب شده پیدا کرده در زمان شاه سلطان حسین صفوی در سال هزار و صد و یازده هجری بامر این پادشاه
از مرمت و تعمیر کرده‌اند باز بعضی جاهای آن خراب شده سی چهل سال قبل خدائی خان حسنوند تعمیر و مرمت
آن پرداخته چند سال قبل نیز بموجب وصیت ملا محمد تقی خرم‌آبادی حاجی زکی نامی بعضی تعمیرات در آن
نموده سمت قبله مسجد که سنگ تاریخ در آنجا نصب است شبستانی بوده که بکلی خراب شده است
سه طرف دیگر مسجد حیاط است

جامع خوی چند مسجد در خوی هست آباد و خراب که صدق لفظ جامع بر آنها میشود ولی
در هیچیک نماز جمعه نمیخوانند بر خلاف نماز جماعت که در همهٔ آنها خوانده میشود از جمله مسجدی است که
بانی اول آن مرحوم حسینخان دنبلی بوده و مسجد را چوب پوش بطرز خوشی ساخته تاریخ بنای آن
یکهزار و دویست و دوازده هجری بوده است در هزار و دویست و هشتاد و هفت در زمان حکومت
خوی مرحوم شجاع الدوله آنرا از بنیاد کنده مجددا از گچ و آجر و ستونها سنگی بنا نموده گویند

مسجدی از این قدیمی‌تر در خوی نیست و سوم مسجد جا انست و مشتمل بمدرسهٔ کوچک بسیار خوب قشنگی است دیگر مسجدیست که مرحوم آقا آخوند ملا احسن شیخ الاسلام ساخته و بدست مرحوم حاجی آقا حسین امام جمعه بود بعد از آن در دست اولاد آن مرحوم مانده است این مسجد قریب الانهدام بود سال گذشته که سنه هزار و دویست و نود و شش هجری باشد حاجی ابراهیم تاجر آنرا از بیخ کنده با گچ و آجر و ستون سنگ بنیاد محکم و خوب مجدداً بنا نمود مدرسهٔ سید در جنب این مسجد است دیگر مسجدیست که بانی آن مرحوم ملا محمد قاضی بوده و در سنهٔ هزار و دویست و شصت یا هفتاد مرحوم علیخان ماکوئی مرمت کرده باین معنی که با گچ و آجر بنیاد محکم و قشنگ این بنا را انجام نموده است صحن خوبی دارد دیگر مسجدیست که مرحوم میرزا آقا برادر زادهٔ مرحوم حاجی میرزا آقاسی صدراعظم مرحوم شهریار مبرور ماضی محمد شاه طاب الله ثراه از وجه بر مرحوم آقا آخوند ملا احمد سلطان الذاکرین ساخته این مسجد چوب پوش است دیگر مسجدیست از وجه ثلث مرحوم حاجی بابای تاجر تبریزی در عصر شهریار مبرور اسکنه الله فی ریاض السرور ساخته شده و معروف بمسجد حاجی بابا است

دو مسجد نیز در خوی است که خراب است یکی مسجدیکه مرحوم حسینخان دنبلی سابق الذکر باسم خاقان خلد آشیان ساخته و معروف بمسجد شاه است بنائی بسیار عالی اما ناقص مانده و خراب شده

دیگر مسجدیست که مرحوم حاجی مطلبخان ساخته بنائی مرتفع با مخارج زیاد کرده آنهم چون ناقص مانده خراب گردیده است

جامع دامغان دو مسجد بسیار قدیمی در دامغان هست که بر هر یک لفظ جامع صدق مینماید هر مسجدی دارای یک منار است یکی از این دو مسجد خراب و معروف بتاریخانه است اهالی گویند بحکم حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ساخته شده از این مسجد حالا چند ستون باقی است مسجد دیگر که الان آباد و دایر است گویند در زمان خلافت خلیفه مامون ساخته شده ولی سند صحیحی برای ثبوت این ادعا بدست نیست تاریخی هم ندارد که چیزی از آن مفهوم و مستفاد شود مساجد کوچک قدیمی هم در محلات دامغان زیاد است که در شمار جوامع نیست

جامع دزفول این مسجد دارای ایوان بزرگیست واقع در وسط جنبین آن دو مناره و در هر طرف ایوان بزرگ سه ایوان کوچک بنا شده عرض حیاط مسجد بیست و چهار ذرع و نیم طول بیست و شش ذرع و یکچارک دو حوضخانه با حیاط علیحده و یک منبر مبین و یک طاق شرقی و یک طاق قبلی و پنجاه و یک ستون دارد بانی و تاریخ بنای مسجد معلوم نیست بعضی برآنند که این مسجد یکصد سال قبل ساخته شده

ولی اعتمادی بر این قول و نسبت به موجب گفته امام جمعه دزفول که گویند از سیصد سال قبل امامت این مسجد
با اجداد این جانب است یا بیش از سیصد سال قبل این مسجد را ساخته باشند

جامع دهاوند این مسجد عبارتست از یک محوطه که مربع مستطیل است در سمت جنوب مقصوره
واقع شده که اصل مسجد کهنه عبارت از همانست در سمت شمال و مشرق و مغرب اگر بنائی هم از قدیم بوده
حالا از آثار قدیمه چیزی باقی نیست مگر مناره که در ضلع شمالی شرقی است تقریباً یک ربع از این مناره خراب
شده آنچه از آن باقیست چهارده الی پانزده ذرع میباشد شبستان در طرف شمالست مقصوره از طرف
عرض سه ستون و چهار طاق از طرف جنوب دارد و چهار ستون و پایه از مشرق و مغرب از طرف طول
محراب مسجد بر خلاف سایر مساجد مسطح است بعضی کاشیکاریها و خشتهای کاشی یا رچیر یا رچیده در بعضی از مواضع
مسجد کار کرده اند که چندان امتیاز و قدمتی ندارد بر روی کاشیها این چند کلمه نوشته شده

طلبکار خیراست و امیدوار امید یکه دارد خدا یا برآر

ساعیه حاجی سلطان محمود فی سنة ثلاثین و الف ۱۰۳۰

سقف مسجد قدیم طاق بوده در چند دفعه تعمیر تیرپوش نموده اند اصل تاریخ مسجد را در سمت راست محراب
چهار ذرع از زمین بالا در دو حجر بخط کوفی از گچ بیرون آورده اند ولی چون ریخته چیزی غیر از سطر اول
که بسم الله الرحمن الرحیم است خوانده و معلوم نمیشود در ستون اول طرف راست محراب بر چوبی که
زیر پایه طاق است این عبارت نقش شده (امر بعمارت هذه المسجد المبارکة الشریفة المعظمة بعون الله و
حسن توفیقه حسبة لله و طلباً لمرضاته بامید ثواب اخروی در این وقت مفخم الاعظم مقرب امراء
السلاطین خواجه یاقوت ابعاوت همون نصیب وی شد بتوفیق الله تعالی فی شهور سنة اثنی عشر و
ثمانمائه ۸۱۲ حرره علی بن فتح الله) این تاریخ یکی از تعمیرهای این مسجد است در ستون اول طرف چپ مقابل
ستون اول است این کلمات بقاعدهٔ مسطوره روی چوب زیر پای طاق نوشته شده (ساعی خیر خواجه مصطفی
ابن جمال الدین طاوس عاقبته خیر فی الدنیا و الاخرة فی ایام سلطان السلاطین شاه اسمعیل صفوی خلد ملکه فی
تاریخ سنه سبع و عشرین و تسعمائه ۹۲۷ کاتبه محمد علی شجاع) این تاریخ تعمیر دویمی است که از مسجد شده
در حجر طرف چپ چسبیده بمحراب که مقابل آن خط کوفی از گچ بیرون آورده اند این کلمات روی چوب مکتوب است
(بانی هذه الاسطوانة بعد ان هدمه الزلزلة جدّه حاجی میرزا علی مرحوم حاجی میرزا علی بابا کتبه العبد المذنب
العاصی اسمعیل بن مظفر القاضی ان فی الجنة قصراً من لبن لعلی و حسین و حسن عمل استاد مقیم بن استاد
ابراهیم اعلی فی ثمانین بعد الالف و تم تعمیر هذه الاسطوانة فی الدولة ابو المظفر السلطان شاه سلیمان الحسینی

الموسوی الصفوی) در ستون دویم طرف راست نوشته شده (راقم نسخة المرقع محمد رئیس ابن نعمة الله عمل جمال
الدین محمود نجار) خلاصه اینکه مسجد فیما بین محله قاضی و محله جریان واقع شده در ب مسجد دو سنک است در یک
سنک سواد فرمان شاه عباس در حاشیه ثبت شده در یکی تاریخ طاعون است و ما صورت هر دو را در
ذیل محض تکمیل فواید مطالعه کنندکان مینکاریم

صورت فرمان شاه عباس

حکم جهان مطاع شد آنکه در این وقت بنابر شفقت بی غایت شاهانه درباره شیعیان الکاء دماوند و حوالی و فیروزکوه
از ابتداء توشقان ئیل توجیهات ایشان را در رسد بکاه هر شهر رمضان سوای توجیهاتیکه باجاره داده میشود تخفیف
و تصدق مقرر داشتیم مستوفیان عظام دیوان اعلی این رقم عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده تغییر و تبدیل
بقواعد آن راه ندهند و آنچه بتیول و مواجب همه ساله مقرر است بر طرف دانند و آنچه مقرر است (را) در دون (ست)
حواله میشود تا توجیهات شهر مذکور را سال بسال کم نموده تتمه را تنخواه ارباب حوالات نمایند تیولداران الکاء
مذکورات مسطور و مقرر داشته رسد بکاه هر شهر مذکور را از تیول خود بر طرف دانند و طلب ننمایند کلانتر و
کدخدایان الکاء مذکوره بحقیقت رسیده اگر کسی در میان شیعیان بوده یا مردم محلی از محلات آنجا باشند
تخفیفات را باو داده نمیشود و نسخه منعم ان درست داشته بدفترخانه همایون فرستند که در دفاتر ثبت نمایند و دانسته
باشند اگر پنهان نموده باشند رد بنا باز خواست خواهند شد و در آخرت در خدمت حضرت امیر المؤمنین و امام
المتقین علیه السلام شرمنده خواهند بود و تغییر کنند تخفیف مذکور بلعنت الهی و نفرین حضرت رسالت پناهی ص
گرفتار گردد و باید که دستور دوام الشرف را بر سنک نقش نموده بر در مسجد جامع نصب نمایند و در دعاگوئی دوام
دولت قاهره تقصیر نکنند فی شهر شعبان سنه اربع و عشرین و الف ۱۰۲۴

صورت تاریخ طاعون

در سنه هزار و دویست و چهل و هفت از قضا سپهر کج رفتار و تاثیر نجوم ثوابت و سیار قهار در اکثر بلاد ایران
ناخوشی مرض طاعون حدوث یافت و تخلجات بسیاری از اهالی آنها از پا درآمد و واقعه هایله بدماوند سرایت
نموده قریب هزار نفس باسفلها و زاد و قصبه و قراء داعی حق را لبیک اجابت گفتند از آنجمله باعث و ساعی خیرات و مبرات
معمار و بانی مسجد و سایر موقوفات مرحمت و غفران پناه الواصل الی جوار الله و جعل الجنة مثواه اعنی حاجی الحرمین
الشریفین حاجی زین العابدین جا الکائی الملقب بابا جهد انصاری و ابناء او ابو القاسم و ابو الحسن و عبد المناف
مع صبیته و همشیره ها حاجی خانم و خدیجه خانم با جمعی از منسوبان بجنات خلد برین خرامیدند

جامع مرعی در خلافت منصور عباسی مهدی نام پسر این خلیفه که از جانب او حکومت

جبل داشت در سنهٔ صد و پنجاه و دو و مسجد جامع ری را بنا نمود و معمار این بنا عمرو بن ابی خطیب بود

جامع زنجان مساجدیکه درین شهر صدق جامع بر آنها شود یکی مسجد معتبر یست که بانی آن مرحوم عبدالله میرزای دارا بوده است تاریخ بنای آن هزار و دویست و سی و هفت هجری میباشد بعضی موقوفات از قریه و قیصریه و حمام دارد تولیت آن الان با محمد حسین میرزای پیشخدمت ولد مرحوم امیرزاده محسن میرزای امیر آخور میباشد مسجد دیگر هست که مرحوم میرزا ابوالقاسم مجتهد سی سال قبل ساخته است سه طرف اینمسجد تمام و یکطرف ناتمام است مسجد دیگر هست که اهل شهر در هزار و دویست و هشتاد و چهار ساخته اند چندان خرابی ندارد مسجد دیگر مسجد مدرسه ایست که مرحوم نصرالله خان نایب شهر در پنجاه و شش سال قبل بنا کرده موقوفاتی دارد

مسجد دیگر هست معروف بمسجد مرحوم میر حاجی ابوالقاسم از ابنیهٔ قدیمه است شصت سال قبل مرمت شده و حالا باز خیلی خرابی دارد موقوفات زیاد هم برای اینمسجد هست

جامع ساری مازندران مسجد دیگر در (هزار و) صد و هفتاد و سه حاجی پیر ولی نامی بنا نموده و چون ملا محمد علی بانی معروف آنرا تعمیر کرده حالا مشهور بمسجد ملا محمد علی است خرابی زیادی ندارد بعضی مساجد دیگر هم هست که در شمار جوامع نیست

نسبت بنای اینجامع را بخلفای بنی عباس خاصه بهرون الرشید میدهند سر کنبدان که در قدیم الایام آتشکده بوده و عقیده بعضی اینست که بسر سلم و تور و ایرج پسران فریدون آنجا مدفونند حالا که این مسجد است

جامع ساوجبلاغ مسجد جامع ساوجبلاغ از بناهای بداق سلطان بن شیرخان بن شیخ حیدرخان مکری است که حکومت مکری و ساوجبلاغ و غیرها را داشته اینمسجد را مشارالیه در سنهٔ هزار و هشتاد و نه بنا نموده و بعضی موقوفات برای آن قرار داده است

اینمسجد را مازیار بن قارن هشتصد سال قبل تعمیر یا بنا نموده است

جامع سبزوار گویند مسجد جامع سبزوار را خواجه علی مؤید که آخرین حکمرانان سربداریه محسوب میشود و معاصر امیر تیمور بوده و بجد متا وشنافته بنا کرده است چندین مرتبه این مسجد تعمیر و مرمت شده چند سال قبل که آب انبار محاذی مسجد را تعمیر مینمودند سنگی پیدا نمودند که چند شعر روی آن مرتسم بود از جمله شعریکه حاوی تاریخ است این است

معمار صنع از پی تاریخ سال گفت   یکتای مسجد آمده چون مسجد الحرام

بنابر اینکه این شعر را مادهٔ تاریخ مسجد بدانیم در سال هزار و چهل و چهار ساخته شده است در عهد سلاطین صفویه

جامع سلطانیه بنائیست بسیار مفصل و در حرف سین در شرح سلطانیه تفصیل آن بیاید ان شاء الله تعالی در اینمحل محض اینکه اینمسجد از بعض جوامع نیفتد بنا شعار میدهد میشود اینجامع از بناهای شاه خدابنده

باینمعنی که محمد بن ارغون خان معروف بالجایتو که او را خدابنده و خربنده نیز گفته اند و هشتمین پادشاه از اولاد
هلاکوخان مغول شهر سلطانیه را در سنهٔ هفتصد و پنج هجری بنا کرد و در آن شهر عمارات عالیه ساخت از جمله مسجد را
و گنبد معروف سلطانیه را و اینکه مشهور است بنیان این جامع بجهت مدفن شاه خدابنده نهاده شده اشتباه محض است
بلکه از اول این بنا برای مسجد جامع بوده و در حوالی آن گنبدی علیحده بجهت مدفن شاه خدابنده ساخته شده
که حالا نیز باقی و برپاست و عوام از اچهارسو میگویند و تاریخ بنای مسجد و شهر را تفاوتی نیست بلکه مقارنست
الیاروس که از طرف فردریک پادشاه نروژ بسمت سفارت بجهت معاملهٔ ابریشم بدربار شاه عباس ثانی آمده از سلطانیه عبور کرده حالت مسجد جامع سلطانیه را نوشته و صورتش از قرار ذیل است

از سه در باین مسجد داخل میشوند که خود درها از جواهر و نفایس عالم محسوب میشود زیرا که مثل درهای کلیساهای ما از چوب یا آهن نیست بلکه از فولاد جوهری بسیار ممتاز است در بزرگ که رو بمیدان است میان اهالی چنین معروف است که اگر صد نفر بقوت بخواهند او را بگشایند باز نمیشود لیکن اگر طفلی این عبارت را بگوید (بعشق علی باز شو) بمجرد اشاره باز میشود در جنب مسجد بواسطهٔ یک پنجرهٔ مس مطلائی که فاصله شده مقبرهٔ سلطان محمد معروف دیده میشود و قرآنهای متعدد در این مقبره هست که با قلمهای بسیار جلی که سر قلم بعرض دو انگشت بوده نوشته شده این سه در و پنجره از جمیع اشیائیکه ما در ایران دیدیم ممتازتر و نفیس‌تر است و طوری الان این پنجره را بهم وصل نموده اند که یکپارچه بنظر می‌آید مدت هفت سال صنعتکارهای متعدد قابل در این سه در و پنجره کار کرده اند

جامع سمنان گویند در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام آنحضرت
امر فرمودند که از کوفه تا بخارا هر روز یک مسجد بنا کنند در حکومت عبدالله بن عمر اعیان سمنان مسجد
حالیه این بلد را ساختند ولی این بنا را چندان عظمتی نبود بعدها بدفعات اشخاص عدیده بر بنای
اول افزودند و هر کس چیزی علاوه و ملحق نمود مثلاً گنبد غربی و شبستان شمالی را با منار خواجه
خواجه ابوسعید سمنانی و خواجه نظام الدین در عهد سلطنت سنجر سلجوقی ساختند و شبستان
جنوبی را شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی در زمان وزارت ارغون خان بنا نمود و چون خرابی
بهم رسانیده بود در زمان خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله ثراه ذوالفقار خان سمنانی بتجدید بنا
آن پرداخت مسجد شرقی را خواجه کیقباد بن ملک شرف الدین سمنانی ساخته و ایوان متصل بگنبد را خواجه
عزالدین محمد بالچه سمنانی وزیر میرزا شاهرخ بنا کرده است خلاصه وضع این مسجد بوضع مساجد اهل سنت
شبیه است مناره بلندی دارد چنانکه ذکر شد و در فضای مسجد که در دو صفحه سنگ مرمر و بدیوار نصب است
تاریخ بنای مسجد را در سال هزار و صد و سیزده تعیین مینماید
اما مسجد جدید البنای سمنان که معروف بمسجد شاه و از ابنیهٔ خاقان مغفور فتحعلی شاه اسکنه الله تعالی
فی دار السرور است مسجدیست بزرگ و عالی بنیان وضع حجرات و طاقها و شبستانهای این مسجد بمسجد شاه
دار الخلافه شباهتی تمام دارد در سال ۱۲۱۷ که موکب حضرت خاقان از محاصره مشهد مراجعت میکرد این مسجد باتمام رسید

جامع شاهرود در بیرون قصبه واقع است و بسیار قدیمی بانی و تاریخ بنا معلوم نیست وضع
حالیه آن اینست که منقسم به پنج قسمت میباشد یکقسمت که در وسط واقع است سقفش نیز پوشیده است
سقفهای اطراف آن از خشت خام و از مرمتهای سی سال قبل است حالا قدری خرابی بهم رسانیده

جامع شاهی گویند از بناهای ابومسلم مروزیست تاریخ ندارد ولی ظاهر است که بسیار کهنه
و قدیمی میباشد تمام بنا از آجر و سقفش از سنگ تراش است و زلزله‌های پی در پی که در شاهی میشود

تزلزلی در ارکان این مسجد نیفتاده است

جامع شوشتر از بناهای خلفای بنی عباسی است بالجمله که در سال دویست و پنجاه و چهار خلیفه
سیزده هجری المعتز بالله عباسی امر به بنای این مسجد نمود ولی چون مدت خلافت این خلیفه امتدادی نیافت مسجد
تمام نشد بعد القادر بالله و المقتدی بالله خواستند تمام کنند دست نداد تا خلیفه بیست و نهم المسترشد
باتمام آن پرداخت اسامی خلفا در کتیبه های مسجد که بخط کوفی و نسخ میباشد ثبت است این مسجد در طرف
جنوب شهر واقع است و شبستان آن نیز در طرف جنوب میباشد که طاقها رو بشمال است و چون سقف
شبستان را با شاه چوب هندی پوشیده بودند بمرور دهور چوبها شکسته و سقف خراب شده بود در دویست
و هفت سال قبل از این جمعی از اهالی شوشتر که رئیس آنها حاجی فخر الدین خیاط بوده سقف مسجد را طاق زده
و الی الان عیبی و نقصی در آن بهم نرسیده شاعری متخلص بطالب ماده تاریخی برای تعمیر حاجی فخر الدین گفته
که صورت آن از قرار ذیل است

طالب تاریخ این بنا خواست — از صاحب سر محرم راز
برخواست یکی از بین میانه — گفتا مسجد شده از اساس

تاریخ مذکور را در کتیبه بالای منبر چوبی نوشته اند طول فضای مسجد شصت ذرع عرض چهل و چهار
ذرع طول شبستان شصت ذرع عرض آن بیست و شش ذرع قطر پایه های طاقها شصت علی ارتفاع با
هشت ذرع چوبهای هندی که در پایه ها طاق و فاصله های ستونها کار کرده اند با آنکه تقریبا هشتصد
و پنجاه سال از بنای مسجد گذشته هنوز عیب نکرده با وجود یکه در شوشتر موریانه جمیع چوبها را میخورد
و این عصر نیز شاه چوب هندی که معروف بچوب چندل است در شوشتر معمول است و در ابنیه بکار میبرند
و بها سخت و محکم است این چوبها را از راه دریا بشوشتر می آورند و اصله که شش ذرع طول آن باشد
دو ریال الی سه هزار خرید و فروش میشود

بر طرف راست منبر کتیبه ایست مورخ بتاریخ چهارصد و چهل و پنج مناره این مسجد از قرار مذکور با اصل مسجد ساخته نشده بلکه بانی آن شیخ اویس بن شیخ حسن چوپانی است و اسم او در کتیبه جلی بر سنگی در نیم گلدسته منقوش است قبله محراب این مسجد بعینه از مسجد کوفه در اعتدال بر جمیع محرابها ترجیح داشته و از ادر کمال استقامت یافته اند

جامع شیراز مسجدی در شهر شیراز است که مسلما از جوامع محسوب میشود یکی جامع عتیق است
مشهور بمسجد جمعه و شعر شیخ سعدی علیه الرحمه که گوید

تا نشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح — یا از در سرای اتابک غریو کوس

اشاره باین مسجد است قاضی ناصر الدین بیضاوی در تاریخ موسوم بنظام التواریخ مینویسد بانی مسجد
جمعه شیراز عمرو لیث صفار است و چون بنای این مسجد نهاد امر کرد چوبهای سخت قوی تحصیل و آماده
نمایند که هنگام ضرورت بمصرف رسانند بعد از تفحص معلوم کردند که در بلوک سرفستان فارس درختی

بوستانی است که درختهای محکم سخت قابل دارد جمعی مامور خریدن آن اشجار شدند و چون بدان بستان
رفتند با آن زن ملاقات نمودند گفتند بقدری ما احتیاج از این بستان چوب قطع کنید بعدها قیمت آن را معلوم
خواهیم کرد چون آنچه خواستند از آن اشجار بریدند گفتند حمل بشیراز کنید تعیین قیمت بعد خواهد شد
چون بشیراز بردند و موقع بکار بردن آنها در رسید در صدد معلوم کردن قیمت برآمدند باز آن زن
صالحه تعلل کرده گفت بمصرف رسانید بعد قیمت را مشخص میکنیم تمام سقف مسجد را از آن چوبها پوشانیدند
همینکه چوبها بمصرف رسید آن زن خبر ایشان گفت مرا احتیاجی بوجه قیمت این چوبها نیست در راه خدا
داده ام این مطلب را بعمرو لیث گفتند متغیر شده آن زن را طلبید گفت یا قیمت چوبهای خود را بستان یا
حکم میکنم آنها را از محلی که بکار رفته بیرون آرند و ببوستان حمل نموده ببرد کنند آن موقره گفت
ای امیر شما این مسجد را برای که ساخته اید گفتند از برای خدا و ثواب و جزا آن زن گفت من نیز طالب رضای
خدا و ثواب آخرت می باشم شما چرا مانع این فیض از من میباشید عمرو لیث بسیار متاثر شده بگریست و او را
از اخذ ثمن معاف داشت بالجمله این جامع مسجد بیست وسیع مشتمل بر عمارات و معابد بسیار در میان صحن مسجد عمارتی
مربع بلند و رفیع دو طبقه بوده با صنایع عالیه حجاری و بنائی و کتیبه های ممتاز و بواسطه تصاریف
زمان و زلزله های متواتر که در شیراز میشود رو بانهدام نهاده است ابتدای حکمرانی عمرو لیث
دویست و شصت و پنج یا شصت و شش هجری بوده و زیاده از بیست سال حکمرانی نموده در مدت
حکمرانی او این مسجد ساخته شده است اتابک ابش سلغری قدری بر بنای عمرو لیث افزوده سلطان ابراهیم میرزا ابن شاهرخ میرزا هم مرمت آن را
جامع جدید شیراز معروف بمسجد نو میباشد این مسجد از ابنیه اتابک سعد بن زنگی است که در پانصد و
نود و هفت مستقل بحکمرانی فارس شده و در ششصد و پانزده این جامع را بنا کرده اما از بنای اتابکی جز بطاق عالی چیزی باقی نمانده و ما بقی خراب شده
و صادقخان زند تجدید عمارت آن نموده است و دو شبستان که در این مسجد بنا شده یکی را بانی صادقخان زند
و دیگری را بحکم مرحوم فریدون میرزای فرمانفرما ساخته اند الحق این مسجد نیز در وسعت و روح و صفا و حسن بنا
و عمارت و لطف مقام امتیازی تمام دارد بموجب مسطورات وصاف بحکم اتابک سعد در درب مسجد چار بازاری
بسیار خوب بنا نمودند ولی آن وضع بکلی تغییر کرده است

بعدها نیز مکرر تعمیر شده ولی باز زلزله ها اثر خراب دارد

۷ در بیست و هفت سال قبل حاجی میرزا علی اکبر خان قوام الملک شیرازی این عمارت را تجدید کرده و فی الحقیقه در کمال خوبی ساخته

جامع دیگر مسجد وکیل است که بعد از هزار و صد و هشتاد هجری کریمخان زند بنا کرده ابنیه کریمخان عموما
و این مسجد خصوصا قابل هرگونه وصف و توصیف است مقصوره که در سمت جنوب واقع است دارای چهل و
هشت ستون سنگی یکپارچه است که مطرح و مطمح ابصار و انظار است قطعات سنگهای بزرگ مرمر که در
ازاره ها و سایر مواضع این مسجد بکار رفته همه قابل تماشا و ذکر است در وسط دریاچه آب بسیار ممتازی دارد

در جنب مسجد کرمانیجان بنای مدرسه نهاده ولی تمام نشده و منهدم کردید در جنب شرقی مسجد چهار بازاری ساخته که مزارات و متانت و رفعت معروفست و در جنب غربی مسجد حمامی بسیار خوب بنا کرده است که آن نیز دارای امتیاز و مزیت

میباشد مرحوم حسینعلی میرزا حکمران فارس مرمتی از این مسجد نموده بعد ها چون باز زلزله صدمه عمده باین مسجد

وارد آمد دیگر باره بامر فدر قدر اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه ناصرالدین شاه قاجار دام الله تعالی ایام ملکه اثر عمارت فرمودند

جامع عراق

سلطان آباد مشهور به شهر نو که باصطلاح حالیه شهر عراق همانست از بناهای مرحوم سپهدار و قریب هفتاد سال است که این شهر بنا شده و مرحوم سپهدار مقارن ساختن این شهر مسجدی در وارك بنا نموده

جامع طوس

از بناهای حسن بن علی بن اسحق ملقب بنظام الملك است که وزیر الب ارسلان و ملکشاه سلجوقی بوده و مسجد جمعه نوقان را نیز نظام الملك ساخته است

و مسجدی دیگر ساخته که باسم آقا آخوند ملا محمد علی معروفست تاریخ بنای این دو مسجد با بنای شهر تفاوتی ندارد مسجدی مرحوم حاجی کرمانیجان شصت سال قبل در این بلد ساخته حالا خراب است مسجد قبله از بناهای حاجی طهماسب است انهم شصت سال قبل بنا شده مسجد مرحوم آقا خوند ملا شمس العلی نیز شصت سال است که ساخته شده همچنین در همین تاریخ مسجد مرحوم آقا مبین بنا کرده که حالا خراب است مسجد النعیم از بناهای پنجاه و پنج سال قبل از این است بعضی مساجد دیگر هم در سنوات بعد ساخته شده است

جامع قزوین

این جامع بامام شافعی منسوب بوده صحن بزرگ آن از چند نفر ساخته مستحدث هم باسم ابن موسی صحن کوچک که بطرف شرقی مقصوره است از ابنیه هرون الرشید است صحن کوچک بطرف قبلی از بناهای خمارتاش عماد یست که در سنه پانصد شروع ببنای آن کرده و در پانصد و نه تمام شده (خمارتاش از ممالیك عماد الدوله توران که از مشاهیر حکام قزوین بوده میباشد و چون عماد الدوله بملازمت سلطان مشغول بود خمارتاش از جانب او حکومت قزوین میکرد مردی زاهد و در اواخر امر ترك اشغال دیوانی گفت) بعدها چون در بعضی اماکن خرابی بهم رسید فخرالدین و للشا کیالان تجدید عمارت و مرمت آن پرداخت ملك مظفرالدین البارسلان بن تقش باز دار نیز در سنه پانصد و چهل و هشت بعمارت مسجد افزود بعضی کتیبه‌ها وی شرح مرمت و موقوفات خمارتاش بن عبدالله العمادی و دو لوح که مشعر بر محو بعضی رسوم مذمومه و بدع میباشد در این مسجد دیده میشود نصره را سواد هر یك را در ذیل مینکارد و چون بعضی کلمات در مواضع مختلفه محو و حك شده جای آنرا سفید میگذارد و صحت و عدم صحت عبارات بعهده نکارنده نیست بلکه با کمال دقت بعینه نقل شده است

سواد کتیبه اول دو سطر بخط نسخ و کوفی و ثلث در ضلع غربی صفه شروع شده و که اخرها بر ضلع شمالی تمام شده است

بسم الله الرحمن الرحیم یقول العبد الضعیف المنتظر لعفو ربه خمارتاش بن عبدالله ماء الفناة الخمار تاشیه علته قسمت بین اهل القرین فربعه لاهل طریق آبهر یاخذونه وحظهم من راس سکة شریح و سلسه لاهل رستق القطب (العطش) یاخذون شربهم من راس دوکة و ربعه لاهل المدینة العتیقة یاخذون نصیبهم من موضع من راس سکة

الاكافرة (الاكافين) عند المسجد ومن باب الجامع العتيق والى سوق الصاغة (الصباغة) وما فضل عنهم يكون لاهل طريق اردااق وثلثه لاهل طريق دى ضامغان وسكة الحرمية ولاهل طريق المقابر ياخذون حظهم من باب الجامع العتيق النافذ الى سوق الصاغة فلا يحل لاحد تغيير هذه الجملة فمن فعل ذلك فعليه لعنة الله و الملائكة والناس اجمعين فرحم الله من دعا له بالمغفرة ولمن قال آمين المدة وان طالت قصيرة والماضي للمقيم عبرة والميت للحى عظة وليس لامس عود وللمرء من غد على ثقة والاول للاوسط جاز والاوسط للاخير فاتك وكل لكل لاحق والموت لكل سائق ان آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار تمت عمارة هذه البقعة في اخر سنة تسع وخمسمائة

کتیبهٔ جبلی دویم بخط کوفی از ضلع غربی بقعه شروع و به ضلع شمالی بقعه تمام میشود

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين قال الله تعالى وما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله هو خيرا واعظم اجرا يقول خمارتاش بن عبدالله وقفت على هذه القبة والمدرسة الملاصقة بها ثلاثة ارباع قرية هراس آباد وخمسة عشر سهما من قرية جوران وجميع بستان جلاد (جلان) وجميع بستان اماماان بطريق الجوسق وجميع كروم الباسطة بطرف (بطريق) نهر الحر وما دونه يشتمل على ثمانية عشر بستانات وسهما واحدا من سهمين من جميع الرحى المعروفة بقاسمان مع جميع القيطين اللتين بخلفها وهي على وادى ديرج وجميع الحوانيت التى بقزوين وقفا صحيحا على ما ينطق عقودها وسجلاتها ووقفت على مساكين مدينة النبي عليه السلام ستة عشر سهما من سهام قرية ملولان ووقفت على القناة الخمارتاش على ما ينطق به العقود شرائطها وجريا المتنوع في ديوان السلطان وغرض في هذه الكتابة قطع الا على هذه المدرسة ايضا سهما واحدا من سهمين من كروم البستان وعليها وعلى مدرستها سهمين ونصف وليس لاحد تغييرها وتبديلها فمن فعل ذلك فعليه لعنة الله و الملائكة والناس اجمعين

کتیبهٔ فوقانی بخط نسخ که از طرف محراب شروع شده است و در انتهای ضلع شمالی بقعه تمام میشود

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين بسم الله الملك الحق المبين هذا من فضل ربى ليبلونى ءاشكر ام اكفر ومن شكر فانما يشكر لنفسه ومن كفر فان ربى غنى كريم يقول العبد الضعيف الفقير الى رحمة الله خمارتاش بن عبدالله العمادى اعطاه الله مسؤله وبلغه في الدارين مأموله وقفت وتصدقت على الدويرة التى امرت ببنائها وعمارتها كلاها الله من الآفات رحم الله تعالى بخمسة وعشرين (ستين) سهما من سهام قرية تدعى بشين وتصدقت ايضا بالكروم التى هي في ايدى السكان بها وغيرهم على التفصيل المكتوب في السجل الناطق بالوقفية وسكانها

من اهل التصوف الذين تادبوا باداب الله تعالى الاخيار منهم والابرار المتقين بجميع اثني عشر سهما من سهام
قرية تدعى بصامغان　　وبجميع الاراضي اللواتي في يد الخطيب ابي طاهر ويعرف باكارسه (باكاريه) و
بجميع الاراضي المعروفات باكارسه　　وتصدقت ايضا بجميع خمسة عشر سهما من سهام قرية تدعى
باوجين (ملولان)　　وتصدقت ايضا بخمسة عشر سهم من سهام القرية المدعوة بشين و
تصدقت ايضا بنصف جميع الرحى المعروفة بفاسمان التي هي على وادي دبزج وتصدقت ايضا بجميع
اثنى عشرة بستانا تاكرا　　بقزوين يعرف بدسكه (بدبجسكه) مما يلي النهر الذي يجري فيه الما
الى البستان منها اربع قطاع على يمين الداخل في البستان من مجرى الماء قطعة منها يعرف بكاردرد
(بكازرود) وثلاث قطاع متصلة بها وعلى شمال الداخل في البستان من مجرى الماء اربع قطاع (قطعة)
منها يعرف ببستان غوره وقطعة منها يعرف بشبوه وثلاث قطاع متصلات بها واربع قطاع مما يلي
البستان المعروف بالده خدا محمد الزينبي قطعة منها يعرف بزرجون لبد وتصدقت ايضا بسهم واحد
وواحد من سهام القرية المدعوة بصامغان على الخان المبني بهذه القرية وتصدقت ايضا بنصف سهم واحد
من سهام القرية المدعوة بجودان على البئر الذي امرت بحفره في هذه القرية وعلى عمارته وعمارة بيت البئر و
على عمارة المسجد الذي هو فوق هذا البيت وعلى المتولي المستقي الماء فيه ليصرف فاضل دخل هذه الصدقة الى
ثمن الدلو ولو لسان الدلو والرسنات المبلده　　والكيزة والالات المحتاجين اليها فقد امرت المتولي
بالدويرة التي بنيتها على باب الجامع العتيق الصوفية وافضيت الميران بشترى ثلثة من البقور الثمان في
الشهور الثلثة رجب وشعبان ورمضان ويذبح في كل شهر بقرة ويتصدق بلحومها على الفقراء والمساكين
ويتصدق مع كل واحدة من البقور الف رغيف ورغيف واحد على الفقراء حسب ما جرت به عادتي في حيوتي
ووقفت جميع ذلك وقفا صحيحا شرعيا مؤبدا بالشروط المذكورة في عقود الوقفية ابتغاء مرضات الله و
طلب الثواب وهربا عن عقابه فلا يحل لوالي ولا لظالم ولا متقلب ولا غيرهم تبديل ذلك وتغييره فمن فعل ذلك
فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين واجر الواقف على الله　　وقد عهد الواقف المتصدق
بهذه الصدقات عهد الله وميثاقه الى كل قيم ومتولي يقوم بامر هذه الاوقاف المواضع المذكورة فيه من
المقصورة والمدرسة والخانقاتها (والخانقاهات) واهل الحرم وغيرها　　مرجوّ من الله تعالى من عشر وثواب على ما
قال الله تعالى واتوا حقه يوم حصاده فما فضل من ذلك يبدأ بعمارتها المحتاجة اليها فما زاد عليها يصرفها
الى الوجوه المذكورة في عقود الوقفية فرحم الله امرأ نظر في هذه الاثار خاريا شر عبد الله دعا له بالعفو
المغفرة والرحمة والرضوان ليغفر له

این کتیبه بالاسته در طاقهای طارپچی بالا و در حاشیه همان طاقها بخط نسخ نوشته شده کلا مشتمل التاریخ نشده است

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین بسم الله الملک الحق المبین الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی نبیه محمد سید الابرار وامام المتقین ورسول رب العالمین الی الخلق اجمعین ورحمة الله علی منبع الافتخار ومعدن الوقار وعلم المهاجر والانصار وعلم اتبع الاعلی به وامر الله والعلاء اعلی جوف الاو سر والاسرار ثم علی شیخ المعمر والامیر المنور علی نور ناظما یوم الدارین علی امیر المؤمنین علی الوصی سبقه وعلی الانصار رضوان الله علیهم وعلی جمیع الصحابة الاخیار الی یوم الدین ورحمة الله علی امیر المؤمنین وامام المسلمین وابن عم الرسول وزوج البتول ابی الحسنین مظهر العجائب ومظهر الغرائب الشهاب الثاقب وغالب کل غالب نقطة دائرة المطالب علی بن ابیطالب علیه السلام تعیینه فی ایام دولة الملک العادل السلطان المعظم مالک العرب والعجم عماد الدنیا والدین ابی شجاع محمد بن ملک شاه قسیم امیر المؤمنین امر الله لعزته واعلی فی الافلاک قدره وفی ولایة الامیر الاسفهسالار مجد الدین اتبع الوصی الا بالله علیکم ولله بر بور الا وقضینا امیر المؤمنین شاه الدنیا والدین وقد اجری الله تعالی ذلک علی ید الامیر الموفق لمرضات الافعال المجاهد فی الله ابو منصور خمارتاش بن عبد الله العمادی ابتغاء لمرضاة الله وطلبا لثوابه وهربا من الیم عذابه وسل عقابه ومتسارعا الی مغفرة ربه وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین فی مدة سبع سنین اوله شهور سنة سبع وخمسمائة واخرها سنة ثمان وخمسمائة ویحمد الله علی ذلک حق حمده وشکره وکفی بشکره ویقول هذا من فضل ربی لیبلونی أأشکر ام اکفر ومن شکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر فان ربی غنی کریم ونسئل الله ان یجعل ذلک منه خالصا لوجهه ویتغمده برحمته ولا یناقشه فی محاسبته ویجعله من الذین یتوفهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون ورحم الله من نظر فی یومه لغده قبل خروج الامر من یده فانه لا بد منه ولو من الدنیا والاخرة

سواد لوح مسجد جامع طرف یمین

امّا بعد غرض از تسطیر و تصویر این سطور آنستکه در معامله یحیی ئیل سال سابق نصیب آقا و غیره وقورچیان همایون اعلی عرض نموده اند که قپانداری دار السلطنه قزوین بواجبی نیست و بمبلغ پانزده تومان تبریزی هر ساله بایشان مقرر شده بوده و از ابتداء سنه مذکوره بر طبق عرض نقباء و کار و انسرا داران دار السلطنه مزبوره بر وانچه شریفه نواب خاقان خلد آشیان فردوس مکان مورخ بتاریخ شهر شعبان المعظم سنه ۱۰۴۸ اصدار یافته که چون بعرض رسید که در دار السلطنه قزوین هر که قپانداری

معمول و متعارف نبوده و رسم محدث و بدعت است و استدعا نمودند که رسم محدث معمول نگردد و کلانتر سابق
دار السلطنه مزبوره تصدیق نموده که در ایام جلوس خاقان گیتی ستان که مرحوم سلیمان خان وزیر و داروغه
متصدی دار السلطنه مزبوره بوده وجه مزبور را شخصی اجاره نموده بود و وزیر مزبور مشار الیه را دخل نداده
محضری در دست داشته بدیوان اعلی فرستاده دیوانیان بتحقیق رسیده چون رسم محدث بوده اجاره
مذکوره را برطرف نموده و وزیر و کلانتر شرح حال فوق را عرض نمودند بنا براین مقرر فرمودیم که مستوفیان
عظام وجه مزبور را از دفاتر اخراج نموده من بعد یک دینار حواله و اطلاق ننمایند و بعهده حاکم و وزیر و
کلانتر که امداد حسابی نموده هر ساله حکم مجدد طلب ندارند و در معامله هذه السنه ئت ئیل مطابق ۱۰۹۱ که
کمترین بندگان درگاه خلایق پناه سپهر دستگاه عرش اشتباه عباسعلی نجیب دست انداز نبرده بعد از تحقیق و
تشخیص ظاهر و محقق گردید که از تاریخ عز ورود حکم جهان مطاع آفتاب شعاع الی الان جماعت بقالان و کیالان
میدان و محلات و قپانداران کاروانسراداران دار السلطنه مزبوره از هر وقری غله و سایر حبوبات که بوزن
در می آورده اند از هر شتری مبلغ چهل دینار و الاغی بیست دینار و از هر خیکی روغن مبلغ یکصد دینار از فروشنده
و مشتری و از سایر اجناس چهل دینار و پنجاه دینار و هشتاد دینار کاپشن بعلت قپانداری هوائی میگرفتند و هر
ساله مبلغ کلی بعمل می آورده اند بعد از آنکه همگی حضرات اهالی شرع شریف و حضار انجمن اعمال و اعیان کدخدایان
اجلاس و جماعت بقالان و کیالان و کاروانسراداران و سایر ارباب میزان جمعیت نموده قرار یافت که چون وجه
قپانداری از دیوان اعلی بتخفیف و تصدق مقرر شده بود که موجب رفاهیت رعایا و برایا و ضعفا و
مساکین و برطرف شدن بدعت و رسم محدث بوده باشد و جماعت اشرار کیالان و غیره مذکوران فوق
در لباس مذکوره مبلغها خطیر از رعایا و مساکین میگرفته اند من بعد الیوم جماعت مذکوره از هر وقری شتری
غله و سایر حبوبات که یکصد من تبریز بوده باشد مبلغ ده دینار قپانداری از مشتری و از روغن و خرما و
سایر اجناس مبلغ پنج دینار قپانداری و بیست دینار بعلت هوائی از خریدار و فروشنده بلا نقصان و المساوات
باز یافت نمایند و از اجناس مذکوره سیما از روغن و انگور و غیره چیزی بخشش که باصطلاح چاشنی گویند
بر ندارند و متعرض حال ضعفا و مساکین نشده گذارند که بدعاگوئی دوام دولت ابد علقت ولی نعمت عالم
عالمیان اشتغال نمایند و اگر بر خلاف مسطور عمل نمایند بغضب و سخط الهی و نفرین حضرت رسالت پناهی
و حضرات ائمه طاهرین گرفتار گشته مردود و مغضوب ابدی بوده باشند و نیز در این باب همگی جماعت
مذکوره فوق التزام باز یافت شده که هرگاه خلاف مسطور ظاهر شود و احدی از ایشان یک دینار اضافه
طمع نموده باشد مبلغ دوازده تومان بجهة سرکار دار السلطنه تبریز داده باشد و عبارت وقع الاجلاس

وکان ذلک فی شهر ربیع الاول سنه ۱۸

سواد لوح مسجد جامع طرف بسا

چون مدتی زمانی بود که ساحت دار السلطنه فردوس قرین قدوم میمنت لزوم نواب کامیاب شاهزاده والاگهر
نامدار و صاحب بلند اختر عالیمقدار علی نقی میرزا غیرت بهشت برین گشته سحاب عطوفت و آفتاب مرحمتش بر شهر و
بلوکات دیران و نابا انست هر یک از اهل این بلاد زینت و بید بمقتضای قابلیت فطری که در جبلت ایشان مکنون است
از فیض تربیت مبارکشان رموز خدمت آموختند و کنوز قدمت اندوختند و مصدر خدمات لایقه و مرجوع کفایات
شایقه شدند و بین الامثال سابق گشتند بمکافات و تلافی خدمات چندین ساله موروث و مستحق تفاهیت
کردید بنابر عدل و داد نواب والا و صاحب نیکو نهاد رای مبارک و میل اشرف ما یل بظهور آسایش خلق
و با ستحصال دعای خیر بجهت دوام و بقای عمر و دولت مدت همایون پادشاه جمجاه ظل الله روحی و من فی الروح فداه
توفیق جستند مقصود و مطلوب چنان بود که در غیر هر گونه مفاسد که سابقا آن باعث توحش و تزلزل
عباد است برافکنده و بن و بیخ آن بر نیروی بازوی همت قیعشان برکنده شده نام نیکشان بیادگار در این
چنانکه بعد از نهضت نواب والا بسمت خراسان که حسب الامر قبله عالم و عالمیان قد ما اعتبار ما بطر از فرما
و حکمرانی ایالات مطرز و نظم و مهمات این صفحات بنیابت برادر والاگهر بکف و کفالت مرجوع آمد مآ
تأسی بکردار و رفتار صاحب نامدار فرمودیم و حسب الامر نواب معظم الیه در مقام استرفاه اهل این بلاد زینت
عموم سکنه محلات شهر بوده را از هر گونه تحمیلات دیوانی که از روی بیخه در عهد قدیم مخترع بود از تاریخ
شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۳۸ فما بعدها معاف و با متثال امر نواب صاحب کامیاب بتقید لعنت نامه ابدی
مرفوع القلم فرمودیم که دیگر بعدها از مباشرین سرکاری فی ملکتی و کدخدایان محلات و با باو پاکاران
دست انحواله و بیخه صادر و وارد و داد و ستد هر گونه عوارض محلات اعم از حواله نقدی و با صادر
وارد و لا بنی از مقوله هنگام ورود و شاهی و خرج مهمان مترددین و نزول مهمان و مطالبه فروش و اوانی
و ظروف و عمله و کشیدن عمارات و عمله رفتن و بیگارات و تحمیلات باغبانان باغات سرکاری و خانه نزول
بعلت کروی ای شیء کان بهر اسم و رسم که در محلات معمول میداشتند موقوف قلم و قلم را از حوالجات
مرفوع دارند مقرر آنکه عالیجاه رفیعجایگاه مجدت و نجدت همراه مقرب الخاقان میرزا برک و زیر سرکار و عالیجا
مستوفیان و مباشران سرکاری و کلانتر و عمال خجسته اعمال و کدخدایان و ریش سفیدان و قاطبه سکنه فرق
مضمون حکم محکم مطاع را بگوش عبودیت بنوش اصغا و تبنی فاتر خلود کرده از شایبه تغییر مصون و تخلف
از حکم والا را موجب منافی رای والا و باعث غضب و نفرت و لعنت ابدی و عدم رضای خالق بیچون دانسته

در هیچ عصری از اعصار بنقض اینقرار داد لعن و توبیخ دنیوی و اخروی را بر خود نپسندند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر رمضان المبارک سنة ۱۲۳۸ فلذا اتفق علماء الشیعة بل جمیع الفرق والملل علی ان بانی هذا البناء الخیر فی جوار الله و رحمته و مبدّله و مخرّبه کالابلیس المردود فی لعنة الله و ملائکته و کتبه و رسله حرره محمد المتولی المتخلص بمایل

بعهد دولت فتحعلی شهنشه دهر | پناه ملت و دین افتخار تاج و نگین
علی نقی شه عادل که مسجد و منبر | از آن نظام پذیرفت همچو ملت و دین
چو یافت رخصت شهنشه شهریار بزرگ | بعزم نظم خراسان ز خطّهٔ قزوین
ز عدل فال و فرّ شه امام و بری آنک | کزین نهاد رشادی نو و برکت یامین
پی دعای شهنشاه شاه والاجاه | که آفرین بنژاد و دعا ز کهین و مهین
زدود دودهٔ بدعت ستون ظلم ظالم | چو بست کعبهٔ کفر از جهان رسوم لعین
نگاشت حکم رفیع و رساند ذکر دعاش | بعرش مایل امین شنود روح الامین

جامع قم مسجد جامع قم که اکنون در آن نماز جمعه جماعت میشود از بناهای ابو الصدیم حسین بن علی بن آدم اشعری است آنچه از مسافران و سیاحان شنیده شده در هیچ شهر و بلدی مسجدی نیست که مقصورهٔ آن باین وسعت و ارتفاع بوده باشد هر حال کمال استحکام را دارد دیوار آنرا با ساروج طوری کشیده اند که از سنگ سخت تر است ایوانی بغایت رفیع و متین در عهد خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب الله ثراه در این مسجد بنا کرده اند

مسجد دیگر مشهور بمسجد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است واقع در نزدیکی دروازه حضرت معصومه سلام الله علیها احمد بن اسحق اشعری که وکیل موقوفات جناب امام حسن عسکری بوده بفرموده آنجناب علیه السلام این مسجد را بنا نموده طرف جنوب آن شکست یافته و طرف مشرق بکلی خراب شده بود در این اوقات حاجی علی نقی تاجر کاشانی طرف جنوب را از نصف و طرف مشرق را یکجا برداشته مجدد از اول ساخته و میسازد

مسجد دیگر در محله عشقعلی و مشهور بهمین اسم میباشد بسیار قدیمی است بانی این مسجد معلوم نیست مسجد دیگر مسجد میدان میر است که موسی بن خزرج در پهلوی خانه خود که محل نزول حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام بوده ساخته است دیگر مسجد موسویان است که پهلوی بقعه موسی بن محمد مشهور بموسی مبرقع واقع و از بناهای آل سبع اشعری است دیگر مسجد و مدرسه جناب حاجی ملا صادق است که مرحوم میرزا آقاخان نوری صدر اعظم بنا کرده و اکنون معمور و جناب حاجی مشار الیه نماز جماعت در آن میخوانند

جامع کاشان مسجدی که در کاشان باسم جامع معروف و چنین مشهور است که از بناهای صفیه خاتون
دختر ملک الاشرف است و محراب دارد که در یکی نقش گچ و در دیگری واسطه است دارای شبستان و گنبد و حوضخانه
آباد است هر وقتی اهالی محله در مرمت و تعمیر آن کوشیده اند تاریخ بنا معلوم نیست
مساجد دیگر که فی الحقیقه در شمار جوامع است یکی مسجد و مدرسه سلطانیه است که در عهد خاقان مغفور
فتحعلیشاه البسه الله حلل النور آباد شده و نهایت خوبی و صفا را دارد مسجد دیگر واقع در محله دروازه اصفهان
از ابنیه قدیمه است و بانی معلوم نیست تازه حاجی علینقی تاجر آنرا تعمیر نموده است از مساجد خوب و دارای صحن
و شبستان است مسجد دیگر واقع در محله ملا کتقر تقریبا سی و پنجسال قبل مرحوم حاجی محمد تقیخان بنا کرده
بسیار عالی و با صفا مشتمل بر شبستان و گنبد رفیع و حوضخانه آباد و دایر است تابستانی هم محاذی
این مسجد قبل از بنای این مسجد ساخته اند که آن نیز دارای حوضخانه آباد است مسجد دیگر مسجد عمادیست از
بناهای خواجه عماد الدین که در ششصد و هفتاد و سه سال قبل ساخته شده و محتوی بر ایوان زمستانی
و تابستانی و گنبد بزرگ و شبستانهای بزرگ زمستانی و تابستانی و صحن و حیاط وسیع و حوض آب
و حوضخانه و منبر و محراب کاشی این مسجد خرابی کلی داشت از دو سال قبل تا حال حاجی علینقی تاجر
هفتصد تومان خرج مرمت آن نموده مسجد دیگر بچهار سوق مشهور و میانچال دارای حوضخانه
و از ابنیه قدیمه است ولی بانی آن معلوم نیست فی الجمله هم مرمت لازم دارد و از مساجد خوب شمرده
میشود مسجد بالا بازار از بناهای قدیم است ولی تعمیر و مرمت زیاد میخواهد مسجد دیگر موسوم بمیانچال
از بناهای حاجی محمد حسین تبریزی و باسم بانی مشهور است هشتاد و پنجسال قبل بنا کرده است
مسجد واقع در بازار مسجد آباد بیست بنای آن بعضی در قدیم و برخی در پنجاه و هفت سال قبل شده مسجد
واقع در محله کلهر از ابنیه قدیمه در هفتصد و هشتاد و سه سال قبل ساخته شده بانی معلوم نیست
مسجد کرسی شهر از بناهای هفتصد و هشتاد و سه سال قبل و بانی معین نیست مشتمل است بر شبستان و
تابستانی و حوضخانه مسجد حاجی میر محمد علی و مدرسه تقریبا شصت سال است ساخته شده آباد است و
مرمتی لازم ندارد مسجد محله درب فین قریب سیصد سال قبل بنا شده و گاهی اهل محله از آن مرمت کرده اند
دارای شبستان و تابستانی و حوضخانه میباشد آباد است بانی معلوم نیست مسجد محله ترک آباد
از ابنیه قدیمه محتوی بر شبستان تحتانی و فوقانی و حوضخانه تاریخ و بانی معین نیست مسجد محله سوریجان
که تقریبا دویست سال قبل از این مرحوم حاجی عبد الرزاق ساخته و آباد است
مسجد ترک پشت مشهد مشتمل بر ایوان و گنبد و شبستان از بناهای مرحوم حاجی سید محمد تقی

پشت مشهدی است که در پنجاه سال قبل بنا کرده است ولی ناتمام مانده و خرابی هم بهم رسانیده مسجد کلنگه پشت مشهد دارای شبستان و مهتابی بزرگ و بانی اشخاص متفرقه میباشند تقریبا چهل سال قبل بنا کرده‌اند قدری مرمت لازم دارد مسجد پشت دروازه بحر که از مساجد خوب بوده تاریخ بنای آن معلوم نیست تعمیر کلی میخواهد مسجد پشت مشهد محله دروازه اصفهان قریب هشتاد سال است بنا شده و بانی حاجی محمد باقر نام است تقریبا هفتاد مسجد وسط و کوچک در کاشان هست که در عداد جوامع نیست

جامع کرمانشاهان

یکی از جوامع سنندج که دار الملک کردستان است مسجد دار الاحسان است بانی امان الله خان بزرگ میباشد و در سنه هزار و دویست و بیست و هشت این جامع را بنا کرده مسجد بسیار عالی و بسیار ممتاز که در کردستان مشهور است کاشی کاری میباشد و بعضی از کاشیهای آن ریخته شبستان آن بیست و چهار عدد ستون سنگی دارد دو ایوان بزرگ یکی رو بقبله و دیگری رو بمشرق دارد این مسجد هست و روزهای جمعه در این مسجد نماز جمعه خوانده میشود در جنب این مسجد مرحوم امان الله خان مدرسه ساخته که دو اطاق بزرگ و یک اطاق مدرس و ده حجره دارد متولی مسجد و مدرسه شیخ مدرس است قریه اخلیجان و بعضی باغات وقف آنجا است تخمینا سالی دویست الی سیصد تومان مداخل این موقوفات است حالا قریب بیست نفر طلبه در آن مدرسه تحصیل میکنند

مسجد دیگر دار الامان است از بناهای امان الله خان کوچک که معروف پسر مرحوم شاهزاده و ملقب ضیاء الملک بوده است که در سنه هزار و دویست و شصت و هشت بنا کرده ایوانی عالی و شبستان بزرگ و سه غرفه و دوازده حجره دارد و متولی آن فخر العلماء میباشد خلیفه زرهخان مزرعه و باغ حاجی آباد وقف آنجا است تخمینا سالی دویست الی دویست و پنجاه تومان مداخل این موقوفات است قریب پانزده نفر طلبه در حجرات مسجد مزبور مشغول تحصیل اند مسجد دیگر مسجد امامزاده عمر بن علی بن الحسین است متولی این مسجد شیخ معروف میباشد سه دانگ قریه مغازه و چهار دانگ قریه قوچیاق و چند باب دکان وقف این مسجد است تقریبا سالی هفتاد هشتاد تومان مداخل این موقوفات است پنج شش نفر طلبه دارد این مسجد بواسطه قرب جوار امامزاده بسته است بعضی تعمیرات لازم دارد سی و دو مسجد دیگر در محلات کردستان هست که در شمار جوامع نیست

جامع کرمان

مسجد جامع کرمان موافق کتیبه که در در بزرگ این مسجد دیده میشود از بناهای محمد بن مظفر المنصور است که در سنه هفتصد و پنجاه هجری بنا نموده و مضمون کتیبه مزبوره تقریبا این است (امر ببناء ذلک المسجد تقربا الی الله تعالی العبد الضعیف المحتاج الی رحمة ربه الغفور محمد بن المظفر المنصور

علی ید الحاج الخراسانی فی العشر الاول من شوال سنه خمسین و سبعمائه) بموجب خطوطی که در بالای مناره و گلدسته منقوش است در سنه هزار و صد و هفتاد و شش محمد تقیخان نامی در زمان کریمخان زند مسجد مزبور را تعمیر کرده است قبل از این تاریخ هم در عهد شاه عباس ثانی شاهرخ نامی مرمت این مسجد پرداخته و در ایوان بزرگ محراب بسیار خوبی دارد که در سنگهای مرمر آیات قرآنی را در نهایت خوش خطی کتیبه نموده اند و حجاری کرده کاشیهای معرق چینی مانند بسیار ممتاز بکار برده و چنین رقم کرده اند (عمل خواجه تمکین عنایت الله بن نظام الدین معمار اصفهانی) شبستان بسیار خوبی در کمال امتیاز و وسعت مرحوم حاجی سید جواد مجتهد کرمانی برای اینمسجد ساخته که الان آباد است بنا بر تاریخی که بروی سنگ شکسته مرتسم است و قدری از آن سنگ مفقود است مسجد مزبور در سابق بیرون شهر کرمان بوده و چون تغییرات فوق در آبادی بهم رسیده حالا وسط معموره شهر واقع است طول صحن مسجد شصت و چهار ذرع و عرض آن چهل و شش ذرع است

یکی دیگر از مساجد معتبره این شهر که فی الحقیقه جزء جوامع است مسجدیست که آنرا مسجد ملک میگویند این مسجد بسیار قدیمی است طولش یکصد و ده ذرع و عرض هفتاد و چهار ذرع بزرگترین مسجد کرمانست و چون مکرر مرمت شده و تغییرات در مبانی اصلیه اولیه آن داده شده تاریخ بنای آن معلوم نمیشود و محراب خرابه از ابنیه قدیمه در این مسجد هست که گچ بری آن بسیار غریب و دیدنی است جناب امام جمعه کرمان نقل نمودند والد المرحوم اعلی الله مقامه میگفتند ملک قاورد بن جغربیک بن میکائیل بانی اینمسجد بوده و گویا در هشتصد و بیست و هشت سال قبل بنا نموده خلاصه اینمسجد بواسطه مرمتهای متوالیه آباد و چند نفر امام در آن نماز جماعت مینمایند

جامع کرمانشهان در کرمانشهان مسجدی که الان صلوه جامع بر آن شود دو مسجد است مسجدیکه باسم جامع معروفست از بناهای مرحوم حاجی علیخان پدر محمد خان امیر نظام میباشد صد و بیست و یکسال است بنا شده از سایر مساجد بزرگتر و بهتر است صحن مسجد وسیع و اطراف حجرات است و شبستان دارد یکی زمستانی و دیگری تابستانی تمام صحن مسجد و ستون مسجد تابستانی سنگ است خلوت منقح خوبی هم دارد مسجد بسیار خوبی نیز مرحوم عماد الدوله در یازده سال قبل بنا کرده که الحق نهایت امتیاز را دارد و از جوامع شمرده میشود دو باب مسجد دیگر هم در کرمانشهان هست که چون مقصود ما ذکر جوامع است متعرض نگارش آنها نمیشویم

جامع گلپایگان مسجدیست عالی و از ابنیه قدیمه ایران و تاریخ بنا معلوم نیست از قرار حساب معلوم میشود که هشتصد سال قبل ساخته شده و از نضارت بنا نام و بانی آن نام نهاده گنبدی شیخ ابو

منبع داشته حالا ایوان خراب و گنبد باقیست سمت شمال مقابل گنبد شبستانی بسیار بزرگ است عمارتی عالی دوی شبستان بوده منهدم شده مجددا بنا کرده اند و ناتمام مانده دو در اینمسجد است از جانب مشرق و مغرب و در طرف شمال سردر با شکوهی دارد مسجد مدرسه نیز مرحوم آقا آخوند ملا زین العابدین مجتهد اعلی الله مقامه در کمال خوبی و صفا و استحکام در گلپایگان ساخته اند که از بناهای این مجتهد است

جامع گنجه اینمسجد از بناهای شاه عباس اول است که در سال هزار و پانزده بنا نموده و تاریخ آن مطابق است با تاریخ فتح گنجه چنانکه یکی از شعرا گفته (تاریخ فتح گنجه کلید شماخی است) معمار این مسجد شیخ بهائی علیه الرحمه میباشد و از روی کمال علم و استادی طوری محاط و دیوار مسجد را ساخته اند که در وقت ظهر سایه یک اندازه معینی از دیوار بزمین می افتد که فی الحقیقه از روی همان سایه نصف النهار را تشخیص میدهند گویند روسها که بسیک معمول دارند و بادستۀ ساعت خود را از نصف النهار قرار میدهند باینمسجد آمده از روی سایه دیوار ساعت خود را کوک میکنند و اعتمادی کامل بصحت اینفقره دارند خلاصه کرده اینمسئله آخر نبود یکی باشد در بانی مسجد هیچ تردید نیست زیرا که خود شیخ بهائی علیه الرحمه تفصیل بنای مسجد را در سنگی مرقوم نموده بعدها قراباغیها خراب کرده اند زیرا که معین است مسجد و منبر را قشون قراباغی منهدم ساخته و مدتی هم بحالت خرابی باقی بوده تا در سال هزار و دویست و نه در عهد سلطنت شاه شهید سعید آقا محمد شاه قاجار طاب الله ثراه جوادخان زیاد اوغلی قاجار بیگلربیگی و صاحب اختیار الکاء گنجه و قراباغ مسجد و منبر را مرمت و تعمیر نموده است و تاریخ اینمرمت واسم تعمیر کننده در منبر اینمسجد که از چوب و منبت است مرقوم میباشد اطراف مسجد مدرسه است باینمعنی که اصل مسجد مثل مدفن امامزادگان در وسط صحن وسیعی در تحت قبۀ مرتفع واقع و دور صحن حجرات است که جای طلاب و محصلین علوم میباشد در مسجد سوای اوقات نماز دائما مقفل است محراب آئینه کاری است فرش مسجد حصیر ولی پاک و تمیز است چنارهای بلند و کهن در اطراف مسجد یعنی ما بین گنبد و محراب دیده میشود که در قدیم الایام غرس نموده اند چهار طرف مدرسه حوض ساخته اند که آب در آنها جاریست در ایوان جلو مسجد سنگ مرمریست که مقبرۀ حسنعلیخان ابن کلبعلیخان قاجار بیگلربیگی گنجه و قراباغ است که در سنۀ هزار و پنجاه و شش وفات کرده در دو طرف سردر مسجد دو گلدستۀ بلند است که بمناره شباهت دارد جلو مسجد خیابان بسیار عریض طولانی است شبیه بخیابان قزوین که اطراف آنرا در زمان قدیم چنار کاشته اند و از قراین معلوم است که از بناهای صفویه است دکاکین اطراف وقف مدرسه میباشد از قرار تقریر متولی سالی چهار هزار منات منافع موقوفات مدرسه است (منات قریبا معادل سه هزار و ده شاهی است)

جامع گیلان مسجدیکه در رشت باسم جامع معروفست بعضی را عقیده اینست که حاجی جمال

پدر هدایت الله خان رشتی این مسجد را بنا نموده برخی هم پدر هدایت الله خان را بانی مسجد میدانند بحق آنست
که بطور یقین بانی معلوم نیست در هر صورت چون رو بخرابی نهاده و محتاج بمرمت و تعمیر بود در سنه هزار و
دویست و هفتاد و هفت یا هفتاد و هشت چند نفر از تجار رشت بشراکت بنای مرمت را گذاشتند یعنی
که بنای اول را یکباره منهدم ساختند قدری بر عرض و طول مسجد افزودند و از نو بنا کردند ولی این بنای مجدد
ناتمام مانده و یا بنیاد رکن نشد این مسجد را مدرسه بوده که حالا بکلی خراب است مساجد دیگر باز در گیلان
هست که هر چند امتیاز دارد ولی در شمار جوامع نیست

جامع مرند این جامع در محله قبر حبشیه در سمت شرقی شهر است در ب مسجد جامع رو بمغرب است
طرف دست چپ مدخل مسجد در بیست که داخل میشوی بمقصوره مسجد بالای این در این مضمون نوشته شده
امر بتجدید العمارة الصدر الکبیر خواجه حسین بن سیف الدین محمود بن تاج خواجه او امر شهر شوال سنه
هفتصد و چهل

جامع مرو ابو مسلم مروزی که در سنه یکصد و سی هجریه در مرو آمده و استیلا و تسلط یافت
مسجد جامع مرو را در سنوات استیلا و اقتدار خود بساخت و بحسب مسطورات صاحب معجم البلدان دو مسجد
در یک صحن بنا شد یکی متعلق بحنفی و دیگری بشافعی

جامع مزینان ده سال قبل در مزینان مسجد جامع بنا کرده‌اند ولی قبل از این بنا در همین مکان
مسجد جامع بوده که بمرور دهور خراب شده و کسی تاریخ و بانی این مسجد را نمیداند همین قدر معلوم است
که از ابنیه قدیمه بوده

جامع مشهد مسجد جامع مشهد مقدس فی الحقیقه همان مسجد گوهرشاد است این مسجد در واقع
صحن جنوبی مرقد مطهر حضرت رضوی صلوات الله علیه محسوب میشود از بناهای گوهرشاد آغا زوجه میرزا
شاهرخ بن امیر تیمور است این مسجد یکی از ابنیه بسیار عالیه محسوب میشود کاشیهای معرق و غیر معرق آن که
با چینیهای بسیار ممتاز میشود نیز ابری نماید محل نظر است در این صحن یا مسجد چهار ایوان و شبستان است
و درهای آنها از این قرار است دری ببازار بزرگ دری بمحوطه معروف بپایین پا که مقبره مرحوم شیخ بهائی است
دری بسمت خانه حاجی میرزا موسی خان و دری قبلی که معبر عام میرود اما ایوانها و اسامی آنها
ایوان مقصوره با گنبدی بسیار عالی و دو گلدسته بسیار بلند کاشی که دهنه این ایوان دوازده ذرع
است و بیست و پنج ذرع و نیم ارتفاع دارد و طول آن سی و چهار ذرع و ارتفاع گنبد که در وسط واقع است چهل و یک ذرع
و قطر یکی ایوان پنج ذرع و ارتفاع هر یک از گلدسته‌ها چهل و یک ذرع است بنای این ایوان در سنه هشتصد

و بیست شد و از مستحسنات آن اینکه الی الان محتاج بتعمیر نشده

ایوان دیگر که سمت مرقد مطهر است معروف بایوان دارالسعاده می باشد که در بی مقابل مرقد منور حضرت رضا صلوات الله علیه دارد و در جنبین آن دو کفشکن است ایوان دیگر ایوانیست غربی در اطراف مسجد شبستانهای خوب هست محوطه مسجد معروف بمسجد پیرزن است الحق صفا و بهای این مسجد و استحکام و حسن موقع و مقام آن زیاده از آنست که در حیز تحریر آید

مسجد دیگر معروف بمسجد شاه از ابنیه اوزبکیه میباشد و اکنون جز دو مناره و یک گنبد که قریب الانهدام است چیزی از آن باقی نیست صحن و حجرات آن بمرور ایام ویران و نابود شده وضع بنیان و کاشیکاری معرق و غیر آن کمال امتیاز را داشته است و آثار آن ظاهر است

جامع ملایر از بناهای مرحوم شیخ الملوک است که در شصت و سه سال قبل بنا نموده در دولت آباد که قاعده و دارالملک ملایر است

جامع نائین گویند مسجد جامع نائین را خلیفه اموی عمر عبدالعزیز ساخته است چند خشت که اسامی خلفا در آن ثبت شده موجود است ولی تاریخ منبر سنه هفتصد و یازده هجری میباشد و تاریخ در مسجد سنه هفتصد و هشتاد و چهار است

جامع نیشابور بموجب خطوط مرتسمه بر لوح سنگی که در این مسجد دیده میشود چهارصد سال قبل علی نامی مشهور بکرخی بانی مسجد قدیم نیشابور شده است این مسجد دارای شبستانها و ایوانی بزرگ و از جنوب رو حجراتی نهاده است موقوفات مسجد بقدریست که در این سنوات بعد از وضع مالیات سالی دویست تومان عاید میشود و اگر هر ساله این مبلغ بمصرف مرمت مسجد برسد همیشه کمال آبادی را خواهد داشت

جامع ورامین از این بنا فقط آثار مختصری باقی است فاصله مسجد با دروازه قلعه شهر ورامین یک هزار و پانصد قدم میباشد مدخل مسجد که با وجود خرابی از ابنیه عالیه محسوب میشود در بنا عالی است در مسجد در لوح بزرگی که دو ذرع و نیم طول و یک ذرع و چهار گره عرض آن میباشد از کاشی آبی رنگ است تاریخ بنای مسجد که در زمان سلطان ابوسعید خان در هفتصد و بیست و دو هجری است و اسم بانی آن که محمد بن محمد بن منصور القوهدی بوده بخط ثلث بزرگ سفید بر زمینه ثبت است و عین عبارت آن اینست لذکر القدیم اولی بالتقدیم و تم هذه العمارة الجامع و سایر المنازل الاعلی فی ایام السلطان المعظم الخاقان الاعظم مالک رقاب الامم و سلطان السلاطین العرب و العجم ابوسعید بهادر خان خلد الله سلطانه العبد الضعیف محمد بن محمد بن منصور القوهدی تقبل الله منه مساعیه فی ایام الخلافة

الحسن بن محمد سلمه الله تعالی فی سعیه فی شهور سنه ۷۳۳ عرض مدخل مسجد چهار ذرع و نیم و سه طرف
صحن برا و طرف غربی بکلی منهدم و جزء صحرا است محتمل که این سمت خرابه عمارتی نداشته و مجرد دیوار بوده
با آنکه مدرسه غوثیه که مورخین سلف نوشته اند و الان اثری از آن نیست و علامتی یافت نمیشود که بدان توان
دانست که اینجا مدرسه موجود و در کدام نقطه بوده وصل باین مسجد و در این سمت واقع بوده بلی اینکه
دیواری هم حایل مابین مدرسه و مسجد باشد طول صحن مسجد بیست و یک ذرع و مرکب از پنج طاق و با
جزو هر طاق سه ذرع و نیم دهنه و هفت ذرع فرش انداز دارد عرض صحن مسجد نوزده ذرع و دهنه ایوان
مقصوره نه ذرع و نیم و چهار ذرع عرض دارد و سه ذرع و نیم دهنه طاق درب مقصوره است در دو طرف
درب مقصوره در ایوان دو لوح از گچ ساخته شده لوح سمت یمین اسم شاهرخ بن امیر تیمور است که در
زمان او مسجد تعمیر شده و در طرف یسار اسم یوسفخان تعمیر کننده میباشد و تاریخ شهر محرم سنه هشتصد
خوانده میشود چون میرزا شاهرخ در سنه هشتصد و هشت سلطنت یافته معین است که بعد از هشتصد
عدد دیگر بوده چون با گچ ساخته بوده اند محو شده است کتابه هم ندارد و صحن مقصوره مربع مستطیل است
و یازده ذرع و نیم طول و ده ذرع عرض آن میباشد کتیبه مقصوره که بخط ثلث و از گچ است سوره مبارکه
یسبح لله است تا آیه شریفه و لا یتمنونه ابدا بما قدمت ایدیهم والله علیم بالظالمین و کتیبه ایوان مقصوره
آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعه الی لعلکم تفلحون میباشد
مسجد دیگر هست در روامین خراب و کتیبه ها بخط ثلث دارد که خوانده نمیشود در یکسمت از کتیبه ها لفظ
(المسجد الشریف) دیده میشود در سمت دیگر سنه هفتصد و هفت پیدا است صحن مسجد را حالا قبرستان
کرده اند اهل بلد کوبندا بیجا مقبره کوکب الدین است نیز آثار مسجد خرابه در روامین در سمت شمال نادرین قلعه
دیده میشود این مسجد مسقف بوده حالا همان جدار باقی و سقف ریخته و قبرستان است در یکضلع این
مسجد مقبره سید فتح الله میباشد در سنه هشتصد و نود و نه این مسجد بنا شده محرابی از آثار این مسجد
باقیست و با کاشی معرق بیبا اعلی آیه شریفه و انزل فی قلوب المؤمنین تا آخر آیه مکتوب است در داخل
محراب به سه ضلع (لا اله الا الله الملک الحق المبین محمد رسول الله صادق الامین علی ولی الله امیرالمؤمنین)
بخط ثلث کتیبه شده است

جامع هرات

ما بین دروازه خوش و هرات واقع و بموجب گفته صاحب تاریخ هرات معین
الدین محمد الزمجی سبزواری که از شاگردهای مولانا عبدالرحمن جامی است موضع مسجد بهترین نقاط
شهر است از حیثیت سلامت و خوبی آب و هوا زیرا که وقت بنای مسجد چند نقطه از نقاط شهر هرات را

امتحان کردند باین نوع که چند کله گوسفند که تازه ذبح کرده بودند هر یک را در نقطه گذاشته کله که در موضع مسجد جامع گذارده بودند چهار روز بعد از کله هائیکه در سایر نقاط گذارده بودند فاسد و عفن شد باین معنی را دلیل بر بهتری هوای این محل دانسته و از حسن اتفاقات آب جاری هم چون باین موضع می نشست مسجد را در این محل قرار دادند والا مبنا پیشنهاد جامع را در وسط شهر بنا کنند بانی مسجد بنا بر شرحی که صاحب حبیب السیر در کتاب خلاصة الاخبار مینگارد اولا سلطان ابو الفتح محمد سام است که در اواخر دولت خود بنا نهاده و قبل از اتمام این بنا درگذشت برادرش سلطان شهاب الدین بواسطه اشتغال بجهاد خوارزم شاه بعمارت مسجد نپرداخت اما پسرش سلطان غیاث الدین محمود بعد از آنکه پادشاه شد عمارت مسجد را در پانصد و نود و هفت تمام نمود چون چندی بر این بگذشت بسبب طغیان چنگیزی و خرابی ولایت خراسان رو بخرابی نهاد ملک غیاث الدین کرت بمرمت آن کوشید بعد از فوت وی ملک معز الدین حسین در زینت مسجد مبالغه تمام نمود امیر جلال الدین فیروز شاه نیز مرمتی از این مسجد کرده است در ایام سلطان حسین میرزا گورکانی چون رو بانهدام نهاده بود امیر علی شیر وزیر سلطان حسین میرزا در سنه هشتصد و […] بعمارت پرداخت و ابتدا کرد بباز کردن گنبد و پیشطاق مقصوره و در دو جانب صفه مقصوره دو ایوان عالی بنا نمود و کار سه چهار سال را در شش هفت ماه تمام کرد چنانکه رفعت ایوان مقصوره زیاده از شش هفت ذرع پیش از آنچه پیش بود شد و قطعات در ماده تاریخ این مرمت گفته اند ولی بهترین تاریخها لفظ (مرمت کرد) است که معین الدین اسفزاری همین لفظ را در ضمن قطعه تاریخ قرار داده و صورت قطعه از قرار ذیل است

نظام دولت و دین میر پادشاه نشان — که دولت و جهانش حق کرامت کرد
مرمتی که ز اصل بنا فزونتر بود — در این مقام شریف از علو همت کرد
ز اتفاق حسن بین اقتضای زمان — که چون موافق تاریخ شد مرمت کرد

و علاوه بر استحکام و متانت اصل بنا زینت یاد از کاشی کاری و نقشهای بدیع و حجاری را بمسجد نمود و طاق و رواقها را بنقوش اسلیمی و ختائی بیاراست و چون منبر قدیم از چوب کرده بود و در هم شکسته بود منبری از سنگ مرمر که سنگ آن از ولایت خواف بدست آوردند و [?] نیکو ساختند [?] خواجه اختیار الدین حسن تاریخ منبر را قطعه گفته که صورت آن از قرار ذیل است

از همت مير […] شد منبری مکمل — که از غایت ترفع بر عرش سر کشیده
هرگز کسی ندیده منبر ز سنگ مرمر — تاریخ شد همانا هرگز کسی ندیده

بالجمله صاحب حبیب السیر در خلاصة الاخبار وضع مسجد را از اینقرار مینویسد

از وقایع عمده متعلقه بجامع هرات یکی اینست که در سنه هشتصد و […] در روز جمعه که میرزا شاهرخ برای اداء جمعه بمسجد آمده بود شخصی بلند پوش که از [?] احمد لر […] میبودند و از [?] فضل الله استرابادی بود بعنوان اینکه عریضه بمیرزا شاهرخ بدهد کاردی بشکم میرزا شاهرخ زده ولی کارگر نیفتاد و احمد لر را در آن زمان میرزا شاهرخ بکشتند و بعضی را که با احمد لر کسان […] بقتل یا اخراج بلد شدند و در تاریخ این واقعه گفته اند

سال تاریخ هشتصد و سی بود
روز جمعه بین اداء صلاة
فتنه عجیب حادث شد
در خراسان ولی بشهر هرات
گرچه بود در بساط چون فرزین
خواست تا شهرخ زند شد مات

از جمله اشخاصی که جلای وطن دادند امیر سید قاسم تبریزی بود که بحکایت سمرقند روانه شد و غزلی حکایت و شکایت حال داشت بدان اشاره نظم اورده که بعضی ابیات آن از قرار ذیل است

ایا عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان
مرغ دل [?] پران کند بالای هفتم آسمان
قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن
شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان

این مسجد جامع مشتمل است بر چهارصد و شصت گنبد و صد و سی رواق و چهارصد و چهل و چهار پیل پایه
و طولش سوای عرض دیوار دویست و پنجاه و چهار ذرع و عرض صد و پنجاه ذرع و طول صفهٔ مقصوره اش
شصت و پنج ذرع و عرض بیست ذرع و دهنهٔ طاقش بیست و شش ذرع و طول صفهٔ شمالی بیست و سه
ذرع و عرض پانزده ذرع و طول صفهٔ شرقی بیست و هشت ذرع و عرض پانزده ذرع و طول صفهٔ
جنوبی بیست و دو ذرع و عرض سیزده ذرع و نیم و طول گنبد مقبرهٔ ملوک بیست و چهار ذرع و عرض
بیست و سه ذرع و طول صحن مسجد صد و چهارده ذرع و عرض هشتاد و چهار ذرع و این بقعه شش در
دارد یکی از مسافرین فرنگ که شاید از فضلای ایشان باشد گوید در این وقت مسجد جامع قدیم بکلی خراب است مبنی که این مسجد
بر آن ساخته شده بود معادل است با هفتصد و بیست و هشت ذرع مضروب

در سلطنت میرزا شاهرخ گورکانی گوهرشاد بیگم زوجهٔ میرزا شاهرخ بدست امیر شبلی در خارج شهر
بنای مسجد جامعی گذاشت ولی اتمام نشده درگذشت

جامع همدان

جامع عتیق همدان که معروف به همین اسم است در وسط شهر واقع و بنائی عالی و
معتبر میباشد جمعی از ائمهٔ جماعت در هر ضلعی از اضلاع این مسجد نماز میخوانند بانی آن الباوخان است لکن
ولی تاریخ بنا که در چه سال ساخته شده معلوم نیست نیز در وسط شهر مسجد جامع معتبر بزرگی مشتمل
بر صحن و سر و طاق بزرگ و شبستان بامر مرحوم خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله مضجعه
بمراقبت مرحوم آقا خوند ملا محمد حسین بنا نموده که ناتمام مانده است سی و چهل ستون سه ذرعی سنگی برای این
مسجد تمام کرده بودند که کمال امتیاز را داشت چون در همین اثنا حضرت خاقان علیین مکان بهشت
جاودان روان شدند مسجد بحال ناتمامی ماند و ستونها بعضی را در شهر و برخی را که در کار حمل و نقل
بودند در بین راهها بحال خود گذاشتند و البته بنائی که بحالت ناتمامی باقی بماند رو بانهدام خواهد نهاد
در محلات همدان مساجد خوب از قدیم و جدید بسیار است ولی در شمار جوامع نیست

جامع یزد

گویند ابتدا سلطان علاء الدوله کرشاسب بن علی بن فرامرز بن سلطان علاء الدوله
کالنجار مسجدی عالی ساخته که معروف بمسجد عتیق شد این جامع را سه در بوده یکی بروی قبله و یکی ببازار
کلاه دوزان قدیم و دیگری بطرف مدرسهٔ کالیه در دهلیز آستانه مقابل صفهٔ بزرگ کتابخانه ساخت
در سنهٔ هفتصد و بیست و چهار مرتضی اعظم سعید سید رکن الدین محمد بن سید نظام الدین محمد
قاضی در قبلی مسجد قطعه زمینی خریده طرح مسجدی نو انداخت و صفه و گنبد و مقصوره و غرفه ها ابنیهٔ
محکم بنا نمود اما اتمام نشده بانی درگذشت بموجب وصیت او شرف الدین علی بر اتمام آن سعی کرد ...

بر سر گنبد قدیم بساخت و مرتضی اعظم امیر شمس الدین محمد خلف سید رکن الدین محمد که در آن وقت در
تبریز بود زیلوهای ممتاز نیکو جهة گنبد مقصوره فرستاد و در سنه هفتصد و هفتاد و هفت در
مسجد بحکم امیر شمس الدین ساخته شد و نصرة الدین یحیی مظفری در طرف دست چپ گنبد مقصوره صفه و
طنبی عالی بنا کرد در زمان میرزا شاهرخ گورکانی شاه نظام کرمانی وزارت یزد یافته جامع کبیر را که
کج اندود بود بکاشی تراشیده الوان تزیین نموده کتیبه سوره مبارکه انا فتحنا بخط بهاء الدین هزار اسب
که سرآمد خوشنویسان آن عصر بود نصب در شاه نشین گنبد مقصوره محرابی از مرمر کار گذاشت و در پیش
طاق صفه دوازده امام بکاشی منبت ساخت و بر بالای طاق شرقی آیه کریمه و اذ یرفع ابراهیم القواعد الخ
بکاشی نقش کرده و در صحن مسجد پایابی حفر نموده با آجر و کاشی مزین کرده اند و آب محمود آباد را جاری
ساخت و پنجره آهنین بر سر پایاب در صحن مسجد گذاشت و فراشخانه بر در مسجد بنا کرد و کاروانسرائی
در بیرون در مسجد بود که ریسمان فروشان در آن بودند از خریده خراب کرده ساحت در مسجد کرد
و ده دکان در یمین و یسار ساحت بنا نمود و در میان ساحت حوضی ساخته آب تفت را در او جاری
کرده و در کتیبه درگاه مسجد اسم میرزا شاهرخ را بکاشی ثبت نمود و در اندرون مسجد طرف راست گنبد
مقصوره جماعت خانه عالی بنا کرده و نیز در در مسجد چاه آب سرد کنده چاهخانه بساخت و منقش نمود
و بعد آن چاهخانه قهوه خانه گردیده و در زمان شاه طهماسب آقا جمال الدین محمد وزارت یزد یافته مسجد را
تعمیر کرده و دو مناره بنا نمود و برای مناره طرفین دو راه قرار داد و در هشتصد و شصت و دو امیر نظام
الدین حاجی قنبر جهانشاهی القاب فرمان میرزای جهانشاه را با کاشی تراشیده در مسجد نصب کرده و در
زمانیکه امیر جلال الدین چقماق شامی حکومت یزد داشت وجده او بی بی فاطمه خواتون صحن مسجد جامع را
بسنگ مرمر فرش نموده و ستون از مرمر در دو جانب صفه گذاشت و منبر خطیب که از چوب بود برداشته
در عوض آن از کاشی الوان مرتب داشت و حال این منبر را بحکم مشار الیها بپشت شتران و دواب
از کربلای معلی آوردند و بعدها نیز بمرمت مسجد قیام نموده اند و بر موقوفات آن افزوده و وضع
حالیه مسجد بعد از مرمتهای در این زمان از قرار ذیل است
مسجدی است بسیار بزرگ واقع در وسط شهر کهنه در داخل حصار بلده مذکوره مسجد
مانند آن نیست از پنج در باین مسجد داخل میشوند و درگاه دیگر هم دارد که از آنها کمتر عبور میشود
صحن وسیعی دارد و در وسط آن ماهتابی مسطح است که جوی آب هر یک از قناتها در اطراف صحن جاری
دارد گنبد بسیار وسیع و مرتفعی در سمت قبله است که داخل آن بکاشیهای الوان ممتاز و کتیبه‌ها

خط کوفی که مشتمل بر آیات مبارکات قرآنی وغیره میباشد مزین است نیز بعضی از سور کلام الله مجید را
بخط ثلث و رقاع در حواشی گنبد و جلو کتیبه کرده اند و در طرفین گنبد مزبور دو رواق است که چون
جمعیت مصلین زیاد شوند جماعت متصل بانجا میشود در زمستان در این گنبد نماز جماعت میخوانند
و دو شبستان این مسجد است که در فصل زمستان در شبستانی که در طرف یمین و غربی صحن مزبور است
صفوف جماعت آراسته میشود این شبستان بسیار وسیع و طولانیست از در و دو داخل آن میشوند
شبستان دیگر در جانب شرقی است با بروجی سقف است به جنب محلی که در طرف یسار شرقی است و صحن
مسجد واقع و مشتمل است حوض هشتی بسیار بزرگی را که مملو از آب و فضا باد است اما چون در این ازمنه دائما
آب از آن نمیکند در حوضخانه کوچکی در جنب آن بنا کرده اند که آب آن از چاه است نیز حوض کوچکی در
همین محل تازه احداث شده که مملو از آب شور است و تخمینا سه ذرع پائین تر از سطح زمین این مکان میباشد
حوضخانه کوچکی هم مقابل یکی از دو مدخل شبستان است که بجهت فصل زمستان مسقف شده
دو مناره بسیار بلند این مسجد است که مشرف است تمام عمارات بلده و قرای حومه خارج
هر دو مناره از سر تا پا کاشی الوان ممتاز است و در وسط هر دو قسمت اینست با بالا رفتن اشخاص ولی قدر
چنانکه بیان اشاره رفت
داخل این دو مناره مثل هم نیست باینمعنی که در یک مناره از یک قطار پله بالا میروند و از قطار پله دیگر پائین
میآیند بعکس راه صعود و نزول مناره دیگر که فقط یک قطار پله است چنین مشهور است که استادی معمار
با شاگرد خود قرار داد که هر یک مباشر ساختن یک مناره شوند و طوری بنا کنند که بعینه دو مناره نظیر هم
باشند و عمل یکدیگر را نیز در اثنای کار باز دید ننمایند و چنین کردند پس از اتمام فضل و رجحان کار استاد
بعمل شاگرد همین بود که استاد راه صعود و نزول مناره را یکی قرار نداده بود بعکس شاگرد که از این صنع استاد
غفلت داشت

جامع دیگر مسجد میرچقماق است که در سنه هشتصد و چهل و یک زوجه امیر مشار الیه بی بی فاطمه
خاتون این مسجد را بنا نموده است

جامع دیگر جامع سر پل است گویند در جائیکه این مسجد ساخته شده کاروانسرائی بوده و در جنب
کاروانسرا مرتضی اعظم سید امیر معین الدین داماد امیر شمس الدین محمد بن سید رکن الدین محمد قاضی آن
کاروانسرا را خراب کرده مسجدی با ساخت و مقصوره و گنبد و جماعتخانه بنا کرده و پایابی حفر نموده میاه جلب
در آن جاری نموده و دکاکین در اطراف مسجد خریده و ساخته بر آن وقف کرده و در هشتصد و سی و ... که
مسجد منهدم شد خواجه متوکل فهرجی و باره ... بعد از آن عمارت نمود و خواجه فخرالدین ابرقوهی گنبد

در پیش ساختن منبری ترتیب داد و جماعتخانه را مرمت کرد و در سنه هشتصد و چهل بحکم وصیت حاجی خواجه جان تبریزی مبلغ یکهزار دینار خرج پایاب و جماعتخانه نمود و بر تزیینات آن افزودند انتهی الحاوی

جامه شوران یکی از قرای معتبر اسفندآباد لک است معتبر و آباد تقریبا دویست خانوار دارد بواسطه تمالک ولات سابق کردستان که از بنی اردلان بودند از اغلب منال و عوارض دیوانی معاف بوده بالفعل نیز عوارضات کمتر است قریه ممتد بوده از آب چشمه که معروف بچشمه سفید است مشروب میشود در حوالی آن کبک زیادی صید مینمایند و اغلب در زمستان کبکها داخل قریه و آبادی شده سکنه آنها را میگیرند جامه شوران از طرف شمال با کروس و از سمت شرق با همدان و از جانب جنوب و غرب با کردستان هم خاک است

تذکرة
لفظ تعمیر بمعنی مرمت با تجدید بنا عمارت غلط مشهور است و اگر در جوامع این لفظ مکرر استعمال شده بنابراین است که اساتید ابتدا این لفظ را باین معنی استعمال کرده اند معلوم میشود که قبول نموده اند و مولوی رحمة الله علیه فرماید
ابلهان تعمیر مسجد میکنند
در شکست اهل دل جد میکنند

جامه شوران از قرای حوالی کرمانشاهان است بر راه ماهیدشت

جامه کاران از دهات ورامین است

جاپ بلوکیست در بلوچستان واقع در کوهستانی فیمابین لاشار و مکران مشتمل است بیکقلعه را مرکبات خوب و نخلستان زیاد دارد آبش از قنات شلتوک و زرت در آن عمل میآید سکنه مال و مواشی و بز و گوسفند و الاغ دارند

جانکی از توابع و متعلقات مالمیر بوده است (مال امیر) مالمیرهان ایذج قدیم است که حالا خراب میباشد سه طرف مالمیر چمن و یکطرف نی زار و بیشه است محل زراعت هم داشته حالا آثار ابنیه و عمارات که محل سکونت باشد در مالمیر نیست و ایل نشین است فی الجمله زراعت هم دارد اطراف مالمیر کوهسار و جنگل است و دارای درخت بلوط زیادی است قنوات بسیار در مالمیر بوده که حالا خراب است بعضی از قنوات را در زمان حسینقلیخان ایلخانی تنقیه و مرمت و آباد مینماید بهر حال جانکی بلوکیست واقع در پای کوه عظیمی که معروف و موسوم بکوه منگشت میباشد طول اینکوه در طرف قبله تخمینا ده فرسنگ است جانکی بطول در دامنه اینکوه واقع شده در وسط کوه امامزاده ایست که او را شاه منگشت میگویند و اهالی امامزاده را خیلی محترم میدارند و معلوم نیست که امام زاده باسم کوه موسوم شده یا کوه را بنام امامزاده نامیده اند کوه منگشت دایما مستور در برف و در طرف جنوب مالمیر واقع است حد جانکی از طرف جنوب خاک بهمئی است و از سمت مغرب منتهی میشود بخاک رامهرمز و از جانب شمال بخاک بختیاری و میانه شمال و مغرب جانکی محدود میشود بخاک کند زلو که از توابع شوشتر است از طرف شمال اول خاک جانکی چشمه باران کرد است که دو سه سنگ آب دارد و از باران کرد تا قلعه تل که حاکم نشین جانکی است یکفرسخ است قلعه تل از بناهای محمد تقیخان بختیاری چهار لنگ است که در عهد

خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب الله ثراه برروی تلی که تقریبا پنجاه ذرع ارتفاع دارد بنا نموده و معروف
بقلعه تل شده و الوار تل را بضم تلفظ کرده قلعه تل میگویند این قلعه دارای چند برج است چاهی بالای
تل حفر کرده اند که اهل قلعه از آن آب میکشند این تل و قلعه وسط جلگه میباشد میانه باران کرد و
قلعه تل بقعه ایست معروف بنجف سوار در قلعه تل هم چشمه ایست که بقدر چشمه باران کرد آب دارد
از قلعه تل تا باغ ملک که یکی از آبادیهای جانکی است دو فرسنگ است باغ ملک جای سکنای طایفه
زنگنه است این طایفه زنگنه قبل از نادرشاه افشار در کرمانشاهان مسکن داشتند در زمان نادرشاه
باین ولایت آمده اند آثار خرابه و بیوتات معتبر در باغ ملک دیده میشود و آن آثار را اهل بلد منجنیق
میخوانند تپه در بالای سر منجنیق هست و بقعه دارد که از امیرالمؤمنین میدانند و بقعه دیگر نیز
در آنجا هست یکی معروف ببابا نیال خلیل و دیگر مشهور بقاسم علی
رودخانه کوهکی از کوه منگشت از طرف قبله سرازیر و جاری میباشد یکی از قرای معتبره جانکی ابو العباس
است این دهکده خیلی معتبر بوده آثار ابنیه و عمارات و کاروانسرا و حمام و مسجد که از گچ و سنگ ساخته
بوده اند در آن پیدا است بقعه دارد که از اسریخش میگویند قریه ابو العباس از آب رودخانه مزبور
مشروب میشود پس از آنکه رودخانه این قریه را مشروب کرد بباغ ملک می آید و بطرف قبله میرود و دنباله مزرع
و از مزارع جانکی دیگر جائی از آب این رودخانه مشروب نمیشود از باغ ملک تقریبا چهار فرسنگ که گذشتی
میداود است طایفه ممبنی که از ایل جانکی میباشند در میداود اقامت دارند و این محل از قدیم مسکن
این طایفه بوده است
رودخانه که از کوه منگشت جاری شده بطرف قاقستگاه طایفه بهمئی میرود و املاک آنها را مشروب میکند بمیداود
نیز می آید و اراضی میداود هم از آبان مشروب میشود در میداود آثار ابنیه و علایم آبادانی قدیم مشهود است
از میداود تا سرله پنج فرسخ است طایفه کرد زنگنه در سرله سکنی دارند آب سرله از چشمه ایست که آنرا ابو عجال
میگویند و تخمینا ده سنگ آب دارد آثار ابنیه خرابه از سنگ و گچ در کوه هست اینهم از سرله براهمرمز میرود
اخر خاک جانکی بنیاد است که تا سرله دو فرسخ میباشد و اخر خاک جانکی و اول خاک بهمئی از ولایت کوه گیلویه است
از محالات جانکی کل کبر است این محال نیز آخر خاک جانکی است بطرف شوشتر و معروف بزیر کوه جانکی است محلی
است وسیع و چند رشته قنات خرابه در آن دیده میشود چون کل و گیاه زیاد در این محل هم پیدا از اجال
کل کبر مینامند تلی در وسط این محل است و پائین تل چشمه که آبان قلیل و بقدر کفایت نیست و فاصله
ندارد کی این فراوان زراعت نمود تولد و جار و بهم که دو صحرا است زیر کوه جانکی است در این دو محل

زراعت هم میشود بیشتر که آبادی جانکی بیشتر بود ایلات میگویند در تولد و جار و با قامت داشته‌اند

زراعت و بستنی در اینجا میشود طایفه گندزلو که از طوایف شوشتر است پیش از این در جانکی تقریبا سه

هزار خانوار بودند و الحال شصت خانوار از آنها باقیست و ما بقی متفرق شده‌اند جمعیت جانکی همه

جمعه هزار خانوار است پنج جانکی معروفست که در امتیاز و خوبی آب داود در سرچشمه معروف بشعب سلیمان

سنه هزار و دویست و هفتاد و شش که بنده نگارنده نیابت حکومت عربستان و بختیاری داشته در

دو صورت در سنگ منقور است تفصیل این دو صورت را حسینقلی خان ایلخانی بختیاری والد حاجی

فصل تابستان بجانکی سفر کرده جعفرقلیخان که برحسب ما بالان نواحی کاهی کاهی دارند و هم بسیاحی از آن حدود در آنجا با چشم بصیرت

دو فقره ابو العباس که بالنسبه ییلاق خوش هوا نیست اقامت نمود

دیده بیان کردند بعلاوه در سفرنامه بارون بورنا بسفارت روس که بان ناحیه سفر کرده شرح وضع

از عطر و ایجه خوش به جانکی دو صورت منقور و مسطور است بلکه عین صورتها منقوش و مرتسم می‌باشد

خلاصه اوصاف اولیه در طرف یمین است پنج صورت میباشد و آن پنج صورت عبارتست از یک زن و دو طفل

جلی عجیب که پیا بیمنی که از اشرخانه تا اقامتگاه خود بنده که البته زیاده

از یک صد ذرع بود هر وقت این و دو مرد و در لوحه دوئی که طرف یسار است یک طفل است و میان دو نفر که یکی با یدمرد باشد و دیگری

پنج طبخ میشد عطر و ایجه زن و عجب اینست که البته وضع و طرز این اشکال کمال منافات و بی‌شباهتی را بصور و نقوش و اشکال

پنج خطی آشکار نشانه میدهد که کوههای فارس و طاق و سطام و تخت جمشید و غیرها پیدا شده دارد یعنی مطلقا مشابهتی

وهر کس درون منزل بود میرسید

مصور پارسیان از کیان و ساسانیان و غیرهم ندارد بعلاوه بر لباس آنها خط میخی رسم شده است

مال پیرازشعب سلیمان است از وضع حالیه مالیه معلوم است که شهر بسیار بزرگی بوده حالا املاک

و ملکیان جزو بختیاریست و از معارف طایفه بختیاری در این عصر حسینقلیخان بن جعفرقلیخانست

که ایلخانی کل بختیاری چهارلنگ و هفت لنگ میباشد و از معارف قدیم یکی محمدتقی خان چهارلنگ

بانی قلعه تل و یکی علیرضاخان که از بنی اعمام محمدتقی خان بوده است

جان آباد که آن را جهان آباد نیز گویند واقع در سیستانست قلعه دارد که آنرا سردار جان

بیک‌خان بلوچ تقریبا نود سال قبل از این ساخته است سردار جان بیک‌خان جد سردار ابراهیم‌خان

بلوچ میباشد سیزده سال قبل حاجی میرعلیخان حشمة الملک امیر قاین قلعه جان آباد را تعمیر و متین

نموده است همیشه ساخلو در آن قلعه میباشد سه خندق دور قلعه حفر کرده‌اند که دایما پر آب است

قطر دیوار قلعه چهار ذرع و نیم است جان آباد در تقریبی همیرمند و در سمت مغربیان واقع است

نوزده قریه جزو جان آباد میباشد که با خود جان آباد بیست قریه میشود و همه را بزرک شاه مینامند

و جان آباد حاکم نشین برنک سپاه است

جان آباد قریه ایست از قرای سیستان در طرف شرقی دریاچه سیستان و در سمت شمال جلال آباد



صوفہ شعب سلیمان

واقع است

جان قربان لو واقع است در کنار رود سیم بار در جوین زراعتش آبی هوایش گرم بسبب خانوار سکنه دارد

جالی آباد قریه ایست از قرای بلوک جویم (خواجه) و بید شهر از بلوکات فارس واقع در جلگه که از شمال بجنوب بطول آن چهار فرسخ است و عرض آن نیز همینقدر میباشد رودخانه که منبعش از این بلوک است پس از آنکه زراعت اینجا را مشروب مینماید رو بجنوب بفیروزآباد میرود و از همان طرف برودخانه قره کارزین ملحق میشود

جانی آباد از بلوک فراشبند است در فارس طول جلگه فراشبند از مغرب بمشرق تخمیناً ده فرسخ و عرض آن نیز همین قدر است دو مسجد و یک حمام در این بلوک هست اکثر سکنه مکاری میباشند محل قشلاق ایلات قشقائی است آبش از چشمه و قنوات گرمسیر است در زراعتشان شتوی است

جان احمدی مزرعه ایست از مزارع قریه چارکند بلوک سیرجان

جان جوی از مزارع قدیم السنوات طبس و بلا سکنه است

جاهوان از مزارع قدیم السنوات طبس است از آب قنات مشروب میشود سکنه ندارد

جاوان قریه ایست از نواحی اصفهان

جاور قریه ایست از قرای زنجان رود خمسه خالصه تیول مظفرالملک میباشد هوایش گرمسیر و محصولش هم دیمی و هم آبی از رودخانه زنجان رود مشروب میشود صیفی کاری هم در آن مینمایند

جاورس قریه ایست از قرای بلوک غورفان از بلوکات هرات در شمال رود هری رود واقع و متصل ببلوک انجیل واقع خیابانی در آن حدود است که مقابر بزرگان در آن بسیار است

جاورسان صاحب معجم البلدان گوید بعضی را عقیده اینست که جاورسان محله ایست از همدان و بعضی برآنند که قریه ایست از قرای همدان قریب بشهر ابوالمعالی حسین بن جعفر الکرجی در جاورسان متولد شده و مقبره او در گنجه است

جاورسه بموجب مسطورات معجم البلدان قریه ایست از قرای مرو در سه فرسخی شهر فقیه عبدالله بن بریده آنجا است سالم جاورسی از اهل جاورسه است

جاهین از قرای طبس است قدیم السنوات و آب خیر پنجاه خانوار سکنه دارد

چاه ابوطالب موسوم بدروازه است واقع در خاک سیستان در سر راه فراه به مالاغان

باستانه کوه در طرف غربی بقعه هرمند

چاه انکرسنه ده کده ایست در جلکه هرون آباد دو منزلی کرمانشهان از هرون آباد که بکرند میروند
در طرف دست راست راه واقع است

چاه بارز چند آبادیست با جمکیر از توابع بلوچستان

چاه برکی قریه ایست از متعلقات بندر بوشهر و مضافات

چاه برمه قریه ایست از قراء و توابع لارستان فارس

چاه بلک قریه ایست در جلکه هرون آباد دو منزلی کرمانشهان از هرون آباد بکرند که میروند
در طرف دست راست راه واقع است

چاه پهن قریه ایست از قرای دشتی فارس بلوک دشتی فارس اغلب از آب باران مشروب و بعضی
از قراء هم ابی از چشمه دارد چون رودخانه در این بلوک جاری است که در هر جا باسم همانجا نامیده میشود
و مخصوصا در محلی از امند مینامند صاحب نزهة القلوب دشتی را مندستان خوانده است طول
جلکه دشتی از مغرب بمشرق تقریبا بیست و پنج فرسخ است و عرض آن متفاوت از ده الی پانزده فرسخ
حاصل این بلوک غله و خرماست صنعت و مکسب اهالی عبابافی است که از پشم شتر میبافند سکنه خالی
از شرارت نیستند

چاه تن از متعلقات لارستان است

چاه تل قریه ایست از قرای تنکستان از بلوکات فارس طول جلکه این بلوک از مشرق بمغرب تخمینا ده
فرسخ است و عرض دو فرسخ دو مسجد در این بلوک بنا شده است

چاه تلخ قریه ایست از توابع کوهکیلویه فارس

چاه تلخ جزو تنکستانست

چاه حسین جمال قریه ایست از قرای بلوک دشتستان

چاه حد از مزارع قدیم السوطلیس است آبش از قنات و هوایش معتدل میباشد

چاه خانی قریه ایست از بلوک برازجان من اعمال بندر بوشهر در حوالی این قریه فیما بین مهر علیخان
شجاع الملک و قشون انگلیس در سال هزار و دویست و هفتاد و سه نزاع اتفاق افتاد اراضی اینجا
رمل است هندوانه در بهمن بعمل میآید اهالی عبای شتری میبافند طول جلکه برازجان چهار فرسخ و
عرض نیز همین قدر است

چاه دول قریه ایست از بلوک شبانکاره دشتستان و طول بلوک شبانکاره شش فرسخ عرض آن نیز همین قدر است

چاهر از متعلقات تون و طبس است

چاه زبر از دهات جلگه هرون آباد دو منزلی کرمانشاهان است

چاه زرد از دهات جلگه هرون آباد است

چاه زرد ایضاً از دهات جلگه هرون آباد است و این هر سه ده که در طرف دست راست راه واقع است در صورتیکه از هرون آباد بکرند بروند

چاهسا از مزارع قدیم النسق فابنا نتشه حالا سکنه ندارد اهل مزارع دیگر از آن زرع مینمایند

چاه سرخی از متعلقات تون و طبس است

چاه سیاه منزلگاهی است فیمابین نیشابور و ترشیز

چاه عزیزخان یکی از منازل عرض راه فراه است در خاک سیستان بسمت برج عالمدار که از آن بیشتر ده هم مینامند در طرف شرقی دریاچه سیستان واقع است

چاه قاسم قریه ایست از توابع بلوک گله دار فارس طول این بلوک از مشرق بمغرب تقریبا بیست و پنج فرسخ عرض بتفاوت یعنی از شش فرسخ الی ده فرسخ است و اکثر قرای این بلوک مسجد ساخته اند

چاه کن یکی از منازل عرض راه هرات بقندهار در خاک افغانستان و در چهارده فرسخی فراه و در طرف جنوب شرقی آن واقع است آب تلخ و شوری دارد آبادانی هیچ ندارد هوایش در تابستان بشدت گرم میشود در سنوات خشکسالی بشدت حرارت هوا و وزیدن باد سام مسافرین را تلف مینماید

چاهک نقاط و آثار خرابه بوده در بین راه طهران بمازندران واقع در جلگه طهران در سمت مشرق اینشهر و طرف جنوب البرز بایر و خالی از سکنه متعلق بوده به میرزا محمد لواسانی وزیر جناب میرزا علینقی حکیم الممالک و پیشخدمت باشی سلام از او ابتیاع نموده قنات آنرا دایر کرده باغ و عمارت و آبادی در آنجا ایجاد کرده و حکیمیه اش نامیده اند

چاهک از قرای بلوک بوانات فارس است صنعت عمده اهالی این بلوک قاشق و جعبه سازی است میوه جات گرمسیری و سردسیری هر دو در این بلوک بعمل میآید حاصل صیفی و شتوی هر دو خوب میشود

چاهک از مزارع قدیم النسق طبس است آبش از قنات سکنه اش یکصد و سی و هشت نفر هوایش معتدل میباشد

چاهک از متعلقات میان ولایت جول و جوش شهر مشهد مقدس مسافت آن از شهر سه فرسنگ سکنه اش ده خانوار هوایش مرطوب زراعتش از آب قنات است

چاهک از قرای دو دانگه زنجان است قدیم النسق و ملک خورده مالک میباشد آبش از چشمه سار باغات انگور و اشجار میوه دارد زراعت ان پنبه کاری و غله دیمی و آبی هوایش معتدل و اهل شاهسون اینانلو در آنجا ییلاق مینمایند

چاهک ملکان از متعلقات شادکان حوالی ارض اقدس قدیم النسق هجده خانوار سکنه دارد از اهل بربر آبش از قنوات هوایش معتدل است

چاهکان مزرعه ایست از مزارع قاینات قدیم النسق آبش از قنات و هوایش ییلاق است

چاه کوسه قریه ایست از قرای بلوک لارستان فارس

چاه کوتاه بلوکیست از توابع و مضافات بندر بوشهر و واقع در شش فرسخی شهر در طرف مشرق اراضی آن شوره زار و رمل و هندوانه بسیار خوب بعمل در اینجا بعمل میآورند طول مضافات بوشهر از مغرب بمشرق بیست فرسخ و عرض آن بتفاوت از هشت فرسخ است الی شش فرسخ در این بلوک غله و خرما حاصل عمده است از شکار آهو دارد قصبه این بلوک را نیز چاه کوتاه مینامند

چاه کوه از متعلقات نور طبرستان است

چاه مبارک قریه ایست از توابع بلوک لارستان فارس

چاه ملا از مزارع میان ولایت جول و جوش شهر مشهد مقدس است از آب قنات مشروب میشود هوایش معتدل است شش خانوار سکنه دارد

چاهه قریه ایست از قرای سبزوار در میان کوه واقع هوایش بسیار خوب و معتدل آبش از قنات و چشمه زراعت دیمی هم دارد اشجار آن انگور و سایر میوه جات سکنه ان بیست خانوار

چاهه قریه ایست از قرای طوس خراسان در چاهه رباطی است که از او رباط چاهه و رباط فردوسی نیز مینامند در تاریخ حافظ ابرو مسطور است که چون حکیم ابوالقاسم فردوسی شاهنامه را بامر سلطان محمود سبکتکین تمام نمود و سلطان از ادای صلتی که بفردوسی وعده کرده بود براه تقاعد و تخلف رفت حکیم بطور قهر بسمت طوس روانه شد سلطان محمود خواست نقض عهد خود را جبران نماید و دل فردوسی را بدست آرد وجهی کرامند و سلغی معتد به برای او فرستاد چون آن وجه بطوس رسید فردوسی برحمت ایزدی پیوسته بود و از او دختری باقیمانده دختر آنمال را قبول نکرد سلطان فرمود از آن مال در راه طوس

وسرخس شد آب روان فردوسی باطی را ساخته نزدیک بچاهی و از را رباط چاه خوانند و اجمال در چهارصد و نه هجری بوده است آن رباط سنگ بست را رباط چاه هم میگفتند سنگ است سر راه سرخس

جابلدر محلی است در لرستان

جابرلو قریه ایست از قرای زنجان از محال قرانکچلو ملکی حسینقلیخان یاور واقع در پای کوه غلتان دیمی است زراعت آبی ندارد ولی وسعت دیم زار وی زیاد است آب آن از چشمه ایست که از میان آبادی جاری است هوایش ییلاق و بسیار سرد میباشد سکنه آن سی و پنج خانوار است

جابیشاون قریه ایست از قرای دره جز است هوای خوبی دارد چهار فصلش قریب باعتدال اهالی بعضی گوسفندار و برخی زارع اند غله و خربزه بسیار خوب دارند و در صورت باران گندم فراوانی در آن بعمل میآید و درشت قنات هم دارد ملکی رعیتی است

جُبّا بنابر مسطورات صاحب معجم البلدان جبا اسم شهر یا ناحیه ایست در خوزستان جمعی را عقیده این بوده که شهر عبادان داخل این ناحیه است عبادان در میان بصره و اهواز واقع شده برخی برآن اند که جبا بایلجز و بصره شمرده ولی این رای صایب نیست از معارف که در این شهر یا ناحیه متولد شده اند یا منسوب باینجا میباشند ابو علی محمد بن عبد الوهاب الجبائی است از طایفه معتزله که کتابهای زیاد تالیف کرده است این شخص در سنه دویست و سی و پنج هجری متولد شده و در سنه سیصد و سه وفات نموده است و پسر او ابو القاسم است که درجه علم و فضل بلکه مراتب فوقی در این او زیاده از پدر بوده و در سنه سیصد و بیست و یک در گذشته است

جبّا نیز بعقیده یاقوت حموی یکی از دهات نهروان بوده است

جباخان چنانکه در معجم البلدان مسطور است دهی است در حوالی بلخ ابو عبد الله حافظ محمد بن علی البلخی که در ربیع الاول سنه سیصد و پنجاه و هشت وفات نموده از اهالی جباخان است

جبال بارز کوهستانی است طویل و عریض که در سمت شرقی شمالی جیرفت واقع میباشد چشمه و رودخانه در این کوهستان بسیار است و هوای آن لطیف و مراتع و چراگاهها خوب دارد باغ و میوه جات آن زیاد است جبال بارز ییلاق جیرفت است اهالی ایلات و ما لداری هستند و زمستان اکثر آنها بجیرفت آمده اول بهار بجبال بارز معاودت مینمایند جمله که نفر با هزار و پانصد خانوار میباشند در کوهستان جبال بارز متوطن اند اغلب سیاه چادر دارند و بعضی کپر و کتول کوه جبال بارز را بند جبال بارز هم میگویند نیز نامند کوه جبال بارز در قدیم الایام بند معدنی نیز بشمار اند در این کوهستان هر قسم شکار

هست از قبیل قوچ و میش و بز و تکه و خرس و پلنگ و روباه و شغال و کبک و تیهو زیاد و در دامنهٔ کوه
آهو و گور بسیار است رشتهٔ کوه جبال بارز از طرف مشرق از سرحد بلوچستان است و در هر جا اسمی دارد
و از جانب مغرب وصل بجبال بحر سیر است که آنهم در هر جا بنامی نامیده میشود زراعت جبال بارز
آبی و دیمی است حاصلش گندم جو نخود عدس ارزن گل زرد ماش لوبیا زیره انقوزه بادام بادام کوهی
انگور هلو زردآلو آلوچه انار انجیر خرما نارنج و از اشجار بنه و ارس و کرک و پشم و روغن و کشک و جوال
و گلیم و شال ان معروف است که از آن اچینه سفید است بافندگی پشم و زیره تجار و پیله وره ها میخرند و حمل
به بنادر مینمایند و از آنجا بهندوستان میبرند روغن و عمده پشم و کشک جبال بارز را بشهر کرمان میآورند
علاوه بر گوسفند زیاد رعایای جبال بارز صاحب اغنام و احشام هستند طایفه جبال بارزی بجز شتر
ضباع و عقار بسیار دارند خصوصاً خوانین آنها بعضی معابر کوهستانی جبال بارز طوری سخت و صعب است که سوار
بند رشته میتوانند عبور نماید معدن مس و گوگرد و سرب و نشادر و زغال در این کوهستانها موجود است
در سر بعضی کوهها آثار و سنگر زیاد و قلعه جات کوچک بسیار است که منهدم شده در بعضی قبرستانها
از قرار مذکور قبور چهار ذرعی قد دیده شده است در جبال بارز از مزارع معتبره شمست اینجمله قریه امجز است
که از انجمنها هم میگویند طوایف چند در این قریه سکنی دارند و هر طایفه را اسم مخصوصی است عده نفوس
سکنه امجز تقریباً سه هزار و هفتصد نفر است گذرگاه معروف بگذرگاه حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
علیه السلام و محل معروف بپهلوان مراد و مقبره بابا سعد و باباخالص و مبرطا بیها از اماکن شهیره امجز است
یکی دیگر از قرای معروف جبال بارز قریه گریگان است که در قدیم اکثر سکان میکفند اندها اهالی اینجا
نیز اهل نشین و صاحب اغنام و احشام اند مثل سکنه امجز و عده نفوس آنها تقریباً سه هزار و سیصد نفر است
و هر چند طایفه جداگانه میباشند و اسم مخصوصی دارند از آبادیهای معتبره که در واقع متعلق بگریگان است
یکی گزم است که واقع در وسط ییلاق و قشلاق میباشد نخلات زیاد دارد و خرمای اینجا بسیار خوب میشود
در گریگان باغات و مزارع و میوه های سردسیری بسیار است و از همه چیز نیکوتر کرد و است که حمل به بنادر
مینمایند آب گریگان از آب امجز گواراتر است میاه چشمه سار از طرف مشرق بشمال و جنوب میآید و آب قنوات
جملگی از شمال بجنوب میرود آخر کوهستان گریگان متصل بریگان نرماشیر میشود و خاکش منتهی بخاک
بلوچستان میگردد چند قلعه معظم در قلل های کوه توابع گریگان است از آنجمله یکی قلعه شاه سوران است
آثار آخورها از برای اسب در آن دیده میشود که برای اسب از سنگ تراشیده اند و دهانه از بالای کوه مذکور
میگذشته و هفت باب آسیای معتبر داشته حالا دو دهانه چهل پنجاه ذرع پائین افتاده و مشهور ببرد است

قریه‌ایست کوهی در وسط جلگه کویر میباشد موسوم بکوه طبق در اینکوه نیز قلعهٔ معظمی بوده که حالا منهدم است
اهالی گرهگان سابقا رشید و تناور بوده‌اند در معادن اینکوهستان پیش از این کار کرده اند در قریهٔ
موسوم بجناور اخیرا آثار دکاکین حناسائی هست و سنگهای عظیم در آنجا دیده میشود که مخصوص اینکار
بوده آب زراعت حنا از چشمه ایست که در کوه وسط جلگه گرهگان میباشد و از اینجا تا دوساری که از
قرای معتبره جیرفت است شش فرسنگ میباشد گویند هر وقت آب این چشمه کم شود یک مشک آب از چشمه دوساری
آورده در این چشمه میریزند آب چشمه زیاد میشود همچنین هر وقت آب چشمه دوساری کم شود یک مشک آب از این چشمه
بدانجا برده میریزند آب طغیان مینماید یکی دیگر از قرای معتبره جبال بارز قریه مسکون یا مسکان است
سکنه اینقریه و توابع نیز ایلات و صاحب اغنام و احشام اند چندین طایفه در اینقریه ساکن اند و هر
طایفه اسم خاصی دارند مزارع و باغات اینقریه زیادتر از قرای سابق الذکر و آب و هوایش بهتر است مهتران
که از توابع اینقریه است آبادی بسیار معتبری است واقع در پنجفرسخی جیرفت دارای نخلات و درخت
نارنج و میوه‌ها است حدی و افضل الدین کرمانی صاحب تاریخ کرمان موسوم بعقد العلی للموقف الاعلی
در تعریف آب و هوا و صفا و بها و خضارت و نضارت و اشجار و اثمار مهتران خیلی مبالغه نموده است
مراتع و علوفه قریه مسکون (مسکان) زیادتر و ییلاقات خوب و چشمه سار دارد فاضل آب چشمه سارش
داخل رودخانه سخت میشود و بطرف جیرفت رفته برودخانه شور میرسد کوهستان اینقریه مرتفع و
سخت و صعب و شکار بسیار دارد عده نفوس اهالی اینقریه تقریبا سه هزار نفر است در اینقریه تلی
است که در علیای آن زراعت میکنند و در سفلای آن آب جاری است در وسط این تل در سه
بیست ذرع عرض تخمینا و سی ذرع طول هیچ گیاه نمیروید و زمین مشبک است از منافذ باد بیرون می‌آید
طیور و وحوش که از بالای این قطعه زمین عبور کنند می افتند و دستگیر میشوند اگر گوسفندی یا
مرغی را دو دقیقه در آنجا نگاه دارند میمیرد اگر انسان هم صورت خود را نزدیک آن منافذ برد و اندکی
تامل و زیست کند مدهوش میشود صدای عجیب از آن منافذ بگوش میرسد و باد با سختی از آنها
خارج میشود اگر آب در آن سوراخها بریزند فرو نمیرود مردم جبال بارز عموما رشید و شکاری
هستند عده کل سکنه تقریبا ده هزار نفر از معارف و خوانین جبال بارزی جهانگیرخان پسر مرحوم
غلامحسینخان و ناصرخان و علیخان و بعضی خوانین دیگر که همه مردمان نجیب اصیل صاحب اسمی
میباشند جبال بارز از اعمال بم و نرماشیر است ما بین مشرق و جنوب بم و از بم تا جبال بارز تقریبا
هشت فرسخ است و در میان کوه واقع میباشد چنانکه از اسم او معلوم میگردد

مؤلف گوید بعضی جبال بارز را جبال بارز نوشته اند ماخذ معلوم نیست

جبل (جبال) عبارتست از عراق عجم حالیّه مطابق شرحی که علمای جغرافی قدیم از قبیل استرابن
یونانی وغیره در کتب خود ضبط نموده اند واین مملکت را موسوم بمدی کرده وما شروع مینمائیم
بانچه استرابن در این باب نگاشته و نیز بتبیان اقوال سایر جغرافی نگارهای یونانی و بعد عرب و بعد
عجم را که راجع بمدی یا جبل یا عراق عجم است مینگاریم بعون الله تعالی و مقدمةً اشاره بوجه تسمیه
مدی مینمائیم

وجه تسمیه مدی

قدما که این ناحیه را مدی مینامند و سکنه اش را مدی میگفتند چنین معتقد بودند که اهالی این ناحیه از اولاد
مادی بن یافث بن نوح علیه السّلام میباشند لهذا آنها را منسوب بمادی نموده مدی خواندند و مملکت
آنها را مدی گفتند یعنی مملکت اولاد مادی مؤید این قول است فصل دهم سفر تکوین تورات شریف که در این
فصل در تعداد اولاد حضرت نوح ع یکی مادی بن یافث را میشمارد بعضی گویند مملکت مدیا را بزبان قدیم ؟
میگفتند و ترجمه آن میانه است یعنی میانه مملکت سیریا و ایران واقع است انتهی
استرابن یونانی که از معارف مصنفین اقلیم یونانست و پنجاه سال قبل از میلاد مسیح متولد شده و با سلاطین
اشکانی که در ایران سلطنت داشتند معاصر بوده گوید مدی منقسم بدو قسمت است مدی کبیر
و مدی صغیر امّا مدی کبیر پای تخت و دار الملک آن اکباتان که همدان حالیه باشد بوده (نگارنده
گوید اکباتان یا همدان حالیه یا در حوالی همدان بوده) اکباتان شهری عمده و سابق بر این یعنی در زمان
سلطنت طایفه مخصوصی که در مدی سلطنت داشته پای تخت این طایفه بوده و در این زمان محل
ییلاق سلاطین اشکانی است که بواسطه خوشی و اعتدال هوای اکباتان فصل تابستان را در آنجا
بسر میبرند و در زمستان در شهر سلوسید (مقابل مداین و ایوان کسری) در ساحل دجله
و حوالی بابل اقامت مینمایند مدی صغیر مشهور به آتروپاتن (آذربایجان) میباشد و وجه تسمیه
این قطعه باین اسم اینست که آتروپات نام حکمران این ناحیه آنجا را باسم خود موسوم ساخته است
و هنگام غلبه اسکندر بایران قبل از اینکه این قسمت مدی قهراً ضمیمه سایر متصرفات و شؤون مقدونیه
آید خود آتروپات پیش دستی کرده ایالت خود را که از طرف دارا در آنجا حکومت داشت از سایر اقطاع مملکت
موضوع مجزی کرده مملکتی برأسه خواند و خود را پادشاهی مستقل نامید هنوز از اولاد و نژاد آتروپات
در این سمت مدی سلطنت دارند و با خانواده سلاطین اشکانی و شامات و ارمن وصلت نموده و سلسله
پیدا کرده اند بالجمله مدی صغیر یا آتروپاتن از طرف شرق محدود است بارمن و از طرف مغرب بقسمتی از مدی کبیر

ح:
پلیب مورخ یونانی که دویست و
شش سال قبل از میلاد مسیح
بوده و بابود و مورخ سیسیل
وغیرها گویند آتروپات هنگام
یورش اسکندر بعد از اطمینان
باضمحلال دارا به خانواده سلاطین
در ایران بدون معارضه و مخاصمه
خود را بازوی اسکندر تسلیم
اظهار انقیاد و اطاعت او را
نمود و اسکندر حکومت آتروپاتن
را چنانکه در سلطنت دارا
داشت مستقلاً ابقا و اکتفا داشت

و از سمت شمال نیز بعضی از مدی کبیر که محدود و منتهی به بحر خزر میباشد و از جانب جنوب بجبال و ماتیانی ص ٧
در مدی صغیر دریاچه ایست موسوم به اسپوتا (دریاچه ارومیه) که همیشه مملو بوده و آن مبهم است و اثر و
خاصیت این نمک اینست که اگر شخص دست و پا و سایر اعضا خود را بآن آلوده نماید بخارش بعضی از اعضو را
عارض میشود که علاج آن منحصر است بمالیدن روغن و اگر پارچه بآب این دریاچه فرو برند پوسیده میکردد
اینکه بعد او را ابا بتشین نشو نیذیر قسمت از مدی همسایه ها به سبب ضعف قوی مثل سلاطین ارمن و
پادشاهان اشکانی دارد که غالبا مغلوب آنها شده است اما محتمل است که اینها از این مملکت
اما تصرف همسایگان نیز بوده لهذا مجددا انوا سلاطین مدی صغیر متصرف شوند چنانکه سم باسیه ع ٩ را از طرف
و ممالک ارمن خارج ساخته دوباره ضمیمه ممالک خود نموده اند و این ظفر و غلبه یعنی استرداد سم باسیه وقتی
سلاطین مدی صغیر را حاصل شد که پادشاه ارمن از قیصر روم شکست خورده و سلطان مدی صغیر
با قیصر عهد مودت بسته بود و با پادشاه اشکانی که در آن وقت سلطنت داشت نیز خالی از رابطه دوستی
و خصوصیتی نبود سلاطین این ناحیه را عادت اینست که تابستانها یا در فرازا ع ٣ که نقطه ایست واقع در دشت
بسر میبرند یا در ویرا که قلعه محکمی است و مارک آنتوان قیصر روم که در هشتاد و شش سال قبل از میلاد
مسیح متولد شده و در سی سال قبل از میلاد با اشکانیان جنگ و محاربه داشت آنجا را محاصره کرده بود
اقامت مینمایند و ویرا دو هزار و چهارصد استاد ص ٧ مسافت و فاصله از آراکیس که رودخانه ایست ما بین
خاک مدی صغیر و خاک ارمن واقع شده است مدی صغیر اراضی و بلاد و نواحی و نقاط بسیار معمور
آباد دارد و غالب خاک آن آباد و دایر است مگر طرف شمال که بعضی کوهستان سرد بایر دارد و طایفه
کادوس (طوالش) که حرفت و معاش آنها منحصر براهزنی و قطع طریق است آنجاها سکنی دارند این طایفه
از اراضی و بلاد دیگر بدین ساحت مهاجرت نموده و اهل مملکت نیستند زیرا که از این جنس مخلوق و بد
کوهستان زاکروم (کوه پاطاق حوالی کرند) دیده میشوند هفتصد و ده سال قبل از میلاد مسیح که
سلاطین مدی هر دو قسمت از مدی را در تحت سلطنت واحد داشتند دست فتح و تسلط و پای تسخیر و
تغلبشان تا بخاک شامات رسیده بود بلکه در تمام آسیا بالاستقلال سلطنت و حکمرانی مینمودند
(مقصود ایام سلطنت پیشدادیان و کیان است) اما در سلطنت استیاج (افراسیاب) کیخسرو پارسی
بر آنها غلبه نموده و مملکت مدی را در سنه پانصد و نود و یک قبل از میلاد ضمیمه پارس نمود و پادشاهانی که
از نواده کیخسرو بودند باز در همدان ییلامیشی مینمودند بلکه سلاطین مقدونیه که از اولاد سلوکوس
نیکاتر سردار اسکندر بودند و چندی در ایران سلطنت داشتند نیز برای ییلامیشی غالبا فصل تابستان را

ص ٧ اگرچه هرودوت مورخ مشهور یونانی و سایر مورخین و کتب جغرافیای یونانی قدیم که بدست داریم مخصوصا تعیین محل و موقع ماتیان را نکرده اند ولی بدلایل و قراین خارجه معلوم و مستفاد میگردد که ماتیان کردستان حالیه است

ع ٩ سم باسیه اسم شهری یا ملوکی بوده در هیچ تاریخ و جغرافیای تاریخی اسم این بن این اسم دیده نشده از اینجا که اشترا خود در این صفحات آسیا سیاحت نکرده و برای تعیین این ساحت دلیل ندیده بلکه مختصر اطلاعاتی که داریم این جغرافیا نوشته ممکن است سهو کرده باشد

ع ٣ عقیده جمعی از ارباب فن و دانشمندان اروپا اینست که فرازا همان نقطه است که شهر حالیه تبریز در آن واقع شده و ویرا ارومیه است یا مراغه یا میان این دو شهر بوده

ص ٧ یک استاد صد و هشتاد متر است

ازشامات باسلوسید بمدائن می آمدند این بود وضع وحدود مدی صغیر

اما مدی کبیر محدود داشت از طرف مشرق بپارتی (طبرستان) و قدری از سلسلهٔ جبال کوسی وطوایفی که در آن نواحی سکنی دارند بسیار وحشی هستند و همیشه از سلاطین ایران باج میگرفتند مگر وقتی اسکندر در فصل زمستان بر آنها تاخت و غالب آمد واز طرف شمال حد مدی کبیر گیلان و مازندران است و از جانب جنوب حد فی بکوه پاطاق کرند وجبال پشتکوه لرستان واز سمت مغرب بارمنیه مدی کبیر مرغزار و چمن زیاد است مراعی و مراتع بسیار دارد علی الخصوص مرتع اسب مادیان ویکی از آن مراتع موسوم به هی پو بوتو میباشد یعنی دواب الدواب این مرتع در بین راه فارس و دربند خوار واقع است در عهد سلاطین کیان پنجاه هزار مادیان که متعلق بسلطنت بود در آنجا چرا میکردند این الجی یکی از الجیهای سلطنتی بوده و اسبهای خوب که معروف به نزی بودند از این الجی بعمل میآمده واین قسم اسب مخصوص اصطبل خاصهٔ پادشاهی بوده امتیاز این چمن از سایر چمنها یعنی مخصوص بوده است که کمتر در سایر چمنها و نقاط دیگر ایران و یونان میروئیده و آن علف را سیلفیوم یا سیلف یا لوزرن مینامیدند وضع و هیئت مدی کبیر طوریست که عرض و طولش مساوی میباشد منتهای عرض آن چهار هزار و یکصد استاد است و ابتدا مینماید از کوه زاگرو (یا طاق گرند) که در بند مدی میباشد و انتهای آن دربند خوار است مالیاتیکه از این مملکت بسلاطین کیان میرسید سلفی وجه نقد بود و عمده زیادی دواب و مواشی و اغنام چنانکه از کاپادوسی بسوا و قهرمانیه حالیه اناطولی عثمانی و قسمتی از ایران خراج کلدا این دولت بوده هر سال علاوه بر وجوه مسکوکه و نقود که عاید خزانه میشد یکهزار و پانصد راس اسب و دو هزار راس قاطر و پنجاه هزار گاو و گوسفند دریافت مینمودند اما از ایالت مدی دو مقابل آنچه از کاپادوس اخذ میشد میگرفتند اینست مسطورات استرابون در باب مدی که نگارنده بعضی حواشی بجهة توضیح و تحقیق مطلب بر آن افزود

پلین حکیم دانشمند طبیعی که در سنه بیست و سه بعد از میلاد مسیح در شهر ورن ایطالیا متولد شده و تصانیفش معروف است در باب مدی چنین مینویسد

پای تخت مدی اکباتان است و سلوکوس پادشاه که از سرداران اسکندر بوده و بعد از اسکندر ایران وغیره سهم او شد اکباتان را بنا کرده است و اکباتان در هفتصد و پنجاه هزار قدمی شهر سلوسید که مقابل مداین واز ابنیه همان پادشاه است واقع میباشد و از طرف دیگر در چهار کرور قدم تنگه خوار است واز بلاد مشهوره مدی یکی فاز اکا دیگری آگان زاکا دیگری آپامیا که معروف بفرفاهان است گویا صفاهان باشد هیئتها مدی واقع شده است منحرفا بطرف مغرب و موربا نیز سرحد پادشاهی است (طبرستان)

شه
بین هی پو بوتو محل است که همین چمن لطانیه حالیه باشد یا چمن کندمان و علف موصوف همین یونجه است که در اغلب چمنهای ایران خود رو میروید بحسب بعضی اطلاعات در سوالیکه از بومیها در بوئان بعمل آمد گویند وقتیکه داریوش که کشتاسب باشد قشون بیونان کشید طایفه مدی که جزو عساکر داریوش بودند تخم یونجه را با خود برده در آن سرزمین کاشتند و به تدریج این علف در آنجا وجود بهم رسانید و زیاد شد

۲ ص
نگارنده گوید بعقیده ما اینست که پلین را شهو این نیست که سلوکوس اکباتان را بنا کرده بلکه قصد او اینست که او اکباتان را مرمت و تعمیر نموده است زیرا که بموجب اسناد و اخبار معتبره اکباتان قبل از سلوکوس و اسکندر وجود داشته چنانکه در تواریخ فتوحات اسکندر مخصوصا فتح اکباتان ضبط شده است

پس شرقاً آن بحر خزر و طبرستان است و جنوباً خوزستان و فارس و مغرباً رود آب باب (زاب کردستان شرقی)
و شمالاً ارمن و نهر منقال اند ذکر داده و نیز بخورات یونان به مملکت روم استعمال مینمایند از مدی می آورند
حلتیت یا انجدان طبیب که از ادویه معتبره است در مدی بعمل میاید لیموی مخصوص مدی است چنانکه یونانیها
درخت لیمو را درخت مدی مینامند (عــ۷) و اگرچه میوه انرا نمیخورند لیکن در ادویه علی الخصوص در تریاق بسی
خیلی بکار میبرند و هرچه خواستند این درخت را حمل و نقل کرده به یونان بیاورند ممکن نشده است و پادشاهان
مدی و اعیان ان مملکت تخم این میوه را داخل ادویه نموده با ماکولات ممزوج و صرف مینمایند که رایحه دهان آنها
معطر گردد از معادن معروف مدی معدن زمرد است که بالوان مختلفه و بسیار ممتاز است اما غالباً برنگ
سبز میباشد و اگر در وقت استخراج از معدن رنگ سبز خوبی نداشته باشد از ابتداء روغن آلوده میسازند
خوش رنگ میشود لیکن با وجود خیلی نزدیک از این زمرد دیده نشده است
مؤلف گوید بنابر مسطورات مؤلفین و دانشمندان مزبور و بلاد دیگر مملکت و دولت مدی جدا و خارج
از فارس بوده است و مؤید این مطلب است آنچه در تورات شریف بآن ناطق میباشد چنانکه در فصل پنجم از کتاب دانیال
مسطور است که بلشصر ملک [illegible] ضیافتی که هزار نفر در حضور او شراب نوشیدند و اصنام زرین
سیمین و برنجین و آهنین و چوبی و سنگی را تسبیح نمودند در اثنا عین انگشتان دست انسانی برابر
شمعدان بر گچ دیوار قصر ملک مینوشت و ملک حصه دست نویسنده را میدید از آنجا که مطالبی را که آن دست
نوشت بر ملک معانی آن مطالب غیر معلوم بود و نمیفهمید حکم کرد منجمان و کلدانیان و فالگیران را احضار کنند
تا آن مطالب را ترجمه نمایند آنها نتوانستند فهم کنند باشاره ملکه دانیال علیه السلام را که حبر و اسرار بود
طلبیدند و دانیال آن کلمات را ترجمه نمود و یکی از مطالبی که آن دست غیبی نوشته بود ترجمه اش این بود
(پرس مملکت تقسیم کرده شده است و بمداین و فارس داده شده است) مؤلف گوید از این عبارت
معلوم میشود که مداین و فارس از هم جدا بوده است و مداین همان مدا است چه در تورات شریف و چه در
کتب سایر انبیا زیرا که مملکت مد مداین و اهالی مدیانی ضبط شده است و آیه سی و یکم همین فصل یعنی فصل
پنجم از کتاب دانیال نیز بدین مضمون است (داریوش (عــ۹) مدیانی در حالتیکه تخمیناً شصت و دو ساله بود مملکت
را متصرف شد) اسم کیخسرو را در تورات شریف کورش مسطور نموده چنانکه در فصل دهم کتاب دانیال
در آیه اول این فقره دیده میشود یعنی عین عبارتش اینست که (در سال سیم کورش ملک فارس فلان و فلان)
ابهم دلیل دیگر است بر مقصود ما زیرا که کورش را که مقصود کیخسرو یا دیگری باشد فقط ملک فارس
میشمارد نه فارس و مدی و سلطنت بوده است از آنکه کیخسرو

عــ۷ نگارنده گوید لیموی شیرین را در همین زمان در فارس و عراق عرب مدنی گویند و این یقیناً از بابت نسبت بمدا است

الآن هم از جنس لیموی شیرین در فرنگستان نایاب است و این بنده که اغلب بلاد فرنگستان را دیده لیموی شیرین در هیچ بلاد از شهرها فرنگ ندیده است شاید در طرف اسپانیول و پرتوقال انجا باشد

عــ۹ مقصود استیناج است

بازدید بود و در مورخ گوید نینوس بعد از فتح مدی بفلان مملکت و فلان دولت غالب آمد از جمله پارس
نیز همین مورخ نوشته است سمیرامیس ملکه آسیه که زوجه نینوس بعد از شوهر خود پادشاه شده شهر بابل را
بساخت آنگاه با کباتان سفر کرد و از آنجا بمملکت پارسیان رفت

بموجب اسناد معتبره و اقوال مورخین و مصنفین چنانکه شرح آن بیاید هنگام زوال دولت سلاطین سلسله
نینوس شخصی ارباسس نام (فریدون) از اهل مدیه بر ساردانا پال که آخرین پادشاه از اولاد نینوس بود خروج
کرده و سرکردگان پارسیان و اعراب را نیز با خود متفق ساخته و بنیان سلطنت ساردانا پال را قلع کرده

هر دو نفر در شرح حال فراورت پادشاه مدی پسر دیوسس که کیقباد باشد و تفصیل آن نیز نگاشته خواهد
شد گوید این پادشاه اکتفا و قناعت بسلطنت مدی نکرده بجهانگیری مصمم شد و اول مملکتی را که در
تحت تبعیت و حکمرانی خود در آورد پارس و پارسیان بودند

بنا بر گفتار بسیاری از ارباب سیر که بعد ها شرح آن نیز نگاشته شود استیاج پسر کیاکسار
پادشاه مدی چون بر سریر سلطنت جلوس کرد در اول پادشاهی دختر خود منداتا را بکامبیز ملک پارس
تزویج کرد بعد ها شبی در خواب دید تاکی از سینه دختر او روئیده و آن تاک بر تمام آسیا سایه افکنده از
مغان تعبیر این خواب را خواست گفتند از این دختر پسری متولد شود که تمام اقلیم را مسخر نماید و
چنان شد یعنی طفلی متولد گردید و او را کوروش خوانیدند و او از پارس لشکر با کباتان پای تخت مدی کشید
و بر استیاج جد خود غلبه نمود و مدی و پارس را در تحت سلطنت واحده در آورد و ملقب بکیخسرو گردید
و عنقریب این جمله را مفصلا بیان خواهیم نمود ان شاء الله

یکی از دلایل دیگر بر انفکاک و جدا بودن مدی و پارس از یکدیگر قول حمدالله مستوفی است در کتاب نزهة القلوب که گوید پای تخت کیقباد و اکثر سلاطین کیان و اصفهان بوده است که یکی از بلاد جبال محسوب میشود یعنی مدی

نیز از تحقیقاتی که محققین ارباب تاریخ و سیر در باب السنه قدیمه ایران نموده اند چنین مستفاد میشود که
سه زبان در قدیم الایام در ایران متداول بوده یکی زند و آن لغت و لسان مخصوص مغ بوده که کتب مذهبی
و علمای دین ناطق و متکلم بآن زبان بوده اند دیگر دری که زبان مخصوص پارسیان بوده است سیم پهلوی
که زبان مردم پهله بوده و پهله اسم مخصوص اصفهان و اغلب بلادی است که در مدی یا عراق عجم حالیه
واقع شده و فردوسی علیه الرحمه در دو سه جای شاهنامه اشاره مینماید باینکه زبان کیان پهلوی
بوده پس زبان اهل مدی که کیان سلاطین آنها بودند پهلوی بوده است چنانکه زبان پارسیان دری
و اختلاف لسان مدی و پارسی دلیل دیگر است بر مقصود و ما نحن فیه

پس بر مطالعه کنندگان فقرات مسطوره در فوق باید تحقیق روشن و ثابت خواهد شد که بدوا مملکت
مدی و مملکت پارس در تحت سلطنت واحده نبوده بلکه از یکدیگر جدا و سلاطین آنها جدا و مملکت غالبا با هم

جدال و نزاع بوده و هر یک از این دو مملکت حدود معین داشته است عقیده جغرافی نگارهای حالیه
فرنگ بعد از غور و دقت کامل اینست که حدود خاک مدی قدیم تحقیقاً از شمال بدریای مازندران
و از مشرق بخراسان و از جنوب بفارس و خوزستان و از مغرب ببلاد جزیره و موصل منتهی و متصل
بوده است غالب نقشه‌های اروپائی نیز همینطور نشان میدهد با اندک تفاوت و غیر عمده اما حدود و
ثغور مزبوره غالباً تغییر میکرده و بسته بقوت و ضعف پادشاهان مدی بوده و بعد که جزو سلطنت
پادشاهان فارس شد و خود براسه دولتی نبود وسعت و عدم وسعت و تحدید حدود آن بمیل و اختیار
سلاطین پارس بود بعد از انقراض و زوال سلطنت پادشاهان بزرگ آسوری که مقر سلطنت آنها نینوا
و در حوالی موصل بود اول ساحتی که طرز و وضع مدنیت یافت و دولت آن استقراری گرفت مدی بود
و بعد از آنکه مدی را کیخسرو ضمیمه فارس کرد مورخین یونانی مملکت ایران را هم مدی میگفتند و هم پرسیه
که اصلاً پارسی باشد چنانکه جنگهای بزرگی که سلاطین ایران از این ببعد با یونانیها نموده اند بجنگ
مدیک معروف است بالجمله مدی چنانکه ذکر شد منقسم بدو قسمت بوده مدی شمالی که آتروپاتن
باشد و آن عبارتست از آذربایجان حالیه که مدی صغیرش نیز نامیده اند آپولوتیله مورخ مینویسد
که این قسمت از مدی خالی از اعتبار نیست زیرا که در وقت جنگ میتوانسته ده هزار سوار و چهل هزار پیاده حاضر
میدان جنگ نماید و مدی کبیر که شرح آن مسطور شد بعضی از علمای جغرافی گفته اند یکی دیگر از
شهرهای قدیم مدی ادساس بوده که قزوین حالیه باشد و این شهر را یونانیان سیروپولی مینامیده اند
یعنی شهر سیروس بلاد و حدود خاک مدی بعقیده مورخ دیگر از قرار ذیل است شیروانات
گیلان عراق عرب مازندران آذربایجان مولد زردشت مملکت مدی میباشد
اینست خلاصه اقوال جغرافی نگاران قدیم یونان و روم وغیره در باب مدی با بعضی اشارات و تحقیقات
اما اقوال علمای جغرافی عرب در باب مدی (جبال) از قرار ذیل است
بموجب کتاب ابن حوقل که یکی از علمای بزرگ عرب است در علم جغرافی جبل مشتمل است ماه کوفه و ماه بصره
و مضافات و توابع آنها که متصل است باین دو بلد از آنچه ما اراده داشتیم و اطراف این دو بلد داخل کرده ایم
بنابراین حد شرقی اقلیم جبال تا بیابان خراسان و فارس و اصفهان و سمت شرقی خوزستان است و حد
غربی آن آذربایجان و شمالی بلاد دیلم و قزوین و ری میباشد و ری و قزوین و ابهر و زنجان از
جبال منفرد شده و بدیلم پیوسته است زیرا که بلاد مسطوره محفوف بکوههای دیلم شده بوضع
قوسیت و حد جنوبی جبل عراق و بعضی از خوزستانست جبل دارای بلاد مشهوره است و معظم

انها همدان و دینور و اصفهان و قم است شهرهای کوچکتر انها این مزبوره از جبل کاشان و نهاوند
و لور و کرج و بروجرد و امثال اینها در جبل هست و عنقریب انچه بکار محتاج الیه باشد و معرفت این بلاد
خواهد بود ذکر خواهیم نمود اما مسافات واقعه فیما بین این بلاد از قرار ذیل است

از همدان تا اسدآباد موافق انچه صاحب مسالک الممالک ضبط کرده هفت فرسنگ است ولی ابن حوقل
پانزده فرسنگ نوشته انچه بنظر مترجم می اید سهو القلم شده است و ضبط مسالک الممالک صحیح می باشد
و همدان شهر بسیار بزرگ دارای محسنات کثیره و انهار جاریه و اشجار مثمره پر فایده و انواع غلات و حبوبات
و اهالی آن مودب و صاحب فضل و مروت که ترک مذاکره و قطع مدارسه را نموده اند و همدان علی
الدوام با نعمت و خصب و فراوانی و ارزانی توام است و بکثرت اغنام و احشام و لبنیات معروف و
صنوف تجارات و ضروب معاملات در ان دایر و معمول است و زعفران رودراور در همدان بفروش
میرسد و نمو و دخلش زیاد است و رودراور از توابع و اعمال همدانست همچنین اسدآباد و آن شهری
است که اهلش را صلاحیت و متانت خلق است و اشجار و رساتیق وسیعه و دخل و نفع کثیر و از اسدآباد
تا قصر اللصوص هفت فرسنگ میباشد و قصر اللصوص شهریست در ان منبریست از مستحدثات موسی
مظفری و از قصر اللصوص تا ماذران هفت فرسنگ میباشد بقول ابن حوقل ولی بنابر مسطورات مسالک
الممالک چهار فرسنگ است و از ماذران تا قنطرة النعمان پنج فرسنگ و از قنطرة النعمان تا ابی ایوب که قریه ایست
چهار فرسنگ و از ان تا بهستون که بیستون باشد و ان کوه عظیمی است دو فرسنگ و ده است و انجا
که انرا ساسانیان نامیده اند و در کوه بیستون غاری است که در ان صورت اسبی دیده میشود که
کسری بران سوار است و ان اسب معروف بشبدیز است و از بیستون تا قرمیسین که کرمانشهان باشد
هشت فرسنگ است و ان شهریست لطیف الهوا و خفیف الماء با نهرهای جاری و اشجار مثمره و وفور نعمت و
ارزانی و مرتع و مرغزارهای خوب و رمه و انواع چراکنندگان بطور زیادی و چشمه هاء اب که جریان دارند
و خیرات کثیره و تجارتهای نافعه و از کرمانشهان تا زبیدیه هشت فرسنگ و زبیدیه منزلیست که برای
توطن صلاحیت دارد و از انجا تا مرج القلعه نه فرسنگ است و انشهریست با صفا که برگردان حصاری رفیع و
منیع می باشد و آبها در ان قلعه موجود و اغنام بدرجه ارزانست که گویا هیچ قیمت ندارد و از مرج تا حلوان
ده فرسنگ است و حلوان شهریست که در طی عراق ذکر شده زیرا که اول حد عراق از نواحی جبل همان حلوانست

اما راه از همدان تا دینور و از قرار ذیل است
از همدان تا ماذران چهار فرسنگ و از ماذران تا ذاوذان چهار فرسنگ و از انجا تا اسداباد کرد و صفان

گذشته نه فرسخ و از اسدآباد تا صحنه نه فرسخ اما راه همدان تا ری

از همدان تا ساوه سی فرسخ است و ساوه شهریست در ظهر عراق برای اهلش با صلاحیت و شتر دارد در
این شهر بسیار است و بیشتر حجاج با جمالهای ساوجی بمکه میروند و از ساوه تا ری بیست فرسخ است

اما راه از همدان تا آذربایجان

از همدان تا تارستان ده فرسخ است و از تارستان تا اوذ هشت فرسخ است و از اوذ تا قزوین
دو روز راه است و مابین همدان و قزوین شهری نیست و از قزوین تا ابهر دوازده فرسخ است و از ابهر
تا زنجان بیست فرسخ و ابهر شهری زرگیست و بعد از آنکه اکراد در ابهر جای گرفتند و در این نواحی و نواحی
دیلم منزل نمودند این راه تغییر کرده زیرا که امنیت آن کم شد و پس از تغییر آن راه سهرورد از همدان بزنجان عبور
مینمودند و مسافت بینهما قریب سی فرسخ میباشد و اما راه از همدان تا اصفهان

از همدان تا رامن هفت فرسخ است و آن شهریست با صلاحیت برای حال و مال اهالی و از رامن تا بروجرد یازده فرسنگ
میباشد اما صاحب مسالک الممالک مسافت مابین رامن و بروجرد را چهارده فرسخ گفته است و بروجرد
نیز شهریست با صلاحیت و از رامن بزرگتر و نیکوتر و خوش وضع تر و از هر جهت بر رامن برتری دارد و از
بروجرد تا کرج ده فرسنگ میباشد و کرج نیز شهریست با نهایت تر از بروجرد از جهت کثرت اهالی و استقامت
احوال و دارا بودن جمیع ما یحتاج انسان را و از کرج تا برج دوازده فرسخ است و برج نیز شهریست حسن
الحال و از آن تا جوسجان که معرب جوشقان است یک منزل و ده فرسنگ است و صاحب مسالک الممالک بجای
جوسجان خوبجان نوشته است و از جوشقان تا اصفهان سی فرسخ میباشد و در بین میانه دیگر شهری
نیست و اما راه از همدان تا خوزستان

از همدان تا روذراور هفت فرسخ است و آن اقلیمی است ممتاز و نیکو و ناحیه ایست شریف که رستنی معروفش
زعفران میباشد و نظیر این زعفران در تمام روی زمین نیست و از روذراور تا نهاوند هفت فرسنگ است
و نهاوند شهریست عظیم القدر و کثیر التجار با رساتیق زیاد و ابنیه و عمارات رفیعه و از نهاوند تا الاشتر
(الاشتر) ده فرسخ است و از آن تا شابرخاست دوازده فرسنگ و از آن تا الور (لر) سی فرسنگ و
در این مسافت هیچ شهر و قریه نیست و از لور تا پل اندامش که شهریست دو فرسخ است و از آنجا تا جندی
سابور دو فرسخ است اما مسافت مابین شهرهای جبل

از همدان تا ساوه سی فرسخ است و از ساوه تا قم دوازده فرسخ که در دو روز این مسافت قطع میشود
و از قم تا کاشان دوازده فرسنگ است و قم و کاشان دو شهر با قدر و شأنی است پر نفع و دخل برای

سلطان واکثر اهل قم شیعی مذهب اند و کاشانی ها هم شیعی مذهب اند که بر فوت و حمیت مخصوص خالق و ذات قائل
هستند و از ری تا قزوین سی فرسخ است و در بسیاری از اعمال جبال مثل و مانندی برای قزوین نیست بلکه در
کل بلاد جبال نظیر آن دیده نمیشود ثروت و غنای اهالی که انشان در ادب و رسوخشان در علم و قبول
تعلم و تمکنشان بجمیع فنون علوم بکمال است و قبل از داخل شدن دیلم در ناحیه قزوین اهل قزوین بسیار
با مروت و سعادت و فضیلت و مرتبه آنها در سیادت و شرف و رفعت و علو همت و صیانت نفس بیش از
این بود و امتعه نفیسه از قزوین بسیار بیرون آید و معارف قزوین در عراق و غیر عراق از بزرگان و رئیس
هستند و از همدان تا دینور قریب بیست فرسخ است و از دینور تا شهرزور چهار منزل میباشد و
از حلوان تا شهرزور نیز چهار منزل و از دینور تا صیمره پنج منزل و از دینور تا سیروان سه منزل و از سیروان
تا صیمره یک روز راه میباشد و از لور تا کرج شش منزل است و از اصفهان تا کاشان سه منزل و از قم تا کاشان
دو منزل است این است تمام مسافتهای ما بین شهرهای جبال و مشاهیر بلاد جبال نیز همان شهرهاییست که ذکر
نمودیم و آنها عبارتند از همدان و روذراور و آمن و بروجرد و کرج و فراونده و نهاوند و قصر اللصوص
و نهر زند رود که همان نهر زاینده رود اصفهان باشد و بلاد دیگر این اقلیم را است مثل اسدآباد
و دینور و قرمیسین و برج و طرز و جومند سهرورد و شهرزور و زنجان و ابهر و سمنان و قم و کاشان و
روذه و بوسنه و کرج و برج و اصفهان و خان لنجان و باره و شهر صیمره و نواحی سیروان قد ذکرها الراسبی
و الطالقان در مسالک الممالک و را الراسبی یاد و بنی الراسبی ضبط کرده

اما ذکر حالات و تعداد نفوس بلاد مذکوره

همدان شهر بسیار بزرگ واقع بر روی یک فرسخ مربع زمین جلیلة الحدوث و اسلامیة الاهل که دارای چهار
باره و دو و چهار انبیست و چهار دروازه شهر است که همه از آهن است و بنای شهر از خشت و گل میباشد و آبهای
بسیار و بساتین بسیار دارد و زراعتهای این بلاد هم از میاه جاریه مشروب میکردند هم از آب باران و این قسم
زراعت را دیم میگویند کشت و زرع همدان زیاد است و محصول وافر و ارزان و انواع اطعمه و اطعمه ارزان در کار
تجارت میباشد دینور بقدر ثلث همدان است و این شهر بسیار پر فواکه و ماکولات با خصب و وسعت نعمت و ارزانی
و مردمش از اهل همدان خوش طبعتر و نیکو حالت تر اند و این شهر هم مردمان احمق و ابله یافت میشود هم رجال
معروف بذکاوت و زیرکی و اگر بگویند دینور بر همدان برتری دارد بواسطه آداب اهالی و تصرفشان سکنه
آن در علوم و اشعار بگیرند و این فضل دارند راست گفته اند و یکی از رجال معروف دینور ابو محمد عبدالله بن
قتیبه دینوری است که صاحب کتاب ادب الکاتب میباشد و مصنفات بسیار خوب دیگر نیز دارد و اکثر در بعضی

تصنیفات ابو محمد قدح و ایراد نموده اند اما چون عمده کتب مصنفه او را قدر و جلالتی عظیم در عالم پیدا شد از درجه اعتبار ساقط نگردید

واصفهان از دو شهر است یکی معروف بیهودیه و یکی موسوم بشهرستان و مسافت میان این دو شهر دو میل راه است مثل مسافت میان شهر طبریه و زبیه و در هر یک از این دو منبر نیست و بلد یهودیه بزرگتر از آن دو قصبه میباشد و در بزرگی مثل همدان است و بنای هر دو از خشت و گل میباشد و این دو شهر پر آب و گیاه و ارزان و اخصب شهرهای جبال است عرصه خاکش وسیع است و اهل و مالش بیشتر و تجارتش اکثر و نعماء و خیرات و فواکه و طیبات و صادر و وارد و آیندگان و روندگان این بلد زیاده از بلاد دیگر است و این بلد مر و مدخل و خلیج مانند بیت المالی برای فارس و جبل و خراسان و خوزستان است و در تمام بلاد اقلیم جبال شهری نیست که بقدر یهودیه شترها با بر و سایر دواب و مواشی بارکش داشته باشد و از صناعات و منسوجات این بلد بافته های قطنی پنبه و ابریشم بافت و پارچه های ابریشمی و نسیجهای منقش و سایر اثواب ابریشمی و پنبه که حمل میشود ببلاد عراق و فارس و سایر شهرهای جبال و خراسان و خوزستان و نظیر بافته های اصفهان از جهت پاکیزگی و لطافت در هیچ بلدی یافت نمیشود و زعفران و فواکه آنجا را بعراق و سایر نواحی میبرند و از عراق تا خراسان شهری بزرگتر از اصفهان نیست مگر ری

و کرج شهری است پراکنده و قرا و مداینش جمع نیست و این شهر معروف بکرج ابو دلف میباشد و ابو دلف و اولادش در این شهر بودند تا زمان آنها منقضی شد و زوال یافتند و ابنیه و عمارات آنها مثل بناهای سلاطین است قصور عالیه و مبانی رفیعه فسیحه و فضاهای وسیع دارند و زروع و مواشی آنها زیاد است اما در کرج بساتین و مرغزار و جاهای پاکیزه و نزهت نیست و از بروجرد و بلاد دیگر فواکه و میوه جات بآنجا میآورند و ابنیه اش از خشت و گل است و شهری است طولانی بمقدار دو فرسخ و دو بازار دارد یکی از آن دو بازار در پهلوی مسجد جامع واقع است و در میانه این دو بازار صحرائی است بزرگ (در مسالک الممالک فاصله میانه دو بازار را صحرای کبیر نوشته) و ابنیه و منازل و عمارات و حمامات آن مواجه و برابر یکدیگرند

و بروجرد شهری است با فراوانی و ارزانی خیر و برکت و اکثر فواکه اهل کرج و حوالی دیگر همینجا است حتی بهمدان و دینور هم میبرند طول شهر از عرضش بیشتر است یعنی یک فرسخ و نیم فرسخ طول دارد زعفران بروجرد زیاد است و شهر بروجرد را حمولة بن علی وزیر آل ابودلف منبر بپا داشته است

ونهاوند شهریست واقع در دامنهٔ کوه بنایش از گل و انهار و بساتین آن بیشمار و فواکهش بسیار و بجهت
خوبی و زیادتی میوه‌ها از آنجا بعراق حمل مینمایند و نهاوند را دو جامع است یکی عتیق البنا و دیگری جدید
و رودزاور کوهپایه ایست نزهت و وسیع و دران زراعت زعفران زیاد و بدرجهٔ کمال است و در بلاد جبال
در هیچ جا بخوبی زعفران رودزاور بعمل نمی‌آید و این زعفران را بهر وجه برده و از فرط خوبی حمل بعراق و
سایر نواحی مینمایند رودزاور را قرای کثیره است و منبر و محراب آن در محلی است که معروف بکرج رودزاور
میباشد و آن شهر کوچکی است که بنای آن از گل است پر نعمت و آبان فراوان و اشجارش زیاد و ثمارش
وافر و زرع و عیش بسیار

و حلوان شهریست در دامنهٔ کوهی که مشرف بعراق است و ما او را در صورت عراق بصورت در آورده‌ایم بنای
شهر حلوان از گل و خشت و ابنیهٔ سنگی نیز دارد و تقریبا نصف دینور است

اما دینور با آنکه از این شهر تا محل برف و یخ جبال دو فرسخ است و بعقیدهٔ صاحب مسالک الممالک از دینور
تا محل برف و یخ یک منزل میباشد شهریست با حرارت هوا که نخلستان و درختان انجیران زیاد است
و آبها و رود خانه‌های وسیع و عریض در اعمال و اطراف آن میباشد و در حصار شهر شکستگی
و اختلال بهم رسیده است،

صیمره و سیروان دو شهر کوچکی هستند ولی غالب ابنیهٔ این دو شهر از گچ و سنگ است مثل شهر موصل
دارای خرمای بسیار و گردو و دستنبویه و آنچه که در بلاد سرد و گرم است و در این دو بلد آب و
اشجار بسیار است با وجود نزهت و پاکیزگی و در خانه‌ها و محلات آب روان میباشد

شهرزور بلده کوچکی است که اکراد اطراف و جوانب آنرا احاطه کرده‌اند و نزدیک بعراق است و حاکم و
امیر و عاملی در اینجا نیست و محلیست با وسعت و خوشی عیش و فراوانی و حسن مکان و کثرت نعمت و فراوانی
آن نسبت بحالت و وسعت و صورت دخل و عیش میباشد و همین طور است نیز شهر سهرورد در حالت و
صفت خیر و برکت سهرورد بسیار است و غلبه کرده‌اند بر آن اکراد و بزرگی و کوچکی آن بقدر شهرزور
است اکثر اهالی اینجا خوارج بودند و از اینجا کوچ کردند مگر آنهائیکه از فرط حب وطن بخواری و سقوط
نفس راضی شدند و اقامت نمودند بالجمله این دو بلد با خصب و نعمت است و بر گرد هر یک حصاریست

قزوین شهریست و بر آن باره و حصاری میباشد و جامعش داخل شهر است و قزوین از برای دیلم ثغر
و مهلی مسطور و در بعضی از ایام بنی عباس قزوین سرحدی بود که از آن با دیلم جنگ میکردند و مسافت ما بین
قزوین و مقر پادشاهی دیلم دوازده فرسخ است طالقان از قزوین بدیلم نزدیکتر است و قزوین آب

جاری ندارد مگر بقدر آشامیدن اهالی و این آب از مسجد جامع میگذرد و در قنات اما و با مها آورد
و قزوین دارای اشجار و درختها و موها و زراعتها است که کلاً دیمی است و از حاصل آن بحوالی و جاهای نزدیک
حمل میشود و بعضی از خوارج در قزوین بودند که هفته بهفته کسی آنها را ملاقات نمیکرد خلاصه اهل
قزوین با خیر فطری و طبیعی و احسان و نیکوئی و از معارف قزوین ابو القاسم علی بن جعفر بن حسان المتکلم
است که اهل بصره او را متکلم و متفلسف میدانند و بقول مشهور با ذکاوت ترین اهل زمان است و
حافظه او از هر کسی بیشتر و نزد وزیر و صاحب خراسان میباشد و در زمره اشخاصی است که ریاست و تولیت
کارها بر ایشان مقرر است و از اهالی قزوین نیز بعضی معارف در خراسان میباشند که ریاستی ندارند ولی
دارای علم و فضل و پاکیزگی میباشند

قم شهریست با حصن و حصار و فراوانی نعمت آبخانه های قم از چاه و میاه باغات و بساتین از رودخانه
فواکه و اشجار بیشتر و فندق و فستق بسیار و در آن نواحی دیگر فندق نیست مگر در شهر لاشتر (الشتر) که در
آن فندق زیاد است و در جمیع جبل نخل نیست مگر در صیمره و سیروان و شارخاست و آنهم اندک و
قلیل است ولی بواسطه نزدیکی بلاد مذکوره بعراق نخلهای آنها بسیار خوب میباشد بالجمله جمیع اهل قم
شیعه هستند و احدی با آنها مخالطه نکرده و غالب مردم این بلد عرب هستند

کاشان شهریست کوچک بنای این شهر و شهر قم هر دو از گل است و سایر بلاد جبل نیز همین طور است
مگر ری که بنای آن از گچ است و جمیع شهرهای جبل لطیف و متقارب میباشد و در تمام جبل دریاچه کوچک
و بزرگ نیست و شهر متصل بدریا هم مطلقا ندارد و نهر عظیمی که قابل کشتی رانی در آن باشد در جبل
نیست مگر دو نهر که فاصله و کشیده شده است در میان کوههای جزیره که از نواحی ارمنیه میآید کوهها
دامن و آن دو نهر معروف بزابین است که خارج میشوند از جبال بجهة اینکه میریزند بدجله و من آن
دو نهر را بجوف و بتمام از مخرج و منبع که دارند و آن مخرج و منبع در جبال جزیره است ما بین آذربایجان
و نواحی موصل دیلم و بر شهرهای مزبوره و نواحی موصوفه جبال شاهقه و تلال شامخه و دشت و
بلندیها و دره های صعبه غالب است مگر ما بین همدان و ری تا قم که جبال و صعابش کم است و بلاد دیگر
احاطه دارند بجبل از حد شهر زور تا حلوان و صیمره و سیروان و لور و اصفهان و حد فارس راجع
بکاشان بسوی همدان تا منتهی شود بسوی قزوین و نواحی دیلم است و کوههای صعب از حد شهر زور
تا آمد ممتد است در میان حدود آذربایجان و جزیره و نواحی موصل   و آن واقع است در طول
وسیع میباشد که عرض مختلف است در یکموضع بلکه در مواضع عدیده سی فرسخ تا چهل فرسخ و کمتر و بیشتر

که در آن دیده میشود بکثرتی دربیابان و صحرای هموار واین کوهها مسکون و دارای اهالی است
وسکنه آن اکراد حمیدیه و اوتبه و مهرانیه و غیرهم میباشند از اکراد شهرزور و همدان است جبال در
آذربایجان میانه صعب سختیها و آسانی و همواریها و جبل است تا جبل قبق بر کوههای حرمیه
و حدود سفلای این جبال از نواحی شهرزور تا نواحی کاشان و حد و خوزستان معروف بماهین است
که ماه کوفه و ماه بصره باشد وجهه تسمیه دادن جبال دیلم بدیلم اینست که این جبال بنفسه قایم میباشند و
برای آنها سلاطین مخصوص هست و فقط اتصال آنها از جانب مشرق بکوههای طبرستان و جرجان است و از جانب
مغرب بکوههای آذربایجان و میانه اینها فاصله و حاجزی نبوده تا قابل تنها ذکر کردن شود و اضافه میشد
دیلم را بسوی معامله خراسان و یکدفعه بسوی آذربایجان اگرچه صاحب مسالک الممالک در وصف ری همین
بیان را میکند یعنی منضم مینماید ری را بدیلم اگرچه ری خود قایم بنفس است بجهة اینکه اتصال ری بدیلم اتصال
واحد است و در میانه حاجزی که اسباب استقلال و افراد ذکر ری باشد نیست پس ری از توابع خراسان و
نه از جبال شمرده میشود و ری شهری است که در مشرق بعد از بغداد شهری معمورتر از آن نیست اگرچه نیشابور
از حیثیت عرصه و وسعت رقعه و بلاد بزرگتر از ری است اما ری از جهة ثروت و پیوستگی ابنیه و فراوانی و
غنا و ثروت و عمارت معمورتر از نیشابور است و شهر ری واقع است بیک فرسخ و نیم مضروب در زمین و غالب بناهای
آن از خاک و خشت میباشد

و از جبال شهرهای این نواحی کوه دماوند است و آن کوهیست بسیار مرتفع و آنچه من شنیده ام اینست که بجهة زیادی
ارتفاع و بلندی تا مسافت پنجاه فرسخ اینکوه دیده میشود و نشنیده ام که احدی بالای اینکوه رفته باشد و
افسانه های ملیح از این کوه حکایت و نقل مینمایند و میگویند جمیع جادوگرهای دنیا در اینکوه سکنی کرده اند
و ماوی کرده (صاحب مسالک الممالک در وصف جبل دماوند گوید از مزخرفات فرس اینست که ضحاک تا کنون در
کوه دماوند زنده است) و کوه هستون که بیستون باشد و آن کوهیست بلند و عالی که احدی بالای آن نرفته و
راه اشخاصیکه بمکه معظمه میروند از نیشابور تا حلوان در پایین و در بعضی از همین کوه است و از ری تا حلوان هم
عبور حاجیان از اینمحل است و روی کوه صاف و هموار میباشد که گویا مخصوصاً تراشیده شده است از بالا
تا پایین و با ارتفاع چند قامت از زمین روی کوه در کمال نرمی و صافی حجاری شده که بعقیده بعضی از مردم که شاید
عمرو بن بحر الجاحظ باشد و در کتاب البلدان خود ذکر نموده و آن کتاب نفیسی است در معرفت امصار بر این است
که بعضی از اکاسره اراده کردند که امر بتراشیدن بازاری در اینکوه نمایند تا دلیل شود بر قوت و شوکت و
تسلط آنها و در پشت اینکوه در محلی که قریب است بجاده عراق مکانیست شبیه بغار که در آن چشمه آبی است

جاری و در آنجا صورت دابه ایست خیلی خوب بعضی بر آن اند که صورت اسب کسری است که شبدیز نام داشته
وصورت کسری که بر آن اسب سوار است نیز مصوّر شده و صورت زن کسری که شیرین باشد در سقف
آن غار است یکی از اشخاص که آن غار را و آن کوه را دیده بود برای من حکایت نمود که در بالای غار مزبور
بمسافت زیادی صورت مکتب خانه و اطفال و معلّمی است از سنگ و در دست معلّم چیزی است شبیه بشمشیر [?]
تازیانه که باطفال میزند و نیز همان شخص گفت در آنجا صورت مطبخ و زن طبّاخی را دیدم که بپا ایستاده
بود و دیگها را بجاها نصب و دیکپایه های معمول سوراخ دار و در دست زن طبّاخی کفگیری یا چیزی از
سنگ و دیگر کوهی در این نواحی نیست که معروف و مشهور باشد و کوه سبلان مشرف است بر اردبیل و
باعتقاد من از کوه دماوند بزرگتر است مگر اینکه سبلان موضوع و جدا شده است از کوههائیکه مضاف
و مواجه شده است از او و بابد [?] نزدیک بآن شد تا علو و بلندی آن مشهود گردد و کسی را ندیده ام که بالای
بلندی آن کوه رفته باشد و جبل الحارث بدبیل اعظم از هر دو است و جبال خرّمیه جبال مشرفه
منیعه ایست که خرّمیه در آن جبال است و بابک خرّمی منسوب بخرّمیه است و در قری و دهات ایشان مساجد
ساخته شده و قرائت قرآن مینمایند و نسبت کذب و دروغ بایشان میدهند و میرسانند که آنها متدیّن
بهیچ دینی نیستند مگر اباحه و نفی محرّمات و نقود این نواحی غالباً طلا و نقره است و طلا بر نقره غلبه
دارد

امّا اوزان　از همدان و ماهات چهار صد درهم است و ندانسته ام من که در جمیع بلاد جبل معدن طلا و نقره
باشد مگر در نزدیکی اصفهان معدن سرب است که آن معدن مواجه فارس است غالب کسب اهل جبل
گوسفندداری است و شبانی و قوت غالب ایشان شیر است و انچه از شیر جمع آید حتی پنیر جبل بعراق و فارس و غیرها
میشود و این لبنیّات را بخوبی صفت میکنند و امّا دیوان و مقرّ حکمرانی آن در زمان ما در ری است بجهة
اینکه سلطان این اقلیم ابو علی الحسن بن بویه است که در ری توطّن و اقامت نموده و جبال بتمامه در تصرّف
او است و باج و خراج این مملکت باو واصل میشود و مرتفع میشود از جبال در سال مجاورةً از برای عمل
اصفهان از زمین فارس و هزار هزار دینار این بود عقیدهٔ ابن حوقل و صاحب مسالك الممالك

در جبل

صاحب کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم در باب اقلیم جبال و توصیف و شرح آن گوید
این اقلیم گیاهش زعفران و مشروباتش عسل و انواع شیرهاست اشجارش از قبیل [illegible] و انجیر میباشد
فی الحقیقه اقلیمی است معتدل و پاکیزه و با صفا و آراسته بگیاه و با طراوت با قدر و منزلت از بلاد معتبر عظیمه

آن شهر ری و همدان و اصفهان است و چون این اقلیم و بلاد آن را شرح دهیم مزیت و برتری آن بر سایر
اقالیم بر مطالعه کنندگان معلوم گردد و از بلاد این اقلیم دینور با صفا است و کرمانشاهان و نهاوند و قم
و کاشان و دماوند و کرج و قصران که ما بکار شرح آن خواهیم پرداخت در اقلیم جبال هیچ وقت از سال
گرما و حرارت هوا نیست و حشرات الارض و جانورهای موذی از قبیل کیک و مگس و مار و عقرب و کرم
و غیرها یافت نمیشود در تابستان سرتاسر این اقلیم بهشت و باغ و بوستان است و در زمستان هیزم و
زغال وافر و بهائی نیست و نیز در فصل برودت هوا گوشت نگسود و فدیها است که از اطراف و نواحی این
اقلیم حمل بخراسان میشود انگور و سیب این اقلیم تا آخر سال دوام میکند مردم این اقلیم همه عاقل و حاذق
و هوشیار و متین میباشند برای این اقلیم عیبی نتوان جست جز اینکه سرمای آن شدید است و در
زمستان بواسطه کثرت برودت گونه اهالی شکافته و دست و پای ایشان کبود و رویها زرد و افسرده
و آب از بینیها روان میباشد اما در این اقلیم از طایفه حنفیه اشخاص غالی هستند که در حب معاویه
افراط و غلو مینمایند و نیز از طایفه نجاریه هستند که طوایف هادیه را بالصراحه تکفیر میکنند
(نجاریه حنفی مذهب اند دروی) و نیز از معایب اقلیم جبال تواتر خسف اراضی و زلزله و جور و اعتساف
سلاطین و سختی والی و است و همیشه اهالی در قبض و بسط و یاس و رجاء و شدت و فرج و ضعف
و قوت هستند و دمی از اضطراب و تردید فارغ و ایمن نمیباشند و هر کس داخل این اقلیم شود از
جهت علیا یا سفلی یعنی از جانب جبال یا بوادی از افسردگی و برودت آبها و هوا او نیز مبتلا بمشغله و
گرفتاری میگردد و اگر در آنچه بیان مینمایم تعمق و تعقل نمایند مطلب مفهوم میگردد و خلاصه
اینست که هر کجا مشهور است بعراق از حد تصمیم همان اقلیم جبال اکثر وصف و تعدیل شد اما مراد در
اصفهان سخنی است آشکارا و بین که دانشمندان باندک تاملی آن را فهم مینمایند و رفع شبهه و خلاف
و مناظره میشود و صورت آن از قرار ذیل است

ما اقلیم جبال را سه ولایت و هفت ناحیه قرار دادیم و اصفهان را داخل ان عدا کرده و انرا بر حسب
صورت بسایر بلاد جبل ملحق نمودیم اما وصف آن را منفرد نمودیم و در طی بیان و شرح این اقلیم اشکال
و نکته غامضی را که در اصفهان است یاد کردیم بنابر این اولین شهر جبال از جانب جلگه و دشت شهری
است بعد از آن شهر همدان بعد شهر اصفهان و نواحی قم و کاشان و صیمره و کرج و ماه الکوفه و ماه
البصره و شهر زور و اما ری ولایتی است پاکیزه و پر آب دارای اراضی و سبعه و دهات نیز دارد و رساتیق معتبر
و میوه فراوان و باللبن و این همان ولایتی است که طمع ایالت آن عمر بن سعد شقی را بشهید نمودن

حضرت سید الشهدا حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام تحریض نمود و اختیار کرد ری را با آتش دوزخ
چنانکه خود آن ملعون گفته است

أأترک ملک الری والری منیتی ... ام ارجع مأثوما بقتل حسین
وفی قتله النار التی لیس دونها ... حجاب وملک الری قرة عینی

یعنی آیا ترک کنم و بگذارم ری را با آنکه ری آرزوی منست یا باز گردم گناهکار و عاصی بواسطهٔ قتل حسین
و حال آنکه در قتل حسین آتشی است که هیچ حجاب و مانعی در جلو آن نیست و ملک ری نیز روشنی چشم
منست در احادیث و اخبار است که چون خاک ری محل روئیدن سیر است لعنت کرده شده است
و ری بر در پای غبار است یا بحر بیننا از مردمان سفله و پست بخصوص خاکش ملعون و مانع از قبول دعا است و
هرون الرشید گفته است دنیا را چهار منزل است دمشق و رقه و ری و سمرقند و ری را رعة بن شلاذ بن
اصفهان طرح و رسم کرده و بنا نهاده است در خبر است که ری دری است از درهای زمین و محل اهل
و جمع عامهٔ خلق میباشد و از هر سو رخت بآنجا میکشند اصمعی گوید ری عروس دنیاست و کوچهٔ زمین
بسیار خوش هوا و معبر و گذرگاه خراسان و گرگان و عراق میباشد و اسم دیگر برای قصبهٔ آن [illegible]
و یافتم از بلاد و امصار توابع ری آوه و ساوه و قزوین و ابهر و شلنبة الخوار است و از نواحی آن
قم و نهاوند و شهرزور میباشد و از قری و دهات و رساتیق دو قوسین و قصران الداخل
و قصران الخارج و ستر و بهزان و فرج و جنی و سبرا و فیروزرام میباشد اما همدان ولایتی است
که در وسط این اقلیم واقع است شهریست بسیار عظیم و آباد دارای آثار و ابنیهٔ قدیمه و همدان بن
فلوج بن سام بن نوح علی نبینا و علیه السلام آنرا بنا نهاده است و گفته اند جبال بمنزلهٔ عسکر است
و همدان امیر و سپهبد آنست و این شهر را بخوشگواراست و نواحی شهر بزرگ و وسیع و انهار و میاه
وافر و کثیر و درختهای بیشمار و اشجار پر ثمر و اثمارش گوارا و لذیذ و خاکش مهیج
قتال و دهات و رساتیقش از بسیاری خضارت و صفا محل نظر و جای تعجب است بالجمله در
بعضی از کتب دیده ام که ری و اصفهان داخل بلاد پهلویین نیستند و بلاد پهلویین همدان و
ماسبذان و مهرجانقذق است که صیمره باشد و ماه البصره که نهاوند باشد و ماه الکوفه که
دینور است و از بلاد تابعهٔ همدان اسدآباد و آوه و سیدرامن و بره و سیراوند و رودراور و
طرز است و از نواحی ماه الکوفه و ماه البصره و ماسبذان میباشد اما اصفهان را از اقلیم جبال محل
نمودن از قبیل قیاس کردن مسائل شرعیه است در نظر این فقیر و اینمسئله و حکم نیز خورده قاطر و الاخ

بنابر رای و مذهب علما و شیوخ ما که از اهل عراق هستیم چنانکه گفته اند چون اینده و چون ثعلب را
از دو اصل مختلف اقتباس کرده اند و متشاکل شده دو حکم مباین وایشان بعضی را ملحوظ داشته در باب
آن دو شیء و به اصلی بنصیب و سهمی از آن دو حکم مختلف عطا شده است یعنی که استر و حمار مشابه گربه
شدند در ساکن بودن در خانه ها و بدین جهت احتراز و دوری نمودن از نیم خورده آن دو متعذر است
و نیز مشابهت بهم رسانیده اند در حرام بودن گوشت پس عطا کرده شده با استر و حمار از هر اصلی
حکمی همچنین است اصفهان چون در زبان و علامتهای دیگر مشابهت و مشاکلت باقلیم جبال بهم رسانید
و از آن طرف داخل در حدود فارس شد بنابر آنکه برای فارس چهار حد قائل شده و یکی از حدود اربعه
اصفهان را قرار داده اند واجب آمد که ما باصفهان عطا کنیم از هر یک از اقلیم جبال و فارس بهره و
قسمتی و برای اصفهان مرتبه و حکمی قرار دهیم اما بهره اصفهان از اقلیم جبال اینست که از اد جزو
این اقلیم ذکر و وصف کنند و سهم و بهره آن از فارس بودن در انحطاط است با رسم و علامات آن و اگر
گویند چرا اصفهان را مثل دو گوش در قول شافعی قرار ندادی در وقتی که اختلاف کردند در اینکه
آیا دو گوش از سر است یا از صورت شافعی برای هر دو گوش حکم ثالثی قرار داد (یعنی از اجزاء سر شمرد
نه از صورت) و شستن جداگانه و مسح کشیدن بانفراده و چنین است حالت اصفهان وقتیکه از جهتی
بفارس نسبت داده شد و از جهت دیگر بجبال و در اینصورت واجب است که از هر دو رسم و علامت
آن جدا و منفرد کرده و از انحطاط دیگری قرار دهند با فصل و ممیزی که جدا کند اصفهان را هم از جبال
و هم از فارس جواب گوئیم این قیاس و حمل فاسد و باطل است زیرا که دو مباین اینده و جمع نکرده بعلت
و سببی واحد هر گونه که فرعی را بر اصلی قیاس کنند بدون علت جامعه قیاس او فاسد است و اگر بگویند
علت جامعه میان اینده و اینست که هر یک از این دو را چیزی که حد و منتهی است بسبب قوت محکمی
جذب میکنند جواب اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده دو گوش از سر میباشند و بخصوص
شک و اشکال را مرتفع کرده اند و چگونه میتوانیم این اصل قرار دهیم از برای چیزیکه در او شک داریم
و اگر بگویند معنی قول پیغمبر ص که فرموده من الرأس اینست که دو گوش در سر هستند جواب گوئیم که عقل
ابا دارد از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمایشی بفرماید که ثمره و فایده بر آن مترتب نباشد و
کیست که نداند گوش در سر است و حال آنکه مقصود و منظور پیغمبر صلی الله علیه و آله از این فرمایش تقریر و
توضیح حکمی است که محل اختلاف شده از احکام دیانت و چه باشد نه تعیین وضع گوش آیا هرگز دیده که
کسی بگوید یا گوش بید کردن است یا در شانه و بالفرض که این اصل هم صحیح باشد قیاس نمودن اصفهان را

بر اقلیم صحیح نیست زیرا که این قیاس با اصول مخالفت دارد زیرا که قسمت اصلی چهارده اقلیم و یک شهر جبال خواهد شد و آن یکشهر باقی خواهد ماند بدون هیچ نظیری و چنانکه گفتیم ما جایز نیست کسی وتر را یکرکعت بجا بیاورد (مراد از این وتر دو رکعت نافلهٔ عشاست) چرا که از برای آن یکرکعت در اصول نظیری نخواهد بود و اگر بگویند چیست نظیر چهارده اقلیمی که تو مبتدع و مخترع شدی و مملکت اسلام و ایران اقالیم تقسیم کردی جواب اینست که نظیر قسمت من قرار دادن منجمین است که کل عالم را بچهارده اقلیم تقسیم نموده اند یعنی هفت اقلیم آباد و هفت اقلیم خراب و اگر ایشان از آن اقالیم قطعه را جدا میکردند یا فاصله میگذاردند و ناحیه جائی را منفصل میداشتند آن وقت قیاس کردن و حمل نمودن اصفهان بر جبل صحیح میشد و اگر بگویند چرا اصفهان را مثل دو کورش قرار ندادی که لا محاله از سر حد شد و صریحا نگفتی اصفهان از فارس است جواب این است که فهم عرف در مذهب ما اصل است و تبادر مقدم بر قیاس میباشد همچنانکه ما نیز مقدم داشتیم و اصفهان را در عداد بلاد جبال شمردیم و علی التحقیق مردم اصفهان را از جبال دانسته و شناخته اند و معروف و منسوب بجبال است و اگر بگویند بنا بر این اصفهان را از جبال قرار بده در صورتیکه در عرف ناس هم همین قسم معروف و شناخته شده جواب اینست که شهر و خطه قرار دادن و تحدید پادشاهان حدود و اقطار ارض را و قرار دادها و تسمیه های ایشان نزد ما و در علم ما نیز از اصول است و مثالهای ایشان در این فن که علم جغرافیا و قسمت اقالیم باشد مثل احکام صحابه است در علم شریعت و همانطوریکه فقهاء مخالفت با صحابه نمیکنند در چیزیکه صحابه در آن رای و فتوی داده اند ما نیز مخالفت ملوک و سلاطین نمینمائیم در چیزیکه آنها رسم و وضع نموده اند این چیز را و ایشان علی التحقیق اصفهان را در خطه و رسم فارس داخل نموده اند و حدود پارس را با اصفهان و بروذان چهار قسمت کرده اند بناء علی ذلک این دو فقره نیز دو اصل و دلیل شد که میکشند اصفهان را از این جهة و نمی بینیم راهی و وجهی غیر از حمل کردن اصفهان بر قیاسی که ذکر شد

بهر تقدیر قصبه اصفهان و جائیست بسیار بزرگ و آباد و معمور اهالی آن بسیار خیر و صاحب جود و مثل این شهر شهر تجارت و معاملت است آب چاههای اصفهان شیرین و خوشگوار است و فواکه و میوه هایش لذیذ و بسیار و هوایش در کمال لطافت و صفا آبش سبک و خوب خاکش بهیئتی انگیز بجدیکه مورث تعجب میباشد عماراتش خوش وضع و بدیع تجارش معتبر و متمول ارباب حرف و صنایعش نیز هوش و با ذکاوت از جمله نساجهای قابل ماهر دارد مصنوعات و منسوجات اصفهان را باطراف و اکناف عالم میبرند مردم اصفهان متصف بصفت سنت و داخل در طریقه جماعت و

الحق خلقی بسیار زیرک و با فطانت میباشند مسجد جامعی اصفهان راست بسیار معمور و رفیع البنا و پیوسته بجماعات دایر هوای این بلد از حیثیت حرارت و برودت کمال اعتدال را دارد و حشرات الارض و جانورهای موذی از قبیل تبک و پشه و کژدم و گزندگان دیگر یافت نمیشود بنا بر روایتی بخت نصر چون بر بیت المقدس غلبه نمود و استیلا یافت بنی اسرائیل را از انجا بیرون کرد آنها در بقاع و اماکن ارض گردش و جستجو نمودند تا شهری را پیدا نمایند که شبیه ببلد خودشان باشد و در ان ساکن شوند هیچ جا را بوصفی که میخواستند نیافتند مگر قصبه جهودیه اصفهان را لهذا در آنجا سکنی گرفتند اما این قصبه فی الحقیقه هشتی است که در ان گاو و ان چرا میکنند و قومی که در زبانهای ایشان گرفتگی و عجمه هست و از صفت ظرافت و سخاوت عری و بری هستند و در زیر عمامه های آنها بالشها و مخده های کوچک و چیزهای دیگر است که اسباب بزرگی عمامه آنها میشود و در معامله و بیع و شرای آنها فساد هست لباسهای کهنه را که در بر دارند محض ریا پاره پاره مینمایند مذهب اهالی غالبا حنبلی است و در دوستی معاویه غلو دارند و اشخاصی در این بلد دیده میشوند که گرده نان در موزه ها و جامه و آستینهای خود پنهان کرده لقمه لقمه بدهان میگذارند با مویز میخایند مختصر وضع اصفهان بدمشق شبیه است ابنیه و عمارات از خاک و خشت میباشد اما خاکی که نظیر آن در هیچ جا ندیده ام بازارهای این بلد بعضی بی سقف و برخی مسقف است مسجد جامعی که در بازار واقع است متین و محکم البنا و ستونهای ان از سنگهای یکپارچه مدور است و در جانب قبلی آن مناره ایست که ارتفاع و بلندی آن هفتاد ذرع میباشد و تمام بنای مناره از خاک و خشت است معهذا هیچ آثار خرابی در آن دیده نمیشود و تغییر نپذیرفته است رودخانه از وسط شهر میگذرد که شهر را دو قسمت نموده اما اهالی از آب آن نمیخورند بلکه بمیل الاغی که در این رودخانه کرده بعضی کثافات در آن میریزند این قصبه را دوازده دروازه است و اصل شهر تا قصبه جهودیه دو میل راه است و بر گرد آن حصاری بسیار متین و محکم و رفیع و بلند کشیده شده و پلی بسیار عظیم بر روی رودخانه بسته اند و جامع دیگر در این قصبه است که بسیار مستحکم ساخته اند بنای این مسجد قدیمتر از بنای شهر است

خولنجان از جانب خوزستان شهری آباد و معمور است و فواکه و اثمارش غیر محصور و سیم بلادیست واقع در دامنه و پای کوه که اشجار کرد و و فواکه زیادی دارد و دران مسجد جامعی است خوش وضع و تازه ساز کرده و در ان دکاکین و بازار واقع است و در آن بلد آب بسیار جاری که از بازارها و کوچه ها و معابر شهر میگذرد و مخرج از چشمه میباشد که منبع آن در کوه است و از کوه در راه قصبه جهودیه واقع است

وبر فراز کوه قلعه ایست که از قرار مذکور چشمه آب عذب بور در آن قلعه میباشد وخزاین پادشاهان
همیشه در آن قلعه بوده است

والزن شهر کوچکی است در اقلیم جبال درحوالی نهر طاب انواع اطعمه و ماکولات این بلده فراوان وارزان
است میوه جات زیاد بسیار خوب دارد چنانکه ما در آنجا هشت من نان بوزن و من خود شان رابیکدرهم
خریدیم و بر این قیاس است نرخ سایر ماکولات وفواکه مسجد جامع بسیار خوش وضعی در سنه سیصد
وشصت وهفت هجری در این بلده ساخته اند

اردستان بزرگترین از بلده هائیست که در طرف بیابان خاک اصفهان واقع است بازارهای پاکیزه خوش
وضع ومسجد جامع معموری دارد ومشایخ وفقهای این بلده بسیار اند واین بلده در زمینی واقع است آرد
مانند بواسطه سفیدی ونرمی خاک واشتقاق اسم این بلده از همین است یعنی در اصل آردستان بوده
وبعدا آنرا مخفف نموده اردستان گفته اند

کاشان بلدی است واقع درحد بیابان این شهر عظیم الاسم وقدیم الرسم میباشد اطراف آن مزارع وقرای
خوب وقنوات عدیده ومیاه کثیره دارد اهالی کاشان با حذاقت ودانش اند مخصوصا در حرف وصنایع
وساختن ظروف مس ودر این بلده معدن سنگ مرمر ولاجوردی دیدم که معدنی بخوبی آن در هیچ بلدی
ندیده ام واین بلده را عقارب عجیبه است گویند وقتی که ابوموسی اشعری از فتح کاشان عاجز شد عقرب
زیادی از حوالی شهر بدانجا حمل کرده وآنها را در سبوهای سفالی وکوزه ها نموده بواسطه کمند ومنجنیق
بدرون شهر انداخت وسکنه دوچار وگرفتار اذیت واضرار عقارب شده ناچار شهر را تسلیم نمودند

اما اصفهان شهریست نفیس وآراسته وقم وکرج از مضافات اصفهان بوده مگر اینکه بعضی از خلفا
آن دو را از مضافات ری وهمدان قرار دادند وهمیشه دواوین وکتب شرح این ولایت را جداگانه
بانفراده مسطور داشته وذکر آن مقدم بر همه بلاد بوده بجهت بزرگی ورفعت شان آن در نزد ملوک
وسلاطین

وری بلدیست با جلالت وبها وبنالت وصفا بکثرت مفاخر موصوف وبوفور ذخایر معروف وباقسام
فواکه مشحون وبانواع نعم مقرون اسواق آن وسیع وخانات آن معتبر حمامهای آن با نظافت وبساتین آن
منتزه وپیوسته بنعمت امنیت وارزانی برای مردم وی حاصل واز شر گزندگان وجانورهای موذی محفوظ
قنوات کثیره ومیاه وافره ومکاسب عدیده وتجارات مفیده دارد ودر این شهر از علمای اعلام وعوام زنان
ونسوان با عقل وتدبیر بسیار است محلات ری پاکیزه وطیب است هوا اش لطیف وخاکش طرفه وبانظافت

وضع است اهل ری با جمال و کمال و عقل و فضل و برتری میباشند و مجالس تحصیل و مدارس تکمیل و
فرحیه اهل بلد و صنایع عجیبه و بدایع ظریفه و مکارم و خصایص ایشان زیاده است هیچ کوچه خالی از فقاهت
نیست و هیچ بزرک و رئیسی بعلم و درایت محتسبش صاحب اسم و خطیبش بلیغ و ادیبش مختصر ری زیب و
زینت بلاد اسلام است و از امهات بلدان محسوب میشود و در آن از پیران و مشایخ فقها و علما و رجال
جلیل القدر و ائمه و اوتاد و پیشوایان و زهاد و سپاهیان و سران لشکر و ملوک عظیم الشان ازدحام
است و از خصایص ری فود برف و یخ است و از برای فقاعش ذکر و بیان نیست و برای بناهش
اسم و نشانی طلاب و محصلینش را علم و اخلاق است و رساتیقش را قدر و منزلتی معتنابه کما بجانها
خوب و عجیب دارد و بساتین خوب از خربزه و غیره و (روذه) که اسم دو مکانست از عراق اعلی و اسفل
و وضعی خوش آیند دارد در ری است و ری را قلعه و شهر نیست که اسواق رفیعه و خانات عالیه دارد
و آلات و ادوات صنایعشان نفیس و پاکیزه است و زمانی ما وارد شدیم با بوالعباس الیزدآبادی که
منسوب بیزدآباد از قرای ری است و این در وقتی بود که ناصر الدوله دیلمی او را در نیشابور در محل
با نزهت و صفائی منزل داده بود گفت من نمیدانستم نیشابور شهریست باین خوبی و پاکیزگی آبادی مثل
نیشابور هست و ریها از حضار مجلس سخنی در این باب داشتند اظهار نمودند و عقیده خود را بیان کردند
انکاه من شیخ را دعا و ثنا نموده گفتم نیشابور از ری بزرکتر است و اهلش غنی تر اند اما ری پاکیزه تر و با صفا تر
و آبش نیز بهشتی است بالجمله محسنات این شهر زیاده از آن است که ما وصف نمودیم عیبی که دارد این است
که آبش مسهل است و خربزه اش قاتل و علمایش مضل الله غالب کوشت خوراک اهالی کوشت گاو است
هیزمش بزرک است و فتنه آن بسیار و کوهستان سنی و فلوسشان مخزن عصیان و مکر و جماعتی منکر و
منافقین و ائمه جماعت مختلف و مخالف چنانکه امامت جامعش روزی با حنفی مذهبانست و روزی با شافعی
مسلک و بعضی شعرا و صاحبان ارجوزه در باب ری گفته اند

الری فیها درهم کدانق　　والخبز فی اعلی علو الخالق
واللحم قد علق بالشواهق　　وکم بها من قاطع وسارق
اسرق للحبات من عقاعق　　والبیر بالماعون من زرافق
یحلف بالطور وبالمشارق　　انی علی حق فغیر صادق
وهو اذا خصصت عین الفاسق

بالجمله دو شهر ری تقریبا یکفرسخ است و اطراف آن قدری خرابه میباشد و مسجد جامع در یکطرف

شهر و داخل حصار است و در پشت مسجد بنا و عمارتی نیست و قلعه و باره شهر نیز خراب و بایر میباشد
اما محلات و ابنیه و عمارات که در خارج شهر ساخته شده معمور و آباد است ولی بدون بازار و دکاکین و
اسواق دایره در داخل باره است و در داخل شهر نهرهای جاری و آبهای روان هست و در محوطه ری قنوات
بسیار میباشد و کتابخانه معروف ری که در وانزابیست که واقع در روده اسفل است محل فروش
خربزه قرب مسجد جامع است

و قزوین شهر بزرگیست و تاکستان زیادی دارد و بگرد شهر حصار بیست محکم و آب خوردن اهالی
از چاهها و آب باران و نهر و رودخانه ایست که در دالانهای شهر واقع است و این شهر محل و معدن
فقه و حکمت است

و همدان مصر مملکت یعنی شهریست عظیم و نیکو و قدیم و آبش سرد و گوارا است و چشمه‌ها بسیار دارد
و در آن جامعی است شیق البنیان و عتیق البناء اهل همدان چاپلوس و متملق و باغرباء و فقرا مهربان و
خوش رفتار باغات همدان شبیه ببساتین است و مسجد جامع آن که واقع در بازار است عمارت و بنایش در
غایت استحکام و اعتبار میباشد بازارهای همدان سربسته است و قلعه در وسط شهر دیده میشود
که خراب و بایر است و بگرد شهر حصار و باره موجود است خلاصه همدان شهریست پاکیزه و نفیس و
نان این بلد ارزان و حلوایانش ممتاز و نیکو و گوشت در این شهر فراوان است و غیر از خصایص مذکوره
باز همدان را محسنات هست اما هوایش بسیار سرد و اهلش بحسد معروف و مکر و تزویر ایشان مذکور و
و غلوشان در حق معاویه معروف است فی الحقیقه معدن و جایگاه رعد و برق و برف و دمه است چنانکه
یکی از شعرا گفته است

النار فی همدان یبرد حرها   والبرد فی همدان داء مسقم
والفقر یکتم فی بلاد غیرها   والفقر فی همدان ما لا یکتم
قد قال کسری حین ابصر تلها   همدان فانظر فوا فلک جهنم

خلاصه امروز نیز برای همدان آن معموری و آبادی قدیم باقی نیست و دیگر پاکیزه‌تر و سزاوارتر و آبادتر از همدان نیست
یعنی اهل همدان پراکنده و متفرق شده‌اند و علمای آن کم است و رونق همدان را شکسته و دولت و ثروت
آنرا برده است همدان در دامنه کوه واقع و ابنیه و عماراتش از خاک و خشت خام است و سعت خاکش چهار
فرسنگ در چهار فرسنگ یا دو فرسخ در دو فرسخ میباشد شهر همدان مرتفع و عالی است
اسدآباد قصبه و شهر کوچکی است از مضافات همدان عمارات آن محکم البناء و بازار و معاملاتش رواج و

بارونق و محل خیر و برکتست عسل در اسدآباد زیاد است و قصر کسری که در یکفرسخی آنجاست و یک تل
رفیعی که در میانه اسدآباد و همدان فاصله است و آبهای جاری دارد و مسجد جامع معمور جدید البنای
اسدآباد در کوچه‌های باصفا واقع شده است و طرفه محلی است که قصر کسری در آنست و از جاده دور
افتاده و قیمت اشیاء و ماکولات آن خصوصاً نان ارزانست و بازارهایش مسقفست و سایه دار میباشد
(روذه) و (بوسنه) که نام دو محل از همان محالاست معدن بادام است و بادام یکمن قلوب بچهار دانق
است که هر دانقی شش یک درهم باشد و در آنجا نهر عظیمی است و روذه واقع مابین جبال و قرمسین است
(قرمسین نزدیک نهاوند و معرب کرمانشاهانست) بهر حال روذه جائی باصفا و اطرافش بساتین و
باغ میباشد مسجد جامعش در بازار واقع و عالی و خوب و بانی آن عضد الدوله دیلمی است در
آنجا خانه و عمارت خوب بخوش وضعی است که در طرف معبر و جاده واقع است و قطاع اینجا بخوبی
معروفاست

و قصر اللصوص قصبه کوچکی است و در آنجا قصر و عمارتیست از سنگ که عمارت بر روی ستونهای سنگ بنا
شده است و صنایع عجیبه در ساختن آن عمارت بکار برده اند

و نهاوند و آن ماه البصره است شهری بزرگ و پرآب و اشجار و کثیر الاثمار و در آن دو مسجد جامع
معتبر است

و مزارع الزعفران که دو شهر دارد و مسجد جامعی در آن است و اقع در وسط شهر که در اقلیم جبال مانند
ان عمارت وجود ندارد و یکی از دو شهر مزبور روذراور است و مزارع الزعفران در اینجاست و شهر دیگر
سیراوند میباشد که در دامنه کوه واقع است شربشان از آب چشمه ها و بساتین زیاد و اثمار بسیار
و اشجار بیشمار دارد

و دینور که ماه الکوفه میباشد شهری پاکیزه و آباد است و اهلش ظریف و نظیف و اسواقش بهم پیوسته
و ردیف و آبش سرد و گوارا و محلی از آن نظیفتر دیده نمیشود در دهنه چشمه ها و نهرها کولها و لوله‌ها
قرار داده اند که بواسطه آنها آب از چشمه ها خارج و جاری میشود و بساتین و باغات را آب میدهد
و مسجد جامع دینور دور از بازار و دکاکین است و منبر آن مسجد منبریست نیکو و مقصوره و گنبدی دارد
که بهتر از آن مقصوره و گنبدی که مرتفع از زمین مسجد باشد ندیده ام

و صیمره که همان ماسبذانست و بلدیست بزرگ و معمور و کثیر الخیر و دهات و رساتیق متصل بشهر دارد
و محل وسیعی است که در طریق سختی واقع شده

وکرج ابودلف شهریست مرتفع وعماراتش ازهم منفصل ومنقطع ومسجدش مختصر بقدر راست وآبهاش بعینه همان
طور است که در شرح دینور ذکر نمودیم واین اقلیم جبال کرج دیگری هم دارد

ذکر مجملی از شئونات مطلق اقلیم جبال

جبال اقلیمی است که هوای آن سرد است ویخ وبرف آن بسیار وهوایش خفیف ولطیف واهلش با لطافت ولیاقت
واز بلاد جبال فقط اصفهان شهریست که در آن یهودی بیش از نصاری است وگبر ومجوسش بسیار است و
علما وفقهای آن معروف ومشهور میباشند وبکثرت خیرات ومبرات موصوف ومذکور ومذاهب آنها مختلف است
اما رویه غالب مردمش حنفی ونجاریه بوده مگر اهالی کوهپایه‌ها شهر که زعفرانیه میباشند ودر حدوث وقدم
حقیقت قرآن توقف دارند وازیکی از اصحاب صاحب عباد شنیدم که میگفت صاحب در هر چیز اقرار مینماید مگر
در خلق ومخلوق بودن قرآن وابا عبدالله زعفرانی را دیدم که عدول از مذهب آبا واجداد خود کرده بود و
مذهب نجاریه را اختیار نموده وبدین جهت اهل رستاق ازاو تبرا کردند وحنبلی مذهب در ری بسیارند
با عصبیت زیاد وعوام این طایفه از فقهای آنها بیش تمکین ومتابعت را در مسئله خلق قرآن دارند اهل قم شیعه
میباشند ودر مذهب خود غلوی دارند وجماعت را ترک کرده بودند وجوامع را خالی گذاشته تا آنکه رکن
الدوله حکم کرد مسجد را بسازند وعمارت کنند وملازم آن باشند اهل همدان وتوابع آن اصحاب حدیث
واخباری هستند مگر مردم دینور که خاص وعام میباشند ودر اینجا اختلاط اصوات است از جمله مذهب
طریقت سفیان ثوری رواج است در ذکر فصول اقامه را دو دفعه میگویند چنانکه رسم اهل اصفهان هم سابقا
همین بوده است واز قراء قول ابوعبیده وابوحاتم را قبول کرده اند وادغام ابی عمرو بن کثیر را ونجار ایشان نافع
ومفید است وچیزهائیکه از ری حمل ببلاد دیگر میشود بردها وبافته‌های مخصوص است که از ابد وپود
وازپنبه میبافند وکاسه‌ها چوبی وملعقه‌ها که آلت وخشبی سطبر باشد از قبیل جوال دوز وشانه‌ها واز قزوین
انواع کساها از قبیل گلیم وجوراب وکانها واز قم کرسیها ودهندوکاب وجامه وزعفران بسیار واز همدان
واطرافش جامه وزعفران واقسام زنبیلها وپوستین روباه وسمور وموزه وپنیر واز سرکردهی است
از دهات ری طیلسانهای نیکو که نوعی از بالاپوش است وگلیمهای ممتاز حمل میشود واز خصایص ری
خربزه وانواع شفتالو است واز اصفهان مسکوک واقسام لبنیات واز کاشان قمقمها وآفتابه‌ها
مسی است ودر این شهر معدن لاجورد وسنگ مر است واز دینور شیر ودوغ وپنیر وقزوین را قسیسی
است که از منسوجات کتان وحریر باشد ودر ری کسانی هستند که در باب خلق قرآن کمال تعصب را
دارند همچنین در قزوین در میان دو فرقه اهل سنت وجماعت که مرده‌اند متعصبین بسیارند اهالی همدان

نیز متعصب اند اما نه در مذهب اما صفات آبهای این اقلیم غالب آب اصفهان از چاه است و رودی و
آب وی اسهال می‌آورد و هر کس از غرباء آب نهر فرزین را بنوشد مبتلا بشقاق قلوس میشود و انگشتهای پای
او را قطع باید نمود و آب زنده رود سایر و خوبست هوای آن لطیف و نیکو و مایه تعجب و فواکه و میوه‌هایی
روی دنی است و عجایب چند در اقلیم جبال است از جمله قریب به بیستون صورتهای عجیبه دیده میشود که بعضی
بعضی صورت دواب کسری است و نهر اصفهان را محلی است که آب آن نهر در آن محل فرو میرود و جز بنزدیکان
کسی نزدیک بآن محل نمیشود و در دهات محال رویدشت اصفهان تلهای ریگ هست کوه مانند که
هیچوقت باد آن ریگها را جابجا نمیکند و در ناحیه کاشان حصاری است و در آن حصار خندقی و احاطه
کرده است حصار شهر را ریگ و پهن کرده است باد ریگ را در حول خندق و از آن ریگ چیزی در خندق
نمیریزد و اگر بریزد همان لحظه باد میوزد و آنرا بیرون می‌اندازد و در وسط آن ریگ صحرائیست یک
فرسخ در یک فرسخ و گاو و گوسفندهای اهالی را در این صحرا حیوانات درنده اذیت میکنند و میدرند و در نواحی
کاشان کوهی است که رشحات و قطرات از آن مثل عرق بیرون می‌آید ولی سیلان نمی‌نماید و در هر سال
همینکه بحساب تاریخ فرس قدیم ماه تیر و روز تیر با هم موافق آید و جمع شوند مردم در آن کوه اجتماع کرده و
ظروفهائی با خود دارند و با سنگهای کوچک که باندازه کف دست است بآن ظرفها میزنند و میگویند ای کوه
سیراب کن ما را از آب خود و فلان غله ما را مشروب بنما و فلان درد ما را چاره ساز و در آن وقت برای
هر یک بقدر حاجت آب جمع میشود و در نواحی کاشان تخمی از روئیدنیست که بروی زمین پهن و منبسط
میشود و حالت شیشه سفید درخشنده براق بهم میرساند و در دواها آنرا استعمال میکنند و در نواحی
اصفهان مرتع و چراگاهی است که مارهای عظیم دارد و طول آن مارها از یک ذراع الی پانزده ذراع میباشد
و در دهات قهستان مارها هست که اطفال با آنها بازی میکنند و مارها آنها را نمیگزند و در دهات
زارجانان دهی است موسوم بمانژود در این ده حیوانیست کوچک که خلقتش بخفاش شبیه است و شب تاریک
راه میرود و مثل چراغ روشنائی و درخشندگی دارد و محل (درخشیدن) درد او زیر سبز رنگ دیده میشود و در این
ناحیه سنگی است شبیه بشکر مدینه منوره و آن سنگها را چون بهم زنند آتش از آن بیرون می‌آید و در کاشان
آبی است که زراعتها را مشروب میسازد آن وقت منجمد میشود و مثل سنگ منجمد میگردد و در قهستان آبی است
که هر کس از آن آب بیاشامد گلوی او را زلو میگیرد و در حوالی همیر دو غاری است که آب از آن میچکد و سنگ
میشود و در روستاق غامدان چشمه ایست که در فصلها از آن ماهی بیرون می‌آید و پس از ماهی مارهای
سیاه و بعد از بیرون آمدن آنها جنس آب چشمه فرو میرود و تا یکسال زیاد تراوشی از آن نیست و دیگر

ج ب

جامع قصبه همدان در غایت استواری [و] ذکور [؟] شبیه بدرخت و قواق

اما معادن اقلیم جبال در رستاق قهستان و در ناحیه کوچک و بزرگ معدن طلا و نقره موجود است
و در قهستان معدن مومیائی و در ساغند معدن زاج خوبیست که در نیکوئی قریب بزاج مصری است
و در اصفهان کوه سرمه هست

اما اوزان اوزان در بلاد جبل باختلاف است من ری در یتم [؟] ششصد مثقال و رطلشان سیصد مثقال
و من سایر بلاد این اقلیم چهار صد مثقال است و در ری گوشت را بوزن رطل میسنجند و آلات و ادویه جات
عطاریرا بمن خراسان میکشند و من شهرها و محلات اصفهان سیصد مثقال است و من قصبه همدان نیز من
همدان است و اما کیلهاشان آن نیز باختلاف میباشد جریب ده قفیز و شش کف میباشد و جریب اردستان
هفده منست و جریب همدان سیزده من بوزن اردستان میباشد و سنگشان خراسانیست و سنگ ری
در هر صد مثقال یکدرهم و ربع زیاد میشود و سنگ طبرستان بر سنگهای سایر بلاد ترجیح دارد و اهل ری
اسامی خود را تغییر میدهند چنانکه علی و حسن و احمد را علکا و حسنکا و حمکا میگویند و همدانیها احمدلا و
محمدلا و عیشلا تلفظ مینمایند و اهل ساوه ابو العباسان و حسنان و جعفران تکلم میکنند و اغلب کنیه
اهل قم ابو جعفر است و کنیه بیشتر از اهل اصفهان ابو مسلم و اهل قزوین ابو الحسین و السنه آنها مختلف
است در ری را استعمال نموده میگویند راده و راکن و اهل همدان میگویند وانم و اتو او بیشتر استعمال
اهل قزوین قافست و اکثر ایشان حبید راج میگویند و زبان اهل اصفهان وحشی است و کلامشان مدّ دارد
و در زبان اعاجم قریب المآخذ و قریب المخرج تر از زبان اهل ری نیست و رنگ رو اهل ری نیز بهتر از رنگ
مردم بلاد دیگر است یعنی سایرین سیاه چرده اند و در این اقلیم جبال شاهقه و تلال شامخه میباشد مثل بیستون
که کوهیست بلند و رفیع و املس و ممکن ارتقاء و صعود بقلل آن نیست و در آن غاریست و در غار چشمه آبیست جاری
و کوه دیگر کوه دماوند است که فی الحقیقه نهایت رفعت و مناعت را دارد و از پنجاه فرسخ مسافت دیده میشود
و از اهالی دماوند شنیدم که میگفتند احدی بالای کوه دماوند نرفته است دیگر جبال حزمیه میباشد که رفیع
و منیع است و اهالی این جبال بلا اختلاف مزجیه هستند و غسل جنابت نمیکنند و مسجدی در قرای آنها
ندیدم و میان من و این طایفه مباحثه ها شد و گفتم آیا مسلمانان بجهة اینکه شما معتقد باین مذهب هستید
باشما جهاد و جدال نکرده اند گفتند ما مگر از جمله موحدین نیستیم گفتم اگر شما از موحدین هستید چرا انکار
فرایض پروردگار کرده و شریعت را مهمل گذارده اند گفتند ما هر سال اموال بسیاری برای سلطان میفرستیم
خلاصه مشاهدات نیز در این جبال بنافتم

نیز در این اقلیم از ابنیه و آثار اکاسره و مواضع و رسوم فراعنه موجود است و از آنجمله قصر شیرین و طاق
خسرو و قصرهای انوشیروان و قنات و نهری که در بلندی کوه کنده به بغداد یک فرسخ و در این نهر شراب
و شیر و مشروبات دیگر جاری میکرده و عیوب اهل این اقلیم چنانکه در ابتدای شرح جبل بدان اشاره رفت
یکی بلاهت اهل اصفهان و غلو بلکه در رجعت معاویه دارند و از نیکان زهاد و عباد اهل این اقلیم نزد من
تعریف و تبجیل نمودند من قصد ملاقات او نمودم و از قافله عقب ماندم شب را نزد او اقامت کردم و از او چیزها
سؤال مینمودم تا پرسیدم عقیده تو در حق حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه چیست او العیاذ بالله ناسزا
گفت و گفتار و چیزی را آورده است که ما عالم و معتقد بآن نیستیم گفتم آن چیز کدام است گفتا گفتنی است معاویه
مرسل بوده است گفتم تو چه میگوئی و عقیده تو در اینباب چیست گفت من همان طوریکه خدای عز و جل فرموده
میگویم لا نفرق بین احد من رسله ابوبکر و عمر و عثمان و علی و معاویه همه مرسل بودند گفتم تو مرد عاقل
باخبری نیستی اما آن چهار نفر خلفای پیغمبر بودند و معاویه سلطان بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده است خلافت خلفا بعد از من سی سال خواهد بود و بعد از آن خلافت مبدل بسلطنت خواهد شد
آن شخص از شنیدن این کلام برآشفته شد و شروع بتشنیع و ملامت من نمود و چون صبح شد مردم اظهار
داشتند که این شخص رافضی است و اگر من خود را بقافله نمیرسانیدم مرا میکشتند و آزار و سیاست میکردند
و نظیر این همه برای آنها بسیار است و از رسوم آنها یکی اینست که جامه های کهنه را از طول پاره میکنند و میپوشند
و با یکدیگر انسی دارند و مباشر امور مهمهای آنها نسوانند و عمامه های ایشان مثل شله ساده و تختهای کوچک می‌باشد
و اخلاقشان مثل وحوش و عادات ایشان منکر و بد است و دجال از بازار آنها خروج مینماید و اعظم بلاد جیل دیلم
و ری است و اول کسیکه در ری و دیلم غالب شد و اینولایت را از جمله خلفای آل سامان انتزاع کرد حسن بن
بویه بود که خود را ملقب برکن الدوله کرد و پسرش بویه را بموید الدوله و برادرش علی را بفخر الدوله و سپهسالار
قشون ایشان در دامغان بود و عوام برخانه و مزارع ایشان غلبه نمودند و اکثر مردم از جور و ستم آنها جلای
وطن کردند و این سلسله از برای سلطنت الان با صلاحیت اند و سیاستهای عجیب و غریب و رسوم بد دارند اما
متعرض متروکات و میراث و ارث نمیشوند و جایزه و انعامی که داده اند تا حال بجا و جاری میدارند و در جنگها
صاحب صولت و هیبت و ثبات و صبر میباشند و فتح میکنند و ممالک وسیع و دولتی قوی دارند چنانکه در ممالک
چین و یمن اسم و صیت آنها ساریست و با پادشاهان زمان و سلطان مشرق زمین مقاومت نمودند و خلفای بنی
عباس در پناه ایشان هستند و اقالیم سبعه در قبضه قدرت و اطاعت ایشانست و جزیه و خراج در این اقلیم
گرانست و سنگین نیست مگر در اصفهان و توابع آن دخل قصبه هودیه سی هزار درهم است و خراج ری ده هزار درهم

وماليات دينور سه هزار هزار درهم ومنالقم دو هزار هزار درهم وزنجان هزار هزار و ششصد و بيست و
هشت هزار درهم وصيمره سه هزار هزار وصد هزار درهم وكاشان هزار هزار درهم ودماوند نه هزار هزار درهم
ميباشد اما مسافات از ري تا كيلين يكمنزل است و تا كبس يكمنزل و تا خوار يكمنزل و تا قسطال يكمنزل و تا مشكويه
همچنين تا دبروه يكمنزل و تا ساوه يكمنزل و تا سوبقين نيز تا مصدقال يكمنزل و تا روذه يكمنزل و تا دكان يكمنزل
واز همدان تا بوزنجرد يكمنزل و تا قرية الجن يكمنزل و تا دكان يكمنزل واز همدان تا اسد آباد و از آذ يكمنزل واز
آنجا تا قصر اللصوص يكمنزل واز آنجا تا جسر نعمان يكمنزل و تا كوه بيستون يكمنزل و تا قرميسين يكمنزل و تا قصر عمرو
بريد نيز همچنين تا زبيديه يكمنزل و تا طرز نصف منزل و تا مرج يكمنزل و تا حلوان يكمنزل واز كرج تا سوا مقوله
يكمنزل واز آنجا تا خوزن يكمنزل و تا برزانيان يكمنزل و تا آوه يكمنزل و تا قرميجرا يكمنزل و تا كاروانسراي جرا
يكمنزل و تا ورامين يكمنزل و تا كسكانه يكمنزل و تا دري يكمنزل واز كرج تا فراونده يكمنزل و تا كركوش يكمنزل و تا خان
يكمنزل و تا روزمانان يكمنزل و تا لور يكمنزل واز قصر اللصوص تا كنجراس يكمنزل و تا نهاوند هفده بريد واز همدان
تا ديمه يكمنزل و تا راه كاه وپس از آن تا نهاوند يكمنزل واز نهاوند تا راه كاه يكمنزل و تا خوارب يكمنزل و تا كرج
يكمنزل واز همدان تا طاوسعيد يكمنزل و تا خوارب يكمنزل واز كرج تا جرانا باد يكمنزل و تا ابشعه يكمنزل و تا
كلپايكان يكمنزل و تا فنوان يكمرحله و تا مرج وزهر يكمنزل و تا سارمين دو بريد و تا ارميران دو مرحله و تا
يهوديه اصفهان نصف منزل اين بود اقوال صاحب احسن التقاسيم در جبل

مسعودي كه در سنه سيصد و سي و دو كتاب مروج الذهب را تاليف نموده گويد عمر بن الخطاب بعد از
فتح بلاد عجم ببعضي از حكما نوشت كه تفصيل آب و هواي بلاد مفتوحه را براي او بنويسند در باب جبال چنين جواب
باو رسيد در بلاد جبال آب و هوا بنيه را قوي و اعضا و اركان را قويم و محكم نمايد اما عقل و شعور را ضعيف
والسنه را الكن كند و شخص را كثيف و پليد سازد آدمي را بغايت حرف وطبيعت را از اعتدال منحرف نمايد
ويكي ديگر از خواص آن اينست كه سوء خلق و زهر را كه در زمينش بلا مثنيست مخصوص اما هوا غليظ است
وكليته براي مزاج هوائي نامساعد و ناسازكار ميباشد

نيز مسعودي از آنجا كه بابل وطن مالوف او بوده از آن توصيف كرده گويد ما ميل كه طرف ومحل ميل سلاطين
ايران بوده غالبا زمستان را در آنجا بسر ميبرده اند و تابستان را در جبل ميگذرانيده اند ابو دلف عجلي هم
تابستان را در جبل و زمستان را در عراق بسر ميبرده و بدين منوال ييلاق و قشلاق ميكرده و خود او
گفته است

(واني امرء كسروي الفعال اصيف الجبال واشتو العراق)

و در تعیین بلاد این مملکت مسعودی گفته است جبال عبارتست از دینور و نهاوند و همدان و ماسبذان آذربایجان و این جمله در فصل چهلم مروج الذهب است

ادریسی که در سنهٔ پانصد و چهل و هشت کتاب نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق را برای رُوژِر پادشاه سیسیل ایطالیا نوشته شرحی در جغرافی جبل مسطور داشته و جبل را جبال مینویسد و در تعریف آن گوید

مداین و بلاد معتبره مشهوره در جبال زیاد است مثل همدان و دینور و اصفهان و قم و کاشان و نهاوند و رودان و کرج یا الکرج و ابرج و ابهر و قزوین و عقیدهٔ بعضی اینست که دیلم هم جزو جبال است اما همدان شهریست بسیار بزرگ و بر جمیع اسواق عدیده دارد که تجارت عمده و معاملات زیاد در آنجا میشود سکنه و اهالی این شهر در ذکاوت و شعور و دانش و دها و حسن اخلاق معروف هستند قیمت اجناس و غلات و ماکولات غالبا ارزانست و اقسام لحوم از گوشت گوسفند و غیره فراوان انواع لبنیات از کره و ماست و غیره نیز هست مؤلف گوید عجب اینست که ادریسی اسدآباد همدان را استراباد مینویسد اگرچه بعقیده نگارنده درست و صحیح است زیرا که این لفظ با اسامی قدیمه ایران شبیه تر است

یاقوت حموی در معجم البلدان گوید جبال جمع جبل است و جبل همان ناحیه ایست که عجمها امروز عراق میگویند و حاوی تمام نواحی مابین اصفهان و زنجان و قزوین و همدان و دینور و قرمیسین و ری میباشد بلوکات وسیعهٔ آباد و شهرهای معمور معتبر دارد وجه اینکه اهالی ایران این نواحی را عراق نامیده اند معلوم نیست اگرچه آرا و عقاید در این مسئله مختلف است اما بعقیده و زعم من در باب اینکه جبل را عراق نامیده اند عجم را هیچ دلیلی نیست غیر از اینکه بآن اعتماد میتوان نمود اینست که زمانیکه سلاطین سلجوقی در عراق یعنی در ناحیه که حالا بعراق عرب مشهور است سلطنت داشتند و بلاد جبال نیز جزو مملکت آنها بود ملقب بسلطان العراق بودند و غالبا اوقات در جبال سکنی داشتند باین واسطه بلاد جبال را عراق عجم نامیده باشند یعنی ناحیه از عجم که مقر سلطنت سلطان العراق است والا هیچ دلیل دیگر ندارد

صاحب تقویم البلدان که در سنهٔ ششصد و هفتاد و دو متولد شده در ذکر بلاد جبل مینگارد بلاد جبل در عرف عامه عبارتست از عراق عجم است از طرف غرب باذربایجان محدود میباشد و از جانب جنوب بخوزستان و بقطعهٔ از بلاد عراق عرب و از جهت شرقی به بیابان خراسان و فارس و از سمت شمال ببلاد گیل و دیلم و قزوین و ری بنا بر عقیده آن کسانیکه قزوین و ری را از جبل خارج و داخل دیلم میشمارند بجهت اینکه جبال و کوهستان دیلم احاطه بر آنها دارد یکی از بلاد جبل ماوشان میباشد گمان اینست که ضبط این اسم بفتح میم و سکون الف و فتح واو و شین معجمه باشد در لباب مسطور است که ماوشان

ومیانج از مضافات آذربایجان میباشد نیز میگویند ماوشان محلی است بسیار پاکیزه و پرآب و اشجار در نزدیکی
همدان و قاضی ابو الحسن المیانجی در توصیف ماوشان گفته

اذا ذکر الحسان من الجنان فحیهلا بوادی ماوشان

خلاصه از قلاع معروفه واقعه در نواحی جبال قلعهٔ کُشاف است بضم کاف و شین معجمه و آن قلعهٔ کوچکی است
واقع در میانهٔ زاب و شط آن نزدیک بمصبّ زاب در شط و در دو منزلی اربل در جانب غربی این شهر است
در حوالی قلعهٔ کشاف مراتع و چراگاهها است که مسکن طایفهٔ تاتار میباشد ابن حوقل گوید همدان
در وسط بلاد جبل واقع است و زنجان در منتهای حد شمال و در جانب جنوب زنجان ابهر میباشد
و کوه دماوند در منتهای حد شرقی است و در جهت غربی دماوند بیک میل مایل بجانب جنوب شهر ری واقع است
و در مابین ری و ابهر طالقان و قزوین است و این دو شهر از وسط مابین ری و ابهر مایل بطرف جنوب هستند
نیز ابن حوقل گفته ساوه در طرف غربی ری و جنوب طالقان است و آوه فیما بین غرب و جنوب ساوه است
و دینور در طرف مغرب شمالی همدان میباشد و نهاوند در جنوب همدان و اصفهان در انتهای جبال است
از طرف جنوب بلاد عظیمه و شهرهای بزرگ جبال همدان و دینور و اصفهان و قم است و مادون اینها در
عظمت شهر کاشان و نهاوند است و از مضافات همدان ازناوه است و آن قلعه ایست از ناحیهٔ اجم بهمدان در
لباب گوید ضبط ازناوه بفتح الف و سکون زاء معجمه و فتح نون و الف و واو و ها میباشد از همدان تا دینور
بیست فرسخ است و از همدان تا ساوه سی فرسخ و از ساوه تا ری نیز سی فرسنگ است و از همدان تا زنجان براه
شهرزور باز سی فرسنگ و از همدان تا اصفهان هشتاد فرسخ و از همدان تا اول خاک خراسان تقریباً
هفتاد فرسخ و از ساوه تا قم تقریباً دوازده فرسنگ و از قم تا کاشان نیز دوازده فرسنگ و از ری تا قزوین
سی فرسخ و از دینور تا شهرزور چهار منزل و از اصفهان تا کاشان سه منزل است
در لباب چنین نگاشته شده که شهر قم در سنهٔ هشتاد و سه هجری بنا شده و بانی آن عبد الله سعدان
و احوص و اسحق و نعیم و عبد الرحمن بنو سعد بن مالک بن عامر بن الاشعری و ایشان از اصحاب عبد الرحمن بن
محمد بن الاشعث بودند پس از آنکه عبد الرحمن از حجاج بن یوسف ثقفی شکست خورد و هزیمت یافت
ایشان در محلی که حالا شهر قم است اقامت نمودند و در این محل هفت قریه بود همه نزدیک بهم و جمع کثیری
از اهالی همان قراء بود آنها جمع شده و ایشان با آنها متفق شده رؤسای هر هفت قریه را بکشتند و بر
قرای مزبوره استیلا و تسلطی تمام یافته در آنجا شهری بنا کردند و آن هفت قریه هفت محله شهر گردید
و چون اسم یکی از قراء کمیدان بود بعضی از حروف این اسم را بجهة اختصار حذف کرده و کاف را هم

بقاعدهٔ تعریب که معمول عربست بدل بقاف نموده قُم تلفظ نمودند و شهر مزبور را باین اسم موسوم کردند
وعبدالله سعد را پسری داشت موسی نام آن پسر از کوفه بقم آمد و تشیع را در قم آشکارا و ظاهر کرد نیز
از شهرهای جبال رودذراور است ابن حوقل گوید رودذراور شهر کوچکی است پر آب و اشجار و فواکه
و اثمارش خوب و فراوانست اطعمه و ماکولاتش کثیر و کم بها و رودذراور فی الحقیقه اسم است از برای
رستاق و از برای بلده در اینجا زعفران خوب ممتاز بسیار بعمل می آید در لباب گوید رُوذراور بضم راء
مهمله و سکون واو و ذال معجمه و فتح راء مهمله و الف و واو مفتوحه و در آخران نیز راء مهمله بلده ایست
در نواحی همدان که مولد جماعتی از اهل علم میباشد یکی دیگر از بلاد جبل زرند است باز در لباب مسطور است
که زرند بفتح زاء معجمه و راء مهمله و سکون نون و در آخران دال مهمله بلده کوچکی است از نواحی اصفهان
و بنابر آنچه در اطوال نگاشته شده زرند از حیثیت طول هفتاد و هشت درجه و چهل دقیقه و عرض
آن سی و شش درجه و سی دقیقه است اما بموجب مسطورات قانون طول زرند هفتاد و هشت درجه و
عرض آن سی و هشت درجه است ایضا در لباب گوید دُلیجان بضم دال مهمله و کسر لام و سکون یا بلده ایست
بنواحی اصفهان و دلیجانش نیز گویند و نیز از قرای مشهوره بنواحی اصفهان راوند است در لباب گوید
راوند بفتح راء مهمله و واو و ما بین آن دو الف و سکون نون پس از آن دال مهمله است و منسوب باین قریه را
راوندی گویند باز بنابر مسطورات لباب لَنجان بفتح لام و سکون نون و جیم و الف و نون شهریست
بنواحی اصفهان و کاروانسرای لنجان کاروانسرا و خانیست بسیار معروف و منسوب بلنجان را خانی گویند
زیرا که نسبت داده میشود بخانی و کاروانسرایی که محل نزول قوافل است و بنابر آنچه در مشترک نگاشته شده
جَیّ بفتح جیم و تشدید یا اسم است از برای شهر قدیم اصفهان ابتدا آن شهر را جی میگفتند بعدها موسوم
بشهرستان شد و اکثر ابنیه آن بمرور زمان خراب و ویران شد آنگاه زن یهودیه که پول زیادی داشت
در آن حدود بنای عمارت و آبادانی گذاشت تا رفته رفته شهری شد و شهر بزرگ اصفهان همان است
و میانه یهودیه و شهرستان بقدر یکمیل خرابه میباشد و ما بین جی شهر عتیق اصفهان و یهودیه بقدر
دو میل مسافت میباشد نیز گویند وجه تسمیه اصفهان بیهودیه اینست که بخت نصر بعد از آنکه بیت المقدس را
خراب کرد اهل آنجا را بصوب اصفهان کوچ و انتقال داد و در آنجا برای خود خانه ها و منازل بنا نمودند
و بمرور دهور و تصاریف اعوام و شهور جی که شهر قدیم اصفهان بود خراب و منهدم الارکان گردید
و محله یهودیه آباد و معمور شد و مسلمانان نیز بدان محله آمده با یهود مخلوط گشتند و آنجا را کم کم وسعت دادند
تا شهری عظیم شد اما همان اسم یهودیه بر آن باقی ماند یهودیه اش نامیدند ابن حوقل گوید در غالب بلاد جبل که

معروف بعراق عجم است کوهستان موجود است مکرر در میان همدان و ری و قم که چندان کوه ندارد و هر وقت بخواهی حدود بلاد جبل را سیر کنی از شهرزور دینور حرکت کن رو بمشرق تا حلوان و از حلوان تا اصفهان و از اصفهان حرکت نما ما بین فارس و جبل تا کاشان و قم و از قم برگرد بسوی قزوین و شهرزور و در لباب گوید بهرجو بضم با و سکون راء مهمله و فتح خاء معجمه پس از آن واو و الف و در آخرش را نام جایست از نواحی اصفهان مشتمل بر چند قریه ایضا در لباب مسطور است که سمیرم بضم سین مهمله و فتح میم و سکون یا بعد از آن راء مهمله و میم بلده ایست بین اصفهان و شیراز و آنجا آخر حد اصفهانست در مشترک مینگارد که نوبهار (النوبهار) بضم نون و سکون واو و فتح باء و ها پس از آن الف و راء مهمله موضعی است بمسافت دو منزل از ری در راه اصفهان باز در لباب گوید نطنز بفتح نون و طاء مهمله و سکون نون ثانی و در آخر آن زاء معجمه بلده کوچکی است بنواحی اصفهان سمعانی گوید که نام آنیست که میانه نطنز و اصفهان قریب بیست فرسنگ مسافت میباشد

حمدالله مستوفی شرح عراق عجم را که اقلیم جبل باشد بوضع مسطور در ذیل نگاشته است

عراق عجم نه تومانست و در وی چهل پاره شهر و اکثر بلادش هوای معتدل دارد بعضی بگرمی و برخی بسردی مایل است حدودش با ولایات آذربایجان و کردستان و خوزستان و فارس و مفازه و قومس و جیلانات پیوسته است طولش از سفید رود تا یزد صد و شصت فرسنگ و عرض از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ در ما قبل از بلاد عراق چهار شهر معتبر بوده است و در اینمعنی گفته اند

چهار شهر است عراق از ره تخمین که بود / عرض و طولش صد در صد بود و کم نبود

اصفهان کاهل جهان جمله مقراند بر آن / در اقالیم چنان شهر معظم نبود

همدان جای نشاطست که از فضل آب و هوا / در جهان خوشتر از آن بقعه خرم نبود

قم بنسبت که از اینهاست ولیکن او نیز / نیک نیک ار چه نباشد بد هم نبود

معدن مردمی و کان کرم شیخ بلاد / ری بود ری که چو ری در همه عالم نبود

نسخه دیده بخط آن مرحوم امین الدین نصر مستوفی که در عهد سلاجقه مستوفی دیوان عراق بوده در آن نسخه چنین نوشته بود که عراق عجم دو هزار و پانصد و بیست تومان و کسری در آن زمان برای دیوان حاصل داشته ولی اکنون بجهة خرابی ولایت بنهایت کاسته است

اصفهان دار و سر شهر است اصفهان و فریدن و فارفان این ولایت را از اقلیم چهارم شمارند اما بحسب طول و عرض حکما از اقلیم سیم گرفته اند اصفهان در اصل چهار دیه بوده است کران و کوشک و جوباره

ودر دشت با چند بزعم بعضی را طهمورث پیشدادی و برخی را جمشید وذی القرنین ساخته بوده اند چون
کیقباد اول و کیانیان آنرا دار الملک ساختند کثرت مردم آنجا حاصل شد و بیرون دیها عمارات میکردند تا
بتدریج با هم پیوست و شهر بزرگ شد رکن الدوله حسن بن بویه آنرا بارو کشید دور باروش بیست و یکهزار قدم
میباشد چهل و چهار محله و دوازده دروازه دارد و هوای او معتدلست و در تابستان و زمستان و گرما و
سرما چنان نبود که کسی را از کار باز دارد و زلزله و صاعقه و باران کم که موجب خرابی باشد بهر و کمتر اتفاق افتد
خاکش مرده را دیر ریزاند و هر چه بدان سپارند از غله و غیر آن نیکو نگاه دارد و تا چند سال تباه نکند
و در و بیماری مزمن و وبا کمتر بود زنده رود در جانب قبله بر ظاهر شهر روانست و از او نهرها در شهر
جاریست و آب چاهش در پنج یا شش گزی باشد و در اندک کوی با بتر نزدیک رسد و هر تخم که از جای
دیگر برند و در آنجا زرع نمایند اگر بهتر از مقام اول ریع ندهد کمتر نباشد الا انار که آنجا نکو نیاید و
آن نیز از نیکوئی آب و هواست که انار در هوای متعفن نیک آید و نشو غله و دیگر ارزاق پیوسته وسط
باشد اما نرخ میوه نهایت ارزان بود و میوهای او زیاده از حد خوب و نازک است بتخصیص سیب و به
و امرود و بلخی و عباسی و زردالوی مرغزی و سرخی و طرغش نیز نیکو میباشد و خربزه اش تمام شیرین است
و از این میوها از بسیاری شیرینی شکی نتوان بی آب خوردن و بسیار خوردن آن مضر نیست و میوه های آنجا را
تا روم و هند میبرند و علفخوارهای نیکو دارد و هر چارپا که آنجا فربه شود و چندان توانائی داشته باشد
که جای دیگر فربه شود و در آن ولایت مرغزارهاست بزرگترین مرغزارش پلاشان و شکارگاههای فراوان
و نیکو دارد و هر شکاری در او باشد و در آن شهر مدارس و خانقاه و ابواب خیر بسیار است از آنجمله مدرسه
که خوابگاه سلطان محمد سلجوقی است مردمان آنجا سفید چهره و مردانه باشند و اکثر شافعی مذهب و در طاعت
درجه عالی دارند حقوق دیوانی اصفهان بتمغا مقرر است در سنه خمس و ثلثین خانی سی و پنج تومان حاصل داشت
ولایتش هشت ناحیه است و چهار صد پاره ده بیرون از مزارع که داخل دیهها باشد اول ناحیه جی در نواحی
شهر باشد و هفتاد و پنج پاره ده دارد و معظم قرای آن طهران و مارمایان و جاوودان و شهرستان که آنرا
شهر نو اصفهان گویند اسکندر رومی ساخته و فیروز ساسانی تجدید بیش کرده دوم ناحیه ماربین پنجاه و هشت
پاره ده است اکثر در جانب غربی شهر و قرای عمده آن خوزان و فرطان و ربان و اندان و بحقیقت این ناحیه
همچون باغی است چه آنکه باغستان اکثر مواضع بهم پیوسته است و در این معنی گفته اند

ماربینی که نسخه ارم است   افتاب اندر ان درم درم است

سیم ناحیه کرارج سی و شش پاره ده است و شهر واشکاوند و فراوان از قرای معظم این ناحیه است و این

ناحیه نیز چون باغستان پیوسته که باغستان و دیهها باهم متصل چهارم ناحیه قهاب میخوانند چهل پاره دیه است هفشویه و داران و رهاوردسان معظم قرای این ناحیه است آبش از کاریز میخورند و بدین سبب قهاب میخوانند پنجم ناحیه برخوار سی و دو پاره دیه است قدیم معظم قرای آنست و این ناحیه را نیز آب از کاریز است و دیگر نواحی را آب از زنده رود در این ناحیه بلبه هرمز بهمن بن اسفندیار آتشخانه ساخته بوده ششم ناحیه لنجان بیست پاره دیه است هفتم ناحیه براآن هشتاد پاره دیه میباشد فارفان قصبه این ناحیه است و دیههای معظم این ناحیه طوردیست که در دیگر ولایات آنرا شهر میخوانند زیرا که در هر یک از آنها کما بیش هزار خانوار باشد و بازار و مدارس و مساجد و خانقاه و حمامات دارد و حقوق دیوانی ولایت اصفهان پنجاه تومان است و از اکابر شیخ علی اصفهانی را تربت آنجاست و از اصفهان تا دیگر ولایات عراق عجم مسافت بدینموجب است تا اردستان سی و چهار فرسنگ تا ابنج ابرزک چهل و پنج فرسنگ تا بروجرد از کوهها شصت و شش فرسنگ تا جرباذقان سی و یک فرسنگ و نیم تا دلیجان سی و پنج فرسنگ تا ری هشتاد و شش فرسنگ تا شهر فیروزان شش فرسنگ تا ساوه شصت و چهار فرسنگ تا سلطانیه صد و شش فرسنگ تا قزوین نود و دو فرسنگ تا قم پنجاه و دو فرسنگ تا قومشه فارس چهارده فرسنگ تا کاشان سی و دو فرسنگ تا کرج چهل و پنج فرسنگ تا نطنز بیست فرسنگ تا نائین بیست و شش فرسنگ تا نهاوند هفتاد و چهار فرسنگ تا همدان شصت و دو فرسنگ

فیروزان شهریست بر کنار زنده رود بالای اصفهان از اقلیم سیم است کیو ساخته است در آب و هوا و غله و میوه و پنبه و غیر آن و خوی و طبع و مذهب فیروزان مانند اصفهان است حقوق دیوانیش سیزده تومان و چهار هزار و پانصد دینار است

تومان ری — این تومان را جز ری شهری نبوده است ولی اکنون ری خرابست و شهر آن ورامین است و موضع ذکرش متعاقب می آید هر یک قصبه شده است حقوق دیوانی آنجا هفتصد تومان بوده است و ملک ری چندان عظمت داشته که مبلغ حکومتش در دل عمر سعد باعث قتل حضرت امام حسین علیه السلم شد و آن حکایت مشهور است

ری از اقلیم چهارم است و ام البلاد ایران میباشد و بجهت قدمتش از شیخ البلاد خوانند شهری گرمسیر است و شمالش گرفته و هوایش متعفن و آبش ناگوارنده و در او وبا بسیار بود شهر ری را شیث پیغمبر علیه السلم ساخت و هوشنگ پیشدادی بر عمارت آن افزود و شهری بزرگ شد بعد از خرابی منوچهر تجدید عمارتش کرد باز خراب یافت المهدی بالله محمد بن ابو دوانیق العباسی احیای عمارت آن کرد و شهری عظیم شده و بارویش

دوازده هزار کام استطالع عمارتش برج عقرب با اهل شهر را بر سر سنگی مخاصمت افتاد زیاده از صد هزار آدمی
بقتل رسیدند و خرابی تمام بحال شهر راه یافت و در فترت مغول بکلی خراب گردید و در عهد غازان خان ملک
فخرالدین ری بحکم ارلیغ خان در آن اندک عمارتی کرده و جمعی را ساکن گردانید

قلعهٔ طبرک بر جانب شمال شهر در پای کوهی افتاده است و ولایت ری بار قصران در پس آن کوه و دیگر نواحی و دیهها
در صحراست و تمامت ولایت سیصد و شصت پاره دیه است دیه دولاب و قصران و زرین و فیروز بهرام که
فیروز ساسانی ساخته است و اکنون فیروز بهرام میخوانند از مشاهیر قرای این ولایات است و کلیه چهار ناحیه
منقسم میباشد ناحیه اول کهنام و در و شصت پاره دیه است ورامین و خاوه از معظم قرای آنجاست دویم
ناحیه سورفرج و در و نود پاره دیه میباشد قوهه و شند و در وایوان کیف از معظم قرای آنجاست سیم
ناحیه فشاویه است و در و سی پاره دیه است کوشک و علیاباد و کامین و حرم و قروح آغاج معظم قرای
آنجاست چهارم ناحیه غار است و سبب تسمیه غار آنست که امامزادهٔ از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام را
در ری قصد کشتن کردند و او از آن ظالمان فرار نموده در نواحی چالکلین غاری پیدا آمد امامزاده
پناه بدان غار برده و غایب شد و الحال آن ناحیه را بجهة غایب شدن آن بزرگوار ناحیه غار میخوانند
و در و چهل پاره دیه است که طهران و مشهد امامزاده حسن بن الحسن مشهور بحسن مثنی علیهما السلام
که بحیان موسوم است و فیروز بهرام و دولت آباد از معظم قرای این ناحیه است غله و پنبه آنجا سخت نیکو
آید و سبب آن بود و اکثر اوقات آنجا فراوانی و ارزانی باشد و قحط و تنگی از زود رفتن اتفاق افتد و از آن
ولایت غله و دیگر ارزاق به بسیاری از ولایات برند از میوه هایش انار امرود و عباسی و شفتالو و انگور
نیکوست اما خورندهٔ میوه های آنجا از وبا ایمن نبود و عمارات بلده ری در زمان افضل الشعرا خواجه
بندار رازی بدینوجه است مدارس و خوانق ششهزار و چهارصد عدد و حمام یکهزار و ششصد و
شصت و شش عدد و مساجد چهار هزار و چهارصد عدد و طواحین یکهزار و دویست عدد و
کاروانسرا دوازده هزار و هفتصد و شش عدد و مناره پانزده هزار و سی عدد و یخچال یکهزار و چهار صد
و پنجاه عدد و عصارخانه یکهزار و هفتصد عدد و قنات هیجده هزار و نود و یک عدد و محلات نود و
شش محله و در هر محله چهل و شش کوچه و در هر کوچه چهل هزار خانه و در هر کوچه هزار مسجد و
در هر مسجد هزار چراغدان از طلا بغیر از نقره و مس و غیره و مجموع خانه ها هشت هزار هزار و هشتصد
هزار و ششصد و شش خانه بوده است که مردم نشین بوده و اهالی شهر و اکثر ولایات شیعی اثنی عشری
الا دیه قوهه که آنجا و چند موضع دیگر حنفی باشند و اهل این ولایت آن موضع را بدین سبب قوهه خران میخوانند

ودر ری نزه از انبیاء بسیار است و از اکابر اولیاء بسیار آسوده اند چون ابراهیم خواص و کسائی سابع قرای سبعه و محمد بن حسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابو الفتوح و حقوق دیوانی آن ولایت با آنچه داخل آن تومانست پانزده تومان و یکهزار و پانصد دینار است

طهران قصبه ایست معتبر و آب و هوایش خوشتر از ری است در حاصل مانند آن در ما قبل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته اند

ورامین پیش از اینها دیهی بود و اکنون قصبه شده در آب و هوا خوشتر از ری است و محصول غله و پنبه و میوه ها مانند آن اهل انجا شیعی اثنی عشری اند و تکبر بر طبعشان غالب است

تومان سلطانیه و قزوین

اگرچه این تومان اول بقزوین منسوب بود اما چون درین چند سال شهر سلطانیه را انشا فرموده و دار الملک ایران ساختند از مقدم داشتن اولی بود و در بیرهان نه پاره شهر است

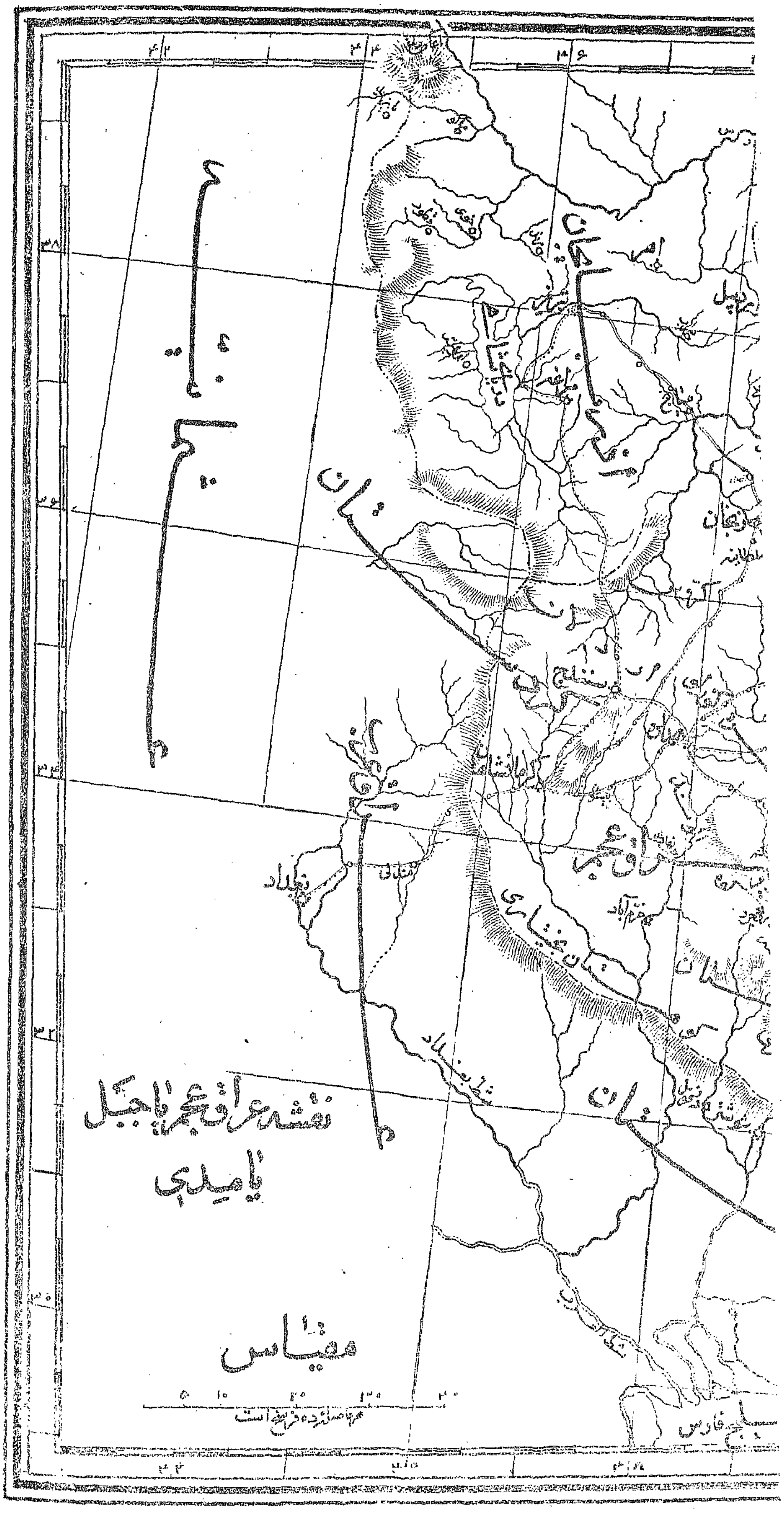
سلطانیه از اقلیم چهارم است شهر اسلامی ارغون خان بن اباقا خان بن هلاکو خان مغول بنیاد فرمود و پسرش الجایتو سلطان محمد خدابنده نعمده الله بغفرانه باتمام رسانید و بنام خود منسوب کرد طالع عمارتش برج اسد است و بار و شکه ارغون خان بنیاد کرده بود دوازده هزار گام و آنکه الجایتو سلطان میساخت و بسبب فوت تمام ناکرده مانده سی هزار گام و در و قلعه ایست از سنگ تراشیده که خوابگاه الجایتو سلطان است و دیگر عمارات در آنجا ست و دوران قلعه دو هزار گام بود و هوا بسردی مایل است و آبش از قنوات است و بنیک هاضم و چاه آنجا در دو سه گز بیست تا بکرز در ولایت سرد سیر و گرمسیر در حوالیش بیک روزه راه است و هرچه مردم را بکار آید دران ولایات موجود و بسیار است و علفزارهای بغایت خوب فراوان دارد و شکارگاههای نیکو و اکنون چندان عمارت عالی در آن شهر است که بعد از تبریز در هیچ شهر دیگر نباشد مردم آنجا از هر ولایت آمده و آنجا ساکن شده اند و از هر ملک و مذاهب هستند و زبانشان هنوز یکروپه نشده اما بپارسی مزوج مایلتر است و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و درین سالها اکراد و هادار انجا بمیوه‌ی سی تومان از ولایت حاصل داشت و با وجود اردوها بیست تومان و از سلطانیه تا دیگر بلاد عراق عجم مسافت برین موجب است

تا ابهر پنج فرسنگ است و تا طارم ده فرسنگ تا اصفهان صد و شش فرسنگ تا اسدآباد سی و هفت فرسنگ تا ری پنجاه فرسنگ تا زنجان پنج فرسنگ تا ساوه چهل و دو فرسنگ تا سجاس پنج فرسنگ تا همدان سی فرسنگ تا یزد صد و چهل و پنج فرسنگ تا تبریز چهل و شش فرسنگ تا قراباغ و اران هفتاد

و دو فرسنگ تا شیراز صد و هفتاد و شش فرسنگ

قزوین از اقلیم چهارم است و در حساب ثغور میباشد جهت آنکه پیوسته با دیلمه و ملاحده در محاربه بوده اند احادیث بسیار در فضیلت این بقعه وارد است و مشهور و در تدوین رافعی مسطور منها عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اغزوا قزوین فانه من اعلی ابواب الجنة و بدین سبب آنرا باب الجنة خوانند و احوال آن اگرچه در کتاب تدوین مشروح است اینجا نیز مجملا ربط سخن را یاد میکنیم در کتاب البنیان آمده که قزوین را شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و شاد شاپور نام نهاد و همانا آن شهری بوده که در میان رودخانه های خرزود و ابهر رود میساخته اند و آنجا اطلال بارو پیدا است و مردم آنجا دیه هر چه که باردشیر بابکان منسوبست مسکون اند و مشهور است و در کتاب تدوین مسطور که حصار شهرستان قزوین که اکنون محله ایست در میان شهر شاپور ذو الاکتاف ساسانی ساخته است تاریخ عمارت آن ماه ایار سنه ثلث و ستین و اربعمائه اسکندری طالع عمارتش برج جوزا اطلال آن بارو هنوز باقیست در زمان عثمان براء در مادریش ولید بن عقبة الاموی بن سعید بن العاص را بایالت آن ثغر فرستاد و آن حصار را بمردم مسکون کردانیدند و شهری شد و الهادی بالله موسی بن مهدی در آن حوالی شهرستان دیگر کرد و مدینه موسی خواند و غلامش مبارک ترک شهرستان دیگر ساخته مبارکیاد خواندند چون دولت هادی بهرون الرشید رسید اهالی مداین مذکوره تغلبت بالمه وانزعاج خود بدو انها کردند باروئی که محیط مداین ثلثه و دیگر محلات بود بنیاد فرمود و بجهة وفات وی باتمام نرسید تا در عهد معتز خلیفه موسی بن بوقا در سنه دویست و پنجاه و چهار هجری عمارت آن بارو با تمام رسانید و مردم مسکون کردانیدند و شهری معظم شد و بعد از او بصد و بیست سال صاحب جلیل اسمعیل بن عباد رازی وزیر فخر الدوله دیلمی در سنه ثلث و سبعین و ثلثمائه جهت آنکه خرابی بحال باروی او راه یافته بود و او در کتب احادیث دیده انه تکون فی آخر الزمان بقرب دیلم بلدة یقال لها قزوین هی باب من ابواب الجنة من عمل فی عمارة سوادها ولو بقدر کف من طین غفر الله له ذنوبه صغیرها وکبیرها تجدید عمارت بارو کرد و جهة آنکه هم در کتب احادیث خوانده و بروایت عمر بن عبد العزیز مروانی ستفتح علی امتی مدینتان احدیهما من ارض الدیلم یقال لها قزوین والاخر من الروم یقال لها الاسکندریة من رابط فی احدیهما یوما ولیلا وجبت له الجنة و قال عمر بن عبد العزیز اللهم لا تمتنی حتی تجعل لی فی احدیهما دارا و منزلا و جهت خود در آنجا عمارتی عالی ساخته بمحله جوسق و آن زمین را اکنون صاحب آباد خوانند و در سنه احدی عشر و اربعمائه جهة نزاعی که میان سالار ابراهیم بن مرزبان دیلمی خال مجد الدوله ابن فخر الدوله با اهل قزوین بود خرابی بحال بارو راه یافته امیر شریف ابو علی جعفری مرمت آن خرابیها کرد و در سنه اثنی و سبعین و خمسمائه وزیر صدر الدین محمد بن

عبدالله مراغهٔ بتجدید عمارت بارو کرد و اکثر روی بارو باجر برآورد و شرفه‌های آجر ساخت و معمار آن عمارت
امام جلال الدین بابویه رافعی بود لشکر مغول آن بارو را خراب کردند دور بارو ده هزار و سیصد گام
است (در نسخهٔ دیگر ده هزار و سیصد گام است) بخلاف ادوار برج هوایش معتدلست و آبش از
قنوات و در و باغستان بسیار است و هر سال یکنوبت آب خبر سقی نماید و انگور و بادام و فستق
بسیار از آن حاصل شود و بعد از سقی و سیل اسفار خربزه و هند و انکارند بی آنکه دیگر آب بخواهد و
بر نیکو دهد و اکثر اوقات آنجا ارزانی غله و انگور باشد نانش نیکوست و از میوه‌هاش انگور و الوزیج
خوبست و شکارگاهها و علفزارهای نیکو دارد بتخصیص علف شتر بهتر از دیگر ولایات باشد و شتر قزوینی
با قیمت‌تر از دیگر شتر انست و بر سه فرسنگی قزوین چشمه ایست آنرا بکول خوانند در روزهای گرم تابستان
آن چشمه یخ بندد و اگر روز خنک بود یخ کمتر باشد و چون بشهر کم شود از آنجا آرند و مردم آنجا
بیشتر شافعی مذهب‌اند و در کار دین بغایت صلب می‌باشند و اندک حنفی و شیعی نیز باشند و با وجود
قرب جوار هرگز مأمور ملاحده نشده‌اند و در آنجا مشهد امامزاده حسین پسر امام علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثناء و قبر یکی از صحابه و مزار اولیاء کبار بسیار است مثل خواجه احمد غزالی و رضی الدین
طالقانی و ابوبکر شادانی و ابراهیم هروی و حر النساج سامری و ابن ماجه محدث و علک و فلک
قزوینی و نور الدین و جمال الدین جیلی و امام الدین رافعی و غیرهم و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و
مبلغ پنج تومان و نیم بدفتر درآمده و ولایتش کابیش سیصد پاره دیه و مزرعه است منقسم بهشت ناحیه
و در آن دیههای معتبر است چون فارسجین و خیارج و قرقتین و شال و سنکرآباد و سپادهان و سوسعان
و شهر سیامک و شرفناباد و فرک و مازهین و امثال ان ولایت را نیز پنج تومان و نیم حقوق دیوانیست
ابهر از اقلیم چهارم است آنرا کیخسرو بن سیاوش کیانی ساخت و در آنجا قلعهٔ گلین است دارا بن دارا
کیانی ساخت و برادرش اسکندر رومی باتمام رسانید و بران قلعه قلعهٔ دیگر بهاء الدین حیدر از نسل اتابک
نوشتکین شیرگیر سلجوقی ساخت و بحیدریه موسوم کردانید و دور باروی انشهر پنجهزار و پانصد
گام است هوایش سرد می‌باشد و آبش از رودخانه که بدانشهر منسوبست و از حدود سلطانیه
بر میخیزد و در ولایت قزوین میریزد غله و میوهٔ آن بسیار است و نیک آید اما نانش سخت نیکو نبود و نیه
کرآید از میوه‌هاش امرود بحستانی و آلوی بوعلی و کیلاس نیکوست مردم آنجا سفید چهره و شافعی مذهب‌اند
اما تملق بر طبعشان جاری بود و بر ظاهر آنشهر مزار شیخ ابوبکر طیبان ابهریست و ولایتش بیست و
پنج پاره دیه است حقوق دیوانی آنشهر با ولایتش یکتومان و چهار هزار دینار است (صاحب نزهة



نقشهٔ عراق عجم یا جبل یا میدی
مقیاس
۵ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰
هر واحد ده فرسخ است
کرمانشاه
سنندج
عراق عجم
بحر فارس

القلوب بعضی ولایات که بعراق عجم و اچون بالصراحه داخل این مملکت ذکر نکرده ما نیز از نگارش آن چشم پوشیدیم)

مؤلف گوید باید دانست عقیده جغرافی نگاران قدیم که ذکرش در باب عراق عجم یا جبال یا مدی با تحقیقاتیکه هر یک بزعم خود با ملاحظاتی که داشته‌اند نموده و ما اگر بصدد تحقیق بعضی مطالب از اظهار تغییرات نواحی و بلاد که بمرور دهور اتفاق افتاده و اختلافاتیکه پدیدار آمده با حالات حالیه بر نیامدیم از آنست که جمیع آن ولایات و قصبات بلکه قراء و مزارع نیز بترتیب و تفصیلی که ماخذ و مبنای نگارش ما است در مواقع خود بیاید و بعون الله تعالی هر یک را در محل خود بوجهی کافی و جامع خواهیم نوشت و استقصاء تمام در شرح حالش خواهیم نمود مجالا عجز تبیین موضع اقلیم جبل بعقاید متقدمین و ذکر سوانحی بسی متعلقه باین اقلیم چیزی در نظر نداشتیم

تواریخ متعلقه بجبل یا مدی یا عراق عجم

مقدمه

مخفی نماند که در کتب تواریخ و سیر عرب و عجم از طبقات سلاطین که قبل از طبقه ساسانیان در ممالک ایران سلطنت کرده‌اند تاریخ صحیحی که بدان مستند توان شد و محل اعتماد محققین و دقیقه یابان عصر باشد دیده نمیشود و آنچه هست نتیجه اوهام و خیالات و اعتقاداتیست که از میزان عقول سلیمه خارج و از حلیه براهین و ادله ساطعه عاطل است زیرا که اولا قبل از ظهور سلاطین ساسانی اسکندر رومی (مقدونیه) و سرداران او طوری در هدم بنیان مآثر قدیمه ایران و اتلاف و اعدام علم و صنعت این مملکت و سوزانیدن کتابخانه‌ها و برانداختن آثار و رسوم عجم ساعی و مصر بودند که فی الحقیقه ایران منصوب نیست و هیچ کس را بصیرت و اطلاعی در آن سوانح باشد هیهات که چیزی متروک اسکندر و سرداران او نشد که برای انکشاف حال زمان مقدم باقی ماند و بعد از آنها نیز ملوک الطوایف و اشکانیان مدت زمانی ایران را آسوده نگذاشته در بند انقلاب و اغتشاش داشتند و اگرچه در میان طبقه اشکانیان چندین پادشاه قادر مقتدر پیدا شد اما چون امتداد سلطنتشان بهم نرسانیدند و علی الاتصال با قیاصره روم الکبری مشغول نزاع و جدال بودند مجال نیافتند که مورخین را بنگارش اخبار محرک و مشوق باشند و فرزندی که در ارکان امنیت و انتظام راه داشت و کثرت هرج و مرج و بی‌سامانی اوضاع و امور ملکی نیز مانع فراغ بال و خاطر اهل مملکت بود و با عدم اطمینان و آسایش ممکن نبود که بالطبع مورخی خبیر و نگارنده بصیر در مملکت نشو و نما یابد و ترقی نماید و بتمهید و ترتیب مطالب و سوانح سلطنت بپردازد بنا علی هذا اخبار ازمان و فنون نگارش سیر در طاق نسیان گذاشته شد و این علم شریف هم در آن عصر محجوب گردید علاوه بر این

سلاطین طبقهٔ مذکوره یعنی اشکانیان از نگارش حوادث زمان و گذارش دوران خود براه تغافل
و تسامح رفتند چنانکه در اغلب تواریخ عرب و عجم جز اسمی از آنها مسطور نیست بلکه تمامی اسامی آنها
نیز مرقوم نشده و سوای نام سی و یکنفر پادشاه اشکانی که در کتب مورخین یونانی ضبط است نام
و نشان دیگران از درج کلام ساقط است و شاهد این مدعا کتب معتبرهٔ اهل اروپاست که بدقت
و خوبی متوجه و مدرک حوادث آن زمان میباشند و مخصوصا در تواریخ یونانیها و رومیان که
پیوسته با اشکانیان در جدال و قتال و طرف مقابل بودند بسیاری از وقایع سنین سلطنت
و فتوحات و مجادلات طبقهٔ مزبوره ضبط است و ما بیاری باری عز اسمه و جل ذکره در نگارش مجلدات
مرآت البلدان در موقع و مقامی مناسب آنجمله را ایراد کنیم انشاء الله تعالی و امیدواریم که شرح
سلطنت این سلسله سلاطین ایران را که فی الحقیقه از بزرگترین پادشاهان این سرزمین میباشند
مسکوت عنه نگذاشته و از قلم نینداخته باشیم خاصه در صورتیکه اسناد عدیدهٔ معتبره در این باب با مجاهدتی تمام
بدست آورده ایم ثانیا اگر کسی فرض کند که قبل از ظهور اسلام عجم تواریخ صحیحه داشته اند که مطابق با واقع
و حاکی اطوار و اخبار قرون و اعصار آنها بوده میتوانیم گفت پس از غلبه و استیلای عرب و غارت
نمودن معابد و سوزانیدن کتابخانه ها بقیة السیف اسکندر و سرداران او و حوادث متوالیه بعد از
[illegible] نابود شد و آنچه در این عصر و زمان فیروزی افزای در کتب تواریخ مشرق زمین ملحوظ دانشمند
میشود اغراقات غیر ممکن و با فسانه شبیه تر است و از این قبیل است اغلب گفتار شاهنامه که با وجود کمال
عصبیت باید متمسک بذیل تأویلات بعیده شد تا در حیز امکان درآید مثل سلطنت هزار سالهٔ
ضحاک و داستان دیو سفید و رستم دستان و هفتخوان اسفندیار و خلاصه اینست که برای زمان قبل
از سلطنت ساسانیان تاریخ و نگارش صحیحی از عرب و عجم در دست نیست و برای اصلاح افکار و تصحیح تواریخ
زمان مذکور اسلم شقوق رجوع بتورات شریف و تواریخ مورخین قدیم یونانست که نه تنها عین مطالب
آنها باقیست بلکه نسخهٔ اصل آن کتب هنوز موجود است و باید حتی الامکان آن سیر معتبره را با قصصی که
در دست داریم تطبیق کنیم و توفیق دهیم تا نتیجه و نقاوه که حاصل شود مطبوع و مقبول ارباب درایت
و خردمندان اهل مملکت شود و اگر صاحبان جهل مرکب ناپسند بشمارند زیانی نیست زیرا که روی سخن با
ایشان نباشد و برای مزید اطمینان و اعتماد عقلای از مطالعه کنندگان این کتاب اظهار مینمائیم که
تاریخی که ما در ذیل شروع بآن خواهیم نمود و آن مبنی و مبتدای تاریخ مدی خواهد بود (چه مملکت مدی در آن زمان
عبارت از جبال مصطلح عرب و عراق عجم حالیه است) از قول هرودوت مورخ یونانی و اکتزیاس طبیب

یونانی و سایر مورخین آن عصر است هرودوت شخصی است که در زمان سلطنت بهمن که ملقب باردشیر دراز دست
بود سفری بآسیا نموده و بقول مشهور به بابل که جزو مملکت و سلطنت ایران بوده آمده و با حکما و علمای آن عصر
مراوده و مرابطه بهم رسانیده و اطلاع کاملی از اوضاع ممالک ایران و تواریخ آنها حاصل نموده و چون از زمان
کیخسرو تا اوان هرودوت زیاده از یکصد و کسری سال نگذشته و همین قدر فاصله داشته البته برای هرودوت بخوبی
ممکن بوده که از حالات کیخسرو و سوانح و وقایع عهد و عصر این پادشاه مطلع و مستحضر گردد بنابرین گفتار هرودوت
در وقایع مسطوره در ذیل سند معتبر و قولی قابل اعتماد است و همچنین اکتزیاس طبیب یونانی که چهل سال و کسری
بعد از هرودوت بایران آمده و در دربار یکی از سلاطین ایران که موسوم باردشیر ثانی (منمن) و از طایفه کیخسرو است و هفده
سال طبیب خاصه بوده و فی الحقیقه با آن سوانح بعید العهد نیست آنچه نگاشته در حیز وثوق است
چنانکه در این عصر و عهد معدلت مهد اگر جناب کنت دولوزان حکیمباشی مخصوص حضور اعلیحضرت
شاهنشاهی دام ملکه بخواهد تاریخ سلسله جلیله قاجاریه و این طبقه سلاطین با عزت و تمکین را بنگارد البته
از جزئیات حالات مرحوم آقا محمد شاه قاجار طاب الله ثراه و حوادث زمان آن شهریار کثیر الاقتدار مطلع و
خبردار شده بر خلاف اگر قصد استطلاع از گذارش امور و حوادث سلاطین غزنوی و سامانی و غیرهم که بالنسبه
قدمتی دارند نماید بی شبهه باسنادی که موجب تیقن باشد و بالصراحه از اعتبار آن سخن رانند چندان نایل
نخواهد آمد پس از تمهید این مقدمه شروع بمقصود کرده گوئیم بعقیده هرودوت و اکتزیاس و تورات شریف
و پلین و ادین و ژوستین و پلوتارک و اکزنوفون و غیره و غیره اول پادشاهی که از نژاد کیان و فارسیان
در تمام ایران سلطنت کرده کیخسرو بوده است و مورخین مشار الیهم طبقات دیگر سلاطین را از قبیل پیشدادیان
و سایر سلاطین قبل از کیخسرو را پادشاهان مد (جبال) میدانند اگرچه آنها گاهی به پارس هم تحکم و تسلط
داشته اند و اجداد کیخسرو که سلاطین فارس بودند اغلب تبعیت آنها را میکردند چنانکه بیاید و بعد از استیلای
کیخسرو بمملکت آسیا و جد امی خود که پادشاه مدی بود و سابقا بدان اشاره نمودیم یونانیان کیخسرو را
پادشاه مد و پارس میخوانند و از آن ببعد بر سلاطین بزرگ ایران هر وقت با یونان جنگ کرده اند
آن جنگ را اهالی یونان جنگ مدیک نامیده اند و ما خصوصا تاریخ مدی را که جبال است مینویسیم از
آن وقتیکه بعقیده مورخین قدیم بنای سلطنت در آنجا شده تا زمان کیخسرو که سلطنت مدی را بهم زد و سلطنت
مد و پارس یکی شد چنانکه بیاید

اینک باصل مطلب شروع کرده گوئیم بعضی اسناد تاریخی در باب مدی بدست است از آنجمله فقرات چند
میباشد که از اکتزیاس طبیب یونانی مانده است از اوان قبل از غلبه نینوس پادشاه آسیه بمملکت مدی و

عـ۲ هفتصد سال سلطنت جمشید سلطنت طایفهٔ جمشیدیان است که همه ملقب بجمشید بوده‌اند نه اینکه جمشید یک نفر بوده و هفتصد سال سلطنت کرده

درنوردیدن بساط سلطنت و پادشاهی پادشاه اینمملکت که ظاهراً یکی از جمشیدیان[۲] بوده و
زمان حدوث این واقعه مطابق است با اوان غلبهٔ ضحاک تازی با ایران چندان مطلب بمیان واضحی که قابل
اعتماد و استناد باشد در میان نیست اگرچه اکتزیاس دو سه نفر از سلاطین مدی را ذکر مینماید
اما قابل اعتنا نمیباشد بنابراین ما مبدء و ابتدای تاریخ مدی را از غلبهٔ نینوس بزعم یونانیان یا
ضحاک بعقیدهٔ عجم قرار میدهیم و در ضمن بذکر مختصری از حالات سلاطین آسیری که نینوس از
آنها بوده میپردازیم

در توراة شریف در کتاب ناهوم مملکت آسیری آشور ثبت و مسطور شده است و نینوا هم باصطلاح
توراة شریف نینوه است چنانکه در کتاب ناهوم نبی است که این تفصیل با بعض غلبهٔ ارباس اگر فی الواقع
باشد بآخرین ضحاکیان که ساردانا پال است از پیش خبر داده بود و عین عبارات این است
پادشاهی از آشور بجهت فتوحات پیشینش متکبر شده و از انحراف قبایل باختریان بیخبر بود پس خود شرا
بمستی و رسوائی انداخته و زمان عیش و عشرت را تعیین کرده بلشکر خود بسیار شراب میداد
پس برادر دشمنان بتوسط عدول کنندگان از شهر من بود از غفلت و مستی ایشان مخبر شده پس در آن لیل
بشئون آشوریان حمله آوردند الی آخره

در تعیین حدود آسیری اختلاف است شهر نینوا پای تخت آسیری در حوالی موصل بوده است بعضی مورخین
مملکت آسیری را مخصوصاً ارزنة الروم و کردستان متصرفی عثمانی میدانند و برخی جزیرة العرب مابین
الشطین دانسته بهر حال دیودور مورخ که جمع کنندهٔ تاریخ اکتزیاس طبیب است گوید از سلاطین آسیری
پادشاهی که بوجود او توان مطمئن شد و اعتماد کرد و هیچ شک نیست که چنین پادشاهی بوجود آمده
و بوده است یکی نینوس است که کارهای عمده و اعمال خطیره عظیمه در عالم نموده و اسم بلند آوازهٔ خود را
در صفحهٔ روزگار و متون تواریخ و اسفار مخلد و یادگار گذاشته است صاحب ناسخ التواریخ نینوس را یکی
از نماردة میداند بهرحال این پادشاه از ابتدای جوانی نهایت جنگجو و رزم طلب و بصفت تهور و شجاعت
تمرّد و جلادت معروف و موصوف بود جمعی از مردمان جنگ دیده کارآزموده را با خود متفق ساخت و
فوجها از جوانان قابل مستعد فراهم آورد و ترتیب داد و بآنها اداب رزم و حرب و مشق تحمل مشاق و ریاضات
بدنی آموخت و از این جهت فنون سپاه مستعد و لشکر جرار تجهیز داد و با پادشاه عرب که حاریاثوث
نام داشت متحد و متفق گردید و ممکن است که حاریاثوث ضحاک باشد زیرا که بعضی از مورخین که از جمله
ابو الفدا میباشد ضحاک را حارث نوشته اند و این لفظ با حاریاثوث بی شباهت نیست خلاصه آن وقت

عربستان کنام دلیران و بیشهٔ شیران بود نینوس با قشون خود و عساکر عرب که او را بکمک و یاری آمده بودند
ابتداء ناحیهٔ بابل را مسخّر ساخت اگرچه شهر بابل هنوز بنا نشده ولی آن بلوک و نواحی که بعدها شهر بابل هم آنجا
ساخته شد از قدیم الایام بابل نام داشته و آبادیها بلکه شهرهای معتبر دیگر غیر از شهر معروف بابل در آن زمان
در آن بلوک و نواحی دایر و معمور بوده بالجمله ناحیهٔ بابل را که متصرف شده و آورده بر انجا خراج و منال مقرر داشت
و از خانواده سلطنت هر که را در انجا یافت بقتل رسانید و عرصهٔ ملک را از وجود انها خالی ساخت بعد رو
بارمن نهاد و آرزانس پادشاه ارمن را از توجه خود باسمت و استعداد قشون و قصد کشورستانی که داشت
خبردار کرده و پیام فرستاد و از زوال ملک و نکبات بدبختی خائف و هراسان نمود پادشاه ارمن چون در
خود قوهٔ مدافعت و مقاومت با چنین خصمی قوی ندید بطریق دانش و حزم راه پیش گرفته دشمن را باِمال استمال
کرد یعنی تحف و هدایا و پیشکشی قابل برای نینوس اهدی کرده بلکه او را بقشون و اسلحه نیز کمک و تقویت کرده
و بسلطنت خود مستقر و برقرار کرده شد و شرط کرد از آن وقت بعد در تحت تبعیت و در ربقهٔ اطاعت نینوس
پادشاه آسیری باشد انگاه نینوس با چنین استعداد و تدارک وافر و قشون متکاثر از عساکر عرب و ارمن و
آسیری بسمت مدی راند فارنوس پادشاه مدی بعد از زد و خورد و مدافعه و مجادله آخر الامر شکست خورده
اسیر و دستگیر گردید و نینوس پادشاه مدی را با زن و فرزندانش بدار زده مقتول ساخت نگارنده
گوید فارنوس که اکثر باستان مورخ نوشته‌اند و هیچ شبهه و تردیدی جمشید ابن اثنا نیست چنانکه نینوس یا ضحاک
است یا والی ضحاک و اینکه مورخین ضحاک را عرب دانسته‌اند علتش اینست که اولاً در قدیم الایام که سیاحت عراق
فیما بین امم کم بوده از شط فرات بانطرف اهل هر سامان و هر طایفه که بوده ایشان را عرب تصور میکرده‌اند
ثانیا چنانکه ذکر شد قسمتی از قشون نینوس عرب بودند و فی الحقیقه در میان آن سپاه انبوه و در تمامی
آن قشون عساکر عرب بجنگجوئی و نام آوری و تسخیر بلاد مخصوص و مشتهر گردیده از این جهت مورخین
عجم چنین تصور کرده بودند که خود نینوس هم عرب میباشد احتمال دیگر هم هست و آن اینست که نینوس
بعد از فتح مدی همان پادشاه عرب را که با او متحد بود یا یکی از سران و بزرگان عرب را که از منسوبان پادشاه
عرب بوده از جانب خود والی و فرمانفرمای مدی کرده باشد مسعودی گوید ضحاک را بعضی تازی
ندانسته گویند عجم بوده شاید اشخاصی که از قبل نینوس والی مدی شده کلیتاً عرب نبوده بلکه عجم بوده است
و نیز عربستان قدیم بعقیدهٔ عجم فقط همان ناحیه یمن بوده و ابو نواس شاعر گوید

(وکان منا الضحاک یعبده   الخائل والوحش فی مساربها)

و نسبت خود را بضحاک میرساند و این ضحاک پادشاه زاده عرب بوده باز مسعودی گوید که ضحاک الذی

ارواداسب بوده لفظ ارواداسب خیلی به آرباتوس یا هاربا توس که پادشاه عرب و منقوش با بنیوس نو
شبیه است نیز اکثر باس منسوب بسید نیوس شخصی از دوستان خود داد و مکی والی کرد شیخ ابو علی مسکویه
در تاریخ خود که موسوم بتجارب الامم است در حالات و نسب ضحاک چنین گفته است

و نیز از بسیار کتاب و ظاهراً در بین بلاد مخصوص بکتابخانه جناب میرزا عبدالوهاب خان نصیر الدوله وزیر تجارت است

بیوراسب و هو الذی یسمیه العرب الضحاک و علم استیحاش الناس منه و تنکر خواص اصحابه له فدس الی رجال
من استخلصه لنفسه و دبر علیه حتی قوی ثم قصده فهرب منه و تبعه حتی ظفر به فنکل و اشره بمنشار و قد کان
جم تنقل فی البلدان قبل ذلک الی ان جری علیه ما جری و کان الضحاک هذا ابن عم الفرس انه من ولد جیومرث و بینه
و بین جیومرث من الاباء تاج و الیه تنسب العرب فیقال لهم تاجی و هم یلقبون بیوراسب بالازدهاق و قوم یزعمون
ان جمشید زوج اخته من بعض اشراف اهل بیته و ملکه الیمن فولدت له الضحاک و اما العرب فانهم ینسبون الضحاک
غیر هذه النسبة و زعم قوم انه نمرود و زعم آخرون ان نمرود کان عاملا من قبله علی کثیر من اعماله و لا ینبغی ان نذکر
من امره فیما قصدناله اکثر من هذا النبذ لئلا ینقطع عن غرضنا

حاصل معنی اینست که بیوراسب همانست که عرب او را ضحاک مینامند چون در سلطنت جمشید انقلاب
حاصل شد از ضحاک فرار کرد و ضحاک او را تعاقب نموده تا او را دستگیر کرد و پس از نکال و عذاب حکم
کرد باره اعضای جمشید را از هم منفصل نمودند و جمشید قبل از آنکه گرفتار ضحاک شود در بلاد گردش
میکرد تا رسید باو انچه رسید و این ضحاک با عجم پسر عم بوده از اولاد جیومرث (کیومرث) و میان او و جیومرث
فقط تاج فاصله بوده و عرب طایفه ضحاک را باین تاج نسبت داده تاجی گفته اند و این طایفه هم بیوراسب
لقب داشته اند جماعت دیگر را عقیده اینست که جمشید خواهر خود را بیکی از اشراف خانواده خود تزویج
کرد و او را سلطان یمن نمود و ضحاک از خواهر جمشید متولد شد اما عرب بنسبت ضحاک را غیر از اینها
ذکر کرده قومی بر این اند که ضحاک همان نمرود است طایفه دیگر گویند نمرود از عمال ضحاک است که بسیاری
از اعمال ضحاک مفوض بنمرود بوده حرفهای دیگر هم هست که ما از مقصود باز میدارد انتهی

مؤلف گویا ظاهراً اشتباه لفظ تاجی را همین تاجیک دانسته

فردوسی علیه الرحمه در شاهنامه گوید

چو جمشید را بخت شد کندرو — بر تنگ آوریدش جهاندار نو
برفت و بدو داد تخت و کلاه — بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه
نهان گشت و گیتی بر و شد سیاه — سپردش بضحاک تخت و کلاه
چو صد سالش اندر جهان کس ندید — ز چشم همه مردمان ناپدید
صدم سال روزی بدریای چین — پدید آمد آن شاه ناپاک دین

چو ضحاکش آورد ناگه بچنگ   یکایک زمانی ندادش درنگ
باره مر او را بدو نیم کرد   جهان را ازو پاک بی بیم کرد

علی ای حال غلبۂ ضحاک با یران بزعم مورخین عجم مطابق است با فتوحات و غلبۂ نینوس ثانی که ممالک عجم در انوقت عبارت از انجا بوده و هزار سال سلطنتی که مورخین عرب و عجم بضحاک نسبت میدهند است یا هشتصد یا هزار یا هزار و سیصد سال که مورخین یونانی ایران جزو ممالک متصرفه سلاطین آسیریه میدانند چنین ضحاک یکنفر نبوده بلکه اشخاص چند که متوالیا متقلد این سلطنت بوده اند همه ضحاک نامیده شده اند لفظ ضحاک معرب ده آک است و آک بمعنی عیب و آفت هر دو آمده یعنی آفت ده مانند وفرن

خلاصه بعد از انکه نینوس پادشاه آسیریه بر پادشاه مدی غلبه کرد و این مملکت را متصرف شد اغلب بلاد آسیا نیز بحیطۂ تصرف او در آمد بعبارة اخری اینها مصرنا (نانائی) که عبارت از ربی دنصالیه باشد و یرا مسلم گردید و در این ممالک وسیعه علم فرمان روائی برافراشت بعد از نینوس سمیرامیس (شمیران) ملکه آسیریه زوجه نینوس پادشاه شد و بعد از ساختن شهر بابل سفری بمدی کرده باکباتان (همدان) امد و از اکباتان بمملکت پارس رفت پس از سمیرامیس نیناس یا نینوس دویم پسر او بتخت پادشاهی این ممالک فسیحة المسالک که پدر و مادر او فتح نموده بودند جلوس کرد و سی نفر از اولاد و اخلاف او نسلاً بعد نسل علی التوالی والتناوب سلطنت و پادشاهی کردند و آخرین پادشاه از سلسلۂ نینوس موسوم به (ساردانا پال) بود و بعضی از مورخین سلاطین و شهریاران سلسلۂ نینوس را چهل و پنج پشت میدانند پس از این فقره محقق و معلوم میشود که آن مدتیکه سلطنت ایران بدست بیگانگان و در غیر از خانواده سلاطین خود شان بوده افسانه نگاران عجم و عرب بنسبت سلطنت تمام آن روزگار دراز را بضحاک داده و مدت ملک او را هزار سال گرفته اند بعبارة اخری مدت هزار سال سلطنت ضحاک که گویند همان اوقات حکمرانی سی تن یا چهل و پنجنفر سلاطین اولاد نینوس است که در آسیریه سلطنت کرده و مدتی نیز در تصرف ایشان بوده زیرا که تقریبا هزار سال مدت اختلال سلطنت سلسلۂ سلاطین عجم مبتلا با روزگار حکمرانی سلسلۂ نینوس خلاصه عقیدۀ اکثر با این است که مدت یکهزار و سیصد و شصت سال سلسلۂ نینوس سلطنت کرده اند چنانکه شرح آن بیاید بعد یکی از سلاطین مدی آن سلطنت را منقرض ساخت و ساحت ملک عجم را از بیگانگان بپرداخت و تفصیل انقراض سلطنت سلاطین سلسلۂ نینوس از قرار ذیل است

ساردانا پال آخرین پادشاه سلسلهٔ نینوس در سستی عنصر و فرومایگی و اشتغال بمشاغل خسیسه و ولوع
بملاهی و اهمال در مهام امور پادشاهی از اجداد خود گذرانیده بود و اغلب اوقات در حرمخانه با نسوان بسر میبرد
و وجهاً من الوجوه بکار دولت نمیپرداخت فقط مشغولیتی که برای گذراندن وقت خود اختیار کرده بود بافتن پارچه
پشمین یا تابیدن نخ ابریشم بود چهرهٔ خود را مانند زنان آرایش میکرد و بغازه و سفیداب و غیره می آراست
لباسهای فراخ و جامههای نازک بطرز زنانه در بر میکرد بلکه در آراستن ظاهر خود بزیورها و البسهٔ فاخره
بیش از نسوان مقید بود حتی صوت خود را در تکلم نازک و لین میکرد که مانند زنان سخن گوید و با آهنگ
نرم و ملایم دلبری نماید و چندان بعیش و عشرت مایل بود که سنگ مضجعی در حال حیات برای خود فرمان
داد تا تراشیدند و این عبارات را بر آن نقر و رسم نمودند (ای کسیکه از اینجا میگذری بدانکه تو برای مردن
زائیده شده و بصورت عمر عزیز خود را بعیش و نشاط صرف کن هر جا بساط عشرت و بزم عیشی گسترده
بینی رخت بدانجا بر و تا چشم در این سرای فانی باز داری از تمتع و لذاید نفسانی چشم مپوش و قدر دوره
زندگانی خویش را بدان که برای اموات هیچگونه عیش و شادمانی نیست منکه پادشاه بزرگ نینوا بودم اکنون
خاکسترم و برای من هیچ نماند جز آنچه که در زندگانی خوردم و آنچه تن را بدان متنعم نمودم و پرورش
دادم و آن لذتیکه از مباشرت با نسوان بردم و غیر از اینها که گفتم آنچه از مملکت و حشمت و شوکت و نام
داشتم همه را گذاشتم و رفتم)

بالجمله آکتر باس گوید شخصی آرباس نام از اهل مدیه بر ساردانا پال خروج کرد نگارنده گوید مورخین یونان
اسم این شخصی را که بر ساردانا پال خروج کرد آرباس و آرباک و اربا کتوس و ارباکت (فریدون) هم ضبط نموده اند
و آرباس یا آرباک یا ارباکت هر کدام که باشد با آتبین که پدر فریدون بوده زیاد شبیه است یقین این
طایفه کلیته معروف به آتبین بوده اند موسی خورنی مورخ مشهور ارمنی اسم فریدون را اوارباس و
هنارمیس نوشته است و از آنجا که افراد در لغت فرس بمعنی تحسین و آفرین آمده یقین فریدون لقب
بوده است چنانکه اغلب سلاطین مدی از نسل آفریدون ملقب باین لقب بوده اند

باری آرباس سر کرده دسته قشونی بود که هر ساله مقرر از مملکت مدی به نینوا پای تخت دولت و مقر
سلطنت مامور و فرستاده میشد و این بموجب قانونی بود که سلاطین آسیری داشتند که باید از جمیع
ممالک متصرفه خود شان یک دسته قشون بر حسب وسعت و گنجایش آن مملکت همیشه در پای تخت
ساخلو باشند و مدت ساخلو بودن آن قشون یکسال بود چون این مدت منقضی میشد آن دسته
مرخص میشدند و میرفتند و دسته دیگر بجای آنها میآمد ارباس در مدت توقف خود در پای تخت

باسرکرده قشون بابلی که بلزیس نام داشت طرح مرافقت و مودت ریخت و بلزیس از علمای معروف کلدانی
و در علم نجوم و ستاره شناسی مهارتی بکمال داشت و مکرر بارباس میگفت در طالع تو چنین می بینم که
بر تمام ممالک متصرفه سارداناپال استیلا و تسلط یابی و آرباس نیز از انجا که هوای پادشاهی در سر داشت
و همیشه خاطر بر اندیشه اینکار میگماشت و شنیده بود که سارداناپال بتن آسانی و عیش و راحت
مشغول است و از حلیه غیرت و اهتمام در انتظام امور دولت عاطل محض مزید اطمینان خواست حرکات
و اعمال ناپسند سارداناپال را برای العین ببیند و اگر دیده با شنیده مطابق باشد زودتر اقدام باجرای
خیال و تحصیل امانی و آمال خود نماید لهذا با یکی از خواجه سرایان دربار بنای خلطه و آمیزش گذاشت
و جام طلائی باو نیاز نموده بنیازمند و متمنی این شد که ویرا در مجلس خاص سارداناپال راه دهد آن
خواجه سرا مقصود آرباس را قرین حصول داشته و او انچه را از صفات ذمیمه و عدم قابلیت سارداناپال
شنیده بود معاینه دید و مشهود او گردید که سارداناپال جز عشرت و لهو و لعب مطلبی را طالب نیست
و زمام مهام مملکت داری و سلطنت را یکباره از کف رها نموده چنانکه لازمه طبیعت هر پادشاه آخر
سلسله میباشد بکلی براه اعفال و ملاهی میرود و از انطرف سخنان بلزیس ستاره شمر نیز چون در نظر
بود قلب آرباس قوی شد و بمژده قضای الهی و نوید تائید آسمانی دلگرم و مستظهر گشته لوای طغیان
برافراشت و رایت شورش بلند کرده سرکرده فارسیان و اعراب را با خود متفق ساخت و با چهار دسته
قشون و عساکر متفقه پارس و عرب و مدی و بابلی که چهار صد هزار نفر میشدند و ساخلوی نینوا
بودند آرد و از شهر بیرون زدند و بنای سرکشی گذاشتند سارداناپال که از این غایله آگاهی یافت مصمم
دفاع و قتال شد و با دسته جات لشکر ملل و ممالک دیگر که باوی یکدل بودند از شهر بیرون آمده محاربه
سختی فیمابین فئتین رخ نمود و شورشیان شکست فاحشی خورده منهزم و متفرق شدند و دو فرسنگ
عقب نشسته پناه بکوهی بردند بعد از دو سه روز دیگر باز خودآرائی نموده بطرف شهر یورش آوردند
مجددا سارداناپال عساکر شورشیان را استقبال نمود و قبل از انکه نایره قتال اشتعال یابد رسولی
نزد آنها فرستاد که پادشاه دویست طالان (که معادل سه کرور و یکصد و نود هزار تومان پول این
زمان باشد) برسم انعام و جایزه بشما میدهد که سر آرباس رهگی را بیجهت و اهگدار سال دارید و اگر
شخصی او را زنده بحضور بیاورد مضاعف این مبلغ از خزانه دولت عطیه و جایزه خواهد یافت لکن سپاه
متفقه با آرباس از سرکرده و تابین چنان متحد و یکدل بودند که هیچ اعتنائی باین سخنان فریبنده نکرده
آتش حرب و کینه را برافروختند و آغاز قتال نمودند و لکن تا بعد اولی شکست فاحش خورده رو تنه

جنگ برتافتند و دیگران بمیان کوه پناه بردند رؤسای یاغیان چون اینطفعه هم جزا مراتب بدبختی
و ثمرات هزیمت و فرار از ین شورش و طغیان چیزی ندیدند افسرده دل و آزرده خاطر شده مصمم فرار باوطان
خود کردیدند بلزیس بابلی آنها را مانع شده بپایداری و ایستادگی وعده التجا بعضی کرد آنها با دیگر روی بجنگ
نهادند و اینطفعه نیز مغلوب گشته چنان منهزم شدند که تا بابل فرار کردند و آرباس زخم منکری برداشت
بلزیس بعد از وقوع این قضیه شبی از اول شب تا صبح مشغول دیدن کواکب و نوشتن طلسمات و نیرنجات کردید
علی الصباح بسران سپاه و رؤسای لشکر آگاهی داد که اگر پنج روز دیگر خودداری نموده با خصم مقاومت
نمائید بمراد و مقصود خود خواهید رسید اتفاقا در روز چهارم خبر رسید که عساکر باختری بر سم هر ساله
بجهت ساخلو بودن در نینوا پای تخت آمده و در حوالی آنجا اردو زده اند آرباس مصمم شد که ایشان را استقبال
نموده اولا اگر بتواند بکلمات نغز و سخنان دلفریب باختریها را با خود متفق سازد والا با آنها جنگ در اندازد
تا اینکه کشته شود یا آنها را از رفتن به نینوا و امداد ساردانا پال باز دارد خلاصه با یقصد حرکت کرده
با باختریها نزدیک شد و خطبهٔ مفصل ادا نموده و شرحی از عدم غیرت و ظلم و ستم و رذالت طبع و خساست
عادت و سخافت رای و پیشهٔ همت ساردانا پال و سوء حال رعیت و ضعف کار دولت بیان نمود و سپاه باختر را
با خود مساعد ساخت پادشاه خفته دل از این تهییه خصم و تجدید رزم بیخبر بود و از سر فتحی که
پی در پی نموده آسوده خاطر و خوشدل سرگرم باده ناب و ملتزم بستر راحت و خواب بود که نیم شبی علی الغفله
آرباس یورشی آورده البلغار نموده هر چه از عساکر او بچنگ آورد از دم شمشیر گذرانید و بقیة السیف منهزم
و فراری و هر یکی بکمینی مختفی و متواری شدند و در این حرب چندان از سپاه ساردانا پال کشته شدند که شط
فرات از بسیاری خون گلگون گردید ساردانا پال پادشاه بشهر نینوا که پای تخت و سالمین (بایدسلیمان باشد)
برادر زن خود را سپهسالار نمود و او هم در محاربات مقتول شد و سه سال شهر نینوا در بند محاصره بود
آخر سال سیم آب شط طغیان نموده یکقسمت بارهٔ شهر را باندازه سه هزار و ششصد ذرع خراب کرده
یاغیان وارد شهر شدند ساردانا پال خود را در آتش انداخته بسوزانید و آرباس خرقهٔ سلطنت او را
پوشیده تاج او را زیب تارک خویش نمود و برادیکه سلطنت استقرار یافت و تمام ممالک و سبعه سلاطین
آسوری را متصرف شد و بلزیس را بپاداش خدمات و زحمات عطیات شایان داد و حکومت بابل نسلا
بعد نسل او را مقرر آمد و بلزیس علاوه بر عطایا و تکریمات که از آرباس یافت بواسطهٔ این فتح بزرگ
و کار خطیر در میان همگنان و اغلب اهالی ایالات که در سلطنت آسوریان گرفتار رنج و تعب
بودند مشهور و بلند آوازه گردید

محتمل است که کی گرسام نریمان جد رستم بقرشیدون نموده در یونی باشد چه باکرشاسپ (یا خرپان) که مورخین یونان نوشته اند عبارت از جد و سیستان و افغانستان و قندهار و ترکستان بوده

عقیده بعضی از مورخین دیگر اینست که آرباس از جانب سارداناپال حاکم مدی بوده و ابتدای شورش او در سه هزار و صد و هفتاد و شش سال بعد از هبوط ادم و هشتصد و هفتاد و شش سال قبل از میلاد مسیح میبود و سلطنت سلاطین مدی سیصد و هفده سال استدامت داشته و نه نفر از این سلسله پادشاهی کرده اند و انقراض دولت آنها در سه هزار و چهار صد و نود و پنجسال بعد از هبوط ادم علیه السلام و صد و نود و پنجسال بعد از بنای شهر روم بوده اگرچه بحساب فوق مدت سلطنت سلاطین مدی سیصد و نوزده سال میشود

خلاصه آرباس مذکور بقسمی که ذکر شد سلطنت اسوری را منقرض نمود و حکومت بابل را ببلزیس داد که نسلا بعد نسل مخصوص او و اولاد او باشد و آنچه در نینوا یافت از طلا و نقره و جواهر و نفایس با کباتان پای تخت خود حمل نمود نگارنده گوید بلزیس همان کاوهٔ آهنگر معروف است و آرباس فریدون و سارداناپال ضحاک آخری و در تواریخ پارسی و تازی هم نوشته شده که یکی از بخت نصرهای بابل رهام بن گودرز بن قارن بن کاوه است و ما چون کاوه را همان بلزیس میدانیم این حکومت نسلا بعد نسل از کاوه و بلزیس برهام رسیده و خبر صحیح است

حکیم ابوالقاسم فردوسی علیه الرحمه بعد از آنکه سلطنت ضحاک را با هزاران افسانه برشته نظم کشیده و بیان میکند در انقراض سلطنت او چنین نوشته است که بعد از حرکت فریدون بتحریک کاوهٔ آهنگر بجنگ ضحاک

نظم

براندند با کاوه پیش سپاه … دلش پر ز کینه ز ضحاک شاه
باروند رود اندر آورد روی … چنان چون بود مرد دیهیم جوی
اگر پهلوانی ندانی زبان … بتازی تو اروند را دجله خوان
بجنگی رسیدند سر جنگجو … به بیت المقدس نهادند رو
چو بر پهلوانی زبان راندند … همی کنگ دژ هوختش خواندند
بتازی کنون خانهٔ پاک دان … برآورده ایوان ضحاک دان
چو از دشت نزدیک شهر آمدند … از آن شهر جوینده بهر آمدند
ز یک میل کرد آفریدون نگاه … یکی کاخ دید اندر آن شهر شاه
که ایوانش برتر ز کیوان نمود … تو گفتی ستاره بخواهد بسود
فروزنده چون مشتری بر سپهر … همه جای شادی و آرام و مهر

بدانست کاخانهٔ اژدهاست — که جای بزرگی و جای مهاست

نهاد از بر تخت ضحاک پا — کلاه کئی جست و بگرفت جا

بعد از خبر دادن کندرو بضحاک چنین نوشته است

سه مرد سرافراز با لشکری — فراز آمدند از دگر کشوری

اولاً بلزیس بابلی یقیناً کاوه بوده چنانکه در فرد اول ذکر شده ثانیاً در فرد آخر که گوید (سه مرد سرافراز با لشکری) مقصود سرکردگان بابل و عرب و هند بوده از آنجا که حکیم فردوسی چنانکه خود اشاره کرده بعضی اسناد از تواریخ باستان نامه و کتب پهلوی در دست داشته که شمارا و نه چنانست که بالمره از حلیه حقیقت و راستی عاطل و عاری بوده باشد نهایت نیست اسناد دیگر فردوسی علیه الرحمه بدست داشته قدری مخلوط با افسانه و اغراق بوده و عمده سهوی که کرده اینست که گوید شهر ضحاک بیت المقدس بوده و این از آنست که حکیم بزرگوار مانند اغلب مورخین قدیم از فن جغرافیا و این علم کثیر الفایده چندان خبری نداشته و هرچه آنطرف دجله و فرات بوده از کلیه عربستان میدانسته و باید در آن کتب پهلوی که حکیم مرحوم در دست داشته شهر نینوا را لقبی نوشته باشند که معنی آن مقدس میشده و آن شهر را بیت المقدس فرض کرده و رسم مذکور یعنی القاب معتبره ببلاد دادن مثل دار العلم و دار الایمان و دار السعاده و بلده طیبه و سن پطرزبورغ در این عصر نیز شایع و معمول است اگرچه خود حکیم دست و پا کرده و در مصراع دویم درست نموده گوید (همی کنگ دژ هوختش خواندند) و بالجمله شک نیست که همین شهر نینوا بوده است از این گذشته چنانکه گفتیم ساردانا پال ضحاک و آرباس فریدون و غلبه فریدون بر ضحاک بعقیده بعضی از مورخین یونان در هفتصد و پنجاه و نه سال قبل از میلاد مسیح پس گوییم در این وقت بیت المقدس حالیه که مقصود اورشلیم است خراب بوده و بعقیده بعضی مورخین دیگر یونان که گفته اند غلبه فریدون بر ضحاک در هشتصد و هفده سال قبل از میلاد بوده گوییم مطابق این سنه تقریباً عماز یا کداف سلاطین معتبر مقتدر یهود است در اورشلیم سلطنت داشته و اورشلیم را شهر ضحاک دانستن هیچ وجه معنی ندارد در این صورت میتوان یقین کرد که نینوا لقبی داشته که بمقدس ترجمه شده و این ترجمه اسباب التباس و اشتباه شده است و سنه هفتصد و پنجاه و نه که قبل از میلاد ذکر شد و بعضی از مورخین یونان غلبه آرباس را بر ساردانا پال مقارن این سنه دانسته و بعقیده فلاویوس ژوزف مورخ یهود که در مائه اول بعد از حضرت عیسی علیه السلام تاریخ نوشته است مطابق[۲] است با ایامیکه حضرت یونس علی نبینا و علیه السلام خبر داده بود که در آن ایام سلطنت نینوا منقرض میشود و روزگار فلاذار که همان ساردانا پال

[۲] در این باب یعنی در انقراض سلطنت آسوری جمله ۲

پادشاه نینوا باشد سپری میگردد
مخفی نماند که سارداناپال بزبان آسیری بمعنی خداداد است و اغلب سلاطین آن سلسله این لقب را داشته اند
اسامی که طایفه یهود بسلاطین ایران و مد و آسیری داده و ورای اسامی معموله است که مورخین یونان
نوشته اند شاید بزبان عبری لقبی بآنها میداده اند چنانکه حالا رسم است سلاطین چندین لقب دارند
مثلا خاقان که لقب سلاطین ترک است شاه طهماسب صفوی و خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار
انار الله برهانهما و غیرهما باین لقب ملقب بوده اند و سلطان که لقب سلاطین عرب بوده حالا پادشاهان
آل عثمان این لقب را دارند و باغلب سلاطین دیگر نیز این لقب داده شده است مثل سلطان محمود و سلطان مسعود
و شاه سلطان حسین و غیرهم خلاصه بعد از غلبه آرباس بر سارداناپال و انقراض سلطنت خانواده نینوس
ضحاک اول ممالک وسیعه آسیریه که داشت و عظمت و آبادی پادشاهی در اینجا اصحاب سیر و مورخین در
اسامی سلاطین که بعد از آرباس سلطنت کرده اند اختلاف نموده عقیده هر دو اینست که سلطنت آسیریه
که تمام آسیا را در حیطه تصرف و قبضه فرمانروائی داشت بعد از پانصد سال بقا و دوام بدین شرحی که
گذشت فانی و منقرض گردید و آنچه از طایفه نینوس حکمرانی که هم چندان استقلالی نداشتند و مشابه حکام
بوده اند و حکمرانی آنها بموجب مأموریت از طرف سلطنت مدی بوده و بعد از شورش آرباس مدی و فوت او سالها
میگذشت و ممالک آسیا و بلاد این اقلیم بدون پادشاهی مستقل مرتبست و سایس مخصوص نداشتند که منبع
عامه و فرمان روای کل باشد تا اهالی مدی شخصی را که موسوم به دژوسس بوده و بسیار با عقل و درایت
و دانش و کفایت و لیاقت مطاعیت داشت از میان خود انتخاب و بسلطنت بالاستقلال او را اختیار کردند
اکتزیاس گوید که این شخص کیاکسار بوده که ان قریب بیقین اینست که نوشتجات تاریخی اکتزیاس که بدست
دیودور افتاده درهم نموده و درست مفهوم او نشده و اسباب خبط گردیده است و الا چگونه اختلاف
و اشتباه باین بزرگی برای اکتزیاس حاصل میشود و سخنی که خلاف معتقد تمام مورخین اینعصر است
میگوید خلاصه اول پادشاه مستقل مدی بعد از انقلابات مذکوره دژوسس بوده و آخرین سلسله
استیاج دژوسس بلاشبهه کیقباد است و همان شرحی که هرودوت و اکتزیاس و سایر مورخین یونانی
که تقریبا معاصر بوده یا بعد نوشته اند مطابق است با شاهنامه و بعقیده سایر مورخین عجم در تورات
شریف باسم دژوسس ارفاخشاد یا ارفاکزاد ضبط شده ارفا یا آرفرا اسم نژاد بوده شاید در دژوسس بوده
و زاد چنانکه حالا هم مصطلح است بمعنی پسر است یعنی از اولاد فریدون یا آفریدون که هر دو صحیح است
چه او لفظ بان پهلوی است و دو معنی بان دری و ممکن است که اسم نوزاد کیقباد دژوسس یا کیقباد بوده

باشد فردوسی علیه الرحمه نیز نوشته که کیقباد از نسل فریدون بوده است صاحب مجمع التواریخ هم
اسم کیقباد را آرش نوشته و این مطابق است با مسطورات کتزیاس که دیوسس را آرسش نوشته است
مورخین قدیم یونان را عقیده اینست که اهالی مدی و سایر بلاد و ممالک و نقاطی که در تصرف آریاس بود
چون بعد از روزگاری دراز بی سایس و سلطان مانده بودند و زمام مهام بلاد و عنان امور عباد یکباره
مطلق و رها بود و حقوق قاطبه این طوایف و امم بی قدر و بها و انواع خلل و انحاء علل در کار و کارها
مآل راه یافته و از فقدان سیاست مدن حال رعیت و سپاهی مشرف بتباهی بود ناگزیر خود آنها دیوسس را
بپادشاهی انتخاب و اختیار کردند نگارنده گوید این واقعه مشابه و مطابق است با انتخاب عجم کیقباد را
بسلطنت هرودت گوید در میان مدیان شخصی بود عاقل و دانا و موسوم به دیوسس و از اولاد فراورت
شمرده میشد مؤلف را عقیده اینست که فراورتیش فریدون است و آریاس اسم دیگر او ست چنانکه حالا هم
سلاطین را محض احترام و تعظیم بالقاب و اسامی مختلفه میخوانند چون خداوندگار و خدیو و خسرو و سلطان
و پادشاه و غیره بهرحال بموجب مسطورات هرودت دیوسس در گوشه فراغت و زاویه انقطاع
نشسته بود اما کمال میل را باطنا بسلطنت و حکمرانی و فرمانروائی داشت و پیوسته در خفا خود را
مستعد و آماده اینکار میداشت و چندانکه مشغول بود بلاد مد و طوایف مدی از هم دور افتاده
متفرق شده بودند دیوسس در آن شهر و آبادی که ساکن بود باقتضای اعتباری که کسب کرده قضاوت و حکمرانی
مینمود و آن بلد و ناحیت نسبت بسایر بلاد و نواحی مدی انتظام و امنیت و وضع و هیئت مدنیتی داشت بر
خلاف سکنه سایر بلاد مدی که با تندی و تیزی روزگاری بسر میبردند و از عدم سیاست مدن و قانون تمدن
حال عباد و بلاد رو باضمحلال و اختلال داشت مدتی برین منوال که نام نیک دیوسس بلند آوازه شد و شخص
او مشهور آفاق گردید آوازه کردار خجسته اش با مصار رفت و صیت داد و دهش بمسامع عباد رسید از دور
و نزدیک هواخواه او شده بالطوع والرغبه او را مالک رقاب خود گردانیدند و ربقه اطاعتش را زیب
گردن خود کردند و فی الحقیقه قاضی القضاة تمام اهالی مدی گردید اما لقب و اسم سلطنت نداشت
همینکه تمام اهالی مدی بالمره محتاج دیوسس شدند امر قضاوت و حکومت تعطیل کرد و علانیه اظهار داشت
که اگرچه شما جماعت محتاج و من محتاج الیه هستم باید بعد الیوم با من برخلاف سابق رفتار نمائید چرا که
عمر گرانمایه را و اوقات عزیز خود را یکباره صرف و وقف کار شما میدارم و آنرا بامور شخصی و زندگانی خود نمیپردازم
و محض اصلاح امور و آسایش حال جمهور شما جمیع لذات و تمتعات را بر نفس خود حرام ساخته ام و تن و
جان خویش را از عموم راحات محروم داشته پس باید در میان نوع شما امتیازی داشته باشم خلاصه این

شناع و تعلل دژوسس در کار قضا مجدداً موجب هرج و مرج و باعث انقلاب و اغتشاش در بلاد مد گردید
طرق و شوارع از امنیت افتاد و جور و تطاول شایع شد مکاسب و معاملات مختل ماند دستاتیق و مزارع
منهوب و پایمال ارباب اعتساف شد حقوق و نوامیس را بها و وقعی نماند لکن از خوف دعاوی باطله
ارباب فتن و اصحاب اغراض بر ملک و مال خود شان مشوش و پریشان حال گردیدند نزدیک شد که رشتهٔ کار
گسسته شود و مملکت مد که بزور شمشیر آرباس از تصرف حکام یعنی طایفهٔ نینوس سلاطین آسوری و پادشاهان
بیگانه و اجنبی خارج و مستخلص شده بود دوباره بدست غیر بیفتد و ذلت بیگانگی را ایشان را طاری
و حادث شود آخرالامر حب وطن و حمیت ملتی سبب گردید که بکرّات اهالی مد متفق القول و متحد الرأی
شده نزد دژوسس آمدند و او را بسلطنت بالاستقلال الاختیار کردند دژوسس که از تمهید این
مقدمات امید و ترقب حصول انبرام و وصول باین مقام داشت فرصت غنیمت شمرده و مسئلت ایشان را
علی الفور اجابت نمود پس فرمان داد که چون شوکت و حشمت سلطنت را مقری در خور و جایگاهی لایق
و منزلی رفیع البناء لازم است قصری ملوکانه و بنائی فراخور سلطنت در یکی از نقاط منتخبه و اماکن منزهه
خوش آب و هوای مملکت او ساخته شود و برای حفظ و حراست جوه سلطنت قراول و پاسبان مقرر گردد
بموجب فرمان دژوسس در نقطه که موسوم با کباتان بود شهری و قصری بنا کردند نگارنده گوید اگرچه در
اکباتان و محل آن اختلاف است و بعضی آنرا تخت سلیمان خمسه هم گفته اند اما ظن قوی اینست که اکباتان همان
همدان است بعضی هم بر این اند که پای تخت کیقباد شهر اصفهان بوده ولی در نظر نگارنده این قول ضعیف است
خلاصه آن شهر و قصر بحکم دژوسس با کمال رفعت و شکوه ساخته و پرداخته شد و با نواع تزیینات و
آرایشها که در خور سرای سلطنت و شهریاری بود آراسته و مزین گردید و تفصیل بنای شهر اکباتان و
طرح و وضع قصر دژوسس را اگر روزگار امان داد و با فرصت مجال و امان کرد انشاءالله در بعض مجلدات کتاب
مرآة البلدان در طی لغت همدان مشروح و مبسوط ذکر خواهیم نمود بعون الله و حسن توفیقه
ایام و اعوام فترت مد را که بعد از آرباس بود تا زمان جلوس دژوسس آنچه مورخین یونانی نوشته اند
مطابق است با قول مورخین عرب و عجم منتها اینست که سلطنت منوچهر و نوذر و زو فراموش و متروک شده
اما بموجب بعضی از اشعار شاهنامه که در بیان وضع انقلاب مملکت و انتخاب کیقباد است باز مطابق
میشود با تاریخ یونانیان و چنین مفهوم و مستفاد میشود که کیقباد همان دژوسس یونانیان است
و آن اشعار از قرار ذیل است

نظم

پراکنده شد رای بی تخت شاه — همه کار بی روی و بی سر سپاه

کسی را بپا کنون ز تخم کیان — بتخت کئی بر کمر بر میان

نشان داد موبد بما فرهان — یکی شاه با فرّ و بخت جوان

ز تخم فریدون یل کیقباد — که با فرّ و برز است با رسم و داد (الی آخره)

بالجمله ذوسس بعد از پنجاه و سه سال سلطنت بالاستقلال از جهان درگذشته سلطنت را به پسر خود
فراثورت گذاشت نگارنده گوید هرودوت مورخ اسم پسر ذوسس (کیقباد) را فراثورت نوشته است
امّا فردوسی علیه الرحمه چیزی بدو اشاره نکرده شاید از نسخه که حکیم مزبور شاهنامه را از روی آن برشته
نظم کشیده اسم فراثورت افتاده باشد و این جهت است که سلطنت کیقباد را یکصد و بیست سال
نوشته امّا صاحب حبیب السیر گوید کیکاوس نوهٔ کیقباد بوده نه پسر او و مورخین دیگر کیکاوس را
پسر افرا نوشته اند که همان فراثورت یونانیان باشد و افرا پسر کیقباد بوده نکتهٔ دیگر هم هست
و آن اینست که کلیةً مورخین عجم را رسم و عادت چنین بوده که در طبقات و طوایف سلاطین عجم عموما
و آن طوایفی که خارجی و غیر از خود پارسیان بوده اند مثل همین سلاطین مدی خصوصا هر یک از ایشان
که بی قابلیت و فرومایه بوده و در سلطنت خود آثار و یادگاری باقی و برقرار و نام نیکی از روزگار خود
بیادگار نگذاشته اسم او را از قلم تاریخ نگاری انداخته اند و این بیگانگان که مخصوصا مصدر شرّ و
ضرر و صدمه و آسیب هم برای پارس و پارسیان شده بعد اسم آنها را از سلسلهٔ سلاطین خارج
و از دفتر شهریاران محو و حذف کرده اند و این پادشاه مدی نیز چون غلبه بر پارسیان نموده لهذا او را
که نام و روزگارش را مورخ گذاشته اند همچنین چون او در پایان کارش شکست یافته از بنا بر محال کشته شد
شاید بعضی ذکر نام او را ناشایسته دانسته و لایق نگارش ندیده اند و تمام ایام سلطنت پدر و پسر را یکصد
و بیست سال قرار داده اند چنانکه اکثر پارسی مورخ که کتاب تاریخ خود را از روی مسطورات کتابهای
کتابخانهٔ عجم جمع و تالیف نموده نیز ذکری از این پادشاه نکرده است اما هرودوت که از جای دیگر یعنی از
کتابخانه های بابل انکشاف مطالب نموده است نام برده فردوسی علیه الرحمه و اکثر پارسی طبیب را به این مطلب
متفق العقیده و یکقول هستند و چند ها است که ذکر شد بالجمله فراثورت اکتفا و قناعت بمملکت مدی
و سلطنت موروثی نکرده آغاز جهانگیری و کشورستانی کرده اول مملکت و ملتی را که مسخر نمود پارسیان
بودند پس از تصرف آنجا عساکر مدی و پارس را متفق ساخته بتسخیر سایر ممالک و بلاد آسیا پرداخت و فتوحات
نمایان کرد تا آنکه بمملکت آسور حمله برد و با سلاطین آنجا که از اولاد ساردانا پال بودند جنگ انداخت
با اینکه در آن زمان انتظام ایشان کمال ضعف و فتور را داشتند و از ممالک متصرفهٔ سلاطین قدیم آسوری

و بناکان خود جزء همان مملکت آسیریه و شهر نینوه پایتخت را متصرف بودند بواسطه سوء تدبیر در وضع حرکت
قشون عساکر قلیله پادشاه آسیریه بر عساکر کثیره فراورت غالب و فائق آمده در حوالی شهر مذکور فراورت
مقتول و عساکرش منهزم گردیده مؤلف گوید این حکایت خالی از شباهت نیست با آنچه در شاهنامه مسطور
است که کاوه نامی از بنای ضحاک در دژهوخت کنگ با منوچهر محاربه کرده و دژهوخت کنگ همان نینوا است و
مسعودی اسم نینوا را نینوی مینویسد و آسیریه را با ثاء مثلثه و آثوری نگاشته و محل آنرا که نینوی میگفتند مطابق
میباشد با همان جایی که فرنگیها آثار نینوه میدانند و آن در حوالی موصل است انکشافات جدیده کرده‌اند
باری پس از کشته شدن فراورت پسرش کیاکسار پادشاه شد کیاکسار جنگجوتر از پدر بود در بدو جلوس
بارگاه سلطنت قوانین و نظام مملکت مدی را مستبد ساخت و مثل پدر بنای جهانگیری را گذاشت و با پادشاه
لیدی اعلان جنگ نمود (لیدی در آناطولی عثمانی است و سارد پای تخت قدیم آن حالا به سارت
مشهور میباشد) و در این جنگ بود که کسوف کلی اتفاق افتاد و تفصیل این کسوف موافق
تاریخ هرودوت از قرار ذیل است

جمعی از طایفه بزرگ سیت در زمان سلطنت کیاکسار در مدتی از مملکت خود فرار کرده پناه بمدی
آورده بودند نگارنده گوید طایفه سیت در خراسان بلکه در دشت قپچاق حالیه که محل ترکمان است
ساکن بوده‌اند و بعقیده بعضی تا ماوراء النهر سکونت داشته‌اند خلاصه بدوا از جانب کیاکسار
سیتها مثل اشخاص عارض که از یک نقطه از نقاط مملکت بتظلم و شکایت آیند پذیرفته شدند بعدها
کم کم کیاکسار توجهی مخصوص درباره آنها نموده و چون در فنون فارسیت و ادب تیراندازی مهارتی
کامل داشتند جمعی از جوانان نجیب زاده مملکت را بآنها سپرد که ایشان را سواری و تیراندازی بیاموزند
علاوه بر این شغل نظر باینکه در شکار و صید هم آنها دستی داشتند همیشه بشکار رفته برای کارخانه
خاصه و مطبخ سلطنتی انواع وحوش و طیور صید نموده می‌آوردند اتفاقا وقتی جمعی از آنها مأمور
بشکار شدند و صیدی بچنگ آنها نیفتاد و دست خالی مراجعت نمودند کیاکسار که طبعا غیور و تندخو
بود بر آنها خشمگین شده بکمال درشتی و ناهمواری با آنها رفتار کرد آن طایفه هم از غیرت و غروری که
داشتند تاب این ملامت پادشاه را نیاورده اما بواسطه جلالت و شوکت سلطنت قدرت اظهار
خصومت و اعلان عدوان ننموده روزی چند بردباری و تأمل کردند بعد یکی از جوانان نجیب زاده را
که پادشاه بآنها سپرده بود تربیت کنند سر بریده بدن او را پاره پاره کردند بطوری که هیچ معلوم
نمیشد که این گوشت انسان است یا حیوان و بحضور پادشاه آورده عرض کردند بشکار رفته بودیم

این

این آهوی فربه امروز نصیب ما شد پادشاه بخواهش سپرد که طبخ کنند شکارچیان که از پیش مصمم
و مستعد فرار شده بودند دیگر روز بجا جبای پادشاه کشتند آن غذائی که در پیش پادشاه صرف کرده
گوشت پسر فلان امیرزاده بود و خود فرار کرده یکسر از مدی بشهر سارد که پای تخت لیدی و مقر
سلطنت الیات بن سادیات بود پناه بردند پادشاه مدی هرقدر برسل و رسایل مقصرین را
طلب کرد الیات مماطله و دفع الوقت نموده تا کار از مکاتبه و مراسله بمجادله و محاربه انجامید و پنج
سال متوالی بین الجانبین جنگهای عظیم روداد تا اول سال ششم در یکی از ایام که نایرهٔ جنگ و
جدال در غایت اشتعال بود علی الغفله قرص آفتاب منکسف و روز روشن چون شب تار گردید
عساکر طرفین از وقوع این حادثه چنان قرین وحشت و دهشت شدند که فوراً دست از جنگ و
مقاتله کشیده و باب مصالحه باز نمودند و قرار مصالحه را بر این دادند که آستیاژ دختر الیات را بحبالهٔ
نکاح و ازدواج اسپتاج پسر کیاکسار درآورده و رفع ذات البین را بدین مواصلت نموده و بدالبه
پیوند نمایند نگارنده گوید مزاوجت دختر الیات با پسر کیاکسار همان مزاوجت کاوس است با دختر شاه
هاماوران باری عقیدهٔ مورخین یونان در باب کسوف این بود که ذکر شد طالس فیلسوف و منجم مشهور
که ششصد و سی سال قبل از میلاد متولد شده و از اهل فنیقی بوده این کسوف را قبل از وقوع
استخراج کرده بوده است اگر بواسطه ادله و حساب نجومی در سنه معین میشد که چه وقت این کسوف
روی داده است و آن تاریخ را صحیحاً تا آن زمان میشد معین کرد که هیچ جای شبهه و تردید باقی نماند
امّا اهل تنجیم و علمای این فن از زمان قدیم تا کنون هرچه خواسته اند که در سنه مقرون بصحت این
مسئله را معین کنند نتوانسته اند عقیدهٔ پلین حکیم اینست که این کسوف پانصد و هشتاد و پنجسال
قبل از میلاد مسیح بوده ولینی حکیم فرانسوی معروف با دقت کامل سال این واقعه را ششصد و
بیست و پنجسال قبل از میلاد ضبط نموده است کیاکسار در سنه پانصد و نود و پنج قبل از میلاد
مرده است و این واقعه در سلطنت او رخ نموده است پس آنچه پلین حکیم نوشته است مقرون بصحت
نمیتواند بود دین کر منجم معروف که در مائهٔ سابق بوده بدقت حساب کرده این کسوف بقول او در ماه
نوبمبر که مطابق است با ماه دلو ششصد و بیست و پنجسال قبل از میلاد واقع شده
چنانکه فاضل نحریر و دانشمند خبیر ملکم صاحب در تاریخ خود گفته است (اغلب حوادث شوهر بیکه -
در کنار فرات یا دجله روی داده فردوسی بواسطه قلت اطلاع در کنار جیحون میگذارد و بر این
قیاس است همین جنگ که در مازندران نبوده بلکه در مملکت اناطولی اتفاق افتاده با ذکر هاماوران

میکفت بواسطهٔ قرب جوار بمملکت شامات و بنا بر آنکه مقصود فردوسی از هاماوران آنجا بوده قریب بصواب بود اما مازندران بدون شبهه نبوده است کیاکسار یقیناً کیکاوس است و در اثناء طول جنگ کرده و این کسوف روی داده چنانکه ذکر شد و کاوس و سپاهش نیز کور نشدند بلکه آفتاب گرفت و در بعضی که همه جا فردوسی جادو گران را دیو نوشته است همان منجم فنیسی بوده است که باستخراج و از روی علم نجوم این کسوف را خبر داده بود و اولاد را که مینویسد حاکم مازندران شد همان الیات بوده است که با او مصالحه نمودند و ما اشعار فردوسی را شاهد میآوریم مثلاً اینست که بر حکیم نیز کوار مشتبه شده بجای هاماوران مازندران نوشته است اگر چه بلا فاصله جنگ هاماوران را هم بعد از این جنگ مازندران نگاشته و نیز ممکن است که بگوییم در کتابی که ماخذ و سند تاریخ نگاری فردوسی بوده کاتب سهواً بجای هاماوران مازندران نوشته بوده است بهر صورت اشعار فردوسی را که در ذیل مینگاریم میتوان شاهد صحت این خبر قرار داد

نظم

چو بگذشت شب روز نزدیک شد — جهانجوی را چشم تاریک شد
ز لشکر دو بهره شده تیره چشم — سر نامداران ازو پر ز خشم
چو تاریک شد چشم کاوس شاه — بد آمد ز کردار او بر سپاه
ز مازندران مهتران را بخواند — ز اولاد چندی سخنها براند
چنین گفت کز رای او نگذرید — مبادا که از کرده کیفر برید

خلاصه کیاکسار بعد از غلبه بر پادشاه لیدی که جهانگیری و فتوحات خود را تا بسط هالی که حالا موسوم بقزل ایرماق است رسانید بعد برای خونخواهی پدر و انتقام و کیفر رو بسمت نینوی نهاد و پادشاه آنجا را مقتول و شهر را منهدم و خراب کرد در این بین که مفتون و مغرور بفتح و نصرت بود خبر باو رسید که مدیاس نام پادشاه سیت با لشکری انبوه بمملکت او حمله آورده اند کیاکسار معجلاً آنها را در مدی استقبال نمود بعد از جنگ و خونریزی زیاد آخر الامر طایفهٔ سیت بر قشون کیاکسار غلبه نموده و مدت بیست و هشت سال این طایفه مستقلاً در مدی و در تمام ممالکی که کیاکسار متصرف بود سلطنت میکردند نگارنده گوید این واقعه با گرفتاری کیکاوس در یمن و آمدن افراسیاب با ایران مطابق است بالجمله طایفه سیت در تمام ممالک آسیا متفرق شده دست تطاول گشودند و در این مدت کمال تعدی و ستم را بر رعایای قدیمه پادشاه مدی نمودند آسایش و امنیت بالمره سلب و مرتفع شد اموال و انفس در معرض هبا و هدر در آمد تا اینکه کیاکسار پادشاه مدی بعد از

بیست و هشت سال تأمل و انقطاع از ملک و مشاهده و تحمل شداید و مکاره زیاده از حد اضطرابی حاصل
اندیشیده و فتی رؤسا و بزرگان این طایفه وحشی را دعوت نمود و بعد از پیمودن شراب زیاد بآنها
در حالتیکه همگی مست و طافح شده بودند و از خویشتن بیخبر افتاده یکدفعه تمام آنها را بقتل رسانید و
باین حیله و تدبیر و لطیفه و تمهید نه تنها مملکت مدی بلکه تمام ممالکی را که قبل از غلبه طایفه سیت متصرف
بود مالک شد و چون دوره محنت و روزگار حرمان را صابرا بسر برد خداوند جل و علا او را دیگر بار
با شاهد دولت هم آغوش ساخت و پس از آنکه چهل سال دیگر سلطنت کرد، بعقیده بعضی از مورخین
در ششصد و شش سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام درگذشت و آستیاژ پسرش بجای او بتخت
سلطنت جلوس کرد و دید و سلطنت دختر خود مندانرا به کامبیز پادشاه پارس تزویج نمود و از او
که کیروس (کیخسرو) باشد از او بعمل آمد و شرح این حال و حوادثیکه سانح شد مفصلا بیاید
نگارنده گوید در اینموقع اگر بیان حالی از اکتزیاس ننمائیم خالی از مناسبتی نیست با آنکه جمله معترضه است ولی
چون نگارش صحیحی که میتوان قدری با افسانه های مورخین عجم تطبیق کرد همان تاریخ اکتزیاس طبیب است
اگرچه تمام آن بدست نیست برای مزید اعتماد مطالعه کنندگان گوئیم اکتزیاس هفده سال تمام در دربار ارتخشت
بهمن پادشاه ایران بوده باینمعنی که در اوان سلطنت بهمن برادر او کیروس جوان از جانب او حکومت
اناطولیا را داشت در سال چهارصد و یک قبل از میلاد کیروس با برادر آغاز مخالفت نموده ادعای
سلطنت کرد و یکصد هزار قشون بومی فراهم کرده با سیزده هزار نفر سپاه یونانی که در خدمت او بودند
و از جمله سردارهای معروف یونانی اکزنوفون بود متوجه حرب برادر گردید در قریه کوناکسا در
حوالی شط الفرات فیمابین شد و عساکر پادشاه بر سپاه کیروس جوان (کیخسرو جوان) غلبه کردند و او را
مقتول و عساکر او را متفرق و منهزم ساختند جمعی را نیز اسیر و دستگیر نمودند و از جمله اسرای اکتزیاس
طبیب بود که با یونانیان آمده و اسیر پادشاه ایران شده هفده سال در خدمت او بسر برد بنابراین
اطلاعات اکتزیاس که با آن اعصار قریب العهد بوده و مدتی در این سرزمین اقامت داشته قابل
کمال وثوق است علاوه براین خود اکتزیاس گوید من تاریخ خود را از روی دفترهای سلطنتی جمع
و تالیف نمودم دفتر همان دفتر فارسی است که بعد معرب شده خلاصه اکتزیاس گوید بعد از غلبه
طایفه مدیه مملکت آسوری مدها مالک تمام آسیا شدند و ارباس (فریدون) را که بر سارداناپال
پادشاه نینوی غلبه کرده بود بسلطنت مستقله و مالک الرقابی خود اختیار و انتخاب نمودند
و او بیست و هشت سال سلطنت کرد بعد از او پسرش موداس (منوچهر) پنجاه سال پادشاهی نمود

پس از آن سوزارموس (نوذر) سی سال و بعد آرتیکا (افراسیاب) پنجاه سال فرمان روائی داشت نگارنده گوید اینکه ما آرتیکا را افراسیاب میدانیم از آن است که اولا اکثر پارسیان نیز گویند آرتیکا پسر سوزارموس بود بلکه همین قدر اشاره مینماید که بعد از او سلطنت کرد ثانیا نظر داریم بآنچه فردوسی در شاهنامه ذکر کرده در موقعیکه افراسیاب نوذر را بجنگ آورده و دستگیر نمود چنانکه فرماید

نظم

بزد گردن نوذر تاجدار | تنش را بخاک اندر افکند خوار
زپیش دهستان سوی ری کشید | از اسبان بر نج و بتلخی کشید
زتوران بیامد بایران زمین | جهانی در آورد زیر نگین
کلاه کیانی بسر بر نهاد | بدینار دادن در اندر گشاد
بشاهی نشست اندر ایران زمین | سر پر ز جنگ و دلی پر ز کین (الی آخره)

بعد از آن آریبان (زو) بیست و دو سال سلطنت کرد بعد آرنه (گرشاسب) چهل سال و در سلطنت آرنه جنگ عظیمی فیما بین او و طایفه کادوسی که در گیلانات و محلی که حالا طوالش ساکن اند سکنی داشتند در گرفت و تفصیل این واقعه از قرار ذیل است

پارسونده (فرخنده) نام که اصلا پارسی و نهایت جوانمرد و رشید و عالی همت بود و بلا نهایت طرف میل و التفات و مشاوره پادشاه بلکه غالب امور بی صلاح و صوابدید او نمیگذشت و در حقیقت سمت وزارت داشت بعضی از جهات سر از خدمت گرشاسب برتافت و بواسطه نسبتی که با یکی از رؤسای طایفه کادوس داشت با سه هزار پیاده و یکهزار سواره پناه بطایفه کادوس برده بود و مورخ سبب نارضائی و رنجش پارسنده (فرخنده) را نمی نویسد و باجمال میگذراند اما نیکولای دمشقی آنرا شرح داده و چون خالی از فایده نیست ما نیز بذکر آن میپردازیم نیکولا گوید در زمان سلطنت آرتائی (آرنه) پارسنده نامی از اکابر که هم بر حسب صورت مرد رشید و خوش اندام و نادر بود و هم در معنی شخصی آراسته و زیرک و دانشمند در حضرت سلطنت قرب و منزلتی بکمال یافته هم طرف اعتنا و اعتماد پادشاه بود هم طرف میل و وداد پارسیان طایفه خود و در کلیه امور همواره طریقه حزم و احتیاط را کاملا مرعی میداشت و آثار فطانت و علایم متانت از ناصیه اش هویدا بود در فنون حرب و آداب طعن و ضرب کمال مهارت را داشت و در جنگ خواه رزم سواره باشد خواه حرب پیاده سرآمد مردم روزگار خود میبود و همچنین در رسم شکار و اغلب صید او جانورهای درنده و سباع از قبیل شیر و پلنگ و ببر بود حاکم با اینکه در آنوقت از قبل پادشاه مدی و نانی بر سر نامی بود بر خلاف

میل و سلیقهٔ پارسونده که مشیر و مشاور وزیر دربار بود رفتار صمیمی و هوای دل خویش زندگانی میکرد
یعنی شیوهٔ مردی و پهلوانی را یکسو نهاده طریق عشرت و تن آسائی پیش گرفته پیوسته بعیش و طرب مشغول بود
و بلهو و لعب مشعوف که از خدمت دولت آسوده و در بستر شادمانی غنوده پارسونده شکایت حاکم
بابل را نزد پادشاه برد و مستدعی عزل او شد بلکه تفویض حکومت آنجا را برای شخص خود تمنا کرد اما در
آنزمان بنابر قانونیکه آرباک یا آرباس (فریدون) در کار ملک گذاشته بود بعرض پادشاه وزیر اگرچه طرف
میل و اعتماد پادشاه میبود حاکمی را از حکومت عزل نمیکردند گذشته از این هیچکس را باعمال شخصیه مورد
مؤاخذت و مسئولیت نمیداشتند و قدس و فسق را شرط قابلیت و برهان عدم لیاقت خدمت نمیدانستند چه نیک
و بد آن راجع بنفس خویش است و از خادم فقط انجام خدمت مرجوعه و اطاعت امر دولت را میخواستند و
بنا بر این مقدمات شکایت پارسونده از حاکم بابل بی ثمر و خالی از نتیجه شد و پارسونده از حصول مأمول
و قبول مسئول خود در حضرت ملک مایوس گشت و اینمقدمه چندی که گذشت روزی پارسونده عزیمت
شکار کرده از اکباتان (همدان) پای تخت بیرون آمد و بطرف بابل بشکار رفت از قضا پای اتفاقیه در
حوالی یکی از دهها حاکم بابل شب را بیتوته نمود چون عداوت این وزیر اعظم و سپهسالار اکرم پادشاه
با حاکم بابل پرده در و در همه جا سمر شده بود عساکران اردو از ورود وزیر آگهی یافته و علی الغفله
بر او تاخته و ویرا دستگیر نموده نزد حاکم بردند مشارالیه وزیر را بخلوتخانه و حرم سرای خود برده
ریش و سبلت او را تراشید لباس زنانه اش در بر کرده و مانند نسوان عارض او را آرایش داده در سلک
مطربان و رقاصان جای داد و اجبارا بنواختن ساز و خواندن آواز و رقص او را وا داشت و تا هفت سال
بدین نهج گذشت و هرچه پادشاه مدد بجستن و تفحص و کشف حال وزیر اعظم بر آمد اثری و خبری از او
نیافت تا وقتیکه حاکم بابل را بیکی از خواجه سرایان خود خشم آمده او را تنبیه نمود آنخواجه غفلة از بابل فرار
کرده خود را باکباتان پای تخت رسانید و ماجری را بعرض پادشاه رسانید و در همان حال آنگرجی[ع ۲] با کمال
شتاب بطلب سپهسالار وزیر اعظم کسیل و روانه نمود و مقرر کرد که هرگاه حاکم بابل تسامح و تکاهل
در فرستادن و رها کردن وزیر ورزد فرستاده قبول عذر ننموده حتما او را ماخوذ دارد فرستاده
اسب چاپار است با فرستاده باشتابی تمام خود را ببابل رسانید و سپهسالار را مستخلص کرده بر عراده سوار نمود و با خود بشوش
(شوش) که پادشاه بدانجا قشلاق کرده بود برد بعد از آنکه پذیرائی و احترام تمام در حق او بعمل آمد
پارسونده تفصیل سرگذشت حال خود را معروض حضرت سلطنت نمود داد خواه شد پادشاه در همان
سال بقصد تنبیه حاکم بابل با نصوب سفر کرد حاکم مزبور که شخص زیرک کاردانی بود یکی از خواجه سرایان

[ع ۲] ...ز و آخر کلمات افاده معنی صاحب میکند مثل خوالیگر ...خنیاگر و غیرها اما از آنکه ...باقی معلوم نیست چه مقصود

پادشاه

پادشاه را با خود یار کرده و بتوسط او یکصد طالان طلا که عبارت از نهصد و سی هزار تومان حالیه باشد
با یکهزار طالان نقره که آن نیز عبارت از پانصد و هفتاد و پنجهزار تومان این زمان میباشد بعلاوه یکصد
مثریه طلا پیشکش گذارند و شرط پوزش و معذرت را بجای آوردند پادشاه از سر تقصیر او درگذشت
و این کردار پادشاه که ناشی از سستی عنصر و ضعف حال و میل بمال بود بر طبع پارسونده بغایت ناگوار آمد
دانست که از این پس در حضرت سلطنت وی را شأن و منزلتی نخواهد بود و از همانجا علی الغفله فرار کرده و پناه
بطایفهٔ کادوسی برد چنانکه بدان اشاره نمودیم و پس از این واقعه یعنی فرار پارسونده و پناه بردن بطایفهٔ
کادوسی و اظهار مخالفت و یاغیگری نمودن پادشاه مد را هشتصد هزار قشون مستعد مسلح بود و پارسونده
از جماعت کادوسیان دویست هزار نفر قشون جمع آوری کرده در تنگه و دهنهٔ درهٔ تلاقی و تقابل فئتین شد
و شکست عظیمی بقشون آرته وارد آمده پنجاه هزار نفر از ابطال العساکر او بقتل رسیدند و این فتح سبب شد
که طایفهٔ کادوسی پارسونده را به پادشاهی اختیار کرده تا زنده بود با استقلال تمام در میان آنها سلطنت و
حکمرانی کرد و کلیهٔ آن ناحیه و آن طایفه را از تحت سلطنت مد خارج نمود و در پیش مردن خود مجلس و مجمعی تشکیل
داده جماعت را بآذر و ناموس و جان سوگند داد که ابدا بتبعیت سلاطین مد را اختیار نکنند چنانکه نکردند
تا زمانی که سلطنت بکیخسرو رسید و آنها را مطیع ساخت از اینطرف آرته بعد از آنکه از پارسونده شکست
خورد چیزی نگذشت که از غصه درگذشت و بعد از فوت آرته آرتینه بیست و دو سال سلطنت کرد و
پس از او استیبارا سی و چهل سال پادشاهی نمود و در زمان سلطنت او طایفهٔ پارت که عبارت از سکنه
مازندران و خوارزم و دهستان باشند یاغی و شوریده تبعیت و انقیاد پادشاه ساس (توران) را اختیار
کردند و بدین جهة مابین پادشاه مد و پادشاه ساس زناد نزاع و نایرهٔ عناد مشتعل شد و بعد از
چند سال و چند جنگ آتش فتنه و فساد باب صلاح و وداد خاموش و رفع ذات البین کردید و در طی
مصالحه شرط شد که پارت کما فی السابق جزو سلطنت مد باشد و دو پادشاه با هم دوست و مؤالف
و در وقت ضرورت و لزوم از کمک سپاهی و اعانت حربی در حق هم مضایقه نکنند و شرایط تحابب را
در هر حال منظور دارند نگارنده گوید این تفصیل مصالحه افراسیاب و زو پادشاه ایران بنا بر آنچه
فردوسی علیه الرحمه بیان میفرماید خالی از شباهت نیست غایت اینست بواسطهٔ مغلوط بودن اسناد
که فردوسی بدست داشته چند سال پیشتر یا عقبتر این مطلب را ذکر کرده است در سلطنت زو
فردوسی همین قدر بیان میکند بعد از آنکه جنگ بسیاری مدتها میان عساکر افراسیاب و
ایران شد

نظم

ج ب

زهرد و سپه خاسنا آواز غو   فرستاده آمد بنزدیک دو
بیا تا ببخشیم روی زمین   سرایم بر ایکدیکر آفرین
ببخشند کیتی برسم و بداد   زکار کذشته نیارند یاد
چو زینکونه آمد سخن در میان   بزرکان توران و ایرانیان
نشستند با صلح و کفتند باز   که از کینه با هم نکیریم ساز
زجیحون همی تا بمرز تور   ازان بخش کیتی ز نزد بلند دور
ازین روی ترکان بجویند راه   چنین بخش کردند تخت و کلاه
سوی پارس لشکر برون راندنو   کهن بود لیکن جهان کرد نو
همان لشکر ترک رفتند باز   فراسو ز کین و پیکار و ساز
چو سال اندر آمد بهشتاد و شش   بپژمرد سالار خورشید وش

بعقیدهٔ اکثر پارسی سلطنت طایفهٔ ساسی در این زمان با ملکهٔ بود بسیار رشید و مرد صفت موسوم بر زرینه نیکولای در مشتق اسم زرینه از روی تا کامینو لسید اما بنظر نکارنده قول اکثر پارسی اصح است زیراکه این اسم حالا هم در ایران معمول و متداول است و بعضی از نسوان داده میشود خلاصه سپیارا سر از شدت کهولت و کبرسن در اکباتان (همدان) این جهان را وداع کفته رخت بدیکر سرا کشید و پسرش آسپادس که دیکر مورخین یونان ازا اسپیاژ میکویند و مورخین عجم بعضی آژدهاک و برخی اژدها و غیره وظاهرا افراسیاب دوم باشد جانشین او شد و مغلوب کیخسرو پادشاه پارسی کردید و سلطنت مدی بکیخسرو تعلق یافت چنانکه بیاید

اسپیاژ را بعقیدهٔ مورخین یونانی دختری بود مندان نام و چند نفر از مورخین دیکر بجای مندان آمی تیس نوشته اند بالجمله او را بکامبیز (کاوس) نام ملک پارسی داده فارس تزویج کرد بعد از این زواج شبی در خواب دید که تاکی از سینهٔ مندان روییده که باطراف و اقطار عالم شاخه های آن سایه افکنده است تعبیر خواب خود را از موبدان جویا شد ایشان متفق القول جواب دادند که از دختر پادشاه پسری متولد خواهد شد که صاحب تاج و نکین و مالک اکثر ممالک روی زمین خواهد کردید اما بعضی از مورخین نوشته اند پادشاه نکاشته شده بنز شنبه درخواب دید مندان بقدری بول کرد که قسمت عمدهٔ از روی زمین را بول تر کرد و فرو کرفت نکارنده کوید این همان حکایت تزویج فرنکیس دختر افراسیاب با سیاوش و آبستن شدن او بکیخسرو و خواب دیدن افراسیاب و بیمناک شدن از مولود عاقبت محمود قضا هلاک دختر و طفل و دادن آنها را بدست

نکارنده کوید اینکه ما لفظ افراسیاب را که مورخین عرب و عجم پادشاه توران میدانند در طی کلمات خود ایراد نمودیم محض اینست که فی الجمله توفیق و تطبیقی میان اقوال مورخین قدیم یونانی و نکارندکان عرب و عجم دهیم والا ما خود مطلقا باز افراسیاب تورانی معتقد نیستیم و تاریخ هما نست که نمانده که کاوس (کامبیز) پارسی پدر کیخسرو غیر از کیکاوس (کیانیان) پادشاه مدی بوده

پیران

پیران ویسه و ایمن شدن آنها از بیم و تمهید او و در نظم آورد فردوسی علیه الرحمه فرماید

نظم

چو یک بهره بگذشت از تیره شب   چنان چون کسی کان بلرزد ز تب
خروشی برآمد ز افراسیاب   بلرزید بر جای آرام و خواب
چو آمد بگرسیوز این آگهی   که شد تیره آیین شاهنشهی
بپرسید گرسیوز نامجوی   که بگشای لب زین شگفتی بگوی
چنین گفت پرمایه افراسیاب   که هرگز کسی این نبیند بخواب
بیابان پر از مار دیدم بخواب   زمین پر ز گرد آسمان پر عقاب
سراپردهٔ من زده بر کران   بگردش سپاهی ز کنداوران
یکی باد برخاستی پر ز گرد   درفش مرا سر نگونسار کرد
سپاهی ز ایران چو باد دمان   چه نیزه بدست و چه تیر و کمان
بر تخت من تاختندی سوار   سیه پوش و نیزه وران صد هزار
بر انگیختندم ز جای نشست   مرا تاختندی همی بسته دست
مرا پیش کاوس بردی دمان   یکی باد سر نامور پهلوان
جوانی که رخساره مانند ماه   نشسته بدی نزد کاوس شاه
دو هفته اش نبودی همی سال بیش   چو دیدی مرا بسته در پیش خویش
دمیدی بکردار غرنده میغ   میانم بدو نیم کردی بتیغ

نیز فردوسی در آغاز داستان سیاوش و تفصیل شکار گیو و گودرز و طوس گوید پس از رفتن بشکار گاه و نزدیک شدن بمملکت ترک در بیشه دختری یافتند و آن دختر صبیهٔ گرسیوز برادر افراسیاب بود چون از نژاد او پرسیدند چنین جواب داد

نظم

بدو گفت من خویش گرسیوزم   بشاه آفریدون کشد پروزم

بعد از آنکه گفتگوی زیاد از بابت تصرف او در میان طوس و گیو شد آخر الامر مصمم شدند که اورا بطور هدیه نزد کاوس برند در نظم آورد فردوسی فرماید

نظم

چو کاوس روی کنیزک بدید   دلش مهر پیوند او بر کشید
بدو گفت خسرو نژاد تو کیست   که چهرت بمانند چهر پریست

بگفتا که از مام خواتونیم — ز سوی پدر آفریدونیم
ز دخت سپهدار گرسیوزم — بدانسو کشد دشت و پرورزم
که او هست هم خویش افراسیاب — وی از تخمه تور با جاه و آب

خلاصه کاوس او را بزنی گرفت و سیاوش بعمل آمد پس بنا بعقیده مورخین تازی و پارسی چنانکه فردوسی نگاشته یکی از زنهای کیکاوس از اقوام افراسیاب بوده دیگر از او سیاوش متولد شد که بدست افراسیاب هلاک گردید پس کیخسرو که افراسیاب را هلاک کرد در این مسئله فیما بین مورخین قدیم یونانی و مورخین تازی و پارسی اختلافست ظاهرا بعقیده مورخین یونانی که معاصر بوده اند بیشتر میتوان اعتماد کرد بهر تقدیر بعقیده مورخین یونان پس از تزویج مندان و کامبیز و خواب دیدن استیاژ و تعبیر موبدان استیاژ فورا ماموری بپارس فرستاده و مندان را بهمدان که پای تخت بود احضار نموده بقدری او را نگاه داشت که وضع حمل او شد و پسر از او بوجود آمد پادشاه هارپاک (هارپال) وزیر معتمد خود را طلب نمود و خفیة طفل را باو سپرد که تلف نماید هارپاک که طینتی پاک داشت نخواست دامن خود را بخون بیگناهی آلوده کند طفل را بشبانی از شبانهای پادشاه مهرداد نام داد که او را برده بر فراز کوهی بگذارد تا هلاک شود زوجه شبان را که طفلی بهمان سن داشته و تازه فوت شده بود دل بحال نبیره پادشاه بسوخت و از شوهر تمنا کرد که بجای فرزند او را اختیار نموده تربیت کند شبان را نیز براو رحم آمده سخن زوجه خویش را بپذیرفت و از کشتن طفل درگذشته باو سپرد تا تربیت کند و او را اغراداتس نامیدند و اصل اغراداتس آغاردا بوده چه آغار بمعنی برانگیختن است و مهرداد شبان همه جا منتشر ساخت که نبیره پادشاه کشته شد مدتی از این فقره گذشت طفل بسن تمیز و رشد رسید روزی جمعی از اطفال ده دوازده ساله بسبیل ملاعبه و بازی دور او گرفته و او را شاه خواندند اغراداتس که همان کوروش (کیخسرو) باشد از میان اطفال چند تن را منصب وزارت داد از بعضی را قراول خاصه و برخی را قشون پیاده کرد خلاصه آنچه مشاغل و مناصب لازمه دربار دولت بود بدانها بخشش و تقسیم نمود بعد حکم داد بیورش و تسخیر دیوار خرابه که بجای قلعه دشمن فرض کرده بود اطفال هر یک جلادت نموده و زودتر بحوالی دیوار خرابه رسیدند طرف تحسین و آفرین و نوازش شدند و هر کدام تنبلی نموده دیر رسیده بودند مورد توبیخ و سخط و سیاست آمدند از جمله پسر یکی از کدخدایان خالصه پادشاهی که او هم با اطفال سن دیگر شریک در بازی شده بود چنان بزد که تمام بدن او از ضرب تازیانه سیاه شد طفل مضروب نزد پدر رفته بدن خود را باو نمود کدخدای مشار الیه از شدت تغیر و غضب فی الحال طفل خود را برداشته بشهر حضور

پادشاه رفته ماجری را بعرض رسانید و تظلم از دست پسر چوپان نمودند پادشاه بشنیدن بر آشفته فی الحال مهرداد
شبان و پسر او را احضار نمود همینکه مهرداد و اغزادات بحضور پادشاه رسیدند پادشاه به اغزادات
خطاب نموده گفت چگونه جرأت نمودی که نسبت بپسر یکی از کدخدایان ما چنین رفتار کنی اغزادات عرض کرد
پادشاها چنانکه ذات مقدس پادشاهی نظر بر راستکاری اختیار نمامی کرده در ممالک خود دارند هر که خدمت
کند بپاداش نعمتی در خور میابد و هر که خیانتی بکند بسیاستی در حقیقت عنان مال و جان و زمام
حیات و ممات انام کافه در قبضهٔ اختیار حضرت پادشاهی است این بنده نیز چون دقیقه چند از طرف جمعی از
اطفال ده به سلطنت برگزیده شدم و هر یک از زیردستان خود را بخدمتی مامور نمودم این پسر در
اجرای خدمت خود تکاهل نمود و مستحق قتل شد چون آلت کشتن او را موجود نداشتم بضرب سوط
قناعت کرده او را سیاست نمودم والحال حاضرم اگر بدکرده ام و خلاف نموده بهر چه رای پادشاه
از سیاست و جزا اقتضا فرمایند در دهم شباهت صوری اغزادات با خانواده سلطنت علی الخصوص
بمندان دختر پادشاه و نجابت و بزرگ منشی و فصاحت قول و طلاقت لسان و جودت خاطر و آداب
ظاهر او که همه از روی طبیعت و با اقتضای جبلت بود چنان پادشاه را فریفته و شیفته کرد که بی
اختیار مهر او را در دل گرفت و برای او گمان حاصل شد که شاید هارپاک پسر مندان را نکشته باشد
و این طفل از آن او باشد اگرچه در لباس روستائی و بر حسب ظاهر پسر شبانست اما از ناصیهٔ او
آثار شوکت و ابهت هویداست کدخدای دادخواه و پسرش را انعام و احسان نموده روانه ساخت و
مهرداد شبان زاده را خلوت طلبیده پیر از پژوهش کامل و تحقیق حقیقی معلوم نمود که این پسر نه از نسل
شبان بلکه از دودهٔ سلطانست کمال بهجت و خرمی مر او را دست داده اما کینهٔ هارپاک را که نیز از
امر خود نیز در دل گرفت و اغزادات را بحرمخانه فرستاد و وزیر را احضار کرده بعد از اظهار
لطف و رضامندی زیاد از اینکه نبیرهٔ او را بقتل نرسانده باو گفت حالا بشکرانهٔ این موهبت
عظمی پسر خود را که همسال و بحسب صورت همال اغزادات است بهمبازیگری او بعمارت سلطنت بفرست
و خود نیز امشب با کمال شرف بر سر خوان مخصوص پادشاهی برای صرف شام حاضر شو هارپاک صادق
القلب ساده لوح با التفات پادشاهی مسرور و مغرور شده علی الفور بخانه آمد و فرزند عزیز
خود را برای سلطنت فرستاد و خود نیز بر حسب امر و دعوت پادشاه در سر شام حاضر شد خوان
الوان نعمت گستردند انواع اطعمه و اشربه فراهم چیدند همینکه حضار نشستند و خوردند و نزدیک
برخواستن و برچیدن سفره شد طشتی از طلا که بر روی آن سرپوشی بود آورده نزد هارپاک نهادند

پادشاه از او پرسید که غذای امشب را چه طور یافتی جواب عرض کرد که شکر و منت خدای را همیشه
از خوان کریمانه محظوظ و در سفره پادشاهی از انواع اطعمه و اغذیه لذیذه بهره‌مند و ملتذ شده‌ام
علی الخصوص امشب که طباخ در ترتیب و طبخ اغذیه و خورشها درجه استادی و مهارت را بخرق
عادت و کرامت رسانده است پادشاه گفت پس نمیدانی که از گوشت چه صیدی غذایت حکم داده‌ام برای تو
غذا ترتیب داده اند و نمونه از بقیه آن گوشت در این طشت مینا شده برد و نگاه کن هارپاک سرپوش
را که برداشت سر بریده پسر عزیز خود را در طشت دید پادشاه پرسید دانستی از گوشت چه شکاری خورده
عرض کرد آنچه میل و اراده پادشاه است همان برای ماپندگان خوب است و جز تسلیم و رضا چاره نیست
این بگفت و تا پایان مجلس جلوس و خود داری نموده هیچ وجه جنت خود را متغیر اللون و ظاهر حال خود
قرین اندوه و ملال نداشت بعد از انقضای مجلس بخانه رفته ولی در حالتیکه دلش از کینه شاه ممتلی بود
و خاطرش از قتل فرزند افسرده و مستمند بنابراین در صدد تمهید و تلافی برآمد و مخاصمت پادشاه را
کمر همت بربست اما از طرف استیاژ بعد از آنکه اعزادات را شناخت و دانست که نبیره او است با آنکه دلش
بمهر او مایل و مفتون بود باز گاهی خواب قدیم و تعبیر موبدان را بخاطر آورده بیمناک میشد و چیزی
در قلبش خلجان میکرد دو که مغان و موبدان محض تملق و خوش آمد پادشاه عرض کردند خواب
پادشاه تعبیر خود را نمود و هر چه بایستی بشود شد و اعزادات بسلطنت رسید و همان سلطنت و
فرمان روائی موقتی او با طفال دهاتی کفایت بخت و طالع او را کرد دیگر نباید از او هراسان بود
آستیاژ از این رهگذر آسوده خاطر شده اعزادات را اجازت داد که بپارس نزد والدین خود رود
چون مدتی گذشت هارپاک وزیر که در کاهی بود سودای دشمنی آستیاژ را در دیگ دماغ می‌پخت شخصی را
از محرمان و خواص خود نزد اعزادات فرستاده او را بمخالفت آستیاژ برانگیخت و نبیره را بدشمنی نیا بلطف افسانه
و حیل تحریض و تحریک کرده فرستاده که مردی دانا و آزموده بود بمجلس اعزادات وارد گردید و او را بکین آستیاژ
وادار نمود اعزادات مجلسی از اعیان و بزرگان پارس ترتیب و انعقاد داده از معایب حالات و مساوی عادات
آستیاژ شرحی باز گفت و سخن از نام و ننگ و مردی و جنگ بمیان راند تا پارسیان را با خود یک رای و متفق العقیده
کرد آنگاه آهنگ جنگ آستیاژ نموده لشکری تجهیز داد و روی بصوب اکباتان نهاد آستیاژ با دلی غافل و از کید
وزیر اعظم بیخبر چون از این مقابله آگاهی یافت خود وزیر را سپهسالار خویش نموده بمقابله و مدافعه لشکر پارس فرستاد
سپهسالار همینکه باردوی اعزادات نزدیک شد خود مجددا باردوی او رفته سر اطاعت بر آستانه او نهاد
و تبعیت وی اختیار کرد و سایر سران سپاه هم چون این بدیدند و شخصا نیز همه از سوء کردار و زشتی اطوار

آستیاژ رنجیده خاطر و دلتنگ بودند موافقت سپهبد نموده باردوی اغزادات ملحق شدند و سر در خط فرمان وی نهادند اغزادات بیکلفت مضاربه و زحمت محاربه باسپاه انبوه مدی و پارس بحوالی پای تخت رسید آستیاژ با مختصر قشونی که در پای تخت حاضر بود اغزادات را استقبال کرده جنگی سخت فیمابین روی داد و عاقبت آستیاژ مغلوب و منکوب گردیده خود اسیر و بلکه بعقیدۀ بعضی مقتول شد و سلطنت طایفۀ مدی که یکصد و بیست و هشت سال امتداد و دوام یافته بود باین آسانی منقرض و زایل گردید و این انقلاب و انقراض دولت مدی در صد و نود و پنج سال بعد از بنای شهر رُم و سه هزار و چهارصد و نود و چهار سال بعد از خلقت عالم و پانصد و پنجاه و نه سال قبل از میلاد بوده و فیمابین مورخین بعضی اختلافات جزئی در وقایع و سنین دولت مدی هست

بعقیدۀ هرودوت اولین پادشاه مدی آرباس بوده که در هفتصد و پنجاه و نه سال قبل از میلاد مسیح بر سریر سلطنت این مملکت جلوس کرده است بعد دژوسس در سنۀ هفتصد و سی و سه قبل از میلاد بعد فراارتس در ششصد و نود قبل از میلاد بعد آستیاژ در پانصد و نود و پنج قبل از میلاد بعد سیاکسار در پانصد و سی و نه قبل از میلاد بعد سیروس که کیخسرو پادشاه پارس باشد در پانصد و سی و چهار قبل از میلاد بر آنها غلبه کرده و مدی را ضمیمه پارس ساخت

مؤلف گوید ما بعد از آنکه روایات مختلفه و اسناد متعدده در باب سلاطین مدی و مدت سلطنت آنها بدست آوردیم و همه را باهم موازنه و تطبیق کردیم و سنجیدیم معلوم شد که امتداد مدت سلطنت سلاطین مدی بیش از یکصد و بیست و هشت سال بوده بلکه بموجب روایات و اسناد صحیحه علیحده اسامی سلاطین مدی و مدت سلطنت آنها مطابق است با جدولی که در ذیل درج میشود

اسامی سلاطین مدی و مدت سلطنت آنها					
مدت سلطنت	اسامی سلاطین (۱)	تاریخ عالم	مدت سلطنت	اسامی سلاطین (۲)	تاریخ عالم
۲۶	ارباک	۳۱۷۵	۲۲	کاردیسا (یا) آربیان	۳۲۳۶
۵۰	موداس	۳۲۰۶	۴۰	دژوسس (یا) آرفاس	۳۲۵۹
۳۰	سوزارم	۳۲۵۹	۲۲	فراارتس (یا) آدیتن	۳۲۹۹
۵۰	آرتیکا	۳۲۸۶	۴۰	کیاکسار (یا) آستیبارا	۳۳۲۰
			۳۳	آباند (یا) آستیاج	۳۳۶۰

بالجمله اغزادات بعد از غلبه بر آستیاژ و تسخیر مدی ملقب بکیخسرو شد چه کی در لغت پهلوی که زبان اهل

مدی است بمعنی پادشاه است و خسرو بلغت پارسی بمعنی خورشید یا پادشاه میباشد چون سلطنت مد
و پارس هر دو بر اعراب مسلم شد کی و خسرو را با هم ترکیب کرده کیخسرو ش نامیده اند و این لقب کی در میان
سلاطین اخلاف و اعقاب او تا چندی باقی بود مثل کی لهراسب و کی گشتاسب و کی بهمن وغیره چنانکه در تواریخ
عجم هم چنین نوشته شده و وقتی این لفظ کی از اسامی و القاب این طبقه سلاطین خارج شد و بهمان القاب
سلاطین پارسیان ملقب شدند که بکلی بر مدی غلبه کردند و انجا را با پارس مستقر او مستقلا سلطنت واحد
قرار دادند و چون مقصود ما فقط نگارش تاریخ مدی بود تا زمان انقراض سلطنت خانواده مدیها را
از قول قدمای مورخین یونان نگاشتیم و شرح سلطنت کیخسرو را برای لغت فارس گذاشتیم و امیدواریم که
در طی جغرافیای این مملکت آنرا بوجهی شایان ابراز نمائیم

تذییل

بعضی تحقیقات راجع بمطالب مسطوره در فوق است که اگر مخلوط و تلفیق با آنها میشد رشته کلام قدری گسسته
بنظر میآمد بنا بر این پیرایه اتمام آن مطالب بمحض مزید بصیرت در خاتمه بیان مینمائیم

مملکت مدی در زمان آستیاژ از یکطرف محدود برود هالیس بوده که قزل ایرماغ باشد و از طرف دیگر برود پنجاب
دانیال پیغمبر علیه السلام معاصر با آستیاژ و کیخسرو بوده است

اگر در تورات شریف آستیاژ داریوش نوشته شده و بزعم بعضی از مورخین داریوش خالوی کیخسرو و پسر
آستیاژ بوده است گوئیم دلائل دیگر تضعیف این قول مینماید و حق همانست که هرودوت گفته یعنی پس از
مغلوب شدن آستیاژ سلطنت مدی منتقل بکیخسرو شد و داریوش معاصر دانیال که داراب باشد همان
آستیاژ است زیرا که داراب لقب است و این لقب را به بسیاری از سلاطین مد و پارس داده اند

یکی از ادله ما بر اینکه افراسیاب توریم همان آستیاژ است اینست که ما افراسیاب را از اولاد یافث میدانیم و
طایفه مدی نیز چنانکه ذکر شد خود را از همان دوده میدانند

دلیل دیگر اینکه در کتب تواریخ ما مسطور و مشهور است که افراسیاب فرارا باذربایجان آمد و در انجا
کشته شد چگونه بعقل راست و درست میآید که شکست افراسیاب در آنطرف جیحون باشد و خود
در اذربایجان اسیر و گرفتار شود اذربایجان چون جزو مدی بوده شاید مقصود از آذربایجان
همان مدی باشد

تفصیلی که کمال شباهت را بمسطورات مورخین عجم دارد تولد کیخسرو است و نجات دادن پیران
ویسه فرنگیس و او را از شر افراسیاب و بعد طفل را بشبانان سپردن چنانکه فردوسی علیه الرحمه

فرماید

فرماید

نظم

شبان کوه قلون را بخواند | وازان شاهزاده سخنها براند
بدیشان سپرد آن دل و دیده را | جهانجوی کرد پسندیده را
که اینرا بدار ید چون جان پاک | نباید که بیند و را باد و خاک
برارید کامش بهر نیکی تمام | پرستش کنیدش همیچون غلام

وبعد تفصیل بردن کیخسرو را نزد افراسیاب و آنچه روی داده تمام مطابق است با واقعه که ذکر شد منتها اینست هر وقت پیران و پسر را ها ر پاک نوشته است

در تاریخ فارس که مؤلف آن شخصی بلخی است و برای ملکشاه سلجوقی نوشته مسطور است که زن کیکاوس دختر افراسیاب بوده و در همین تاریخ مینکارد که بعد از افراسیاب چندی کی شواسب سلطنت کرد کی شواسب برادر افراسیاب بود و این بازد لیل است براینکه آسیناژ همان افراسیاب است زیرا که کلمه لغت پهلوی است و اگر افراسیاب از اهل مدی که بلسان پهلوی تکلم میکرده نبود چرا اسم برادر او کی شواسب بود

فردوسی علیه الرحمه در دو سه جای شاهنامه اشاره مینماید که زبان کیان پهلوی بوده پس زبان اهل مملکت کیان سلاطین آنها بوده اند جز پهلوی نبوده است بعد از سلطنت کیخسرو زبان دری کرسی شد و زبان متداول عامه همان پهلوی و پهله اسم مخصوص اصفهان و اغلب بلادی است که در مدی یا عراق عجم حالیه واقع شده

مدی چنانکه ذکر شد منقسم بود و قسم بوده مدی بزرگ که آتروپاتن عبارت از آذربایجان حالیه است و مدی صغیر که مینامیدند سلاطین مخصوص پیدا کرد بعقیده بعضی از مورخین یکی از سلاطین مدی صغیر آتروپات بوده که در سنه سیصد و سی قبل از میلاد مسیح علیه السلام بسلطنت رسیده دیگری مارک در صد و شصت و دو سال قبل از میلاد دیگری میترپدات در هشتاد و نه قبل از میلاد دیگری داریوس آرتاواسه در سی و شش قبل از میلاد و سی و یک سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام سلاطین اشکانی این ایالت را ضمیمه مملکت خود ساختند و پادشاهان آنجا را از سریر سلطنت و صفحه مملکت برانداختند

میترپدات مهرداد

مؤلف کوید این بود عقیده و اقوال مورخین قدیم یونان در بارهٔ مدی یا جبل یا عراق عجم تا زمان غلبهٔ کیخسرو بر مد و قرار دادن مد و پارس را در تحت سلطنت واحده اما وقایع و سوانح مهمهٔ این مملکت از زمان کیخسرو تا کنون بقدری است که اکر نکاشته شود خود کتابی مبسوط و معظم خواهد بود و ما در اینجا اقتصار میکنیم بفتوحاتیکه عساکر اسلام در جبل نموده اند و بعضی وقایع که در زمان خلفای اموی و عباسی واقع شده و چون بلادری در کتاب فتوح البلدان که فی الحقیقه مخصوص است بفتوح اسلام این وقایع را بهتر از هر مورخی نوشته ما مقاصد مذکوره را از آن کتاب ترجمه کرده در این محل مینکاریم

فتح حلوان

چون عساکر اسلام از کار جلولا فراغت حاصل نمودند هاشم بن عتبة بن ابی وقاص لشکر جراری بجریر بن عبدالله بجلی ابو اجمع کرده که در جلولا اقامت کنند که سد و حایلی فیما بین مسلمین و دشمنان اهل اسلام باشند بعد از آن سعد با سه هزار نفر از مسلمین نزد جریر آمد و قرار داد که با این سه هزار نفر و قشونی که ابو اجمع جریر بودند بتسخیر حلوان روند و چنین کردند و چون بحلوان نزدیک شدند یزدجرد بناحیهٔ از نواحی اصفهان کریخت و جریر بطور صلح حلوان را فتح کرده باینمعنی که متعرض کسی نشدند و اهالی را بجان و مال امان داد و هر کس میل بفرار داشت قرار داد احدی آنکس را مانع نشود بعد جریر عزرة (عرزة) (عروة) بن قیس بن غزیة بجلی را بحلوان بجای خود کذاشته خود بجانب دینور رفت ولی این شهر غیر مفتوح بماند و قرمیسین را فتح کرده مثل فتح حلوان پس از آن بحلوان آمد و در اینجا بعنوان ولایت بود تا عمار یاسر بکوفه آمد و بواسطه مکتوبی با و اعلام نمود که عمر بن خطاب امر کرده است که ابا موسی اشعری را امداد نمائی جریر عزرة بن قیس را در حلوان جانشین خود کرده برفت و ابا موسی اشعری در سنهٔ نوزده بیامد (مقصود از امداد جریر ابو موسی اشعری را امداد در جنک نهاوند است)

یکی دیکر از بلاد جبل نهاوند است فتح لشکر اسلام نهاوند را مفصلا در ذیل لغت ثنیة الرکاب ذکر نموده ایم

فتح دینور و ماسبذان و مهرجانقذف

همینکه ابو موسی اشعری از نهاوند بر کشت بدینور رسید و پنج روز در دینور بماند و یکروز قتال کرد پس از این قتال اهل دینور راضی بدادن جزیه شدند و قبول ادای خراج نمودند و برای جان

ومال واولاد وعیال خود امان خواستند ابوموسی آنها را امان داد وجانشینی برای آنها از همراهان
خود معین نمود وبماسبذان رفت وبا اهل ماسبذان مقاتله اتفاق نیفتاد. واهل سیروان با ابوموسی
بوضع صلح دینور مصالحه نمودند که ادای جزیه وخراج کنند وعساکر اسلام در میان آنها منتشر شده
بر ممالک سیروان غالب آمدند وجماعتی را عقیده اینست که ابوموسی ماسبذان را قبل از نهاوند فتح کرده
و ابوموسی عبدالله بن قیس اشعری سائب بن الاقرع الثقفی را که داماد او یعنی شوهر دختر او بود
بصیمره که شهر مهرجان قذق باشد فرستاد. واو این شهر را صلحاً فتح کرد بدون اینکه خون ریزی ونهب اموال
ونفوذ اهالی را نماید واهالی قبول جزیه وخراج نمودند وجمیع کوره مهرجان قذق متصرف او درآمد

فتح همدان

مغیرة بن شعبه عامل عمر بن الخطاب در کوفه بعد از عزل عمار بن یاسر جریر بن عبدالله بجلی را بهمدان فرستاد
واین در سال بیست ودوم از هجرت بود وجریر با اهل همدان مشغول مقاتله وجدال شد وتیری در اثنای
جنگ بچشم او خورده کور شد واخر الامر همدان را فتح کرد وبا اهالی صلح نمود مثل صلح نهاوند وبر اراضی
آنجا قهراً غالب آمد واین در آخر سنه مذکوره اتفاق افتاد وواقدی گفته است جریر در سال بیست وچهارم
هجرت همدان را فتح نمود بعد از شش ماه از وفات خلیفه دوم بعضی دیگر گفته اند مغیرة بن شعبه بفتح همدان
رفت وجریر در مقدمه او بود واین بلد را مفتوح نمود ومغیره همدان را ضمیمه حکومت ابی کثیر بن شهاب
حارثی نمود عباس بن هشام از پدرش از جدش از عوانة بن حکم روایت کرده که گوید سعد بن وقاص
چون والی کوفه بود فرستاد علاء بن وهب بن عبد بن وهبان را که یکی از بنی عامر بن لوی بود والی ماه و
همدان نمود اهل همدان غدر نموده نقض عهد کردند علاء با آنها مقاتله نمود اخر الامر در تحت اطاعت
او درآمدند وبا آنها مصالحه نمود که ادای خراج زمین وجزیه رؤس خود را بدهند وصد هزار درهم
برای مسلمین باو دادند بنابراین متعرض مال واولاد وعیال آنها نشد

فتح قم وکاشان واصفهان

همینکه ابوموسی عبدالله بن قیس الاشعری از نهاوند باز گشت باهواز رفت وپس از استقرار در آن
ساحت بقم آمد وچندی در این محل اقامت کرد وشهر قم را فتح نمود آنگاه احنف بن قیس را که نام او
ضحاک بن قیس التمیمی بود مأمور کاشان کرد واین شهر را بغلبه گرفت وملحق بابوموسی شد و
خلیفه ثانی عبدالله بن بدیل بن ورقاء الخزاعی را در سنه بیست وسه هجری باصفهان مأمور نمود
بعضی گفته اند عمر بابوموسی نوشت که قشونی باصفهان مأمور نماید واو حبیشی باصفهان فرستاد

عبدالله بن بدیل جی را صلحا بعد از قتال فتح کرد بشرط اینکه اهل جی ادای خراج و جزیه نمایند و ایمن باشند
در مال و جان خود مگر اسلحه و آلات حرب که از این جنس آنچه داشته باشند بتحویل و تسلیم نمایند و
عبدالله بن بدیل احنف بن قیس را با لشکر ابو الجمعی او بیهودیه فرستاد و او با اهل یهودیه صلح کرد مثل صلح
با اهل جی و ابن بدیل بر خاک اصفهان و بلوک و نواحی آن استیلا بهم رسانید و عامل آنجا بود تا یکسال
از خلافت عثمان گذشت بعد عثمان سائب بن اقرع را بجای او والی اصفهان کرد و محمد بن سعد که یکی از
غلامان بنی هاشم بود از قول موسی بن اسمعیل و او از سلیمان بن مسلم و او از خالوی خود بشیر بن ابی امیه
روایت کرده گوید اشعری باصفهان ورود نمود و دین اسلام با آنها عرضه داشت آنها از قبول آن انکار
کردند گفت پس قبول جزیه نمائید رد ننمودند لهذا باین وضع یعنی باینکه جزیه دهند با آنها مصالحه نمود
و پس از مصالحه باز بنای غدر و مکر را گذاردند بنابراین با آنها مقاتله نمود و بر آنها غلبه کرد محمد بن سعد
که من او را از اهل قم میدانم گفت هشیم بن جمیل از حماد بن سلمه و او از محمد بن اسحق روایت کرده گوید عمر
ابن بدیل خزاعی را باصفهان فرستاد و مرزبان اصفهان پیرمردی بود معروف و موسوم بفادوسفان
(فادوسبان) (فاذوسفان) (فادوسان) بدیل او را محاصره نمود و با اهل شهر بعضی مراسلات کرد و ایشان را از
یاری پیرمرد مرزبان باز داشت همینکه فادوسفان اینحالت مردم را مشاهده نمود سی مرد تیرانداز را که وثوق
تمام بتیراندازی و مهارت ایشان در این فن و اطاعت آنها نسبت بخود داشت انتخاب کرد و از شهر بیرون آمده فرار
عازم کرمان شد که از قفای یزدجرد رفته خود را بدو رساند این قصد و خبر او معلوم و مسموع عبدالله بن
بدیل شده او را با لشکری موفور تعاقب کرد چون باو رسید فادوسفان در صورتیکه برتری و شرافت داشت متوجه
او شده گفت بنفس خود بترس و از خطر بپرهیز زیرا این شخصی که می بینی خطا نخواهد کرد اگر حمله کنی تو را با تیر
خواهیم انداخت و اگر مبارز طلبی بمیدان تو خواهیم آمد پس از این گفته رو بعبدالله بن بدیل آورد و ضربتی باو
حواله نمود که بقربوس زین او وارد آمد و زین شکسته قاش زین از زین جدا شد آنگاه فادوسفان بعبدالله بن
بدیل گفت ای مرد من مایل بقتل تو نبودم و نیستم و تو را مردی عاقل و شجاعی یافته ام آیا میل داری که با تو برگردیم و مصالحه
کنیم باینکه اهل بلد من بتو جزیه دهند یعنی هر کس در اصفهان ماند جزیه دهد و هر کس که فرار نمود متعرض او
نگردی و شهر را بتو تسلیم کنم ابن بدیل راضی شده با فادوسفان مراجعت نمودند جی مفتوح شد و وفا باین
گفتار و عهد نموده گفت ای اهل اصفهان من شما را مردمان لئیم پستی دیده ام شما اهل همین کار هستید که با شما
کردیم گویند ابن بدیل در نواحی اصفهان گردش کرده بر دشت و کوه آن نواحی غالب آمد و با آنها در خراج
رفتار و معامله کرد همان رفتار و معامله که با اهل اهواز نموده و گفته اند فتح اصفهان و حالات آن در بعضی

از سنهٔ بیست و سه در بعضی از سنهٔ بیست و چهار اتفاق افتاده و مروی است که عمر بن خطاب عبد الله بن بدیل
را با لشکری روانه کرده ملحق با بوموسی شدند و قم و کاشان را فتح کردند و همراه هم در اصفهان مشغول
جنگ گردیدند و در مقدمهٔ ابوموسی الاشعری احنف بن قیس بود و یهودیه را هم با هم فتح نمودند بطوریکه
شرح دادیم بعد ابن بدیل جی را مفتوح نمود و جمیعاً بجانب اصفهان رو کرده بران غالب آمدند و صحیح ترین
اخبار اینست که ابوموسی قم و کاشان را تسخیر نمود و عبد الله بن بدیل جی و یهودیه را متصرف شد و
ابو حسان زیادی از مردی از ثقیف روایت کرده گوید عثمان بن ابی عاصی الثقفی را مقبره ایست باصفهان
کثیر بن شهاب بن الحصین بن ذی الغصة الحارثی که قلباً مایل بعثمان بود و با علی بن ابیطالب علیه السلام
خلوصی نداشت و مردم را از دور حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام پراکنده کرد و قبل از خروج مختار بن
ابی عبیده یاد را وایل خروج او درگذشت و مختار در حق او گفته است (اما و رب السحاب شدید العقاب سریع
الحساب منزل الکتاب لانبشن قبر کثیر بن شهاب المفتری الکذاب) شخصی بود که معاویه او را بری و دستبی ولایت
داد و چندگاهی از قبل معویه و مدتی از جانب عاملهای معویه زیاد و مغیرة بن شعبه در ولایات مزبوره حکومت
داشت پس از آن معاویه براو غضب کرد و او را در دمشق حبس نمود و او را اذیت میکردند تا شریح بن هادی مرادی
اسباب استخلاص او شد و یزید بن معاویه طریقهٔ کثیر را پسند کرده بعبید الله بن زیاد نوشت که او را حکومت
ماسبذان و مهرجانقذف و حلوان و ماهین ده و بعضی املاک در جبل باقطاع او داد و قصری بنا کرد معروف
بقصر کثیر در محلی که از اعمال دینور محسوب میشود
عمری از هشیم بن عدی روایت کرده گوید زیاد در سفر بود بند قبایش پاره شد کثیر بن شهاب سوزنی از کلاه
خود بیرون آورد با نخی و آن بند را بجای خود دوخت زیاد با او گفت تو مرد باحزمی هستی و مثل تو نباید
بیکار بماند و او را ولایت بعضی از جبل داد
کلبی و ابو الیقظان گفته اند هذیل بن قیس العنبری در ایام مروان والی اصفهان شد و از آن وقت عنبریون بآنجا
رفتند و گویند جد ابودلف و ابودلف قاسم بن عیسی بن ادریس بن معقل العجلی در سفر خود بجهة بعضی مقاصد
با برادرانش از کسان خود بجبل آمدند و بقریه از قرای همدان موسوم به مس رود نمودند و بنای گرفتن املاک و
مزارع را گذاشتند و ادریس بن معقل بعسر یکی از تجار تا حقیر مال او را از وی گرفته و تاجر را خفه کرد یا او را
خفه نموده بعد مال او را متصرف شد آنگاه ادریس را گرفته بکوفه بردند و حبس کردند و این واقعه در زمانی
که یوسف بن عمر الثقفی در عراق ولایت داشت در عهد هشام بن عبد الملک واقع شد بعد عیسی بن ادریس
بکرج نزول نمود و بر آنجا استیلا یافت و قلعه آنرا بنا نمود و آن حصنی کهنه بود و ابی دلف قاسم بن عیسی

قوتی یافت و شان نزد سلطان بهم رسانید و قلعه مزبوره را بزرگ کرده و کرج را شهر نهاد و از کرج ابودلف گفتند و کرج امروز شهری از شهرهاست.

زیاد بن عبدالرحمن بلخی از بزرگان و اشیاخ اهالی سیسر روایت مینماید و گویند سیسر را سیسر گویند زیرا که در پستیهای ارض واقع است در میانه تپه‌هائی که عده آنها سی تپه است و گفته شده است سی راس و سیسر را سیسر صدخانه نامیده اند یعنی سر که سی تپه باشد و صد چشمه زیرا که آب آن از چشمه است و عده چشمه‌های آن صد میباشد خلاصه اشیاخ مشارالیهم گفته اند سیسر و حوالی پیوسته چراگاه مواشی اکراد و غیرهم بوده و در سیسر برای دواب و اغنام خلیفه مهدی چمن‌ها دیده میشد و آن اغنام سپرده بشخصی بودند که او را سلیمان بن قیراط میگفتند از غلامان مهدی که صاحب صحراء قیراط در مدینة السلام بود و شریکی با سلیمان بود موسوم و معروف بسلام طیفوری که غلام ابی جعفر منصور بود و او را بمهدی بخشیده همین که فقراء و خائفین اطراف در خلافت مهدی پراکنده شدند این ناحیه را ملجأ و مجمع خود قرار دادند و از هر جانب بدین ساحت آمده مسکن مینمودند و کسی از آنها چیزی مطالبه نمیکرد زیرا که این محل حد همدان و دینور و آذربایجان بود سلیمان بن قیراط و رفیق او اینمطلب را بمهدی نوشته و عرضه نمودند و عرض و شکایت آنها را بجهة دواب و اغنام که داشتند و از دستبرد آنها خائف بودند اظهار کردند مهدی لشکر معتبری بآن ناحیه فرستاد و بسلیمان و سلام نوشت که شهری بنا کنند و خود و اعوان و رعایائی که دارند در آنشهر ساکن کردند و دواب و اغنامی که از دستبرد بر آنها ترسانند بواسطه آنشهر محفوظ و محروس دارند سلیمان و سلام شهر سیسر را بنا نمودند و در آن سکنی کردند و ضمیمه آنشهر شد رستاق ماینهرج از دینور و رستاق جوذمه از آذربایجان از کوه برزه و رستاق خانیجر (خابجر) (خانجر)

مشایخ اهل مفازه که ناحیه ایست متصل بسیسر روایت کرده گویند چون جرشی حکمران جبل شد اهل مفازه را کوچانید و از محل و ماوائی که داشتند راند و جرشی را قاضی بود معروف بتمام بن هانی العبدی اکثر اهل مفازه پناه باو برده و او با مردم آنجا قیام نمود و حتی بیت المال را ادا میکرد تا در گذشت و پسرش بعد از او از عهده اینکار بر نیامد و این در عهد خلیفه مامون بود

خلیفه مامون هشام مروزی را بقم فرستاد در وقتی که اهالی قم یاغی شده و مخالفت مینمودند و مالیات نمیدادند و بهشام حکم داد که با آنها جنگ کند و لشکری بامداد او فرستاد او بدین گفته رفتار نموده رئیس قم را که یحیی بن عمران بود بکشت و حصار شهر قم را خراب کرده و با خاک یکسان نمود و هفت

هزار

هزار هزار درهم وکسری مالیات برای آنها قرار داد و حال آنکه پیش از این اهل قم از دو هزار هزار دینار مالیات شکایت داشتند بالجمله در خلافت المعتز بالله بن متوکل باز اهل قم نقض عهد کرده و خلیفه المعتز بالله موسی بن بغا را که در جبل عامل او بود و مامور بجار به طالبیین که در طبرستان ظهور نموده بودند شده وا قم را بغلبه فتح کرد و بسیاری از خلق آنجا کشته شدند والمعتز بالله حکم کرد بسیاری از معارف و وجوه آنجا را بند بر پا او روانه نمایند

جبّان بقول صاحب معجم البلدان اسمی است که اعراب بیکی از نواحی اهواز میداده اند

جُبّاه نیز بموجب مسطورات صاحب معجم البلدان نام یکی از نواحی فارس است و ممکن است که همان جبّا که سابق ذکر شد باشد و بر بعضی مشتبه گشته جبّاه گفته باشند

چبدره قریه ایست از محال بجاس رود زنجان خالصه دیوان قدیم اللسنه محصول آن غله که هم دیمی و هم آبی است اراضی آن از چشمه مشروب میشود هوایش ییلاقی است باغات ندارد فقط چند درخت بید که این آبادی دیده میشود سکنه اش قریب به ده خانوار است

جبذود از قرای سنگ بست بلوک سرجام و بیوه ژن میباشد ملکی رعیتی است و دو رشته قنات دارد هوایش ییلاقی و عده سکنه دویست نفر

چقلو قریه از محال سهرورد زنجانست قدیم اللسنه ملکی جماعت شاهسون بدلو از طایفه افشار دارای بیست خانوار سکنه و زراعتش دیمی و آبی است قنات ندارد آنچه زراعت آبی است از رودخانه قراقوش مشروب میشود از هر قبیل حاصل صیفی و شتوی در آن عمل میآید باغات انگور و اشجار بید و سنجد و غیره دارد هوایش گرم است

چقلو از قرای توابع خرقانست نصف زراعتش دیمی و نصف آبی میباشد در پائین آبادی و کوه امامزاده مدفونست موسوم بامامزاده اسمعیل عقیده اهالی آنست که این امامزاده پسر بلا واسطه حضرت امام زین العابدین علیه السلام است گویند کرامات عدیده از او دیده شده بهرحال محل قبر با شکوه دهات اطراف و خیل و حوش است که از چهار پنج فرسخی سالی یکی دو دفعه ذکور و اناث باین امامزاده مشرف شده و گوسفند آورده قربانی میکنند آبا و اجداد محمد حسین خان خرقانی مالک قدیم قریه چقلو ملک و آب مخصوص وقف این بزرگوار کرده و بقعه را هم ساخته اند

جیل آباد از توابع خرقان قراکوزلو و در دامنه کوه واقع است آب آن از رود آب و چشمه مختصری هم دارد ملکی خورده مالک و جمعیتش پانزده خانوار میباشد

جبل انارویه از قرای بلوک میمکان فارس میباشد طول جلگه این بلوک از مغرب بمشرق نه فرسخ و عرض از نیم فرسخ الی یک فرسخ رودخانه در آن جاریست و قرای چند در اطراف رودخانه واقع و همه دارا باغات نارنج و لیمو و سایر مرکبات است نخلستان کمی هم در این حدود دیده میشود شلتوک کاری نیز دارند با زراعت شتوی قلیلی رودخانه مزبور برودخانه خفر ملحق میشود مسجد و حمام معتبر در این بلوک متعدد است

چیلو قریه ایست از قرای ولایت بجنورد در کنار رودخانه بسم آب زراعتش نیز به آب همین رود مشروب میشود هوایش گرمسیر سکنه اش بیست خانوار

جبله از قرای ولایت جوین است من محال خراسان کوهپایه میباشد و از آب قنات مشروب میشود

جبندر از محلات نیوه زن بلوک سرجام خراسانست و رشته قنات دارد هوایش ییلاقی میباشد

جبته بفتحه با فوقیه قصبه ایست در راه خراسان و در عراق و مصر هم چند محل است که همین اسم را دارد

چپه مزرعه ایست از مزارع بجنورد زراعتش آن مشروب از چشمه هوایش معتدل و سکنه اش چهار خانوار

چپخال اسم رودخانه ایست که از کلخال شیروان سوا شده از پایین نوشهر بسمت شرق جاری شده از شمال محمودآباد گذشته داخل بحر خزر میشود

چپکه رود یکی از شعبات تالار است باسم قریه که در ساحل واقع است همان چپکه رود است از قرای مازندران واصل رودخانه از میان بلوک بهنمیر و کیلخواران میگذرد چنین معروفست که مقبره ابراهیم بن ادهم در قریه چپکه رود است

چناروئیه مزرعه از محال کرمانست واقع است در کوهستان رونش آبش از چشمه و رود میباشد

چترود قریه از بلوک سراسیاب کرمانست اقرب به دربند یکی هونک و در هشت فرسخی شهر کرمان در طرف مشرق و شمال واقع میباشد جای خوش آب و هوائیست باغات زیاد دارد که باشجار مختلفه مشجر است و حاصل اشجار آن خوب وانگور و سایر میوه جاتش که هم ممتاز میباشد آب قریه مزبوره هم از قنات و هم از رود و قنات آن دو رشته است آب رودان از چشمه ایست که مجرای آن از کوه است در چترود هندوانه بسیار خوب بعمل میاید عده نفوس چترود تقریبا هزار نفر است حمام قابلی داشته مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک انار الله برهانه از نو بنا کرده حمام بزرگ بسیار خوبی در آن ساخته اند و الآن خرابه دارد که از بناهای قدیم است مسجد آباد و یک مسجد خراب در چترود هست یک دربند تکیه خراب یک دربند تکیه آباد در آن دیده میشود

یازده کارخانهٔ شال بافی دارد که مشتمل و حاوی چهل و یک دستگاه میباشد آسیاهای متعدد از قدیم
و جدید آباد و خرابه متعلق بانجا میباشد مزرعهٔ از توابع چترود موسوم باسمعیل آباد خراب بود آنرا این
مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک آباد نمود

چهش از قرای ایجرود زنجان میباشد قدیم النسق هوایش ییلاق زراعت آن دیمی و آبی یک چشمه در کنار قریه
هست که قدری از زراعت صیفی آنها را مشروب میسازد قدری اشجار میوه نیز دارد سکنهٔ آن چهل و پنج خانوار است

چچان رود در سمت مغرب دولت آباد ملایر واقع در کنار رودخانه و از املاک خالصه است از رود آب مشروب
میشود حاصل و زراعتش آبستنی باغ ندارد اما مرتع خوبی دارد سابقاً ده پانزده خانوار رعیت از ایلوار داشته
حالا منحصر بده خانوار است معدن شورهٔ خوبی در این محل هست ده دوازده سال قبل در این معدن کار کرده اند حالا
متروک است از چچان رود تا دولت آباد سه فرسنگ است رودخانهٔ که چچان رود در کنار آن است از ملایر میگذرد
و در پائیز و فصل زمستان شکار حقار و اردک و پرک و سایر مرغهای آبی بسیار دارد و عرض آن قریب شصت
هفتاد ذرع است و امتداد آن از اول خاک ملایر الی طایمه دوازده فرسنگ و از آنجا تا رودخانهٔ کاماسب نهاوند
سه فرسنگ که کلاً پانزده فرسنگ میشود

چچان جبل قریه ایست در سمت مغرب ملایر در دامنهٔ جنوبی کوه کرزند که فاصله ما بین ملایر و تویسرکان است
واقع ارباب بیست ملکی امیرزاده محمد علی میرزا ولد مرحوم حاجی خسرو میرزا و قریب هشتاد خانوار رعیت دارد باغ و
بیشهٔ آن قریب صد جریب است محصول و زراعت و باغات آن از چشمه سار مشروب میشود اغلب زراعتش دیمی است
هوایش ییلاق و در زمستان برفش بی نهایت قلعه باغی بالای تپه دارد با مرتع و چراگاه در تابستان هوای آن بسیار
خوبست مسافت آن تا دولت آباد چهار فرسنگ و تا تویسرکان یک فرسنگ است

چچنک از مزارع بلوک زبرخان نیشابور واقع در هفت فرسخی شهر است زراعت آن از آب رودخانه مشروب
میشود اهل قرای حوالی از اما اللّه اند و زراعت میکنند خود مزرعه خالی از سکنه است هوایش در زمستان سرد
و در تابستان معتدل و قدیم النسق میباشد

چچی قریه ایست از محال قبه در هزار و دویست و بیست و پنج هجری شیخعلی خان دربندی در چچی از قشون روس
شکست خورد

چخّاف بقول صاحب معجم البلدان محله ایست از شهر نیشابور

چخاس قریه ایست در بین شیروان و قبه و در ذیل داغستان

چخروک یکی از قلاع سنگی است در مازندران واقع در اسوکلا از گچ و آجر ساخته شده حمام خوبی دارد

در قلهٔ کوه است و آثار آن باقی است

جدا قبا از قرا و مزارع ابهر رود زنجان است قلیم النسق ملکی خوانین چرکز و داعیان غله است و هم آبی و هم دیمی که اراضی آن از چشمه مشروب میشود سکنهٔ آن شصت و یک خانوار

چلان مزرعه ایست از مزارع طبس مسنا من محال قاینات قلیم النسق مشروب از آب قنات

جدوان مزرعه ایست از مزارع کربال من محال فارس که سرحد سیر است و در سمت مشرق شیراز در دوازده فرسنگی واقع میباشد حاصلش غله و برنج است و آبش از رودخانه

جده دو مدرسه از مدارس بسیار معتبر اصفهان است که یکی را مدرسه جدهٔ بزرگ میگویند و دیگری را مدرسه جدهٔ کوچک و این دو مدرسه هر دو واقع در بازار و مجموع شهر و در وسط معموره و آباد و دایر و طلاب علوم دینیه در آنها منزل دارند

جدید قریه ایست از قرای بلوک خیمکان فارس این بلوک در طرف مایل بجنوب شرقی شیراز در بیست و سه فرسخی واقع است حاصل آن غله و خرما و لیمو و پنبه و برنج اراضی آن از آب قنات و چشمه مشروب میشود

جدید قریه از توابع کربال من محال فارس است حاصلش اکثر شلتوک است شلتوککاری هم میکنند طول بلوک کربال از مشرق بمغرب زیاده از بیست فرسخ و عرض هشت فرسخ در این بلوک هشت حمام و ده مسجد هست آب این بلوک از رودخانه ایست که معروف به کر میباشد فیما بین کربال و اصطهبانات جسری است که فاضل آب رودخانه کر بآن میریزد

جدیر یکی از آبادیهای بلوک میان آب شوشتر است

جرا اسم محالی است بسیار معتبر از محالات سلطان آباد عراق و وصل است بمحال ملایر دارای قرا و آبادیها و املاک معتبر و حاصل و زراعت وافر از هر قبیل و ذکر هر یک در محل خود بیاید

جرآباد بعقیده صاحب معجم البلدان معرب گرآباد است و آن قصبه ایست نزدیک مرو

چراث از بلوکات ولویچی سواد کوه و عبارتست از یک آبادی و یک بلوک است یک حمام دارد اما دایر نیست حاجی قنبر نامی ساخته امامزاده دارد مشهور بامامزاده سید شریف یک مسجد هم دارد سه محله دارد یکی خراب است و خالی از سکنه که از قرار تقریر اهل بلد سکنهٔ آن محله بسبب قتل امامزاده شدند لهذا نسل ایشان بر افتاده موسوم براجی تا پانزده سال قبل از این دایر بوده اند اما الحال هیچ آثار از آنها نیست دو محله دیگر الوندی و سادونی که آنها سمت بارفروش قشلاق میروند ضلع چراث که از مغرب بمشرق ممتد است و طولا یک فرسخ و عرضا ربع فرسخ میباشد محدود است از طرف مغرب بکوه نادم و از سمت شرقی برودبار

چرات که مجرای رودخانهٔ چرات است بیرانند و از سمت شمال بکوه رزد که آن طرف کوه رزد بلوک پایین‌بند است
و از سمت جنوب بکوه لی‌پشت و در نقطهٔ جنوب شرقی کوه سنگ مرتفعی است موسوم بسواتان و از تقریرات اهالی
بلد وجه تسمیهٔ این محال بسواد کوه همین است یعنی سوات کوه بوده سواد کوه شده در آن کوه شبیه حوضی
از سنگ و ساروج آثاری است که باید آثار و بنیان قلعه باشد طرف مغرب که انتهای درهٔ چرات است دو شعبه
میشود شعبهٔ جنوب غربی و شعبهٔ طرف شمال غربی درهٔ جنوب غربی موسوم ببارم است که یکی از مجراهای
رودخانهٔ چرات است درهٔ شمال غربی موسوم بنخجگاه است از اینجا هم آبی جاری است و ولاة سواد کوه معروفست
در اینجا ییلاق می‌آمده‌اند آثار پنج شش تخت در اینجا است که روی آنها چادر میزده‌اند رودخانهٔ چرات بهمه
زمینها هیچ مسلط و مشرف است و بواسطهٔ تسطیح زمین و برچیدن سنگ زمین و قطعات سینه معلوم
میگردد که در سوابق ایام تمام این دره مزروع میشده الحال هم قابل سیصد خروار بذر افشان بلکه متجاوز است
این نیست مگر بواسطهٔ کمی سکنهٔ اینجا با وجود این هشتاد و چهار نفر نوکر میدهند این دره قابل سالی هزار
خروار ارتفاع و حاصل است رودخانه از چرات بیرانند از اینجا به الاشت از اینجا به کلیون از اینجا بکارمزد از اینجا
به شیرکلا با آب تلار اتصال و وصل میشود کوههای چرات بیشتر کل دارد پلنگ و کرک و روباه در این جبال هست
در کوههای شمال انند مارهای قتال زهردار دارد که بمحض گزیدن شخص هلاک میشود نخجیر حاجی دارد و
ملا مکتبی گوسفند چرات غالبا زل یعنی بی دنبه و دنبه دار هم میباشد بعکس در دهم گوسفند بی دنبه دارد
با این جهت گوسفندهای بی دنبه دار زمستانها در خود چرات میگذرانند و بقشلاق نمیروند از دو دره آن مجرا
تنگ سنگی آب جاری است که داخل رود چرات میشود این دو آب هزار ذرع بیکدیگر مسافت دارند از ده چرات
بالا سمت جنوب لی‌پایان است که موسوم به آب سرپرتنگ میباشد که در اینجا فصل اواسط تابستان سنگ
آب دارد بعد از آب لی‌پشت است که نیم سنگ آب دارد غاری در لی‌پشت است که تفصیل آن از اینقرار است
از دامنهٔ لی‌پشت الی غار تقریبا یکساعت راه است هزار ذرع بغار مانده پیاده بصعوبت بالا میروند در غار
عرض ده ذرع و طول از طرف مشرق ده ذرع و طرف مغرب چهار ذرع است در غار رو بشمال است داخل
غار که میشوند بقدر پنج شش ذرع عرض و ده ذرع طول فضا نیست سقفش مثل طاق است شش هفت
ذرع ارتفاع دارد همه جای آب هست مقابل در سمت جنوب منفذی است که سر بالا میرود و سنگهای توی
طاق داغ
روی هم سوار شده و داغ آب دارد که یا در زمان بهار و برفاب از این منفذ جاری بوده بقدر چهل ذرع
که بالا میروند فضائی است که باید با چراغ رفت بقدر پنج ذرع در پنج ذرع بالاتر از آن فضائی است مثل فضا
اول از طاقهای آن آب جاری است قطره قطره هر قطره منجمد شده لوله تشکیل داده بعضی که رفیع‌تر شده بشکل

پنجه چند شاخه متشکّل شده است از آن لوله‌ها آب متقطّر است و زمین که چکیده است بآن منجمد شده و بالا
آمده و سفید رنگ است امّا چندان حجریّت ندارد و سست است و از آن نمونه آورده شده وسط آن سنگ
سخت است معلوم میشود بطول زمان حجریّت تامّه بهم میرساند اطراف مرتبه بالای خاک سفیدی دارد امّا آنچه
از سقف متقاطر است بعد از انجماد شبیه بمرمر است بلکه مرمر صاف سفید خوبی است لوله‌ها سست است امّا
آنچه بشکل پنجه وغیره متشکّل شده است روی آن سست و جوف آن سخت و مرمر است

ارتفاع جلگه چرات از طهران هشتصد پا است
چنانکه مذکور شد جلگه چرات محدود است از سمت شمال بکوه زرد که فاصله است مابین سوادکوه و بندپی

جرّاحی از بلوک توابع فلاحیه است مشتمل بر چند قریه کوچک زبان رعایای آنجا بواسطه مجاورت
با رامهرمز و بهبهان میانه عربی و لری است قرای جرّاحی کنار شط فلاحیه واقع شده و آب خود را کشتکاران از این
شط است و زراعت سکنه دیمی و تقریبا منحصر بغلّه است عدّه سکنه جرّاحی تخمینا دو هزار و هشتصد نفر است
اسم قدیم املاک جرّاحی بیش از اینقدر است که حالا بنظر می‌آید در عهد خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار
نوّر الله مضجعه اهالی جرّاحی خیلی زیاده از حالا بودند باین معنی جرّاحی نهر آبی داشت و پا بابی که اسباب زرع
و کشت فراوان بود لهذا اجماع و جمعیّتی در آنجا بود در حکومت مرحوم منوچهر خان معتمد الدوله و طغیان
چعبی خراب شد و اتّفاقا در همان اوان ناخوشی وبا بروز کرده اهالی بهبهان کم شد و نهر یکه مایه آبادی بود
حالت ویرانی بهم رسانید و سدّ از آب برد و دیگر کسی در صدد مرمّت و اصلاح آن بر نیامد و بحالت حالیه
باقی ماند رودخانه این بلوک نیز موسوم بجرّاحی میباشد

جرایش قریه‌ایست از قرای بلوک لارستان فارس باین معنی که تل مخروطی بسیار مرتفعی است در اطراف
این تل خانه ساخته‌اند خانه کدخدای جرایش که غالبا مرد معتبر با ادّعائیست در قلّه تل میباشد برکه و آب انبار
زیادی در اطراف تل ساخته شده تقریبا پانصد خانوار در جرایش است و بعضی نیست یک حمّام و دو مسجد
دارد نخیلات و زراعت آنجا از آب باران مشروب میشود مردمش شیعی مذهب و سلاح ورزند قریه مزبور
در کنار بحر العجم و از متعلّقات بنادر محسوب میشود

چراشا قریه‌ایست از ولایت جوین

چراغ از قرای قبه داغستانست

چراغیه از مزارع سعیدآباد سیرجانست از ولایت کرمان

چرانیه

چراغ حصاری قریه‌ایست از قرای سهرورد از محال زنجان قدیم الشتو ملکی میرزا علی مستوفی پیشکار خمسه محصولاتش غله و دیمی است یکچشمه ضعیفی دارد جزئی بوجه کاری میشود اراضیش کم است و بواسطهٔ کمی مرتع احشام و اغنام نگاه نمیدارند *

چراغ مزرعه نیز از قرای محال سهرورد زنجان و قدیم الشتو سه دانگ آن ملک عمید الملک و سه دانگ دیگر ملک میرزا محمد علی مستوفی سابق الذکر محصولاتش غله و دیم جزئی باغات دارد از چشمه مشروب میشود صیفی کاری هم میکنند و اینجا ییلاق است سکنهٔ آن بیست و پنج خانوار

جرام صاحب معجم البلدان از حمزهٔ اصفهانی نقل قول کرده گوید جرام قصبه‌ایست در فارس که اعراب جدام مینامند

چرام از توابع کوهگیلویه فارس است شاید همان جرام معجم البلدان باشد

چرام طسوج قریه‌ایست از قرای بلوک کوهگیلویه فارس سمت مغرب بهبهان از مضافات چهار و شش فرسخ محصولاتش گرمسیری و سردسیری هر دو و آبش نیز هم از رودخانه و هم از چشمه است

چراوند مزرعه‌ایست از مزارع بلوک قمصر کاشان

جرباذقان بموجب مسطورات بعضی جغرافی نگاران معرب گربایگان و بلده‌ایست فیمابین گرگان و استرآباد

جرپل مزرعه‌ایست از مزارع بجنورد که از قنات مشروب میشود زراعت آن آبی و اینجا گرمسیر سکنه‌اش بیست خانوار

جَرَکْسَت بقول یاقوت حموی قصبه‌ایست در جبال طبرستان راه صعبی دارد

جرموده از مزارع قوچان (خبوشان) آبش از رودخانه سکنهٔ مزارع دیگر آنرا زراعت میکنند

جُرج نیز بعقیدهٔ یاقوت شهریست در فارس

جرجانک از مزارع معتبرهٔ بلوک زرند کرمانست صد و هجده خانوار سکنه دارد آبش از قنات و محصولش گندم و جو عدهٔ نفوس سکنه تقریبا چهار صد و بیست و هفت نفر

جرجسا بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان اولاً قصبه‌ایست در خاک بلخ ثانیاً قریه‌ایست در حوالی بلخ

جرجنبان صاحب معجم البلدان گوید جرجنبان قصبهٔ نزدیکیست فیمابین ساوه و ری

چرخاب اسم یکی از محلات قدیم اصفهانست که در استیلای افاغنه خراب شده

چرخان بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان چرخان شهریست در خوزستان در نزدیکی شوش

چرخ بند نیز بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان شهر کوچکیست در آذربایجان یا در ارمنستان

جرخت از مزارع طبس مسینا از محال قاینات است قدیم النسق مشروب از قنات

جرجان بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان بلدیست فیما بین غزنین و کابل در نزدیکی شهر البان

جرجد یاقوت حموی گوید بعقیدهٔ عمرانی اینست که جرجد دار الحکومهٔ رستاق بیهق است گمان اینست که سهو کرده باشد زیرا که دار الحکومهٔ بیهق خسروجرد است و منشأ سهو ظاهراً این باشد که سکنهٔ آنجا از روی تخفیف جردی میگویند بر عمرانی مشتبه شده و حال آنکه جردی مخفف خسروجردی است

جرجکان از مزارع قدیم قم است از آب نهر مشروب میشود این مزرعه در کنار رودخانهٔ انار بار و در جنب باغات فردوس واقع است تابعین آن از سکنهٔ شهر قم میباشند این مزرعه متعلق بمتولیباشی حضرت معصومه سلام الله علیها است

جرجوس بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان رستاقی است در خاک کرمان که دار الحکومه آن جیرفت است

جرجوی قریه ایست از قرای ولایت ترشیز که باغات زیاد دارد این قریه از قنات مشروب میشود آبادیش از قدیم است میوه جات سردسیری دارد سکنهٔ آن دوازده خانوار است

جرذنیل بقول یاقوت حموی قلعه ایست در خاک زوزان سکنهٔ آن از کردهائی هستند که انهارا بخنیه مینامند

جرجی مزرعه ایست از مزارع سبزوار هوایش ییلاق و آبش از قنات سکنه اش ده خانوار

جرزبان بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان معرب گرزبان و شهریست در نزدیکی طالقان واقع در کوهی که بهشت جبال الغور متصل است این شهر در نزدیکی مرو الرود میباشد

جرزجان جزو بلوک داراب جرد است که صحرائی دلگشا و فضائی باصفا است این جلگه هشت فرسخ در شش فرسخ است طول جلگه از مشرق بمغرب و عرض از شمال بجنوب باز گرمسیرات تماماً هوایش معتدل است آبش از رودخانه و قنوات و حاصلش غله و تنباکو و خرما و مرکبات و پنبه و قلیلی شلتوک و مومیائی دارد بیک فرسخی قصبه آثار خرابه شهر قدیم که از بناهای داراب است پیدا و هویدا میباشد جهة کلی در انجا فوق است کوهی موسوم بمعدن در شمال و شرق جلگه واقع است که کان نمک انار و بیاض سرانی در آنجا وافر است مشرق این کوه بلوک فسا و شمالش نیریز و مغرب اصطهبانات و معادن بمثل الوان و شیشه و غیره آن بلوکات ازین کوه است شکار این بلوک دراج و کبک و تیهو و آهو و خوک میباشد و شکارهای کوهی فراوان هر دانه اصل قصبهٔ داراب جرد یکهزار و پانصد خانوار است

جرزوان یاقوت گوید جرزوان را خراسانیها گرزوان تلفظ میکنند و ان عبارتست از

شهر جرجان واقع در جبال آباد و پر جمعیت و سکنه آن متمول این شهر در میان دو تپه است و بمکه معظمه
شباهت دارد

جرزه قریه ایست از قرای طارم قدیم النسق واقع در میان کوه مالک قریه سادات و ساکن در همین قریه میباشند
راه صعب و گردنه ناهموار دارد بیست و پنج خانوار سکنه قریه است و بزبان فرس قدیم تکلم مینمایند زراعتشان
از آب رودخانه مشروب میشود هوایش معتدل و با صفا است

جرقوه صاحب معجم البلدان گوید اصل جرقوه چهار کوه است و باعتقاد من قصبه ایست نزدیک باصفهان
نگارنده گوید ظن غالب اینست که جرقوه جرقویه و ان معرب گرکویه و بلوکی است از بلوکات اصفهان واقع در سمت
مشرق شهر اصفهان بفاصله ده فرسخ یعنی از شهر تا ابتدای این بلوک[2] تقریبا چهارده فرسخ که آخر خاک آن
بیست و چهار فرسخ از شهر اصفهان مسافت دارد و منقسم است بدو قسمت جرقویه سفلی و علیا قصبه آن موسوم
به پیکان میباشد و در جرقویه سفلی واقع است و الحال آبادی نیک آباد زیاده از پیکان است اراضی این بلوک
کوهی است و دشت هموار که زراعت میشود و این دشت هم ریگی است و هم خاکی و قدری شوره زار که کویر مینامند
نیز دارد آب آن بعضی چشمه و برخی قنات و آب رود هیچ ندارد هوای آن متوسط میباشد حاصل طبیعی آن یکی گندم است
که از اکثر گندمهای اصفهان بهتر است و کمال تعریف را دارد دیگر پنبه است که در همه جا مشهور میباشد و از
پنبه جمیع بلوکات اصفهان بلکه از پنبه مصر و هند و سایر بلاد ایران بهتر و پنبه کاغذی آن معروف است
و تقریبا هیچ پنبه در اقطار ارض از حیثیت نرمی و سفیدی بهتر از پنبه جرقویه نیست مگر یک قسم پنبه امریکا
نیز از حاصل جرقویه تریاک است که تازه عمل آورده اند و تریاک جرقویه نیز از تریاک اکثر بلوک اصفهان سوای
هفتان بهتر میشود صنایع حاصل آن پای افزار معروف بگیوه است که در پیکان از همه جا بهتر درست میکنند و باکثر
بلاد ایران میبرند و گیوه پیکانی معروف است مردم این بلوک شجاع و دلیر اند سواری و شجاعت آقا محمد نیک آبادی
معروف و مشهور است و از اکثر اهالی قبایل بیشتر و پیشتر

[2] ده فرسخ میباشد نزد بعضی زاینده رود است و در بعضی مواضع چهار فرسخ و زیاده دور از رود است طول این بلوک

جرک قلعه ایست در خاک بجنورد هوای معتدل دارد ده خانوار سکنه آن میباشد زراعت آن از
آب چشمه مشروب میشود

جرک جزء بلوک خفر است این بلوک از بلوکات قریب باعتدال فارس و در طرف شرق مایل بجنوب
شیراز بمسافت شانزده فرسخ واقع میباشد طول جلگه این بلوک تخمینا شانزده فرسخ و عرض بتفاوت یعنی از
نیم فرسخ الی یک فرسخ و نیم است حاصلش غله و برنج و مرکبات و آبش از رودخانه شکار این جلگه کبک و قلیلی
دراج است

چرك ازمزارع بلوك كوهپايه كرمانست محصول آن فقط جو وگندم است وچيز ديگر بعمل نمی آيد ابش از قنات است

جركان صاحب معجم البلدان گويد جركان اولا قريه ايست نزديك جرجان ثانيا دهكده ايست در حوالی اصفهان

چركن از قرای بلوك ابهرود زنجانست در دامنه كوهی واقع كه مرتع اسبهای خوانين چركن است نود ونه نفر از خوانين بنی اعمام حاجی مصطفی قليخان ميرشكار در اينقريه سكنی دارند وهمه شكارچی ميباشند و ايلخی زياد دارند كه كره های بسيار خوب از آن ايلخی بعمل ميآيد واسب چركنی معروفست محصول قريه غله ديم ودیمی واز چشمه سار جبل مشروب ميشود تا قصبه سلطانيه دو فرسخ است هوايش ييلاقی ودويست وبيست خانوار رعيت دارد

جركشيك قريه ايست از قرای بلوك ساوجبلاغ من بلوكات طهران

جركنی در سال يكصد وسی وشش هجری در خلافت ابو جعفر منصور دوانيقی يزيد بن اسيد كه بحكومت شيروان ودربند مامور بود از تعدی طايفه خزر ببغداد شكايت كرد وتدبيری كه برای دفع اين طايفه كردند اين بود كه قلاع قديمه كه در سرحد بوده تعمير نمايند واز طرف خليفه حكم بمرمت آنها صادر شد منجمله قلعه سغنان بود كه حالا آنرا جركنی ميگويند وپس از مرمت چهل خانوار شامی آنجا ساكن نمودند

جرلان بعقيده بعضی از جغرافی نگاران زيارتگاه معتبری است در خراسان

جرلانقوش از مزارع محال زنجان رود است هوايش گرمسير وپانزده خانوار سكنه دارد

چرم مزرعه ايست از مزارع ترشيز حيدريه زراعت آن با آب قنات مشروب ميشود

جرمابق از قرای بلوك خفرك ومرودشت فارس است طول جلكه اين بلوك از شمال بجنوب نه فرسخ وعرضش پنج فرسخ است در بعضی قرای اين بلوك حمام ساخته اند ودر اكثر مسجد بنا نموده اند

چرماندرود بنا بر مسطورات تاريخ رشيدی در سنه ششصد ونود وسه غازان خان بعد از آنكه قتلغشاه را بدفع امير نوروز مامور كرد واخبار خوش از طرف قتلغشاه رسيد غازان خان قتلغشاه را ببسطام طلبيد واز آنجا از راه چرماندرود بجرجان آمد

چرمر يكی از قلاع بلوك سرجام است وچمنی دارد كه معروف ميباشد

جرمشت از قرای بلوك صيمكان فارس است

جرمغان از دهات ابيورد بوده وآنرا جرمكان نيز ميگفته اند خواجه رشيد در تاريخ غازانی

گویا امیر نوروز که در سنهٔ ششصد و نود و یک مأمور دفع امیر نوروز بود در سملقان و جرمغان
قشلامیشی کرده و غازان در استراباد.
بعقیدهٔ صاحب حبیب السیر در ششصد و هشتاد و نه امیر نوروز بعد از آنکه چندین بار غازان را شکست داد
و او را مقهورا بطرف استراباد دوانید از طرف ارغون جبه نویان و قتلق بادی بکمک غازان مأمور شدند
غازان قوتی گرفته بجانب نوروز راندند نوروز از رادکان بقصد مقاتله و مقابله تا جرمغان آمد اما چون جمعیت
قتلق غازان را زیاده دید بسمت ترکستان گریخت

جرمکان همان جرمغان است

جرموق صاحب معجم البلدان گوید جرموق شهریست در ملک ولایت پرآب و اشجار حاصلخیزی که ماکولات
ان ارزانست اصطخری نوشته است در سر راهی که از اصفهان بخراسان میروند بقریه ایست که از آن جرموق
مینامند و آن عبارتست از یکی از قرای ثلثه که عجم آنرا سه ده میخوانند و اسامی قرای ثلثه مذکوره بیاذق
و جرموق و ارابه میباشد تا خراسان خیلی مسافت دارد سه ده در کنار رودخانه کوچکی واقع است و در آن
نخل و چشمه متعدده و اراضی مزروعه و گله گوسفند بسیار است بعضی جرموق را جرمه نوشته اند

چرموق قریه از بلوک میان ولایت مشهد است

چرمی از قلعه جات چناران زعفرانلوی خراسان است ۵۰ خانوار سکنه دارد زراعت آن از آب
قنات مشروب میشود

جرمیدان صاحب معجم البلدان گوید جرمیدان نام محلی است در جبال الجبل در سمت همدان باشد

چرمین از مزارع کوهستان که آبش از چشمه میباشد

جرمهن بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست در قسمت نهر خالد مرو

چرنداب صاحب معجم البلدان گوید چرنداب اسم رودخانه و قصبه ایست نزدیک تبریز صاحب فرهنگ
انجمن آرای ناصری گوید اسم محله ایست از محلات تبریز شیخ کمال الدین خجندی گوید

تبریز مرا راحت جان خواهد بود — پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود
تا در نکشم آب چرنداب و گجیل — سرخاب ز چشم من روان خواهد بود

جرنک از مزارع طبس مسینا میباشد از آب قنات مشروب میشود سکنه ندارد

چرق قریه ایست از قرای ولایت سبزوار هوایش ییلاق و آبش از قنات میباشد

جروان صاحب معجم البلدان گوید جروان اسم یکی از محلات اصفهانست بمحل چهارباغان باشد

جروان اسم یکی از منازل سیرجان است بر ماشیر

جروانکن بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست در سجستان معرب کروانکن

جرود صاحب معجم البلدان گوید جرود شهر قهستان است و عجم آنرا سرود میگویند

جروذ بعقیده صاحب معجم البلدان اسم محلی است در فارس و در اینمحل فیما بین زنادقه و اهالی بصره
بکردکی عبدالعزیز بن عبدالله بن خالد جنگ عظیمی اتفاق افتاد

جروذ قریه ایست از قرای سرحد شرقیات قدیم السنوی از ابنیات مشروب میشود هوایش گرم
سکنه اش چهل خانوار است

جروس صاحب معجم البلدان گوید جروس شهریست در جبال غور ما بین غزنه و هرات و این اسم یک
نفر از اهالی آنجا نیز هست

جروق از قرای کهسیر کازرون فارس واقع در سمت مغرب شیراز است بمسافت هیجده فرسخ حاصل آن
غله و برنج و تنباکو آبش از رودخانه و چشمه است

چروک مزرعه ایست از مزارع زنجان رود خمسه جدید السنو سکنه آن شصت خانوار و از طایفه
دوبرن میباشند زراعت آن غله است

جرون در فرهنگ انجمن آرای ناصری مسطور است که جرون اسم ولایتی بوده نزدیک به بندر هرمز
از بناهای اردشیر و گفته اند هرمز بوده در عهد صفویه شاه عباس ماضی بندری ساخته و آباد
نموده که به بندر عباسی مشهور است و فرانک بجرون منسوب بوده اکنون نیز جرونات خوانند و اصل این
لغت گرون است و جرون معرب آنست شرح بندر عباسی در جلد اول مرآت البلدان نگاشته شده است

جرهم صاحب معجم البلدان گوید جرهم قلعه طبرستان است که غالبا استناوند مینامند در جلد اول
مرآت البلدان استناوند ذکر شد

جره صاحب معجم البلدان گوید جره نام محلی است در فارس که سکنه کره میخوانند حمدالله مستوفی
گوید جره شهر کوچکی است و در تلفظ کره خوانند و در زیر شیراز است و بنا میرکه از عمارات عالیه است
بر بالای شیراز است و در این معنی گفته اند

از خطه شیراز کنایش مطلب کز زیر کره دارد و از بالا اینک

هوایش گرمسیر است و آبش از رودی که بدانشهر منسوبست حاصلش خرما و غله بسیار بود مردم آنجا سلاح
ورز باشند و موضع چند از توابع آنجاست

نگارنده گوید جره اسم بلوکیست در فارس مشتمل بر شانزده قریه در میان جنوب و مغرب شیراز و میانه این
این بلوک و شیراز اولا بلوک مسمی بسیاخ است ثانی بلوک کوهمره ماصرم یکی از قرای جره جلقیان نام
دارد هوایش گرمسیر است [بلوک] بنا از طرف طول از جانب مغرب متصل باراضی کازرون است از سمت مشرق بقراء خان بنك
و نوجین میرسد حاصلش غله و برنج و تنباکو و حبوبات که از آنجمله کنجد و خشخاش است قلیلی مرکبات و چند اصله
نخل در بعضی از قرا موجود است اهالی این بلوک زارع و رعیت پیشه شکارش از وحوش آهو و خوک و از طیور
دراج و جبکی و تیهو مرغابی در آن نواحی است که در فصل زمستان زکرزار بسیار است آبش
از رودخانه ایست که انهم معروف بجره میباشد و منبعش از کوهستان کوهمره ماصرم از منبع تا قریب
ده فرسخ بجانب مشرق و میانه جنوب و مشرق جریان دارد پس از آن میانه جنوب و مغرب چهار فرسخ در
کوهستان حرکت میکند به بلوک جره که رسید از کوهستان خارج میشود آبش شیرین و گوارا است و در
محاذی جره از سمت مشرق رودخانه شوری باو ملحق میشود و همچنین بسمت جنوب جاریست حوالی قریه جمیله که
از توابع خشت است و رود فاریاب که از توابع تنگستان میباشد و رودخانه کوچک باو متصل میشود
کنار قریه دالکی از کوهستان بیرون آمده ده فرسخ در اراضی دشتستان جریان دارد تا بدریا میریزد از
جره که گذشت رعایا و زارعین لاعلاج از آن شرب مینمایند نخلستان دشتستان از آب این رودخانه شرب
میگردد ولی بزراعت آنجا چندان فایده ندارد هر قریه بلوک جره از بیست الی یکصد خانوار است کمتر قریه
که مسجد نداشته باشد ولی حمام منحصر بیکبابیست که در قریه سرنجان واقعست و در نهایت کثیفی است

جرپا قریه ایست آبادی در ملایر در سمت مغرب دولت آباد قنات مختصری دارد بیشتر محصول آن
دیم است حمام و مسجد دارد رعیتش بیست خانوار و آبادی واقع در جلگه هوایش نسبت بسایر دهات گرم است
ییلاق نیست مسافت آن تا شهر دولت آباد چهار فرسنگ

جرجر بابچه محلی است در سبزوار هوایش ییلاق آبش از قنات سکنه اش دوازده خانوار

جرپا صاحب معجم البلدان گوید جرپا در اصل گرپا است و ان قصبه ایست در حوالی مرو

جرنیقان قریه ایست از بلوک حومه شهر شیراز طول جلگه این بلوک از مشرق بمغرب دوازده فرسخ
و عرض آن از شمال بجنوب نه فرسخ تقریبا ده باب حمام و پانزده مسجد در این بلوک هست آبش از قنوات
که از جهات مختلفه احداث شده و از بناهای آب قنات رکن آباد دیلمی است که وقف بر خود شهر است
ولی حالا قطره از آن بشهر نمیآید آب شهر از قنوات معروف بخیرات است که از بناهای سابق شیراز و وقف کرده الله
عماد ... که بیابان و زراعت اشرو بسیار از قنوات چند است که در اراضی قصر قمشه احداث شده اند

چون آب بطریق فواره از انجا میجوشد معروف بجوشک است بحیره که معدن نمک است در شرقی قراء جو
بمسافت چهار فرسخ از شهر واقع است از قلاع مستحکمه کوهی که مورخین سابق نوشته اند در چهار پنج فرسخی
شهر بوده آثاری و علامتی نیست الا قلعه فهندز که حوالی مقبره شیخ سعدی علیه الرحمه میباشد

جرنیسه قریه ایست از قرای بلوک ساوجبلاغ طهران

جریقان مزرعه ایست از مزارع کوهپایه کرمان

جریک مزرعه ایست از مزارع براکوه قاینات قدیم النسق اینک از قنات میباشد سکنه ندارد

چریک اسم یکی از محلات دهاوند است در سمت جنوب شهر واقع و دارای یک حمام میباشد و مساجد
کوچک نیز دارد

جرین قریه ایست از قرای زهره رود زنجان قدیم النسق ملکی خورده مالک است از طایفه اینانلو هوایش
ییلاق زراعتش دیمی و آبیست و از رودخانه مشروب میشود صیفی کاری هم میکنند چهل و پنج خانوار سکنه دارد

جرّی صاحب معجم البلدان گوید جرّی ستاقی است میانه قم و همدان

جزء بعقیده صاحب معجم البلدان اسم رودخانه ایست در حوالی عسکر مکرم در خوزستان

جز قریه ایست از قرای بلوک آباده اقلید فارس صنعت اهالی این قریه قاشق سازی و جعبه سازی میباشد
و در اینکار کمال استادی و مهارت را دارند

جز مشهور استراباد است بهترین بنادر بحر خزر میباشد

جز قریه ایست از قرای معموره استراباد خالصه دیوان اعلی هوایش ییلاق از رود مشروب میشود
چشمه دارد که آبش خیلی کم است

جز قریه ایست از قرای بلوک اقطاع کرمان

جز صاحب معجم البلدان گوید جز قصبه ایست در نزدیکی اصفهان نگارنده گوید جز معرب گز است و آن
قریه ایست بسیار معتبر میباشد در سه فرسخی اصفهان سر راه طهران آبش از قنات و مایل میشود هر گونه حاصل آن
وافر و خوب با ابنیه عالیه از مسجد و حمام وغیره دارد که به بناهای شهری بیشتر شبیه است آثار قدیمه در آن یافت
میشود و معلوم است که عظم و اعتبار آن در قدیم زیاده از حال بوده کاروانسرائی بمقدار فاصله از آبادی دارد
که منزلگاه قوافل و مترددین و از کاروانسراهای محکم بسیار ممتاز خوب و بنای آن از آجر است از معارف جز مرحوم
آقا خوند ملا محمد باقر گزی است که در مقامات عالیه عرفان و تجرد مشار الیه اهل زمان و مکارم اخلاق و فضایل ذکر
کرده که هنوز آن مجلس و بنیان است و از وجوه اعیان اصفهان محسوب میشد ابداع انجمن شعرا در اصفهان نیز اقتفا باین عمل کرده اند چند
سالی بیش نیست که مرحوم شده است رحمه الله درجته

جزاباد — از مزارع قریه حسن رود کاشانست

جزبو — قریه ایست از قرای تون و طبس

جزدون — از مزارع بلوک زرند کرمانست

جزعی — از مزارع کوهبنان کرمانست

جزک — قریه ایست از توابع بلوک دربقاضی نیشابور واقع در هشت فرسنگی بلد هوای آن در زمستان و تابستان معتدل است زراعتان اینجه ایست از آب قنات مشروب میشود دیمی هم دارد سی و شش خانوار سکنه اینقریه است

جزک (یا جزنک) — از توابع طبس مسینا من محالات قاینات قدیم النسق است و از آب قنات مشروب میشود هوایش گرم قریب یکهزار و پانصد و پنجاه نفر جمعیت دارد

جزلا — قریه ایست از قرای محال طارم قدیم النسق زراعتان اغلب دیمی و کمی ابیست که از رودخانه مشروب میشود باغات و صیفی کاری زیاد دارد هوایش گرم است انار و انجیر در آن بعمل می اید یکصد و ده خانوار سکنه اینقریه است

جزموشق — قریه ایست از توابع آباده فارس هر فرد اهالی قاشق تراشی و جعبه سازیست

جزمی — از قرای بلوک ققنری فارس است آبادیهای این بلوک چون در کوهستان و میان دره ها متفرق میباشد میتوان گفت این بلوک ده فرسخ در ده فرسخ است آبش از چشمه سار و رود آبهاست که از انجا برود دشت میاید سرد سیر است زراعتش خوب و تنبکو بعمل میاید تنها در این بلوک بنسبت پنج حمام و سه چهار مسجد دارند

جزن — از مزارع جبال بارز کرمانست

جزنه — قریه ایست از قرای سبزوار هوایش ییلاقی آبش از قنات سکنه اش شش خانوار

جزنق — صاحب معجم البلدان گوید جزنق شهر آبادیست در آذربایجان در نزدیکی مراغه آثار ابنیه عمارات سلاطین عجم و بناآتشکده در آنجا دیده میشود که همه خرابست

جزنیان — از مزارع خالصه بلوک کرمانست و هفده خانوار سکنه دارد

جزینک — از توابع سیستانست و آبادگرده طایفه شهرکی و جای معتبری بوده ملا و سادات زیاد در آنجا سکنی دارند قلعه معتبری داشته قدری خراب شده سیصد و هفتاد و دو خانوار رعیت دارد و عده نفوس آنها تقریبا هزار و پانصد و هفتاد و هشت نفر میباشد پانصد و شانزده خروار بذر افشان جزینک است

جزوان قریه‌ایست از قرای ابهرود زنجان قدیم التسق سکنه‌اش پنجاه خانوار محصولش غله که هم دیمی و هم آبی رودخانه از میان دره میکذرد که زراعت اینقریه را مشروب مینماید رودخانه قزل اوزن هم از یک سمت قریه جاریست که بعضی زراعت پنبه و شلتوک و باغات از آن مشروب میشود اینقریه وصل بخاک طارم و خلخال است مزرعه دارد موسوم بشوربیلاق که چشمه سارها دارد اهالی قریه بیلاق میایند باغات و جنگل زیاد دارد اغلب رعایای اینقریه زغال فروشی میکنند هوای جزوان گرم است

جزه قریه‌ایست از قرای بلوک خفر فارس زراعت این بلوک از رودخانه مشروب میشود

جزه از قرای کوه پایه اصفهانست

جزه صاحب معجم البلدان کوید جزه شهر سجستانست که سکنه گزه میکویند ولی مصنفین عموما جزه مینویسند

جزه از قرار نکارش صاحب معجم البلدان معرب گزه و محلی است در خراسان که در آنجا فیما بین اسد بن عبدالله و خاقان جنگی روی داد

جزیرهٔ کاوان صاحب معجم البلدان کوید جزیرهٔ کاوان که ابن الاثیر نیز کوید جزیرهٔ بزرکیست در دریای فارس مابین عمان و بحرین در خلافت خلیفه ثانی عثمان بن ابی العاص الثقفی این جزیره را فتح و مسخر کرد سابقا آباد و مزروع بوده

مسعودی کوید اینجزیره سیصد و سی و سه پارچه ده و قصبه آباد دارد علاوه در خواب است نکارنده کوید جزایر مناسبت اسم هریک در حرف و مقام خود بیاید و ما در نکارش این یک جزیره اقتدا بصاحب معجم البلدان نمودیم

جزین بعقیده صاحب معجم البلدان که از ابو عبدالله بخار روایت کرده قصبه ایست نزدیک نیشابور

جزین نیز صاحب معجم البلدان از ابو عبدالله بخار روایت کرده کوید جزین قصبه ایست نزدیک اصفهان در جای با صفای پر درختی واقع است که چشمه‌های عدیده دارد یک مسجد جامع و یک منبر در این قصبه است

جستان صاحب فرهنک انجمن آرای ناصری کوید جستان بروزن دستان اسم محلی است قریب بشهرزور و دینور که از بلاد کردستان میباشد

جسر جواد که معبر جواد و جوانه نیز کویند در موضعی واقع است که دو رود کر و ارس بیکدیگر متصل میشوند

و از طرف جنوب آن خاک مغان و از سمت شمال قراباغ میباشد این جسر محض عبور بجانب شیروانات معروف است لیکن بعد از آنکه از سلطنت دست کشید از معبر جواد عبور نمود و غایب شد بر حقیقت این امر خدا عالم است

در سنهٔ نهصد و شش هجری که شاه اسمعیل اول صفوی بعد از فتح شیروانات چون قصد عبور از رود کر نمود که بطرف آذربایجان بیاید از معبر جواد گذشته با الوند میرزای ترکمان در آویخت

در سال نهصد و پانزده که مجدداً شاه اسمعیل بقصد تنبیه شیخ شاه را که دم از سرکشی و خودسری میزد بشیروانات آمده بود بمعاونت جسر از روی معبر جواد گذشت و بعد از استیلای بر آن نواحی مجدداً از آن معبر عبور کرده و بقراباغ رفته قشلامیشی کرده و در این سفر بود که جسد شاه حیدر را از شیروان نقل باردبیل نمود

در زمستان سال یکهزار و پانزده هجری شاه عباس اول بعد از فتوحات گرجستان و گنجه قصد شیروانات کرد و آن وقت در تصرف عساکر عثمانی بود نمود چون از معبر جواد عبور کرد بواسطهٔ قطع جسر اردو تماماً با قایق عبور نمودند و ده روز عبور و مرور طول کشید و از سرما و کمی کشتی مال و بنهٔ زیاد تلف شد و در سال که بفتوحات داغستان و شیروان فایز شده بود علی بیک جوانشیر را مامور بساختن جسر در معبر نمود و اردوی او برخلاف وقت رفتن از جسر جواد گذشته باردبیل آمدند

نادرشاه افشار در سال هزار و صد و چهل و هشت حکم نمود در حوالی همین معبر جواد در طرف جنوب خاک حالیهٔ ایران که مغان باشد دوازده هزار خانه و مسجد و رباط و حمام از چوب و گل مجللاً بسازند تا در آنجا تاج گذاری کند و بشرایط اینکار اقدام نماید و در بیست و ششم شباط [illegible] یعنی تاجگذاری نادرشاه واقع شد

جسلین بزرک قریه ایست از قرای سبزوار و زراعتش از آب قنات مشروب میشود و رشته قنات دارد سکنهٔ آن پنجاه خانوار که بعضی غریب سید و ملا میباشند

جسلین کوچک نیز از مزارع سبزوار است و از آب قنات مشروب میشود سکنه اش شش خانوار و آبش شور میباشد

جسور از قرای طبس است محصول آن گندم و جو آبش از قنات قدیم الملک است و هوایش گرم میباشد

جستین صاحب معجم البلدان گوید جستین بفتح جیم بعقیدهٔ ابوسعید و بکسر جیم بعقیدهٔ ابونعیم الحافظ اسم محله ایست در مرو سابقاً قبرستان بوده و چند نفری از صحابهٔ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که در آنجا دفن

بشورگران بوده اند در اینجا دفن شده اند بعضی جبستی را جستین نوشته اند

جشار از مزارع جبال البارز کرمانست متعلق به امجز آب آن رود آبست

جشت صاحب معجم البلدان گوید با کاف بجیم فارسی یعنی چشت است و آن قصبه می باشد نزدیک هرات

جشکان از مزارع طبس مسناست قدیم النسق بلا سکنه

جشم نیز صاحب معجم البلدان گفته است جشم چشم است و آن قصبه ایست از بیهق در نیشابور نگارنده گوید چشم از قرای سبزوار در کنار کال شور واقع هوایش معتدل و از آب قنات مشروب میشود

چشمو از مزارع کوغر کرمانست

ذکر بعضی از چشمه های معروف

مؤلف گوید در اینجا که ما بعضی از چشمه های معروف را اسم میبریم پیدا نیست که مقصود ما نگارش همه چشمه ها باشد زیرا که استقصا خارج از ما نحن فیه است و در ذکر هر رودخانه و نهری چون سرچشمه و مصب و مجرای آنها بیان نموده و مینمائیم در آن ضمن معرفتی کامل باحوال چشمه ها حاصل خواهد شد در اینجا فقط بعضی چشمه ها که باسمی معروف و بمنزله علم و اسم مفرد میباشند نگاشته میشود بنابرین گوئیم

چشمه آب گرم در شش فرسخی زنجان سمت غربی در بلوک ارمغانه کنار تپه چشمه آب گرمی واقع است بانمعنی که از یک حوض مربعی چندین چشمه جاریست که آب همه بقید خمس سنگ است بواسطه دو چشمه آب سرد که داخل چشمه ها میجوشد آب حوض در کمال اعتدال است ولی حدتی دارد که نمیتوان زیاد میان آب توقف کرد

چشمه آب گرم لاریجان واقع در آبادی گرم آبسر است مسافت این چشمه و آبادی تا رینه که از قرای معظم لاریجانست کمتر از یک فرسخ میباشد آب این چشمه هفتاد درجه حرارت دارد

چشمه آب ملخ بزعم بعضی مورخین و نگارندگان آب این چشمه دافع مضرت ملخ است گویند کوهی بلند در جوار کوه دنا که از مشاهیر جبال و در میان اراضی فارس و عراق واقع است میباشد و سیلابی در دامنه کوه مزبور است بنای اینکوه بر روی دو پایه سنگی است که بمثابه پل بدیعی اتفاقا افتاده و رود عظیمی از پائین آن جاریست و چشمه آبی از کوه دنا میجوشد و بر روی پل سنگی میریزد و از دو طرف واصل برودخانه میشود در هر ناحیه و ملکی که ملخ پیدا آید و تشویش ملخ خوارگی باشد شخصی باین چشمه آمده آبی در ظرفی بنیت زوال آن ناحیه و ملک نموده و گویند مجوا هم سار ملخ خوار بعلاج آید و شرط است که در بین راه در هیچ منزلی از منا

ظرف آب مذکور را بزمین نگذارد و هر جا که منزل کند ظرف آب را بر سه پایه یا درختی بیاویزد بعد از وصول
بناحیه ملک مقصود اورا بر مزارع و اراضی پاشد بزودی سیاه مرغ بسیار بسیار بعینه زیادی در انمحل پدیدار
آید و ملخها را صید کرده بخورد تا تمام شود نگارنده گوید این قول معروفست ولی دلیل عقلی ندارد
در سنه هزار و شصت و شش شاه عباس بتماشای چشمه آب ملخ رفت از قرار معروف چشمه آب ملخ در حوالی قزوین هم هست

چشمه اخوخ از مزارع خامان کرمانست

چشمه ارج نیز از مزارع خامان کرمانست

چشمه اسپی خاک یعنی چشمه سفید خاک از چشمه‌های نواست از جنوب بشمال جاری و نیم سنگ آب دارد

چشمه انگار نکرده انگار که در سه فرسخی لاسم از خاک طبرستانست چشمه‌ای دارد که آب آن
بخوبی معروفست میرزا رضائی نوائی در حضور خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله ثراه در توصیف
آب چشمه انگار گوید

سلسبیل است انگار و جنة المأوی لار   آه آنجا نیست غلمان حیف اینجا نیست حور

در فصل تابستان آب چشمه انگار دو سنگ ولی در فصل بهار چهار برابر میشود

چشمه اوش اسم قریه ایست در سبزوار سی خانوار سکنه دارد شتر و گوسفند بسیار دارند

چشمه ایخدات از چشمه‌های نواست از جنوب بشمال جاری و یکچارک آب دارد

چشمه بادخانی چشمه ایست در کوههای حوالی دامغان در طرف جنوب بدره که بسمت چشمه علی می‌آیند
و در جانب راست جاده واقع محوطه و حصار کوچکی دارد و این چشمه را ساخته‌اند و چشمه در وسط محوطه
است آب چشمه غلیظ و بدرنگ و با عفونتست و دو ذرع پائین‌تر از سطح زمین جریان دارد این آب مرکب است
از گوگرد و آهن و چنین معروفست که اگر چیزی از قاذورات و کثافات میان آن بیندازند باد و طوفان
عظیمی برمیخیزد مورخین قدیم در فقره این چشمه اغراقات نوشته‌اند و گویند تا کثافات را پاک نکنند و
از چشمه خارج نسازند باد و طوفان رفع نمیشود و هوا آرام نمیگیرد بالجمله چشمه بادخانی در دامنه کوهی است
که پشت آن محال هزارجریب ازند واست

صاحب نزهة القلوب گوید در پنج فرسخی دامغان چشمه ایست که آنرا بادخانی خوانند اگر از نجاسات
چیزی در آن افکنند باد و سرما و بارندگی میشود و چون برآرند فرو نشیند و چنین چشمه در مملکت غزنین
هست صاحب عجایب المخلوقات گوید ذکریا ابن محمد القزوینی از قول صاحب تحفة الغرایب نقل مینماید که در
جبل دامغان چشمه ایست که اگر در او نجاست بیندازند هوا ابتدا مختلف میشود که بیم انهدام ابنیه هست

آنچه محققین بدقت نظر معلوم کرده اند چشمهٔ بادخان علی خارق عادت و خارج از دایرهٔ طبع و طبیعت نیست باد تندی که از بحر خزر میخیزد و غالبا مهبوب این باد از نقطهٔ شمال غربی بجنوب شرقی است و مواضعی که در محوطهٔ بحر خزر واقع شده اغلب دچار بادهای سخت پی در پی میباشند و چون درهٔ که آب چشمهٔ علی از آن جریان دارد و بسمت شهر دامغان و جلگهٔ که این شهر در آن واقع شده امتداد دارد و چشمهٔ بادخان نیز در محاذات این دره میباشد گاهی افتادن کثافتی در این چشمه برحسب اتفاق مقارن شده است با زمان وزیدن بادهای سختی که از بحر برمیخیزد و عوام الناس از قدیم الایام تاکنون چنین تصور کرده اند که وزیدن باد شدید در جلگهٔ دامغان با اختلاف هوا بهر نوع بعلت انداختن نجاست در چشمهٔ بادخانی بوده و هست و تا مصمم رفتن و پاک کردن آن میشوند البته مدتی طول میکشد و از برای وزیدن بادهای تند انتها و حدی است پس چنین گمان میکنند که ابتدای وزیدن باد بواسطهٔ نجاست در چشمهٔ بادخانی و قطع آن بجهت پاک و تمیز کردن آنست و اگر غیر از این که گفتیم باشد مسئله از قواعد طبیعت خارج است و تعبدا نمیتوان قبول کرد و عقلا در امثال و نظایر این امور که مطلقا دخلی بدین و مذهب ندارد براه تعبد نمیتوانند رفت آنچه را ماخذ و دلیل عقلی است میپذیرند و آنچه برخلاف است رد مینمایند

چشمهٔ بادی در جبال البرز کرمان چشمه ایست که از او بخار متعفن خارج شود و آن را چشمهٔ باد مینامند حیوانات از قبیل طیور و مار و هوام اگر از آنجا عبور کنند میمیرند

چشمهٔ بار اسم مزرعه ایست از مزارع بزینه رود زنجان هوایش ییلاقی محصولش دیمی و آبی از رودخانه مشروب میشود سکنه اش پنجاه خانوار است

چشمهٔ بادرت از مزارع جولائی از بلوکات مشهد مقدس است

چشمهٔ باغ از مزارع طبس مسینا قدیم النسق آبش از قنات سکنهٔ آن سه خانوار است

چشمهٔ پروان واقع در قریهٔ پروان از قرای خرقان قراکوزلو میباشد این قریه در دامنهٔ کوه واقع است و آبش رود و آب چشمهٔ پروان در میان دهکده است سه اصله درخت چنار عظیم دارد چنین مشهور است که قبر شیخ ابوالحسن خرقانی در اینجا میباشد سنگ مزاری هم دیده میشود که خطوط آن ناخوانا شده نمیخوانند بهرحال مردم احترام میدارند شصت خانوار رعیت قریهٔ پروان است

چشمهٔ پیجرد بعضی از چشمه را چشمهٔ پنجرد هم گفته اند بهرحال در حوالی گنجه واقع و از وقایع این محل قتل سلطان حمزه میرزا ولیعهد شاه محمد صفوی است که بعضی مورخین تاریخ آن را شب یکشنبه دویم

ماه ذیحجه سنه نهصد و نود و چهار و برخی طور دیگر نوشته‌اند از جمله صاحب تاریخ عالم‌آرا اسوخ این فضیه را در سال نهصد و نود و شش و صاحب بذه التاریخ در بیست و هفتم ذیحجه سال نهصد و نود و چهار نوشته‌اند در هر صورت تفصیل آن از اینقرار است

سلطان حمزه میرزا از گنجه عزیمت عراق کرده بچشمه برجیه نزول کرده و در شب بیست و دوم یا بیست و هفتم ذیحجه سنه مذکوره در محل مزبور بمنزل علیقلیخان که از مقربان بود رفته تا نصف شب مشغول بجرع و خوردن شراب بود نصف شب مست و طافح از منزل علیقلیخان بیرون آمده با چند نفر از ملازمان و غلامان بجایگاه خود آمد و قصد رفتن حرمخانه کرد قضا او را بالاچیقی که قوشخانه بود و جوارح خاصه را در آنجا نگاه میداشتند برده در آنجا بخواب طلبیده استراحت نمودند خدا و رودی دلاکی که شخصی مجهول النسب بود و در قزوین دلاکی مینمود و در طفولیت بملازمت سلطان حمزه میرزا نایل گردیده و در چند سال خدمت محرمیت بهم رسانیده و ثروتی و جاهی یافته فراوان و نگاهبانان سلطان حمزه میرزا را بهانه اینکه شاهزاده با شاه قلی قصد خلوت دارد دور کرده و از خبث باطن خنجری را که شاهزاده برکمر داشت کشیده چند زخم بر شکم و پهلوی سلطان حمزه میرزا زده و کار او را ساخت در آن وقت فتاح نام لیرچی که با شاهزاده بخدمت آمده بود داخل الاچیق شده و آن حالت را دیده و بیرون دویده فریاد برآورده و مستحفظین خبر شدند ولی هیچیک جرأت داخل شدن در الاچیق ننمودند زینل بیک شربتدار داخل الاچیق شد و جراحان و اطبا را حاضر ساختند ولی کار گذشته و شاهزاده تسلیم کرده بود

چشمه پهن مزرعه طاسبند و اربابی است در سمت شمالی ملایر واقع و متعلق بنوا این چاردولی است سکنه در دامنه کوه مسکن دارند رعیتش ایلجار طایفه از الوار و پانزده خانوار است زراعتش آبی و صیفی و دیم است هوایش سرد و مرتع خوبی دارد مسافت آن تا دولت‌آباد پنج فرسنگ میباشد

چشمه پهن مزرعه ایست و در شمال ملایر واقع و مسافت آن تا شهر دولت‌آباد سه فرسنگ است اربابی و در دامنه کوه واقع است زراعتش دیم و هوایش ییلاق رعیتش از طایفه الوار و پانزده خانوار چشمه و مرتع خوبی دارد

چشمه چکی از قراء کوهبنان کرمان است

چشمه پیلان از مزارع بلوک زرند کرمان است

چشمه پرش از مزارع کوهستان سرجان کرمان است

چشمه چلچلک چشمه ایست متعلق بنوا از جنوب بشمال جاری میشود و نیم سنگ آب دارد

چشمه چمن شاهی از قلاع بلوک سرجام و بیوه ژن یکی جلال آباد است که از بناهای نواب والا حضرت السلطنه میباشد آب این آبادی از چشمه ایست معروف بچشمه چمن شاهی هوای این قلعه گرم است قنات دارد که با رهجاب میباشد

چشمه حاجی غلامعلی چشمه ایست در پنج فرسخی شمال شرقی مشهد مقدس این چشمه منسوبست بحاجی غلامعلی نامی قندهاری از اهل ثروت که شغل او جواهری بوده وقتی ترک تعلق نموده بکنار این چشمه آمده بریاضت و عبادت مشغول شده و درختها در حوالی چشمه برای سایبان خود غرس کرده این چشمه در زیر کوه واقع و معبری وسیع دارد که شخص بسهولت از آن عبور کرده به بقعه میرسد که در وسط آن میل سنگی است و آب از اطراف میل جاریست درختهای چنار و کاج کهن قوی در اطراف بقعه میشود جای با صفائی است

چشمه حلیب یکی از چشمه های رود سلطانیه است و در آن جلگه بهترین آب از این چشمه جاریست

چشمه حسبلب مزرعه ایست در کوهی متعلق بقریه زاغه که یکی از دهات اربابی و در سمت جنوب ملایر واقع و پشت کوه مزبور نهاوند است این مزرعه سکنه و باغات ندارد رعایای زاغه از زراعت میکنند مرتع بسیار خوبی دارد این مزرعه میباشد زراعتش دیم است مسافت آن تا دولت آباد پنج فرسنگ

چشمه حسن آباد مزرعه ایست در ناحیه سربیشه قاینات قدیم النسق و حالا بایر است

چشمه حسن عبدالله از ناحیه طبس مسینا و نیز بایر است

چشمه خردوك از قرای هرات است بطرف مشهد مقدس

چشمه خواتون از مزارع در بقاضی از بلوکات نیشابور است در سمت غربی قریه چناران و در دامنه کوه واقع قدیم النسق و خالی از سکنه آبش از چشمه هوایش در زمستان سرد و در تابستان معتدل است

چشمه خیروح از مزارع ناحیه طبس مسینا قدیم النسق آبش از قنات و بلا سکنه میباشد

چشمه دیره خانی چشمه ایست متعلق بنوا از مشرق بمغرب جاری و نیم سنگ آب دارد

چشمه زرّین از مزارع ناحیه طبس مسینا قدیم النسق و بلا سکنه است

چشمه زورق مشهور بکند آب در سمت شرقی ملایر و در دامنه کوه واقع است قنات مختصری دارد اغلب زراعتش دیم است این آبادی اربابی و متعلق بخوانین شاملو است در زمستان از کثرت برف و شدت سرما عبور از این محل مشکل میباشد مرتع بسیار خوبی در بهار و هوای خوش و صفائی دارد تازه باغات در آن احداث کرده و اشجار نشانیده اند مسافت آن تا شهر دولت آباد شش فرسنگ است

چشمه سادات از عمارات کرمانشاهان که بماهیدشت میروند در سمت جنوب چیاه قریه ایست موسوم

بچشمه سادات

چشمه سار از مزارع کوهستان بلوک زرند کرمان است سیزده خانوار رعیت دارد

چشمه سار کره کوئیه از چشمه های طرف بجد بلوک زرند کرمان است

چشمه سبز در بلوک کلمکان خراسان واقع است در سمت شمال شرقی نیشابور و مسافت آن تا
شهر نیشابور هفت فرسنگ و عبارت است از دریاچه که هزار قدم دوره آنست و آب چند چشمه کوچک
از اطراف در او جمع شده و در خود دریاچه هم چشمه ها هست و زیاده از چهار سنگ آب از این دریاچه بسمت
کلمکان جاری است قصبه محلی که چهار خانوار سکنه دارد در حوالی چشمه سبز است انواع قسم شکار در این
نواحی بسیار است فضائی که چشمه سبز در آن واقع شده محوطه ایست که تقریبا پنجهزار قدم دور آن
میباشد آب چشمه سبز از کوه پر برفی که مشرف به نیشابور است جاری میباشد در دریاچه چشمه سبز
ماهیهای بزرگ سیاه و مرغابیهای زیاد دیده میشود اطراف چمن و نی زار است

صاحب نزهة القلوب چشمه سبز را بحیره مینامد و گوید این بحیره بولایت خراسان بحدود طوس است
دورش یک فرسنگ بود از آن دو جوی بزرگ به نیشابور میرود و هر یک زیاده از بیست آسیا گردان بود
و هیچ ملاحی بحیره را نتوانند پیمود و بقعرش نیارد رسید و حکایت اسبی که از آنجا برآمد و یزدجرد را
بکشت مشهور است

از وقایع غریبه که مورخین نسبت بچشمه سبز میدهند اینست که گویند اهل نجوم در زایچه طالع یزدجرد
اثیم که عجم آنرا یزدجرد بزه کار یعنی گناهکار گویند چنین دیده و نوشته بودند که وفات او در خراسان
و در کنار چشمه سبز است یزدجرد چون این گفته را شنیده بود بر خود محتم کرده و قرار داده که هرگز
بخراسان نرود از قضا و قدر او را دعافی عارض شد و اطبا معالجه را منحصر برفتن در آب چشمه سبز
دانسته بالضروره بآنجا شتافت و در آب چشمه سبز رفته صحت یافت انگاری از هیجان در دل او پدید
شده و با خود اندیشید که جائیکه اسباب استقامت و صحت و عافیت من بوده منجمین محل مضرت من فرض
کرده بوده اند در آنحال اسبی از آن چشمه بیرون آمد و ملازمان یزدجرد خواستند آن اسب را زین کنند
هیچکس از عهده برنیامد تا یزدجرد خود باینکار پرداخت و در حین انداختن قشقون اسب لگدی بیزدجرد
زد و او را هلاک کرد و بچشمه فرو رفت نگارنده گوید در کشته شدن یزدجرد بلگد اسب مورخین اتفاق
دارند ولی محل مقتول شدن او را بعضی در جرجان نوشته و برخی در مرو سراپرده ولی صاحب تاریخ نگارستان
وگزیده و نزهة القلوب در کنار چشمه سبز مینگارند و در نزهة القلوب یزدجرد بزه کار را بزه کلند نوشته

غالب ظن آنست که سهو کاتب باشد و مصنف همان بزه کار مرقوم داشته

چشمه سر از مزارع کوه غر کرمانست

چشمه سر از قراء و مزارع طبس است

چشمه سراب از قرای دره دینور و در سمت چپ دره واقع است

چشمه سرخ از مزارع بافت و بزنجان کرمانست

چشمه سفلی از مزارع بلوک کوهپایه کرمانست

چشمه سفید از مزارع میان ولایت مشهد مقدس است

چشمه سفید از قراء و مزارع طبس است

چشمه سفید از عمادیه کرمانشهان که بماهی دشت میروند یکی از قرائیکه در سمت چپ راه واقعست چشمه سفید نام دارد

چشمه سفید از مزارع چار محال اصفهانست

چشمه سلیمان در حوالی دو ساری جرفت چشمه آبیست در زیر سنگ سفید صلبی و تقریبا شش سنگ آب از آن چشمه جاری میشود این چشمه را چشمه سلیمان نامند و گویند قدمگاه حضرت سلیمانست جریان آب چشمه از مشرق بمغربست و بعقیدهٔ اهالی چهل قدمگاه در آنجا هست و سکنه بزیارت آنمحل میایند و نذر و قربانی مینمایند و خون قربانی را در آب میریزند که مارها و ماهیهای آب از آن خون خورده برعم خودشان نذر و قربانی مقبول شده است و حاجت برآورده میشود و الا قلا بالای یکی از این زیارتگاهها که مشهور و موسوم به تخت است در قله کوهی در مسافت بیست قدم بر سنگ صورت انسان و حیوان رسم و حجاری شده ظاهرا یکی از پرستشگاههای قدیم بوده است

چشمه سنگ نو از متعلقات لاسم و نوا میباشد

چشمه سنگی از مزارع مؤمن آباد قاینات قدیم التسق و بلا سکنه میباشد

چشمه سوزانی یکی از محلهای سراب تویسرکان و متصل باراضی شهر است مالکین محل اهالی تویسرکانند که قطعه قطعه خریده و محل زراعت خود قرار داده اند از حیثیت آب و ملک نهایت خوب مرغوب میباشد هر یکهزار ذرع آن از ده تومان الی پانزده تومان خرید و فروش میشود

چشمه سوکی چشمه ایست در پهلوی قصبهٔ تویسرکان واقع چند درخت کهن سال که در آنجا درخت شال میگویند در سر این چشمه روئیده و محل تفرج اهل قصبه است از اول بهار تا اواخر میزان در اوقات که از خارج باین ناحیه میایند در سر این چشمه سکنی دارند روز چهارشنبه آخر صفر که چهارشنبه سوری است

تمام اهل شهر بسر این چشمه میروند و در آنجا بعضی نهار خورده برخی گردش کرده مراجعت میکنند الحق بسیار جای باصفای ممتازیست درختهای حوالی چون محل اعتقاد اهالی میباشد هر کسی به نیت حاجتی کهنه بر شاخه آنها گره میزنند و آنقدر کهنه بر آنها گره زده اند که تا جایی که دست رس است دیگر درخت برگ سبز نمیزند آب چشمه گوارا است و قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوک متعلق باسمعیل خان زند که از اجله دانشمندان عصر میباشد

چشمه سه لک چشمه ایست متعلق به نوا و از جنوب بشمال جاریست

چشمه سهل اسم یکی از مزارع بافت برنجان کرمانست

چشمه شاه در تنگه واشی است توضیح آنکه تنگ واشی از سمت شمال بجنوب ممتد است ابتدای آن که صعود بکمال مرتفعی میشود و در انحطاط و نزول وارد تنگه واشی میگردد دره ایست طولانی موسوم بدهسا وسط این دره از میان سنگ سخت آبی بیرون می‌آید که تقریبا پنج شش سنگ میشود از دره وارد تنگه میشوند مقابل این دره در سمت شمال شرقی تنگه دره دیگری است که بقدر دو سنگ آب از آن جاریست و این دره را دره واشی و چشمه شاه هم مینامند در اینجا چشمه ایست که در فصل بهار و پر آبی نیم سنگ آب دارد و در زمان کم آبی بکلی خشک میشود در حوالی این چشمه حوض و تختی برای خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب الله ثراه بسته اند و باین جهة این چشمه بچشمه شاه موسوم شده است خلاصه آب این چشمه بر روی آب دره واشی افتاده در وسط تنگه هر دو آب یکی میشود و از جنوب تنگه که راهی بقدر سه چهار ذرع و طبیعی است از میان کوه سخت بیرون می آید

چشمه شاه مزرعه ایست از ناحیه فشارود قائنات و بلا سکنه میباشد

چشمه شاه جوب در زیر گردنه گل زرد که راه لار است واقع است در اواخر بهار این چشمه دیده شد و تقریبا پنج سنگ آب داشت **چشمه شاهی** اسم یکی از دهات بلوک غار و فشافویه طهران است

چشمه صوق از مزارع ناحیه فشارود قائنات و خالی از سکنه است

چشمه علی دامغان چشمه ایست در چهار فرسخی شهر دامغان واقع در سمت شمال شهر آبش بسمت جنوب جاری شده و با آبهای دیگر که ضمیمه آن میشود بطرف شهر دامغان می آید و دهات و قرای متعدده را در این راه و در حوالی دامغان مشروب مینماید این چشمه مابین مغرب و جنوب و از پای تپه خاکی جاریست در مخرج آب تخت کوچکی ساخته و سنگی بر آن نصب کرده اند که گودی و عمقی دارد و مردم را عقیده اینست که آن گودی جای سم اسب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام میباشد و آب در آن گودی ریخته بجهة کسب یمن و در رفع حوایج و استشفا می آشامند خاقان مغفور فتحعلی شاه

اسکنه الله فی دار السرور در سنه یکهزار و دویست و هفده که از دار الخلافه طهران عزیمت ماوراء النهر
نمودند در سر این چشمه منزل کرده امر فرمودند در سمت غربی چشمه عمارتی عالی بنا کنند عمارت
مزبوره عبارتست از تالار و در وجنبین ان اطاقهای متعدد بطرح و طرز خوشی ساخته شده و آب
چشمه از دو سمت عمارت جاری و عمارت را از جاها جدا کرده و راه عمارت فقط در باغچه میباشد
در سمت جنوبی این جاها مسجدی بنا کرده اند و در جنبین محراب مسجد تاریخ بنا و تعمیر بر روی دو سنگ
رسم شده است مسجد عرضا طولا دو طاق میباشد جاها دیگر که در سمت شرقی چشمه است در باغچه بزرگی
و باغچه و سیعی دارد و در ضلع سفلای در باغچه که بسمت مشرق و محاذی و مقابل عمارت بالاست تالار
بلند و سردر عالی ساخته شده که از یکطرف منظر آن باغ و در باغچه و از جهت دیگر بصحرا و مجرای خروج
آب چشمه نظر دارد تاریخ بنای عمارت نظامنثر در دو سنگ منقور و مرتسم شده در دو سمت
تالار نصب است چنانکه عین عبارت آن در ذیل بیاید در محاذی فوران آب حوضی بزرگ کشیده از
آب چشمه با صفا و لطافت جاری و متمم ماهی در این آب با خالهای سیاه است که اهالی صید آنها
خوب ندانسته و از این جهت دوام کرده و خیلی بزرگ شده اند اطراف حوض درختهای بید و صنوبر
و چنار و غیره است که همه قوی و بهر جانب سایه افکن میباشد عمارت چشمه علی را مرحوم میرزا محمدخان
سپهسالار اعظم بامر ملک قدر همایونی تعمیر نموده و در سفر خیر اثر خسروانی بزیارت مشهد مقدس
و سرکشی بمملکت خراسان که در ذیحجه سال هزار و دویست و هشتاد و سه هجری شروع بآن مسافرت
شد و نگارنده نیز بشرف التزام رکاب اعلی مستسعد بود و آنجا را برای العین دیدم همینکه چشمه علی مضرب
خیام پادشاهی شد بجهت مکانت و نیکوئی آب و هوای ان امر همایون شرف نفاذ یافت که در کنار چشمه
تخت و عمارتی بنا کنند و تا اوان معاودت موکب مسعود خسروانه انرا بانجام رسانند چشمه علی
در سفر مزبور که مقارن اواخر بهار بود زیاده از بیست سنگ بنظر می آمد شرح چشمه علی و ورود موکب
اعلی بدین ساحت دلگشا در سفرنامه خراسان مسطور است صورت وقفنامه عمارت چشمه علی
و تاریخ بنا از قرار ذیل است

صورت تاریخ عمارت و وقفنامه

در چنینکه رایات ظفر آیات والویه نصرت علامات پادشاه عدالت پناه و شاهنشاه کردون بارگاه
قهرمان الماء والطین ظل الله فی الارضین المؤید بتائیدات الملک الجبار ابو النصر فتحعلی شاه قاجار
خلد الله ملکه بعزم تسخیر و تدمیر فرقه ضاله اوزبکیه ماوراء النهر از دار الخلافه طهران شقه کشا

کرده بود این مکان دلفروز مخیم خیام ظفر انجام پادشاهی شد لهذا بی صواب نمای پادشاهی تعلق پذیر گردید که در این منزل لازم مسائل عمارتی ساخته آید که راه روان را از تاب آفتاب پناه و از رنج راه آرامگاه باشد و وقف صحیح شرعی نمودند این عمارت دلگشا را به برکات فیض آثار حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین فی سنه هزار و دویست و هفده

مادهٔ تاریخ منظوم مرحوم میرزا صادق وقایع نگار مروزی متخلص به هما

خسرو انجم حشم فتحعلی شه آنکه هست   آسمان او را مطیع و روزگار او را ذلیل
آن شهنشاهی که در نظم جهانداری ندید   چشم گردون نظیر و دیدهٔ عقلش عدیل
دولتش از عدل است باقی ایزدا که هست   بر بقای دولتش و عدل او محکم دلیل
شاکی از قسمت نباشد هیچکس را تا بدهر   هم نوا در رزق مخلوقات را آمد کفیل
چون بعزم ماوراء النهر شد از ری سوار   پادشاهی دل قوی از یاری رب جلیل
کرد منزل اندرین فرخنده جای باصفا   شد ز فیض مقدمش این چشمه رشک سلسبیل
گشت برپا در نکو وقتی و زیبا ساعتی   از همایون حکمش این دلکش بنای بی بدیل
دور نه از تجلیل این دلگشا منزل کشد   این منقش قصر زنگاری اگر بر چهره نیل
جست اتمام و رقم زد بهر تاریخش هما   این بنا قصر جنان و این چشمه آب سلسبیل

تاریخ بنای مسجد را نیز بدین نیکونه برشته نظم درآورد

شه فرخ لقا فتحعلی شاه آنکه میباشد   قضا امر و قدر نهی و سپهر اورنگ و فرافسر
شهنشاهی که میسایند شاهان جهان هر دم   براه موکبش او رو بخاک درگه او سر
ز قهر و مهر او باشد عیان در باغ خار و گل   ز بذل وجود او آید چو خاره خوار سیم و زر
خلاصی تا دهد جمله اسیران مسلمان را   بتسخیر بخارا برکشید از ملک ری لشکر
چو این زیبنده منزل شد مقر موکب شاهی   وزان فرخنده آمد طبع شاه معدلت گستر
مقرر داشت تا برپا شود این مسجد عالی   چه مسجد همچو باغ خلد روح افزا و جان پرور
قرار از دل برد محراب این اصحاب تقوی را   بدان سان کز دل عشاق طاق ابروی دلبر
محقر با علو طاقش ایوان کسری   مکدر با جلای سنگ او مرآت اسکندر
ز سقف عالیش تا فلک را کوه بر کوهان   زحل با پایه اش حوت زمین را لرزه بر پیکر
غرض چون شد تمام از بهر تاریخش هما گفتا   زامر قبلهٔ عالم بنا شد کعبهٔ دیگر

اما تواریخ قدیمه که متعلق بچشمه علی دامغان است از قرار ذیل میباشد
دیودُر مورخ مشهور گوید اسکندر بزرگ وقتی که بقومس رسید این ناحیه را چنان آباد و معمور
و پر نعمت و علوفه و آذوقه فراوان دید که قصد کرد چندی عساکر خود را که بنهایت خسته و کسل
بودند در آنجا آسایش و راحت دهد پس از چند روز اقامت در قومس و رفع خستگی قشون بسمت هرکانیه
(جرجان) حرکت کرد و اولین منزل او بعد از طی چهار فرسخ راه دامنه کوهی که در دهنه دره واقع
بود و رودخانه معتبری موسوم به استیبوئیت از این دره جریان داشت و وضع جریان آن باینطور
بود که ابتدا که از چشمه بیرون می آمد تقریباً تا ششصد ذرع بخط مستقیم روان بود بعد بکوه کوچک
سنگی که به تپه بیشتر شباهت داشت برخورده از آنجا تغییر در جریان آن بهم میرسید و از میان دره
سنگی عبور کرده بعد از آنکه از دره خارج و بجلگه داخل میشد صحرای هکاتم پیل را مشروب میساخت
(هکاتم پیل اسمی است که یونانیها شهر قومس را بدین اسم مینامیده اند و معنی آن شهر صد
دروازه است)
پولیب مورخ که در دویست و شش سال قبل از میلاد مسیح متولد شده و هشتاد و دو سال
عمر کرده چنین مینویسد که آنتیوکوس سیم که یکی از سلاطین سلوسی بود وقتی که از عقب ارتبان
(اردوان) اول پادشاه اشکانی بطرف مازندران میرفت چندی در هکاتم پیل (قومس) توقف
کرده و بعد در دامنه کوه لبوتا که اول منزل او بجانب مازندران بود رسید و کنار چشمه استیبوئیت
که از کوه لبوتا بیرون میآمده و همین منزل او شد و از آنجا بسمت سیرنکس (ساری) رفت و شکست
فاحشی بقشون اردوان وارد آورد

چشمه علی ری اما این چشمه از زیر سنگ صلب خارائی که در طرف شمال شهر قدیم
ری واقع بوده خارج شده بجانب جنوب جاری میگردد بنابر تحقیقات و اطلاعات نگارنده
قلعه ری بندی که خلیفه مهدی عباسی بنا نمود بالای همین چشمه و روی تخته سنگ بوده
چنانکه حالا آثار آن باقی و نمودار است نیز احتمال میرود که قلعه طبرک همین قلعه ری بندی
بوده باشد و سایر بناها را باین اسم موسوم ساخته باشند و چون در لغت فرس طبر بمعنی کوه
است چنانکه طبرستان بمعنی کوهستان است و طبرک با کاف که در فارسی علامت تصغیر است
بمعنی کوه کوچک است و این قلعه بر یک کوه کوچک واقع شده ممکن است بعضی از مورخین
از این جهت این قلعه را طبرک نامیده باشند بعضی گویند منوچهر این قلعه را بنا کرده و برخی

قلعه طبرك را از سید تیر نوشته‌اند بهر حال چشمه علی ری در سوابق و سوالف ایام آب زیاد داشته چنانکه داغی که در سنگ باقی و نمودار است گواهی میدهد لکن قنواتیکه در بالای آن حفر کرده‌اند آب آن را بقدری کم کرده که در فصل پائیز یک سنگ یا نهایت یک سنگ و نیم آب دارد و این آب از موقوفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام است از شهر طهران بدو راه بزاویه مقدسه و قصبه شاهزاده عبدالعظیم میروند یکی راهی است بخط مستقیم و بیشتر معمول راه دیگر از راه چشمه علی است که قدری از جاده مستقیم منحرف و بالنسبه دورتر است چشمه علی فیمابین قصبه شاهزاده عبدالعظیم و آبادی و باغ دولت‌آباد که از باغات مبارکات دولتی میباشد واقع است خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله ثراه که اغلب بچشمه علی بتفرج میرفتند در سال هزار و دویست و چهل و هشت حکم فرمودند در بالای چشمه علی صفحه را هموار کرده بر روی سنگ تمثال آن پادشاه ذیجاه را با بعضی از شاهزادگان منقور سازند و بعضی اشعار در دور آن صفحه کتیبه کرده که از تاریخ این عمل خبر میدهد چون تمام صور و اشعار را در یک صفحه مشهود و معلوم نمودن خالی از اشکالی نبود محض تبیین و تسهیل عمل ما در یک صفحه صور را آشکارا ساخته و در صفحه دیگر اسامی صاحبان صور و کتیبه اشعار را آنچه باقی مانده مینگاریم تا کماهی بر مطالعه کنندگان وضع مخصوص و ظاهر باشد و آن دو صفحه در ورق بعد بنظر ها میرسد در ابن حوقل اسم چشمه علی را سوربنی نوشته بقعه ابن بابویه در نزدیکی چشمه علی میباشد همچنین مقبره صفائیه که سال قبل بخرج مصحح مرحوم حاجی میرزا صفا که از اجله مشایخ عرفا و ارباب دانش بود و در طهران برحمت ایزدی پیوست جناب اشرف امجد مشیرالدوله حاجی میرزا حسینخان سپهسالار اعظم و وزیر امور خارجه بنا نموده‌اند در حوالی چشمه علی است

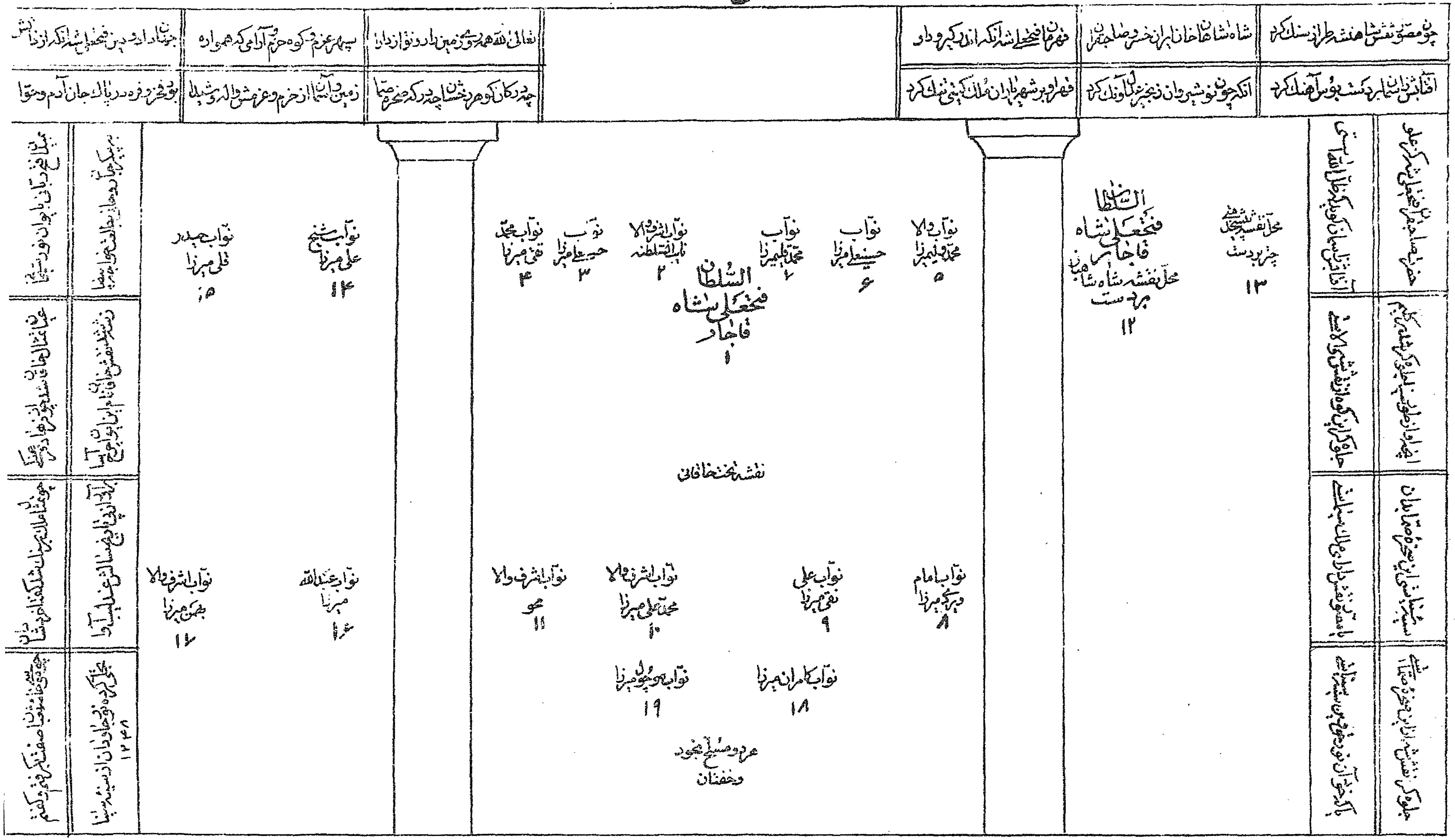
چشمه علی قم

قریه ایست در کنار رودخانه قم قلعه و زراعتی دارد در کنار رودخانه کوهی است زرد رنگ در سر کوه چشمه ایست موسوم بچشمه علی دور مخرج آب تقریباً ده کره و آب آن پائین از سطح مثل دیگی که در نهایت غلیان و جوشش باشد و گاهی از شدت جوشش کف میکند و بقدر یک وجب از سر چشمه بالا می‌آید و بعد فرو کش میکند دائما باین حالت است اما آبش گرم نیست و با وجود جوشش سرد است و شور

چشمه علیمحمد قریه ایست اربابی در سمت مشرق ملایر واقع متعلق بخوانین شاملو زراعت آن



نقش خاقان



چون مصور نقش شاهنشه طراز سنگ کرد
آفتابش زآسمان بر دست بوس آهنگ کرد
شاه شاهان خان ابن خسرو صاحبقران
آنکه چون نوشیروان زنجیر عدل آونگ کرد
فهرمان فتحعلی شه آنکه از دیهیم داد
فهر او بر شهریاران ملک گیتی تنگ کرد
تعالی الله همه روی زمین را رونق از دادش
چه در کان کوهر رخشان چه در کف صخره صما
سپهر عزم و کوه حزم آرامی که همواره
زمین و آسمان از حزم و عزمش واله و شیدا
السلطان فتحعلی شاه قاجار
۱
نواب نایب السلطنه
۲
نواب حسینعلی میرزا
۳
نواب محمد تقی میرزا
۴
نواب والا محمد ولیمیرزا
۵
نواب حسینعلی میرزا
۶
نواب محمد علیمیرزا
۷
نواب امام وردی میرزا
۸
نواب علی نقی میرزا
۹
نواب اشرف والا محمد علی میرزا
۱۰
نواب اشرف والا محو
۱۱
السلطان فتحعلی شاه قاجار
محل نقشه شاه شاه برجسته
۱۲
محل نقشه شیخعلی چیز بر دست
۱۳
نواب شیخ علی میرزا
۱۴
نواب حیدر قلی میرزا
۱۵
نواب عبدالله میرزا
۱۶
نواب اشرف والا بهمن میرزا
۱۷
نواب کامران میرزا
۱۸
نواب هولاکو میرزا
۱۹
نقشه تخت خاقانی
عرض وسیع تخت و خفتان
۱۲۴۸

بعضی از قنات مشروب میشود و اغلب دیم است سی خانوار رعیت این قریه است قلعهٔ خوبی محمد ولیخان سرتیپ
فوج که از خوانین شاملو است در اینجا ساخته چمن و اشجار دارد دخیلی جای با صفائیست محل سکنای اهالی سرتیپ است
ییلاق سختی میباشد در زمستان بقیشلاق میروند میکیرد که راه عبور مسدود میشود این قریه در سرحد کرّاز واقع
مسجد و حمام و مزارع خوبی دارد در بهار شکار کبک در اینجا پیدا میشود تا دولت آباد شش فرسنگ است دو سه
مزرعه دارد کوههای سخت در حوالی هست

چشمه علام از مزارع ناحیه فشارود قابیات قدیم التسوق و بلا سکنه است

چشمه فرهاد از چشمه های شاه کوه که ما بین سمنان و دامغان و کرکان واقعست میباشد این چشمه بطرف
دامغان جاری است و اغلب قرای خالصه و اربابی را مشروب میسازد

چشمه فین فین اسم دو قریه است از قرای کاشان واقع در دامنهٔ کوهی که در یک فرسخی شهر است و مشهور
بکوه دندانه هفت کتل میباشد این دو قریه را فین علیا و فین سفلی مینامند و چشمهٔ دارد که بعضی از قنات دانسته اند
اگرچه چند نشینه در آن محل کنده شده ولی ظاهرا چشمه باشد نه قنات بهر حال آنجا فین از جاهای با صفا و نزهت کاشان
و در همه جا معروفست آب چشمه تقریبا ده سنک مساحی است در جلو آن سلاطین صفویه عمارات عالیه بنا کرده اند
و باغات بسیار ممتاز طرح نموده نیز بحکم خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه نور الله مضجعه در کنار باغی در فین
عمارت سلطنتی ساخته اند که زاید الوصف محل نظر است و از مالیات کاشان برای خرج مرمت این عمارت مبلغی
منظور و مقرر داشته اند بعضی کوینا کشتاسب اول کسی است که در اینمحل بنای آبادی و عمارت کذاشته
ولی سندی در این باب بدست نیست بهر حال علاوه بر دو قریه فین یعنی فین علیا و فین سفلی آب چشمه فین بلتحر و حسن آباد
و ناجی آباد و دو ربع فین که از مزارع حومهٔ شهر میباشند میرود و هریک قسمتی مخصوص دارند و قسمتی هم
بشهر میاید فی الحقیقه ده هزار نفس از املاکی که از این آب مشروب میشود کذران مینماید چشمه فین مشهور
بچشمه سلیمانیست و شرح فین در محل خود مفصلا بیاید

چشمه قلندر آباد از چشمه های طرف بجرد بلوک زرند کرمان است

چشمه قلعتی مزرعه جوزان ملایر است در سمت شمال جوزان در دو فرسنگی دولت آباد واقع جای سکنه
دو دامنهٔ کوه است پانزده خانوار رعیت دارد و از الوار میباشند مرتع خوبی و چشمه آبی دارد زراعتش دیم است
در بهار ایلات بجهة تعلیف بانجا می آیند

چشمه قاضی از مزارع قریه رهق کاشانست

چشمه قنبان از دهات همدان و ملک مرحوم ملا ولی الله است که از معارف عرفای عصر میبود

چشمه کابز قناتیست قدیمی از جمله کوچکی که زیر گردنه لار است از اعمال زرند ها و بلند از طرف مغرب جاری بوده حالا اغلب خشک است گاهی نم آبی میدهد و گویند فرو رفتن در آب آن برای بعضی امراض جلدی نافع است بعقیده اهالی ان نواحی اگر لاروب و تنقیه شود خیلی آب خواهد داشت

چشمه کاف در بلوک ماهان است که مابین مغرب و شمال بجنورد واقع میباشد

چشمه کاه قریه ایست در کنار رود سیم بار متعلق بجنورد در زراعت آن آبی هوایش گرم پانزده خانوار سکنه دارد

چشمه کشکش متعلق بنوا و از جنوب بشمال جاریست یکچارک آب دارد

چشمه کرونه از چشمه های طغرجرد بلوک زرند کرمانست

چشمه کز از مزارع خامان کرمانست

چشمه کل آقا متعلق به نوا و از جنوب بشمال جاری است نیم سنگ آب دارد

چشمه گلستان از مزارع خامان کرمان است

چشمه کرمشک از مزارع بلوک زرند کرمانست

چشمه کنداب ملکی خوانین اسدآباد که خود ملک میان حد خاک اسدآباد و تویسرکانست و چند سال است در جزو تویسرکان مالیات میدهد این ملک دیمکاری است و نهایت مرغوب لیکن حالا رعیت ندارد چشمه در بالای آبادی است که آبش زیاده از یکصد جریب اراضی را مشروب میکند آب خوردن اهالی از چاه است این ملک از رودخانه هم دور افتاده و بجز چشمه مزبوره و چاه سکنه آب دیگر ندارند چشمه کنداب مابین مشرق و جنوب تویسرکان و طرف جنوبی کوه خان گرمز است

چشمه کنداب از مزارع شهر دولت آباد ملایر است در سمت شمالی شهر واقع و دیمکار است مزرع خوبی دارد نفر پیاده و سال است قلعه در آن جناب حاجی میرزا احمد بنا کرده و موسوم بمحمود آباد شده است

چشمه کیلاس از شهر مشهد مقدس بچمن قهقهه چهار فرسنگ و از چمن قهقهه بچشمه کیلاس پنج فرسخ میباشد چشمه کیلاس در فضای دامنه کوه واقع و نفر پیاده سنگ آب غلیظ ناگوار از آن جاریست و وقف حضرت رضا سلام الله علیه میباشد آب چشمه کیلاس در حوالی شهر با آب سد گلستان ملحق شده از خیابان داخل صحن مقدس میگذرد زراعت چشمه کیلاس چهار اینست آب چشمه کیلاس را شاه عباس بصحن مقدس آورده منبع این چشمه ییلاق و بسیار صحی است اطراف چشمه نباتات آبی روئیده و همچنین روئیده و چشمه زیاد عمیق است در این زمان اشخاص نابلد بیم غرق شدن هست از چشمه کیلاس بچمن کوباغ براه کان میروند

چشمهٔ لاجی متعلق بنوا است از مشرق بمغرب جاری و یکسنک آب دارد

چشمهٔ لای یکی از دهات دماوند و مسافت آن تا شهر دماوند تقریبا نیم فرسخ است این قریه ملکی حاجی حسینخان پسر مرحوم احمدخان نوائی که ملقب بعمید الملک بود میباشد رعیت این ده که بیست خانوار است چشمه از طرف شمال غربی از میان سنک بیرون می آید که اغلب اوقات یکسنک ونیم آب دارد معروف است که چون این چشمه از میان سنک بیرون می آید بچشمهٔ لا معروف شده اما احتمال دارد که چون بالاتر از این چشمه از اینطرف چشمهٔ نیست که بمحلکه دماوند جاری باشد آنرا چشمهٔ اعلی گفته اند بعد از کثرت استعمال چشمهٔ لا شده باشد هشت خروار بذر افشان چشمهٔ لا است اشجار کبوده و بید و تبریزی و بعضی درختهای میوه هم دارد الحق جائی بسیار باصفا و هوایش در تابستان ملایم و خوب و زمستانش سخت است در چشمهٔ لا یک حمام و یک مسجد و یک آسیا هست عمارت مختصر خشتی و کلی نیز محمد خان پسر احمدخان در اینجا بنا کرده در مجرای چشمه تا پائین سنکی مشابه بسنک پا یعنی سبک و متخلخل سفید رنک میباشد و از این جنس سنک چون در اینجا زیاد است سنکچین اطراف مزارع را با آن سنکها نموده اند و معلوم میشود که لای بستر و مجرای آب زیادی بوده که سابقا از اینجا میکذشته بعد متحجر شده زراعت در چشمهٔ لا تخمی از چهار الی شش تخم حاصل دارد ارتفاع چشمهٔ لا از شمیران هشتصد پا میباشد

چشمهٔ لوج از مزارع خنامان کرمانست

چشمهٔ مادی از قرای ورامین طهران است

چشمهٔ ماست بستن از چشمه‌های طغرنجرد بلوک زرند کرمان است

چشمهٔ ماست بندان نیز از چشمه‌های طغرنجرد بلوک زرند کرمانست

چشمهٔ ماست زرد همچنین از چشمه‌های طغرنجرد بلوک زرند کرمانست

چشمهٔ ماستکاوان ایضا از چشمه‌های طغرنجرد زرند کرمان است

چشمهٔ ماهی از مزارع خزل در دامنهٔ کوه کرد سه فرسخی نهاوند واقع است لیکن خرابه و دیم کار آبخوردن از رودخانهٔ کاماسب برمیدارند زمین آن پست و بلند است چشمهٔ کوچکی دارد ماهی در آن پیدا میشود در کوه آن قوچ و تیهو و کبک وجود دارد

چشمهٔ مراد از مزارع طبس مسینا من محال قاینات است

چشمهٔ مرغفان دره متعلق بنوا است از جنوب بشمال جاری و یکچارک آب دارد

چشمهٔ معلی اسک از محلکه رسیده تقریبا سه هزار قدم که پائین می آید بدربند تنک سنکی میرسند

که ابتدای آبادی است از اینجا شروع میشود سمت جنوب محدود است بکوه چالک و زرلا چشمه آب معدنی نزدیک است از دامنه سمت جنوب جریان دارد این چشمه تقریباً مرکب است از ملح طعام و آهک زیادتر و قدری زاج و کمی گوگرد فورانی که دارد از اسید کاربونیک یعنی هوای ثابت خالی است این آب معدنی که از چندین موضع مجوف شده و سنگ بنظر می آید اما آنچه جریان دارد و داخل رودخانه لار که سرچشمه هراز است میشود زیاده از یک سنگ و نیم نیست اجزای معدنی و اجرام ارضی است که متحجر میشود چنانکه حالا از بستر رودخانه تا منبع چشمه تلی که تقریباً سی ذرع ارتفاع دارد و قوس محیط او پانصد ذرع میشود از اجرام و مواد این آب تشکیل یافته است آنچه از این اجرام الحال موجود است بواسطه لطافت اجرام دیگر که جزء هوا شده است همان آهک فقط است شاید قدری گوگرد و نمک هم باقیمانده باشد و این آب گرمی معتدلی دارد دور منبع این آب دیواری کشیده شده و بخار و عفونت آب بواسطه اسید کاربونیک بحدیست که اگر سر آن چشمه باز نباشد و شخصی غیر معتاد علی الغفله وارد شود مبتلا بصداع میشود بلکه بعقیده اطبا دوچار سکته میگردد نگارنده وقتی که چادر پوش روی آن زده شده بود و هوای آنجا حبس غفلة وارد شده زیاده از دو دقیقه طول نکشید که دوچار صداع سختی گردیده بحالتم تغییر نمود و این از اثر اسید کاربونیک است که در آب میباشد

نیم سنگ

چشمه معدنی ساوجبلاغ مکری در کوه قصر فرهاد در سیصد قدمی پل ساوجبلاغ چشمه از بالای تپه میجوشد آب آن طعم زاج سفید دارد پس از قدری جریان منجمد میشود و سفید است که این آب منجمد شده برای درد دندان نافع میباشد

چشمه جبین اسم یکی از مزارع قاینات است

چشمه نغل از مزارع کوهستان سیرجان کرمانست

چشمه نعمت از مزارع کوغر کرمان است

چشمه نمک از مزارع طبس مسنا من محال قاینات است

جشن آباد قریه ایست از قرای دره جز من محالات خراسان واقع در پای کوه الله اکبر آبش از کوه جاری اهلش گوسفند دار و زراعتشان دیم کاری است

جشن بهرا قریه ایست از قرای ایجرود زنجان قدیم النسق ملکی خورده مالک هوایش ییلاق زراعتش دیمی و آبی است این قریه در دامنه کوه واقع و چند چشمه در صحرا دارد که بعضی آنها را مشروب میسازد سکنه آن بیست خانوار

چشین از قرای ابهر رود زنجان و قدیم النشو ملکی نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا و از دهکده‌های مشهور سرهند است شصت و هشت خانوار رعیت دارد زراعتشان غله است دیمی و آبی که از رود دولت‌آباد و رود عباس‌آباد مشروب میشود در میان کوه واقع هوایش ییلاقی و ایل اینانلو انجا ییلاق میکنند

جعدان از محالات اربعه اصفهانست

جعفرآباد از توابع بلوک ارسنجان فارس است طول جلگه این بلوک تخمیناً ده فرسخ و عرض تقریباً هفت فرسنگ مساجد متعدده و پنج شش حمام دارد زراعت صیفی و شتوی و بساتین میوه‌جات بسیار این بلوک خاصه انار و آن بسیار خوب است آبش از قنوات

جعفرآباد مزرعه ایست از دولت‌آباد ملایر جزئی باغات دارد زراعتش آبی و ملکش اربابی است

جعفرآباد از توابع بلوک بیضا است طول جلگه این بلوک از مشرق بمغرب زیاده از ده فرسخ و عرضش شش فرسخ آبش از چشمه و قنوات مساجد متعدده و پنج شش حمام دارد

جعفرآباد از قرای تربت حیدریه است واقع در جنب رودخانه چند سال است قناتش مسدود شده جزئی آبی جاریست باغاتش خشکیده است **جعفرآباد** اسم یکی از مزارع قم است

جعفرآباد نیز از مزارع تربت حیدریه است آبش از قنات و جدید النشو ده خانوار رعیت دارد

جعفرآباد اسم یکی از قلاع بجنورد است سی خانوار سکنه دارد هوایش گرمسیر زراعتش از آب رودخانه مشروب میشود

جعفرآباد مزرعه ایست از چناران زعفرانلو جدید النشو آبش از قنات و سکنه‌اش ده خانوار است

جعفرآباد از قرای ولایت شیراز است خالصه دیوان آبش از قنات ولی بکلی مسدود و در نزدیکی کوه واقع و ده خانوار سکنه دارد

جعفرآباد از قرای قوچان (خبوشان) است و بیست خانوار سکنه دارد

جعفرآباد نیز از قرای قوچان است پنجاه خانوار سکنه دارد زراعتش از آب قنات مشروب میشود

جعفرآباد قریه ایست از توابع بلوک دربقاضی نیشابور در سمت شرقی بلده در سه فرسنگی واقع زراعت آن از آب قنات مشروب میشود هوایش در زمستان سرد و در تابستان معتدل است قدیم النشو و بیست خانوار سکنه دارد

جعفرآباد مزرعه ایست از بلوک ریوند نیشابور در جنب قریه شاداب واقع زراعت آن

از آب قنات مشروب میشود قدیم النسق و خالی از سکنه است هوایش در زمستان و تابستان گرم است
جعفراباد مزرعه ایست از ناحیه طبس مسینا من محال قاینات
جعفراباد قریه ایست از قرای استراباد از آب رودخانه دهنه زیارت مشروب میشود ملکی
مرحوم محمد ولیخان تقریبا صد و شانزده نفر جمعیت دارد
جعفراباد اسم دو مزرعه از مزارع کاشانست از جمله جعفراباد ملکی حاجی سید جعفر طباطبائی تاجر که
جدید النسق و در یک فرسخی شهر در دامنه سنگلاخی است که اراضی آنرا بزحمت عمل آورده و قناتی جاری ساخته
و باغی با صفا مشجر احداث کرده و ابنیه عالیه در باغ بنا نموده که در وسط عمارت حوضی است که ثلث آب قنات
وارد حوض میشود و دو ثلث از دو طرف میرود و از کنار اشجار صنوبر و سفیدار جاری شده وارد
استخری میشود که تقریبا چهل و پنج ذرع طول و سی و پنج ذرع عرض و دو ذرع و نیم عمق دارد و اطراف آن
از هر سمت درخت غرس شده و در کناران باغات و عمارات است اغلب اشجار اینجا توت ابریشم است محصول
زمینی چندان ندارد ولی حاصل درختی آن بد نیست
جعفراباد از مزارع بناسر کاشانست
جعفراباد از بلوک چارده که سمت جنوب بجنورد واقع است میباشد
جعفراباد از مزارع زیدآباد سیرجان کرمانست
جعفراباد از مزارع سعیدآباد سیرجان کرمان است
جعفراباد نیز از مزارع سعیداباد سیرجان کرمانست
جعفراباد از مزارع نصرت اباد سیرجان کرمان است
جعفراباد از مزارع نوق کرمانست
جعفراباد از مزارع بلوک کوهبنان کرمانست
جعفراباد از مزارع دشتاب کرمان است
جعفراباد از مزارع بلوک زرند کرمان است
جعفراباد از قرای شاهرود و بسطام است دو رشته قنات مختصر دارد و قلیلی باغات
جو و گندم آن خوب میشود عده سکنه تقریبا صد و یازده نفر است
جعفرابادجوادمیں از قرای بلوک غار و فشافویه طهرانست
جعفراباد اسم دو قریه از قرای بلوک ساوجبلاغ طهرانست

جعفرآباد از قرای بلوک ورامین طهرانست
جعفرآباد جنگل نیز از قرای ورامین طهرانست
جعفرآباد عسکر نیز از قرای ورامین طهرانست
جعفرآباد از قرای بلوک شهریار طهران است
جعفرآباد شمیران قریه ایست با صفائی است وصل بدربند شمیران قدری بالاتر
بجزایش واقع و بخوش هوائی معروفست
جعفریه دو قریه میباشد در محال شیب آب سیستان که چهل و هفت خانوار تخمیناً دارد که عده
نفوس آنها دویست و هشت نفر است
جعفری قریه ایست از بلوک درب قاضی نیشابور در سمت غربی بلده و در چهار فرسنگی آن واقع
زراعتش از آب قنات مشروب میشود هوایش در زمستان سرد و در تابستان گرم قدیم البنا است و
پانزده خانوار سکنه دارد زراعت صیفی و شتوی هر دو دارد
جعفریه مزرعه ایست از محال قاینات
جعکی از شاخی که ببادکوبه می آیند اسم یکی از چهارپار خانه های بین راجعکی است
جعلقیان اسم یکی از قرای بلوک جره فارس است
جعمون متعلق بمحالات اربعه اصفهانست
جغابلك از دهات کرمانشاهان و مشهور بدلکشا است
جغاتو (یا جغتو) صاحب نزهة القلوب گوید آب جغتو از کوههای کردستان نجد و دیه سپاکوه
بر میخیزد و بر ولایت مراغه گذشته با آب نهر صافی و آب تغتو (تفتو) ملحق شده بدریای شور طسوج که دریاچه
ارومیه باشد میریزد طولش بیست و پنج فرسنگ باشد و رودخانه صافی سرچشمه اش کوه سهند است
و در زیر مراغه داخل تغتو میشود و سرچشمه تغتو از کوههای کردستان در حوالی درته ستنا میباشد
داخل جغتو شده بدریاچه طسوج میریزد و طولش پانزده فرسنگ است
نگارنده گوید جغتو قبل از استیلای مغول موسوم بزرینه رود بوده مغولها آنرا جغتو تغتو نامیده اند چنانکه
خواجه رشید هم نوشته هلاکوخان وقتی که بکنار زرینه رود که از امغولان جغاتو نغاتو نامیده اند رسید
از آنجا بشهر مراغه رفت و مکث کرد و فوت هلاکو در کنار جغتو واقع شد اباقاخان قشلاق را غالبا در کنار
جغتو و ییلاق را در آلاداغ بسر میبرد چهارشنبه هفدهم رمضان در سنهٔ هفتصد و سی و شش جلوس

در ساحل جغتو ما بین عساکر موسی خان و ارپا خان مغول روداد و موسی خان غالب آمد و در سنه هفتصد و چهل و یک سلیمان خان مغول از تبریز عازم شده و امیر شیخ حسن چوپانی با تیمور خان مغول که بسمت آذربایجان می آمد در ساحل رود تغتو باو رسیده تلاقی فریقین شد

کینیر مهندس که بهمراهی ملکم صاحب در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب الله ثراه بایران آمده در جغرافی ایران که تالیف نموده گوید جغتو از اعاظم نهرهای آذربایجان است اگرچه چندان امتداد جریان ندارد اما عظمت آن کم نیست منبع آن از کوههای اردلان است جریانش بسمت شمال است تا داخل دریاچه ارومی میگردد مصبش بدریاچه در هفت فرسخی غربی مراغه است ماهیهایش یک ذرع و نیم طول آنها است در این رود هست صید بسیار مینمایند مصطفی چلبی رود جغتو را جغته و جغته و تغتو را تغتو مینویسد

چغاد یکی از قرای بلوک کامفیروز فارس است طول حلک این بلوک از مشرق بمغرب شش فرسخ و عرض آن سه فرسخ زراعتش از رودخانه کر مشروب میشود شلتوک کاری زیاد دارند چهار پنج حمام و چهار پنج مسجد در این بلوک هست

چغاده قریه ایست از توابع کوهکیلویه فارس

چغاده از قرای بوشهر است

چغاکبود از قرای بلوک بسطام کرمانشهان است

چغان از قرای بلوک جویم و بید شهر فارس است این بلوک گرمسیر و میانه جهرم و لارستان و مشتمل بر بیست و دو قریه است طول حلک این بلوک از شمال بجنوب ده فرسخ و عرض پنج فرسخ در بعضی از قرا مسجد هست حاصل غله و سایر حبوب و پنبه و تنباکو و خرما نیز دارد

جغتای اسم یکی از محلات نوا است

جغد اسم یکی از قلاع بجنورد است زراعت آن آبی و از چشمه مشروب میشود هوایش معتدل است چهار خانوار سکنه دارد

جغر از مزارع محمدآباد کدخدا کرشنین دره جز من محالات خراسان میباشد

جغر قریه ایست آبادی از قرای استراباد از رود آب مشروب میشود یکصد و سی نفر جمعیت دارد

چغور سعد که چخور سعد هم مینویسند از قرا و مزارع شرور ایروان است در سنه نهصد و شش پیر انجل الوند میرزای ترکمان با شاه اسمعیل جنگی نموده است

جغاکلان از دهات کرمانشهان و نزدیک بطاق و سطام است

جغتو رودخانه ایست که از سینای کوه کردستان جاری شده در نزدیکی مراغه داخل نهر صافی شده بدریاچه ارومی میریزد نگارنده گوید این همان رودخانه جغتو است که بعضی جغت نوشته اند

چغتان متعلق بطارم است

جغتکاوس از مزارع قم و نزدیک بشهر است ملک خدام آستانه حضرت معصومه سلام الله علیها و سالی شصت خروار بذر در آن کشته میشود خیار آنجا از خیار جمیع مزارع قم بهتر است

چغلان اسم قلعه ایست از قلاع دره جز من محال خراسان

جغن یکی از قلاع بجنورد است واقع در کوه خاکی زراعت آن دیم و آبش از چشمه دارد هوایش معتدل سکنه آن چهل خانوار

جغن قریه ایست از ناحیه قرابرجلوی زنجان زراعتش دیمی و ابی از چشمه مشروب میشود پنبه کاری هم دارد هوایش ییلاقی سکنه آن چهل خانوار است

چغابل مزرعه ایست در پائین کوه کرکوشر و سرقریه نهاوند است که خاک این قریه متصل بخاک بروجرد است در کوهستان واقع و زمستان برف آنجا بسیار میشود در طرف جنوب چشمه ابی در دره دارد که بطرف شمال جاریست مشهور بدره باغ است اراضی آن وصل بکوه میباشد قدری از اراضی از آب چشمه مشروب میشود باقی دیم کار است قریب بیست نفر جمعیت دارد

چغاخور از محال اربعه اصفهانست

چغاسرخ تپه ایست میان باغات و آبادی شهر کرمانشاهان چشم انداز بسیار خوبی دارد همه خانه ها و مسجد و بازارهای شهر روی این تپه دیده میشود

چغان یکی از قرای جوشان است مشتمل بچهار مزرعه رودخانه دارد که داخل رود اترك میشود زراعتش دیم و در اطراف قلعه است و بیست خانوار سکنه دارد بسیاری از انها تفنگچی میباشند

جغراتو قریه ایست از بلوك ریوند نیشابور در جنوب بلده و در یکفرسنك و نیم آن واقع زراعتش مشروب از آب قنات میشود هوایش در زمستان سرد و در تابستان معتدل قدیم النسق محصولش گندم و جو میباشد

چغماق از قرای [illegible] و در سرحد واقع زراعتش از آب قنات مشروب میشود تقریبا چهل خانوار سکنه دارد که بعضی بلوچ اند و در ملك این قریه شریك

چغافلو اسم دره ایست واقع در سمت شرقی دره میانه که یکی از دهات ملایر است

سه دانگ خالصه و سه دانگ اربابی است چشمه آبی دارد. رعایای ده میانه در آنجا زراعت مینمایند زراعتش دیم و در زمستان ییلاق سختی است و برف زیاد دارد تا تابستان هوایش خوب و تا دولت آباد پنجفرسنگ راه است

چقاقلو از قلاع بجنورد است زراعت آن دیم و هوایش ییلاق و آبی از چشمه دارد

چقورا از مزارع میان ولایت جول و حومه شهر مشهد مقدس واقع در میان کال قدیم التسق و با آب قنات مشروب میشود

چقوریورت از قرای سهرورد زنجان قدیم التسق ملکی خورده مالک ده خانوار رعیت دارد محصولش غله دیمی و چشمه دارد که چند قطعه بوتجه را مشروب میکند بعضی صیفی کاری هم دارند این قریه در کوهستان واقع و هوایش ییلاق است

چقوکل از قرای شادکان من محال الارض اقدس قدیم التسق سکنه اش دوازده خانوار از رود خانه کشف مشروب میشود

جکان بعقیده صاحب معجم البلدان محله ایست نزدیک دروازه های هرات

جکانرستا از مزارع طبس مسینا من محال قاینات است و حالا بایر میباشد

جکران بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه خاک سجستان است و بعضی جکوان نوشته اند ولی چون ابو سعد که رعایت ترتیب حروف را کرده جکران نوشته من قول او را معتبر دانستم

چکلو از توابع بلوک بیضا فارس است

چکنه دو قریه است در سر ولایت نیشابور یکی را چکنه علیا میگویند دیگری را چکنه سفلی خالصه دیوان و قدیم التسق هوایش سردسیر از آب چشمه مشروب میشود

جکین اسم رودخانه ایست در جیرفت

جلاباد صاحب معجم البلدان گوید جلاباد معرب گل آباد است و آن سابقا اسم محله بوده در نیشابور

جلادر از قرای بلوک جویم و بید شهر فارس است

جلال آباد نیز از قرای بلوک جویم و بید شهر فارس میباشد

جلال آباد از قرای بلوک خفرک و مرودشت فارس است

جلال آباد نیز از قرای بلوک کربال فارس میباشد

جلال آباد مزرعه و قلعه ایست در تربت حیدریه بنای قلعه از نواب والا حسام السلطنه سلطان

مراد میرزاست آبش از چشمه چمن شاهی هوایش گرمسیر تقریباً پنجاه نفر سکنه دارد

جلال آباد از قرای بلوک دربقاضی نیشابور در سمت شرقی بلده در سه فرسنگی واقع زراعتش از آب قنات مشروب میشود هوایش در زمستان سرد و در تابستان گرم است قدیم النسق و پانزده خانوار سکنه دارد

جلال آباد دو مزرعه است در ناحیه فشارود قاینات یکی را جلال آباد علیا و دیگری را جلال آباد سفلی میگویند این دو مزرعه قدیم النسق و مشروب از آب قنات هوایش ییلاقی و سکنه اش ده خانوار است

جلال آباد از قرای بهاکوه قاینات است سکنه آن تقریباً دویست و شصت نفر میباشد

جلال آباد از مزارع قریه نوش آباد کاشان است

جلال آباد از مزارع سعید آباد سیرجان کرمان است

جلال آباد دو جلال آباد است کوچک و بزرگ و هر دو از توابع بلوک راور کرمان است

جلال آباد از مزارع دشتاب کرمان است

جلال آباد از مزارع بلوک راین کرمان است

جلال آباد از مزارع قلعه بلوک زرند کرمان است هفده خانوار سکنه دارد

جلال آباد از مزارع هجرویه بلوک زرند کرمان است

جلال آباد از دهات سیستان است بنای جلال آباد قدیمی نیست یکی از تاریخ (تاوین) قلعه‌های سیستان که در میان شهر زاهدان بوده و از آنجا که شهر زاهدان بسیار بزرگ بود و چندین تاریخ قلعه داشته آثار و علامات آبادی زاهدان طولاً از جنوب بشمال دوازده فرسخ و عرضاً از مشرق بمغرب سه فرسخ گویند گرشاسب بنای اینشهر را نموده و پس از آنکه بهمن اسفندیار و دیگران بنای خرابی سیستان را گذاشتند بشهر زاهدان هم خرابی وارد آمد و لطمه امیر تیمور بکلی آنرا منهدم ساخت پس از دویست سال مردم بتدریج در میان خرابه‌ها بنای زراعت و آبادی را گذاشتند از جمله ملک جلال الدین خان پسر ملک بهرام خان معروف بکیانی قلعه جلال آباد را آباد نموده قلعه و ارک مستحکم و خاکریز خندق و چهار خیابان و چهار سوق ساخته و نسبت بسایر دهات سیستان قلعه جلال آباد بقاعده بنا شده یک برج مرتفع در وسط ارک جهت دیده بان و مستحفظ هست شصت سال قبل جلال آباد پای تخت حکومت پشت آب و چهل وده و قریه پشت آب جزء جلال آباد بوده در اواخر عهد خاقان مغفور محمدعلی شاه طاب الله ثراه طایفه بلوچ سربندی و طایفه شهرکی با هم همدست شده طایفه

کیانی را از سیستان بیرون کردند و قلعهٔ جلال آباد را خراب و دهات را در میان خود تقسیم نمودند
تقریباً چهارده سال قبل که حکومت سیستان بمیر علیخان حشمة الملک راجع شد جلال آباد را آباد کرد و قلعه
ارک خراب است ولی برج وسط ارک را خجهٔ دیده بانی تعمیر نموده اند حال جلال آباد قصبهٔ معتبری میباشد
و پانصد و هیجده خانوار رعیت دارد که عدهٔ نفوس آنها تقریباً دو هزار و دویست و هفتاد نفر میباشد
یکباب حمام و دو مسجد در میان قلعه و دو باب در بیرون قلعه و بفاصلهٔ پنجاه قدم یکباب مسجد و مقبرهٔ پیری واقع
است و چهار اصله درخت کوره گز اطراف مسجد است دورهٔ هر درختی دو ذرع و نیم و دو ذرع و یک ذرع
و سه چارک و ارتفاع آنها بیست و سه ذرع و هیجده ذرع و شانزده ذرع و چهارده ذرع و این نوع درخت گز
را در سیستان احترام میکنند و گویند قدمگاه حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام میباشد در مقبرهٔ
مزبوره چهار پارچه سنگ سلیمانیست که یکی دو من تبریز و یکی یکمن و نیم و یکی نیم من و یکی پانزده سیر وزن
دارد بالجمله جلال آباد در سمت مغرب رود هیرمند در چهار فرسخی این رود واقع است و در نیز همان بیست
قریه جزء جلال آباد است اول دولت آباد دوم ده رند سیم ده خان چهارم ده دکی پنجم ده قراق ششم
ده برج یوسف هفتم قلعه کول هشتم ده عباس محمد حسین نهم اکبرآباد دهم ده ابراهیم اسمعیل یازدهم
ده مستی خان دوازدهم ده نیتک سیزدهم ده کلوخی

جلال آباد یکی از قرای نرماشیر و خالصهٔ دیوان می باشد هشتاد و شش خانوار رعیت دارد ارزن را
آن خوب و همه چیز بعمل می آید سکنه علاوه بر زراعت مالداری هم میکنند گاوهای مقبول قشنگ ...
غیره دارند

جلال آباد بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان اسم قلعه ایست در قومس

چلاو یا چلاون ۲ صاحب تاریخ طبرستان در ضمن عزیمت امیر تیمور تسخیر طبرستان گوید حضرت
صاحبقران از برکه تاش و راه سرخس بولایت نسا امداد امرا شیخ علی بهادر و سونجک بهادر و مبشر بهادر بسیم
منقلای صف لشکر آراسته در موضع کاوکراح بقراول امیر ولی رسیدند و جنگ سخت در پیوست مبشر را
تیری بر دهان رسیده و دو دندان او از بیخ برآمده با وجود این زخم خصم خود را بدست آورده و سرش از
تن جدا کرده پیش حضرت صاحبقران آورد آنحضرت بر جلادت او آفرین کرده موضع کاوکراح بر سیم سیورغال
با او ارزانی داشت و قلعهٔ جرون را بجنگ گرفتند کوتوال آنرا بیاسا رسانیدند و براه چلاون و دشت
آزاد بکرکان گذشته در نواحی کبود جامه و شاسمان نزول فرمود

یکی از بلوکات طبرستان و مازندران است الحال بقول منشی الممالک ... قلعهٔ ... قدیم ... دارد

جلاوند بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان قصبه ایست نزدیک قم

چلتو و شنلیز از قرای ورامین طهرانست

جلزباقان بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان قصبهٔ خاک مرواست

جلخجان نیز بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان قصبه ایست در پنجفرسخی مرو

جلدک از مزارع و قرای میان ولایت مشهد مقدس و مسافتش تا شهر دو فرسنگ زراعتش از آب قنات مشروب میشود هوایش معتدل است جلدکی حکیم فاضل کیمیائی صاحب کتب و مصنفات مشهوره در علم صنعت و کیمیا ظاهراً منسوب باین قریه باشد و از مصنفات او زراعة الذهب فی شرح المکتسب و شروح متعدده بر دیوان شذور الذهب حکیم ابو الحسن اندلسی و نتایج الفکر فی الفحص عن احوال الحجر و بدر المنیر فی قانون طلب الاکسیر و شمس المنیر فی طرح الاکسیر و مصباح فی علم المفتاح و برهان فی علم المیزان و سر المکنون فی شرح رسالة الیون و شروح و رسایل دیگر است

جلزجند اسم قریه ایست از قرای بلوک فرح رود فیروزکوه مازندران

جلفا دو موضع را جلفا می‌نامند یکی محلی است در ساحل رود ارس که جزو نخجوان محسوب میشود و جلفای حقیقی همانست و الان هم بهمین اسم معروفست از اشخاص ثقه که آنجا را دیده اند چنین مسموع شد که قبرستان کهنه و آثار خرابه قدیمی زیاد در آنمحل هست معبر از مرند و دره دز و بلوک کرکر را از رود ارس بطرف نخجوان معبر جلفا مینامند این جلفا را اسکی جلفا میگویند یعنی جلفای کهنه و آن از شهرهای قدیم و در سوابق ایام موسوم بآرپامن بوده در دامنهٔ کوه بطول واقع و مشرف برود ارس است چند قلعهٔ کوچک که بیشتر ببرج شباهت دارند در اطراف این شهر برای محافظت آن ساخته بودند بعقیدهٔ بعضی از مورخین ارمنی اینست که این شهر در زمان آبادی چهار هزار خانه داشته و آثار خرابه که پیداست گواهی میدهد که شهر خیلی قدیمی و معتبر بوده است امّا عجب اینست که با وجود نزدیکی برودخانه مطلقا باغ و اشجار ندارد مگر تپّه بر روی رود ارس از معبر جلفا پل ساخته شده و معدوم گشته است چنانکه شاردن مسافر فرانسوی که در هزار و ششصد و هفتاد و سه مسیحی یعنی دویست و هفت سال قبل از این از رود ارس از معبر جلفا گذشته پل خراب بوده و هم او مینویسد که بیست سال قبل که تاورنیه مسافر دیگر فرنگی از انجا عبور کرده او هم پل ندیده در زمانی که عساکر امیر تیمور گورکانی از پل جلفا عبور نمود پلی که بانی آن ضیاء الملک نامی بوده برقرار و معبر مردم بوده و عبور عساکر امیر تیمور از پل جلفا معروف به پل ضیاء الملک مطابق است با سنه هفتصد و هشتاد و هشت هجری و در ظفرنامهٔ تیموری نگارش شرف الدین شرح آن مفصلا مسطور است

وما عین عبارت او را در ذیل نقل مینمائیم

شرف الدین جلفا را جولاهه نوشته و گوید پل ضیاء الملک قنطره ایست که در زیر طاق آبگون کرده و نظاره افتاده
وکسی نظیر آن در جهان نشان نداده چه در ولایت نخجوان بقرب قریه جولاهه که در آنجا آب از دامنه کوهی میگذرد
پلی از سنگ تراشیده در غایت استواری و استحکام و نهایت همواری و حسن نظام بنوعی ساخته و پرداخته اند
که مهندس عقل و ادراک از مشاهده آن حیران میماند و از جمله طاقهای آن دو طاق چنان عالی و وسیع افتاده
که عرض یکی تخمین شصت گز باشد و زیاده و از آن یکی که قدری تنگتر است در وقت بی آبی بتحقیق احتیاط رفته
و پنجاه و پنج گز شرعی است چه در زمان طغیان آب سیل از طاق بزرگتر میگذرد که متصل است بکوه و فراز آن
چنان بکوه پیوسته که زیر آن خالی مانده و آن را کاروانسرا ساخته اند و از هر طرف پله دروازه از سنگ بر
آورده اند و بغایت خوبی برافراخته اند انتهی

حالا در حوالی جلفا طرف خاک متعلق بروس پستخانه و تلگرافخانه و محل سکنای سرحدداران ساخته شده و از این
طرف ایران در خاک گرگر نیز بهمین منوال

اعلیحضرت شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه خلدالله ملکه دو مرتبه از معبر جلفا عبور فرموده اند یکی در عهد
صبی و زمان ولیعهدی بود که بجهت ملاقات امپراطور نیکلای مرحوم که بایروان آمده بود تشریف میبردند
سفر دوم ماه رجب سنه هزار و دویست و پنجاه و دو از معبر جلفا عبور فرمودند و ملتزمین رکاب معلی بهمنخان
قاجار خالوی پادشاهی و امیر نظام محمدخان زنگنه و حاجی ملا محمود معلم خاصه و میرزا محمدتقی فراهانی امیر اتابیک
مرحوم) و محمد طاهرخان قزوینی وکیل و میرزا محمد حکیمباشی بودند دفعه دیگر در عزیمت موکب همایون در سفر
ثانی فرنگستان بود که روز سه شنبه چهارم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و نود و پنج از معبر جلفا عبور
فرمودند و ملتزمین رکاب اعلی در این سفر جناب اشرف امجد حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم
(علیرضاخان) (محمودخان)
وجناب عضدالملک و جناب ناصرالملک و جناب امین السلطان و جناب کنت طولوزان حکیمباشی مخصوص اعلیحضرت
(میرزا علینقی) (آقا رضاخان) (محمدعلیخان) (محمدحسینخان)
همایون و مهدیقلیخان امیرآخور و حکیم الممالک و اجودان مخصوص و امین السلطنه و خان محقق و جعفرقلیخان
(آقا رضا)
غلام بچه باشی و فرخ خان پسر مرحوم فرخ خان امین الدوله و ناظم خلوت و آقا محمدعلی آبدارباشی و آقا
میرزا محمد و حاجی حسن آبدار و حاجی حیدر بودند و بنده نگارنده نیز باین شرف مستسعد بود

اما جلفای دیگر از محلات خارج شهر اصفهانست شاردن مسافر فرانسوی که در زمان سلطنت شاه سلیمان
صفوی بتاریخ سنه هزار و هفتاد و هفت هجری در ایران بوده گوید بزرگترین محلات خارج شهرهای
دنیا جلفای اصفهانست که یک فرسخ طول و نیز یک فرسخ عرض آبادی آنست و آن عبارتست از دو محله

جلفای عتیق که شاه عباس بزرگ بنا کرده و جلفای جدید که شاه عباس ثانی ساخته جلفای جدید
از هر جهة امتیاز و برتری بر عتیق دارد کوچه‌ها موسع و راست و در اغلب آنها اشجار غرس شده اما
داخل خانه‌های جلفای قدیم بواسطهٔ مکنت سکنهٔ آنجا بهتر است در فصل زمستان علی الاتصال آب در محلات
جلفا جریان دارد اما در تابستان بنوبه و هفته است پنج کوچه عمده دارد که امتداد آنها از مشرق بمغرب است
یعنی از کنار رودخانه بطرف کوه بعلاوه کوچه‌ها کوچک هست که از جنوب بشمال ممتد و با آن پنج کوچه تقاطع
کرده است بازارچه خوب و چند حمام و دو کاروانسرا و یک میدان و یازده کلیسا و یک مکتب خانه جهة اطفال ذکور
و یک مکتب خانه هم موسوم بکوزه و آن که مدرسهٔ دخترها میباشد دارد در جلفا یک اوک ریاست بر عیسویها را
مینماید کلیساهای جلفا سابقا بسبک معابد ارامنه ساده و بی نقش و آرایش بود یکی از تجار ارامنه که از جلفا بایطالیا
سفر کرده بود و کلیساهای آنجا را دیده در مراجعت کشیش را مجبور کرده تا حکم داد کلیساهای جلفا را بطرز معابد
کاتولیک منقش نموده تصویرهای از پیغمبران و ائمهٔ خودشان بدیوار رسم و سقف را منقوش ساختند این فقره
خیلی اسباب وهن شده باینمعنی که مسلمانها بطور تماشا وارد معبد میشوند و نمیتوان در را بر روی آنها بست
و از دیدن این تصاویر عیسویان را لعن میکنند که بتماثیل و هیاکل سجده کرده و تصاویر را پرستش مینمایند
وقتی که من در جلفا بودم دو سه مرتبه ارامنه بخود حتم کردند که تصاویر را محو سازند اما از ترس اینکه مسلمانها
نسبت بآنها متغیر شوند که یکی از اسباب خوشی و تماشای آنها را از دستشان بدر برده جرأت اقدام باینکار
ننمودند سه هزار و چهارصد الی سه هزار و پانصد خانه در جلفا هست و بوناتیکه در کنار رودخانه است بسیار
عالی و منقش میباشد و شبیه بعمارات سلطنتی است شاه عباس اول و شاه صفی اول که زیاد میل بارامنه داشتند
بخانه‌های آنها بمهمانی میرفتند و حالا نیز مثل آن وقت تجار ارمنی با مکنت و تاجر یکه دویست سیصد هزار تومان
دولت داشته باشد زیاد است

انتهی

نگارنده گوید بنای جلفا را شاه عباس بزرگ صفوی نموده و مقصود شاه عباس که پادشاه رشید با تدبیری بود
از بنا خالی نمودن ایروان و نخجوان و جلفای سابق الذکر از سکنه عیسوی و میخواست طایفهٔ ارامنه را از این امکنه
دور سازد که در وقت عبور و مرور عساکر عثمانی بطرف آذربایجان و تبریز بقشون عثمانی رعایت از هیچ قبیل
نشود چه در آن وقت ارامنه بعثمانیها و متابعین مذهب تسنن زیادتر راغب و همراه بودند تا بشیعهٔ اثنی عشری
و تدبیر میکرد که ارامنه که عمدهٔ سکنهٔ آنجا بودند بکوچانند و بخاک داخلهٔ ایران متفرق سازد چنانکه یکقسمت
عمدهٔ آنها را بواسطهٔ میل تام و تمام که برواج تجارت داشت در حوالی پای تخت خود جا داد و با آنها هر نوع رعایت
مینمود و تجار ارمنی با هندوستان و فرنگستان و ممالک عثمانی مراوده و تجارت داشتند و بعد از مردن شاه عباس

در میان تجار ارمنی تاجر یکیه بلیک که در مکنت داشته باشد نبوده باشد خلاصه آنچه بدقت ملاحظه شده اینست که
در ماه ژوئن سنه هزار و ششصد و چهار مسیحی که مطابق با سرطان سال هزار و سیزده هجری میباشد ارامنه را از جلفای
کهنه که کنار رود ارس است شاه عباس بزرگ کوچانیده باصفهان آورده و در جلفا سکونت یافته‌اند فی الحقیقه
جلفای اصفهان را هم اکنون باید در عداد بلاد شمرد نه محلات و اگرچه در کنار و وصل شهر اصفهان بوده شهر
معتبر و آباد بقلم می‌آمد چه در زمانی که ظاهرا از آبادی آن کاسته باز دارای محلات و ابنیه معتبره و باغات باصفا
و از جاهای خوب منتزه دنیاست

نامه شاه سلیمان صفوی با امپراطور روم ولتاطریش نوشته و مدخلیتی بعمل جلفا دارد سواد این نامه را نگارنده
از دفتر وزارت خارجه اطریش استنساخ و دریافت نموده در این محل ثبت مینماید

در آخر سطر سیم از انتهای کاغذ طرف چپ از پشت کاغذ شاه سلیمان مهر کرده (سلطان جهان وارث ملک سلیمان)
مهر مدور تاجدار در تاج حسبی الله اللهم صل علی النبی و چهارده معصوم دور مهر کنده شده تاریخ
مهرکلا بقرار است

الله الرحمن هوالله سبحانه

لئوپولدس ۲ پادشاه

لطایف تلطفات نامیات و شرایف تفقدات محبت سمات از روی کمال رافت و وداد و غایت صداقت و اتحاد با نواع
تعظیم و تکریم و اقسام اعزاز و تفخیم بجانب مغایر تجابت شریف و صوب عزت و شرف لطیف دارای عالی دانی ۲
المانیه و ژرمانیه و هولکاریه و بهمیه و دالماسیه و کراسیه و الکلاونیه و استریه و بورکونیه و برابانسیه و استیریه
و کارنیتیه و کارنیلیه و مراویه و لوکسان برگ و دوکلایت سیلزیه و سرتم برگ و تکه و سوویه و هیسبرگ
و تزالیس و فرنبس
عمده ولایات انفاذ نموده مکشوف رای مهرآرای و مشهود ضمیر منیر فرخ انجلا میکرداند که نسیم
شمامه نامه موالفت ختامه که در این ولا بوسیله شکفتن ازهار مبارک باد جلوس وجود مقدس بر اورنگ عرش
فرسای شاهی و شهریاری و دادن داد تهنیت سعادت بنیاد تصدر ذات اشرف اقدس در صدر اعظم القدر
معلای بارگاه سلطنت و تاجداری بیاری باری از شاخسار خامه مودت نمیز عطر بیز مشام انس و جان نکهت
ریز موافقت گردید شده بود بزم ارم بسط جنت نشان و محافل خلد مشاکل مینو عنوان را رونق و بهای
بی پایان افزود و بوی بخت بیکلزار موانست بر این تازه دماغ محبت بی اندازه را عبیر آمیز نمود بعضی
مراتب که بزبان قلم دوستی رقم جریان رفته بود انشاء الله لوازم آن در وقت خویش چنانکه شاید بعمل خواهد آمد

دایماً

وایمانی که درخصوص رجاء رفاهیت پادریان کر بیت سکنهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان
واذن تجدید کنیسه که درمقام جولاه نام انجا جهة ایشان بنا شده بود نموده بودید بر وفق
رضای ان عارج معارج شوکت واعتلا امر قدر رفتند رفضا افضا شرف نفاذ
یافت پیوسته سلوک مسلک صدق وصفا پیشنهاد والا بوده باظهار هر گونه مراد مشید
ارکان اتحاد خواهند گردید
سنة ۱۰۹۱
مستقبل احوال مقرون برضای ذی الجلال باد

جلفار بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان جلفار قصبه ایست در نزدیکی عمان که انرا جلفر هم می نامند
ومعرب گلفر است

جلفرد از قراولخانه هائیست که در سمت مشرق وشمال بجنورد مابین خاک زعفرانلو وشادلو
واقع است

جلفان یکی از قرای طبرستان در نزدیکی دربند بوده

جلقلان از توابع سهرورد زنجان قدیم الشمول ملکی جورده مالک وپنج خانوار سکنه دارد سابقا
قریه معتبری بوده است زراعتش انجا آبی ودیمی یکقنات خرابه که راب وسرچشمه دارد که از کنار قریه جاری
وزراعت میکنند هوایش گرمسیر است

جُلُك صاحب معجم البلدان گوید ابو سعد از کتاب ابو بکر مردویه الاصفهانی نقل کرده گوید جلك
قصبه ایست درحوالی اصفهان

جلماش بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان قریه بزرگیست در رستاق قهاب اصفهان مسجد بزرگ و
منبری دارد

جَلَمباد قریه ایست از قرای سبزوار درمیان کوه واقع هوایش ییلاق آبش از دو رشته قنات
اشجار بلغ هم چیز دارد زراعتش دیم است شکار در اینقریه بسیار میباشد

چلمهنك قلعه ایست در نزدیک سرجام

چلنك از قرای قدیم الشمول اجبرکوه قاینات تست قریبا هزار و یکصد نفر سکنه دارد

چلو یکی از قلاع بجنورد است واقع در کنار رودخانه سیم باو زراعتش از همین رودخانه
مشروب میشود هوایش گرمسیر سکنه اش شصت خانوار

جلواباد صاحب معجم البلدان از ابو سعد نقل قول کرده گوید جلواباد قصبه ایست نزدیک همدان

ج ل

چلوان از چارمحال اصفهانست

جلودر از بلوک ارسنجان فارس است

جلوار از توابع کربال فارس است

جلیان از بلوک کرمستج شرقی شیراز بمسافت بیست و هفت فرسخ واقع هوایش معتدل حاصلش غله و تنباکو و میوه جات آبش از قنوات و چشمه از شکار دراج و کبک و اهو دارد درین بلوک سروی است که سی ذرع ارتفاع و دو ذرع قطر دارد

چلیچه از چارمحال اصفهان است

جلیل اباد از قرای رحلوی نجانست قدیم التسویه اند آن را خالصه دیوان و سپرده اند ملکی خورده مالک چهل و پنج خانوار رعیت دارد زراعتشان آبی و دیمی صحرای محل زراعتش بقدری وسیع و چشمه سار زیاد دارد که زراعت را مشروب میکند باغچه های متعدد دران هست کاریز و نهرهای زیاد بجهت مشروب نمودن باغات و شهر یزد اینجا ساخته اند هوایش معتدل است

جلیل اباد از مزارع بیدگل کاشان است

جلیل اباد از قرای ورامین طهران است

چم اسم قرا و مزارع بسیار است در هر ناحیه و بلوکی از نواحی ممالک محروسه از جمله لنجان اصفهان چمهای زیاد دارد که هر یکی باسمی موسوم است مثل چم علیشاه و چم طاق و چمکا و چم کوسا له و چم گردان و چم حیدر و غیرها و کلمه چم باصطلاح لنجانیها سر پیچی که رودخانه بهم رسانیده و باصطلاح اهل جغرافیا مانند راسی (کاپ) که دور رود با یم میرسد این چم در رود بهم میرسد و آن قطعه پیش رفتگی را چم میگویند و آبادیکه در اینمحل باشد اسم اباد کننده را یا اسم دیگر را که بمناسبتی با ن آبادی داده باشند مضاف الیه لفظ چم قرارداده میگویند چم فلان چم بهمان و ممکن که این اصطلاح در جاهای دیگر هم باشد ولی بسیار مزارع و قراء در نواحی و بلوکات هر جائی هست که اصلا در نزدیکی رودخانه نیست و باز باسم چم مشهور است بناء علی ذلک گویند چم اسم قریه ایست از بابی در ملایر در طرف جنوب مشرقی و در چهار فرسنگی دولت اباد در کنار رودخانه که از بروجرد بملایر میاید واقع زراعت اهالی آن از رود مشروب میشود دیم کاری هم دارد در زمستان خیلی سرد میشود ییلاق سختی است مرتع خوبی دارد در این قریه حمامی هم ساخته اند

چم امامزاده حسین از مزارع قریه طایقان قم است که در کنار رودخانه انیشهر در اعلای رودخانه

واقع است

چم اسیا نیز از مزارع قریه طایقان قم است

چم اسیا خرابه همچنین از مزارع قریه طایقان قم میباشد

چم امیرخان از قرای کوهکیلویه فارس است

چم پل کوچک از مزارع قریه طایقان قم است

چم پتکان نیز از مزارع طایقان قم است

چم چنک متعلق بچهار محال اصفهان است

چم جنکل نیز از چهار محال اصفهانست

چم حاجی مراد از مزارع قریه طایقان قم است

چم حاجی میرزا رضا نیز از مزارع قریه طایقان قم است

چم حسین اباد همچنین از مزارع قریه طایقان قم میباشد

چم خلیفه از چهار محال اصفهانست

چم رمضان از مزارع قریه طایقان قم میباشد

چم زالو از قرای بلوک کامفیروز فارس است

چم زیرزه مزرعه ایست از مزرعه خرابه چشمه آبی دارد محل سرچهار زوج عوامل است اما زراعت نمیشود مسافت آن تا نهاوند هفت فرسخ و نیم واقع در کنار رودخانه کاماسا با یلات در ان می نشینند از وحوش خوک و کرک و از طیور کبک دارد

چم زین از چهار محال اصفهانست

چم سرخ قشلاقی است در طرف غربی نهاوند در هفت فرسخی واقع مرتعی است جای زراعت ندارد وحوش و طیور رفوج و میش در اینجا هست

چم سرخه از مزارع قریه طایقان قم است

چم سعداباد از مزارع قم است

چم سعدی مزرعه ایست از نهاوند بلا سکنه جای یک زوج عوامل است نیمزا و مسطح و متصل بقصبه نهاوند در طرف جنوب شهر واقع می باشد

چم شهاب از قرای بلوکات مضافات بندر بوشهر است

چمرم قریه ایست از محال قهپایه از مضافات ولایت ساوه آبش از دو رشته قنات هوایش معتدل حاصلش غله و میوه از قبیل انکور و بادام و زردالو و سیب و هلو میباشد دو باب حمام و یک مسجد و یک اب انبار و یکباب عمارت عالی از ابنیه قدیمه دارد ملکی و ثبت است در سه فرسنگی راه هوران و از دار الخلافه که بهمدان و نهاوند میرود راه است متول جانمحمدخان امیر سیف السلطنه میباشد سکنه یکهزار نفر سابقا بنجاه هم داشته حالا خرابست

چم صالحی از مزارع قریهٔ طایقان قم است

چم صفر علی نیز از مزارع قریهٔ طایقان قم است

چم عابدین همچنین از مزارع قریه طایقان قم میباشد

چم علی اکبر از چهار محال اصفهانست

چم کبود در طرف غربی در سه فرسنگی نهاوند درمیان رودخانهٔ که از توپسرکان بنهاوند می‌آید و داخل بهر کاماسب میشود واقع زمین آن مسطح و جای هفت جفت گاو و از آب رودخانهٔ مزبور مشروب میشود تقریباً پنجاه نفر جمعیت دارد

چم کرو از قرای بلوک کوار فارس است

چم کور از قرای بلوک دشتی فارس است

چم لاس اباد از مزارع قریهٔ طایقان قم است

چم لطفعلی خان از قرای کوهکیلویه فارس میباشد

چم لوچ چشمه و مزرعه ایست در شمال اراک متعلق بخرزل و جزو خالصه است در این چشمه ماهی هست آب چشمه داخل آب ماران شده در دو آب خرزل داخل رودخانه کاماسب میشود صحرای اراک علف و مرتع خوبست شلتوک عمل میاید از نهاوند بچم لوچ هفت فرسنگ مسافت و در طرف غربی این شهر واقع است

چم محسن خان از مزارع قریه طایقان قم است

چم مهدی نیز از مزارع قریه طایقان قم است

چم میرزائی همچنین از مزارع قریه طایقان قم است

چم ری از قرای بلوک کوار فارس است

چم نوروز از مزارع قریهٔ بلوک طایقان قم است

چم یحیی نیز از مزارع قریه طایقان قم است

جم از توابع بلوک گله دار فارس است

جمّ بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان اسم قدیم یکی از شهرهای فارس است که بناسیت جمشید باین اسم باینشهر داده شده

جم از مزارع جبال بارز کرمانست

ج م

جم آباد از قرای قم است

جم برجوق از توابع اربقائی بنشابور و در یازده فرسنگی این شهر در شرقی مشکان واقع آبش از قنات هوایش در زمستان سرد و در تابستان گرم قدیم السنه ایل قوچان در این قریه یورت میکنند

جم تنکو از قرای شبانکاره فارس است

جاجمو بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان محلّه ایست از جرجان متصل بخندق شهر و کوید اهالی جاجمو تلفظ مینمایند ولی در تحریرات جاجم مینویسند

چهار از مزارع کوهستان سیرجان کرمانست

چهار آباد از قرای بلوک فشافویه طهرانست

ارحصار [7] **جماران** قریه ایست از قرای شمیران طهران در دامنهٔ کوه البرز بالای و علی کرها لا بکا مراتبه معروفست واقع دهکده آباد و با صفا و تا نیاوران نیز چندان مسافتی ندارد یعنی در میانهٔ نیاوران و حسن آباد ملکی بکارنده میباشد تا اهالی دار الخلافه از اعیان و غیره بجهت خوبی آب و هوای جماران در فصل تابستان باین قریه آمده ییلاق میشی مینمایند چند باب دکان از قبیل عطاری و بقالی و قصابی متفرق از یکدیگر دارد تقریباً چهل پنجاه خانه و یک حمام دارد مسجد و تکیه مختصری هم در این قریه هست زراعتش از آب قنات مشروب میشود حاصلش گندم و جو و بعضی حبوبات دیگر زمینش سنگستان بعضی صیفی کاری و باغات میوه هم دارد از معارف جماران که از اعیان شمرده میشود عالیجناب آقا سید محمد باقر جمارانیست صاحب املاک و قنات و باغ و عمارتی ممتاز که در همین ده که بنا کرده اند

چاغ سو در نوزده ورسی خاک شکی واقع و رود آچین از نزدیک اینجا جاریست

جمال آباد یکی از قرای شمیران طهرانست بالای نیاوران واقع عمارت و باغ خوبی مرحوم حاجی محمد ناصر خان ظهیر الدوله در این قریه داشته قنات مخصوصی دارد سکنه اغلب سادات میباشند

جمال آباد از دار الخلافه طهران که به تبریز میروند جمال آباد در بین راه در جائیست که از آن کذشته بمیانج میروند از قرا و تقریباً یکقریه بیمرد از اهل جمال آباد تخمیناً پنجاه سال قبل از این نایب السلطنه مرحوم عباس میرزا طاب ثراه محمد علی خان خلج را با ده نفر در جمال آباد قراسوران کذاشت کربلائی محمد نامی از اهل ان کُت قراباغ نزد محمد علیخان نوکر شد شکور نامی برادر کربلائی محمد با سه خانوار بجمال آباد آمده ساکن کردید رفته رفته چند خانوار دیگر هم آمده در جمال آباد ساکن شدند الحال بیست و پنج خانوار در جمال آباد ساکنند کاروانسرائی از بناهای شاه عباس دارد چهار طاق بزرگ چهار سمت کاروانسراست و طاق از طرف طول چنین طاق

بزرگست

بزرگست و از طرف عرض یکطاق چهار زاویه هم اطاق است پشت طاقها از اطراف طویله است بیرون کاروانسرا
بشکل قلعه ایست که شش برج داشته باشد این چند آجار از جمال اباد مینامند ماده تاریخ در ضمن این
چند شعر است که در سر در کاروانسرا در سنگ سفید نوشته شده بخط نستعلیق

بعهد دولت شاهنشه جهان عباس — که هست ثانی عباس در عدالت و داد
بنا نهاد اغورلو امیر دیوانش — رباط جانب دشت دز جمال آباد
بنای دولت او باد تا ابد محکم — که کرد بهر بشر این خانهٔ دعا آباد
چو یافت صورت اتمام این رباط زخیر — بسعی قدرت بازوی بهتر بنا استاد
باتفاق همان گشت فانضا تاریخ — رباط جانب دشت دز جمال اباد

دو قنات شاه عباسی دارد که بر روی هم یکچارک آب دارد جعفرقلیخان پسر محمد علیخان باغی در انجا احداث کرده دو قنات بسنجی انجار امشروب میکند هر دو قنات از شمال بجنوب جاری است و آبادی بالای باغ در پستی واقعشده از جمال اباد بمیانج دو پل میباشد اول پلی است سه چشمه خیلی بنای محکم مرتفع دارد میان دو پایه طاق که از دو طاق جنبین بزرگتر است و طاق کوچک است که رود قزل اوزن از این پل عبور میکند پل دیگر پل میانج است بیست و چهار چشمه دارد در سنه بارس ئیل هزار و دویست و نود و پنج بعد از عبور موکب همایونی چهار چشمه ان خراب شد از پل کذشته وارد میانج میشوند

جمال اباد از آبادیهای سیستانست و شش قریه از توابع جمال اباد میباشد اول ده ملا زید دوم کی سه که سیم ده ملا علی چهارم ده اسمعیل قنبر پنجم ده پسر جعفر ششم ده اکبر محمد جمال آباد را طایفهٔ جمالی در سنهٔ هزار و صد و سی و دو بنا نموده و حالا طایفهٔ کلاوی و مردم طبندان در ان سکنی دارند نود و شش خانوار در جمال آباد هست که عدهٔ نفوس آنها تقریبا هشتصد و هشتاد و دو نفر میباشد

جمال اباد از قرای حومهٔ شیراز است

جمال اباد از مزارع حومهٔ کاشانست از یک رشته قنات که مخصوص اراضی همین مزرعه میباشد مشروب میگردد حاصل آن گندم و جو و صیفی خربزه و هندوانه و خیار است جوز و کرچک خوب هم دارد

جمال اباد از قرای بلوک ارسنجان فارس است

جمال اباد از قرای سبزوار هوایش ییلاقی آبش از قنات دوازده خانوار سکنه دارد

جمال اباد از مزارع براکوه قاینات قدیم التسویه تقریبا یکصد نفر سکنه دارد

جمال اباد از قرای طارم است هوایش ییلاقی محل زراعتش کم و اطرافش جنگل است

جمال آباد از مزارع بلوک سارکاشانست

جمال آباد از توابع مشون کرمانست

جمال آباد از مزارع دشتاب کرمانست

جمال آباد از قرای ورامین طهرانست

جمال آباد قریه ایست در اواخر خاک خمسه و اول آذربایجان

جمال کله اسم یکی از محلات شهر اصفهانست

جمالی از قرای کوهره فادرست

جمالی یکی از مزارع و قرای طبس است

جمانی از مزارع کوهستان سیرجان کرمانست

چچهال اسم بلوکیست حاصلخیز از توابع کرمانشهان و در سمت شرقی این شهر واقع ابتدای جلگه چچهال از اول دربندی است که معروف به تنگ دینور است این تنگ طوریست که قریب یکفرسخ راه از طرفین جبال شامخه متصل بیکدیگر امتداد یافته و تنگ و دره دینور را تشکیل داده و وسعت و عرض تنگ بعضی جاها پانصد ذرع و در برخی مواضع بلد و بیست ذرع میرسد اشجار بسیار از بید و غیره بطور انبوهی در این تنگ روئیده و چاهای بسیار با استعداد دارد و میان تنگ نهری جاریست که منبع آن آبهای گنبد و له و دینور و بعضی از میاه اراضی کلیائیست و از این آب جمیع دهات بلوک چچهال مشروب میشود و فاضل آن در نزدیکی بیستون برودخانه کاماسب میریزد چچهال را چشمه سارها و سرابهای متعدد است که اسامی آنها از قرار ذیل میباشد

(سراب چشمه سهراب) (کیچه سراب) (سراب سرفاج) (سراب بجوبران) (سراب بدربان) (سراب شیخی اباد) (سراب زرد اباد) (سراب جوکلان که از مزارع سمنکان است) (سراب بابا ولی که در سفید چغا واقع است) (سراب نادر اباد) (چشمه بزرگ مشهور بچشمه شاه مارانست)

هنگام طغیان آب بعضی از این سرابها داخل رود دینور میشود و برخی برودخانه کاماسب میریزد سراب بیستون هم جزو چچهال محسوب میگردد چند سراب هم هست که از طرف رودخانه کاماسب واقع و از جمله سراب خلیفه اباد که ملکی ظهیرالملک میباشد و سراب کاکله ملک ورثه مرحوم علیقلی میرزای صارم الدوله است حاصل قرای بلوک چچهال گندم و جو و شلتوک و بعضی حبوبات و در برخی مواضع باغات و اشجار نیز دیده میشود و کثرت حاصل چچهال معروفست اسامی قرای این بلوک از قرار ذیل است

(سمنکان ملکی نکارنده) (حسین اباد (ششتر اباد)) (چشمه سهراب) (کیچه) (ازان اوزان) (براقتاب بابرافتابان)

(باقرآباد) (ناو لیان) (برناج) (ده سراب برناج) (مارانق) (کاشانو کرچهار مزرعه دارد) (سفید چغا) (بیدوبان) (شیخی اباد) (رزداب بازکد اباد علیا و سفلی) (محمود اباد) (مجوبران) (حیدر اباد) (علی اباد) (نادر اباد) (مزرعه مبارک اباد) (مبارک اباد) (اب بارک) (تخت شیرین) (علی اباد) (مال امیری) (موسی اباد) (کناوکل) (علی کردان) (حذری) (قراولی چمبطان) (ببشونی) (چقاکلان) (کلوس) (اهنکران) (کرایه وند) (قوزی وند) (چچونه اباد که ملکی سادات دکه میباشد) (دو دانکه ملکی وبس علیخان و قدری هم ملکی خورده مالک باغات جزئی دارد جمعیتش پنجاه خانوار و طایفه نانکلی در انجا سکنی دارند در نادر اباد سنکری هست که هنکام شکست قشون عثمانی نادرشاه افشار بسته است در سمت کان قلعه آ قدیمی مشهور است که جای بهمن چیر که در شاهنامه اسم او مسطور است بوده از اثار قدیمه در سمت کوه پره مشهور بشبطا بازار در باچه معبر خیابیست که خسرو پرویز بجهة بیلاق خود ساخته که از ان زمان الی الان باقیست و نیلوفر زیادی در دریاچه بعمل آمده در میان تنک دینور نیز بعضی علایم و اثار قدیمه مشهود میکردد از جمله فرهاد تراش که طاق است از میان کوه بریده و چند پله محفوظ و میان طاق مرود نیز در تنک بنور مکانیست مشهور بنظرگاه مولی و مغاره ایست معروف بطویله سوراخ که در آنجا دریاچه آبی هست و کسانیکه بتوانند بدیده و ممکن نیست تا آخر آن بروند و در پشت چشمه سهراب جائیست مشهور باب تا حوضی در انجا ساخته اند که اب جاری در او است و معلوم نیست که اب از کجا می اید و بکجا میرود در بر افتابان چاهیست مشهور بزندان شاه مردم نامه

جمس از مزارع قم است از نهر مزرعه کسبان مشروب میشود سالی یکهزار و پانصد ریال اجاره در ان ميكارند

جمس از قرای طبس است

جمران از قرای بلوک سرجام آبش از دو رشته قنات نفوسش پانصد و ده نفر سکنه دارد

جمقلناد از مزارع میان ولایت مشهد مقدس است در پنج فرسخی شهر واقع قدیم الانشاء و موقوفه حضرت رضا سلام الله علیه دوازده خانوار سکنه دارد ابش از قنات و نزدیک چینو کوهکی واقع است

جمرک از قرای بلوک دشتی فارس است

جمرود از چهار محال اصفهانست

جمکران از مزارع قدیم قم است و دو آبادی دارد یکی که نانکاهی که انوا هادی و مسجد که میگویند در انجا است و مسجد و امامزاده میباشند که در آنجا مدفونند و یکی قلعه جمکران که درو قلعه نو در تو بوده در این عهد سالی پانصد هزار ریال کشته میشود ملک مرغوبی دارد از مزرعه تا شهر قم یکفرسنک است بقدر یکفرسخ هم

عرض و طول مزرعه است که دوازده حصه میشود و شش حصه از خوانین بکیلی و شش حصه از سائرین

چهلهر از مزارع طارم قدیم الشنو بدا عشق آب و از قنات مشروب میشود آبان قلیل و کمی باغات دارد هوایش گرمسیر است

چمن آباد قریه ایست از خواف بالا نگارنده گوید شرح چمن هر جائی در ضمن نگارش آنجا نوشته خواهد شد آنچه در اینجا نوشته میشود اسم قرا و مزارع خواهد بود

چمن افشار از مزارع کوهستان سیرجان کرمانست

چمن عزیز دره ایست از کوههای بابا پیر تویسرکان ملک خوانین سرکان و مزرعه ایست از مزارع آن آبادی و آن کوه منتهی میشود بکوه سرکان و کوه اشکنجه و از سمتی هم متصل است بگردنه که از سرکان و شمال تویسرکان از آن گردنه بهمدان میروند مزرعه چمن عزیز محل بکرزوج عوام است چشمه مختصری دارد

چمن هشتادان از توابع خبیص کرمانست

چمدان از مزارع موج و ثویق دیوان و محل شکار و چرای ایلخی دیوانست منبع حقیقی رودخانه دالچای از چمدانست

چمدار از قرای شادکان من محال الاثار ض اقدس است آبش از رودخانه دواندخ که معروف بجوئی میباشد یکرشته قنات دارد هوایش معتدل است

چمنی از قرای بلوک داهجرد فارس است

چمه از قرای طارم است ملکی علینقی خان سرتیپ پنجاه خانوار سکنه دارد زراعتش آبی و دیمی هوایش معتدل بعضی باغات دارد

چمیل آباد از مزارع مشون کرمان است

جُنابُد صاحب معجم البلدان گوید جنابد رستاقیست از قهستان در خاک نیشابور و دارالحکومه آن قصبه ایست که آن را گوناباد مینامند حمدالله مستوفی گوید جنابد را در تلفظ گناباد گویند شهری کوچکست که پیر کوه زنساخته حصاری محکم دارد چنانکه از بالای آن تل ریک باغات و دیهها و ولایتها مجموع در نظر باشد اما مرکز آن ریک و باغات نباید آبش از کاریز است و آن کاریز چهار فرسنگ درازی دارد و چاه آن تخمینا هفتصد گز میباشد و چند موضع از توابع آنست که مجموع را آب از کاریز باشد و بیشتر کاریزها از طرف جنوب بشمال میرود و دو قلعه بر دو طرف آنست یکی را قلعه حواشیر خوانند و یکی را قلعه دزخان حاصلش غله و میوه و ابریشم نیکو و فراوان باشد نگارنده گوید گوناباد را عوام گون اباد تلفظ میکنند

قلعهٔ کوچکی است و دور آن خندقی سکنه اش زیاده از یکصد نفر نیست سه چهار بابکان دارد اما مزارع توابع آن بسیار است

جابداد بعضی بعضی بلده ایست در قهستان

جنّابه صاحب معجم البلدان گوید جنّابه شهر کوچکی است در خاک دریابار فارس صاحبان علم هیئت آنرا از اقلیم سیم دانسته و گویند هفتاد و هفت درجه طول و سی درجه عرض دارد من مکرر آنجا را دیده ام منتهای بعد آن از دریا سه فرسخ باشد یک خلیجی از دریا تا آنجا ممتد است که کشتیها بواسطهٔ آن بشهر واصل میشوند روبروی در دریا جزیرهٔ خارک است این شهر که از طرف شمال بجره میروند شهر اول مهرویان است و از سمت جنوب اگر بروند شهر سیفیر است بندر شهریا انکه چندان معتبر نیست باز لنگرگاه کشتیها است بعضی گویند این اسم از جنابه بن طهمورث اخذ شده چنانکه در لفظ فارس بیاید سکنه آب چاه میخورند و آب چاهشان خیلی شور است حمزه میگوید که این شهر را در بحرین ما بین مهرویان و سیراف تعیین کرده ولی این سهو عظیم است زیرا که این سه شهر از فارس است و بحرین در خاک عربستان از طرف دیگر دریا واقع امیر ابونصر هم همین سهو را کرده و محتمل که این سهو ابو نصر مایه و اسباب خبط حمزه شده باشد از جنابه تا سیراف پنجاه و چهار فرسخ است

جنار (یا چنار) از مزارع هرمزاباد بلوک زرند کرمانست

جنارندان از مزارع هشون کرمان است

جناره صاحب معجم البلدان گوید ابو سعد جناره را بضم جیم نوشته و آن قصبه طبرستانست ما بین ساری و استراباد

جناشک نیز صاحب معجم البلدان گوید جناشک قلعه ایست ما بین جرجان و استراباد باستحکام و متانت معروف و نکارنده گوید چناشک که اعراب الجناشک گویند از قلاع معروف با حصانت و پیوسته محل تحصن سران و بزرگان که در مازندران و جرجان و استراباد حکمرانی داشته اند بوده است

جنباد از قرا و مزارع قاینات قدیم التسق هوایش سرد سکنه اش چهل خانوار

جُنبد صاحب معجم البلدان گوید عجم این کلمه را کنبد میگویند و آن قصبه خاک نیشابور است ابو منصور گوید کنبد قصبه ایست از رستاق بست در نیشابور و شهری هم در فارس باین اسم موسوم است و بقول حمدالله کنبد رستاق کوچکی است در خاک نیشابور هوایش گرم حاصلش گندم و میوه و در پایین در حوالی قلعه ایست بسیار متین

جنت یکی از قرای کاشانست

جنت اباد اسم یکی از مزارع قم است

جنت اباد یکی از مزارع سبزوار است اشجار میوه دارد آبش از قنات سکنه قرای دیگر انرا زراعت میکنند

جنت اباد از قرای بلوک در بقاضی نیشابور است در یکفرسنگ و نیمی بلده و در سمت شرقی آن واقع زراعتش از اب قنات مشروب میشود هوایش در زمستان سرد و در تابستان معتدل قدیم السنی بوده ده خانوار دارد

جنت اباد از مزارع طبس مسنا من محالات قاینات و بلا سکنه است

جنت اباد از مزارع قوام اباد کرمانست

جنت اباد از قراء قرانکچلوی زنجان در دامنه کوه واقع قدیم السنی و زراعت آن بکلی دیم و سعف دیم زارش زیاد هوایش بسیار سرد آبش از چشمه سار که از جبل بر میخیزد بیست و پنج خانوار سکنه دارد

جنجان صاحب معجم البلدان گوید جنجان را بعضی خنجان مینویسند و ان شهریست در فارس

جنجرود نیز صاحب معجم البلدان گوید اصل انکلمه کنجرود و قصبه ایست نزدیک نیشابور

جنداد از قرای بلوک ساوجبلاغ طهرانست

جندسین از قرای ابهر رود زنجان پانزده خانوار رعیت دارد زراعتش دیمی و بستانی آبش از چشمه سار

جندفرخ صاحب معجم البلدان گوید معجم این لفظ را بندفرک وان قصبه ایست بیکفرسخی نیشابور

جندفرقان نیز صاحب معجم البلدان گوید جندفرقان را جفرقان میگویند وان قصبه ایست نزدیک مرو

جندق و بیابانک عبارتست از هفت قریه مختصر و قرای سبعه معروف مسافت و امتداد خاکش بیست و پنج فرسخ و در نهایت تنگی و سختی متصل بخاک سمنان و دامغان و اغلب مسافرتها اهالی باین دو ولایت و یزد میباشد با مزارع ان از قنوات و چشمه سار ان کمتر هشت خمس و پنج از مزارع حاصل میدهد رئیسه اسامی قرای این ولایت نیز از اینست (جندق) (فرخی) (حور) (بیاضه) (اردیب) (ایراج) (مهرجان) انواع فواکه بقدر کفایتش در جندق و اردیب و ایراج هست اما در فرخی و حور و بیاضه و مهرجان غیر از نخل و درخت انار هیچ نیست تابستانش بشدت گرم و زمستان هوا قریب باعتدال است عده نفوس این ناحیه دو هزار و پانصد نفر و غالبا بزراعت مشغولند و بعضی هم شتر داری میکنند محصول این خاک زیاد از اذوقه سه ماهه اهالی نیست و از هر طرف بکویر نزدیکست انجا مشهور بزندان انوشیروان است ابتدا

آبادی آن معلوم نیست از چه زمان شده صحرای جول و حوش تا چهار فرسخی که بکوه نرسیده در سالهای بارندگی انقوزه و قدومه و اسفرزه و زیره بعمل میآورد و برای فقراء در فصل بهار بدین واسطه عیشی حاصل است در سنواتیکه خیلی برف میآید علفی میروید که هم از تخم بو بجه شبیه است و سکنه از او معاش مینمایند و هم این علف را جمع کرده آرد مینمایند و از آن نان میپزند این نان تا گرم است خوشبو و بیمزه نیست بعد از سرد شدن خیلی سخت میشود و خوردن آن دشوار است ظرفهای اهالی ساختن مثل آبه دوختن نوعی نیم چکمه است که از اعراب میآمده هیزم و زغال ایشجر فراوان و صد من هیزم تا سی شاهی قیمت دارد از معارف جندق میرزا ابو الحسن متخلص بیغما شاعر معروف است که از اساتید شعراء محسوب میشود و در انواع شعر از جد و هزل و قطعه و غزل و مثنوی و غیرها یدی طولی داشته و سرداریه یغما و رسایل نظمیه دیگر که اغلب هجو و مطایبه است خالی از لطافت و ظرافتی نیست بلکه شان و مرتبه دارد و منشآت نثر یغما نیز مطرح و محل نظر است دیوانش بطبع رسیده و منتخبات اشعارش زیاده از این است که در این کتاب گنجد در اوایل این عهد ابد مهد یغما بجوار رحمت ایزدی پیوست پسرهای یغما خاصه میرزا اسمعیل و میرزا ابراهیم از کمالات پدر حظی وافر برده اند و از معارف ارباب کمال میباشند

جندقلو از ناحیه قراپرجلوی زنجان قدیم [illegible] و دارای بیست خانوار سکنه است آبش از رودخانه و هوایش معتدل است

جندویه صاحب معجم البلدان گوید جندویه قصبهٔ خاک طالقان خراسان است اول محاربه که مابین ابو مسلم خراسانی و قشون بنی امیه روی داد در اینجا بود

جند خسرو یا جند بوخسرو بعقیده صاحب معجم البلدان یکی از هفت شهر خسرو است و انها را مدینه المدائن نیز میگفته اند و این شهرها کلیةً تشابه داشته اند در حوالی این شهر منصور ابو مسلم خراسانیرا کشت

جندی شاپور صاحب معجم البلدان گوید جندی سابور یکی از شهرهای خوزستان است از بناهای شاپور بن اردشیر و اسرای روم را که شاپور از روم گرفته بود اینجا جمع کرد و ساخلوی در اینجا گذارد حمزه گوید این لفظ ابتدا جندی شافور بوده بعضی حروف آن ظاهراً از کثرت استعمال جندی سابور شده ولی این فقیه گوید وقتیکه شاپور راه گم کرده و مفقود شد همراهانش در صدد طلب او برآمدند و او را به نیلشابور رفته چون او را یافتند گفتند نیست شاپور و این عبارت اسم این شهر شد بعد این شهر شاپور خواست هم از اینجا سؤال کردند که بدینجا برای چه آمده اید گفتند شاپور خواسای یعنی در طلب شاپوریم و اسم این شهر هم باین مناسبت شاپور خواست میباشد آخر الامر چون او را در جندی شاپور یافتند یاد کردند که جندی شاپور

یعنی جسنیم شاپور را و این عبارت نیز اسم این شهر بشد خلاصه شهر بزرگ معتبری است خاکش خوب و مزروع رودخانه متعدد و نخل فراوان دارد یعقوب بن لیث صفاری که در سال دویست و شصت و سه با شصت بخوزستان آمد بواسطهٔ استحکامی که جندیشاپور را بود و نزدیکی آن بولایات بگرد این شهر قرار گرفت و در سنهٔ دویست و شصت و پنج در همین جا درگذشت و هنوز قبر او پیدا است اما فتح این شهر بدست عساکر اسلام چنین نوشته‌اند که در خلافت خلیفهٔ ثانی در سال نوزده هجری بعد از فتح نهاوند مسلمین بمحاصرهٔ جندیشاپور پرداختند و هنوز بشهر یورش نبرده بودند که دیدند دروازه های شهر باز شد و سکنه بیرون آمدند مسلمین جویای علت شدند سکنه گفتند شما با امان داده‌اید ما هم تسلیم و راضی شده‌ایم که خراج دهیم و شما ما را ایمن بدارید مسلمین انکار کرده گفتند میان ما و شما گفتگوی امان نشده و ما امان نداده‌ایم چون سکنه زیاد ابرام در این باب نمودند مسلمین در مقام تحقیق برآمدند و معلوم شد یکنفر غلام مکنف نام از جانب مسلمین کاغذی جعلی بسکنه شهر نوشته و شرایط مصالحه را معین نموده مسلمانها خواستند تمکین این مطلب نکنند ولی سکنه گفتند ما گمان کردیم نوشته از شما است و بشرایط آن اقدام نمودیم حالا دیگر هیچ نباید کرد مگر اینکه شما از دور شهر بروید مراتب را بخلیفهٔ ثانی نوشتند خلیفه در جواب نوشت که بروفق نوشته جعلی عمل کنند لهذا مسلمین دست از محاربه کشیدند و رفتند این فقره بموجب روایت سیف است ولی بلاذری گوید بعد از فتح شوشتر ابو موسی اشعری بجندیشاپور رفت سکنه ترسیده امان خواستند و با ایشان امان دادند و اصلاً بکسی اذیتی وارد نیامده و مال احدی نیز بنهب و تلف نشده مگر اینکه سلاح سکنه را تماماً بگرفتند ولی یکقسمتی از اهالی که در حوالی کلتانیه جمع شده بودند ابو موسی ربیع بن زیاد را بدفع ایشان مأمور کرد و بعد از جنگ آنها را مطیع و شهر کلتانیه را فتح نمود

جندین صاحب معجم البلدان گوید احتمال میدهم جندین محلی باشد در خاک همدان

حمدالله مستوفی گوید جندیشاپور از اقلیم سیم است شاپور بن اردشیر بابکان بساخت و شاپور ذوالاکتاف در او عمارت بسیار کرد شهری وسط و گرمسیر است هوایش بد و نیشکر بسیار دارد

جنزرود نیز بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان اولاً قصبه ایست نزدیک نیشابور ثانیاً شهریست از کرمان مسافت آن تا سیرجان و بردسیر سه روزه راه است

جنزه یاقوت گوید عوام آنرا جنزه و گنجه هم میگویند و آن اولاً شهریست معتبر در خاک اران ما بین شروان و آذربایجان در شانزده فرسخی بردعه واقع اهالی آنرا جنزوی میگویند ثانیاً بعقیدهٔ ابن فقیه شهریست در خاک کابل نگارنده گوید شرح گنجه در حرف کاف بیاید انشاء الله تعالی

جَنَک از قرای سبزوار است هوایش ییلاقی و زراعتش از آب رودخانه و کاریز است

جنقان صاحب معجم البلدان گوید جنقان محلی است در فارس و مخفی نماند که این جنقان غیر از جنقان اخشه خوارزم است

جنکستان قریه ایست از توابع ماهان کرمان

جنکل از مزارع کوهستان بلوک زرند کرمانست

جنکلدره از قرای استرآباد است آبش از آب رودخانه سرخ محله مشروب میشود اهالی در سیاه مرکوه که در دهنه کوه واقع است ییلاق مینمایند جمعیت این قریه سیصد و شصت نفر است

جنوجرد بعقیدهٔ یاقوت حموی جنوجرد قصبه بزرکیست در پنجفرسخی مرو و قوافلی که از مرو به نیشابور میروند منزل اولشان در جنوجرد است من در سال ششصد و چهارده از آنجا گذشتم و چنین بخاطرم می آید که جنوجرد بازاری وسیع و خانه های قشنگ و مسجد بزرگ و باغات دارد

جنوک از مزارع فشارود قاینات قدیم النسق و بلاسکنه است

چنار از توابع کربال فارس است

چنار از مزارع طبس مسینا من محال قاینات است

چنار از قرای بلوک آبادهٔ فارس است

چنار از قرای دره جز من محال خراسان هفده خانوار سکنه دارد

چنار از قرای رستجید بیرد در میان کوهستان واقع زراعتش از آب رود مشروب میشود سکنه آن سی و هفت خانوار بعضی باغات داشته که حالا خرابست

چنار از مزارع حسن آباد کاشانست

چنار از اسدآباد که بکنکاور میروند در طرف دست راست جاده قریه ایست موسوم بچنار در آن واقع اشجار زیاد دارد خالصهٔ دیوان است امامزادهٔ هم در دامنه در نزدیکی این قریه میباشد

چنار آرکون از قرای دماوند است بیست خانوار سکنه دارد

چناران قلعه ایست از قلاع بجنورد واقع در میان دره از آب چشمه مشروب میشود پنجاه خانوار سکنه دارد

چناران دهی است از دره های آرپتمان تویسرکان در جمیع این ده درخت چنار روئیده هر چنار پنجسال قاشق تراش و لابنی از این درختها خریده مثل بید سر کرده بمصرف میرسانند همه این درختها خودرو میباشد لطافت هوای این ده مشهور و چشمه ساران زیاد و منتهی بکوهی میشود که از آنجا شکنبه

میبامند

چنامند و ان سمت کوه هداست اهل سرکان اغلب میوه های خود را بد وش گرفته از گردنه اشکنجه بهمدان میبرند و میفروشند و در وقت عصر مراجعت بسرکان مینمایند کوههای این ناحیه کلا از بابت چشمه سار و لاله های الوان و علفهای خوب مطرح انظار است کنار چشمه سارها و نباتهای زیاد میروید نخود خودرو هم در این کوهستان بسیار است و شبنم سنگی دارد شبیه بجوهر گوگرد دانه های نخود سیاه است

چناران از قرای نیشابور و در شش فرسخی بلده در دامنه کوه در سمت علیای قریه موشان واقع زراعت آن بعضی از قنات مشروب میشود برخی از آب رودخانه قریه کرونه اسفریه قدیم النسق و هوایش در زمستان و تابستان معتدل بیست و پنج خانوار سکنه دارد زراعتش صیفی و شتوی و سکنه گوسفند زیاد دارند

چناران از قرای بافت بزنجان کرمان است

چناران بیگلرخان متعلق بجزل و در طرف غربی نهاوند در هشت فرسخی و نیمی واقع جزئی ملکی ابیست محل دو سه جفت گاو جنگل هم دارد از بابت زه یکی بلرستان خالی از سکنه است چشمه کوچکی در این محل هست که جزئی آبی از آن جاریست کوه آن خرس و خوک و قوچ و میش دارد آخر خاک جزل است که بعد بخاک کرمانشهان و لرستان اتصال مییابد

چناران بیگمرزاخان تا چناران سابق الذکر نیم فرسخ و آن نیز جزئی ملکی است محل دو سه زوج عوامل جنگل هم دارد زراعت نمیشود چون مرتع خوبی دارد گاهی ایلات با نجا می آیند در سایر حالات مثل چناران بیگلرخان است

چناران یکی از بلوک توابع مشهد مقدس و از سمت شمال محدود است بخاک قوچان و از طرف جنوب بمیان ولایت و در زاب سمت غربی و جنوب غربی کلمکان و شاندیز و از جهت شرقی رادکان رودخانه چناران دو رشته است یکی رودخانه که از نیشابور می آید و منبع ان فریزی است و دیگری از سمت نیشابور که منبع ان اخلمد میباشد قصبه چناران خرابه و سه صد خانوار باقی مانده در بلوک چناران اثار قلعه خرابه شهر منیجا است و گویند منسوب بمنیجه دختر افراسیاب و آباد کرده او است

چناررود از قرای کاشان است

چنارسرخ قریه ایست از سرجام تقریبا یکصد نفر سکنه دارد

چنارسفاوه از قرای کوهگیلویه فارس است

چنارناد از قرای بلوک سرچاهان فارس است

١٠

چاره‌یه از مزارع بلوک کوهپایهٔ کرمانست

چارویه از مزارع کوهستان فارس است

چاره اسم یکی از جویبارهای تویسرکان است و محلی است از اراضی مرغوب سرابی بر جنب رود کزند واقع و از تویسرکان تقریباً هزار قدم که سربالا میروند امامزادهٔ بالای تپه واقع است موسوم بامامزاده اسمعیل از اولاد بلافصل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و دو هزار قدم که از این امامزاده دو تپه سرازیر شوند کوهی است که از اقلند دست پا مینامند مکانیست در کمال لطافت هوا بالای آن تپه که میروند جمیع تویسرکان در مد نظر است و اگر در آنجا عمارتی سازند منظر آن بی نظیر خواهد بود ما بین این تپه و امامزاده تپه‌ایست که از اسفری میگویند ملکی خورده مالک و اراضی آن مرغوب‌تر از سایر اراضی سرابی است

چاری دهکده ایست از نهاوند در طرف غربی و در سه فرسخی شهر واقع در پایین کوهی متصل بکوه گرو پنج شش چشمه کوچک دارد که آب جمله بقدر نیم سنگ است غالب اراضی این دیم کار است و آبی کم محل بستن چفتکاو در کوه آن از وحوش خرس و گراز و از طیور کبک پیدا میشود اراضی آن پستی بلند و تقریباً دویست نفر جمعیت دارد

چاری متعلق بقاپانلو . بابر است

چنرغزبال از قرا و مزارع بلوک چناران مشهد مقدس است واقع در سمت قوچان

چبرمی از قرا و مزارع طبس واقع در جلگه قدیم الشتو هوایش معتدل آبش از قنات محصولش گندم و جو و تریاک میباشد

چندلا از قرای سواد کوه است هشت خانوار سکنه دارد

چنکل از قرای تربت حیدریه است خالصه دیوان اکثر طوایف و ایلات بلوچ و ایلات نخعی در آنجا قشلاق میکنند زراعت آن از آب کال سالار مشروب میشود باغات ندارد سکنه آن تقریباً هشتاد خانوار

چنکاس از قرای ابهر رود زنجان قدیم الشتو و ملکی نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا و از دو دانگ مشهور به تیره بند است چهل خانوار سکنه دارد محصولش غله دیمی و آبی بیشتر از رود ابهر رود مشروب میشود باغ ندارد مراتعش پر آب و علف و در وسط کوه واقع هوایش بسیار سرد ایلات شاهسون اینانلو در آنجا ییلاق مینمایند

چنکوب از قرای بجاس رود زنجان خالصه دیوان قدیم الشتو پنجاه خانوار سکنه دارد زراعتش

از یک رشته قنات و یک چشمه مشروب میشود حاصلش غله دیمی و آبی

چنگوره از قرای خرقان قزاکوزلو است زراعتش نصف آبی و نصف دیمی باغات و میوه جات
زیاد دارد یکصد خانوار در این قریه سکنا کنند

چنگوری از قرای سجاس رود زنجان خالصه دیوان و قلیم النسق سی خانوار سکنه دارد
محصولش غله آبی و دیمی از آب رودخانه مشروب میشود دو چشمه آب هم دارد و پنجه کاری مینمایند
هوایش ییلاق است

جوابن از قرای بلوکات مضافات بندر بوشهر طول این مضافات از مغرب بمشرق بیست فرسخ عرض متفاوت
یعنی از شش فرسخ الی هشت فرسخ اراضی شوره زار و رمل هندوانه دیمی بسیار خوب در اینجا عمل میآید
سکنه عبای شتری بسیار اعلی میبافند

جواجات اسم قریه ایست در بین راه تنکابن بلاهیجان

جواداباد از مزارع عرب آباد سیرجان کهنه میباشد

جواداباد از قرای ورامین طهرانست

جواران از قرای رابر و اسفندقه کرمانست

جوارد از قرای دماوند است و پانزده خانوار سکنه دارد

جواله مزرعه ایست از مزارع رودآور تویسرکان یکصد و سی جریب اراضی دارد بدون قنات عین
ملکی مرحوم میرزا شفیع تویسرکانی و موقوفه حضرت سید الشهداء علیه السلام است

جواندان بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست در فارس

جویاد از مزارع طبس مسینا من محال قهستان قلیم النسق آبش از قنات هوایش معتدل است پنجاه خانوار سکنه دارد

جوپادام از قرای رابر و اسفندقه کرمانست

جوپار مخفف جوبیار و از قرای کرمانست در پنج فرسنگی شهر در طرف جنوب آن واقع قریه معتبر
متنزهی است آباده از چهارصد باغ دارد و فواکهش نیکو است و قنات آن یکی مو و سوم بکوهر ریز و دیگر
معروف بگوهر ریز است و آب هر دو بعذوبت موصوف جوپار را مشروب میسازد مزارعی در این قریه میباشد
که از آنجمله مزار شاهزاده حسین میگویند و مردم از آن زیارت میکنند در حوالی آن مزار مرحوم محمد اسمعیل خان
وکیل الملک کاروانسرا و بازاری و باغچه موسوم بباغ فردوس ساخته و آباد نموده و بفاصله دو میل
مزرعه احداث کرده و آنرا اسمعیل آباد نامیده که مشتمل است بر باغات و وسیع عمارات در قیع ابریشم ترتیب داده

درجوپار برنج عمل میاید و بیست خانوار در جوپار ساکن و عدهٔ نفوس آنها تقریباً هزار و دویست نفر میباشد

جوبار صاحب معجم البلدان گوید این لفظ بمعنی نهر آب است (مقصود جویبار است) چند محل موسوم باین اسم است اولاً جوبار یا جوباره محله ایست در اصفهان ثانیاً قصبه ایست نزدیک هرات ثالثاً قریه یا محله ایست از جرجان رابعاً قصبه ایست نزدیک مرو

جوبان نیز صاحب معجم البلدان گوید اصل جوبان کوبان میباشد و آن قصبه ایست نزدیک مرو

چوپان محلی یا محله اسم محوطه ایست نزدیک شهر کرمان بمعنی گوسفندداران در آنجا هستند شیر و ماست گوسفندان خود را بشهر آورده میفروشند

چوپایان از مزارع میان ولایت مشهد مقدس است در هشت فرسخی شهر واقع بیست خانوار سکنه دارد از آب رودخانه کشف رود مشروب میشود هوایش معتدل میباشد

چوب‌بست اسم یکی از راههای قوچان است باراضی ترکمان نشین

چوب‌پشت از قرای بلوک چارانست بسمت قوچان

جوبر صاحب معجم البلدان گوید جوبر قصبه ایست نزدیک نیشابور

جوبرقان صاحب معجم البلدان گوید جوبرقان اسم رستاقیست از نواحی اصطخر که دارالحکومه‌اش مشکان میباشد

جوبره نیز صاحب معجم البلدان گوید جوبره مخفف جوباره است که اسم یکی از محلات اصفهان میباشد

جوبق صاحب معجم البلدان گوید این لفظ بمعنی خانه و سرائیست که مسافرین در آن منزل میکنند ابوسعد گوید جوبق هم مینویسند و در لغت فرس بمعنی زمینی است که در آن چوب میکارند نیز بمعنی کاروانسرا است و چند محل باین اسم موسوم است اولاً جوبق مرو ثانیاً جوبق نیشابور ثالثاً جوبق حوالی نسف

جوبق از مزارع میان ولایت مشهد مقدس در چهار فرسنگی شهر واقع آبش از رودخانه کشف قدیم النسق هوایش معتدله و از ده خانوار سکنه دارد

جوبناباد صاحب معجم البلدان گوید جوبناباد را جوبناباد و جوبم آباد نیز میگویند و آن قصبه ایست پهلوی بلخ

چوبین بعضی گویند چوبین شهری بوده از ابنیه کیانی و برخی نسبت بنای آنرا ببهرام چوبینه سپهسالار

بهمان کوبنده چوبین در زمان صفویه خراب شد و پس از خرابی قلعه در آن بنا ساختند در عهد خاقان
مغفور فتحعلیشاه طاب الله ثراه حسینخان حاکم بلوکات ملایر بنای این قلعه را تجدید کرد که حالا هم آبادانست
بعد از آن مرحوم شیخ علی میرزای معروف بشیخ الملوک بملایر آمده در چوبین بنای شهر گذاشت [۲] این شهر موسوم
بدولت آباد شده قاعده و دار الحکومه ملایر گردید در دولت آباد سه مسجد هست یکی از بناهای شیخعلی میرزا
که آباد و محل تدریس و تحصیل طلاب است یک مسجد هم از بناهای حسینخان است که حالا بکلی خراب میباشد مسجد سیم
در این عهد ابد مهد در حکومت نواب والا اعتضاد السلطنه وزیر علوم و معادن میرزا اسدالله خان نایب اول
وزیر علوم که نیابت حکومت ملایر داشت بنا کرده و موقوفه جزئی دارد بازاری و حمام و کاروانسرائی شیخ
الملوک بنا نموده که وقف مدرسه است سه حمام و یک کاروانسرای اربابی هم در دولت آباد هست پنج محله
این شهر راست که یکی موسوم بزورآباد و یکی دولت آباد که رعایای خالصه می‌نشینند یکی محله فراهانیها یکی
محله زندیه یکی محله دروازه ازنا و جمعیت این شهر تقریبا هزار خانوار است چهار قنات خالصه و سه قنات
اربابی دارد دولت آباد تا ابتدای این دولت جاوید عدت خالصه بوده از نوقفات خالصه شده اغلب زراعت
اینجا آبی و جزئی دیم کاری دارد قریب ششصد جریب باغات خالصه است پانصد جریب هم باغات اربابی
دارد مسکن سکنه شهر در دامنه کوه است در سمت شرقی شهر کوه سخت سنگی است معروف بکوه تنبه بالا
کوه زمین دیم زار است از جنس شکار کبک زیر و کبک بسیار دارد چشمه آب در اینکوه نیست سمت شمالی
شهر کرم کوه است در طرف شرق ما بین اینها و کوه دربندی است که عرض آن پانصد قدم بیشتر نیست
قریه ازنا و خالصه در همین دربند واقع است چهار قنات خوب دارد کوه سنه شکلا مثلث است که زاویه
آن بالای دولت آباد و از سایر کوهها اطراف نمایانتر است در سمت شرق نیز دربندی است که عرض
آن یکهزار و پانصد قدم میشود در دره ما بین آن و جوزان اینکوه بریده شده است ازناوله در آن دره
واقع میباشد و قریه خوبیست در این ده مخصوصا از انگور شیره و سجوق و باسلوق خوب بعمل میاورند
طرف شرقی آن کوه لشکر در است که سلسله آن رو بمشرق کشیده شده و از جبال معظمه و متصل بکوههای
کزاز و عراق و شاهکوه میباشد کبک و ارغالی و بز فراوان دارد پلنگ هم در اینکوه دیده میشود
سمت جنوبی کوه لشکر در دره کمازان ملیشین و بعضی از قنات خالصه است دهات بسیار دیگر نیز میباشد
سمت شمال دره ما بین آن جوزان است از هر دره دو رودخانه کوچک جاری است که از مشرق ابتدا کرده
رو بمغرب رفته از قریه دم شاط و قریه هزار جریب پایان بجنوب شده از دربند طائمه گذشته بحلکه نهاوند
میرسد و در وسیج برودخانه کاماسب میریزد باز رو بمغرب جریان یافته تا از خزل و قریه کرهرس میگذرد

[۲] و همچنین است مرحوم محمد علی میرزای معروف بدولتشاه ابن خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب الله ثراه جعل الجنة مثواه

و بحلکه

بجلگه جمیال از بلوکات کرمانشاهان میرسد کرم کوه از مشرق بمغرب کشیده شده و منتهی بکوههای تویسرکان و الوند همدان گردیده هوای دولتاباد نسبت بدهات گرم است خندق و حصاری داشته که حالا خراب میباشد و آسیا دارد که خالصه و دیگری اربابیست

مسافت ملایر بنهاوند و بروجرد و تویسرکان مساویست یعنی از ملایر بهریک از این سه بلد شش فرسنگ تا همدان نه فرسنگ

چوبین از طهران که بمشهد مقدس میروند در میانه داورزن و مهر یکی از قرای واقعه در طرف راست راه چوبین است

جوتوبه از مزارع رابر و اسفند قه کرمانست

جوتیغ از قرای بستانست بیست و دو خانوار رعیت دارد

جوخ اسم قریه ایست از داغستان در ناحیه عندال نادرشاه افشار در حوالی این قریه جنگ سختی با جماعت آوار که در جبال واقعه در اقصای داغستان ساکن باشند نموده است

جوخان صاحب معجم البلدان گوید جوخان شهر کوچکی است نزدیک طیب در قلمرو اهواز

جودانه از طهران بمشهد مقدس که میروند در میانه ارمیان و میامی در سمت راست راه یکی از دهات موسوم بجودانه است

جودرز صاحب معجم البلدان گوید جودرز معرب گودرز است و آن اسم قلعه ایست در فارس که آنرا جودرز صاحب گنجه و نیز مینامند واقع در بلوک کامفیروز در محلی که شریعه نامیده میشود بسیار قلعه محکمی است

جودقان بعقیده صاحب معجم البلدان قریه ایست نزدیک باخرز در دهات نیشابور

جوده نیز بعقیده صاحب معجم البلدان رستاقیست در کوهستان آذربایجان

جوراب صاحب معجم البلدان گوید جوراب قصبه ایست نزدیک به الجیم در جبال

جوران نیز صاحب معجم البلدان گوید جوران قصبه ایست نزدیک به دروازه های همدان

جوربد نیز بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست در نزدیکی اسفراین در دهات نیشابور

جوزان بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست نزدیک شهر اصفهان

جوجیر صاحب معجم البلدان گوید جوجیر محله ایست در اصفهان و مسجدی دارد که به این اسم موسوم است

جور صاحب معجم البلدان گوید شهریست در فارس و بیست فرسخی شیراز این شهر از اقلیم سیم طول

جوراب

قریه ایست از قرای ملایر محال اسفندآباد دیوان در جنوب شرقی دولتاباد واقع قریب دویست خانوار رعیت و قنات معتبری دارد زراعتش آبی و جزئی دیمی سه آسیا که خالصه و دوازده دانگ این قریه هشت قلعه معروف بقول الد قلعه مرحوم شیخ علی میرزا بالای تپه ساخته که حالا خراب است و یکی از سمت جوزان آمده از جوراب میگذرد و داخل رودخانه نزدیک میشود و لجان آنجا فایده نمیرساند مسافت آن تا دولتاباد یک فرسنگ قریب صد و پنجاه جریب باغ و بیشه دارد

غربی آن هفتاد و هشت درجه و سی دقیقه و عرضش سی و یک درجه شهر نیست آباد در جای با صفائی بنا شده
عجم او را گور مینامیدند که بمعنی قبر باشد گویند عضد الدوله بویه مکرر باین شهر بتفرج میرفت لیکن از بس مردم
گفتند ملک بگور رفت عضد الدوله اسم آنجا را تغییر داده فیروز آباد کرد بنا بر قول ابن فقیه اردشیر بن بابک بن ساسان
این شهر را بنا بان نیز آبادی بساخت و اردشیر خره نامید و اعراب خره را جور خواندند این شهر را بوضع دارابجرد ساخته
و در آنجا یک آتشکده بنیاد کرد این پادشاه چند شهر دیگر هم ساخته که هر یک را در موضع خود ذکر کنیم اصطخری گوید
اردشیر شهر جور را در زمینی که آب راکد فراوان داشت بنیاد نهاد این پادشاه در حین مجادله دشمن
نذر کرد هر جا بر خصم غالب آید در آنجا شهری و آتشکده بسازد اتفاقا در محلیکه شهر جور بنا شده بر دشمن غلبه
نمود و فتح کرد بنا بر این ابتدا زمین را خشک انداخته و شهر جور را بساخت این شهر بزرگی و عظمت اصطخر است
بارو و خندق و چهار دروازه دارد در مرکز شهر دکه یک مسطحه بنای عالی بوده که اعراب طربال و عجم
ایوان مینامیدند و آن هم از بناهای اردشیر و انقدر مرتفع است که طرفا علای آن بر تمام شهر و حوالی مشرف
میباشد در طرف روبرو بالای کوه نهر جاری تعبیه کرده بود که از این نهر آب با آتشکده که در بالای
مسطحه دایر بوده میامده الآن بناهای روی مسطحه خراب است و مصالح انرا در جاهای دیگر بکار کرده اند نیز
اصطخری گوید شهر جور بنهایت معتبر و بکثرت زیاده در شهر هم عمارات و باغات و بساتین است
مسافت این شهر تا شیراز بیست فرسخ میباشد در جور گل سرخی هست ممتاز موسوم بجوری که کمال خوبی را
دارد و رنگ ان روشن و سرخ و سری شاعر در حالتیکه مدعی بر این شد که خالدی ابیاتی از اشعار
او را سرقت نموده گوید

قد انست العالم غاراته … في الشعر غارات المغاوير
اتكلني عند قوافٍ غدت … ابهى من العقد المعاطير
اطيب من نسيم الصبا … جاءت بريّا الورد من جور

اما فتح عساکر اسلام این شهر را احمد بن یحیی بن جابر از قول جمعی از فضلا نقل کرده گوید پیش عرب مکرر
باین شهر یورش برده و بمقصود نرسیدند تا اینکه بر حسب اتفاق عبد الله بن عامر آنرا مفتوح شد تبیین
انکه روزی یکنفر مسلمان نماز میخواند و در پهلوی خود خرجینی داشت که نان و گوشت در آن بود از
قضا سگی رسید و خرجین را ربوده و فرار کرد مسلمان عقب آن سگ رفته بیک مدخل مخفی که بشهر
راه داشت رسید و چون بر این مدخل وقوف یافت عساکر اسلام بهدایت او از همان مدخل بشهر ورود
کردند و شهر را گرفتند بعد عبد الله بن عامر قصد اصطخر کرد و آنجا را بیورش و غلبه گرفت لیکن بعضی

از مصنفین گفته‌اند جور بعد از اصطخر مسلمانان شد

محمد مجدی مینگارد وقتیکه اسکندر ایران را فتح کرد چون دید فیروزآباد بواسطهٔ محل مستحکمی که در وسط کوهها دارد آنقدر حصین است که نمیتواند از آن متصرف شود لهذا آب رودخانهٔ خنایفقان را گردانده و آن صحرا را در آب مستغرق ساخت و سیصد سال بعد آنجا بشکل مرداب شد اردشیر بابکان خواست آن صحرا را خشک بیندازد که شهری بنا کند مهندسین با مهارت را خواسته مشورت کرد و بعد العمل ایشان اول یکی از قطعات کوههائی را که بمنزلهٔ بدنهٔ مرداب بود سوراخ کردند همینکه نزدیک شد سوراخ بآب برسد در بدنهٔ آن قطعه کوه دو میخ آهنی بزرگ کوبیدند و بآن زنجیرها بستند آهنی پیچها آویختند که عمله‌جات در آن بنشینند و کار بکنند تا وقتی که بآب برسند فوراً ایشان را با زنجیر بالا بکشند که خفه نشوند ولی از بدبختی آب که رسید فرصت اینکار را نیافتند و آب زنجیرها را پاره و عمله‌جات را تلف کرد هنوز در بدنهٔ آن کوه میخ و حلقه دیده میشود که نصب است

صاحب نزهة القلوب گوید فیروزآباد از اقلیم سیم است در میان شهر عمارتی عالی ساخته و چندان بلند کرده‌اند که هوایش خوش شده و از کوه بفواره آب بران بالا برده و گرد آن دکهٔ عظیمی کرده که آن عمارت را ایوان خوانند که بوقتی که اسکندر رومی فتح بلاد میکرد جهة آنکه به طرف آنجا رفتن بگریوه فرو می بایست رفتن از فتح آن عاجز شد آب رود خنایفقان را از بهر آن بگردانید و سر در انجا داد تا آن شهر خراب شد و بحیره گشت اردشیر بابکان خواست آن بحیره را خشک گرداند تا بر آنجا باز شهری بسازد براره (برازه) معمار طرف شک نقبی برید و بوقت آب کشیدن زنجیری بر میان بست تا سالم ماند آب قوت کرد و زنجیر بگسست و او را هلاک گردانید و سقف آن بیرون زد کار فرو می افتاد تا در ره شد اردشیر بر آن زمین شهری ساخت و اردشیر خوره نام کرد عضدالدوله دیلمی تجدید عمارت آن نمود و فیروزآباد خواند هوایش گرم و متعفن است آبش از رود خنایفقان می آید و اکنون بآب برازه مشهور است گلابش خوشبوتر و بهتر از دیگر ولایات و مردمش متمیز و بصلاح باشند

صاحب زینة المجالس گوید هوای فیروزآباد بسیار مضر و غریبان را مریض باشد از آب رودخانهٔ خنایفقان مشروب میشود گلابش بسیار خوبی دارد و انعل می آید سکنه طبعاً متدین و ملایم هستند

مؤلف گوید فیروزآباد از بناهای اردشیر ساسانیست و از جاهای خوب بنا آثار خندقی عریض و عمیق دور آن دیده میشود دیواری داشته که موسوم بمناره بوده و عمارتی از سنگ ساخته شده که بجای گچ

یا این پادشاه آنرا تعمیر کرده

سرب بکار برده اند آثار آن هنوز نمودار است و مخصوصاً علامتی از درب عمارت مشاهده میشود
فیروزآباد در این عصر قصبه ایست که آب و هوای گوارا و سالمی دارد و باغات مرکبات آنش بسیار است درخت
پتاوی فیروزآباد بهای معطری دارد قرای آن جادشت کوشک ده شیر سرمیدان ده خلوت کلک خوید
باغ شاه کلیسیا احمدآباد هرون نوبرون ده نوده بین دولت آباد دخونجان امداسبی کنک شاه مرد
نقش رستم در قلعهٔ دختر است که در حوالی فیروزآباد در بالای کوه واقع شده حمامی دارد در کمرکوه غاری
و طولانیست که بیک نفر بزحمت داخل غار میشود وارد حمام که میشوند تاریک است صحن حمام را آب گرفته این حمام
یکپارچه سنگ است طاقنماها و جاهای پاکیزه در سنگ وضع و ساخته شده که همه را از سنگ بریده و بیرون
آورده اند مکان وسیعی در طرف دیگر است ظاهراً جامه کن حمام باشد دهلیزی دارد که از جامه کن بگرمخانه
میرود هنگام صعود ببالای کوه در بین راه بغاری میرسند که معروف بغار نرکسی میباشد در پهلوی غار
دو چشمه آبیست که از سنگ بیرون می آید آب چشمه ها گوارا و مکانی خیلی با صفا و خوش هواست بنای قلعه در
بالای کوه سخت واست غار و درخت بادام و اشجار جنگلی دیگر در اینکوه روئیده است قلعهٔ محکمی است که در
قدیم الایام آباد بوده لکن عمارتش را بعد خراب کرده اند قلیلی از چهار دیوار قلعه باقی است و چهار طاق رفیع
نیز برپا است و کچی که در این عمارت بکار برده اند بسیار سفید و سخت است و در این زمان نظیر آن وجود ندارد
در طرف دیگر جائیست بنقاره خانه معروف در کمرکوه دو مجلس تصویر رسم شده و منقور است و این دو
مجلس دور از یکدیگر میباشد در مجلس اول صورت دو پادشاه یا یک پادشاه و ولیعهد است که حلقه
بدست گرفته عهد می بندند و بین دو نفر چیزی کنده شده تقریباً مخروطی شکل و شبیه بشمعدان
در پشت یکی از آن دو چهار نفر دیگر ایستاده که اولی آنها آدم کوچکی است نیزه بدست مجلس تصویر
دیگر نیز در کمرکوه است که عبارتست از صورت سه سوار که هر یک نیزه بدست دارند و بر اسبهای آنها
برگستوان و یا دو نفر در مجادله اند هر یک نیزهٔ بکمر گاه دیگری زده و یک سوار از اسب در غلطیده
و اسب یکسوار از پا درآمده و سوار میخواهد از روی اسب بجهد و سوار دیگر پیاده را در بغل گرفته
میرود و کلاه یکی از سوارها بشکل کلاه ساسانیان کروی میباشد از کوه که پائین می آیند
آتشکده هست که بنیرم پیرمو موسوم است در جلو آتشکده یازده طاق زده اند و در همه طاقها
عریض و بنای آنها رفیع است عرض دیوار زیاده از سه ذرع است الحق متانت و رفعت و وسعت
و استحکام این طاقها کمتر دیده میشود و ظاهراً نظیر آنها در هیچ جا بنا نشده باشد مفروش و منبت
و کچ بریهای قدیم هنوز باقی و برقرار است این بنا چهار در دارد که در هنگام نشستن در آنمکان

ان
اطراف کوه و بیابان نمایانست و رنگینی آب بسیار از هر طرف مثل دریا جاریست و در حوالی و میان آن
تا چشم کار میکند چمن زار و اشجار بیشمار است و چندین چشمه با درختهای بسیار در دو طرف دیگر میباشد چاه
عمیقی نیز در همان سمت میباشد میان چاه که نظر اندازند دریای مواجی ببینند که از جریان آب زلال
استخدا اند که آن دریا بکدام سرزمین جاری میشود در هر پای ارطاقها که بنشینند سبزه زار و سبزه
و آب جریان چشمه ها جلوه و صفائی مخصوص دارد و در طرف دیگر آثار عمارات و ابنیه غریبه که
در رزانت و متانت نظیر بناهای سابق الذکر بل ارفع و اوسع میباشد مشهود میگردد ظاهرا
خراب باشد این عمارات قبل از ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سالیان و قرون متوالیه
عدیده آباد و آتشکده بوده و شب و روز مستمر در ان آتش شعله میکشیده است و از روز ولا
دت آن آتش ان مشطفی نگردیده در آن تولد حضرت رسالت پناهی یکی از علامات این بود که این آتش یکمرتبه
خاموش شد و دریاچه بجای آتش نمودار گردید و اکنون مانند حوض مدور و بسیط اطراف آتشکده علاوه
بر چشمه سارها قنوات بسیار خوبی در قدیم الایام بوده که حالا خرابست هنوز این قنوات در تنگ
کوهستان که در آنجا نیز آتشکده کوچکی بوده حال از آن بقعه و مقبره امامزاده مانندی ساخته اند
و زیارتگاه شده در آنجا مردم بطلب حوائج می آیند

آتشکده فیروزآباد معروف باتشکده فارس است و چون در این مملکت آتشکده باین اعتبار و عظمت
فارسیان نداشته اند ارباب سیر و فصحا هرجا ذکری از آن نموده آتشکده فارس گفته اند خواجه
علیه الرحمه گوید

سینه گو شعله آتشکده فارس بکش   دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر

وجه تسمیه این آتشکده ببرم پیر از روی حقیقت معلوم نیست ظاهرا چون در بعضی السنه بود بمعنی آتش و
آتشکده است غرض از این لفظ آتشکده بهرام باشد یعنی برم در دم بوده و کم و دام که بهرام باشد و
بتصحیفات برم پیر گردیده و نیز چون برم بفارسی بمعنی تالاب اصطلاح و چشمه علف مرغ است شاید این
محل را بملاحظه کثرت میاه و خضارت برم پیر گفته باشند یعنی آتشکده و تالاب بهر حال آبی که اردشیر
با آتشکده ساخته بوده آخرالامر با آب بنا و بسیار بزرگی مربع مخچه که از سنگ و ساروج با گل و آهک ساخته
بودند و اسامی دروازه های عدیده فیروزآباد از این قرار بوده دروازه سمت مشرق موسوم بدروازه مهر
دروازه سمت مغرب دروازه بهرام طرف شمال دروازه هرمز طرف جنوب دروازه اردشیر و قراء
فیروزآباد هر یک از چهل خانوار تا دویست و پنجاه خانوار سکنه دارد و حاصلش برنج و حبوبات و برنج ...

شکارش کبک و دراج و تیهو و از وحوش خوک و آهو آبش از رودخانه اما معارف فیروزآباد یکی ابوبکر
محمد بن ابراهیم مصنف فاضل ماهر است در علم انساب و تفسیر که در سنه سیصد پنجاه و نه هجری وفات کرده
یکی ابوبکر احمد بن فوح حبشی فارسی است دیگری محمد بن داود و محمد بن خطاب و محمد بن حسن و اشهر از همه محمد بن یعقوب بن
محمد بن ابراهیم فیروزآبادی صاحب کتاب قاموس است

جور صاحب معجم البلدان گوید جور اسم محله ایست در نیشابور و از معارف ابن جور ابوطاهر احمد بن
حسین طاهر بیت فیلسوف معروف جرجان که در سنه سیصد و پنجاه و سه وفات کرده یکی ابوبکر محمد بن اسکاب
نیشابوری که در سنه دویست و شصت و هشت درگذشت و حسین بن علی که در سیصد و نود و چهار فوت
شده و ابوسعید احمد بن محمد و محمد بن یزید نیشابوری و ابوصالح محمد بن احمد که در سنه سیصد و چهل و یک
در اصفهان متولد شد و در جور نیشابور ساکن گردید و عمر بن احمد و غیره

جور نیز صاحب معجم البلدان گوید جور شهر کوچکی است از قهستان در سر حد بیابان از
آب قنات مشروب میشود باغات اطراف آنرا احاطه نموده

جُوَر بعضیه صاحب معجم البلدان قصبه ایست در نزدیکی اصفهان

جوره از قرای ساوجبلاغ طهرانست

جور از قرای النگه سراب رود طهرانست

جورد از قرای لواسانست

جوردین از قرای ورامین طهرانست

جورهیت از قرای ساوجبلاغ طهرانست

جورزق از قرای محال زنجان رود زنجانست قلیم النسق هوایش معتدل محصولش دیمی و
آبی که آب رودخانه که از سایر قرا جاریست مشروب میشود

جورزق از قرای طارم و در کنار سفید رود واقع زراعت آن آبی و از قنوات مشروب میشود
یکصد نود خانوار سکنه دارد گرمسیر است

جورق از قرای تربت حیدریه در دامنه کوه واقع جزئی باغات و زراعت دارد که با آب
قنات مشروب میشود شانزده خانوار سکنه ان می باشد

جورویه از مزارع دشتابی کهانست

جوره باد از قرای زنجان رود زنجان قلیم النسق محصولش دیمی و آبی رودخانه کوچکی

از میان قریه چهار دینگ که آب آن از چشمه‌سار است حاصل صیفی و بعضی اراضی از آن رود مشروب میشود منبع این رود از دیزج است که موسوم بعاشقلو ده سی میباشد تقریبا هشت فرسنگ راه باغات دارد در کوهسار این قریه مرتع و چمن و چشمه‌سار خوبی هست هوای آن ییلاقی است

جوره خان از مزارع محال ابهررود زنجان قدیم التسمیه زراعت آن غله دیمی و آبی که از آب قریه باغ چشمه‌سار خود مزرعه مشروب میشود هوایش معتدل است

جوی علیا از مزارع ناحیه سرچشمه قاینات قدیم التسمیه آبش از قنات هوایش ییلاقی است

جویک از مزارع طبس مسینا من محال قاینات قدیم التسمیه آبش از قنات هوایش معتدل سکنه اش شش خانوار

جوین از راههای قراوخانه هائیست که در سمت مشرق و شمال بجنورد مابین خاک زعفرانلو و شادلو واقع است

جوین صاحب معجم البلدان گوید جوین شهریست از کرمان با بازارهای متعدد و جمعیت زیادی دارد

جوزار اسم قریه ایست در ابتدای خاک خلج قم در صورتیکه از عراق بقم بیایند

جوزان از قرای ملایر است قلیچ خان سرتیپ مالک سابق اینقریه قلعه در اینجا بنا کرد مشتمل بر بیوتات و حمام گویند سی هزار تومان مخارج آن قلعه شده اینک خرابست قریه ایست سیصد خانوار رعیت و هزار و پانصد جریب باغ و بیشه و قنات و رودخانه دارد اغلب زراعت جوزان آبیست و قدری هم کاری دیمی اینقریه را مزارع متعدده است از جمله اوضامن که شکارگاه خوبی میباشد کوهی دارد موسوم بلشکر در معروفست در زمان کیخسرو نزاعی در اینکوه واقع شده و بدین واسطه موسوم بلشکر در شده غاری در اینکوه هست مشهور بغار کیخسرو و عامه بر این اند که کیخسرو در این غار غایب شده و گویند در زیارت که مزرعه ایست در دامنه شمالی کوه لشکر در و جنوبی ملایران چند درخت و آثار قدیمی که دیده میشود قبر گیو و گودرز است بالجمله در کوه لشکر در معدن سنگ خوبی موجود است شکار میش در اینکوه فراوانست مرتع خوبی دارد در بهار ایلات بجهة تعلیف بینجا می آیند و هوای آن ییلاق خوبیست جوزان پائین دست ملایران و در همین دره واقع است کوه لشکر در سمت جنوب این دره و کوههای بابا رئیس و قال باف و غیره که فاصله خاک شترا (چرا) ی عراق است در حد شمالی این دره از مشرق بمغرب کشیده شده در قریه جوزان بخاک الصدربان داخل رودخانه ملایر میشود ابتدای این دره از گلگل و از قریه گاسا میباشد دهات خوب در این دره هست

جوزان از مزارع کوهستان زرند است آبش از قنات میباشد

جوزان نوکی اسم قریه‌ایست از قراء قاینات قدیم البنا از قنات مشروب میشود چهار خانوار سکنه دارد

چوزچال از قرای استراباد در میان دهنه در بالای کوه واقع شده آبش از چشمه هوایش ییلاق چهل و یک خانوار جمعیت دارد ییلاق اهالی کتول میباشد

جوزجان از قرای داراب‌جرد فارس است

جوزجان و جوزجانان صاحب معجم البلدان گوید این لفظ اسم یک ناحیه بزرگیست در خطه بلخ مابین شهر بلخ و مروالروذ واقع دارالحکومه این ناحیه یهودیه نام دارد سایر شهرهای معتبر این ناحیه انبار و فاریاب و کلار است یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیهما السلام در اینجا کشته شد مداینی گوید وقتیکه احنف بن قیس سردار قشون اسلام در طخارستان با دشمن مقابل شد یکقسمت از قشون طرف مقابل در جوزجان جمع شدند اقرع بن حابس تمیمی بدفع ایشان مامور شد و بعد از چند فقره جنگ که خیلی از مسلمین مقتول شدند عاقبت دشمن مضمحل و جوزجان در سال سی و سه هجری مسخر شد و کثیر بن عزیز شاعر گفته است

سقی مزن السحاب اذا استقلت   مصارع فتیة بالجوزجان
الی القصرین من رستاق خوط   اقادهم هناک الاقرعان

در تاریخ عتبی چنین مسطور است که ولایت جوزجان در مدتی تا ایام آل سامان آل فریغون (فریغون) را بود و ابا عن جد بمیراث میرسید و از سلفی بخلفی منتقل گشته و مکارم ایشان زیاده از اندازه اوهام و افهام و اکناف اعطاف ایشان مقصد غربا و ادبای اطراف و اماثل و افاضل باحسان انها مایل آمده و ابوالحرث احمد بن محمد غره دولت و جمال جمله آنها بود با همتی عالی و نعمتی متعالی و امیر سبکتکین کریمه از کرایم او را بهر پسر خود سلطان یمین الدوله خواسته بود و او دختری یتیم از جهة جلال ناصرالدین از بهر پسر خویش ابونصر حاصل کرده و اسباب ممازجت جانبین مستحکم گشته و چون ابوالحرث وفات یافت سلطان ولایت (جوزجان) را بر پسر او ابونصر مقرر داشت تا چهارصد و یک وفات کرد بدیع همدانی و ابوالفتح بستی و دیگر شعرای عصر در مدح ایشان قصاید غرا و منشورات پرداخته اند

جوزدان یاقوت حموی گوید جوزدان را اهل اصفهان کوزدان تلفظ میکنند و آن قصبه ایست نزدیک دروازه های اصفهان

جوزدان از قرای حومه اصفهانست و اهالی آنرا جوزان میگویند

جوزر از مزارع قریه سرکان تویسرکان در زیر دست میان رودان که از مزارع آنجا است واقع تقریبا دویست جریب اراضی و چهل و هشت جریب باغ دارد. بالای میان رودان که کنار جاده سرکان است امامزاده‌ای موسوم بامامزاده عبدالله و مشهور بامامزاده بینوا وجه تسمیه آن به بینوا اینکه سابق مرقد و گنبدی نداشته درویشی مجرد معروف به بینوا بر خود حتم نموده که بنائی در آنجا بگذارد قریب هزار تومان بمرور از اهل ولایت پول گرفته بمصرف بنای آن رسانید و خود نیز مثل عمله جات بلکه بیشتر کار میکرد انصافا خیلی زحمت کشیده تا این بنا را اتمام کرده زیاده از بیست سال است که درویش بینوا فوت شده در یکی از زوایای همین امامزاده مدفون است این امامزاده باغچه دارد و چون جائی با صفا و معتدل الهوا است در بهار و تابستان درویش خیلی باین محل میایند و هر قدر میل داوند اقامت مینمایند بقدر دویست قدم که از امامزاده بالای کوه میروند چشمه ایست که قلیل آبی دارد استخری در زیر چشمه ساخته‌اند بعد از پر شدن اب انرا رها کرده ثلثی از آن باغچه را مشروب مینماید سمت دیگر جوزر رود سرکان است که رودخانه از میان این اراضی میگذرد

جوزق صاحب معجم البلدان گوید جوزقا و لا قصبه ایست در حوالی نیشابور و نیز قصبه ایست نزدیک هرات

جوزقان نیز صاحب معجم البلدان گوید جوزقان و لا قصبه خاک همدانست ثانی اسم کوهیست در حلوان که مسکن اکراد است

جوزقان قریه ایست قلیلی (از بلخ) من اعمال الخراسان هوایش معتدل میباشد از آب قنات مشروب میشود

جوزک از قرای جلگه بجنورد آبش از چشمه زراعتش دیم هوایش ییلاقی پانزده خانوار سکنه دارد

جوزم از قرای شهر بابک است

جوزوئیه از مزارع کوهبنان کرمانست

جوزولک از قرای بجاسرود زنجان قدیم التسوق الصدیوان هفده خانوار سکنه دارد محصولش غله آبی و دیمی از آب چشمه مشروب میشود درختش منحصر به بید

جوزی از قرای کله دار فارس است

جوسف صاحب معجم البلدان گوید صحیح این لفظ را نمیدانم چیست هر حال قصبه ایست خراب در قهستان و محتمل که متعلق برستاق فهلو (پهلو) در خاک اصفهان که متصل بخاک کرمانست باشد بعضی جوسف و جور را یک محل دانسته اند

جوبهف از مزارع کوهبنان کرمانست

جوسقان صاحب معجم البلدان گوید جوسقان قصبه ایست از اسفراین و آنقدر نزدیک بشهر است که میتوان آنرا یکی از محلات شهر شمرد سکنه جوسقان را کوشکان مینامند

جوسق نیز صاحب معجم البلدان گوید جوسق اولا قصبه ایست نزدیک ری ثانیا نام قلعه ایست در فرغان متعلق بری ثالثا نام محله دیگری است در حوالی ری که آنرا جوسق الخلیفه مینامند

جوش بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست نزدیک طوس

جوش نیز بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست از محال اسفراین

جوشان از قرای خبیص کرمان است

جوشقات از قرای اباده و اقلید است

جوشقان قلعه ایست در جنوب داشت از چشمه زراعتش آبی هوایش ییلاقی سکنه اش پانزده خانوار

جوشقان قلعه ایست قدیمی در اسفراین نزدیک بشهر کهنه و در سمت مغرب شهر واقع جای پانزده جفت گاو آب آن از رودخانه سی و پنج خانوار سکنه دارد

جوشقان از قرای معتبر کاشانست در چهار فرسخی شهر واقع از آب رود و چشمه مزروع و کوهپایه قنات مشهور بحسین آباد مشروب میشود زراعت شتوی آنجا گندم و صیفی عمده جوز و بعد از آن کرچک و اگرچه اراضی آن رشوه خوار است طوری پنبه کاری میکنند که بکمن بذر آن یکصد وار جوز و میدهد سایر چیزها هم بقدر بکفاف سکنه بعمل میاید باغات آن عمده انار و انجیر سرخ است جلگه زمینه دارد عده نفوس جوشقان تقریبا پانصد و پنجاه و شش نفر است معدن سنگ مرمر هم و جوشقان میانه نیز بیرون و شیر لبد و فرج اباد مرحوم امین الدوله فرخ خان است و سنگهای سفید صاف بقدر دو ذرع عرض و دو ذرع طول دارد

جوشقان یکی از قرای خمسه ولی کاشان محال از اعمال ولایت کاشان محسوب ما بین جنوب و مشرق اینشهر واقع هوایش ییلاقی تعلق بول نواب و الامیر الدوله وزیر عدلیه عظمی است محصولش غله و غیره است که نمش جوب میشود و اراضیش مرتع اغنام است و لبنیاتش

جوشیر از مزارع کوهستان افطاع کرمانست

جوفروش از مزارع میان ولایت مشهد مقدس در سه فرسخ و نیمی واقع قدیم التسق آبش چشمه معروف از قنات پنج خانوار سکنه دارد

جوقان از مزارع چاران زعفرانلو است

جوقان (یا جوغان) صاحب معجم البلدان گوید جوقان قصبه ایست متعلق بجرجان

جوقراغل قریه ایست از محال اتک دره جزء محال خراسان سکنه آن چهل و هفت خانوار میباشد

جوقوک آباد جزء محال نرماشیر محسوب میشود پیش از این شهر معظمی بوده و لیحال سه قریه در این محل هست یکی قلعه خان که املاک زیادی دارد دیگری علی آباد و یکی هم جوقوک آباد رعایای این قریه صد و سی و هشت خانوار که علاوه بر زراعت مالداری هم میکنند و در زراعت همه چیز بعمل می‌آورند

جوقه بور از قرای دشتی فارس است

جوقین قریه ایست از محال ابهر رود زنجان هوایش معتدل محصولش غله دیمی و آبی رودخانه کوچکی دارد که از چشمه سار جاری میشود صیفی هم در جوقین بعمل میآید

جوقین از قرای شهریار طهران است

جولت از قرای دشتی فارس است

جوکی (یا جولک آباد) شهریست که نادرشاه مابین ابیورد و کلات بنا کرد وجه بنا کردن نادرشاه این شهر را در اینمحل این بود که در اینجا متولد شده بود بعد از نادرشاه این شهر خراب شد شخصی از طایفه افغان ساکن هند که از هندوستان تا قزوین التزام رکاب نادری داشته و در این شهر اجازه زیارت بیت الله الحرام شرفها الله تعالی خواسته و رفته و انه شد تفصیل مراجعت نادرشاه را از هندوستان تا قزوین در رساله نگاشته که آن رساله را در دست داریم و جای افسوس است که اسم خود را اظهار ننموده خلاصه این شخص گوید نادرشاه بکلات آمد و جواهر و نفایس که از هندوستان آورده بود در کلات گذاشت و بطرف مشهد مقدس عازم شد و راه را کج کرد که از مولودگاه خود عبور نماید مولودگاه نادری دهی است مابین کلات و ابیورد در همان نقطه که نادرشاه فاتح بوجود آمد مسجدی بنا شده که بالای گنبد و سر کاسه از طلا بر روی هم نصب شده است (مقصود سر گوی طلا میباشد) بالای کاسه اخری شمشیری از طلا نصب کرده اند و آن علامت اینست که از این محل است که شمشیر بیرون آمده وقتی که این بنا باتمام رسید معمار معطل ماند که تاریخ بنا را در بالای در بنویسد یا تاریخ تولد شاه را برای رفع تردید مطلب را بعرض رسانید نادرشاه تبسم کرده گفت هنگام تولد من در کلات و ابیورد بلکه در تمام خراسان اینقدر طلا نبود که یکی از گوهای بالای گنبد این مسجد را بسازند تا چه رسد بخانواده و طایفه من که فقیر و پریشان حال بودند و اینفقره بر هیچکس پوشیده و مخفی نیست

چیز اینست که تاریخ اتمام مسجد را بنویسی نه اینکه علاوه بر مطلب مذکور تاریخ تولد من مجهول است و من خود درست و بطور صحت و یقین سال ولادت خود را نمیدانم خلاصه نادرشاه شهری در مولودگاه خود بنا کرد که شبیه بشهر شاه جهان آباد هندوستان بود اما کوچکتر و نهری از وسط بازار بزرگ اینشهر جاری میباشد ابتدا این بلده موسوم و معروف بمولودگاه بود اما اینشهر خالی از سکنه میبود زیرا که نمیخواست بجبر و عنف احدی را بآنجا ببرد و سکنی دهد تا بعد از آنکه خوارزم را فتح نمود اسرای زیاد از آن مملکت گرفته آنها را کوچ داد و در شهر مولودگاه ساکن کرد از آن وقت این بلده موسوم بچوک آباد شد یعنی شهر جمعیت از هر گروه و طایفه نیز معروفست که هفت هزار نفر اسیر که نادرشاه از مملکت خوارزم بخراسان آورده بود از قلعه بود در خوارزم که چوک آباد نام داشت چون این جمعیت را در شهر مولودگاه جا داد این بلده موسوم بچوک آباد شد

جوکار قریه ایست از محال ابهررود و در سمت شمال شهر واقع قنات خوبی دارد اغلب زراعت اینقریه آبی است زراعت دیم هم دارد حمام و مسجد و یخچال جدید البنا دارد جوکار هشتصد سکنه در جمله مسکن دارند و قریب پنجاه خانوار رعیت میباشند هوای جوکار معتدل صیفی کاری و بستان کاری در آن مینمایند خربزه جوکار خوب میشود مسافت آن تا دولت آباد سه فرسنگ است

جوکان بعقیده صاحب معجم البلدان شهر کوچکی است در فارس در یک منزلی نوبندگان

چوکان از قرای بلوک خواجه فارس است

چوکانلو از قوچان (خبوشان) و آبش از قنات سکنه اش چهارنشین و مالدار و پنجاه خانوار میباشند

جولاستان یکی از محلات قصبه تویسرکانست بزرگی و جمعیت اینمحله با همه محلات قصبه میباشد و اینست در سمت شمال شهر واقع در این محله مدرسه ایست طاق محکم البناء گویند از بناهای شیخعلیخان زنگنه است که بامر شاه سلیمان صفوی بنا کرده و خیلی استادی در بنای آن بکار رفته و با آنکه چندان مواظبتی از آن ننموده اند در نهایت متانت و استحکام باقی است نیز در این محله یکرسته بازار و چهار سوقی است که دکانهای منهدم شده و موقوفه مدرسه بوده حمامی هم از بناهای مرحوم شیخعلیخان مشهور بحمام خان در اینمحله واقع است و با وجود قلت و کهنگی ممتاز میباشد

جولان مزرعه ایست از مزارع شهر تویسرکان و متصل بشهر مالکین آن جولاستانی میباشند قدری باغات دارد مرغوبترین اراضی آن آنست که متصل بخانه های مالکین است و گرنه زمینهای مزارع دیگر مرغوبتر است

چوبچه از قرای ترکچلوی تیجان زراعتش کلا دیم از دامنه کوهی چشمه آبی جاری است و قلیلی باغات دارد
که از آب این چشمه مشروب میشود هوایش سرد سکنه اش نود خانوار

چولچه از قشلاقات طوایف شاهسون افشار است در زنجان سکنه آن معروف بطایفه توحیدلو
و چهل خانوار است آب خوردنشان از چاه محصولشان دیمی و آبی است ییلاقشان مشهور بکوه دمیرلو میباشد

چولک قریه ایست از نهاوند در طرف غربی سهرود یک فرسخی واقع یکطرف او کوهی است بی آب و
گیاه مابین ملایر و نهاوند در این کوه مار و افعی زیاد هست اراضی چولک از سراب گاماسیاب مشروب میشود
بیشه و باغات هم دارد یک حمام و دو عصارخانه در چولک هست غالب اراضی آبی و جزئی دیمکاری هم
میشود سکنه آن ششصد نفر میباشد جای بیست و هشت زوج عوامل است

جوعات از مزارع طبس مسینا من محال قاینات قدیم النسق و بلاسکنه است

جومند اسم قلعه بوده است در قومس بعضی جومند و جوزمند هم نوشته اند

جومه صاحب معجم البلدان گوید جومه اولا شهریست در فارس ثانیا قصبه ایست در حلب

جوند از قرای طبس مسینا قدیم النسق آبش از قنات شصت خانوار سکنه دارد

جوهر اسم قریه ایست در طارم قدیم النسق محصولش غله و صیفی کاری هم دارد دو رود کوچک
از جبین قریه جاری است که زراعت قریه را مشروب میکند سکنه اش هفتاد خانوار مزرعه دارد مشهور
بشیخ حسن لو که آباد کرده مرحوم شیخ صفی اردبیلی است هوای قریه و مزرعه گرم می باشد

جوهرکان از مزارع طبس مسینا آبش از چاه قدیم النسق و بلاسکنه است

جوی خان صاحب معجم البلدان از ابوسعد نقل قول کرده گوید جوی خان قصبه ایست در فارس

جوی کال از مزارع چناران زعفرانلو میباشد

جویم صاحب معجم البلدان گوید جویم شهر و رستاقی است در فارس که از جویم ابی احمد نزدیک است
وسعتها کثیر ده فرسخ است و کوهها بر آن احاطه کرده نخلستان و باغات زیاد دارد آب خوردن
سکنه از آب انبار است لکن در نزدیکی بازار نهری جاری است

نگارنده گوید جویم و بیدشهر اسم بلوکیست مابین جهرم و لارستان فیمابین جنوب و مشرق شیراز بمسافت
سی و شش فرسخ واقع مشتمل بر بیست و دو قریه و حاکم نشین این بلوک قریه ایست موسوم بجویم که در
اغلب کتب از جویم ابی احمد نوشته اند بقعه نسبتا عالی و بعضی ابنیه خرابه و آثار در این قریه مشهود
و دلیل است که در سوالف ازمنه آباد بوده اهالی این قریه شیعه اثنی عشری و سکنه سایر قرا اکثر

شافعی مذهب میباشند حاصل این بلوک غله و سایر حبوبات و خربزه و پنبه و تنباکو میباشد
مردمش سلاح و رخت و شرب قریه جویم آب قنات ندارد و در قریه کلون چشمه ایست تا آب قلیل آب باقی قرا
منحصر به باران است در این بلوک از وحوش خوک و آهو و از طیور جبارغه و کبوتر هست طول این بلوک از
شمال بجنوب سه فرسخ و عرض پنج فرسخ در بعضی از قرا مسجد بنا نموده اند در قریه جویم حمام خرابه دیده
میشود اسامی قرای این بلوک از اینقرار است

(جویم) (هرم) (کوره) (سپید شهر) (هـرم) (چلاد) (فلاث) (ده فیش) (شهرستان) (حسن آباد)
(کاریان) (ملغان) (ده دانچه) (زهرویه) (سرکان) (کلون) (بهرویه) (لاغرو) (چهان) (شمس آباد)
(جلال آباد) (مارمی)

جوین صاحب معجم البلدان گوید جوین ناحیه آباد و دایر است که کاروان هنگام عبور از بسطام به نیشابور
از اینجا میگذرد و جوین در راه واقعست اهالی خراسان جوین را گویان مینامند اعراب گویان را جوین کرده اند
از طرف قبله محدود به بیهق و از طرف شمال بجاجرم حاکم نشین آنجا آزادوار است و از شهرهاست در طرف
غربی جوین واقع شده من خود آنجا را دیده ام بنا بر عقیدهٔ ابوالقاسم بیهقی آنهائیکه اسم این ناحیه را
جوین گذاشته اند چنین تصور مینمایند که اینجا باسم شخص معروفی که جوین نام داشته موسوم شده
اما اشخاصیکه اسم این ولایت را اصلا گویان میدانند چنین اعتقاد دارند که کوه در زبان اینجا را
گذاشته یکصد و هشتاد و نه پارچه ده دارد و تمام اینها بیکدیگر متصل است مزارع جوین
خوب و باغات آنجا بهم پیوسته و متصل و این ناحیه در یک دره ممتد وسیعی واقع میباشد در میان
دو کوه در سمت شمال دهات پیدرپی از مغرب بمشرق واقع شده و در سمت جنوب قنوات است که بطرف
آبادی جریان دارد و هیچ سکنه و آبادی در این قسمت جنوب نیست

در تاریخ حافظ ابرو چنین مسطور است که بلد جوین ناحیه پربرکتست دهها معمور دارد و هوایش
خوش است و میوه های خوب فراوان دارد و راه نیشابور از این ناحیه گذرد و جهة قبله او بجد و بیهق
پیوسته است و قرای این ناحیه اکثر متصل است بیکدیگر و این ناحیه در میان دو کوه افتاده در فضای
گشاده و این فضا طولش از مشرق است تا بمغرب بعد و منقسم شده آنچه قسم شمالی است و غربی قرا و آبادی آنجه
نصف جنوبی نیست قنات میاه مذکور است و در نصف جنوبی هیچ عمارت نیست و از نیشابور تا اول این
ناحیه ده فرسنگ است بر غربی نیشابور و از این ناحیه مردم بزرگ مشهور بسیار بوده اند از ائمه علما و وزراء
از آنجمله امام عبدالملک بن یوسف عبدالله بن یوسف الجوینی است المشهور بامام الحرمین امام غزالی برادر این

عبد الملک جیزی خوانده است و خواجه بهاء الدین صاحب دیوان که در آخر دولت خوارزمشاهیان وزیر
خراسان بود از فرزندان این عبد الملک است و خواجه شمس الدین صاحب دیوان که وزارت هلاکو خان
و اباقاخان و تکودار احمد داشت و خواجه بهاء الدین محمد که حاکم اصفهان بود در زمان پادشاهی اباقاخان
پسر خواجه شمس الدین است و از مشایخ شیخ سعد الدین حموی که کتاب سجنجل الارواح نوشته است
از این موضع است و قرای مشهور این ناحیه از این قرار است قریه سرهاماد و کرآباد قریه سرقان و توابع
قریه ویرآباد و توابع قریه محمدآباد و توابع قریه مکود و توابع قریه آمداده و توابع قریه نوباغ و توابع قریه
راسان و توابع قریه سامغان و توابع قریه خسروسروده و توابع قریه دادیان علیا و توابع قریه حراستا
و توابع قریه دادیان سفلی قریه جردباسه و توابع قریه لشت بجرد و توابع قریه بوسان و توابع قریه سکا
قریه واسان و توابع قریه بکرمه و توابع قریه وسکدان و توابع قریه اورجان و توابع قریه مهرمردک
قریه هادرینه و توابع قریه کسره و توابع قریه کعت قریه کرهرود قریه حصدآباد قریه خسرو و توابع قریه
تیسعاج بغیر از این توابع و قرا و مزارع بسیار دارد و در معجم البلدان نوشته است که در این ناحیه یکصد
و هشتاد و نه ده است

صاحب نزهة القلوب گوید جوین ولایتی است پیش از این داخل بیهق بوده اکنون مفرز است قصبه‌اش فریومد
(فریومد) در زمان مغول پای تخت و حاکم‌نشین شد و بحرآباد که مقام شیخ سعد الدین حموی قدس سره بوده
و داد و کازری و خوراشاه از معظم قرای آن اهل آن اکثر شافعی مذهب‌اند این ولایت از قنوات و
هر موضعی یکی و کاریز معتبر دارد و محصولات آن همه چیزی باشد میوه و انگور بکثرت باشد

نگارنده گوید جوین خراسان از طرف شمال محدود است بالاداغ جاجرم اسفراین از طرف جنوب براه
شارع عام خراسان که گردنه الهاک و عباس‌آباد و مزینان مهر باشد از طرف مشرق بسبزوار و از طرف مغرب
ببسطام و این ولایتی است در این زمان مشتمل بر هفتاد پارچه قریه و قلعه و طول این ولایت از مشرق
بمغرب بیست فرسنگ و منتهای عرض آن دو فرسنگ الی سه فرسنگ آبادان از رودخانه‌ها و قنوات است
که از جنوب بشمال جاری است منبع رودخانه‌ها چون نزدیک است در تابستان خشک میشود تقریبا پنجهزار
خانوار سکنه در جوین ساکن میباشند محصول آن جو و گندم و پنبه و ابریشم خربزه و انگور در نهایت
خوبی و امتیاز بعمل میاید حاکم‌نشین جوین در قرون مختلفه تغییر و اختلاف نموده در این عهد قریه جهل زی
قریه جغتای میباشد که مسافت آن تا سبزوار دوازده فرسنگ و در دامنه کوه زرد در طرف جنوب واقع شده
و مرتفع است عوام گویند بنای این قریه را جغتای خان بن چنگیز خان نموده ظاهرا صحیح نباشد [illegible] الی آباد

قدیمه جرمی در آن دیده میشود الیهار خان قاجی بوده در آن کشیده قریه ها سکنه خانوار جمعا
ساکن میباشند کثرت انهار و اشجار و قرب به فواکه و اثمار آن مطرح انظار و خضارت و صفا و طراوت هوا
آن معروف و در بعضی اشجار آن انگور و زردالو و کوجه و شفتالو آن ممتاز و ابریشم آن خوب میشود
در کوه زرآثار و علامت معادن مس و قلع و سایر فلزات بسیار است و معدن سنگ فادزهر نیز دارد که
بسهولت بدست می آید و مردم جغتای تسبیح و اسباب از آن میسازند و بولایات بعیده میبرند مقبره
امامزاده احمد بن موسی علیهما السلام در مکان مرتفعی واقع و عمارت مختصری از گنبد و ایوان دارد
و هر کس در اینجا بایستد جمیع باغات جغتای در پیش نظر او نمودار است قریه آزادوار که یک وقتی شهر و حاکم
نشین جوین بوده حالا چندان آبادی ندارد و سکنه آن من حیث المجموع پنجاه خانوار است و از ابنیه قدیمه امامزاده
در آن باقی است که گنبد و ایوانی دارد شرح آزادوار در جلد اول مرآت البلدان نگاشته شده است یکی دیگر از
قرای جوین بحرآباد است که از قرای معظم و حاکم نشین بوده سور قدیم و خندق آنجا هم ریخته حالا چهل
خانوار در اینجا سکنی دارند یک قریه کهنه ده است که از قلعه جات قدیم بوده حالا آباد نیست هفت تن از اما
مزادگان در آنجا مدفون اند سلاطین صفویه گنبد و ایوانی در آنجا ساخته اند قریه دیگر موسوم بجغرتو
است بناهای قدیم صحیحی دارد که حالا خراب است یکی از قلاع جوین قلعه ایست موسوم به براق قلعه که از بناهای
الغ بیگ خان قاجار است که در کمال استحکام بنا کرده و بحکم خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب الله ثراه خراب شد
آبش از قنات و گرمسیر است اسامی قرای دیگر از اینقرار است
ملک آباد که واقع در جلگه و از آب قنات مشروب میشود ابراهیم آباد حکم آباد که در جلگه واقع و آبش از قنات
کلاته میرزا بلقان آباد لقاب که هوایش معتدل و آبش از رودخانه و قنات کلاته آقا ملک که گرمسیر است و آبش از
رودخانه و قنات فضا آباد ملا جعفر گرمسیر و آبش از رودخانه و قنات سرهنگ آباد گرمسیر مشروب از قنات خان آباد
گرمسیر آبش از قنات احمد آباد کف کوهپایه و سردسیر آبش از قنات و رودخانه قلعه نو نصر آباد حسن آباد قلل
آباد ستار آباد باقر آباد ... کان ... عباس آباد حسن آباد شاه و ساعان سردسیر مشروب
از قنات خانه کوهپایه آبش از قنات و چشمه ... کوهپایه آبش از چشمه شهرستان آبش از رودخانه
آباد آباد انقاده ذود آباد کالیان جلال آباد اسمعیل آباد گرمسیر مشروب از قنات صالح آباد و غیرها
جوین در خلافت عثمان بن عفان در سال سی و یکم هجرت بدست عبدالله بن عامر مفتوح گردید
در استیلای مغول جبه نویان که از طرف چنگیز خان سلطان محمد خوارزمشاه را تعاقب مینمود از جوین
بنیشابور رفت و سوبتای بهادر را که همراه او بود از جوین بطرف طوس فرستاد

در سنه هفتصد و شصت و سه امیر حاجی برلاس و امیر تیمور گورکان که قبول خدمت تغلق تیمور خان چنگیزی ننموده بودند از و خایف شده بطرف خراسان فرار کردند امیر حاجی برلاس در جوین در قریه خود از اسباب دست جمعی مقتول شد و امیر تیمور مجدداً بما وراء النهر رفته قبول خدمت خان مغول را نموده اعتباری یافت

معارف جوین

یکی موسی بن عباس بن محمد بن عمران الجوینی النیشابوری است که از جمله رجال و در آزادوار سکنی داشته بشام و مصر سفر کرده و از شاگردهای زکریای اعرج بوده محدث و بر طریقه مسلم بن حجاج وفات او در جوین در سنه سیصد و بیست و سه یکی دیگر ابو محمد عبد الله بن یوسف که از ائمه نیشابور و پدر ابو المعالی جوینی است و در سنه چهارصد و سی و چهار در نیشابور در گذشته یکی دیگر امام ابو المعالی عبد الملک جوینی است که ابن خلکان شرح حال او را در وفیات الاعیان نگاشته کتاب نهایة المطلب در مذهب شافعی و کتاب شامل در عقاید اشعریان و کتاب دیگر موسوم بارشاد از تصانیف او است فوت او در ربیع الآخر سال چهارصد و هشتاد و هشت در شهر نیشابور اتفاق افتاده دیگر از معارف جوین خواجه شمس الدین محمد است که با سبقت دیوان سلطان محمد خوارزمشاه و سلطان جلال الدین خوارزمشاه برقرار بوده و از اولاد ابو المعالی سابق الذکر است دیگر خواجه بهاء الدین پدر خواجه شمس الدین صاحب دیوان و عطا ملک مؤلف کتاب جهانگشای جوینی است که مردی ادیب و فاضل و در خدمت سلاطین مغول معزز و محترم میزیسته و از اشعار او است

بنی اجتهدت فی اقتناء العلوم — لتظفر باجتناء ثمار المنی

المرء فی رفعه بسید فا — انا جبت فی سیره فرز نا

یکی دیگر از معارف جوین خواجه شمس الدین صاحب دیوان است که وزارت دو پادشاه یعنی هلاکو خان مغول و اباقا خان را نموده دیگر علاء الدین عطا ملک جوینی برادر خواجه شمس الدین و مؤلف کتاب جهانگشای جوینی است اینها دو برادر پسران خواجه بهاء الدین جوینی مشار الیه در فوق میباشند و جد ایشان شمس الدین است که مستوفی دیوان خوارزمشاه بوده چنانکه ذکر شد و نسب این سلسله بعبد الملک جوینی میرسد بهر حال هر دو از معارف ارباب فضل و کمال و در مقامات عرفان صاحب حال و مقال و شیخ سعدی علیه الرحمه کمال ارادت و سمت فرزندی داشته اند و احترامات کامل از شیخ بزرگوار مینموده خواجه شمس الدین وزیر بوده عاقل و مدبر باخصال ستوده و اخلاق حمیده و علاء الدین عطا ملک نیز باوصاف شایسته موصوف بود حکمرانی بغداد داشت و اول نهری که از فرات بطرف نجف اشرف علی ساکنها الف سلام و تحیة جدا شد عطا ملک بانی آن بوده و صد هزار دینار بخارج اینکار خرج نموده و باید استقلال و ذات خواجه شمس الدین

صاحب دیوان در سنه ششصد و شصت و یک بود بعد از قتل خواجه سیف الدین و مجد الملک یزدی که
از تربیت یافتگان و برآوردگان خود خواجه شمس الدین بود و او مغشوش شده با دشمنان خواجه سازش
مینمود هنگامیکه اباقاخان بقصد یورش خراسان در حرکت بود بعد از ورود بقزوین بواسطه ارغون خان
راهی نزد پادشاه یافته سعایت زیاد از خواجه شمس الدین نمود و او را متهم بدوستی سلطان مصر ساخت
بعلاوه صورت املاک و تمول خواجه شمس الدین را که مکرر در وقت میرسید بعرض اباقاخان رسانید اگرچه
فوراً موثر نشد اما در باطن کینه شمس الدین در دل اباقاخان جا گرفت و جمع دخل و خرج ممالک بمجد الملک
رجوع شد و از اتفاق صاحب دیوان وقت در تبریز بود بعد از شنیدن این اخبار معجلاً خود را باردو
رسانید اباقاخان او را در معرض خطاب و عتاب درآورده سوال از اموال او کرد او کتمان نمود و تمام را
پیشکش کرد و مجدداً درجه اعتبار او بالا گرفت لیکن باز بدلی بجا بود و همیشه از شئونات او میکاست تا
روزی که خواجه شمس الدین کاسه در برابر نگاه داشته بود و سه مرتبه جلو برده پادشاه از دست او نگرفت
دفعه چهارم اباقاخان گوشت گوانی سرکار رو زده بسمت خواجه اشاره کرد خواجه بدون تأمل گرفته بوسید
و بلعید اباقاخان گفت اگر این لقمه را رد میکردی چشم او را با انگشت بیرون می آوردم بالجمله مجد الملک عطا ملک
برادر خواجه شمس الدین را متهم ساخت و با وجود اینکه سیصد هزار تومان جریمه از او گرفتند ریسمانی بگردن
او انداخته در کوچه ها بغداد دیگر پایبند و همینطور او را مغلولاً بهمدان آوردند و اگر در سنه ششصد
هشتاد آباقاخان نمرده بود او را میکشت خلاصه بعد از مردن آباقاخان خواجه شمس الدین و عطا ملک
مدتی بسلامت زیستند و در سلطنت تکودار بن هلاکو معروف بسلطان احمد خواجه شمس الدین بوزارت
برقرار شد و مجد الملک یزدی را بقتل رسانید و عطا ملک مجدداً حکومت بغداد یافت در سلطنت ارغون خان
خواجه شمس الدین از جاجرم باصفهان گریخت و متهم شد که از اصفهان بشیراز و از آنجا بهرموز و از هرموز
بهند رود از خوف اینکه مبادا در غیاب او اولاد و کسانش در معرض خطر افتند از این خیال منصرف آمد و در
اثنا ارغون خان جمعی را باستمالت او فرستاد و روز جمعه دوم رجب سال ششصد و هشتاد و سه باردو
رسید و چنگه متقلد امر وزارت بود تا بوقا که از امرا بود قصد تفتین کرده او را بمسموم نمودن آباقاخان
متهم ساخت و در دوشنبه چهارم شعبان همانسال او را بدار بقتل رسانیدند و در معنی گفته اند

چو مجد الملک از تقدیر ایزد | شهادت یافت در صحرای نوشهر
بقصد صاحب دیوان محمد | که دستور ممالک بود در دهر
پس از دو سال و دو ماه و دو هفته | چشید او هم ز دوران شربت قهر

تو در دنیا مشو بد را معامل | که دارد در تراز و نوش با زهر

خواجه شمس الدین در نظم و نثر فارسی و عربی ید طولی و مقامی منیع داشت از اشعار فارسی او است که در آخر نبذ کافی خود انشاد کرده

هر تیر که از قبضهٔ تقدیر نشد | کی شاید از آن تیر بتدبیر حذر کرد
انصاف فلک بین که در نیمهٔ شب | چه شور بر انگیخت چه بیداد و چه شر کرد
گردون چه بود چیست ستاره که بود مهر | فرمان خدا بود و حوالت بقمر کرد
هر ظلم که بر اهل جهان کرد م از پیش | پیش آمد و احوال ما هر چه بتر کرد

وقتی در مجلس انس قصیده عربی بدیهتا انشاد کرده و در آن قصیده برادر خود عطا ملک را مدح نموده چند بیتی از آن در اینجا نگاشته میشود و هی هذا

العشق من اقرب الوسائل | والدمع وسیلة المسائل
قم ساقی و سقنی شمولا | فالشمل من الشمول حاصل
والروض من الغناء غنا | من فرط تغرد البلابل
نارنج علی الغصون یبدو | باللیل کانه مشاعل
یا من هواک لم تصدق | دعوای و قلت ذاک باطل
فی السحر رسالة طلبتم | ها عینک ابلغ الرسائل
للصید حبالة دنتم | ما صدغک اطول الحبائل
من غیرک لا ارید وصلا | فالقلب نأی عن الرذائل
کالمجد سوی عطا ملیک | ما اختار لنفسه حلاحل
الله بفضله المرجی | قد جمع فیه من فضائل

علاء الدین عطا ملک در شب سه شنبه چهارم ذیحجه ششصد و هشتاد و یک در حکومت بغداد گذشت و خواجه شمس الدین در تاریخ او گفته است

علاء دولت و دین آن وزیری | که صاحب بود اندر ملک بغداد
چو مخفی گشت زیر پردهٔ خاک | خفا از سال تاریخش خبر داد

از معارف جوینیها یکی خواجه بهاء الدین محمد پسر خواجه شمس الدین است که در سلطنت اباقا خان حکومت اصفهان داشت و ظلم و تعدی او زیاد بود و هر چه اهالی اصفهان در آستان اباقا خان دادخواهی میکردند

بود اطلا

بواسطهٔ خواجه شمس الدین جوینی بهم رسید ناچار رعایای مظلوم بدرگاه داد رس بیچارگان نالیدند و
بر دعای ایشان کارگر آمده خواجه بهاء الدین در عنفوان جوانی بمرگ ناگهانی از این جهان فانی درگذشت
و خواجه شمس الدین این رباعی را در مرثیهٔ فرزند انشا کرد

فرزند محمدا ای فلک هندو کیش — بازار زمانه را رواج از رویش
تو پشت پدر بودی از آن پشت بدید — خم گشت چو ابروی بتان بر رویش

یکی دیگر از معارف جوین هرون جوینی است او نیز پسر خواجه شمس الدین جوینی میباشد صاحب اخلاق
و طبع نیکو بوده این دو بیت از نتایج افکار اوست

مرد باید که دانش آموزد — تا ز هر کس شریف‌تر باشد
خاک بر فرق بهر کاو را — آن خواجگی پدر باشد

یکی دیگر سعد الدین جوینی است و او شیخ محمد بن مؤید بن حسن بن محمد بن حمویه میباشد مؤلف کتاب
سجنجل الارواح و محبوب الاولیاء در سنه ششصد و پنجاه وفات کرده این رباعی از اوست

گر با غم عشق سازگار آید دل — بر مرکب آرزو سوار آید دل
گر دل نبود کجا وطن سازد عشق — ور عشق نباشد بچه کار آید دل

جوین نیز بموجب مسطورات صاحب معجم البلدان یکی از دهات سرخس است ابو المعالی محمد بن
حسن جوینی سرخسی در این قریه متولد شده است

جَوِین از قرای بلوک حبلرود فیروزکوه است

چهار باغ از املاک خالصهٔ محال نهاشیر یکصد و پنجاه و دو خانوار رعیت دارد

چهار برجک سیستان دو محل باین اسم موسوم است یکی آباد و دیگری خراب است چهار
قلعه و آبادی بوده بفاصلهٔ ثلث فرسخ بطور مربع این چهار آبادی را چهار برجک مینامیده‌اند و در دو
فرسخی رود هیرمند در سمت مشرق واقع بوده و چهار برجک آباد مشهور بچهار برجک سرداران امام خان بلوچ
واقع در ساحل رود هیرمند در طرف شمال قلعه دارد در اطراف قلعه طایفهٔ بلوچ از چوب گز خانه ساخته‌اند
میان قلعه و در خارج سیصد خانوار بلوچ که نفرات با عدهٔ نفوس آنها یکهزار و سیصد و پنجاه نفر میباشد
سکنی دارند بنجفیه از توابع چهار برجک است و سکنه کلاً بلوچ اند از چهار برجک تا قلعهٔ کهنه یا سیك یازده فرسخ
که در دو طرف رود هیرمند یعنی در شمال و جنوب یا نیز رود چند آبادی و چند میان جنگل گز طایفهٔ ایل بلوچ ساکن
میباشند اینجا عده هزار و یکصد و سی خانوار و مالدار هستند گاو و گوسفند و شترهای یادی خوب دارند

زراعت هم میکنند

چهار بلاغ از قرای محال بربند رود زنجان قدیم النسق ملکی عبدالملک هوایش ییلاق زراعتش غله دیمی و آبی یکرشته قنات دارد که قراءت و چهار چشمه که بهمین جهت موسوم بچهار بلاغ شده چه بلاغ در ترکی بمعنی چشمه است و زراعت اینقریه با آب این چشمه ها مشروب میشود پانزده خانوار سکنه دارد

چهار بید اسم قلعه ایست در بجنورد زراعتش آبی هوایش ییلاق آبش از چشمه پانزده خانوار سکنه دارد

چهار چشمه مزرعه ایست از توابع ارکان جدید البناء از متعلقات شکاوکران که این آبادی نیز از اتفاق افتاده ابنیه را انجا کرده است و همه انشاءات دیم کار میباشد در اینجا از شکاف کوهی بقدر یک لوله افتاب آب جاری بود و این آب از چهار سوراخ بیرون می آمد لهذا اصطخری بهمین اسم او را چهار چشمه گذاشته و چند نوع کاو زراعت دایر نموده اند و در زیر اصطخر چهار جریب باغ عمل آورده اند

چهار چنار از قرای ربابی استرآباد است آبش از قنات و ییلاق **چهار دانگه** از قرای بلوک سرحد فارس است

چهار ده از قرای محال زهماشیر است یکصد و چهل و دو خانوار سکنه دارد

چهار ده از قرای استرآباد است خالصه دیوان آبش از سه رشته قنات سکنه آن چهار صد و چهل و دو نفر میباشند

چهار طاق از قرای ناحیه فراهان جاوین تخانست قدیم النسق زراعتش دیمی و آبی مشروب از آب چشمه هوایش گرمسیر پنبه کاری هم میکنند سی و پنج خانوار سکنه دارد

چهار فرسنگ از مزارع طبس مسینا من محال ثابنات قدیم النسق آبش از قنات هوایش گرم سکنه اش دو بیست نفر

چهار کش از مزارع متعلقه نقاباپاشت آبش از قنات هوایش ییلاق

چهار موران از قرای کوهکیلویه فارس است

چهار نیک از مزارع طبس مسینا من محال ثابناتست قدیم النسق آبش از قنات و بلا سکنه می باشد

چهان قلعه ایست از باموصفی آباد از قرای جول و حوش شهر مشهد مقدس هوایش ییلاق آبش از رودخانه ده خانوار سکنه دارد

جهان آباد از قرای ابرقو فارس است

جهان آباد از قرای بلوک کربال فارس است

جهان آباد از قرای نهاوند و در طرف مشرق و جنوب این بلده دو فرسنگ و نیمی واقع اراضی آن از سراب گاماسب مشروب میشود و سراب گاماساب از دامنه کوه گرو که در طرف جنوب نهاوند واقع است جاری میباشد کوه مزبور یکفرسنگ و نیم ارتفاع دارد گویند چهل امامزاده در آنکوه مدفون میباشد شکل گاو و ماهی از برف در بالای اینکوه بنظر می آید که دنبالهٔ آنها هم بجای خود است و مرکز آن برف اب نشد

پوشیده نباشد که طبس مسینا عبارتیست که حالا مصطلح است و اصل این عبارت طبس سینا است چنانکه در لغت طبس بیاید

عوام گویند هر وقت برفی که متشکل بشکل مذکور است آب شود حادثهٔ عظیمی روی خواهد داد در این
کوه طیور از قبیل کبک و وحوش از قبیل بز و خرس و خوک وغیره یافت میشود و شکار کردن در این
کوه سخت میباشد در بالای سراب کاماساب غاریست که تقریبا صد قدم طول است و از زیر غار آب
سراب جاری میباشد در پائین سراب بیست سنگ و در بهار سالهائی که برف زیاد در زمستان باریده
زیاده از پنجاه سنگ آبست غالبا اراضی شهر و دهات نهاوند از این آب مشروب میشود و فاضل آب
آن بقرای غزل و بیستون و کرمانشهان میرود جمعیت قریهٔ جهان اباد بهمه جهت سیصد نفر میشود
اراضی آن مسطح و جای سی نوع عوامل میباشد غالب زراعتش آبی و جزئی دیم کاری هم دارد

جهان اباد از قلاع متعلقه بسرجام و تقریبا شصت نفر سکنه دارد

جهان اباد از قرای توابع دربقاضی نیشابور است در سمت شرقی بلده در پنجفرسنگی واقع زراعت
آن از آب قنات مشروب میشود هوای آن در زمستان سرد و در تابستان معتدل قدیم النسق و
ملکی حضرت رضا سلام الله علیه سکنه آن بیست خانوار و از طایفه بلوچ طاهری میباشند مست
و این نواحی محل قشلاق این ایل میباشد و ییلاق آنها در کوهسار کرهند و در رود است و گذران
آنها از مال الداری و زراعت میشود

جهان اباد سنگر میرزا خان نیه در استراباد که پیش از این قریه بوده مشهور بکوزن
نیه و مدتی زمانی خراب شده و اثری از آن باقی نمانده نواب والاجها انسوز میرزای امیر تومان
در حکومت استراباد در اینجا ابادی و قلعه و سنگری محکم بنا نهاده سواره و پیاده
قراول در اینجا بجهة حفظ دهات فخر عماد الدین و دهات رستاق گذاشته و آن ابادی
حالا مشهور بجهان اباد است

جهان اباد از قرای نوق کرمانست

جهان ارغیان متعلق ببام صفی آباد از قرای حول و حوش شهر مشهد مقدس است
هوایش ییلاقی آبش از دو رودخانه که از دو طرف قلعه بام میرود و از کوه جهان ارغیان میریزد
دویست و پنجاه خانوار سکنه دارد

جهان بخش از مزارع برکوه قاینات است قدیم النسق

جهان بخشی قریه ایست در محال شیب سیستان رعیت آن از طایفه برخوردار
و طایفه هلری و سی و پنج خانوار که عدهٔ نفوس آنها تقریبا یکصد و شصت و پنج نفر است

جهان مع ازمزارع قدیم النسق براکوه قاینات

جهان نما اسم عمارتیست در اول چهارباغ سفلای اصفهان واقع مشتمل بر طاقهای فوقانی وتحتانی وبطرز قصر ساخته شده

جهان نمای نیاوران ابتدا بامر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله ثراه در محلی که حالا قصر نیاوران دیده میشود عمارتی جزئی بنا نموده بودند ودر فصل ییلاق گاهی موکب خاقانی بدانجا نزول واقامت مینمود شهریار مبرور ماضی محمد شاه نور الله مضجعه قدری بر آن بنا افزودند ودر عهد معدلت مهد آن بنا را محو ساخته وقصر وعمارات عالی بامر قدر قدر همایون در نیاوران بمباشرت والد نگارنده معتمد السلطنه حاجی علیخان غفر الله له بنا شد وبعد از آن نیز بران افزوده شده وچون مشرف بر صحرای دامنه کوه البرز وتا شهر طهران نمود دارا است از انجا جهان نما خوانده اند

چهچه ازمزارع میان ولایت شهر مشهد مقدس است قدیم النسق در شش فرسخی شهر واقع سکنه اش سی خانوار وتیموری میباشند از اب قنات مشروب میشود هوایش معتدل است

چهر از بیستون که بکرمانشاهان میروند در طرف دست چپ راه قریه ایست موسوم بچهر در پشت تپه رو دهکده بل ورده واقع ومتعلق باولاد میرزا سلیمانخان است

چهراباد از قرای غنی بیک لوی زنجانست واقع در میان کوه باغات وچمن خوبی دارد دو چشمه اب از میان چمن جاری است که تقریبا یکسنگ ونیم اب دارد باغات واراضی قریه از اب ان دو چشمه واز آب رودخانه مشروب میشود اب وهوا وصفای خوب کاملی دارد از صیفی پنبه وکرچک هم عمل میاید سکنه اش هفتاد وپنج خانوار است

جهران علیا از مزارع مؤمن اباد قاینات قدیم النسق وبلا سکنه است

جهرک نیز از مزارع مؤمن اباد قاینات ابش از قنات قدیم النسق وبلا سکنه میباشد

جهرم صاحب معجم البلدان گوید جهرم شهریست از فارس که در انجا پارچه یا قالی میبافند موسوم باسم همین شهر که جهرم میباشد زیادی شاعر در ذم جهرم گوید

بل بلد ملاء الفجاج قتمه   لا تشتری کتابه وجهرمه

این شهر در سی فرسخی شیراز واقع وابو عبید (الله) عبدالله بن محمد محدث معروف جهرمی است حمدالله مستوفی گوید جهرم شهری وسط است بهمن بن اسفندیار ساخته وموضع بسیا از توابع انجاست هوایی گرم دارد ودر ان ولایت غله وپنبه ومیوه بود واب روان وکاریز دارد ودر آنجا قلعه محکم است که انرا خورشه خوانند صاحب زینة المجالس گوید خرمای شاهانی جهرم بغایت نفیس است

نگارنده گوید جهرم از شهرهای معروف و مشهور فارس است واقع در بلوکی که آن نیز بهمین اسم موسوم
میباشد این شهر از حیثیت وسعت و بزرگی از قم و کاشان و بلاد امثال ایند و بلد بزرگ است جز اینکه آبادی
و رسوم شهری آن کمتر و از این جهت بقصبه بزرگی ماند بعون ممکن است باندک توجه و تغییری از شهرهای
معتبر باشد داخل در گرمسیرات محسوب میشود عمارات و ابنیه اش اغلب از گل و خشت و بعضی بناهای
اصفهان خالی از شباهتی نیست آب بلوک جهرم از چشمه و قنات است و آب خوردن اهالی از چاه که آنهم اکثر
قنات میباشد که در جهات مختلفه احداث نموده اند نخلستان جهرم زیاد و فی الجمله مرکبات دارد
در حوالی بلده آثار و امامزاده هست که زیارتگاه اهالی میباشد بازارش با آبادی قصبه متناسب و
کاروانسرا و مساجد متعدده دارد حاصل جهرم غله و خرما و تنباکو و حبوبات و پنبه و قلیل میوه
گرمسیری است و خرمائیکه در جهرم یافت میشود بقدری خوب است که گویا در تمام عالم نظیر نداشته باشد
همچنین تنباکوی جهرم که انواع و اقسام است و هر نوعی از آن در شهر و ولایتی نهایت مطلوب و مطبوع
از جمله تنباکوی حکان که اغلب آن بمصرف اهل اصفهان میرسد و در آن شهر قیمتی دارد اهالی جهرم
تاجر و پیله ور و زارع و کاسب و در صنایع و حرفه با هوش و زیرک و اهل سلاح نیز میباشند و با وجود
فطانت اهل علم در این قصبه بالنسبه کمتر دیده میشود در این سنوات زراعت تریاک نیز در جهرم معمول
و متداول است کوهستان و جنگل نزدیک دارد و هیزم بسیار ممتاز و ذغال ارزان نیست کلیة جهرم
پرنعمت و اهالی در وسعت و رفاهیت اند یکی از مال التجاره های جهرم پوشینه است که امتیاز
تامی دارد و در فصل بهار از سایر جاها پیله ورها برای خریداری این متاع باین قصبه میایند تقریبا
پنجهزار و پانصد خانوار در شهر جهرم ساکن اند و سکنه قرای توابع جهرم از پنجاه خانوار الی یک
صد و پنجاه خانوار بلوک جهرم میانه جنوب و مشرق شیراز بمسافت بیست و هفت فرسخ طول جلگه اش از
شمال که وصل بخاک بلوک خفر است بجنوب که بخاک بلوک جویم اتصال میابد زیاده از ده فرسخ و
عرضش نیز از طرف جنوب که متصل ببلوک قیر و کارزین است الی صبوی که میانه مشرق و شمال و منتهی
بکوهستان فسا میشود قریب به نه فرسخ میباشد شکار این جلگه از وحوش آهو و خوک و از طیور کبک و
تیهو و کبوتر است اسامی قرا و توابع جهرم از قرار ذیل است
قطب آباد باباعرب سعادت آباد زهر بشیر بدالان جمعتان چهارطاق حیدرآباد شمس آباد محمدآباد
ده تیر حکان دیبان سیستان هرموج مادوان جناب ملا زین العابدین سلمه الله تعالی از فحول علمای حالیه جهرم و متوقف دار الخلافه میباشند
جهرم در آخر خلافت خلیفه ثانی بدست عثمان بن ابی العاص مفتوح و مسخر عساکر اسلام شد

جهرود خلجستان پنج بلوکست و جهرود یکی از بلوکات خلجستان در وسط بلوکات واقع است این بلوک ییلاقی میباشد فواکهش ممتاز و انگور و زردآلو و گوجه و گردو و بادام و گیلاس جهرود اغلب در قم بفروش میرسد قرا و مزارع معتبر دارد حاکم نشین خلجستان طغرود و دستگرد است که دو قریه بزرگ آباد میباشد بیشتر سکنه طغرود سادات هستند منزلگاه خوبیست و کاروانسرائی دارد که نهری از میان آن جاریست حاج و زوار هم از اینجا باید عبور کنند بلکه معبر خوزستان و لرستان و بروجرد و بسیاری از ولایات عراق است بعضی قرای این بلوک از رودخانه مشروب میشود و برخی از آب قنوات و چشمه سارها در کنار رودخانه دهات خوب و آباد است این بلوک در میان دره واقع است لکن با کوه مسافتی دارد راهش سخت و صعب نیست و گردنه معظمی ندارد طول بلوک جهرود هشت فرسخ است از قم که میایند اول منزل تاج خاتون میباشد که ابتدای بلوک سرابست از آنجا داخل بلوک جهرود میشوند و از طغرود ببیاوشان میروند که نیم فرسخی آشتیان و بلوک کرا است در یمین و یسارش بلوک وزوا و بلوک راهگرد است جهرود قریب سی قریه و مزرعه دارد دهات معتبر آن طغرود و کهوکه بعقیده اهالی کیوکودرز ساخته و ذخایر او در آنجا بوده و دستگرد که حاکم نشین است و سناوند که میرزا حبیب الله برادر حاجی میرزا نصرالله گرگانی مستوفی در آن عمارت و باغ خوبی ساخته و آباد نموده و امروزه که اهالی آن از شنیدن لفظ ماست بغایت مشمئز و متغیر میشوند و اگر کسی این لفظ بزبان آرد و بتوانند او را خیلی اذیت و آزار میکنند و جهتش را که یقینا خیالی عوامانه است خدا داناست گذشته ازین فقره اهالی بالطبع شرارت دارند چنانکه از بس باهم نزاع کرده اند پریشان حال شده و از آبادی آن کاسته شده پیش از این دویست خانوار بودند آنچه حالا هستند همه صباغ و کاسب میباشند با اینکه هوای زمستان در اینجا خیلی سرد است سکنه کرسی نمیگذارند این ده که در یک فرسخی آشتیان و در میان کوه واقع شده است

چهریق یکی از قلاع خوی میباشد و مدتی سید علیمحمد باب مقتدای طایفه بابیه که چهل سال قبل بروز نمود در آن قلعه ماخوذ و موقوف بود و شرح آن در مجلدات قبل نگاشته شده است

جهک از مزارع مؤمن آباد قاینات است قدیم النسق هوایش معتدل و بلاسکنه میباشد

جهک از مزارع درمیان قاینات قدیم النسق و حالا بایر است

جهکدوک از مزارع متعلقه بقاینات است

جهکروک نیز از مزارع متعلقه بقاینات است

چهکنه از مزارع و قرای قدیم النسق متعلق بقاینات آبش از قنات هوایش ییلاق نفر یا سیصد و چهل نفر سکنه دارد

جهکه نیز اسم دو مزرعه از قاینات قدیم النسق آبش از قنات هوای هر دو ییلاق سکنه یکی نه خانوار و جمعیت دیگری بیست خانوار

جهکه دو مزرعه دیگر است از ناحیه طبس مسنا موسوم بجهکه علیا و سفلی و نیز مزرعه دیگر است در همین ناحیه و اسم مزرعه ایست از مزارع براه کوه قاینات

چهل چشمه در توییرکان چشمه سار بیست که در دامنه کوه کوبره واقع و بالای کشانی است از این چشمه ها ابسرا از بر شده و رود بسیار عظیمی تشکیل داده که از زیر آبادی کشانی جاری میباشد و جمیع کوههای این آبادی را مشروب میکند و از انجا سراز بر گشته بسنجوران و از انجا بآرزوج و کم کم زیادتی ان بجائی میرسد که عبور از آن رود دشوار میگردد اینکوه از حیثیت اب و هوا کمال تعریف را دارد و متصل بکوه الوند است لاله های رنگارنگ و توتیا در اینکوه بسیار است آبش بنهایت گوارا میباشد رود حاصل از اینکوه که موسوم بگرزان رود است بعد از انکه چند آبادی را مشروب کرد بصحرای قزل رسیده برود کاماسب میریزد در این نواحی این شعر شهرتی دارد

نور اچشمه کنگانی خوش است ... مراب رود کشانی خوش است

چهل چشمه اسم یکی از قرای حومه شیراز است

چهل چشمه لار طبرستان که از افرنج بلاغ هم میگویند دره ایست عریض که منتهی عرض آن هزار ذرع امتدادش تقریبا از مشرق بمغرب کا بیش دو فرسنگ و تمام رودخانه لار را از طرف مغرب بمشرق جریان دارد این اسم خالی از مسمی نیست و محتمل است زیاده از چهل چشمه اب از کوهها اطراف داخل رودخانه لار شود هوایش در تابستان نهایت معتدل بلکه شبها از باد سرد است ایل سپیر با طایفه خود که در ورامین املاک و قشلاق دارند[2] ایام تابستان را انجا بسر میبرند بنای عمارتی هم خاقان مغفور خاقان فتحعلیشاه انجا نموده بود ولی شدت سرمای زمستان انرا منهدم کرده و اثاران باقی است در دشت این دره اثار قدیمی پیداست و بعضی جاهای انرا پنجسال قبل حفر کردند شمعدان چند کار قدیم و بعضی اسباب

چهل حجره از قرا و مزارع بلوک چناران مشهد مقدس است

چهل حصا از قلعه ها قدیم اسفراین جای هفت زوج کار و ملک دارد آبش از رودخانه آق دعا دیگر بیشتر قنات هم دارد سکنه آن سی و پنج خانوار است

چهل ذرعی از قرای شبانکاره فارس است

چهل ذرعی نیز از قرای شبانکاره فارس است

چهل ستون اسم یکی از عمارات دیوانی اصفهان است این عمارت در وسط باغی است که نهرها چهار جریب زمین دارد در جلو عمارت حوضی طویل است که باصطلاح خود اهل اصفهان آنرا دریاچه می‌نامند در طنبی این عمارت صورت مجلس سلاطین صفویه و یکی از جنگهای نادرشاه افشار مرتسم می‌باشد حوضی از مرمر که در چهار گوشهٔ آن چهار پایهٔ ستون سنگی است و صورت شیر از هر طرف پایهٔ ستون با کمال امتیاز حجاری شده و روی پایه‌ها ستونهای مرتفع چوبی مزین با آینه و غیره می‌باشد در تالار عمارت چهل ستون است ستونهای دیگر نیز از جنس ستونهای مزبور در تالار متعدد است بنای چهل ستون نهایت عالی و در سقفها آثار کمال صنعت و استادی و مهارت مهندسین و معماران زمان صفویه که بانی این عمارت بوده‌اند پدیدار می‌باشد درختهای چنار کهن کبوده و اشجار میوه در این باغ بسیار است و نهایت صفا و طراوت را دارد در این سنوات آخره چهل ستون را جناب میرزا فتحعلیخان صاحب‌دیوان در زمان حکومت خود مرمت کرده‌اند

چهل سنگ اسم قلعه ایست از قلاع بلوک ناصری مشهد مقدس از بلوکات جدید این بلد که باهتمام نواب والا حسام السلطنه سلطان مراد میرزا آباد شده است

چهل گزی علیا و سفلی دو محل است از قشلاقات طوایف شاهسون افشار که در محال سهرورد و سجاس رود زنجان می‌باشند سکنه مشهور بطایفه کورحسنلو می‌باشند در چهل گزی علیا بیست و پنج خانوار و در چهل گزی سفلی سی خانوار ساکن اند محصول و زراعت ندارند آب آنها از رودخانه است ییلاقشان قافلی و چیلقو و کوهسار فیض آباد است

چهل مناره اسم بقیهٔ آثار بنیان عمارت تخت جمشید فارس که شرح آن در جلد اول مرآت البلدان مسطور است

چهل مجلی محلی است از قشلاقات شاهسون افشار که در محال سهرورد و سجاس رود زنجان می‌باشند سکنه از طایفه کورحسنلو و پانزده خانوارند چشمه آبی دارند زراعت ندارند ییلاقشان اراضی فیض آباد است

چهل مهرین قلعه آبادی بوده در سیستان در ساحل رود هیرمند در طرف جنوب واقع در روی تپه بلندی و نهایت استحکام را داشته حالا سکنه ندارد جزو محال رودبار سیستان محسوب می‌شود

چهله از قرای بلوک دشتی فارس است

جهله از قرای بلوک خنج فارس است این بلوک گرمسیر و در جنوب شیراز بمسافت چهل و دو فرسنگ واقع مرهمش رعیتند حاصلش غله و تنباکو شکار این جلگه آهو آبش از باران و چاه هر قریه از بیست الی یکصد خانوار سکنه دارد

جهنورد از قرای استراباد هوایش ییلاقی آبش از قنات ده خانوار سکنه دارد

جهودان صاحب معجم البلدان گوید جهودان الکبری گویند و بمیمنه بیشتر معروفست و جهودان اسم قدیمی آنست یعنی جایگاه یهودیها و گمان میکنم که بهمین جهة اسم او را تغییر داده و میمنه نامیده باشند بهرحال قصبه معتبریست نزدیک بلخ ابو شهید بن حسین البلخی الوراق اهل این قصبه است

جهودانک مصغر جهودانست که ذکر شد

جهینه اسم قلعه ایست از قلاع مازندران

جیا قریه ایست از ناحیه پیشکوه طارم قدیم التسنن ملکی مظفر الملک سکنه اش هشتاد خانوار و باغات بسیار خوب دارد زراعتش از رودخانه مشروب میشود محصولش غله و جوز و هوایش گرمسیر است

جیارویه از مزارع خامان کرمانست

جیاسر صاحب معجم البلدان گوید اصل این اسم فارسی است و یکپاره است از کثرت استعمال اعراب انرا جیاسر خوانده اند و آن قصبه ایست از خاک مرو ابو خلیل عبد السلام مروزی جیاسری میباشد

جیان از قرای بیضای فارس میباشد

جیان از قرای بوانات فارس میباشد

جیّان صاحب معجم البلدان گوید جیّان قصبه معتبریست از رستاق قهاب اصفهان در انجا مسجدیست معروف بمسجد سلمان فارسی جمعیتی بادعی زیارت این مسجد میایند عبد الوهاب شیرازی گوید بعد از تسخیر اصفهان سلمان باین شهر آمده در نزدیکی اصفهان در قریه جیان مسجدی ساخت ابو الهیثم طلحة بن العلم الحنفی جیانیست

جیاکنده قریه ایست از بلوک انزان استراباد اربابی ملکی خورده مالک آبش از چشمه و رود آب هوایش ییلاقی جمعیتش دویست و شصت و هشت نفر میباشد

جیجکتو صاحب فرهنگ انجمن آرای ناصری گوید جیجکتو ناحیه ایست از بلاد خراسان نزدیک میمنه و آن نیز شهریست

جیجکلو از قرای بلوک فشافویه طهرانست

جیحان

چچیان جبل در سمت مغرب ملایر واقع قریه ایست اربابی متعلق بمحمد علی میرزا ولد مرحوم
حاجی حسن میرزا قریب هشتاد خانوار رعیت دارد در دامنه کوه گرزه واقع که فاصله ما بین ملایر و تویسرکان است
قریه صد جریب باغ و بیشه دارد محصول و باغات آنجا از چشمه سار مشروب میشود زراعتش اغلب دیمی
است هوایش ییلاقی در زمستان برفش بی نهایت قلعه باغی دارد بالای تپه واقع است مرتع و محل تعلیف مواشی
در تابستان هوای خوبی دارد تا دولت آباد چهار فرسنگ و تا تویسرکان یک فرسنگ میباشد

چچیان رود در سمت مغرب دولت آباد ملایر و کنار رودخانه واقع از قرای خالصه است از رود آب
مشروب میشود سکنه در حالیکه در کنار رودخانه سکنی دارند زراعتش آبیست باغ ندارد مرتع خوبی دارد معدن
شوره خوبی در اینجا هست تا دولت آباد سه فرسنگ است

جیحون

اسم این که یکی از جغرافی نگارهای قدیم و در شرح جبل اسم او مسطور شد گویا از شطهای بزرگ که داخل
بحر خزر میشود یکی اکسوس (جیحون) است ارسطو پول را عقیده اینست که گذشته از شطهای واقعه در
هندوستان بزرگترین شطهای آسیا اکسوس است و این شط قابل کشتی رانیست و دیگر از طرف هندوستان
بسواحل بحر خزر مال التجاره حمل و نقل میشود

وجیحون فاصله ما بین باکتریان (بلخ) و سغدیان (سغد) سمرقند است بعد از آنکه مال التجاره هندوستان
بواسطه این شط داخل بحر خزر شد بواسطه شطهای دیگر که وصل بدریای سیاه است بسواحل قرادنکیز
موصول میگردد

علمای جغرافی و مصنفین عرب و عجم و غیره را در باب جیحون و سرچشمه آن و بستر و مجرای قدیم و جدید این شط
و مصب حالیه و سابق جیحون تحقیقات و بیانات کثیره است چون از ابتدای نگارش مرآت البلدان طریقه
که ما اختیار نموده ایم اینست که اغلب قول صاحب معجم البلدان را در شرح هر محلی مقدم بر سایر اقوال ذکر نمائیم
و بعد بمسطورات سایرین میپردازیم در اینجا یعنی در شرح جیحون نیز طریقه و راه خود را تغییر نداده ابتدا
میکنیم بآنچه یاقوت حموی در معجم البلدان مینگارد و هو هذا

لفظ جیحون عربیه است و بی جهت بعضی از مصنفین این لفظ را ماخوذ از جاج که بمعنی آکال است دانسته اند
و مناسبتی که در این فقره فرض کرده و گفته اند اینست که چون جیحون علی الاتصال دو طرف و سواحل خود را
میخورد موسوم بآن اسم شده بهرحال این مسئله چندان اهمیتی ندارد که در آن زیاد غور نمائیم حمزه اصفهانی
گویا اسم اصلی و حقیقی جیحون هرون بوده و هرون اسم یکی از دره های خراسانست که نهر جیحان در وسط

آن واقع شده و بعلاقه مجاور شهر موسوم باسم دره کردبیه و عجم جیحان را جیحون گفته اند عقیده ابن فقیه
اینست که سرچشمه جیحون در نقطه ایست موسوم بریوساران و آن کوهی است متصل بممالک سند و هند
و کابل در اینکوه در موضعی که از آن اعتمیس مینامند چشمه ایست که منبع نهر جیحون می باشد

فصل
شط جیحون در اشتداد سرما منجمد میشود باینمعنی که چون برودت در ان نواحی شدت نماید قسمتی از
آب شط مبدل به یخ شود و پارچه های یخ در شط حرکت و سیر کنند و اندک اندک بقیه آب نهر از فرط سردی
منجمد و یکپارچه یخ سخت ضخیمی گردد که یخ و حجم ضخامت آن باشد و آب شط از زیر این یخها جاری است
خوارزمیها با کلنگ و تیشه یخ شط را سوراخ کرده برای مصارف خوردن وغیره آب بیرون میاورند و آبی که
باینموضع میکشند بکوزه و ابریقها میریزند و تا زمانیکه این ابریقها را بمنازل خود برسانند باز نصف
آن مبدل به یخ شده است بالجمله چون شط جیحون بکلی منجمد و آب مبدل به یخ شد کاروان و گاو و گوسفند و شتر
و سایر حیوانات بی هیچ خوف و خطری از روی آن یخ عبور مینمایند و سطح رودخانه با اراضی سواحل آن مطلقا
فرقی ندارد بلکه مکرر گرد و غبار از روی آن متصاعد میشود مثل اینکه زمین و خشکی است انجماد و بستگی
آب جیحون دو ماه امتداد دارد بعد سورت هوا و شدت سرما کم شده و متدرجا یخها شروع بذوب شدن
مینماید تا رودخانه حالت اولیه را بهم میرساند سفاینی که در میان یخها مانده درمانده و مجبورا منتظر
انقضای مدت مزبوره میباشند تا هوا و بجوشی یکباره دو یخها ذوب شود بنابراین اغلب صاحبان
سفاین جهد میکنند که قبل از زمستان و انجماد آب جیحون کشتیهای خود را از شط بیرون برند شط جیحون را
شط بلخ نیز گویند زیرا که از این مملکت نیز عبور مینماید و از شهر بلخ تا نهر جیحون دوازده فرسخ
راه است

در کتاب جغرافیای موسوم به آثار البلاد و اخبار العباد از مصنفات عالم فاضل زکریا بن محمد بن محمود
القزوینی شرح جیحون از قرار ذیل نگاشته شده است
نهر جیحون واقع در بلد خوارزم است زمخشری گوید عمود نهر جیحون معروفست بجریاب و آن نهر خارج
میشود از حدود بدخشان و منضم میشود بسوی آن نهر انهار دیگر در حدود ختل و وخش و بسبب انضمام
آن نهرها نهر رود عظیمی میشود و انضمام نفع میشود بسوی رود جیحون انهار ترمذ و انهار صغانیان و آب وخشاب
که خارج میگردد از بلاد ترک و میگردد در زمین وخش در کوه هناک تا آنکه عبور میکند از پلی و معلوم نشده است
در دنیا آبی که باین کثرت باشد و تنگ میشود عرض آن مثل کم شدن عرض آن نهر در اینموضع که پل بسته شده است
و آن پل حد میان ختل و اشجرد است پس از آن میگذرد بر شهرهای بسیاری تا میرسد بخوارزم و منقطع میشود بان

اصلا از آن نهر بلاد یکه عبور میکند از آنها مگر خوارزم که از آن منتفع میشوند و بر میدارند پس از آن منحدر
میشود از خوارزم و میریزد در دریاچه که مسمی بدریاچه خوارزم است که مسافت آن دریاچه خوارزم شش روز
راه است و گفته اند جیحون با کثرت و بسیاری آب در فصل زمستان یخ میکند و کیفیت یخ بستن این است که چون زمانی
که سرما اشتداد بهم رسانید و زمستان سخت و شدید شد بسته میشود اولا قطعه های یخ و میگذرد این
قطعه ها بر روی آب و هر زمان که مماس میکند قطعه از آن قطع دیگر قطعه را بهم دیگر ملصق میشود و بهمین
طریق پاره های یخ بهمدیگر منضم میشود تا آنکه جیحون کلا منبسط میگردد از بستگی یخ و ثخونت بهم میرساند و
ثخن یخ در اکثر اوقات پنج شبر است ابن فضلان در رساله خود گفته دیدم جیحون را که منجمد شده بود و ثخن
یخ هفده شبر بود و خداوند عالم است بصحت این مطلب و در زیر یخ آب جاری و رونده است و حفر میکنند اهل
خوارزم در جیحون چاه ها با کلنگ و میشکافند یخ را تا روی آب و از آن محل ها آب بر میدارند همچنانکه میکشند
از چاه آب را بجهت آشامیدن و حمل میکنند در سبوها و در وقتیکه مستحکم میشود انجماد آن نهر عبور میکنند بر آن
قافله ها و کاروان که گوساله ها را بر آنها بار کرده اند و باقیمانده محل عبور را فرقی با زمین و بر منجمد از آن نیست
همچنانکه در بیابان از تردد قوافل غبار بلند میشود و در مدت دو ماه بهمین حالت باقی بود و زمانیکه شوکت
برد شکسته میشود عود میکند بحالت اولی و منقطع میشود قطعه های یخ همچنانکه ابتدای امر ظاهر شده بود
تا آنکه بحالت اولیه بر میگردد و جیحون نهر قتال است و چه بسیار است که بحالت بسیار بدی غرق شود و ان
صاحب مسالک الممالک گوید عمود جیحون معروف است بجریاب و خارج میشود از بلاد وخان در حد بدخشان
پس مجتمع میشود بسوی او نهرهای چند در حد ختل و وخش از اجتماع این نهرها رود عظیم میگردد
و از جمله نهرهائیکه منضم میشود بجیحون نهری است نزدیکی و قریب جریاب و مسمی است باخشو و آن نهر هلبک است
و قربان نهر دیگر است که مسمی است بنهر بربان سیم نهر فارغر است چهارم نهر اندیجاراغ و پنجم نهر وخشاب
و این نهر اعظم از سایر انهار است و مجتمع میشوند این نهرها در جانب ارهن آنگاه مجتمع میشوند با نهر وخشاب
در جانب قوادیان و واقع میشود بسوی این نهرهای مجتمعه انهاریکه خارج میشود از بتم که بعضی از انها انهار
صغانیان و انهار قوادیان است پس از آن مجتمع میشود مجموعا و واقع میشود در جیحون بنزدیکی قوادیان
و اما نهر وخشاب خارج میشود از بلاد ترک تا ظاهر میشود در زمین وخش و تنگ میشود در کوه هناک
تا آنکه عبورش از پل ممکن باید و دانسته نشده است آبی با این کثرت که تنگ شود و کم عرض شود بحدیکه پل بر آن
بسته شود مثل شدن نهر جیحون در آن محل که پل بسته شده است و این قنطره حد میان وخش و میان واشجرد است
پس میگذرد از برو دخانه در حد بلخ تا ترمد آنگاه میگذرد از آنجا بکالف و از کالف میرود تا زم پس میرود

تا آمل منتهی میشود بسوی خوارزم بعد از آن واقع میشود بدریاچه خوارزم و فایده نمیبرد از این رود جیحون
در ختل و ترمذ تا ناحیه زم احدی و معمور شده است بسبب این رودخانه زم و آمل و فربر
و معمور میشود خوارزم و عموم منفعت جیحون از برای اهل خوارزم است و اول شهری که واقع است بر جیحون از ماوراء
النهر ختل و وخش است و آن دو شهر هستند مگر آنکه هر دو مجتمع میباشند در باب عمل و معامله و واقع هستند
مابین نهر جریاب و وخشاب و از شهرهای ختل هلبک و منک و تملیات و فارغره و کاربنج و اندیجاراغ و
رستاق بیک است و شهرهای وخش هلاورد و لاوکند و مقام سلطان و پای تخت در هلبک است و منک
و هلاورد بزرگتر از هلبک است مگر آنکه مقر سلطنت هلبک است و متصل و پیوسته است خاک آن بوخش و ختل
و دهات و سفینه و کران و کران خانه های کفر است و حاصل میشود از آنجا مشک و نقره و ... و در وخان معادن
نقره کثیر است و در رودخانه ختل طلا نیست که جمع کرده میشود در هنگام آمدن سیلها از شهرهای وخان و
وخان و تبت نزدیک است و زمین ختل زراعتهای بسیار و آب و میوه جات خوب دارد و شهر ختل در کمال وسعت
و نعمت و فراوانیست و مواشی و دوابش زیاد است و در وقتی که گذر کنی تو بر ختل و وخش تا نواحی واشجرد و
قوادیان و ترمذ و صغانیان و جاهائیکه در اثناء آنها است آنها شهرهائی بانفراده خواهد بود بجنب معامله
و عمل و اما ترمذ شهری است واقع در کنار رود جیحون و از برای آن قلعه و سور و حصاری است و احاطه دارد
بآن حصار باره دیگر و دار الاماره در قلعه است و محبس خارج آن قلعه کهنه است در شهر و سوق و مسجد جامع در
شهر است و مصلی داخل حصار است در باره شهر و بازارهایش در شهر و بنا است و عمارات آن شهر از خاک
و خشت است و معظم کوچها و بازارهایش آجر مفروش است و شهری است معمور و با اهل و خلق و این نواحی را
رهنه و بهره ایست از نهر جیحون و مسافت قریب جبال با آن شهر مقدار یک منزل است و آب آشامیدن آنها از جیحون است
و نهری نیست که جاری میشود از صغانیان و از برای دهات و مزارع ایشان از جیحون شربی نیست بلکه مزارع
آنها از نهر صغانیان مشروب میشود و از مدینه های ترمذ شهر صرمنجن و هاشم جرد است و قوادیان مدینه ایست
و شهر کوچکتر از ترمذ است و از برای قوادیان از شهرها نودز است و واشجرد مثل ترمذ است در بزرگی
و وسعت و شومان کوچکتر از ترمذ است و مرتفع میشود از واشجرد و شومان تا نزدیک صغانیان
زعفران بسیاری که حمل کرده میشود باطراف و اکناف و مرتفع میشود از قوادیان نوافح طیب و عطرهای
و بوهای خوش و صغانیان شهری است بزرگتر از ترمذ مگر آنکه ترمذ اهل و مالش بیشتر است و صغانیان را
قلعه ایست و اما الخسیسک بمحاذات زم واقع است و زم در زمین خراسان است مگر آنکه این دو شهر
مجموع و یکی هستند در عمل و اقامه جماعت و خطبه و منبر به زم است و آن شهری است با خصب و فراوانی و

کوچک است از جهت شهرها و غالب اطرافش سوائم است از شتر و گوسفند و بر طرف نظر هر یک از
این دو شهر صحراها و چاهها و چراگاهها است و اما فربر شهریست از بخارا در جمله بخارا وصف آن ذکر شده
و اما خوارزم باید دانست که لفظ خوارزم اسم آن اقلیم است و جدا شده است از خراسان و از ماوراء النهر
و احاطه دارد بخوارزم بیابان از هر طرف و حدّ آن متصل است بحدّ غزیه در جانب شمال و مغرب و جانب
جنوب و شرقیش خراسان و ماوراء النهر است و خوارزم در آخر نهر جیحون است و بعد از خوارزم دیگر شهر
عمارتی در کنار جیحون نیست و مرور رود جیحون از خوارزم تا منتهی میشود بدریاچه خوارزم و این اقلیم بر دو
جانب جیحون واقع است و شهران در جانب شمالی جیحون واقع است خوارزم را در طرف جنوبی جیحون شهر بزرگی
است که مسمّی بجرجانیه است و آن بزرگتر شهریست باین اقلیم بعد از مدینه خوارزم و جرجانیه محل سوداگری
و تجارت غزیه است و از غزیه بیرون می‌آید قوافل و متاع تجارت تاجرجان و خزر الی خراسان و مقتضای
تقدیر این بود که بصورت و شکل دریاوریم ما نصف خوارزم را در صورت خراسان و نصف آنرا در صورت
ماوراء النهر مگر آنکه غرض و قصد در این کتاب شناختن صورتهای این اقالیم و شهرها آنست لهذا اختیار
کردیم اینکه خوارزم را مجموعه در صورت واحده قرار دهم انضمام (?) آن را در ماوراء النهر قرار دادم بعلت آنکه این
وضع ابلغ است بغرض من بی آنکه مکرر کرده شود در صورت خراسان و صورت ماوراء النهر و خوارزم را
چند شهر است سوای آن قصبه که اسامی آنها از اینقرار است درغان هزاراسب خیوه خشمیثن سافردز آرو خشمیثن
نوزوار کردران خواش کرتن دفربر براتکین مذمینه سپید مردا جفان جرجانیه اما قصبه این اقلیم
مسمّی بخوارزم میتره کاث است و از آن قلعه ایست که غیر معمور است و آن قلعه را سد نیه بود که آب جیحون انزاح
کرد و بنا گذارند نه مردم از عقب آن شهر عمارتی و نزدیک شده است نهر جیحون آن قلعه را بحدیکه بیم
انهدام هست و مسجد جامع آن در طرف پشت قلعه است و سرای خوارزمشاه نزد مسجد جامع است
و محل حبس نزد قلعه است و در وسط شهر نهر جرتور است که شکافته شده است شهر و بازار بر دو جانب
این نهر و طول مدینه ثلث فرسخ در ثلث فرسخ است و اما ابواب آن مدینه خراب شده است و بعض از شهر و
ابواب آنقدار یکه از شهر خراب شده است برقرار نمانده است و در عقب آن محل خرابا ابنیه و عمارت شده
از سمت دو دخانه و اول حدّ خوارزم مسمّی بطاهریه است از جانبی که قریب میشود بآمل و ممتد است بعمارت
در جنوب جیحون و در طرف شمالش عمارتی نیست تا منتهی شود بقریه که نامیده میشود غار انجشنه لیز از
آن از غار انجشنه تا مدینه خوارزم دو جانب جیحون جمیعاً دارای عمارات است و قبل از غار انجشنه بشش
فرسخ نهریست که منشعب شده است از جیحون که اطراف آن نهر عمارات و اهل قری و دهاقین است و تا شهر

بهمین منوال است و این شهر مسمی است بکاوخواره و تفسیر کاوخواره خورنده گاو است و این نهر
که عرضش پنج ذراع و عمقش مقدار دو قامت است و سفاین دران کار میکنند و منشعب میشود از این نهر
کاوخواره بعد از جریان و رفتن پنج فرسنگ نهری که نامیده میشود کَرِیه و معمور شده است بواسطه ان نهر
بعضی دهات و از برای عمارت حول شط جیحون از طاهریه تا هزاراسب عرض زیادی نیست و عریض میشود چون بنهزاراسب رسید
و میرسد عرض جیحون بمقدار یک فرسنگ تا مقابل شهر پس از ان کم میشود عرض و ثلث میشود تا میرسد بهنگام
آن در جرجانیه بمقدار دو فرسنگ پس منقطع میشود تا قریه که مسمی بکیتا است بپنج فرسنگ از کوه جاغ وان
قریه ایست بقرب جبل و نیست در این عرض عمارتی غیر از این قریه و در پشت اینکوه صحرا و بیابانست و از
هزاراسب تا سایر محالی که در طرف غربی جیحونست نهرهائیست که از جمله انها نهر هزاراسب است که منشعب
شده است از جیحون از جانب نزدیک امل و بمقدار نصف نهر کاوخواره است و دران سفینه ها دوار است
پس از ان بمقدار دو فرسنگ از هزاراسب نهریست معروف بکردران خواش و این نهر بزرگتر از نهر هزار
اسب است بعد از ان نهر خیوه است و ان نهر نیز بزرگتر از نهر کردران خواش و جاری میشود دران
کشتیها تا خیوه و بعد از ان نهر مدرا میباشد و ان نهر بزرگتر از نهر کاوخواره و دو برابر آن است
و جاری میشود دران سفاین تا مدرا و مابین نهر مدرا و نهر خیوه مقدار یک میل راه است و از نهر مدرا
تا مدینه خوارزم مقدار دو فرسنگ است و از سمت اسفل شهر خوارزم از ناحیه جرجانیه نهریست که
نامیده میشود بوه و مجتمع میشود اب بوه و اب وداك در حدی که معروف باندراستان است و اسفل
از ان قریه تا قریه جرجانیه و وداك بزرگتر از بوه است و جاری میشود در این نهر و نهر سفاین تا جرجانیه
بمقدار یک تیر پرتاب و در آنجا سدی است که منع مینماید کشتیها را و از مجمع این دو اب تا جرجانیه مقدار
یک مرحله راه است و مابین نهر کاوخواره و مدینه دوازده فرسنگ است و عرض شهر خوارزم بمحاذات شهر
مقدار دو فرسنگ است و کردر نهریست که بریده شده است از جیحون از طرف اسفل مدینه خوارزم
بر چهار فرسنگی از چهار موضع نزدیک بیکدیگر و میگردد نهر واحد مثل بوه و وداك در وقتی که مجتمع
شوند و گویند مجرای جیحون در اینجا بوده و در وقتیکه کم شود اب جیحون کم میشود اب این نهر و
بمحاذات کیت بیابان بمقدار فرسنگی از جانب شمال نهریست که نامیده میشود مذمینیه و این بلد
در چهار فرسنگی جیحون است مگر انکه ان از جرجانیه است چه جهت ان که نهر جاری میشود از کرده و جدا میکند
میان کیت و مذمینیه را بر جانب شط بعد از مذمینیه عمارتی نیست و میان جیحون و کرده قریه مراجقان است
و مسافت میان مراجقان و جیحون دو فرسنگ است و مراجقان بمحاذات جرجانیه است و از برای ا

دیهی و قریه میان کرند و شهر خوارزم نهریست که منفصل است از جیحون نیست و این نهرها تماما منشعب
از جیحون نیست و منتهی میشود جیحون تا دریاچه خوارزم بمحلی که در آن است صیادان دیهی و بنائی و عمارتی ندارد
و نامیده میشود این موضع خلیجان و بر شط این دریاچه از محلی که پهلوی خلیجانست ارض غزیه است
و در هنگام صلح می ایند از این جانب تا قریه براتکین و از جانب دیگر تا جرجانیه و مرد و اینمحل سرحد هستند
و در جیحون پیش از انکه برسد بکاث و خواره را بمقدار سه فرسخ کوهیست که قطع میکند جیحون وسط آن را و
تنگ میشود نهر تا میرسد بپهنای جیحون بمقدار ثلث و نامیده میشود اینموضع ابوقشه و آن موضعی است که
برای سفاین خطر دارد از شدت جریان اب و دریاچه که روان میشود با آبهای چشمه ها و نیزارها و تبیح
میشود انجا [illegible] که محل خروج جیحون است از میان آن کوه و مسافت این موضع که واقع میشود در آن جیحون
تا موضعی که واقع میشود در آن نهر شاش از این دریاچه چهار روز راه است و رود جیحون بسا یخ بسته میشود
در فصل زمستان تا انکه عبور میکنند و میبرند از روی آن احمال و اثقال را و ابتدا میشود در بستن یخ
در جیحون از ناحیه خوارزم تا بالا میرود و بر طاف نهر میرسد انجا در شط و سردترین مکانهای طول جیحون از بقاع
خوارزم است و بر شط دریاچه خوارزم کوهیست مسمی بجغراغز که بسته میشود آب در نزد آن کوه تا انکه
باقیماند یخ تا تابستان و در آن کوه بیشه و نیزار و نیستانست و مسافت دور این دریاچه انچه من واقف
و مطلع شده ام صد فرسنگ است و اب این دریاچه شور است و از برای این دریاچه محل کم شدن و در رفتنی
در ظاهر نیست و واقع میشود در آن دریاچه نهر جیحون و نهر شاش و نهرهای دیگر غیر از این دو نهر مع
ذلک آبش گوارا و عذب نمیشود و بر وسعت دریاچه نمی افزاید و محل اشکال شده و خداوند داناست که میان
این دریاچه و میان بحر خزر شکافهائی باشد که اتصال بهم رسانند اب ان و این بهم و فاصله میان این دو دریا
بقدر بیست مرحله است یکسمت و خوارزم شهریست با نصب نعمت و کثرت اطعمه و فواکه مگر انکه گردو در
آنجا نیست و مرتفع میشود از خوارزم از جامه های پنبه و پشم متاع بسیاری که باطراف و اکناف
حمل و نقل میشود و از خواص اهل خوارزم توانگری و بی نیازی و قیام نمودن بمراسم مروت و جوانمردی
است و اهل خوارزم بیشتر از اهل خراسان سفر مینمایند و در تمام خراسان شهر بزرگی نیست مگر
انکه در آن جمع کثیری از اهل خوارزم هستند و لسان اهل خوارزم متحد و منفرد است و تماما بان
و لغت تکلم میکنند و در خراسان بلدی بزبان اهل خوارزم نیست و لباس ایشان قرطق است که
معرب کرته باشد و این پوشش مخصوصی است که پیراهن کوتاه باشد و قلنسوه است که کلاه باشد و
طبیعت و خلق ایشان در میان اهل خراسان مخفی نیست و جنگجو و دلیر و غالب بر غزیه و غزات

وارجمندی دارند و بلاد خوارزم را معادن طلا و نقره و جواهرات ارضی نیست و عمدهٔ یسار و ثروت آنها از تجارات با اتراک است و از اکتساب و اقتناء مواشی است و واقع میشود بسوی ایشان جلود و پوستهای اهل صقالبه و خزر و ولایاتیکه قریب بخزر است همچنین پوست و جلود رقیق اتراک را بخوارزم می آورند و کذلک پشم و پوست از حیوانات را از قبیل فنک که جانوریست و پوستین ان بهترین پوستینها است و سمور و ثعالب خزر و غیر از اینها از اقسام انواع کرک و پشمها

ابن حوقل گفته است لباس اهل خوارزم قراطق و قلانس معوج است و از برای ایشان در تعویج قلانس عادت و رسمی است و در شرح متعلق بجیحون و حوالی ان سابق گفتار ابن حوقل مطابق است با اقوال صاحب مسالک و ممالک

المقدسی گوید جیحون نهریست که میشکافد خوارزم و مضافات آنرا و میریزد در دریاچه خوارزم و شهرهای بزرگ و مدینه های عدیده جیحون راست و منشعب میشود از ان انهار بسیاری و بسوی جیحون قلب میشود شش شهر اما شهرهای جیحون الختل و قواذیان و خوارزم و اما مدینه های ان نهر هذا است و پس از ان کالف و نویذه و زم و فربر و آمل و عنقریب صفت کنیم ما جمیع انهار ایشان شروع در شرح شهرهای خراسان بجهة انکه بعضی از مردمان کسانی هستند که مینامند این مواضع مذکوره را ما وراء النهر و سایر هیطل را شهر عجم میدانند تا حد ترکستان و بعضی دیگر قرار داده اند خوارزم را جزء جانب هیطل و محققا بزرگتر شهرهای خوارزم بخراسانست و احتراز کردیم ما بسبب این تفصیل ازاین مقالات

اما خوارزم شهریست واقع بر دو جانب و طرف رود جیحون و قصبهٔ عظیمهٔ خوارزم بجانب هیطل است و خوارزم را قصبهٔ دیگر است بخراسان و اهل خوارزم از جهة رسوم و طریقه و زبان و اخلاق و طبایع با اهل هیطل و خراسان مخالفت دارند و خوارزم شهریست جلیل و وسیع و با مداین کثیره و عمارات و ابنیه و ابادی ان ممتد و متصل است بر وضع و عمل شهرهای روم و سجستان و کازرون که منقطع نمیشود منازل و بساتین و باهم پیوسته است و محل فشردن انگور و گرفتن اب ان و آلات و افزار عصر انگور در آنجا بسیار است و مزارع و اشجار و فواکه خوارزم زیاد است و با خیر و برکت و نفع و فایده میباشد تجارت آنجا و اهلش با علم و فهم و فقه و ادب و قریحه هستند و کمتر امام و پیشوائی در فقه و ادب و قران دیده ام مگر انکه او را تلمیذی خوارزمی بود که مقدم داشته شد و پیش افتاد و کار کذران و حکم کذار شد اما صنف صدر

وسوء خلق دارند وظرافت وبرازندگی در جامه و پیرایه و زینتی ولطافتی ندارند کرده‌ها ناشان کوچک است
وفرسخ هاشان بزرگ‌تر و دیگر کرده است ایشان را خداوند تعالی ارزانی وفراوانی ومخصوص گردانیده است
ایشان را بصحت قرائت و ذهن وایشان حریصند در خوردن وضیافت کردن ومتصفند به باس و شدت ودر جنگ
سختی ودلیری نمودن وایضا ایشان راست خصایص وعجایب دیگر گویند پادشاه مشرق در زمان قدیم غضب کرد
بر چهارصد نفر از اهل مملکت ومخصوصان ونزدیکان وخویشان خود وامر کرد ایشان را بمحلی که منقطع
از عمارت وآبادی باشد ببرند وجا ومکانی که مسافت آن تا مقر سلطنت یکصد فرسنگ باشد لهذا آنها را
بکاث بردند پس بعد از مدت مدید چند تن را فرستاد که از ایشان خبری بیاورند رسولان آنها را زنده
یافتند در حالتیکه برای خودشان کاخها بنا کرده بودند ودیدند صید ماهی میکردند و قوت خود قرار میدادند
ودیدند در آنجا هیزم بسیاری وچون مراجعت کردند این را بعرض سلطان رسانیدند پادشاه گفت چه
می‌نامیدند گوشت را گفتند خوار گفت هیزم را چه مینامیدند گفتند رزم ملک گفت من مقرر گردانیدم ایشان را
باین ناحیه ونام نهادم آنجا را بخوارزم وامر کرد که بفرستند بسوی ایشان چهارصد جاریه ترکیه وتاکنون
باقیست در ایشان شباهتی از اتراک وگفته است حکایت کننده این خبر که چون ملک مشرق فرستاد این جماعت را
بخوارزم شق نمود بسوی ایشان نهری را از عمود جیحون که زندگانی کنند بواسطه آن وعمود وسط منتهی میشد
تا شهری که خلف نسا واقع است وآن شهر را بلخان گویند وایضا گفت واقع شد ایشان را که شهر بلخان و
دید قومی را که با جلادت وتوانائی میباشند امیر بلخان منادمت کرد ملک خوارزمی را وبا یکدیگر بنای ملاعبه نمودند
وغلبه کرد در قمار خوارزمی امیر بلخان را وقرار با ایشان بر این بود که عطا کند اهل خوارزم را قطعه از نهر
جیحون بکرهد ولیکن شرط بجا آورد آنچه را که قرار داده بود پس از آن که جاری نمود بسوی آنها نهری از جیحون
غلبه کرد آب وممکن نشد بستن آن نهر والی الیوم باقیست وشکافته شد از آن نهرهای چند وبنا وعمارت نمودند
در اطراف آن شهرهای را وخراب شد بلخان وشنیدم از طایفه که اهل نسا وابیورد بودند که میرفتند تا بلخان
وحمل میکردند از آنجا نقره بسیاری وحال آنکه گاوان وچهارپایان بودند که خالی بود شکمهای آنها وگرسنه
بودند واز ایشان پرسیدند بچه سبب است که سرهای شما مخالف است سرهای مردم را گفتند بجهت آنست که قدمای
ما سه کار کردند که غلبه نمودند بآن سه چیز اهل بلاد را اول آنکه پیشینیان ما که جنگ میکردند با اتراک
اسیر میکردند ایشان را ودر ایشان شباهتی بود از ترک وشناخته وتمیز داده نمیشدند از آنها وبسا
میشد که فروخته میشدند در جزو رقیق وعبید لهذا امر کردند زنها را زمانیکه بچه‌ای آوردند به بندند کیسه‌ها
ریگ را بر سرهای اطفال از دو جانب تا پهن ومنبسط شود سرهاشان وبعد از آن به بندگی آنها را نگیرند

وبرگشته شوند کسیکه واقع شد از ایشان در بلاد اسلام بسوی شهر خود دوم آنکه قرار دادند درهم را جهار
دانق تا آنکه مخارج بنر بندان پول را انجار ازنزد آنها وتا امروز بهمین سبب حمل کرده میشوند نقره بسوی ما و بیرون
نمیرود از خاک ما مؤلف کتاب گوید فراموش کردم سیم را و بدانکه مثل خوارزم در اقلیم مشرق مثل مثل
سجلماسه است در مغرب و طباع اهل خوارزم مثل اهل بربر است و وسعت مملکت خوارزم هشتاد فرسخ
در هشتاد فرسخ است در حالتیکه منازلش بیکدیگر پیوسته است و جویهای بسیار دارد و معدن ماهی و
اغنام است و مطرح طوایف اتراک اسم قصبه کبرای خوارزم کاث است و از شهرهای خوارزم که
در جانب هیطل است غردمان و ایخان و اردخشمیثه و نوکفاغ و کردر و مزدخکان و جشیره و سد ور و زردخ
و قریه براتکین و مذکیسنبه است و اسم قصبه های خوارزم که در جانب خراسانست جرجانیه است و از مدینه های
ان نوزوار و زمخشر و روزوند و وارمند و دسکاخان خاس و خشمیثن و مدامیثن و جنوه و کردرانخاس و هزاراسب
و جگربند و جاز و درغان جیت جرجانیه کوچک جیت یک سد فرسخ است اسان کاردرا و اندرستان کاث
شهر ستان و واقع است بر جانب نهر شرقی شط و مثل نیشابور است و از او مسجد جامعی است در وسط بازار
که ستونهای سنگ سیاه دارد باندازه قامت و در بالای ستونها بناهای طولانی خوبست از چوب
و خانه حکومت در وسط شهر است قلعه کهنه دارند که خراب کرده است او را نهر و داخل شهر انهار جاریه دارد
و شهری نفیس و پاکیزه است علماء و ادباء و صاحبان ثروت و دولت و تجارات مفیده و نفع و برکتها و بناهای
حاذق در آنشهر بسیار است و همچنین قرای مشهوره که مثل ایشان بعراق نیست و خوش آواز و با جودت قرائت
و منظر و مخبر باشند مگر آنکه در هر زمانی غلبه میکند بر اب بلد شهر و در میروند از نهر جیحون و کثیف و هر چه کثیف تر از
شهر او بیشتر است و دانهای بسیاری از بامها بکوچه ها و معابر است علیها در شوارع و طرق تغوط میکنند
و جمع میکنند بلادات را در حصیره ها پس از آن نقل میکنند آن بلادات و پلیدی ها را با سبدها بقریه ها و دهات
و اطراف شهر و ممکن نیست شخص غریب و سیر کند از کثرت حفایر و بلادات شوارع و اهلش میکوبند آن پلیدیها را
با پاهای خود و حاضر میشوند بسوی جامعها و ایشان است طبعهای غلیظ و خلق عداوت آمیز و اکلی جثش
ودود دروازه دارد و بلد وخش و غردمان برای آن حصاری و خندقی است مملو از آب و وسعت آنشهر بقدر یک نیم میل است و انجا
بران باره و خندقی است در دروازه های شهر آلات و ادوات جنگ است مثل عراده که آلات جنگ و گویا حکیم از
از منجنیق است و آن خود واقع است در ده هنر بیابان و بران حصنی است با یک باب مشتمل و واقع است
در تحت جبل و نوکفاغ حول آن نهریست از جیحون تا بیابان شهری است محکم و حصین و کردر شهریست
بزرگتر و محکمتر از نوکفاغ مزدخکان شهریست با وسعت و اطراف آن دوازده هزار قلعه و دیه و قریه وسیع است

ج ی

وجیشره بزرک و وسیع و با بارهٔ منیع است و سند و بر جانب جیحون است و با حصار و باره و جامعش
وسط شهر است داخل در حصار و ترمذ نیز ایضا بزرکست و ان را قلعه و حصار نیست و قریه فربر ولکن
بزرک و واقع است در بیابان نزدیک کوه و از آنجا حمل کرده میشود سنک و بازاری دارد معمور و مسجد
جامعش دران بازار است و بنیان عمارانشان از کل نرم است که نیکو و جیّد است و سایر شهرهای
مذکوره نیز معمور است مکر آنکه مرز اخکان بزرکتر از همه آنها و منقار بجرجانیه است در وسعت و
فسحت و رفعت خاک و دوره حصار الجرجانیه و آن قصبه ایست از ناحیه خراسان بر کنار جیحون و آب شط
اطراف شهر را ملاصق بوده و تدابیر و حیل بکار برده اند در رد آب بجوبها و هزیمها تا عود کرده است
آب بطرف شرقی و معمول داشته اند که بر کردانند آب عمل عجیبی بر کشته است آب بطرف بیابان تا قریه
براتکین و کرده یه است از ناحیه واحده و شق کرده اند از آن نهرهای بجهة آشامیدنشان در دروازه‌ها
شهر و داخل نمیشود شهر را از تنکی موضع وان ابهر روز در تزاید است و بر در دروازهٔ حجاج قصریست
که بنا کرده است او را مامون و بران قصر دریست عجیب تر از آن در جمیع خراسان نیست و پسر مامون
ایضا جایکاه رفیع عالی در پیش روی آن قصر بنا نهاده و بر باب جرجانیه قلعه ایست که مشابه قلعه
بخارا است و دران قلعه هاست بعضی اغنام میباشد و جرجانیه را چهار دروازه است و نوزوار قصبه و بلد
کوچکی است و بران حصار و خندق است و دروازه های ان از آهن است و جاده میشکافد ان قصبه را
و دو دروازه دارد و پلی است که در هر شب برمیدارند جسر را و بر دروازه غربی شهر حمامی است که در ان
اقلیم مثل آن نیست و مسجد جامعش واقع است در بازار که سر پوشیده شده است مکر قلیلی از آن و زمخشر ایضا
شهر کوچکی است و بران حصار و خندق و محبسی است و درهای آهن و جسرهایش در هر شب داشته میشود
و جاده و معبر از شهر که در میکند و میشکافد شهر را و مسجد جامع ظریفی دارد که بطرف بازار است و در
در وسعت و رفعت متوسط است و حصن ان خندقی است و جاده ایضا از اصل و مرکز شهر میکذرد و
جامعش در طرف شرقی است و آب خوراکشان از چشمه ایست و خیوه واقع است در حد منتهی بیابان و مکان
کذرکاه شعبه از نهر جیحون است و دران مسجد جامع معمور نیست و همچنین است کردرانخاس و هزاراسب
دروازه هایش از چوبست و محاط بخندق و جکربند مثل خیوه است در کذشتن شعبه از جیحون از ان
و اشجار و بستانهای بسیار دارد اسواقش بزرک و طولانی نیست و جامعش معمور و در طرف سوق است
و جاده میشکافد شهر را و معبر جاده رو وارد داخل شهر است و جاز شهری بزرک صاحب باره و خندق
و وسیع است و جسرها متعدد و مدینه ران از دروازه اینجا دروازه دیکر و جاده در محله و دیکسو و کنار

شهر است و مسجد جامعش بر طرف است و درغان بزرکتر از بلاد مذکوره است سوای جرجانیه و مسجد
جامعی دارد در کمال الحسن و خوبی که مثل ان دران ناحیه نیست با جواهر و نفایس رفیعه و نقش و نکار
و زینتهای حسنه و درغان واقع است بر کنار شط و انجا را پانصد درخت ... مواست که مذکور و معروفست
طول موضع کرم دو فرسخ و ممتد است این موستان در کنار جیحون و آنجا معدن مویز است و جیت شهریست
بزرک بار سایتق و قرای و سیعه و واقع است در مفازه و ان سرحدیست با حصن و محکم بر حد غز و از انجاست
محل دخول بسوی ایشان فواذیان شهریست کوچک متصل است بجیحون و پیوسته و صل است خاک آن
بخاک صغانیان و میان خوارزم و صغانیان شهرهای چند است لکن ما مقدم داشتیم کوره ها را بر شهرها
بجهة انکه بیشتر غرض ما در این کتاب بیان و ایضاح است نه ترتیب و از برای احدی نیست که بر ما اعتراض کند در این
ترتیب مکر در کوره ها و ما اجتهاد کردیم در ترتیب کوره های خوارزم تا اینکه نباید احدی بر ما در این تقدیم و تاخیر
راه ایراد و اعتراضی مکر انکه غافل باشد و نظر کرد در کتاب مامردی از فقها و دستیاقته و غالب شده بود
بر شهرهای خراسان چونکه رسید بشهرهای ماوراء النهر کفت اشروسنه میان شاش و سمرقند نیست
کفتم در وقتیکه بیرون بیاید شخص از سمرقند و قصد رفتن بشاش را نماید آیا نیست راه او از زامین و ساباط
کفت چنین است کفتم ان دو از شهرهای اشروسنه است و ترتیب از روی تحقیق درست و صحیح شده است
دران هنکام بسبب این تفصیل فرو رفت در فکر و حکم قضیه و اعتبار نکرد خطر را و از برای فواذیان سه مدینه
استکه شده بیا العماره و آباد است که در خلال انها انهار و شعب است که قلب کرده میشود در جیحون و جبال
و کوهستان این مدن زیاد است و طیب و پاکیزه است و اکبر از انها نیز استکه چندان با وسعت و نفعت نیست
مسجد جامعش و سط بازارها و بر ان حصاری است مشتمل بر چهار دروازه و دیکری سکا را که نزدیک
بجبال است و جامعش در وسط شهر است و مدینه دیکر اوزج است که بر حول شط است و در غایت آبادی
و زراعت و دیکری بورم که دور از جیحون است و سبیع و پر آب و سبزه و خوب و پاکیزه و با آنهار کثیره و ارزانی
و خیر و منفعت است ختل شهریست با وسعت که بلاد و قرا و قصبه و توابع بسیار دارد که بعضی از مدن ختل را این
نسبت میدهند ببلخ و این نسبت بواسطه آنستکه در یک خط واقعند و الا انها در خلف جیحون واقع اند
و اضافه ختل بسوی هیطل واجب است و بسبب اینقالات مفر و ذکر کردیم ما بلاد و مدنی را که بر حوالی و اطراف
جیحون هستند از اینکه انها منفرد و بخودی خود باشند و بجهة انکه بوده باشد کفتکو کردن و دلیل و برهان
آوردن دران از جهة واحده و ختل اجل از صغانیان و اوسع است از جهة خطه و خاک و مدینه هایش بزرکتر
است و خیر و منافعش اکثر و واقع است بر حد و اقلیم سند و قصبه ان هلبک است و مداین ان منک اند بجارغ

هلاورد لاوکند کاربنک تملیات اسکندره منک فارغربنک هلبک وهلبک قصبه ختل است و مقر
سلطنت در همین قصبه است و از صغانیان کوچکتر است و جامع آن در وسط شهر است و آب ایشان از نهر عدیجی
واز نهرهای دیگر میباشد و منک شهری معمور و با اهل و جمعیت و آب است و اندیجارغ شهر کوچکی است قریب جیحون شربشان
از نهرهائیست که مصب آنها شط جیحون است و هلاورد و آن اجل از هلبک و باوسعت خاک و فسحت محل و
کثرت فواکه است و با نعمت و خصب و فراوانی کامل قریه‌ها است و اسکندره بر جبل واقع است و در غایت عمارت
و نهایت نزاهت و منک از مداین شهرهای مذکوره بزرگتر است و سایر مدن از قراریست که وصف کردیم
و ترمذ بزرگتر شهریست بر جیحون با نظافت و طیبت و یکی از عرصات و اراضی وسیعه و فسیحه است و بازارهایش
با آجر مفروش و آب بلند میشود و بالا می‌اید و جانب آن شهر و قلع میکند مر آب را بسوی آن مدینه از همه
جانب و بر دور شهر حصاریست و کهنه قلعه و مسجد جامعش در داخل حصار شهر است و قلعه قدیمه اش
خارج از حصاربندی شهر و یک دروازه دارد و از مدینه اش برای سه دروازه است و انرا سور و سرا ذفا تیست
و آن اول شهرهاست از طرف اعلای جیحون و کالف واقع است از جانب غربی بر شط جیحون و مسجدی دارد
و رباط ذوالقرنین مقابل میشود از هیطل رباط ذی الکفل و نیست بر جیحون موضعی که بآن شهری
ذو جانبین باشد مثل علی بغداد و واسط سوای مدینه کالف جهة سرعت سیر و جریان نهر در آنجا
و نشکستن کنارهای نهر و ریک و زم مدینه ایست نزدیک واقع بر شط جیحون و مسجد جامعش در
وسط اسواق است و آن مسقف و سرپوشیده میباشد و شربشان از آب جیحون و داخل میشود شط
در ایام حصانا وسط شهر و نوبده شهر کوچکی است از جانب هیطل و جامعش در وسط شهر است و فربر
از جانب هیطل بعد از بغداد و یکفرسخ است قریه و مزارعش کم است و خراجش رخیص و قلیل است که آب
و حسنة الاعناب قلعه کهنه معموری دارد و رباط آن خوب و پاکیزه و مسجد جامع آن دم دروازه شهر
واقع است مانند بخارا و مصلی خارج شهر است و در آنجا کاروانسرائیست از بناهای نصر بن احمد که محل
ضیافت ابناء سبیل است و آمل معمور و آباد است و جمیع شهرهای این اقلیم معمور است و از خیرات مملو
و بعد آمل از نهر یکفرسخ است از جانب خراسان و ضیاع و مزارع آن بسیار و کرانست خراج و منال
دیوانش و بسیار است اما آن شهر و دهات و مزارعش نیکو و بر طرف ریکستان واقع است و اسواقش
مسقف و محفوظ از آفتاب و معدن اعناب نفیسه و مسجد جامعش بنشزه و مکان رفیعی است و آبارش
چندان عمیق نیست بلکه قریب بسطح ارض است

ذکر معابر و شعب جیحون

ج ی

ازبرای این نهر معابر کثیره است انچه معلوم ما شده بیست و پنج معبر سوای خوارزمیه است اول انها از جانب ختل ختلان است پس ازان میله پس اوزج است و رهد قوادیان پس ازان کوی پس رمد بعد ازان معبر دیگر اسفل ازان ایضا معبر دیگر پس ازان کالف پس ازان خارزمیان بعد ازان بخاریان پس بنکاه ابی هیب پس ازان بابکره بعد ازان کرکوه که جیحون فاصله میان این دو است پس رباط و دران رباط خلقی اقامت دارند پس ازان خوارابس شیر پس ازان نویده و دران عبور میکنند اهل سمرقند پس ازان فرجونه بعد از ان برهاد و بعد ان فربر ایستان برای عرب بعد ازان معبر دیگر است پس ازان جاده خراسانست پس فربر است وامل بعد ازان سکاوی پس افوان ماهیکران بعد ازانها بر مجوری معابر خوارزم درغان وهکر بند پس معبر دیگر پس هزاراسب پس کاث پس ازان بقیه معابر است تا دریاچه خوارزم و دران دریاچه است معبر جماعة

اما شعب منفجره از جیحون

بیشتر شکافهای منفجره از شط جیحون بسمت خوارزم است و ازان جمله است نهر کریه که ممتد است تا پنج فرسخ و دیگر هزاراسب است که متسع است تا انکه میگردد وسعت آن بقدر دیگر جمله پس ازان ممتد و جاسلک میشود تا میرسد بقدر یک فرسخ و سیراب میکند مزارع را تا جا بیابان ومنشعب میشود از نهر جیحون نهر کرد دران ها سرو این نهر بزرگتر از هزاراسب است و مسافت مابین این دو نهر دو فرسنگ است پس ازان نهر خیوه است و این نهر بزرگ لسو عریض است جاری میشود دران کشتیها پس بعد ازان نهر مدری است ایضا جاری میشود دران کشتیها و فاصله این نهر با نهر خیوه بقدر نیم فرسخ است و همچنین است مسافت مابین نهر مدری و داله و پایین تر از قصبه شهر بجویعو نهر بوره است و جمع میشود دران ابهای دو ناحیه که ناحیه هیطل و ناحیه خراسان باشد در قریه اندرستان جاری میشود دران کشتیها تا جرجانیه انکاه مانع میشود و بر میگردانند کشتیها را سدی که دران جا بسته شده است و ذکر کردیم ما ان را و از مجمع ابها تا ان سد یک منزل است و نهر کرد ماخوذ است از طرف اسفل قصبه خوارزم بمسافت چهار فرسخ و در چهار موضع متقارب هم انهار منشعب میشود و منضم میگردد و میگردد نهر واحد و منشعب میشود از جیحون ایضا نهرهای بسیار دیگر که مشروب میسازد قرا و رساتیق امل و فربر و سایر شهرهای دیگر از اطراف و حوالی جیحون است که ذکر انها موجب تطویل است

ادریسی گوید سرچشمه جیحون از مملکت وجان در نواحی بدخشانست این رود در سرچشمه معروف بنجر اب میباشد پنج رود معتبر داخل جیحون میشود این رود خانه ها از مملکت جبل و ختن جاری شده بجیحون میریزد ان وقت عظمت بهم رسانیده شطی میگردد بنحوی که از جمیع شطهای دنیا از حیثیت عرض و عمق عظیم

است و رودخانه خریاب قبل از آنکه موسوم بجیحون شود چند رود داخل و ملحق بآن میشود از جمله رودخانه
آخشو می باشد که نیز مشهور بنهر مهنک است همچنین رود ثانی که از ابلیان هم میگویند و رود فارغان
و رود اینچارغ و رود وخشاب و بعضی شعبات که در کوهستان بتم است و معروف بانها نیز به غنمان
والقوادیان که بالجمله بجیحون می پیوندد خلاصه وخشاب از کوهستان از الکهار سینت و قتیکه بناحیه
وخش رسید از میان دره بسیار تنگی که در میان دو کوه مرتفع واقع است عبور میکند و بدون معاونت
پل عبور از آن ممکن است و تاکنون امتداد مجرای میان دره را ندیده که چه قدر میباشد بعد از طی این مسافت
از کوهستان حوالی بلخ سر در میاورد و از آنجا بترمد میرود و نقطه که گفتیم آب در میان دره عمیق پنهان
میشود سرحد ما بین جبل و اسحر است این شط یعنی جیحون از ترمد بکیلف و بعد بزم و بعد بآمل و اخر
الامر بجیره خوارزم میریزد از سرچشمه تا حوالی زم هیچ فایده بحال زراعت ندارد و وقتی که بغیر بیرود
بکار زراعت و مصارف دیگر میخورد

مسعودی در مروج الذهب گوید رود بلخ یا جیحون از چند چشمه جریان نموده از ممالک ترمد اسفراین و
سایر بلاد خراسان عبور کرده داخل خوارزم میشود و آنجا منشعب بچند شعبه شده ناحیه خوارزم را
سیراب نموده و آنچه زیاده از قدر بستی که اهالی خوارزم لازم دارند داخل بحیره میشود در ساحل این
دریاچه قریه جرجانیه واقع شده که در زیر شهر خوارزم است و این بحیره از تمام بحیره های این نواحی بزرگتر
میباشد بعقیده بعضی از همه دریاچه های ربع مسکون وسیعتر است بگاه تمام مدت میخواهد که
شخص عرض و طول آن را بپیماید سود فرغانه و شاش داخل جیحون میشود تا شهر فاراب و پائین تر
قابل کشتی رانی است نیز در ساحل این شط شهر پنجکند است که اتراک ساخته اند و مسلمان در آنجا
زیاد هستند طوایف اتراک که در سواحل جیحون سکنی دارند از طایفه غز هستند بنا بعقیده بعضی سرچشمه
جیحون از ایغانست امتداد جریان جیحون صد و پنجاه فرسخ است اما اگر سرچشمه را رود ایغان بدانیم باید این
امتداد را چهار صد فرسخ حساب کرد

ابن بطوطه در تحفة النظار گوید جیحون در حوالی خوارزم جاری و یکی از چهار نهر بهشت است در فصل سرما
مثل شط اتل منجمد میشود و کاروان از روی یخ عبور میکنند در تابستان بواسطه کشتی تا ترمد میتوان رفت
و از این شهر گندم و جو حمل نموده ده روزه از ترمد بخوارزم میآیند

حمدالله مستوفی گوید آب جیحون را آب آمویه نیز گویند و شهری عظیم دارد در شرقی ایرانست از جنوب بشمال رود
یکشعبه از کوههای تبت است و یکی از جبال بدخشان و یکی از حد دو صغانیان و یکی از طرف ختلان بر میخیزد

وهریک را تا باهم پیوستن چند شعبه دیگر بدو پیوندد و بعضی ازین شعبه‌ها بر بلاد بلخ و ترمذ میگذرد و
چون باهم جمع شوند و از دره‌ئی که آنرا تنک دهان شتر خوانند نزدیک ده لوفته از توابع هزار اسب
میگذرد و آن دره در میان دو کوه هست چنانکه نزدیک بهم آمده که در میانشان مسافت کم از صد گز
است و آبی بدان عظیمی از آنجا میگذرد و در رود و ریگ زمین بریک پنهان میشود و فرسنگها ظاهر نیست
و بران ریک مجال و امکان گذر نه و از جیحون نهرهای عظیم برگرفته اند و بران عمارت فراوان و
زراعت بی پایان کرده مثل نهر کاخواره (کاوخواره) و جوی هزار اسف و کردان جوی و نهر کریه
و نهر چیره و غیر آن و در هریک ازین نهرها کشتی باسانی رود و بعضی ازین نهرها در بحیره خوارزم
منتهی میشود و عمود آب جیحون از خوارزم گذشته از عقبه مسلم که بترکی کورلاوی گویند فرو میرود
و دو فرسنگ بلکه سه فرسنگ آوازش میرود و بعد از ان بجرجانیه نزدیک بزمینی که آنرا الجلخان گویند
و مقام صیادانست و از خوارزم تا دریا شش مرحله است طول این رود پانصد فرسنگ و این آب
در زمستان چنان یخ می بندد که چندگاه قوافل بر سر آن میگذرد و بر آنجا چاه بچندگز فرو میبرد
تا باب روان میرسد

صاحب حبیب السیر گوید سرچشمه جیحون از جبال صغانیان و مصب آن بحیره خوارزم است
نگارنده گوید اقوال مصنفین قدیم و جدید در باب جیحون زیاد و باختلافست چنانکه بعضی از آنها را ذکر
نمودیم و برخی دیگر که نیز قابل نگارش و ملاحظه و منتفع به است باز از ان صرف نظر نمینمائیم از جمله
مورخ و مصنف معروف معتبر گوید جیحان شهری بوده است در دره مرو واقع در خراسان و عجم چون غالبا
الف را واو تلفظ مینمایند آنرا جیحون میگفته اند و حالا جیحون اسم رودخانه ایست و بموجب نگارش بعضی از مصنفین
معتبر دیگر جیحون را در زمان قدیم واخشو مینامیده اند و همین لفظ است که یونانیها اوکسوس تلفظ کرده اند
و واخشو بمعنی آب باختر است و چون این رودخانه در مشرق ایران واقع است موسوم باین اسم شده[۳] و چون
با و واو در فارسی قلب بیکدیگر میشود باختر را واختر و واخوهم میگفته اند و همین کلمه است که یونانیها باکترا
تلفظ کرده و در زند و فرس قدیم باختری باخدی گفته و ضبط شده و هندیها بحلی زبان رانده و بحلی
و اخر الامر بلخ شده و ازین تقلیبات خاصه در افواه عوام و در تکلم ملل بزبانی که غیر از زبان خودشان
باشد بسیار واقع شده و میشود از اسامی قدیم که اکنون نسبتی بواخشو دارند یکی وخان است که مستوان
گفت وخشستان بوده یعنی ولایت وخش و وخشاب که رود جیحون باین اسم موسوم است تا بولایت
بدخشان برسد بالجمله جیحون را نیز آمودریا میگویند و این اصطلاح ترکستانیهاست که هر رودخانه

[۳] لفظ وخش بمعنی ابتدا هم آمده بمعنی ابتدای روز که ز باختر باشد و عام و ولایت شرق ایران باین اسم موسوم بوده

معتبری با دریا مینامند چشمه‌های اصلی این رودخانه در کوه عظیم پامیر که از ایام دنیا هم میگویند میباشد
اول چشمهٔ خورد پامیر است که از دریاچه آق کل میآید و چشمهٔ دویم از کلان پامیر جاری میشود این دو چشمه
در قلعه پنجه بهم می‌پیوندد و رودخانه باب پنجه و پنجا (پنجاب) موسوم میگردد بعدها از طرف راست چشمه‌های
بُغز و شاخدره و سیچان بان ملحق میشود و در نزدیکی این رودخانه‌ها معدن یاقوت و سمباده موجود است
بعد از طرف راست آب غاب که دو چشمه دارد یکی موسوم باق سو و دیگری قراسو بر رودخانه مزبور داخل
میگردد بعد باز از طرف راست آب و نجاب و از خرو و روشان بان می‌پیوندد بعد میرسد بشهر کلاب
و آب کلاب که از اسرخاب هم میگویند در اینجا بر رود بزرگ ملحق میشود قدری که گذشت آب کلچا (ککشا) با آب
بدخشان از طرف چپ بآن میریزد و تا اینجا رود بزرگ را وخشاب و آب پنجه میگویند از اینجا بپایین رودخانه
با آمو دریا معروف است رودهای دیگر که باین رودخانه ملحق میشود از طرف راست یکی سرخاب است و از طرف چپ
افسرای است بعد از طرف راست آب کافرنهان از سمت چپ آب خلم از طرف راست آب سرخان از سمت چپ آب
بلخ که از ادهاس هم میگویند اما آب خلم و آب بلخ اکثر اوقات بآمو دریا نمیرسد و در ریگ زار فرو میرود
و پنهان میشود بالجمله پایین تر از بلخ آبهای شیرغان و اندخوی گاهی از طرف چپ آب قرشی (قرس) از
طرف راست باین رودخانه ملحق میگردد (شهر قرشی نخشب قدیم است) دیگر آبی داخل آمو دریا نمیشود و قدری
از طرف خیوه این رودخانه سه شعبه میشود یکی لودان که بمغرب میرود دیگری تلدیک که بعدها دو شعبه شده
یکی بهمین اسم معروف و یکی اولش که در میانه مغرب و مشرق است و شعبه سیمی که مشهور بکوان جرما و بطرف
مشرق جاری است و از اینجا که آمو دریا سه شعبه شده تا دریای خوارزم که دریای ارال باشد بیست و
پنج فرسخ است و جمیع این آبها بدان میریزد و آب تلدیک از همه بیشتر است آمو دریا پیش از آنکه سه شعبه
شود در هر ثانیه از آبان سه هزار ذرع مکعب جریان دارد و طی مسافت میکند

در کتب جغرافیای فرنگی‌ها البته منویسند جیحون عمده شط ترکستان است و در طرف جنوب این مملکت واقع
از دریاچه ساری کل که در دامنه کوه بلور است چشمه میگیرد وضع جریانش بشکل نیم دایره و قوسی است
از جنوب بحیره خوارزم وارد این دریاچه میشود و مصب او باتلاق است و برای عبور کشتی‌ها نهایت صعب
تا حوالی بلخ از میان کوهستان جاری است از بلخ با بطرف شمال که میشود طغیان آب این شط از ماه جوزا است
تا عقرب مصب این رودخانه سابق بر این بحر خزر بوده و ژنرال مورا و بعض صاحب منصب روس که بخیوق
سفر کرده بستر و مجرای قدیم این شط را که بدریای مازندران میریخته انکشاف نموده و معلوم کرده که
که در حوالی خلیج بالخان بدریا داخل شده است

کاپیتن موراویف که در افواج خاصه اعلیحضرت امپراطور روس اول سلطان بود و بعد بمنصب سرداری فرمانفرمائی ایالات بزرگ مملکت روس نایل آمده در سنه هزار و هشتصد و نوزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و پنج هجری که تقریبا شصت و دو سال قبل باشد بحکم دولت متبوعه خود سفری بخیوه کرده و در سفرنامه خود چنین مینگارد (بعد از آنکه از سواحل بحر خزر بطرف خیوه حرکت نمودم تقریبا دو ثلث راه را پیموده بودم که باصل سرحدات مملکت خیوه رسیدم و ده روز علی الاتصال راه پیموده بودم تا به بستر شط بزرگ عتیقی که خشك شده بود رسیدم عرض این بستر ششصد و پنجاه قدم میشد و یکصد پا عمق داشت اطراف این بستر عتیق خیلی سراشیب است و از هر نقطه نمیتوان ورود ببستر نمود مگر از جاهای مخصوص اینمنزل که یکی از منازل خیوه است موسوم بباری غمش (قمش) میباشد منزل دیگر که بیش دشیك بود آنهم در یکی از چمهای این بستر خشك شده است برمن یقین شد که مجرای قدیم جیحون که پطر کبیر جمعی را بانکشاف آن مأمور کرد و نتوانستند آنرا پیدا کنند همین است و جز این نباید باشد از بلدها و راهنمایان که همراه بودند سؤال کردم آنها نیز گفتند مجرای شطی بوده که حالا خشك است و یقینا مجرای جیحون بوده است بعضی میگفتند اسم رودخانه اوش بوده و برخی امین دریا میگفتند و در هر حال سالهای دراز است که تغییر بستر داده بجای اینکه وارد خلیج بالخان شود بدریاچه خیوه میریزد)

موافق نقشه جدیدی که تقریبا پنجسال قبل رسم شده و مرتسم نقشه را باسم اعلیحضرت پادشاه انگلستان موسوم ساخته و بکتوریا نامیده بطور قطع و یقین سرچشمه جیحون از دریاچه ساری کل است که در کوهستان پامیر میباشد جریان آبکه بدوا موسوم باب پنجه است و چندان عظمتی ندارد بطرف جنوب غربی است همینکه بمحاذات کل بالا رسید تغییر جریان و راه داده رو بشمال میرود تا کیلاو واسار از آنجا باز جریان رود آب پنجه بسمت شمال غربی میشود در کیلاخومب یکمرتبه راه و جریان تغییر نموده بطرف جنوب غربی میآید تا بحوالی تاکات باینجا که رسید و در رودخانه فیض آباد داخل او شد یکباره بسمت مغرب میرود رود سرخ آب و کافرنهان که از طرف شمال داخل آن میشود و رود آق سرا که از سمت جنوب با آب پنجه ملحق میگردد عظمتی پیدا کرده در حوالی ترمد موسوم بجیحون میشود و باز قوسی تشکیل داده که واشو قوس طرف شمال است تا بحوالی خواجه صالح از آن ببعد مستقیما با جزئی پیچ و خمی از نقطه ما بین شمال و مغرب جریان یافته در سمت جنوب دریاچه خوارزم باین دریاچه داخل میگردد

تتمه

ج ی

نگارنده گوید کلیفنکه در عبارات دربیبی بنظر رسیده در نقشهٔ مسطوره کیلیف و وجان وخان ضبط شده و نهر منك و اخسو که بازاد ربیبی گفته در نقشه کافرهنك نوشته شده و دو سرچاب و وخش یکی است و بنابر جمله اطلاعات از ناحیهٔ که سرچشمهٔ جیحون در اینجاست یعنی کوهستان پامیر چهار رود بزرگ سرچشمه میگیرند جیحون و سیحون و اصل رودخانه رود سند و یکی از رودخانه‌هائیست بعقیده اغلب از دانشمندان بدخشان را جیحون مشروب میسازد و همه رودخانه و چشمه در اینملکت است ضمیمه او میشود همچنین رودخانه‌های قندز و حصار

دریاچهٔ خوارزم که مصب جیحون است موسوم بارال میباشد و وجه تسمیه اینکه چون میان خوارزم و سیحون واقع شده وارال بزبان ترك بمعنی وسط است اینرو دریاچه را ارال گفته اند یعنی در وسط جیحون و سیحون بعقیده مردم ان نواحی دریاچهٔ خوارزم از یك کردابی داخل بحر خزر میشود و مجرای ان زیر زمینی است و گویند مابین بحر خزر و خوارزم منزلی است که در اینجا صدای آب را که از زیر زمین جاریست میشنوند این یکی از خیالات مردم است که منشأ ان بی علمی میباشد و تصور میکنند دریاچهٔ که دو شط مثل جیحون و سیحون داخل میشود اگر مجرائی ظاهر برای بزرك نداشته باشد یا باید خود بزرك شود یا لامحاله از مجرای زیر زمینی بجای دیگر رود غافل از اینکه در هوای گرم خشك دشت قبچاق و اطراف خیوه و مملکت خوارزم همان قدر اب که جیحون و سیحون وارد بحیرهٔ خوارزم میکنند همان قدر هوا بواسطهٔ ابخره جذب مینماید

از بحیرهٔ خوارزم تا قندز در جیحون بخوبی میتوان کشتی رانی کرد

فوافل بالاتر از نقطهٔ رودخانهٔ آق سرای که عبارت از آبهای قندز و طالقان باشد بواسطهٔ معبر و کدار عبور میکنند اما بعد از داخل شدن برودخانهٔ آق سرای محال است بواسطهٔ کدار کسی بتواند عبور نماید عرض رودخانه باختلاف اماکن مختلف است مثلاً در زیر خواجه صالح دو هزار و پانصد پا عرض دارد و عمق او نیز باختلاف ثانیه پا میباشد اغلب سالها از قندز ببالا جیحون یخ می بندد بطوریکه بانیان قوافل از روی ان عبور و مرور مینمایند امادر بعضی سالها که سرما در این نواحی شدت دارد تمام جیحون از سرچشمه تا مصب منجمد میگردد و اینفقره نادر است

جیحون موافق اطلاعات تاریخی و نقشه‌هائیکه از قدیم و جدید در دست داریم و بموجب تقریر مسافرین کشته فهمیده که بدان نواحی رفته اند بهترین راه است چه از برای تجارت و چه برای مسافرت قشون و لشکر و باعتقاد نگارنده کسیکه مالك مجرای جیحون باشد در تمام ترکستان و بلخ و افغانستان و خوارزم میتواند حکمرانی نماید

از بلخ بطرف بالای جیحون در سمت شرقی شهر من بور ناحیه قندز است و بالاتر از قندز باز در طرف مشرق بدخشانست اگرچه بعضی بدخشان را جزو ناحیه قندز فرض کرده اند سمت شمال بدخشان سابقا که انرا اصاقان نیز میامند و وخان و درواز و کولاب و حصار میباشد طرف شرقی بدخشان پامیر است که طایفه قرقیز یا کرکیز انجا سکنی دارند سمت جنوبی بدخشان مملکت کافرستان و چترال واقع است بدخشان از حیثیت خضارت و نضارت و عذوبت میاه و نموکیاه مشهور است از فواکه مخصوصا شلیل آنجا معروف است

بدخشان را ابر فیض اباد میکویند در بدخشان وان نواحی زلزله زیاد میشود و اسباب خرابی کلی است

اهالی بدخشان تاجیک یعنی ایرانی الاصل میباشند و شیعی مذهب طوری میمانند و شست و غربت نوازند که مملکت بدخشان نیز پیا فرو حقیقتان معصیت نیز پیدا است زبان اهالی فارسی است و جمیع عادات و رسوم ایشان همان عادات و رسوم اهالی ایرانست و رایمدت که انرا که اغلب بلاد جیحون را متصرف شدند بدخشانیها هیچ وجه من الوجوه انها را بخود راه ندادند و متادب بآداب و رسوم انها نشدند معادن لعل بدخشان مشهور است قدیم الایام در انجا کار میکرده اند و معادن لعل در کنار جیحون واقع شده

بدخشانیها در باب استخراج لعل از معادن عقیده غریبی دارند میکویند لعلی که از معدن استخراج میشود باید جفت باشد و بر فرض که یکقطعه لعل در معدن پیدا شود باید معدنچی انرا پنهان کند تا جفت او پیدا شود یا با پیدا او را از میان دو نیم نماید تا فرد نباشد

نیز در سواحل جیحون در اغلب نقاط علی الخصوص در بدخشان معادن لاجورد زیاد است که به چین و سایر بلاد میبرند

ناحیه پامیر که سرچشمه جیحون از انجاست میان بدخشان و یارکند است و در وسط این ناحیه دریاچه ساری کل اصل سرچشمه واقع میباشد و در پامیر یکنوع حیوانی یافت میشود که انرا هم راس و هم کوشکار میکویند از کاو نیز بزرکتر و از اسب کوچکتر و سفید رنک است و پشم زیاد در سر و کردن او روییده شاخ هم دارد کوشتان بسیار لذیذ و قرقیزها از این حیوان شکار میکنند

امیر تیمور و نادرشاه در یکنقطه جیحون جسر بستند و عبور کردند وان نقطه در حوالی کلیف یا کیلیف بود در طرف شمال بلخ و بهترین نقاط است بجهت بستن جسر زیرا که هم مجری تنک است هم دو طرف سنک است و اصل بستر رودخانه هم سنک میباشد کل و شن ندارد و بخوبی در اینجا میتوان جسر ساخت

آمو یعقیده بعضی اسمی است که مغولها بجیحون داده اند و خود شان انرا آمو موران میکفته یعنی رود آمو

در تاریخ ماتیو ادساوفه مورخ مشهور ارمنی که بزبان عربی تالیف شده در صحت آن شك
و ریبی نیست و این مورخ در غلبه عماد الدین زنکی بالوفه پادشاه رها در هزار و صد و چهل و چهار فوت
شده و مخصوصا تاریخ عصر خود را خیلی صحیح نوشته چنین مسطور است که سلطان الب ارسلان از جیحون بجهة
فتح سمرقند عبور کرده جیحون رودی بزرگی است که بکهون نیز اشتهار دارد

اغلب مورخین جیحون را لفظ آب نکاشته خواجه رشید در جامع التواریخ مکرر گفته (چون بلب آب
بگذرد) (تا کنار آب ماند) و روضة الصفا (از آب عبور نمود) (بکنار آب نزول فرمود) (بضبط کنار آب نهضت
فرمود) جهانگشای جوینی (سلطان محمد در کنار آب ترمذ رفت) حبیب السیر (از بدخشان بکنار آب آمد)
مطلع السعدین (در کنار آب) مورخین عرب نیز تقلید عجم را نموده غالبا جیحون را نهر نوشته اند و از همین
باب است که گفته اند ماوراء النهر که بعقیده اعراب ناحیه ما بین جیحون و سیحون باشد در کتاب التنبیه
را ما دون النهر مسطور داشته ابن اثیر گوید عبر النهر الی بخارا

نظر باسناد معتبره عقیده مولفانیست که اسم اصلی شط همانست که قدماء میگفته اند یونانیهای
اروپ و فرنگیهای حالا نیز بآن همان اسم را داده اند آق سو یا آخسو اسم شعبه معتبر سرچشمه این شط
بوده و لغت اتراك است بعد عجم انرا باسم شهری موسوم بکهون که در انحوالی بوده و حالا معدوم
میباشد موسوم نموده اند پس از ان اتراك طایفه غز و سلجوقی و غیرهم که بعد آمده انرا باسم شهری که در آن
در حوالی شط و آموی نام داشته آمویه نامیده اند و در جهانگشا ملك آمویه مکرر ذکر شده و در
ظفرنامه تیموری نیز گوید آمویه را با توابع باو ارزانی داشت در حبیب السیر هم قلعه آمویه ضبط است
استاد رودکی شاعر در قصیده که امیر نصر سامانی را از هرات برفتن و معاودت ببخارا برمی انگیزاند گوید

رود آمو با همه پهناوری — خنك ما را تا میان آید همی
ریگ آموی و درشتیهای او — زیر پایم پرنیان آید همی

اما در باب تفصیلی که در تواریخ عجم اشاره بدان نموده اند و گویند در زمان سلطنت منوچهر در وقتی که
بنای مصالحه با افراسیاب شد آرش نام تیر انداز قله دماوند تیری پرتاب کرد که بساحل جیحون رسید
لهذا جیحون حد فیما بین ایران و توران گردید اگرچه نزد ارباب عقل این خبر افسانه است ولی توجیهی با
کمال تامل برای ان میتوان نمود یعنی هر کس نقشه کاپیتن موراویف را که خود رسم نموده و بستر مجرای
سابق جیحون را که بدریای مازندران داخل میشده ملاحظه نماید خواهد دید که یکی از شعب جیحون
در طرف جنوب کوه بالخان داخل دریای مازندران میشده که از انجا با اتراك و سواحل ایران چندان مسافتی

نیست اگرچه نگارنده علی التحقیق این فقره را نمینگارد لکن بقراین میگوید ما بین بستر قدیم جیحون که
مصب او نگاشته شده و کوه دماوند بتحدّب زمین بنا بانقدر زیاد باشد که از طرف جنوب کوه بلخان
قلّه دماوند پیدا نشود و مطلب مورخین عجم صحیح بوده نهایت قدری افسانه داخل و شده و اصل
مطلب صحیح آنرا از میان برده مقصود اینها این بوده است که از نقطهٔ ساحل جیحون که کوه دماوند
مرئی است و یقین از جانب کوه بالخان که مصب سابق جیحون بوده کوه دماوند مشهود میشده
است والله اعلم

تواریخ متعلقه بجیحون

در سلطنت منوچهر افراسیاب پادشاه توران که قشون بایران کشید از رود جیحون عبور کرد و نتیجهٔ آن
لشکرکشی جنگ سختی است که در حوالی ری مابین ایرانیان و تورانیان اتفاق افتاده بود و محل همین شهر طهران
معسکر افراسیاب بوده است درین جنگ منوچهر شکست خورده بر رستمدار فرار کرد

در سلطنت کیکاوس پادشاه ایران هنگامی که عساکر افراسیاب از جیحون عبور نموده بقصد تسخیر ایران می آمدند
کیکاوس سیاوش ولد خود را با قشون معتد و مستعد بدفع او فرستاد که نتیجه مصالحهٔ سیاوش و افراسیاب
و خشمگین شدن کاوس و پناه جستن سیاوش است بتوران که فردوسی علیه الرحمه در شاهنامه مفصلاً
بیان کرده است و همچنین منازعات و مغازی مابین عساکر ایران و توران چه قبل از این مقدمه و چه بعد از
این زیاد است که بعضی مبنی بر افسانه و برخی صحیح است لکن چون تاریخ معین ندارد اعتبار چندان را نشاید
امّا از زمان سلطنت ساسانیان تا کنون بدستیاری اسناد صحیحه و اقوال معتبره حوادث عظیمه و وقایع
عمده که در سواحل جیحون روی نموده مینگاریم و مقدمتاً بذکر وقایع اسکندر میپردازیم

در سنهٔ سیصد و بیست و هشت قبل از میلاد که اسکندر اغلب بلاد و امصار ایران را بحیطهٔ تصرف و
قبضهٔ اختیار در آورده و متعاقب دارا بطرف خراسان میراند درین راه تفصیل خیانت سرداران او را شنید
که وی را مقتول ساخته اند و بلکه بعضیشان جمعی وقتی بسر وقت او رسید که هنوز نیمه جانی در کالبدش باقی
بود و آن شهریار تاجدار را بر خاک مذلّت چون بدان سان افتاده دید بغایت متأثر و شرمگین شده با وی عهد
نمود و سوگند یاد کرد که قاتلین او را دستگیر کرده کیفر و انتقام دهد و شهر بلخ را که مأمن خائنین بود محاصره
نمود تا بعد از مدتی مفتوح ساخت امّا خائنین فرار کرده و از رود جیحون گذشته بسغد رفته بودند حاکمی
از اهالی ایران (ارتاباوزام) که باید اردوان باشد در آنجا گذاشت

کنتکورس مورخ که بهترین تاریخ اسکندر را نوشته است و در مائهٔ اول بعد از میلاد بوده چنین مینگارد

اسکندر از باختر رفتن بجانب سغد را تصمیم عزم کرد اما از نقطه که میخواست حرکت نماید تا لب جیحون
مسافتی بعید و ارضی قفر و لم یزرع و بایر خالی از آبادی و سکنه و هوا در نهایت درجه حرارت بود
چنانکه عساکر او روز را قادر بر حرکت نبودند و پیوسته در شب راه می پیمودند این مسافت بعیده را بعد از آن
انکه دو ثلث طی نمودند بواسطه بی آبی و فرط عطش چنان منقلب و بدحال شده بودند که ما فوق آن
متصور نبود تا اینکه بسیاری از ایشان را التهاب و نایره عطش دمار از روزگار بر آورد و آنچه هم
زنده مانده چون تصور نجات و خلاص از آن ورطه هالک را با چنین مخاطره و مهالک نمینمودند ناچار
تن بمرگ داده و از حیوة و بقای خویش قطع امید نموده بودند متملقین چاپلوس که همیشه اوقات در حواشی
بساط سلطنت بوده و هستند و بواسطه مزاج گوئی و تملقات آنها غالبا در کار دولت وهن وارد می آید
و پیوسته سخن از در مجاز و موافق با مزاج ملوک میرانند عرض کردند وجود مبارک سلطنت را که سایه
حضرت الهی و مایه رحمت نامتناهی است چنین در رنج و تعب داشتن دور از صواب و صلاح است و
با وجود مقام منیع سلطنت و شهریاری و حصول مقتضیات تن آسائی و کامکاری نفس نفیس
همایون را با شخص خسیسی که این بیکران سنجیدن و با جمله زیر دستان بورطه مهالک در افتادن
اگر چه بر حسب صورت طریق عدل و داد پیمودن است اما در معنی خلاف مروت و عین بی اعتدالی است
و هرگز خداوند بدین معنی راضی و خرسند نیست چرا که یک نفس مقدس پادشاه در شرف و بها مساوی و
مقابل با هزار کرور نفس است نه آنکه از میان چندین کرور خلق یک تن را خداوند بر حسب لیاقت تشریف
سلطنت ارزانی میفرماید اما از زیر دستان و رعیت و سپاهی هر یک را جان بمعرض هلاکت و تباهی آید
باز امثال و اقران ایشان در هر صنفی بسیار و بیشمارند

همه پهلوانیم و شاه اند کی — چه اندک که پیدا نباشد یکی

بالجمله چندانکه از این در سخن معروض حضرت سلطنت داشتند اسکندر سخنان ایشان را بسمع قبول اصغا
نفرموده و بدین کلمات هیچ التفاتی نکرد و باز هم از آب مشروبات ذخیره و همراه داشت با ادنی سربازی بالسویه
می آشامید و نفس خود را بر احدی رجحان نمینهاد تا کار بجائی رسید که مشروب پادشاهم هر چه ذخیره بود
تمام شد و کار باسکندر و همراهان بغایت سخت افتاد که همگی مشرف بهلاکت بودند و نفری از سواران که
بخیال و تحصیل آب از اردو پیش رفته و بهر سوی بادیه تکاپوی مینموده یکبار بکنار جیحون رسیده شطی
در غایت عظمت دیدند فورا مشکهای خود را پر از آب نموده بشتاب بار دوی اردو نهادند تا از دو تن از پسران
خود را که در آتش عطش قرین تاب و تب گذاشته بودند دریابند چون بحوالی اردو رسیدند اسکندر را

دیدند که می‌اید ولبهایش از فرط تشنگی و تف شراره هیکل مانند که با بیم سوختن است یکی از سواران خود
خود را پر از آب کرده بدست کرفته نزدیک اسکندر امد و ملتمس شد که از ان آب بیاشامد اسکندر خود
آب را بدست کرفته اطراف خویش را نظاره کرد غالب سرداران را بهمان حالت متعطش دید بدون اینکه لب خود را
باب بیالاید آب را رد کرده کفت چکونه من آب بنوشم و حال انکه جمعی از سرداران و سپاهیان تشنه و بمن نظاره
میکنند مشکهای آب را زودتر باولاد خود برسانید و انها را از رنج عطش و ورطه هلاکت نجات بخشید
این بکفت و اسب خود را بطرف جیحون راند که چندان مسافت نبود شبا هنکام بکنار جیحون رسید و با کفتی
در وادی ظلمات بجستجوی چشمه حیوان پی برد و فورا حکم داد تا آتش بسیاری افروختند که باز ماندکان راه و دیر رسیدها
بر اثر آتش بیایند و در ان ظلمت شب بجهت کمراهی دچار نشوند و نیز منادیان را فرمود تا ندا در دادند که
ابتهر و بلاسنتی عساکر بدین ندای بشارت آمیز پی کرفته و هر کس تن بیراهه داده و از قوت رفتار افتاده
بدین نوید جان بخش قوی دل شده زودتر خود را از ورطه هلاک و کرداب فنا بساحل نجات و سر منزل
حیات رسانند و جمعی را نیز امر داد که با مشکهای پر آب آنها را استقبال نمایند ولیک سرداران تشنه
همینکه بکنار شط رسیدند از شدت عطش چون مریض مستسقی چندان آب می‌آشامیدند که غالبی
هلاکت میرسیدند و بیچارهان هم که آتش عطش نیم جانی بدر برده بودند روان کرانبها را در سر آب
روان بباد فنا داده سر بخاک هلاک می‌نهادند و از زحمت سفر و خیال جنک و سودای ناموس و ننک
می‌آسودند بالجمله درین شب از فتوت اسکندر زیاده از ان نمی‌شد که دیکر روز دیبای و یکبیدار ...
خود پادشاه خود از سر بردارد و اسلحه از تن بر آرد و چندان اسکندر سواره با ان حالت تشنگی و خستگی هم ایستاد
تا تمام سپاه عقب مانده از راه رسیدند بعد پیاده در رشته جرعه آبی نوشیده بکرده و ذکر علی الطبیعه
بر خواست عرض و عمق شط را دیده و سنجیده بجدی یافت که عبور از ان بدون جسر محال و غیر ممکن بود
و از مساوی بخت زبون نه در حوالی و سواحل جیحون جنکلی بود که از اشجار ان توان جسری ساخت
و نه همراه اسباب و الات جسر سازی و لوازم اینکار موجود و از ان سوی عزم اسکندری نیز مانع از
آن بود که از وجود چنین مانعی روی بر تافته آهنک مراجعت کند لهذا مقرر داشت همان مشکهای آب را
پر از باد کرده و سرداران یک یک بر شکم خود بسته بوسیله سباحت و دستیاری شنا از جیحون
کذشته در ظرف شش روز بهمین وسیله تمام عساکر خود را بعد از عبور از جیحون که مصمم بتعاقب
و کرفتار نمودن (بسوس) که سرداران دارا و قاتل او بود کردید (بسوس نامی است که غالب مورخین یونانی
اسکندر قاتل دارا را بدین نام موسوم داشته اند محتمل لقب یکی از سرداران قاتل بوده نه اسم او

یا یونانیان تحریف کرده اند) باسکندر خبر رسید که استفیلا که رفیق نبوس و از وزراء و اعیان او محسوب میشود همینکه عبور اسکندر را از جیحون شنیده با دادآفرین سردار دیگر و قارن سردار دیگر هم عهد و متفق الرأی شده اند که نبوس را دست بسته بدست اسکندر بسپارند و پس از مشاوره و گفتگو سرداران مزبور در انجام این خیال حسن تدبیر و لطف احتیال را چنین مصلحت دیده قرارداد ندکه استفیلا دادافرین و قارن را دست بسته در موضعی محبوس ساخته پس خود نزد نبوس رفته معروض داشت که این دو تن سردار خائن غدار و بدسگال سپه و زکار از در کفران و خیانت و مکر و خدیعت در آمده با خود مواضعه و معاهده کرده بودند که العیاذ بالله ترا گرفته مغلولا نزد اسکندر فرستند من بر مکنون ضمیر و کید آنها واقف و خبر شده هر دو را گرفته محبوس ساختم و اینک بخدمت تو شتافتم نبوس سخنان فریبنده استفیلا را صدق محض و محض یکدلی و نیک اندیشی دانسته او را تکریم و تمجید وافر کرده و منزلتی خاص گذاشت پس خواست که آن دو سردار را برای العین در انجمن مشاهده و ملاقات نموده بدست خویش آنها را مقتول سازد و مکافات دهد همینکه بدلالت استفیلا وارد محبس آنها شد و شمشیر از میان کشید که دادافرین و قارن را گردن زند فورا آن سه تن باهم متفق شده نبوس را گرفته غل و زنجیر بگردن و دست و پای او نهادند و افسر کیانی و جیقه خسروانی را که از سر و بر دار ابر داشته و زیب تارک بی بها و آرایش دوش ناسزای خویش کرده بود از سر و دوشش برداشته و بر اسب برهنه سوار کرده باردوی اسکندر آوردند همینکه بحوالی اردوی اسکندر رسید از طرف پادشاه امر و مقرر شد که او را برهنه و عریان بر یابوی لخت بی زین و لجام نشانده وارد اردو سازند استفیلا زنجیر یکه بگردن نبوس افکنده بود بدست گرفته بهمان رسوائی و فضاحت و خواری و قباحت که وصف شد او را بحضور اسکندر رسانده معروض داشت چنین است پاداش کسیکه ولینعمت خود را بکشد و با مثل تو پادشاهی در افتد

هر آنکو در افتد بپروردگار چنین بیند او کیفر از روزگار امیدوار

چنانم که روح پاک دارا از اوج افلاک و عالم سموات بهمین نگرسته این حالت را مشاهده و ملاحظه نماید اسکندر استفیلا را مورد مراحم و عواطف و مشمول مکارم و عوارف ملوکانه ساخته چندانکه سزاوار بود نواخت پس نبوس را مخاطب فرموده گفت ای کافر نعمت دژخیم صفت وای بی آزرم گرا طبیعت تو را چه چیز بقتل ولینعمت و خداوند خود دلیر کرد و چگونه راضی به اراقه دم سلیل دودمان جم شدی و از چه روی دامن خود را بلوث این معصیت آلودی آیا نه از خدا شرم کردی و نه از خداوند و ندانستی که با پادشاه در افتادن و خون پروردگار خود را ریختن عاقبتی وخیم دارد و در دنیا عذابی الیم و پس از این دو تقصیر بزرگ و گناه

عظیم بدون حق و لیاقت هوای جهانبانی نمودی و گستاخانه پای بجایگاه پادشاهان نهادی و تاج و کمر و جبهٔ پادشاه بیگناه مقتول را که یادگار تاجداران کیان و میراث شهریاران ایران بود زیب تارک و بر و زینت میان و پیکر ناشایستهٔ خبیث خود کردی بسوس را هیچ جوابی یارای سخن گفتن و قدرت جواب در حضور اسکندر نبود پس از مبالغت و اصرار پادشاه زبان بدین جواب ناصواب گشوده گفت اگر من بلقب پادشاهی و منصب سلطنت خود را ملقب و منتخب نمیداشتم کسی دیگر میبرد و شایدان برای سلطنت ایران و بجهت دفع شر تو من از سایرین مستحق تر بودم اسکندر دیگر جوابی نداده برادر دارا که در سلک سردارهای قشون اسکندر منسلک شده بود احضار فرموده بسوس را بوی سپرد که بهر نحو میخواهد او را بانتقام خون برادر قصاص کند و روان پلید او را روانه دوزخ سازد پس خونخواهان دارا جمع آمده وی را در همان محلی که پادشاه بیگناه را بقتل آورده بود باشد طور مقتول ساختند

در زمان سلطنت بهرام گور خاقان ترک که قصد ایران نموده بود بهرام با معدودی از سپاهیان علی الغفله در کنار جیحون بروتاخته و مقتولش ساخت اگرچه در مملکت خوارزم هم نوشته اند زمان سلطنت هرمز بن نوشیروان بواسطه هرج و مرجی که در کار دولت راه یافته سلاطین اطراف و ملوک همجوار طمع در ملک ایران نمودند قیصر روم بنصیبین آمد عباس احول و عمر ازرق که از مشایخ عرب بودند بکنار فرات رسیدند طوایف خزر ارمن و طالقان را تاخت نمودند ساوه شاه خاقان ترک که خالوی هرمز بود با سیصد هزار مرد جنگجو از جیحون گذشته در بادغیس هرات اردو زد بالاخره هرمز با قیصر روم و اعراب و طوایف خزر صلح نموده قشون مستعد و مهیا ساخته بهرام چوبین را سردار سپاه کرده بطرف خاقان ترک گسیل نمود و چنانکه در تواریخ مسطور است بیک چوبه تیر بهرام چوبین خاقان از پای درآمد و جان و جهان را وداع گفت و عساکر او منکوبا و مغلوبا از جیحون گذشته راه توران گرفتند و رفتند

در تواریخ عرب شمر نامی را از طایفه بنی حمیر که ملکی معتبر بوده حکایت میکنند که بغلبه و استیلای او بلاد حجر و سبا و دستش در حل و فتح ممالک و قبض و تصرف بلاد چنان بسطی یافت که از جیحون گذشته ترکستان را مسخر خویش ساخت و بنای سمرقند را باو نسبت میدهند

در سنهٔ بیست هجری زمان خلافت خلیفه عمر بن الخطاب وقتی که یزدجرد پناه بخاقان ترک برده و خاقان بقصد حمایت او از جیحون عبور نموده بود احنف بن قیس با بیست هزار تن از عساکر عرب آهنگ جنگ خاقان نموده در حوالی

این دو تلاقی فریقین شد خاقان منهزم شد و روی از جنگ بر تافت

در سنهٔ دویست و هشتاد و یک عمرو لیث صفاری را با امیر اسمعیل سامانی در حوالی جیحون محاربت و مقاتله واقع شد اسب عمرو در ابتدای جنگ از صدای طبل و نفیر کرنا وحشی شده رم کرده او را میان عساکر سامانیان برد و زنده گرفتار شده مغلولا ببغداد نزد معتضد خلیفه اش بردند

در سنهٔ سیصد و سی و پنج هنگام مخالفت ابراهیم بن احمد سامانی با امیر نوح سامانی که امیر نوح از جیحون گذشت در مرو مقدمهٔ قتل ابو الفضل وزیر بخواهش امرا دست داد چنانکه در تواریخ ضبط است

در سنهٔ سیصد و نود و هفت ایلک خان پادشاه ما وراء النهر بقصد تسخیر خراسان از جیحون گذشت و با سلطان محمود منازعه و محاربه نموده شکست یافت و روی از جنگ برتافته مراجعت کرد و در همان سال بمرد

در سنهٔ چهار صد و هفت ینالتکین که مامور والی خوارزم که بسلطان محمود غزنوی شوریده بود بعد از غلبه سلطان محمود بخوارزم و هزیمت یافتن والی خوارزم وی بکشتی نشسته که از جیحون عبور نماید و خود را بمامنی رساند در حین عبور از جیحون با یکی از معارف سفینه آغاز سفاهت گذاشت او را گرفته مغلولا باردوی سلطان بردند سلطان فرمان داد تا او را هلاک ساختند

در سنهٔ چهار صد و بیست و دو در زمان سلطنت مسعود بن محمود طایفه سلجوقیان از جیحون گذشته بولایت خراسان آمده سکنی گرفتند

در سنهٔ چهار صد و چهل و یک که سلطان مسعود وفات یافت جغر بیک سلجوقی در کنار جیحون اعلان سلطنت خود را نمود

در سنهٔ چهار صد و شصت و پنج الب ارسلان قلعهٔ برزم را که در کنار جیحون بود مفتوح ساخت یوسف کوتوال آنجا را گرفته بچادر سلطان آوردند یوسف سخنان درشت گفتن آغاز کرد سلطان حکم بقتل او داد وقتی که او را از چادر بیرون میکشیدند از دست دربانان و جلادان خود را مستخلص ساخته بسلطان حمله برد حضار و خدام خواستند او را مانع شوند سلطان بانگ زد که دست از او بردارید که من خود بشخصه امر او را کفالت و کفایت خواهم نمود پس با تیر و کمانی که نزدیک مسند سلطنت بود چند چوبه تیر بجانب او انداخت با آنکه سلطان در رمایت سرآمد اهل روزگار خود بود و هیچگاه تیرش خطا نکرده از قضا هیچیک بدو کارگر نیفتاد یوسف خود را بسلطان رسانده با کاردی که در موزه داشت پادشاه را هلاک ساخت

در سنهٔ پانصد و بیست و چهار در زمان سلطنت سلطان سنجر حاکم سمرقند احمد بن سلیمان بشورید

سلطان بدفع او از جیحون عبور نموده سمرقند را محاصره نمود و بعد از مدتی بحیطهٔ تصرف در آورد

در سنهٔ پانصد و سی و پنج احمد سابق الذکر والی سمرقند علم مخالفت برافراشت و با وجود مرض فالج شش ماه
قشون سلطان سنجر را که از جیحون عبور نموده بودند معطل داشت بالاخره شهر سمرقند تسلیم شد احمد را
در محفه نهاده نزد سلطان آوردند سلطان از خون وی درگذشت و پسرش نصیرخان را والی سمرقند
ساخت

در سنهٔ پانصد و پنجاه و یک سلطان سنجر که مدت چهار سال بود نزد طایفهٔ غز محبوس بود امیر احمد
قماج حاکم ترمد چند کشتی در جیحون حاضر نموده سلطان روزی بقصد شکار بکنار رود آمده و از
آب گذشته بترمد آمد و از آنجا بمرو رفته مالک ممالک خود گردید

در سنهٔ ششصد و هفده جبه نویان و سوبدای بهادر سرداران چنگیزخان با سی هزار تاتار بقصد
تسخیر خوارزم و تدمیر خوارزم شاه از جیحون گذشتند

در سنهٔ ششصد و هیجده در بهار ابن سال از معبر ترمد چنگیزخان از جیحون عبور نموده بایران آمد
و در پائیز همین سنه از جیحون گذشته بماوراء النهر شد و در سمرقند قشلاق کرد

در سنهٔ ششصد و پنجاه و یک در ماه ذیحجه هلاکوخان از طرف منکوقاآن برادرش بقصد تسخیر ایران
از جیحون گذشت و بعضی در ششصد و پنجاه و سه نوشته اند

در سنهٔ ششصد و پنجاه و سه رکن الدین خورشاه رئیس ملاحده که در قلعهٔ الموت بدست هلاکوخان
گرفتار شده و او را باردوی منکوقاآن بمغولستان میفرستادند در قراقرم نرسیده باز رد و از طرف
منکوقاآن امر شد که او را جهت هدم قلعهٔ گرد کوه را هم تفویض و تسلیم نموده آنگاه در حضرت قاآن
بار حضور یابد در اثنای مراجعت کنار رود جیحون خونش بریختند

در سنهٔ هفتصد و شصت و پنج در بهار ابن سال امیر حسین نویان و امیر تیمور گورکان که از لشکر
جتای شکست خورده بودند از جیحون گذشته بحوالی بلخ یورت ساختند

در سنهٔ هفتصد و هشتاد و دو امیر تیمور از جیحون بقصد فتوحات خراسان عبور نمود

در سنهٔ هفتصد و هشتاد و چهار امیر تیمور گورکان بقصد فتح مازندران از جیحون گذشت

در سنهٔ هفتصد و هشتاد و هشت امیر تیمور از جیحون گذشته بسمت بروجرد و لرستان راند

در سنهٔ هشتصد و هشت میرزا پیرمحمد گورکانی از جیحون گذشته با میرزا خلیل سلطان گورکان
مصاف داد

در سنه هشتصد و شصت و یک بعد از فوت میرزا ابوالقاسم بابر در شهر مشهد امرای خراسان سلطان ابوسعید را که در سمرقند سلطنت داشت بسلطنت خراسان استدعا نمودند سلطان معزی الیه در شعبان آن سال با پانصد از جیحون گذشته بهرات آمد

در سنه هشتصد و شصت و پنج در ماه جمادی الاولی سلطان ابوسعید گورکانی بقصد میرزا محمد جوکی که یاغی شده بود از جیحون عبور نموده و قلعه شاهرخیه را محاصره نمود که در این بین خبر شورش و طغیان سلطان حسین میرزا در عراق و عزیمت وی بخراسان مسموع افتاده مجددا از جیحون گذشته بخراسان آمد

در سنه نهصد سلطان حسین میرزای گورکانی بقصد منازعه با خسروشاه که در قلعه قندز متحصن شده بود جسری بر روی جیحون بسته که عساکر خود را عبور دهد و آن جسر در حوالی اوباج بسته شد اما طغیان و شدت جریان آب جسر را از هم منقطع و منفصل نموده سلطان حسین میرزا در ثانی چنین مقرر داشت در موضعی از مواضع شط که جزیره باشد جسر بسته شود یعنی نخست بر یک شعبه جسر کشیده شود تا عساکر او عبور کرده بوسط شط که زمین جزیره است وصول یابند پس جسر را کشیده بشعبه دیگر استوار نمایند تا معبر کم خطر و عبور سهل شود چنین نقطه یافته و بطور مقرر نخست الی جزیره جسر بسته شد پادشاه با عساکر از شعبه اولی گذشته بجزیره وارد گردیدند شب آنجا توقف نموده که صبح روز دیگر جسر را گشوده بشعبه دیگر بندند و عبور نمایند مقارن غروب شتری از اردو از جزیره بآنطرف آب عبور کرده معلوم شد بمعاونت جسر هم میتوان گذشت علی الطلیعه بدون جسر از آب گذشته مقارن نماز شام که عساکر او بالتمام از آب عبور کرده و نفسی در آن جزیره باقی نمانده بود جیحون طغیان نموده جزیره را فرو گرفت که اگر آنشب سلطان حسین میرزا در جزیره مانده بود بالتمام قشونش غرق غرقاب فنا میشدند

در سنه نهصد و هشت شیبانی محمد خان اوزبک بقصد تسخیر خراسان بلکه تمام ایران از آب جیحون گذشت

و هم در اینسال نهصد و هشت زمانیکه بدیع الزمان گورکانی بخیال قتال با محمد خان شیبانی در کنار جیحون اردو زده بود ماهی از آب جدا شد که یک ذرع و نیم طول داشت و از سر تا میانش بکلفتی عصائی و از میان تا دمش مانند قلمی بوده فلک اسفل نداشت و غیر دهان منفذی در همه اعضایش نبود

در سنه نهصد و نه مجددا در اوایل پائیز محمد خان شیبانی از جیحون از معبر کرکی گذشته اندخود را متصرف شد و بلخ را محاصره کرد یکی از شعرا ماده تاریخ این محاصره را چنین برشته نظم کشیده است

محمد خان چو از آمویه بگذشت ... شراب عیش اهل بلخ شد تلخ

تمام شهر ویران گشت از جنگ ... وز آن تاریخ شد ویرانی بلخ

در سنهٔ نهصد و دوازده عساکر محمد خان شیبانی از جیحون گذشته اغلب بلاد خراسان را نهب و غارت کردند
در سنهٔ نهصد و سیزده محمد خان شیبانی در این سال از جیحون گذشته الی جرجان بتاخت و بدیع الزمان کورکان التجا به پناه شاه اسمعیل صفوی که در تبریز بود برد و محمد خان الی دامغان تاخت نموده و صفحهٔ خراسان را تماما مسخر ساخت
در سنهٔ نهصد و شانزده بعد از شکست دادن شاه اسمعیل صفوی قشون شاهی بیک خان اوزبک را در محمود آباد مرو واو را مقتول ساختن و باین واسطه در انظار خوانین اوزبکیه و شاهزادکان کورکانیه عظمتی یافتن قرار مصالحه فیما بین در سنهٔ نهصد و هفده بتوسط خواجه محمود چنین داده شد که جیحون سرحد مابین ایران و توران باشد
در سنهٔ نهصد و هیجده بواسطهٔ فتور و ضعفی که در کار امیر نجم ثانی که از قبل شاه اسمعیل حکمران خراسان بود روی داد خوانین اوزبکیه نقض عهد کرده از جیحون که سرحد و سد بین مملکتین بود تجاوز نموده بهرات بلکه الی مشهد نیز آمدند اغلب بلاد خراسان را ویران و پی سپر پای جور و عدوان نمودند امیر نجم نیز مقتول شد شاه اسمعیل با قشونی جرار رو بخراسان نهاده در چمن رادکان فرود آمد و آفت جست خوانین اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده دیگر باره تا آن سوی جیحون یکسره فرار کردند حکومت بلاد خراسان بجای امیر نجم با میر عبد الباقی مفوض شد
در سنهٔ نهصد و بیست و هفت در بهار این سال عبد الله خان اوزبک از جیحون گذشته در شانزدهم جمادی الاولی هرات را محاصره نمود و در دوم رجب بی نیل مقصود مراجعت بماوراء النهر نمود
در سنهٔ نهصد و سی و پنج کوچم خان چنگیزی پادشاه توران با دویست هزار سوار از جیحون گذشته بعزم محاربت و مقاتلت با شاه طهماسب صفوی بایران آمد و شنبه دهم محرم در رورابادجام تلاقی فریقین شد و بعد از تغلبات و لشکرکشیهای چنگیز خان و اولاد بلا فصل او قشونی باین شوکت و شکوه از جیحون عبور نکرده بود خلاصه فتح و نصرت قشون شاه طهماسب را نصیب شد
در سنهٔ نهصد و سی و هفت عبد الله خان اوزبک بخونخواهی عم خود شیبک خان از جیحون گذشته هرات را محاصره نمود و بخراسان آمده مشهد را مسخر ساخت چون خبر نهضت و رکضت شاه طهماسب بصوب خراسان استماع نمود بی درنگ آهنگ فرار کرده بترکستان رفت
در سنهٔ نهصد و چهل و سه عبد الله خان اوزبک از جیحون گذشته بخراسان تاخت و مشهد و هرات

بلکه تا نیشابور را مسخر ساخت چهارده ماه در هرات توقف و اقامت نموده بعد بصرافت طبع آهنگ عزیمت بماوراء النهر نمود

در سنهٔ هزار و صد و پنجاه و چهار بحکم نادری نجاران هندوستان یکهزار و یکصد کشتی که بجهت عبور از جیحون ساخته بودند بآب انداختند نادر شاه ببخارا رفت و تفصیل ملاقات او با ابو الفیض خان چنگیزی معروفست

چجن صاحب معجم البلدان گوید چجن قصبه ایست در چهار فرسخی مرو

چیلم از قرای بندر دیلم فارس است

چیلدر یکی از قرای شمیران است واقع در سمت غربی سلطنت آباد مابین رستم آباد و دزاشوب آبش از سه رشته قنات حقابه هم از کوه دارد میانه رستم آباد و چیلدر نزدیک امامزاده علی اکبر بالای یک بلندی آثار خرابه ایست ممکن در قدیم قلعه بوده چیلدر را امامزاده دیگر هست موسوم بامامزاده اسمعیل

چیر از قرای بوانات فارس است

جیران بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان قصبه ایست در دو فرسخی اصفهان

جیران درد بر وزن جیران سرحد دعه ایست از کنجوران که ابتدا کنجوراب بوده و از کثرت استعمال کنجوران شده و از اعمال تویسرکان محسوب و واقع در دامنهٔ کوه خان گرمز مالک سابق کنجوران چند دعه از آبادی خود مجزی کرده و فروخته از جمله جیران درد است که در جائی اتفاق افتاده که رود خرم رود که از سمت شهرستانه و ورده و نهین و کوههای قزل ارسلان جاریست و رود اسدآباد معروف بسیلابی در آنجا بهم میپیوندد و سیلابی اسم دهی است در جنب همین رودخانه در آخر اراضی شیخ آباد آب رودخانه سیلابی قلیل بنظر می آید ولی مردم آن نواحی از عمق رودخانه و زیادی آب چیزها میگویند و اگر سوار کنار رانند و بآب زند البته غرق میشود نیز سکنهٔ آن نواحی گویند سیلابی در این رودخانه هست ماهیهای بسیار بزرگ دارد یک حد جیران درد برود مذکور و حد دیگر به تپهٔ کبود حدی هم بدادهول که آن نیز از مزارع کنجوران است جیران درد را عایای تپهٔ کبودی زراعت میکنند و محصول انها دیمی است

چیرجان از مزارع کوهستان سیرجان کرمانست

جیردا از قرای ورامین طهرانست

جیرفت صاحب معجم البلدان گوید جیرفت شهریست از کرمان واقع در اقلیم سیم طولش هشتاد و هشت

درجه و عرضش سی و یک درجه و سه ربع از شهرهای آباد معتبر کرمان خرما و میوه اش فراوان رودخانه
از داخل شهر میگذرد هوایش بسیار گرم است اصطخری گوید سکنه جیرفت عادت خوبی دارند و آن این است
که خرما و میوه را که از درخت بزمین افتد هرگز جمع نمیکنند و بر نمیدارند و از برای فقرا میگذارند و در فصلی
که بادهای شدید میوزد فقرا بیشتر از صاحبان باغها خرما و میوه جمع میکنند اما باید دانست که خرما
اینجا بقدری ارزان است که غالبا صد من یک درهم بفروش میرسد جیرفت در خلافت خلیفه ثانی بدست سهیل بن
عدی مفتوح شد و هم او گفته است

لما رأت عینی مثل یوم رأیته بجیرفت من کرمان ادهی وامقرا
ارد علی الجلی وان دار دهرهم واکرم منهم فی اللقاء واصبرا

ابن حوقل و مهلبی گفته اند جیرفت شهر با مکنت است بواسطه تجارت با خراسان و سجستان حمدالله
مستوفی گوید جیرفت از اقلیم سیم است در تاریخ کرمان آمده بوقت آنکه عبدالله بن عمر عبدالعزیز فتح
کرمان میکرد آن موضع بیشه بود و در او سباع ضاریه بود لشکر اسلام پاک کردند و دیهها ساختند
و هر یک بنام بانیش موسوم شد هوایش گرم است و آبش از دیو رود و در او نخلستان بسیار است و خرما
ارزان بود

نگارنده گوید جیرفت در چهل و پنج فرسخی شهر کرمان که بکواشیر مشهور بوده واقع است هوایش گرم
و آبش بیشتر رودخانه و خوش گوار و دو رودخانه بزرگ که یکی از جبال بلوک اقطاع میاید و آنرا هلیل رود گویند
و یکی از کوهستان ساردویه و آنرا شور نامند در وسط صحرای جیرفت بیکدیگر وصل شوند و از آن رود
بندها بسته و نهرها سوا کرده و هر یک را مسمی باسمی نموده زراعت کنند قنوات هم در این بلوک بسیار است از اول
ماه قوس تا آخر حوت جیرفت برای اقامت بهترین اماکن است زیرا که در عرض این مدت هوا معتدل و مرغزارها
سبز و نرگس و لالهها شکفته و درختهای مرکبات باردار و هوا تر و تازه است لیکن در هشت ماه دیگر حرارت
هوا و رطوبت زمین بسیار است و از این جهت است که صاحب تاریخ کرمان موسوم بعقد العلی للموقف الاعلی
گوید جیرفت را جنة اربعة اشهر مینامند یعنی بهشت چهار ماه که قوس و جدی و دلو و حوت باشد بلوک
جیرفت در جنوب ساردویه و شمال رودبار و مشرق اسفندقه و مغرب بم داد و اراضی حول و حوش بم
واقع است طول این بلوک از باغ علی بشیر تا کرم صالح سی فرسخ و عرضش از دو ساری تا قریه بلوک
هشت فرسخ بیشتر مزارع این بلوک آبش از رودخانه است شهری در این ناحیه بوده ولی بانی آن از روی تحقیق
معلوم نیست چیزیکه معین است عمرو لیث صفاری در آنجا مسجد و سرا و قصور عالیه بنا کرده و سلاطین

آل بویه بر آن عمارات افزوده و پادشاهان سلاجقه و قاوردیه کرمانی که سالی چهار پنجاه در ان بلد اقامت داشتند بعضی آثار در ان گذاشتند و تا سنه ششصد و شصت و هشت هجری که ملک دینار غز بر کرمان مستولی و مسلط شد آن شهر آبادان و معمور بود بعد از ان وقتی آب رودخانه هلیل زیاد شد سد و بندی که بجهة حفظ ان بلد ساخته بودند برده و شهر را خراب کرده اکنون جای ان مشهود و پدیدار است مردم ان نواحی در وقتی که باران آمده باشد بمحل شهر قدیم رفته بعضی اشیا از قبیل تنکه طلا و نقره سکه دار و امثال ان می یابند عقیده عوام ان نواحی اینست که این شهر را دقیانوس ساخته و در ان منزل داشته و ارباب سیر دانند که این حرف واهی است چه دقیانوس از قیاصره روم و مقر او الکبری است چیزیکه محقق است قدمت شهر جیرفت است چنانکه در عقد العلی مینویسد عبد الملک مروان حجاج بن یوسف بن غضبان بن القبعثری را بکرمان فرستاده بود تا خبر عبد الرحمن بن الاشعث بیارد چون باز پیش حجاج شد احوال کرمان پرسید گفت ماؤها وشل و ثمرها دقل ولصها بطل ان قل الجیش بها ضاعوا و ان کثر جاعوا و این فصل در وصف جیرفت لایق میافتد و نیز ممکن است که بردشیر در ان وقت شهر بوده است و مشهور نشده چه جیرفت هم از بردشیر قدیم تر اند انتهی

در این زمان در بلوک جیرفت جائی که از انجوان شهر گفت نیست قریه سارد و به از سایر قرای این بلوک آبادانیش بیشتر و حاکم نشین جیرفت محسوب میشود تقریبا پنج سنگ آب از شکاف کوهی بیرون می آید تا کوار و غلیظ خوانین جبال بارزی که از امالک اند در انجا آباد نها کرده و قلعه و خانه های خوب ساخته و درختهای مرکبات بعمل آورده اند مرکبات در انجا اگر اما بسیار خوب و ممتاز است تقریبا این قریه پنجهزار نخل دارد خرما بش نیکوست مسجدی که مرحوم امیر ناصر خان جبال بارزی در این قریه بنا کرده و حمامی نیز بدستور العمل مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک ساخته شده خوانین جبال بارزی خانه ها از گچ و آجر و خشت دارند که نجاری و حجاری و غیره آنها هم بقاعده است سایر سکنه در و ساری در خانه های کپر و کتوک منزل دارند در این قریه مردم پرهیزکار هستند صاحب عقد العلی گوید حدود و تدنا حیه از جیرفت است و خاک آن امیخته بزر میباشد حدود و ند نام قدیم دوساری است و از قرار تقریر ثقات بعد از آنکه باران بیاید چون آفتاب شود ذرات طلا در خاک نمودار است و گویند گاهی ذره طلا بقدر ربع و خمس گندم بدست آمده است مزارع جیرفت بیشتر ملک طایفه رودباری و جبال بارزی و مهنی میباشد قرا و مزارع این بلوک بسیار است و خانه های سکنه کپر و کتوک اسامی قرای معروف جیرفت از اینقرار است (سرجان) (کریم آباد) (دشتکوش) (سهران) (ساغری) (بلوک) (سمغ منا) محصول این بلوک بیشتر گندم و جو و برنج و ماش و لوبیا و کنجد

ورنك

و رنگ و پینه خرمای این بلوک بالنسبه کم و اشجار جنگلی بسیار بطوریکه در بعضی امکنه بسبب انبوهی درختان
عبور متعذر رود درخت کز و کهور و کنار بیشتر از سایر اشجار است یک نوع درختی در جیرفت و رودبار میباشد که
از اجل میناماند چوبهایش درخت بسیار وزین بلکه از چوب صندل و آبنوس و شیشم و سایر چوبهای جزایر هندوستان
سنگین تر است و بجهة تخت و صندلی و امثال آن بسیار خوب میباشد عده نفوس این بلوک هشت هزار نفر و وحوش
این محال بیشتر آهو و گور و گراز و خرگوش و کفتار و کرک و روباه و طیور و دراج و جیرفتی است که شبیه به تیهو
باشد جثه این مرغ بقدر تیهو کمی متفاوت و نر آن مطوق و مخطوط الوان مخطط است طعم گوشتش مثل تیهو
بلکه بهتر است صدائی که میکند چون شبیه (جیرفت جیرفت) است بعضی گویند از این جهة موسوم بجیرفتی است
ولی بعقیده نگارنده چون در غیر جیرفت این مرغ دیده نمیشود بجیرفتی معروف شده بهر حال دراج جیرفت بقدری
زیاد است که میتوان گفت در هیچ جا این قدر دراج یافت نمیشود الحق شکارگاه خوبی این نواحی نادر است
مرغزارهای جیرفت نیز ممتاز و مشهور میباشد گاومیش و گاو در جیرفت زیاد است ایلات مهنی در جیرفت قشلاق
میکنند طایفه از افشار که انها را ولی اشاقی گویند در اینجا سکنی دارند چند خانوار از ایلات عرب که در جیرفت
منزل گرفته اند هنوز بلغت عربی تکلم مینمایند صاحب عقد العلی گوید جیرفت مدتها در دست عرب بوده و اسامی
دهها او بر این معنی دلالت دارد مثل ابو مربی (?) و جوابی و قعقاعی و در توصیف جیرفت فصل مسطوره در ذیل را
مینگارد

طیب هوا و لذت ماء و طرب انگیزی خاک جیرفت در جهان مثل است و از جمله عجایب البلدان معدود است
آنکه در کرمان شهریست که بر صحرای او نرگس روید و گویند وقتی ملک ارسلان شاه معروفی را برسالت
بحضرت سلطان سنجر فرستاده بود و سلطان احوال کرمان استعلام میفرمود در اثنای سخن گفت
شنیدم در کرمان شهریست که در صحرای وی نرگس روید رسول عاقل بود گفت ای سلطان جهان
نرگس و نیز خاشاک هر دو بهم میرویند سلطان را از آن نکته از رسول عجب آمد و از خواص جیرفت اینکه
در پنجفرسخی آن کوهی است از امیتران خوانند تا حینی تر (?) و لطیف بغایت سرد در فصل بهار و موسم
گلزار خلد برین و نگارخانه چین است

ارج النواحی فی غرائب نبته   الوان ورد فی الغصون مصفق
شجر علی خضر بق عضونه   من زهر او ثمر او مورق

نسیم اسحار او دربد رقه روایح ازهار روح را بنوازد و هزار دستان در سایه گل نغمه خویش با سار
مستان نبارد و از خواص ولایت جیرفت تا جنید (?) رود بار است و مرغزارهای آنجا چهارپای مرده از آن

مراعی زنده بیرون آید و از خواص جیرفت مسجد عمر است بقعه‌ایست که گوئی مهبط ریاح رحمت و مصباح فلاح مغفرتست از هوای او شمامه‌های انس و راحت بمشام رسد و قبور صلحا و مراقد علماست و بر حدود آن تربت فقیه بکویست که خاک آن تربت مجربست من آزموده‌ام و از آنجا مراد حاجات بر آمده انتهی

نگارنده گوید از طرف شمال جیرفت محدود بجبال بارز و ساردویه و راین و نهرود و از جانب جنوب برودبار و کوه شک و سوغان و از دو بیرا از سمت شرق بدو ساری و کوهستان و از جهت غرب بردسیر خاک آن حاصلخیز و مشروب از رودخانه است اما رودخانه هلیل رود که حالا آنرا هلیل رود گویند سرچشمه آن از کوهی است موسوم بکوه شاه جریان این رود از مغرب بمشرق آبش بسیار صاف و گوارا در سالهای پر آبی عبور از آن دشوار و در بعضی جاها برای عابرین محل خطر است در تابستان اگر کسی لزوماً در جیرفت بماند از گرمی و عفونت هوا مبتلا بامراض شود و از این جهت است که اکثر اراضی آن بایر میماند یکی از نواحی جیرفت شعبه دلفارد است که در شمال آن واقع زمین آن سراسر سنگی و کوهها پر جنگل و درخت بادام کوهی و انار و انجیر و مو و مورد و سرو و کاج کوهی بسیار دارد آب و هوای این ناحیه سالم و حالا چند مزرعه از آبادی آن باقی است از آثار قدیمه که در این زمان در جیرفت دیده میشود دژ سلیمانیست موسوم باسم طایفه سلیمانی که حالا هم در جیرفت سکنی دارند این دژ در سمت شرقی جیرفت واقع و شکلاً مخروطی است ارتفاع آن دوازده هزار قدم مشتمل بر سه مرتبه و فقط یک راه دارد و در هر مرتبه چند منزلگاه است که در سینه کوه حفر شده و از آب باران پر میشود سطح فوقانی آن پانصد و پنجاه ذراع مربع است و راه این منزلها منحصر است بشکافی که طول آن ده ذرع و عرض آن کمتر از یکذرع است عبور از آن کمال صعوبت دارد و زیاده از یکنفر هم عبور نمیتواند نمود کسیکه میخواهد بالا رود یا پائین نظر بپائین نماید والا منقلب و وحشت میشود اهالی گویند رفتن باینکوه متعذر است و اگر کسی خود را باین برساند محتمل است اشیاء نفیسه بچنگ آرد ولی بتحقیق پیوسته که جز چند تیر که خشک و بعضی خورده سفال و سقط چیز دیگر در آنجا نیست

در بلوک ساردویه دهنه ایست و بجیرفت مشهور باغ عقب اند هند مزرعه ایست موسوم باسپاکده در آنجا سنگهای کوه را مثل هاون سوراخ کرده‌اند در قدیم الایام توتیا در آنجا میسائیده‌اند و مثل شیاف کوهبنانی که حالا جور میساخته

در رودخانه شعبه دلفارد که ذکر شد درختان ارغوان بسیار و باغات زیاد دارد که هر قسم میوه سرحدی در آنها یافت میشود و خوبی هوای آنجا طوریست که اگر صبح آدمی بطلب برف رود و در دم دیگر بطلب خرما تازه و مرکبات نائل از ظهر هر دو با نیل مرام مراجعت میکنند اهل دلفارد زمستانها مثل اهالی سایر

جاها بجیرفت میروند و بعضی درختها قدیمی دارند که میان آنها غالب اقسام میوه از انگور و سیب و امرود و غیره در میان آن درختها گذاشته روی آنها را با کاه و برگ و ریگ میپوشانند و میروند بجیرفت زمستان برف روی آنها را میگیرد بیگاه بعد از نوروز که به لفارد مراجعت میکنند همه آن میوه ها تازه و باقیست این اوقات از قرار مذکور دران نواحی در حوالی باغ علی شیر و ایچار و سنگی دیده شده که براق است
ان سنگ و چون آن را روی آتش گذارند آماس میکند و چیزی میشود شبیه بزرد و رفته معلوم نیست معدن که ابود از کجاست و جمعی بر این اند که در معدن این سنگ طلا یافت خواهد شد در صورتیکه معدن مشخص و معلوم شود

در شک فرهاد دهنه تنگی است بقدر دویست ذراع دو سمت آن کوه بالا آمده سابق سدی آنجا بسته بودند و آب هلیرود تالاب میشد و این همان سدیست که آب برده و شهر را خراب کرده اگر این سد بسته شود هیچ وقت جیرفت کم آب نمیشود

قلعه سمنکان در دهنه لفارد واقع است این قلعه را از سنگ ساخته اند و در حوالی آن پیکان تیر بسیار یافت شود گویند منزل شاه سمنکان آنجا بوده است

یکقسم آهوئی در صحرای جیرفت یافت میشود که از نر آهو میگویند نر و ماده آن هر دو شاخ دارد سابق در جیرفت نیشکر بعمل می آمده و کرهچه این ناحیه درخت میشود درختهای کنر بچند ذرع ارتفاع میرسد و سدر و ورک دارد که بقدر چنار است و علف در فصل زمستان و بهار و بعضی پائیزها بقسمی است که اگر اسبی را در یکنقطه بکه میخ کنند از صبح تا عصر همان علفه دو پایان کافی است حاجت بعوض کردن جا ندارد گویند در سوابق ایام بقدری درخت توت در جیرفت بوده که کرک ابریشم او معادل همه ابریشم گیلانات میشده و اکنون اثری از آن نیست

جیهانی در کتاب مسالک و ممالک آورده است که چون یعقوب لیث صفاری بکرمان آمد اهل جیرفت عصیان و تمرد نمودند و باز ارا اهل جیرفت در ناحیتی بود که از آن کوه بارجان خوانند و آنجا سرحدی بود با کوفج و دزدی و پیاده بسبب یعقوب لیث او را بلطایف الحیل در قبض آورد و بقلعه بم فرستاد و آنجا هلاک شد و شوکت اهل جیرفت از آن بشکست (کوفج نام جماعتی است که در کوهستان کرمان ساکن بودند و معرب آن قفص است) و چون معز الدوله ابو الحسین عم عضد الدوله بکرمان آمد عزم جیرفت کرد کوفجان رها کردند تا معز الدوله با لشکر در شعب لفارد در آمد سر عقبه از دو جانب بگرفتند و بکشتند معز الدوله افکنده اکثر لشکر او را هلاک نمودند و با جمعی اندک بیرون افتاد و باز عراق شد پس چون ملک قاورد بکرمان آمد و سرقفص مسلم کرد

او را احوال الکثرت کوچ جیرفت و تظاهر ایشان معلوم شد و بر گزاف قصد ایشان نکرد بل جاسوس فرستاد و انتظار غفلت و فرصت همی جست تا چنان افتاد که مقدمان کوچ را سوری و عروسی بود و جمله قبایل مجتمع جاسوس خبر فرستاد و روز اجتماع ایشان معین کرد چون خبر بملک قاورد رسید استعینوا علی انجاح الحوائج بالکتمان بر خواند و احوال با هیچ امیری و لشکری نگفت و بر نشست و بیرون شد لشکر چنانکه از حرکت او آگاه میشد بر عقب او میرفت بد و شب و روزی بسر کوچ رسید با چند غلام که مراکب نیک و جنایب آسوده داشتند و جمله قبایل کوچ را در یک مجلس قبض کرد و اموال بی نهایت حاصل نمود و بیخ آن قوم براورد و جمله گرمسیر از ایشان پاک شد این ساعت شرذمه ضعیف بیشوکت در کوه چند صعب مانده اند

کوههای جیرفت یا هیچ معدن ندارد یا اگر دارد تا کنون کسی انکشاف نکرده است خوانین دو ساری مشهور بطایفه میر هند در چهار ماه زمستان پیله ور و تجارت دارند و ساری آمده بمعاملات مشغول میشوند معارف جیرفت از متاخرین مرحوم حاجی نصر الله خان پسر مرحوم ابراهیمخان قاجار میرزا ناصرخان میرزا غلامرضا خان میرزا علیخان میرزا غلامشاه خان میرزا اللهوردیخان میرزا عباسخان میرزا محمود میرزا شهریار و غیره که اینها همه همیشه ضابط جبال بارز و دو ساری که تابع جیرفت است بوده اند از اهل علم شیخ جواد و شیخ یوسف و شیخ موسی که اجداد اینها از بحرین باینجا آمده از معارف و علمای قدیم جیرفت ابو الحسین احمد بن عمر الجیرفتی است که در شیراز بتدریس مشغول بوده و از طایفه بنی ازد و بنی مهلب که در جیرفت سکنی داشته اند بعضی معارف بوجود آمده از جمله محمد بن هارون از بنی مهلب که در علم انساب و معرفت قبایل خاصه اولاد نزار که اصلاً یمنی میباشند مهارتی بکمال داشته و دو پسران او عبد الله و عبد العزیز که عبد العزیز در علم طب بدرجه تبحر رسیده و کتب مفیده نفیسه در این علم تصنیف کرده بوده است

جیرم قلعه ایست قدیمی از تربت سر جام تقریبا صد و شصت نفر سکنه دارد هوایش ییلاق آبش از چشمه سار است

جیرمردان بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست نزدیک مرو

جیرنج صاحب معجم البلدان گوید جیرنج اسم شهر کوچکی است در خاک مرو رودخانه از توی شهر میگذرد و پل بزرگی دارد که اغلب کسبه در روی آن بساط دارند در سال ششصد و ده هجری قبل از ایلغار لشکر تاتار من آنجا را دیدم ابادی آن بیشتر از اغلب شهرهای بزرگ بود و جمعیت با ددشت عماراتش عالی و خوش طرح اینشهر در ده فرسخی مرو در سر راه هرات و مرو الرود و پنج ده واقع است جمعی از علما در این شهر متولد شده اند از جمله ابوبکر احمد بن محمد الجیرنجی است که در بغداد تدریس مینمود

جیرنجیر نیز بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان اسم قصبه ایست در خاک مرو همدانی است که ویران شده وگمان میکنم این همان محلی است که موسوم بشیرنجیر است

جیرنایک اسم درهٔ کوچکی است نزدیک بامامزاده هاشم از اعمال دماوند و این دره آبی هم دارد

چیرو از قرای توابع لارستان فارس است

جیرو از قرای ورامین طهرانست

جیروهه از مزارع کوهستان سیرجان کرمانست

چیرویه از بلوک حومه شهر شیراز است

چیزا از قرای دشتی فارس است

جیزاباد صاحب معجم البلدان گوید جیزآباد اسم محله ایست در نیشابور ابو عبدالله احمد بن اسمعیل جیزابادی ظاهرا در اینمحله متولد شده است

جیش بُر نیز بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست نزدیک مرو وطن ابو یحیی محمد بن شداد الجیش بری

جیکان صاحب معجم البلدان گوید جیکان اسم محلی است در فارس

جیلاباد نیز صاحب معجم البلدان گوید جیلاباد اسم محلی است در مشرق ری عمارات عالی در آنجا بنا کنگره دار و حوضها و باغات و سبزه زار دارد نسبت این بناها را بابراهیم بن لاشک میدهند

جیلاخور از قرای مجاس رود زنجانست قلیم النسق بیست و پنج خانوار سکنه دارد محصولش غله دیمی که برشته قنات از میان قریه میگذرد هوایش ییلاقی درختش منحصر به بید است

جیلان از مزارع متعلقه بکبرکاشانست

جیلان قریه ایست از بلوک سرخه شاهرود و بسطام تقریبا دویست هفتاد نفر سکنه دارد یکباب حمام و یک مسجد و بعضی باغات در آن هست آبش از قنات میباشد

جیلانکشه از قرای طارم است قلیم النسق ملکی عبدالملک در دامنه کوه واقع رودخانه از وسط آبادی میگذرد این آبادی چهار محله است متصل که خانه مشرف بباغات و دره است پنجاه خانوار رعیت دارد زراعتش غله و ابریشم جوز قم هم دارند باغاتش سیب و اشجارش زیتون و ... هوایش گرم میباشد

چیلک شاد اسم محلی است از چلندرزار رستاق مازندران

ج ی

جیلو قریه ایست از توابع بلوک دربقاضی نیشابور در دو فرسنگی بلده در طرف مشرق آن واقع زراعتش از آب قنات مشروب میشود هوایش در زمستان معتدل است این قریه قدیم النسق و سی خانوار سکنه دارد از جمله شش خانوار از مهاجرین هرات از اولاد مرحوم شاه کامران میباشند باغات در این قریه هست و کرم پیله هم بعمل میآورند

جیلوان از قرای طارم است قدیم النسق در سمت سفلای طارم در بالای بلندی واقع محصولش شتوی جو و گندم صیفی هم همه چیز بعمل می آید انجیر و انار ممتاز و باغات فراوان دارد این قریه دو محله است در کوچکی و پایین آبادی جاری و نهایت با نزهت و صفاست زراعتش پنبه و شلتوک و از آب رودخانه جلیس آباد مشروب میشود هوایش گرم است

جیلویه معرب گیلویه است حمدالله مستوفی در کتاب نزهة القلوب گوید جیلویه اسم کوه و ناحیه ایست از فارس در حوالی شاپور و متصل است بلارستان هوایش سردست آب جاری دارد که زراعت را مشروب میسازد اشجارش زیاد شکارش فراوان سکنه سنی و شافعی مذهب اند نگارنده گوید کوه گیلویه از بلوکهای معتبر فارس است بعد از لارستان وسیعتر از جمیع محال فارس و سمعتر میباشد در سمت غربی شیراز بمسافت چهل و شش فرسخ واقع سمت جنوب و مغرب آن گرمسیر و مشرق و شمالش سردسیر است اکثر اهالیش چادرنشین و قلیلی در کوهستانست دارالحکومه کوه گیلویه قصبه بهبهان است که تقریبا دو هزار خانوار سکنه دارد و شرح بهبهان در جلد اول مرآت البلدان نگاشته شده است اهالی زراعت پیشه و بادیه نشین این بلوک سلاح ورز و شریر و طوایف مختلف که معارف ان طوایف باوی و بویر احمد و نوئی و طیبی و بهمئی و چرروم و آقاجری و شیرعلی و یوسفی و شهروئی و دشمن زیاری که تقریبا من حیث المجموع هفت هزار خانوار میباشند خلاصه آب این بلوک از رودخانه ها و چشمه سارها سوای چند قریه موسوم ببلوک لیراوی که نزدیک بدریا و آبش از باران است محصولات سردسیری و گرمسیری دارد قوت غالب در اینجا بلوط است شکارگاههای متعدد در این بلوک هست و اصناف وحوش و طیور بطور وفور دارد نمک تکاب که در یک فرسنگی بهبهان و چشمه مومیائی دارد از این بلوک است و تفصیل آن در لغت ارجان و بهبهان ذکر شده معدن نفت سیاه و سفید نیز در این بلوک هست

اسامی آبادی و قرای کوه گیلویه از قرار ذیل است

بهبهان خیرآباد قلعه رئیس تنگ چهار آسیاب کردستان قالند تنگ تکاب نود انگه کیکاو سرطشان کلاب ده دشت قلعه پلچراغ طسوج آردباشت قلعه بلوک کتاره اسیر مولک شاه بهرام سادات دودخانه

ج ی

شاه قاسم زنبری محمود اباد باسیج سریزیر اشکفت لواسر کهکی مختار چهار موران باغ ملک باغ کل بدکی سردشت عسکری جم ده بیشه سعادت اباد قلعه چمبی جم امیرخان محمود اباد لنجیر علیا لنجیر سفلی غوله کون مهنا دره یک برج حاجی قنبر کرکری قلندری کنار کوه بنه اسمعیل داودی مظفری خواجه جاکیران بنه احمد سیاه کون باباحسینی کاه زرد بو الفتح کادار امام حسن حصار چاه تلخ کره کز لوری کهریه بید و اسفندیار باسطی مال شیخ کااسپید چناده بند ردیلم که بعضی از ان از توابع و مضافات بوشهر داشته اند

جیم از مزارع متعلقه بکبر کاشانست

جیم اباد یکی از قلاع جدید البنای ملوک ناصری مشهد مقدس است

جیمرود از قرای طارم قدیم النسق بزاعنش دیمی چهل خانوار سکنه دارد که اکثر طلاب و سادات اند هوایش معتدلست

چیمه از قرای محال اربعه نطنز و سمیرم است اغلب محصولش میوه و حاصل باغاتش مو بیدانا و اشجار امرود و کردو و زردالو دارد آبش از قنات و یاب حمام و مسجد در چیمه هست هوای آن سرد سیر و سکنه ان تقریبا هشتصد نفر میباشند

چینو از قرای استراباد است ارباب آبش از چشمه سار هوایش گرم میباشد

چینی خانه اسم محلی است در اصفهان از یکسمت جنب عمارات دولتی و از طرفهای دیگر پشت بازار مسکرها و میدان شاه واقع است

جیهان صاحب معجم البلدان کوید حمزه اصفهانی بطریق یقین کوید در خراسان شطی است که هر دو ن بادرون نام دارد شهر جیهان که عجم آنرا جیحون میکویند در کنار این شهر واقع است ابو عبدالله محمد بن احمد الجیهانی وزیر سامانیها در بخارا منسوب باین شهر است و ابو عبدالله شخص دانشمند بزرک کریم عالی بوده است و کتب عدیده تصنیف نموده

جیّ صاحب معجم البلدان کوید جیّ اسم یکقسمتی است از شهر اصفهان حالا منهدم شده پیش از این عجم جی را شهرستانه مینامیده اند و بعضی از اهل مدینه میکفتند فاصله جی از شهر اصفهان دو میل است و در مسافت ما بین خرابه های باد دیده میشود مسجدی از بناهای رشید بن مسترشد در جی است که مردم بزیارت آن میروند سابقا از خست اهل اصفهان ذکر کرده ایم و در بیموقع نیز این دو شعر هبة الله بن الحسین الاسطرلابی مینکاریم

یا آل جیّ من سقوط   وخسة مخصة جبلتم

جی

ما فیکم واحد کریم   فی قالب واحد قلبیم

نگارنده گوید شرح وضع قدیم جی در ضمن لغت جبل مفصلاً مسطور شد اما الحاله جی اینست که یکی از بلوک معتبره اصفهانست که از سمتی احاطه بشهر اصفهان دارد و دهات آن وصل است بمحلات کنار شهر و سمت دیگر این بلوک را سمت جوراکان مینامند قریبا صد و سی و پنج قریه بزرگ و کوچک دارد جلفای اصفهان در این بلوکست و قرای معتبره آن سیچان و حسین آباد سیچان و خوراسکان و خاوجان و شمس آباد میباشد اغلب قرا از رودخانه زاینده رود مشروب میشود شش نهر بزرگ که باصطلاح اهل اصفهان معروف بمادی است از رودخانه زاینده رود منشعب شده از میان و کنار شهر اصفهان میگذرد ۷ و زراعت آنها را مشروب مینماید یکی از دهات جی نیز آب قنات دارد که علاوه بر آب رودخانه است و نادر مزرعه ایست که اب آن منحصر بقنات باشد حاصلش غله و هر گونه حبوب باغات زیاد در جلفا و سایر آبادیهای جی هست و میوه های اصفهان بخصوص جی امتیاز دارد و بخوبی مشهور که مستغنی از توصیف است ذکر جی و زنده رود در اشعار فصحا خاصه متاخرین بسیار است حکیم قاآنی گوید

در قم شراب نیست خدا را   یک زنده رود باده ام از جی بیاورید

در جای دیگر گوید

یاد آن شبی که دور از چشم آسمان   با تو بودم در کنار زنده رود و مرز جی

دیگری گوید

از حسرت جی و آب زنده رود   اشکم همه جیحون و زنده رود است

جی یکی از قرای خالصه طهرانست بطرف غربی شهر بمسافت نیم فرسنگ تقریبا واقع آبش از قنات قدری باغات و اشجار دارد

ملحقات جلد چهارم مرآت البلدان ناصری

چون جوانرود در حرف جیم و واو از قلم افتاده در اینمحل بنگارش آن میپردازد

جوانرود

بلوکیست از کردستان در طرف جنوب شهر سنندج واقع قصبه جوانرود که موسوم بقلعه میباشد در وسط این بلوک اتفاق افتاده و سمت خاک جوانرود از هر طرف شش فرسنگ میباشد بنای قلعه که قصبه باشد از امان الله خان بزرگ والی کردستانست که در هزار و دویست و بیست و چهار هجری بنای اینقلعه را در این محل گذاشته و در کمال استحکام ساخته و بزرگان طوایف را از دهات آنجا جمع

٢ و پوشیده نباشد که جی در اصل گی بوده و شهر قدیم اصفهان معروف به پهله همان گی است که پای تخت کیانیان بوده چنانکه در جبال ثابت نمودیم که کیانیان سلاطین جبال بوده اند و پای تخت قدیم انجا شهر گی بوده که اعراب انرا معرب کرده جی گفته اند

۷ و بدهات جی که حوالی شهر است میرود

ملحقات

آورده و در اطراف همین قلعه ساکن بوده و رفته رفته آباد و مشهور بقلعه کرده بوده اصل قلعه
در بالای مرتفعی واقع که زیاده از بیست ذرع بلندتر از سطح آبادی قصبه است استحکام جوانرود در این قلعه منزل
مینموده و عمارات عالیه در آن بنا شده آبی از کوهستان طرف شرقی آنجا بصد قدمی این قلعه آورده اند و
در این نقطه اصطخری ولی ساخته از این اصطخر آب بمیان قلعه برده و حوضهای متعدد که در قلعه دایر است از این آب
مملو کرده اند که در هنگام ضرورت رفع حاجت سکنه قلعه را نماید در اطراف اصطخر باغی آباد نموده که اینجا
زیاده دارد پنج شش سال است که این قلعه رو بانهدام نهاده ولی دو سال قبل از جانب دولت حکم ساختن
قلعه دیگر در نزدیکی قلعه اولی شد و میرزا نصرالله خان سرتیپ مهندس مأمور این خدمت گردیده بود
شروع نموده ولی هنوز بکلی باتمام نرسیده است هوای قصبه جوانرود چندان خوب نیست جوی آبی
در میان قصبه سمت جنوب جاری است و جنب قلعه قدیم چشمه آبیست با صفا و جلو چشمه حمامی است
که حمام این قصبه و بلوک منحصر بهمانست سه چهار مسجد و دو خانقاه برای درویشها در اینجا بنا شده
سکنه قصبه و توابع از اهل سنت و شافعی مذهب اند و در طریقت بیشتر پیرو سلسله نقشبندی و کمتر قادری
میباشند طلاب علوم دینیه و ادبیه در جوانرود بسیار اند که با فضل و سواد هستند مخصوصاً در
سلسله قاضیها و قاضی حالیه جوانرود ملا محمود است سلسله دیگر از علما در اینجا بوده و هستند
مشهور بصدیقی که نسلاً بعد نسل بتحصیل علم پرداخته و صاحب تصنیف و تالیف اند ملا احمد ملاآبا
که اکنون در شهر سنندج متوقف و مرد عالم فاضلی است از این سلسله میباشد اعیان و معتبرین جوانرود
دو طایفه میباشند یکی طایفه مستوفیها که مردم با دانش و حشمی بوده اند و حالا شخص معروفی ندارند دیگر
طایفه بیگزادگان جاف که خانواده محمد پاشای رئیس جاف شهرزور و نسبشان باین سلسله میرسد و اینها نیز
دو شعبه اند یعقوب بیگی و باباخانی و عموماً بجلادت و رشادت معروف و سواران نامی داشته اند که در
سرحدها و شهرت زیادی دارند طایفه احمدوند که اشرار طوایف اند همیشه مقهور این طایفه بوده رئیس
سلسله یعقوب بیگی رستم بیک چهار سال قبل غفلة بدست یکی از ملازمان خود مقتول گردیده پسر کوچکی
دارد که حالا جانشین او است رئیس باباخانی حبیب بیک است حدود جوانرود از طرف مغرب وصل
بخاک شهرزور و از جنوب بزهاب و کرمانشاهان از مشرق بدهات و خاک سنندج و شمال به اورامان تقریباً
زیاده از صد قریه در این بلوک است و اغلب دهات دارای جنگل و عمده درختان جنگلها مازو و بن و بلوط است
یکی از قرای معتبر جوانرود پاوه است که معتبران فاوج میباشد سکنه آن تقریباً صد خانوار است مسجد
دارد که بعضی قدیمی و بمسجد عبدالله عمران معروف میباشند در سایر بلوکات سنندج نیز مساجد هست

که منسوب بهمین شخص است مردمان پاوه بفطانت و جودت ذهن و طلاقت لسان موصوف‌اند علمای خوب از اینجا
پیدا آمده در نزدیکی پاوه چشمهٔ آبیست معروف ببرابه حولی جای بسیار باصفائیست و آب خوشگواری دارد
اسامی بعضی قرای جوانرود از این قرار است (علی‌اباد) (نم‌نم) (کوم اشتی) (زلان) (ده‌نوی) (خانم‌اباد) (صفی‌اباد)
(نول) (نشمشیر) آب قصبه و توابع منحصر بچشمه و رودخانه است قنات ندارد و منبع این رودخانه‌ها اکثر
کوهستانهای همین محال است آبهای اینجا بسمت مغرب و جنوب جاریست و برودخانه سیروان ملحق میشود تقریبا
عده نفوس جوانرود پانزده هزار است که یکهزار و ششصد و چهل نفر در قصبه و باقی در توابع ساکن
و اهالی دهات و ایلات میباشند محصول جوانرود صیفی و شتوی است از گندم و جو و ذرت و ارزن
و نخود و عدس و ماش و حب‌البقر و پنبه و خربزه و هندوانه و توتون و اکثر میوه‌جات در این محل یافت میشود و وفور
دارد انار و انجیر و الوچه پاوه معروفست و گزنگبین و سقز و عسل و کتیرا هم دارد که بخارج حمل میشود از چیزها
که منحصر بهمین محل است عسل شاه بدرم است و زیاد نیست مگس این عسل باریکتر و ضعیفتر از سایر
مگسهاست و هیچوقت خانگی نمیشود در بیابانهای کمرائی که زمین سخت و سطح باشد جا میگیرد
و قریب نیم ذرع پائین میرود و در انجا شانهای عسل کوچک بقدر کف دست میگذارد شهد و سیلان
این عسل مثل سایر عسلها نیست و نیز بچین شبیه است طعم خوشی دارد و زننده نیست حرفه و صنعت اهالی
این بلوک چقماق‌سازی و قنداق‌سازی و چاقو و سرچپوقها معمول همان صفحات است چادرشب
و روفرشی و بستکها هم میبافند از آثار عتیقهٔ جوانرود مغاره ایست از سنک در دامنهٔ کوه واقع و مغاره
را کردها کاوان میگویند از قرار مذکور وضع این مغاره خیلی عجیب است ابتدا که انسان میبیند گمان
میکنند طاق و رواقیست که معمار و بنا از آن ساخته هیئتان هلالی است و دهلیز و صفه دارد که
ارتفاع صفه از زمین و معبر سه چهار ذرع میشود چون بصفه رفتند طاق را میبینند که خیلی
بزرک و کشاده است و برای هر کس باسانی ممکن است از این صفه میان طاق برود در وقت رفتن
باید قدری سرازیر شد چنین مینماید که پله پله بوده و پله‌ها خراب شده بهرحال چون بوسط مغاره میرسند
در سقف آن دو علامت عجیب مانند نمودار است که از سنک بریده شده چون بانتهای مغاره دو ند
یکقدم مانده بدیوار نهر آبیست که تقریبا دو سنک آب دارد و از عرض مغاره میگذرد یعنی
دو دهنه مثل دهنه قنات در دو طرف عرضی این مغاره واقع اصل طاق رو بجنوب و این دو دهنه یکی در طرف
غربی یکی در سمت شرقی است آب از دهنه غربی داخل و از دهنه شرقی خارج میشود شخص با کمال سهولت
داخل در این دو دهنه میتواند شد و از غرایب آنکه بسا سیاحان با چراغ و آذوقه داخل این دهنه‌ها شده

و...

وچند روزی متصل راه پیموده آخر از خوف تمام شدن آذوقه برگشته اند و بانتهای این نقبها نرسیده و از حقیقت امر مطلع نشده اند و ولاة سابق کردستان نیز چند مرتبه با تهیه کامل باین مغاره رفته و جمعی را باین نقبها فرستاده و باز انتهای آن معلوم نگردیده و مفهوم نشده که این آب از کجا می آید و بکجا میرود در دو سه مسجد از مساجد عبدالله عمران قرآنهای خط کوفی هست از جمله در مسجد قریه نکل واقع در هشت فرسخی شهر سنندج کلام الله خط کوفی است که اوراق آن پوست آهو میباشد

شرح وقایع سال سی و سوم سلطنت و تاجداری اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران عز نصره و دام ملکه مطابق سنه یکهزار و دویست و نود و شش هجری بارس ئیل ترکی که بعد از سه ماه توشقان ئیل میشود

در این سال خجسته فال امور و مهام دولت ابد فرجام از یمن توجهات اعلیحضرت شهریار کامکار صاحبقران ایده الله بنصره زیاده از ما کان قرین استحکام و انتظام است

وقایع شهر محرم الحرام

شوارع عامه و طرق ممتده بسرحدات ایران چون تا بحال مسطح و هموار و کالسکه رو نبود و امر تردد قوافل و حمل و نقل مال التجاره بسختی و صعوبت میگذشت بحسب الامر همایون از وجوه خاصه دولتی بمباشرت جناب امین السلطان شروع بساختن راه کالسکه و عراده چاپاری و چاپارخانه ها و منازل و اتاقها از دارالخلافه طهران تا دارالسلطنه تبریز و از آنجا تا سرحد جلفا و کنار ارس شد که این راه متصل براه کالسکه قفقاز خواهد شد و مقرر شد که جناب معزی الیه متعاقبا نیز شروع باتمام راه لاریجان مازندران از آن طرف آمل الی فرضه مشهدسر نماید که از دارالخلافه الی ساحل بحر خزر نیز همه جا راه عراده رو باشد و نیز قرار شد که در آتیه راه طهران را بسمت فارس و عربستان شروع کنند و بتوالی همه راههای مملکت بهر سمت و هر محل تدریجا ساخته شود که عموم مراودات با کالسکه باشد

در سفر ثانوی فرنگستان هنگام عبور موکب همایون ملوکانه از روسیه چون وضع سواره قزاق روس خیلی مطبوع طبع مبارک شهریاری افتاده اراده فرموده بودند که یک قسمتی از سواره دولت علیه بوضع قزاق متشکل و مرتب شود از اعلیحضرت امپراطور روس خواهش صاحب منصب مشاقی فرموده بودند که بایران

آمده سواره را مشق فرمایند دهد لهذا در این اوقات کلنل دمنت ویچ را اعلیحضرت امپراطور روانهٔ ایران فرموده و پس از ورود صاحبمنصب مشار الیه جمعی از سواران مهاجر وغیره باو سپرده شد

هم در این سفر ثانوی فرنگستان چون اعلیحضرت اقدس همایون ملوکانه از اعلیحضرت امپراطور اطریش چند نفر صاحب منصب نظامی خواهش فرموده بودند که بجهت تکمیل وضع قشون دولت علیه و تبدیل آنها از وضع قدیم بسبک جدید بایران بفرستند در این اوقات چهارده نفر صاحبمنصب که اسامی آنها از قرار تفصیل ذیل است با یکنفر کلنل قابل روانه دربار دولت علیه داشتند

(رئیس مامورین کلنل شونووسکی دشونوونیس) (نایب رئیس مامورین بارون واستانداخ مار) (کاپیتن پیاده نظام استاندسکی) (کاپیتن پیاده نظام گراوس) (کاپیتن پیاده نظام هُل) (کاپیتن پیاده نظام واگرد ونرسشود) (لیوتنان اول مهندس بارون لیونز) (لیوتنان اول پیاده نظام سلبک شوالیه دیبکوسکی) (لیوتنان اول بحران زاک) (نمسا لیوتنان دویم پیاده نظام واجودان کلنل شونووسکی دشونوونیس) (واستا مهندس قورخانه) (ژیو رئیس موزیکانچیها)

مشار الیهم در شهر محرّم الحرام وارد دار الخلافه باهره شده و بتوسط جناب اشرف امجد سپهسالار اعظم و وزیر امور خارجه شرفیاب حضور همایون گردیده امر و مقرر شد که بطور نمونه هفت هزار نفر سرباز و توپچی از قرار ذیل از افواج عراق و خرقان بصاحبمنصبان مزبوره بسپارند که آنها را مشق و تعلیمات نظامی دهند و اسلحه مخصوصه این قشون را هم هنگام تشریف داشتن در فرنگستان از توپ و تفنگ بسیار ممتاز جدید الاختراع ابتیاع فرمودند و سایر تدارکات و لوازم کار آنها را از ملبوس مخصوص وغیره نیز مقرر شده که مخزن تدارکات قشون مهیا و آماده نمایند

(فوج قراهان هزار نفر) (فوج کزازی هزار نفر) (فوج سربند هشتصد نفر) (فوج نهاوند هشتصد نفر) (فوج کمره هشتصد نفر) (فوج برچلو هشتصد نفر) (فوج خلج قم هشتصد نفر) (فوج خرقان هشتصد نفر) (توپچیان شراهی و خرقانی ششصد نفر)

وقایع شهر صفر المظفر

در ششم صفر المظفر که عید مولود مسعود همایونی بود مراسم جشن و لیتی برسم معمول همه ساله بر وجه کمال بعمل آمده و جناب اشرف امجد سپهسالار اعظم قیام بمراسم جشن و تبریک ولادت همایونی در باغ و منزل خود نموده بقاعده مستمره خود خاطر همایون را فوق العاده قرین خرسندی داشتند و در این موقع یکحلقه انگشتری الماس بریلیان بدستخط مبارک بجناب اشرف امجد معظم مرحمت و اعطا شد

ملحقات[۱]

تولیت دربای نور و نوشتجات و نامه‌های عظیم الشأن دولتی از داخله و خارجه و اسناد معتبره دولت
از قبیل عهدنامه‌ها و قباله‌جات املاک خالصه و غیرها بعهده جناب حاجی [illegible] خان خازن الملک که از
خدمت صندوقداری استعفا نموده بود مفوض شد
مهدیقلیخان پیشخدمت خاصه بمنصب میرآخوری اصطبل مبارک سرافراز گردید
حکومت عراق و مضافات بعهده کفایت حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام موکول شد

در صفحه خراسان یک نفر سردار با سیصد سوار و هشتاد پیاده از اوبه خود بعزم تاخت بیرون شده از میامی که قلعه‌ایست
در سر حد ده فرسخی مشهد مقدس قریب هفتصد گوسفند و چهار نفر چوپان و هیزم کش میرزا اسمعیل خان
سرهنگ هزاره با جمعی از مردم و کنه بیسی خبر شده و عقب ترکمان تاخته در قراجنگل شش فرسخی آن طرف سرخس
به الامان رسیده چهار نفر اسیر را با آنچه از گوسفند تلف نشده بود برگرداندند و بعضی اسیر و سر و اسب هم
از ترکمان الجه کرده بقیه بجنگل زدند
رحمة الله خان ساری اصلان بیک قطعه نشان تمثال همایون باحمایل مفتخر آمد
جناب میرزا عباسخان معاون الملک بیک حلقه انگشتری الماس سرافراز گردید
جناب امین لشکر و وزیر کرک باعطای یک ثوب جبه ترمه از ملابس مخصوصه مباهی شد
ساعد الدوله حبیب الله خان سرتیپ اول برحسب اراده علیه ملوکانه بنشان تمثال همایون نایل آمد
سهام الدوله سرتیپ اول نیز بیک قطعه نشان تمثال همایون و شجاع الملک عبدالقادرخان بمنصب سرتیپی
اول سرافراز شدند
حاجی ملا محمد جعفر چالمیدانی که از اجله علمای دارالخلافه بود شب دوشنبه بیست و پنجم صفر برحمت ایزدی پیوست
حاجی محمدقلیخان صارم الملک شاطرباشی پسر مرحوم باباعلیخان شاطرباشی در سن هفتاد و یکسالگی شب
شنبه سلخ صفر داعی حق را لبیک اجابت گفت
در دارالخلافه باهره بامر دولت مشغول مرمت و تعمیر کلیه اسواق و دکاکین و خانات و بقاع و مشاهد و میادین
و مدارس شده و در مدت قلیلی باتمام و انتها رسید
چهارشنبه بیست و هفتم صفر چهار ساعت بغروب مانده در دارالخلافه شصت صندوق و سی بوت
خالی از نفت که در باربند [illegible] جناب امین الملک بوده بغتةً آتش در آنها افتاده تماما میسوزد اما باحدی
ضرری وارد نمی آید و از حسن اتفاق[۲] و بیست شیشه نفت از مشهدی کامل تاجر معروف پهلوی همان — از وقوع این حادثه

صندوق و پوتها بوده بفروش رسانده و فوراً حمل میکنند) (و نیز دو ساعت از شب پنجشنبه بیست و
هشتم ماه مزبور گذشته رستار نام نفت فروش از دکان خود که در چهار سوق دار الخلافه واقع است پائین آمده
فتیلهای او شیشه نفت بلند شده می افتد و میشکند و چراغ دودی نفت بخیه افتاده فوراً آتش میگیرد و آتش بشیشهها
تماماً ایستاده
نفت در دکان سرایت کرده آتش میگیرد بشدتیکه از سوراخهای دورهٔ گنبد چهار سوق زبانه کشیده بیرون میرود
چهل چراغی که میان چهار سوق آویخته بود افتاده میشکند و قریب پانزده شانزده دکان از قبیل عطاری و
بزازی و بقالی و غیره سوخته و اسباب و اجناس اینها تماماً فانی و ناچیز میشود

وقایع شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹

سه شنبه هفدهم ربیع الاول که عید مولود مسعود حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بود مراسم جشن
و تبریکات از انعقاد سلام عام و غیره کما ینبغی بعمل آمد

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید عهد دولت علیه ادام الله اقباله العالی که از دار السلطنه
تبریز مقر حکومت آذربایجان احضار بدربار همایون شده بودند روز سه شنبه بیست و چهارم ابتهاجاً وارد دار
الخلافه شده مراسم اعزاز و تفخیم و احترام و استقبال و تشریفات ورود از طرف دولت قوی شوکت کما ینبغی بعمل آمده
همان روز در عشرت آباد شرفیاب حضور همایون شده مورد مراحم خاصه آمدند

موافق محاسبهٔ زیج الغ بیک گورکانی یازده ساعت و سی و نه دقیقه از شب جمعه بیست و هفتم شهر ربیع الاول سال
توشقان ئیل یکهزار و دویست و نود و شش هجری گذشته نقل و تحویل شمس برج حمل و وصول نیر اعظم بمحاذات
نقطهٔ اعتدال ربیعی شده بهم مقرر همه ساله سلام تحویل در حضور آفتاب ظهور اعلیحضرت اقدس همایون
خسرو صاحبقران منعقد شد

نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه دام اقباله العالی در این موقع عید یک قطعه نشان تمثال
اقدس که از اختراعات جدیده ذات همایون است معزز و مخصوص و دستخط مرحمت آمیز عز صدور یافت

امین خلوت در موقع سلام دادن تفنگداران خاصه با اعطای یک ثوب سرداری از جبه خانه خاص اختصاص پذیرفت

مسکوکات این مملکت چون تا بحال عیار صحیحی نداشت و بواسطهٔ تعدد دار الضرب در ممالک محروسه راه
تقلبات برای متقلبین بانواع و اقسام مفتوح بود در این اوقات که ضرابخانه جدید البنای دولتی بالمناسبه
آقا محمد ابراهیم
بجناب امین السلطان سپرده شد جناب معزی الیه اهتمام و دقت تمام در عیار و اوزان صحیح مسکوکات از
طلا و نقره مبذول داشته قران نقره را در بیست و چهار نخود که یک مثقال تمام باشد و تومانی طلا را
بهمین نسبت در پانزده نخود قرار داد که باده قران جدید مبادله شود و خود چند هفته متوالی در ضرابخانه

دولتی اقامت کرده مبلغ وافی پول طلا و نقره بوزن و عیار صحیح سکه کرده و برحسب اجازه دولت اعلان نمود که مردم در معاملات خود دقیق شده پولهائیکه از مسکوکات قدیم میگیرند ببینند تراشیده و بدل کنند هرچه بکلی قلب و فاسد است قبول نکنند و آنچه در عیار پست و مغشوش است برای دفع ضرر و زیان خلق ضرابخانه دولت قبول کرده بدون مطالبه هیچ حقی عوض پول صحیح و پاک بسکه تازه میدهد اگرچه پول کهنه در صد بیست و پنج و سی بار داشته باشد

وقایع شهر ربیع الثانی توشقان ئیل

برحسب استدعای نواب اشرف والا امیرکبیر نایب السلطنه دولت علیه ایران حکومت ملایر و تویسرکان و نهاوند مستقلاً بنواب والا عبدالصمد میرزا عزالدوله و حکومت مازندران بامیرزاده نورالله میرزا مفوض و واگذار شد

فضل الله خان پسر مرحوم حاجی محمد قلیخان صارم الملک بالاستقلال بمنصب شاطرباشیگری که مسبوق بدان بود سرافراز گردید

فتح الله خان پسر مرحوم حاجی صارم الملک بمنصب ناظمی دیوان عدالت مباهی آمد

جلد اول کتاب منتخب اللغه ناصری از فرانسه بفارسی در دارالطباعه دولتی از طبع خارج و منتشر شد

برحسب اراده جازمه همایونی دستگاه پلیس که برای محافظت امنیت عامه و حراست حدود و حقوق خلق است بتوسط نواب اشرف والا امیرکبیر نایب السلطنه دولت علیه دام اقباله و بریاست مسیو کنت دومنت فرت که از نجبا و تربیت یافتگان دولت فخیمه نمسا است در دارالخلافه طهران دایر و مستقر شد همان قواعد و ترتیباتیکه در سایر دول منتظمه معظمه مرتب و مجری است و تکالیف این اداره را نسبت بعموم اهالی دارالخلافه بموجب اعلانات و انتشار نامجات عمومیه منتشر و مجری میدارند

در اردبیل چند روز متوالی زلزله شده که زمین مستمر در حرکت بوده و اول حرکت این زلزله یکساعت تمام طول کشیده و در اغلب بلاد و صفحات آذربایجان از قبیل میانج و غیره این زلزله در کار بوده است

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد گردون مهد دولت علیه ایران ادام الله اقباله العالی باعطای یک قطعه نشان اقدس مکلل بالماس قرین اعزاز خاص گردیده و از حضور همایون رخصت انصراف حاصل و پس از چند روز معاودت بآذربایجان و مقر حکومت فرمودند

وقایع شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۹۹

این بنده مؤلف که از تألیف جلد سوم کتاب مرآت البلدان ناصری فراغت حاصل کرده و پس از انطباع
با جلد ثانی که هر دو مخصوص بوقایع و مآثر روزگار سلطنت همایونی بود منضم و موسوم باسم گرامی مآثر
السلطان داشته تقدیم حضور مهر ظهور همایون نمود بشرف قبول نایل گردید بنده این چاکر را باعطای
یک قطعه نشان از درجه اول این دولت قوی شوکت با یک رشته حمایل سبز مخصوص آن قرین امتیاز فرمودند
امیر اسمعیل میرزا که از جانب نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران دام اقباله العالی حکمران
بروجرد بود معزول و محمد رحیم خان از جانب نواب اشرف معظم بجای او منصوب شد
علیخان که سابقا از جانب جناب معتضد الدوله حکومت کاشان داشت دوباره از جانب معزی الیه بحکومت
آن ولایت مأمور شد

وقایع شهر جمادی الاخری سنه ۱۲۹۵

نواب والا نصرة الدوله فیروز میرزا فرمانفرما بحکومت ایالت کرمان و بلوچستان مفتخر و یکطوب سرداری
ترمه شمسه مرصع از ملبوس خاصه مخلع و مباهی شد
انتظام دفترخانه مبارکه استیفا و تحصیل و ترتیب محاسبات کل ممالک محروسه علاوه بر خدمت محصلی
بقایا بعهده امین حضور آقا علی محول شد
ایام شنبه و سه شنبه حسب المقرر جمیع وزرای عظام در مجلس شورای کبری که در عمارت دولتی موسوم
بخلوت کریمخانی است حاضر شده در مهام ملکی و امور دولتی محاوره و مشاوره نموده و پس از انقضا
مجلس دو ساعت بعد از ظهر بحضور همایون شرفیاب میشوند
در آذربایجان چون بواسطه اختلاف رواج امپریال و خمس منات امر معاملات دیوانی و تجارتی اختلالی
یافته بر حسب امر همایون در دارالخلافه عیار امپریال و خمس منات روسی را که عیار نقره هفتصد دینار
باشد پس از رسیدگی بدین طور قرار دادند که امپریال عددی دو تومان و دو هزار دینار و هفتصد
دیناری پانزده عدد یک تومان یعنی ده عدد سکه صاحبقران دارالخلافه رواج خزانه عامره و غیره
باشد و اهالی آذربایجان از همین قرار داد و ستد نمایند
اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه توسط جناب مسیو زینوویف وزیر مختار مأمور اقامت در دربار
دولت علیه دو قطعه نشان سنت آندره مکلل بالماس یکی بجهت نواب اشرف والا ظل السلطان دولت
علیه ایران و دیگری برای نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه ادام الله اقبالهما
انفاذ فرمودند

نواب نیرالدوله (پرویز میرزا) را بعلاوه حکومت سبزوار حکومت نیشابور تفویض و یکقطعه نشان سرتیپی اول با حمایل مخصوص آن بنواب معظم مرحمت شد

در مدرسه مبارکه دارالفنون بتوسط نواب والا اعتضادالسلطنه (علیقلی میرزا) وزیر علوم یک چند مجلسی از ارباب دانش و علم منعقد شده و متعلمین مدرسه را امتحان نمودند

هنگام توقف نواب اشرف والا شاهنشاه زاده اعظم ولیعهد دام الله اقباله العالی در دربار همایون باشاره علیه ملوکانه و صوابدید نواب اشرف معظم و جناب اشرف سپهسالار اعظم تشکیل وزرا و کارگذاران مهام و تعیین حکام بعضی ولایات جزو مملکت آذربایجان از قرار ذیل داده شد و از دارالخلافه مامور و روانه گردیدند

(جناب امین لشکر (میرزا قهرمان) مامور پیشکاری کل و داد و ستد مالیات) (مصطفی قلیخان اعتمادالسلطنه رئیس کل قشون آذربایجان و مامور رسیدگی تمام کارهای نظامی) (جناب ساعدالملک (میرزا عبدالرحیم خان) مامور امور وزارت مهام خارجه آذربایجان) (حاجی علیقلی خان پازکی مامور تحویلداری و تحصیلداری جمع نظام آذربایجان)

حکام

(نواب والا معین الدوله (احمد میرزا) حاکم ارومیه) (نواب حاجی سیف الدوله میرزا حاکم اردبیل و مشکین) (حاجی محمدخان بحکومت ساوجبلاغ) (علیخان پسر مرحوم والی پیشخدمت حضور همایون حاکم مراغه) (مهدیقلیخان سرتیپ بنلی حاکم مرند) (آقاخان سرتیپ افشار بسرحدداری و حکومت قراجه داغ)

نواب والا عضدالدوله حکمران قزوین باعطای یکقطعه نشان و یکرشته حمایل امیرتومانی مباهی آمد

حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام و حکمران عراق بیکقطعه نشان و یکرشته حمایل سرتیپی اول سربلند گردید

جناب آقا شیخ علی نایب نظام العلماء بلقب ناظم العلماء ملقب شد

محاسبه انبار دارالخلافه و غله کل ممالک محروسه از صدور و بروات مبیع و غیره و محاسبات دفترخانه مبارکه از ولایات و بیوتات و صدور و بروات و تصحیح اسناد خرج و حساب کروس و حساب خوار و صدور و بروات مواجب و ملبوس و غیره اداره نظمیه و امنیه و صدور و بروات و صحت و سقم عمل و مخارج راه سازی را از هر جهت و هر خط بعهده میرزا عبدالله خان مستوفی نوری محول فرمودند

میرزا احمد علی لشکرنویس توپخانه باعطای نشان و حمایل سرتیپی درجه سیم مفتخر شد

مهدیخان که با فوج هفتم افشار ارومی سه سال در سرحدات فارس بود معاودت بدارالخلافه نموده بنشان

ملحقات

ومنصب سرهنگی خارج از فوج سرافراز شد و محمد علیخان ولد مشار الیه یاور و نفر از سلطانهای قدیم فوج افشار که یکی حاجی حسین سلطان و دیگری حسین سلطان باشد بمنصب سلطانی نایل گردیدند

برات نویسی کل اتباع خارجه را انتخاب جناب اشرف سپهسالار اعظم بعهدهٔ میرزا محمد حسین مستوفی آشتیانی محول شد

ریاست کل قشون خراسان بسلیمانخان صاحب اختیار مفوض و موکول است

گمرکخانهٔ بوشهر از طرف دولت مرمت و تعمیر کامل شد

تمثال همایون باعزاز نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران استراباد مرحمت شد

امان الله خان بهاء الملک قراگوزلو سرتیپ اول بیست و سیم جمادی الثانیه در دار الخلافه طهران داعی حق را لبیک اجابت گفت

مرتضی قلیخان وکیل الملک سرتیپ اول نیز در دار الخلافه برحمت ایزدی پیوست

وقایع شهر رجب المرجب سنه ۱۲۹۶

از غرهٔ شهر رجب بموجب اعلان رسمی دولتی اعطای نشان تصویر همایون غدغن و متروک شد

موکب همایون ملوکانه از نیاوران و ییلاق شمیران بواسطهٔ گرمی هوا عزیمت ییلاق لار و فیروزکوه فرمودند

میرزا حسین مستوفی پسر جناب وزیر دفتر بنیابت وزارت دفتر و خلعت همایون سرافراز و مخلع گردید

کنت دمنت فرت رئیس ادارهٔ نظمیه و امنیه و احتسابیهٔ شهر دار الخلافه چون در خدمات خود سعی بلیغ نموده و نتیجه مساعی او مشهود گردیده برحسب استدعای نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه دام اقباله العالی بیکقطعه نشان و یکرشته حمایل سرتیپی اول سرافراز شد

حاجی میرزا علینقی مشیر لشکر باعطای نشان و حمایل از درجهٔ سرتیپی اول مفتخر گردید

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد دام الله اقباله العالی روز غرهٔ رجب خلعت حکومت شهر تبریز را بنواب شجاع الدوله اعطا فرمودند

از جانب امیرزاده نور الدهر میرزا حکمران مازندران حکومت آمل بطاهر خان نوری و حکومت بارفروش کماکان بقهار قلیخان مرجوع و عمارات دیوانی ساری مرمت شد

نوغان گیلان چنان خوب شده که سالها باین خوبی و امتیاز نشده بود

در روز بیست و ششم ماه رجب کسوف اتفاق افتاد و قدر منکسف قریب یک ثلث قطر آفتاب میبود

وقایع شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۹۶

موکب همایون شهریاری ادام الله ملکه جهان در ییلاق لار و شهرستانک [illegible] میباشد

محمد تقیخان حاجب الدوله بمیرآخوری اصطبل توپخانه مبارکه برقرار گردید

جناب میرزا موسی وزیر لشکر با عطای نشان و حمایل از درجهٔ امیر تومانی سرافراز آمد

اللهیارخان اجودانباشی کل نظام بیکهزار تومان اضافه مواجب نایل شد

اعطای لقب جنابی بر حسب اعلان رسمی دولتی موقوف و متروک شد و من بعد باحدی داده نخواهد شد مگر آنکه در سلک وشأن وزرای عظام باشد

هجدهم ماه موکب همایون شاهنشاهی از ییلاقات مسطوره تشریف فرمای شهرستانک شد

آقا زین العابدین اشرف الکتاب نسخ نویس اصفهانی که قریب یکصد سال از سن او گذشته بود نهم شعبان در اصفهان مرحوم شد

وقایع شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران ادام الله اقباله العالی محمد رحیمخان نایب الحکومه بروجرد را بنا بر مصالح حکومتی معزول و احضار و محمد علیخان را بجای او منصوب و مامور بروجرد نمودند

موکب مسعود شهریاری شنبه هشتم رمضان از ییلاق شهرستانک تشریف فرمای قصر نیاوران شدند

جناب سر ولیم طیلور طامسن صاحب وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت بهیه انگلیس مقیم دربار دولت علیه بانگلستان احضار و جناب مستر رانلد طامسن بجای معزی الیه از طرف دولت ماموز اقامت دربار دولت علیه شده و از راه بغداد آمده با شرایط تشریفات و احترامات مقرره وارد دارالخلافه باهره شد و روز شنبه یازدهم رمضان چهار ساعت بغروب مانده در عمارت مبارکه سلطنت آباد بحضور باهر النور اقدس شهریاری ادام ملکه مشرف شد و مورد مراحم خاصه گردیده دو نامه مودت علامه اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان را که یکی مبنی بر ماموریت مستر رانلد طامسن و دیگری حاوی بر احضار سر ولیم طیلور طامسن صاحب بود جناب معزی الیه هر دو را حامل بود بلاواسطه تقدیم حضور همایون نمود

یکشنبه دوازدهم موکب همایون از قصر نیاوران تشریف فرمای شهر دارالخلافه گردیده در راه سواره مهاجر که سپرده بکلنل دمنت ویچ و ملبس بلباس قزاقی هستند از سان حضور مبارک گذشته و مشق کرده مطبوع افتادند

موزه قدیم دولتی که در داخله عمارت سلطنتی بود چون وضعا بالنسبه چندان عالی و لایق و وسیع نبو

سه ماه قبل حسب الامر قدر قدرت اقدس همایون یکی از اضلاع عمارت مبارکه موزهٔ بسیار وسیع عالی خوبی بنا
نموده و محل موزه قدیم و طرف مقابل آن را هم دو رباچه بسیار طویل عریض ساختند بنای این موزه
مثل یکی از موزه های معتبر دول معظمهٔ اروپا است سبزی میدان و امامزاده زید و مسجد جامع سلطانی
و بازارها را که با امر اعلی مرمت کرده به اتمام رسیده است

جمعه هفدهم موکب همایون تشریف فرمای شهر شده شب را توقف و اقامت فرموده و هنگام غروب را بکارخانه چراغ
الکتریسیته که چندی قبل اسباب آنرا بتوسط جناب امین الملک از فرنگستان آورده و در مجمع الصنایع
جنب خیابان باب همایون مسیو فابیوس معلم و استاد این عمل کارخانه را دایر داشته است تشریف فرما
شده تیمناً بدست مبارک افتتاح بروشن کردن اول چراغ فرمودند بحمدالله دو سه چراغ از این چراغ بطرز نیکو
یکی در داخل عمارت سلطنتی و دیگری در مقابل سردر الماسیه و دیگری در میدان توپخانه جدید نصب و
روشن نموده و مینمایند تا بعد از تکمیل اسباب و آوردن بقیه ما یحتاج آن از فرنگستان انشاء الله تعالی
در بعضی از خیابانهای دولتی معمول و دایر شود

کارخانه چراغ گاز نیز که اسباب آنرا جناب اشرف امجد سپهسالار اعظم مشیرالدوله حاجی میرزا حسینخان از فرنگستان
خواسته و آورده اند بتوسط همین مسیو فابیوس بنا شده و عنقریب انشاء الله تعالی در دارالخلافه
دایر خواهد شد

از وقایع غریبه یکی اینکه سگی در شمیران از یک شکم پانزده بچه آورده ثانیاً بچه گربه ایست که دست ندارد
و بجای دستها صاف و مالیده است و حرکات و جست و خیز شبیه میباشد

وقایع شهر شوال المکرم سنه ۱۲۹۰

روز جمعه غرّه که عید فطر بود مراسم تبریک کاملاً ادا شد و در باغ لاله زار سلام عام شرف انعقاد یافت
نواب اشرف والا امیرکبیر نایب السلطنه دولت علیه را با عطای یک حلقه انگشتر الماس بریلیان از انگشترهای
مخصوص اعزاز و اختصاص یافتند

سیم تلگراف که مدتی بود از طرف اصفهان به یزد و کرمان میکشیدند در این اوقات بکرمان واصل شد
و روز غرّه شوال نواب والا نصرة الدوله فرمانفرما بواسطهٔ تلگراف با دارالخلافه مخابره نمودند

جناب الله قلیخان ایلخانی در سلک اجزای محترم دارالشورای کبری منسلک گردید

در ضرابخانه دولتی که از دهم شهر صفر پارسال بجناب امین السلطان سپرده شده تا سلخ شهر رمضان
هذه السنه توشقان ئیل یک کرور و هفتاد و دو هزار و صد تومان پول طلا و نقره و مس با چرخ بخا

بوضع جدید ضرب و سکه شده است

قوام الملک در سه فرسنگی شیراز قناتی بجهت شرب اهالی شهر احداث و بطرف شهر جاری کرده که دو سنگ آب دارد و سه محله شهر را که آب نداشت مشروب مینماید

جلد اول کتاب نامه دانشوران ناصری که حسب الامر همایون بتوسط نواب والا اعتضاد السلطنه وزیر علوم تالیف میشود باتمام رسیده و منطبع نیز شده بفروش میرسد

محال قطور که عبارت از سی و نه قریه و از محالات مخصوص خوی و از طرف جنوب بمحال الخانیک و دریک ملک ایران والباق و از طرف مشرق باندرون مملکت ایران و جلگه شهر خوی و از طرف شمال باراضی محال الند و آخورک ملک ایران و از طرف مغرب و قدری از جنوب بقلل رشته جبال سرحدیه که ظاهرا رشته هر اول و حقیقة سلسله متصله کوه قندیل است میباشد و در سال هزار و دویست و شصت و پنج هجری که در صفحه خراسان فتنه سالار برپا بود سرحدداران دولت عثمانی این محال را از استعدادات عسکریه دولت علیه ایران خالی دیده و فرصت غنیمت شمرده بغصب تصرف کرده بودند و تا بحال در رد و استرداد این محال از طرف دولتین علیتین امر بتسامح میگذشت تا باوقاتی که مجلس کنگره برلن منعقد و هنگام عقد مصالحه مابین دولتین روس و عثمانی شد و این حق دولت علیه در نزد مامورین کل دول ثابت و محقق بود موافق فصل و ماده شصتم عهدنامه منعقده در کنگره برلن مورخه سنه هزار و دویست و نود و پنج هجری حسب الشرط محال قطور بتمامها بدولت علیه ایران واگذار و در این اوقات محمد صادقخان امین نظام برای قبض و تصرف مامور انجا شده نوزده قریه از قرای محال قطور را بموجب تفصیل ذیل مامورین دولت عثمانی بتصرف معزی الیه دادند و تسلیم ما بقی را محول و منوط بحضور کمیسیون و تشخیص حدود آنجا نمودند (قاشقه بلاغ) (سبانلو) (کوکرد) (استران) (آلمالو) (هندوان) (قیلرلک) (قطور) (محین) (کلت علیا) (کلت سفلی) (جبشی علیا) (جبشی سفلی) (زیری) (کواران) (کرلومک) (راویان) (زریس آباد) (قاشقلول)

وقایع شهر ذیقعدة الحرام سنه ۱۲۹۶

روز دوشنبه سیم بندگان اعلیحضرت اقدس همایون ملوکانه دام ملکه محض مرحمت درباره جناب اشرف سپهسالار اعظم از قصر سلطنت آباد تشریف فرمای باغ جناب معظم شده دو فوج عراق سپرده بصاحب منصبان اطریش و فوج سواره سیلاخور قزاق سپرده بکلنل دمنتوویچ روسی در خیابان نگارستان از سان حضور مبارک همایون گذشتند

ملحقات

یکحلقه انگشتری الماس بریلیان بسیار ممتاز از انگشتریهای مخصوص دست همایون درباره نواب اشرف
والا ظل السلطان دولت علیه ایران دام اقباله العالی عطا و مرحمت و شاهنشاهزاده معظم بدین
موهبت مخصوص و بدین اعزاز خاص گردیدند

میرزا محمد علیخان معین الوزاره کارپرداز اول دولت علیه مقیم بغداد بتوسط جناب اشرف امجد سپهسالار
اعظم وزیر امور خارجه باعطای یکقطعه نشان سرتیپی اول با حمایل مخصوص آن سربلند گردید

و توجه روزنامه اصفهان موسوم به (فرهنگ) که روزنامه ایست از هر جهت ممتاز و دارای مطالب مفیده بتوسط
کارگذاران نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران دام اجلاله العالی با اجازت خاصه ملوکانه
در اصفهان ایجاد شد و در هر هفته منتشر و منطبع میشود

عمارت قورخانه مبارکه که سابقاً ذکر از ابنیه جدیده و عمارات مستحدثه هذه السنه است درین اوقات باتمام
رسیده و در نظر انور اقدس همایونی مقبول افتاد

در حوالی قریه کاوند از قرای خمسه که سه سال قبل یاری نام قطعه سنگ طلائی پیدا کرده بود که گواهی بر وجود
معدن طلا در آن حوالی میداد از روز تا بحال مهندسین و معدنچیان در محال و جبال کاوند کاوش
و تجسس کرده این اوقات مسیو بیچ مهندس معدن در قریه همان محل سابق خاک طلائی در مجرای رودخانه
بدست آورده و بر اثر آن رفته تا بمسافت یکمیدان بکوهی رسیده که بی شک معلوم شده است این نوع
طلا از همان کوه زایش و ریزش کرده و باطراف پراکنده گردیده است و الحال نیز مشغول کار هستند تا
انشاءالله سر رشته اصل معدن بدست آید

علاوه بر این معدن نیز کوه دیگر منکشف شده است که آنهم دارای معدن طلاست

وقایع شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۴

اعلیحضرت ملکه اسپانیول که با اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شهریاری دام ملکه در سفر فرنگستان
روابط الفت و مخالصت محکم نموده درین اوقات یکقبضه شمشیر مکلل بالماس که زیبنده هدیه ملوک
بود برای اعلیحضرت همایون صاحبقرانی اهدا و ارسال داشتند

موکب همایون از قصر قاجار و ییلاق یکباره تشریف فرمای شهر شد

این بنده مؤلف باعطای یکقبضه قمه مرصع مباهی شد

شجاع السلطنه محمد باقر خان سرتیپ اول باعطای یکثوب سرداری ترمه سرافراز گردید

میرزا تقی خان پیشخدمت خاصه ولد جناب مجد الملک بمنصب منشی حضور و نیابت جناب امین الملک برقرار و مباهی شد

دهم ذی الحجة الحرام که عید اضحی بود مراسم تبریک و تهنیت و سلام عام و شرفیابی عموم طبقات خدام بحضور باهر النور همایونی کاملاً بعمل آمد

هفدهم ماه بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری تشریف فرمای مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون شده معلمین و متعلمین هر فن در حضور همایون بمعرض امتحانات علمیه و عملیه در آمده مقبول افتادند

روز هیجدهم که عید غدیر بود نیز در حضور مبارک انعقاد سلام و بار عام داده و بسایر لوازم تبریکیه قیام شد

روزنامهٔ تبریز موسوم بتبریز که حاوی مطالب پولیتیکی و سیاسیات و ادبیات و مطالب مفیده و منافع عامه و رشحه ایست از سحاب مکرمت نواب اشرف والا ولیعهد کردون مهد دولت علیه ایران حکمران و صاحب اختیار مملکت آذربایجان و مضافات دام الله اقباله العالی و چندی بجهة عوایق بطبع نمیرسید مجدداً شروع بانطباع آن نمودند

وقایع سال سی و چهارم سلطنت و شهریاری اعلیحضرت اقدس همایون شهریار صاحبقران خلد الله تعالی ملکه

مطابق سنهٔ یکهزار و دویست و نود و هفت هجری توشقان ئیل که بعد از سه ماه و هشت یوم لوی ئیل میشود

وقایع ماه محرم سنهٔ هزار و دویست و نود و هفت

انبار مخصوص غله و جنس دیوانی در دار الخلافه بتوسط جناب امین السلطان نزدیک دروازهٔ عبد العظیم شاه زاده بنا شد که گنجایش صد هزار خروار غله بخوبی دارد

میرزا علی ولد جناب میرزا هدایة الله وزیر دفتر بمنصب لشکرنویسی و خلعت همایون مفتخر و منصوب شد

نواب اشرف والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه ایران حکمران و صاحب اختیار مملکت آذربایجان دام اقباله العالی باعطای یکجلقه انگشتری الماس برلیان از طرف قرین الشرف همایون قرین اعزاز کامل شدند

جناب مسیو ترنکو از جانب دولت فخیمهٔ فرانسه بسمت وزیر مختاری مأمور اقامت در دربار دولت علیه شده در این ماه وارد دار الخلافه گردید و شرایط احترامات رسمیه و تشریفات ورود از طرف دولت علیه از سرحد تا ورود بدار الخلافه کاملاً معمول افتاد

روز ... از ایام این ماه بندگان اعلیحضرت اقدس همایون ملوکانه ابد الله ملکه برای امتحان توپچیان جدید که بمعلمی کاپیتن واکنراطریشی مشق میکنند و توپهای آنها نیز توپهای تیر جدید بدالاتباع است تشریف فرما

ملحقات

میدان تیراندازی توپخانه رسانیده و ترقیات آنها مشهود گردید

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران حکمران ولایات اصفهان و یزد ادام الله اقباله العالی حسب الاحضار موفقیت از مقر حکومت اصفهان روز بیست و هشتم اینماه وارد دارالخلافه و حاضر دربار همایون شدند

جناب اجل آقای مستوفی الممالک وزیر اعظم (میرزا یوسف) داخله باعطای یک ثوب جبه ترمه شمسه مرصع بطانه خز از ملابس خاصه مباهی شدند

حاجی میرزا محمد حسین دبیرالملک فراهانی در سن هفتاد و دو سالگی در دارالخلافه برحمت ایزدی پیوست

حاجی ملا محمد مجتهد نراقی پسر مرحوم فاضل نراقی اعلی الله مقامهما که از اجله علماء بودند در ولایت کاشان بجوار رحمت الهی شتافتند

وقایع شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۷

ششم صفر که عید مولود مسعود همایون ملوکانه بود بمراسم جشن و شادمانی و تبریکات قیام شد و جناب اشرف امجد سپهسالار اعظم خاصه در باغ و عمارت خود شان برسم معمول همه ساله اساس جشن و پذیرائی مقدم همایون ملوکانه و دعوت جمیع طبقات وجوه و اعیان را برپا داشتند

وقایع شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۷

حکومت ایالات عربستان و لرستان و عراق علاوه بر حکومت ولایات اصفهان و یزد و بروجرد و گلپایگان و خوانسار بعهده کفایت نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران دام اقباله العالی تفویض شد



صورت نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران حکمران اصفهان و یزد و عربستان و لرستان و بروجرد و عراق و گلپایگان و خوانسار دام الله اقباله العالی

پنجم

پنجم اینماه موکب همایون شهریاری از راه دوشان تپه تشریف فرمای شکارگاه جاجرود شده اعلیحضرت
اقدس همایونی خلد الله ملکه در عرض راه دو پلنگ قوی بدست مبارک صید فرمودند
روز هفدهم ماه که عید مولود مسعود حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین صلی الله علیه و آله بود
قیام بمراسم جشن و تبریک و سلام عام در حضور باهر النور مبارک شد
نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ادام الله اقباله العالی بیکقبضه شمشیر مرصع مکلل بالماس
بسیار ممتاز از شمشیرهای خاصه مفتخر و نواب اجلال الدوله ولد ارشد نواب اشرف معظم دام اجلاله
بیکقطعه کلاه کمر مرصع گرانبها سرافراز شدند
فضل الله خان شاطرباشی بیکقطعه نشان و یکرشته حمایل از درجه سیم سرتیپی سرافراز آمد
برحسب استدعای نواب اشرف والا امیرکبیر نایب السلطنه دولت علیه ایران دام اقباله العالی و بتوسط
جناب اشرف امجد سپهسالار اعظم عباسقلیخان نایب کل اداره جلیله نظمیه و امنیه عامه شهر دار الخلافه
بنشان و حمایل از رتبه سیم سرتیپی و عبدالحسینخان مستشار اداره جلیله مزبوره بنشان و حمایل
سرهنگی مفتخر شدند و بعضی دیگر از صاحبمنصبان اداره از قبیل کدخدایان و داروغه و غیره بمدال طلا
و برخی دیگر بمدال نقره نایل گردیدند ۱۲۹۷

وقایع شهر ربیع الثانی لغایت هفتم شهر که ختم السنه است

جناب حاجی رحیمخان خازن الملک در سلک اجزای محترم دار الشورای دولتی منسلک گردید
حسینقلیخان سرتیپ فوج شبکلو پسر مرحوم امیرخان سرتیپ که مدتی بود دو نفر برادران غیر بطنی او مرتضی
قلیخان و مصطفی قلیخان بر سر میراث پدر با او خصومت میورزیدند در شب غره ربیع الثانی در خانه اخوی
مشار الیهما بدستیاری آنها و جمعی دیگر از اشرار و الواط بواسطه سه زخم منکر مقتول شد مصطفی قلیخان فرار
کرد و مرتضی قلیخان که در حقیقت قاتل حسینقلیخان بود گرفتار و بامر دولت قصاص شد و اسم و منصب
مواجب مرحوم حسینقلیخان به پسر ارشدش پاشاخان که سن بیست سال بود عطا گردید

وقایع و سوانح عمده که در این سال و سه ماه

در تمام روی زمین و اقطار کره ارض روی داده است

وقایع سال هزار و هشتصد و هفتاد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و نود و شش هجری

و سه ماه از سال هزار و هشتصد و هشتاد مسیحی مطابق هزار و دویست و نود و هفت هجری

اتازونی (ینگی دنیا)

ملحقات

سیم ژانویه هزار و هشتصد و هفتاد و نه (مطابق محرم هزار و دویست و نود و شش) دولت عثمانی در صدد
تجدید عهدنامه با چین است
نهم ایضا در مجلس شورای عثمانی حاضر بکابینه مواقف عثمانی به بیست و پنج هزار نفر مقرر شد

اسپانیا

پنجم نوامبر (سیزدهم صفر) ملاقات پادشاه اسپانیول با پادشاه پرتوگال در شهر الباسن

چهارم مارس (دهم ربیع الاول) مجمع وزرا استعفای از عمل کرده و به پادشاه قبول افتاد

هفتم ایضا (سیزدهم ایضا) یک مجمع وزرای جدید بریاست مارشال مارتینوس کامپوس کاپیتان ژنرال و رئیس جنگ برقرار شد

چهاردهم ایضا (بیست و دوم ایضا) مجلس شورای کورتیس (وکلای ملتی) استعفا از عمل کردند

هشتم مه (پانزدهم جمادی الاولی) پرنس رودلف ولیعهد دولت نمسه بیرون وارد مادرید گشت

بیست و چهارم نوامبر (نهم ذیحجة الحرام) کنتس دمنتیژو مادر امپراطریس قدیم فرانسه در مادرید وفات کرد

بیست و نهم ایضا (چهاردهم ایضا) عروسی اعلیحضرت الفونس با شاهزاده خانم نمسه ماری کریستین

اطریش

بیستم ژانویه (بیست و ششم محرم) قرار داد مستحفظ و قرانتین بجهة حفظ مملکت نمسه از طاعونی که
در روسیه بروز کرده است

شانزدهم فوریه (بیست و چهارم صفر) پرنس اورسپرگ رئیس وزرا و وزرای مجارستان از عمل استعفا
نمودند استرمایر بجای او رئیس وزرا شد کنت تاآف بوزارت داخله نایل گشت

هفدهم مارس (بیست و سیم ربیع الاول) اعلیحضرت امپراطور بشهر سگدین که از سیل المره خراب شده بود رفتند

بیست و چهارم آوریل (غره جمادی الاولی) جشنهای باشکوه در انموقع سال بیست و پنجم ازدواج اعلیحضرت
امپراطور و امپراطریس که عید نقره کی شمرده اند برپا گشت

بیست و هفتم ایضا (چهارم ایضا) عید و جشن بزرگ برپا و همه همراهان بکلیسا و اهل سوار ازان البسه قدیمه
که در تواریخ نوشته شده و در زمان ماکسیملین اول میپوشیدند محض تشریفات این سال بیست و پنجم
ازدواج امپراطور و امپراطریس پوشیده و بوضع خاصی زینت کرده بودند

او ماه (شعبان المعظم) وزرا را تغییر داده و اشخاص مفصله را بوزارت برقرار نموده اند (کنت تاآف) (دکتر
استرمایر) (بارون دو ... اوروست) (کنت فالکنهاین) (بارون دو کرنت ویدنهم) (دکتر پرازاک)

پانزدهم اکتبر (شوال المکرم) عقد معاهده و قرار داد اتحاد دوستی مابین این دولت و دولت المان

ملحقات

سیم دسامبر (هیجدهم ذیحجة الحرام) پارلمانت انطریش و مجار براستعداد حربی افزوده عدد قشون را بهشتصد هزار نفر قرار داد

المان

هفتم ژانویه (سیزدهم محرم) مزاوجت پادشاه هولاند با والی زاده والدك پرنسس اما از شاهزاده خانمهای المان

دوازدهم فوریه (بیستم صفر) افتتاح مجلس پارلمان المان در برلن با حضور اعلیحضرت امپراطور کلیوم که خطبهٔ افتتاح را امپراطور بشخصه قرائت نمودند

بیست و سیم مه (غرة جمادی الاخری) ولیعهد المان پرنس هانری که جزو عساکر بحریست در کشتی آدالبرت مشغول تعلیم و تعلم است به بندر یوکاهاما خاك ژاپون رسیده و از طرف میکادو پادشاه ژاپون نهایت احترام دربارهٔ او مرعی شد

یازدهم ژون (بیستم جمادی الاخری) جشن مفصل با نهایت شأن و شکوه در برلن و اغلب ممالك المان بجهت تبریك و تهنیت اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس که سال پنجاه مزاوجت ایشان بوده است

نهم اوت (بیستم شعبان) ملاقات و دیدن اعلیحضرت امپراطور نمسه اعلیحضرت امپراطور المان را در شهر کاسل بروز

خصومت و مشاجره سخت در میانه روزنامه‌های روسیه و المان

بیست و نهم نوامبر (چهاردهم ذیحجه) پرنس گرچاکف وزیر اعظم روس وارد برلن شد

انگلیس

اول ژانویه (هفتم محرم) رفتن قشون انگلیس به قندهار و ورود ژنرال دوبر بهمان و روز بعد از ورود شکست دادن و متفرق ساختن طایفه مالیك را که بر دور او احاطه کرده بودند

چهاردهم ایضا (بیستم ایضا) خان کنار برای اظهار عقیدت و تمکین با انگلیس وارد جلال آباد گشت

سیم ایضا (هفتم صفر) دولت انگلیس در کار جنگ با پادشاه زولوس (سیتواق) است

سیم فوریه (یازدهم صفر) یك اردوی انگلیس که مرکب از نهصد و پنجاه نفر تابین و هفتاد و دو نفر صاحب منصب بوده دولتهای زولوسها بالمره معدوم و مقتول و فانی کرده اند

شانزدهم ایضا (بیست و چهارم ایضا) از دولت انگلیس کمك بجهت قشون کاپ فرستادند

دهم مارس (شانزدهم ربیع الاول) در مجلس ملتی در مسئلهٔ پولتیك افغانستان مشاوره دارند لرد ناپیر ماگدالا رایش اینست که جلال آباد و قندهار از افغانستان منتزع و جزو ولایات مختصه بانگلیس کرد د

ملحقات

(۱۸۷۹)

بیست و هفتم مارس (سیم ربیع الثانی) قرار مصالحه با امیر یعقوبخان امیر افغانستان داده شد و قشون انکلیس مامور بتخلیه کابل کردید

بیست و ششم آوریل (چهارم جمادی الاولی) اعلیحضرت پادشاه انکلستان از سفر ایطالیا که من غیر رسم رفته بودند مراجعت نمودند

شانزدهم مه (بیست و چهارم جمادی الاولی) دولت دارثیل جدا امضاء پلیتیک دولت انکلیس را میکند

بیست و ششم ایضا (چهارم جمادی الثانیه) معاهده صلح افغانستان بمهر و امضاء رسید ولایات و نقاطی که در تصرف قشون انکلیس بود باستثنای معابر خیبر و خرم و پشین و سیبی که در تصرف قشون انکلیس ماند سالی یک صد و بیست هزار لیره انکلیسی از دولت انکلیس برای امیر استمرارا مقرر شد و یک سفارتخانه انکلیس هم در کابل مقیم و برقرار کردید

سیم ایضا (هفتم جمادی الاخری) ژنرال ولزلی ریاست اردوی عساکر انکلیس در جنک زولوس شد

اول ژون (دهم جمادی الاخری) پرنس ناپلیون پسر ناپلیون سیم امپراطور سابق فرانسه که بعد از مهاجرت بانکلستان جزو عساکر انکلیس شده بود با قشون انکلیس بجنک زولوسها رفته و در مقدمه الجیش بود مقتول شد

سیم ژوییه (دوازدهم رجب) ماژور کاوانیاری با جمعیت کثیری بسمت ایلچی کری انکلیس وارد کابل شد

یازدهم و دوازدهم ایضا (بیستم و بیست و یکم ایضا) کفن و دفن و تجهیز عزای پرنس ناپلیون پسر ناپلیون سیم امپراطور سابق فرانسه که در جنک زولوس کشته شد بعمل آمد

سیزدهم ایضا (بیست و دوم ایضا) غلبه ژنرال ولزلی از نقاط عدیده بر زولوسها و تصرف قلعه شامسفر را

بیست و چهارم ایضا (چهارم شعبان) ماژور کاوانیاری سفیر انکلیس در دربار امیر افغانستان با ریاست و جلال پذیرائی شد

بیستم اوت (غره رمضان) ستیوایو پادشاه زولوس چند نفر واسطه بار دوی انکلیس فرستاده که در صورت امکان صلح کند و اکر نشد تسلیم شود

بیست و هفتم ایضا (نهم رمضان) ماژور مارتر ستیوایو پادشاه زولوس را اسیر و دستکیر کرد

سیم سپتامبر (پانزدهم رمضان) مستر کاوانیاری ایلچی انکلیس را با همه اجزاء سفارتش در شهر کابل افغانستان بقتل رسانیدند

ششم ایضا (هجدهم رمضان) ژنرال روبرت دار انکلیس که هنوز از سرحد افغانستان نرفته بود بعد از مقدمه

ملحقات

قتل سفیر انکلیس از طرف دولت حکم باو صادر شد که مجدداً بجهت تعیین امیر افغانستان وارد کابل شود

هشتم ایضا (بیستم رمضان) قشون انکلیس مجدداً قندهار را مسخر کردند

دوازدهم ایضا (بیست و چهارم رمضان) جلال آباد را نیز بحیطه تصرف در آوردند

سیزدهم اکتبر (پانزدهم شوال) قشون انکلیس فاتحانه داخل کابل شد ژنرال رو برتس در ملاء عام باهل کابل و دیگران فقرات ذیل را اعلان کرده بود

قلعه بالاحصار که ارک کابل بود خراب خواهد شد علاوه بر قصاص قتله سفارت ساکنه کابل باید از عهده خسارت قشون کشی انکلیس بر آیند

شانزدهم ایضا (غره ذیقعده) امیر یعقوب خان از امارت و ملکیت افغانستان استعفا نمود

ایضا (ذیقعده) انبار باروط زیادی در بالاحصار کابل آتش گرفته است

بیست و هفتم نوامبر (ذیحجة الحرام) یکقشون پشت بندی برای مواقع اهم داخله و خارجه خود دولت انکلیس در کانادا تجهیز و ترتیب داده است

دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) جنگهای سخت عظیم مابین قشون انکلیس و افغان در کار است

سیم ایضا (محرم ۱۲۹۷) صدمه بزرکی بکالسکه بخار انکلیس که در حین عبور از پلی که بر رودخانه تی است وارد آمده است و پل شکسته و خراب شده و وارد آمده است و متجاوز از دویست نفر مقتول گردیده اند راه آهن هنکام عبور از پل خراب شده مردم برود خانه رفته اند

ایطالیا

بیست و ششم ژانویه (دویم صفر ۱۲۹۷) معاهده تجارتی با دولت فرانسه را امضا نموده مبادله کردند

هیجدهم آوریل (بیست و پنجم ربیع الثانی) اعلیحضرت پادشاه و ملکه ایطالیا دیدن اعلیحضرت پادشاه انکلستان که بیکی از شهرهای ایطالیا آمده بودند رفته اند

ماه نوامبر (ذیقعده) مجمع وزرای دولت استعفا نموده وزرای جدید مرکب و مقرر گشت (کیرولی رئیس و وزیر خارجه) (پرنتی وزیر تجارت و زراعت) (ماگلیان وزیر مالیات) (ویلا وزیر عدلیه و اوقاف) (آمیرال آکتن وزیر بحر) (موتستی وزیر علوم) (باکارینی وزیر فواید عامه) (ژنرال بوناری وزیر جنگ)

پرو از ممالک امریکای جنوبی

آوریل (ربیع الثانی) اعلان جنگ مابین دولتین پرو و شیلی

ملحقات

بیست و دوم مه (غرهٔ جمادی الاخری) جنگ سخت بحری در بندر ایکیك کرده این جنگ کشتیهای جنگی پرو سفینهٔ جنگی شیلی را غرق میسازند

دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) عساکر متفقهٔ متحدهٔ پرو و بولیوی در تاراپاکه و در اریکا از قشون جمهوری شیلی شکست خورده اند

بلغاری

دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) مجلس شورای ملتی متروك و بکلی موقوف شد

پی با (هولاند)

هفتم ژانویه (سیزدهم محرم) عروسی پادشاه پی با با شاهزاده خانم اِمّا دو والدیك

نهم ژون (هجدهم جمادی الاخری) کلنل ترسیتز حصن حصین آچین را که موسوم به گلنگ است بحیطهٔ تصرف در آورده

یازدهم ایضا (بیستم ایضا) شاهزاده وارث تخت و تاج پی با فوت شد

پانزدهم ایضا (بیست و چهارم ایضا) پادشاه استعفای وزارتخانه و دار الشورای دولتی قبول نکرده از انعقاد امتناع و تحاشی دارد

دانمارك

پنجم ژانویه (یازدهم محرم) وزارت جنگ و بحریه که بدست یکنفر بود از یکدیگر مجزی کرده بدو وزارت خاصه شد

روس

ششم ژانویه (دوازدهم محرم ۱۲۹۷) در قریه وتلیانکا من اعمال حاجی طرخان رسماً خبر دادند که یکصد و چهل و شش نفر از طاعون تلف شده اند

بیست و نهم ایضا (ششم صفر) اهالی روس از اعلیحضرت امپراطور مستدعی شده اند که آنچه از شرایط حفظ و منع است از قرانتین و غیره معمول فرموده نگذارند مرض طاعون در تمام مملکت نشر کند

هشتم فوریه (شانزدهم صفر) مصالحه نامه و عهدنامهٔ ختم عمل با عثمانی که مدتی بود نوشته و تمام شده بود از جانبین بامضا و مهر دو پادشاه رسیده و مبادله گردید

بیست و پنجم ایضا (سیم ربیع الاول) یکنفر بمرض طاعون مردّدی در پطرزبورغ مبتلا شده و امنای دولت در دفع و رفع و منع انتشار آن اهتمامات وافیه مینمایند

بیست و پنج

ملحقات

بیست و پنجم مارس (غرهٔ ربیع الثانی) طایفهٔ نهیلیست سرتیپ سواره پلیس پطرزبورغ وُن دلن
وامصمّم قتل شدند

هجدهم آوریل (بیست و پنجم ربیع الثانی) بموجب دستخط اعلیحضرت امپراطور حکام مقتدر موقتی چندی
بجهة پطرزبورغ و خرکف و اودسا و مسکو و کیف و وارشو معین شده است که با کمال تسلط و اختیار طایفه
یاغیه نهیلیست را دفع دهند

بیست و چهارم آوریل (دویم جمادی الاولی) اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس از پطرزبورغ بلیوادی رفتند

بیست و هشتم ایضا (ششم ایضا) یکقسمت بزرگ شهر ارنبورغ بواسطهٔ آتشی که طایفهٔ نهیلیست بآنجا
زده بودند سوخت قریب باواخر همین ماه خبر رسمی دولتی از حاجی طرخان رسید که مرض طاعون در
آنجا تمام شده است

یازدهم مه (نوزدهم جمادی الاولی) آتش زدن طایفهٔ نهیلیست در شهر اورالسک

سیزدهم ایضا (بیست و یکم ایضا) آتش زدن طایفهٔ نهیلیست را بطوریکه تمام آن شهر خراب و ویرانه شهر ایربیت
کشت

شانزدهم ایضا (بیست و چهارم ایضا) آتش زدن طایفهٔ مزبوره در دفعهٔ ثانیه شهر ارنبورغ را

شانزدهم ایضا (بیست و چهارم ایضا) همین روز شهر نیج نورالسک را نیز آتش عظیمی زدند

نوزدهم ایضا (بیست و هفتم ایضا) شهر پطرپاولوفسکی را آتش بزرگ در انداختند که خرابی و خسران زیادی
بار آورد

بیست و دویم و بیست و هفتم ایضا (سلخ جمادی الاولی و پنجم جمادی الاخری) در چندین نقطه و موضع از
شهر پارم در ظرف این چند یوم بفاصله آتش زدند

پانزدهم اکتبر (بیست و هفتم شوال) ژنرال کفمان بمحل مأموریت خود که حکومت ترکستان باشد مجددا
معاودت نمود

نوامبر (ذیقعده و ذیحجه) اخبار چندی منتشر شده است که بین دولتین انگلیس و روس در مسئلهٔ آسیای
مرکزی مخاصمت و مخالفتی بروز کرده است

ایضا نوامبر (ایضا) دولت روسیه در ظرف این ماه استعداد خود را در ترکستان زیاد کرده است

دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) روزنامهٔ گولوس تا مدت شش ماه ممنوع از طبع و
انتشار شد

سیم ایضا (هجدهم ذیحجه) طایفه نیهیلیست نقبی بزیر خط راه آهن نزدیك مسکو در سر راه عبور اعلیحضرت امپراطور زده و ان حفره را بدینامیت که یکقسم باروط بسیار تندی است انباشته بودند که هنگام عبور محترق شده بوجود اعلیحضرت آسیبی رساند از قضا بمجرد عبور ایشان ترکیده و همین که اندکی از ان دام بلا ابتلا مصون شده بودند احتراق دست داده بود

سوئیس

ژویه (رجب ۱۲۹۱) انقلاب و اغتشاش زیادی در اینماه در نقطه این مملکت روی داده بود

جمهوری شیلی (ینکی دنیا)

بیست پنجم نوامبر (دهم ذیحجه) استعداد نظامی و بحری جمهوری شیلی با استعدادات دولتین متفقتین پرو و بولیوی غلبه نموده آنها را در ایکیک شکست داده کشتی جنگی پرو هوارا که موسوم بهسپلکو ما بود اسیر نموده و قشون شیلی فاتحانه داخل ایکیک شد

عثمانی و غیره

بیست دویم ژانویه (بیست هشتم محرم) باب عالی قرار نمیدهد در سرحد طرف روس که از اشرار است که طاغون سرایت بداخله خاک عثمانی نکند

در ظرف همین ماه میانه باب عالی و نمسه و روس و یونان خیلی گفتگوهای دولتی مربوط باصلاح امور ولایات سرحدیه و نظم و قرار آنها و تعیین حدود و غیره رد و بدل شده است

هشتم فوریه (شانزدهم صفر) مهر و امضای عهدنامه رد و بدل ان با دولت روس

چهاردهم ایضا (بیست دویم ایضا) باب عالی متعهد و مامور نخود که در هر جا خبر میباشند اعلان نمود که ولایاتی که میان یتی و اکثاریه منتگرو شود از ما انخلیه و بآنها تسلیم شد

بیست سیم ایضا (غره ربیع الاول) اجتماع عمال و اعیان بلغار در خدمت شاهزاده دندوکف کرزاکف مامور دولت روس برای تعیین والی مجتهد بلغارستان

دوازدهم آوریل (نوزدهم ربیع الثانی ۱۲۹۶) اعلیحضرت سلطان بدولتین انگلیس قول صریح دادند که بر ابراعزال خدیو مصر که رفتارش مرضی خاطر فرانسه و انگلیس نبوده و عمل ما لیات از نحو بیاد داده و دادن نموده است آماده و حاضرند و حلیم پاشا را بجای او خدیو خواهند نمود

بیست نهم ایضا (هفتم جمادی الاولی ۱۲۹۶) عمال و رجال بلغاری پرنس الکساندر باتمبرغ را بوالیت خود انتخاب و قبول نمودند

ملحقات

بیست و ششم ژون (پنجم رجب ۱۲۹۶) اسمعیل پاشا خدیو مصر بنا بخواهش دول معظم فرنگستان و خصوصاً بحکم
مصر از خدیوی استعفا نموده و توفیق پاشای پسرش بعوض پدر بخدیوی مصر منصوب شد
ششم اوت (هفدهم شعبان) خیرالدین پاشا از صدارت استعفا و معزول و عارفی پاشا بجای او منصوب شده
انقلاب و اغتشاش زیادی در بلغاری و روملی شرقی فراهم آمده است و روسها بالمره روملی را تخلیه کرده اند
دوم اکتبر (چهاردهم شوال) کشتی جنگی انگلیس محض اظهار مخالفت و نقار با عثمانی در خلیج وولا نمایش
کرد
چهارم ایضا (شانزدهم ایضا) اهل اسلامبول را ناراضائی و شکایتی از بهادر السنه و افواه
شایع شده است
پانزدهم نوامبر (بیست و نهم ذیقعده) روزنامه‌ها و سر اظهار کرده اند که گاه کشتی جنگی انگلیس در خلیج وولا
لنگر انداخته و توقف نماید کشتیهای روسی نیز داخل دریچه‌ها را خواهند شد روزنامه‌های انگلیس اظهار
کرده اند که کشتی جنگی انگلیس را حکم و امری بدخول و ورود در خلیج مزبور نشده است
هفدهم ایضا (دوم ذیحجه) اعلیحضرت سلطان نکر پاشا را برای آبادی و قرارداد حدود بانا طولی مأموریت داده اند
در سال ماضی (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) قسمتی را که از البانی بمونتنگرو واگذار نموده اند تمکین
به تبعیت و تعیین مونتنگرو ندارد والی مونتنگرو مکرر به سران قسمت سرکش طاغی قشون فرستاده و آنها را
مجبور بتمکین میدارد

فرانسه

هفدهم ژانویه (بیست و ششم محرم ۱۲۹۵) دو هزار و دویست و چهل و پنج نفر از مقصرین فرانسه را که بطرف
نولکالدونی جلای وطن داده بودند و مدتها در آنجا اقامت داشتند مرخص کردند که باوطان خودشان
مراجعت نمایند وکلای جمهوری طلب مجلس بر ضد وزرا هستند
سلخ ژانویه (هفتم صفر ۱۲۹۶) مارشال ماکماهون رئیس جمهوری فرانسه از ریاست استعفا نمود وجهه استعفا
بعضی تغییرات در اداره قشونی بوده که بشرف و شان قشونی خلل وارد می آورده است و وکلا برخلاف
رای و میل مارشال اصراری در اجرای آنها داشتند مارشال ماکماهون از ریاست استعفا نمود که بعد
از این شکست باقتدار قشون وارد نیاید رهبین [illegible] و نیز ژول گروی بریاست جمهوری فرانسه و گامبتا
بریاست مجلس شوری منتخب و برقرار شدند
بیستم مارس (بیست و ششم ربیع الاول ۱۲۹۶) بواسطه طوفان شدید یک کشتی جنگی دولتی انگلستان در دریای سفید غرق شد

بیست و هفتم ایضا (سیم ربیع الثانی) ملاقات رئیس جمهوری فرانسه با اعلیحضرت پادشاه انگلستان در
سفارتخانه انگلیس در پاریس هنگام عبور پادشاه معظم الیها از پاریس بقصد مسافرت بایطالیا

ایضا (ایضا) سی هزار تومان وکلای مجلس سنا بجهت مخارج مراجعت مقصرین از نوول کالدونی بدولت هدیه

اول ژون (دهم جمادی الاخری) چنانکه در طی وقایع انگلیس نیز ذکر شد پرنس ناپلیون ولد ناپلیون سیم
پادشاه سابق فرانسه که قبل از اعلان جمهوری ولیعهد آن دولت بود و بعد بمملکت انگلیس رفته در انجا سکنا
و اقامت جسته در این اوقات جنگ دولت انگلیس با طایفه زولوس با عساکر انگلیس بدماغه امید رفته در
ماموریت پیش قراولی اردوی انگلیسها بدست طایفه زولوس مقتول گردید

پنجم ژون (چهاردهم جمادی الاخری) مقدمه شورش میان مسلمین الجزایر که دولت مجبور بتدارک حرب
و اسلحه گردید

ژوییه (رجب) در اینماه الجزایریها شورش و بلوای عامی کرده اند

سنا و مجلس وکلا مصمم شدند که مجلس شوری و محل عقد و حل امور دولت را بعد ها در شهر پاریس
قرار دهند بواسطه قتل لوی ناپلیون ولیعهد سابق فرانسه نقاضت و اختلاف زیادی در آراء
طبقه بناپارتی بهم رسیده است

دویم اوت (سیزدهم شعبان) مجلس سنا و وکلای ملت در دویم ماه اوت منعقد گشت

در شهر نانسی مجسمه مسیو طیر رئیس جمهوری سابق فرانسه را برپا نمودند

بیست و سیم ایضا (چهارم رمضان) الفونس پادشاه اسپانیول شاهزاده خانم نمسا آرشیدوشس
ماری کریستین را در آرکاشون نامزد خود کرد

پنجم سپتامبر (هفدهم رمضان) بارون تایلر وفات کرد

بیست و چهارم سپتامبر (ششم شوال) جمعی از معفوین کمونها و مقصرین از کالدونی جدید که مجلس
انها بود مراجعت کرده به بندر وارد شده اند

بیست و هفتم نوامبر (دوازدهم ذیحجه) افتتاح مجلس وکلا را کامبتا رئیس دار الشوری نمود

دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) شدت و کثرت سرما و برف و یخ در فرانسه بحدی است که در هیچ
قرنی بدین درجه برف و سرما کسی در انمملکت بخاطر نداشته است

بیست و یکم ایضا (هفتم محرم هزار و دویست و نود و هفت) مجلس وزرا از عمل استعفا کرده و
معاف گشت و مجمع وزرای تازه بریاست مسیو فرسینه دایر گردید

ملحقات

مجارستان

ژوویه (رجب و شعبان) در کنگاش و مشاورهٔ جدیدی که برای قرارداد مجلس وکلا کرده اند طرفداران آزادی طلب بیشتر استنباط ظفرمندی نموده و بعبارهٔ اخری طرف قوی واقع شده اند

دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) بواسطهٔ طغیان آب خرابی عمده و خسارت کلی در این مملکت روی داده است

مصر

هیجدهم اکتبر (غرهٔ ذیقعده) مخالفت و مناقشت بین مصر و حبشه مبدل بسلم و صفا شده است

دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) قشون مصر شهر هاسو را مسخر کرده اند

هائیتی (ینگی دنیای جنوبی)

اوت (شعبان و رمضان هزار و دویست و نود و شش) بلوای عام و شورش تمامی در شهر هائیتی برخاسته در مجلس وکلا و امنای دولت یکی از اهل شورش و طغیان طپانچهٔ شش لوله از بغل کشیده و در برادر رئیس جمهوری خالی کرده بود

یونان

بیست و یکم ژانویه (بیست و هفتم محرم هزار و دویست و نود و شش) مأمورین یونان که برای تعیین حدود سرحدی یونان و عثمانی انتخاب شده بودند حرکت کرده بشهر پاتنه که میعادگاه هر دو کمیسیون است وارد شدند

دهم آوریل (نهم ربیع الثانی) پادشاه یونان در جواب عریضهٔ اهل اپیر نکاشته بود که امیدوارم دول معظمه حمایتی از ما فرموده در اجرای قرارداد معاهدهٔ ابسنادکی و بوعدهٔ واگذار نمودن اپیر بیونان وفا نمایند و همچنین تسالی و ژانینا را

بیست و دوم مه (سلخ جمادی الاولی) تلاقی شورشیان و طاغیان گرک با یکفوج قشون عثمانی در فاناری

المان

دوازدهم فوریه هزار و هشتصد و هشتاد مسیحی (غرهٔ ربیع الاول هزار و دویست و نود و هفت هجری) اعلیحضرت امپراطور گلیوم در وقت انعقاد پارلمان المان در یکی از نطقهای سلطنتی ازدیاد استعداد قشونی خود را بملاحظهٔ استعدادات حربیه همجوار لازم و اهم شمرده و در این مسئله اصرار

ومبالغه فرموده اند

انکلیس

ژانویه (محرم و صفر ۱۲۹۷) لرد والسیلی پس از ایمن کردن زلوسها و فراغ از کار آنها با نکلیس مراجعت نمود
انکلیسها همینکه افاغنه را خیره دیده و در کار خصومت و خلاف و دشمنی و نفاق ثابت و راسخ یافتند مجددا
در مقام تنبیه و تهدید آنها بر آمده تا بکابل و بالا حصار تصرف کردند

سیام ژانویه (هفدهم صفر هزار و دویست و نود و هفت) ژنرال بوبیغ فتح اباد افغانستان را که واقع
در جلکه لغمان است فتح نمود قشون انکلیس در افغانستان هستند و افغانها با کمال سختی گذران میکنند

مارس هزار و هشتصد و هشتاد مسیحی (ربیع الاول هزار و دویست و نود و هفت هجری) ما بین دولت
انکلیس و المان در باب منع آوردن برده و غدغن بیع و شرای غلام و کنیز در طرف مشرق زمین معاهده منعقد
شده است

چهاردهم مارس (دهم ربیع الثانی) چندین مجلس عامه برای اصلاح امور ایرلاند دایر نموده اند لرد هرتنکتن
اخرین عقیده و نیت و مکنون ضمیر خود را که میل و علاقه بطرفداری آزادی طلبان باشد تصریحا بروز داده
و توضیحا اعلان نموده است

ایضا (ایضا) معادل مبلغ پنجاه هزار لیره انکلیسی الماس از پستخانه کاپ سرقت برده اند

ایطالیا

هفتم مارس هزار و هشتصد و هشتاد مسیحی (بیست و پنجم ربیع الاول هزار و دویست و نود و هفت هجری)
یکی از توپهای صد پوندی کشتی زره پوش موسوم به دوئیلو در بندر سپزیا ترکیده است
محاجه و نقار بین حضرت پاپ و المان تمام شد،

پرو

ژانویه هزار و هشتصد و هشتاد مسیحی (محرم و صفر هزار و دویست و نود و هفت هجری) رئیس جمهوری
پرو را که فرار کرده بود پرولا جانشین گشت رئیس جمهوری بولیوی نیز فرار کرد

چین

ماه مارس (ربیع الاول و ربیع الثانی هزار و دویست و نود و هفت) شورش عام و انقلاب عظیمی
در شهر پکن و شهر شان کائی حادث شده است

ملحقات

روس

ژانویه ایضا (ایضا) کارگذاران نظامی روس اسلحه و آلات حربیه بسیاری خریداری مینمایند در
سرحد آلمان و اطریش قشون جمع آوری میکنند

دولت روس جمع آوری قشون را در سرحد لهستان منکر شده است

دهم فوریه هزار و هشتصد و هشتاد مسیحی (بیستم صفر هزار و دویست و نود و هفت هجری) یک زد و
خورد و غایله عظیمه مابین طلاب طایفه نهیلیست و پولیس در پطرزبورغ روی داده بود

بیست و دوم فوریه (یازدهم ربیع الاول) طایفه نهیلیست صد و سی زراعات و جنگلها را در مسکو
آتش زدند

ایضا (ایضا) ژنرال ملیکف بجای ژنرال گودکو بریاست اداره امنیه برقرار گشت

ایضا (ایضا) برای قلع و قمع طایفه نهیلیست اسباب نظم و نسق فراهم آورده و اهتمامی تمام دارند

ایضا فوریه (صفر و ربیع الاول) روسها کمال تشویش و احتیاط را دارند که مبادا در روز سیم ماه مارس
که سال بیست و پنجم تاج گذاری اعلیحضرت امپراطور و روز عید و جشن و شرایا است طایفه نهیلیست
فرصت یافته غفلة مرتکب فتنه و شرارت شوند و عیش را بر مردم منغص سازند

چهارم مارس (بیست و دوم ربیع الاول) طایفه نهیلیست تیری برای ژنرال ملیکف خالی کرده ولی
خطا شده بود اعلان آشکارائی از طایفه نهیلیست در تمام ولایات روسیه منتشر شده و مجالس
عامه و اجتماع ملتی در شهر و در شو طایفه مزبوره منعقد کرده اند

نوزدهم ایضا (هفتم ربیع الثانی) پرنس آرلف ایلچی روس مقیم فرانسه بواسطه اینکه فرانسه ها در رد
آرتیمان نام که نفت در راه آهن مسکو زده و از نهیلیستها بود [توهمکین کرده] ندادند از دولت فرانسه رنجش دارد

شیلی امریکا

ششم مارس (بیست و چهارم ربیع الاول) کشتیهای جنگی شیلی به آریکا حمله ور شده اند

عثمانی

ژانویه هزار و هشتصد و هشتاد مسیحی (محرم و صفر هزار و دویست و نود و هفت هجری) شدت و شیوع
قحط و غلا در بلاد عثمانی خصوصا در ارمینیه که [از همه جا] اشتداد و امتداد آن بیشتر است

نهم مارس (بیست و هفتم ربیع الاول) دول معظمه فرنگستان هر یک رسما مأموری از جانب خود برای
تعیین حدود یونان و عثمانی مشخص کرده خواهند فرستاد

مجدهم ایضا (ششم ربیع الثانی) شریف پاشا عظم مکه را در جدّه بقتل رسانیدند

فرانسه

دوازدهم فوریه (غرّه ربیع الاول) مجلس امناء و وکلاء قرار داده است که هر مطلب و مسئله که راجع ومتعلق بامور معقوبین باشد بهیچوجه مسموع ندارند و معتنا به نشمارند

یونان

بیست و نهم فوریه ۱۸۹۰ (ربیع الاول ۱۲۹۲) دولت یونان درصدد است که مراودهٔ پولیتیکیه را با دولت عثمانی در باب تعیین حدود بهم بزند و روابط مسالمت را قطع کند و این عزم را گوشزد همهٔ دول معظمه کرده است

تصحیح

از عموم مطالعه کنندگان مستدعی است که سه لفظ را در این کتاب تصحیح کرده بعد اقدام بمطالعه نمایند یکی در صفحهٔ هفتاد و هفتم در سطر بیست و چهارم بجای چال یکی از دهات (نزدیکی بیست در چهار فرسخی مداین)

چال یکی از دهات نزدیک در چهار فرسخی مداین

دیگر در صفحهٔ دویست و چهاردهٔ سطر ششم بجای (چچان رود) ججان رود و در همین صفحه در سطر سیزدهم بجای (چچان جبل) ججان جبل و باقی کتاب بغیر از طبع اینچه دقت نموده از خطا و سهو مصون دیده اند

تاریخ ابتدا [illegible] ۱۲۹۲ [illegible] الحمدلله این جلد چهارم از [illegible] بطبع رسید امیدوارست دانشمندان و علماء [illegible] شریف قدر این کتاب را بدانند و پسند فرمایند چرا که چنین کتابی با این جامعیت تاکنون بزبان فارسی تألیف نشده است

[illegible]

جمهوری ونزوئلا

رئیس جمهوری دون لینارس الکنتارا پای تخت کاراکاس

جزایر

جزیرهٔ ساندویچ

پادشاه لنکامحا (خامس) (پنجم) پای تخت هولولو

جزیرهٔ سن دومنک

رئیس جمهوری کونزالس پای تخت

جمعیت چهارده هزار نفر

جزیرهٔ هائیتی

رئیس جمهوری هنوز معلوم نیست پای تخت

پرتاپرنس جمعیت هشتصد هزار نفر

فی شهر جمادی الاولی اوی ئیل ترکی

مطابق سنه ۱۲۹۷ هجری

قیمت

قیمت جلد
چهارم

کتاب مرآت البلدان

ناصری شرح بلاد و قصبات و قراء
غیره ایران که مبتدا بحرف ثاء و جیم
است با ذکر وقایع تاریخی و علمی
دوازده قران میباشد

لوئی ثبل
سنه ۱۲۹۷